

تاریخ معاشر ایران

امیران مرزدار و مرزهای خاوری ایران

www.tabarestan.com

نویسنده: پیروز مجتبی‌زاده
مترجم: حمیدرضا ملک محمدی نوری



تاریخ معاصر ایران

مجموعه تاریخ معاصر ایران - ۲۰

نشر و پژوهش شیرازه



مجتهدزاده، پیروز، ۱۳۲۴ -
امیران مرزدار و مرزهای خاوری ایران / نویسنده پیروز
مجتهدزاده؛ مترجم حمیدرضا ملک محمدی نوری. - تهران: شیرازه، ۱۳۷۸.
۵۴۸ ص.: مصور، نقشه، نمونه. - (مجموعه تاریخ معاصر ایران؛ ۲۰)
ISBN 964-6578-43-8: ۳۲۰۰۰ ریال

فهرستنويسي براساس اطلاعات فيبا.

كتابنامه: ص. [۵۴۰] - ۵۴۸ همچنین به صورت زيرنويس.
۱. ایران - مرزها - تاریخ. ۲. ایران - مرزها - افغانستان. ۳. ایران -
مرزها - پاکستان. الف. ملک محمدی نوری، حمیدرضا؛ ۱۳۷۸ - مترجم
ب. عنوان.

الف ۳ م ۲۵ / DSR ۲۵

۱۳۷۸

كتابخانه ملي ايران

۳۲۷/۱.۹۵۵

۷۸ - ۲۲۴۱۴ م



امیران مرزدار و مرزهای خاوری ایران

نویسنده: پیروز مجتهدزاده
مترجم: حمیدرضا ملک محمدی نوری

طراح جلد: علی خورشیدپور

حروفچینی: مؤسسه جهان کتاب

لينتوگرافی: کوثر

چاپ: فاروس

صحافی: صحافی کتاب

چاپ اول: ۱۳۷۸

تعداد: ۲۲۰۰

حق چاپ و نشر محفوظ است.

تهران، صندوق پستی: ۱۱۳۸ / ۱۹۳۹۵

تلفن: ۰۹۸۳-۶۵۷۸-۲۲۸

ISBN 964-6578-43-8

تبرستان
www.tabarestan.info

امیران مرزدار و مرزهای خاوری ایران

نویسنده: پیروز مجتبه‌زاده

مترجم: حمیدرضا ملک محمدی نوری

تبرستان

www.tabarestan.info

یادداشت دیر مجموعه
یادداشت مترجم
سپاس نامه ۱
پیشگفتار ۷
مقدمه ۱۱
فصل اول - جغرافیای سرزمین‌های مرزی ۵۱
بخش اول: خراسان و نواحی قائنات و بیرونی ۵۲
بخش دوم: نواحی سیستان و نظامهای آبگیر آن ۷۴
بخش سوم: بلوچستان ۹۸
فصل دوم - امیران خزیمه ۱۰۵
فصل سوم - امیران مرزدار ۲۰۵
فصل چهارم - تقسیم خراسان ۲۵۹
فصل پنجم - پیدایش مرزهای جدید ۳۰۹
بخش اول : مرزهای خراسان ۳۱۰
بخش دوم : تقسیم بلوچستان و مرز با هند بریتانیا ۳۴۱
فصل ششم - سیستان و حکومیت گلسنید ۳۶۷

شش مرزهای خاوری ایران

۴۰۱	فصل هفتم - داوری مک ماهون
۴۲۳	فصل هشتم - هیدرولیتیک هیرمند
۴۶۹	نتیجه گیری
۴۸۹	پیوست
۵۲۷	کتاب شناسی
۵۳۵	فهرست اعلام

تبرستان
www.tabarestan.info

یادداشت دیر مجموعه

بیش از یک قرن و اندی است که ایران در تلاش و تکاپویی گستردگی برای تطابق با جهان جدید و معاصر دوره‌ای از تغییرات و دگرگونی‌های اساسی را آغاز کرده است؛ دوره‌ای که هنوز هم تامشخص شدن شکل و ترکیب‌نهایی آن راه طولانی و دشواری در پیش دارد. تبدیل ممالک محروسه ایران به یک دولت - ملت طراز نوین نه فقط بر نوع نظام اداری و حکومتی ایران که بر چگونگی تحدید و تثبیت مرزهای سیاسی کشور نیز تأثیر چشمگیر نهاده است. از آنجایی که این تغییرات و دگرگونی‌ها نیز چون دیگر تغییرات و دگرگونی‌های کشور در دو سده اخیر تا یافتن شکل و ترکیب «نهایی» خود مراحل و منازل بسیاری در پیش دارد بررسی و شناخت این دگرگونی‌ها اهمیت و لزومی می‌یابد به مراتب بیش از یک رشته بررسی‌های «تاریخی» صرف.

در بسیاری از بررسی‌های تاریخی موجود چگونگی شکل‌گیری مرزهای ایران معاصر به یکی از مباحث تاریخ روابط خارجی ایران تقلیل یافته است، حال آن که واقع امر از چارچوبی به مراتب گسترده‌تر از «روابط خارجی» ایران برخوردار است. اگرچه در نهایت این موقعیت منطقه‌ای ایران در قبال دیگر قدرت‌های همسایه و حاصل جمع انبوهی از معادلات سیاست خارجی بود که حد و حدود مرزهای کشور را تعیین کرد ولی در بسیاری از موارد این موقعیت منطقه‌ای از ویژگی‌های داخلی خاصی برخوردار بوده است که در این‌گونه

هشت مرزهای خاوری ایران

بررسی‌ها به ندرت مورد توجه بوده‌اند؛ یکی از این ویژگی‌های ناشناخته حوزهٔ امیران مرزدار است.

اهمیت اساسی امیران مرزدار و مرزهای خاوری ایران به عنوان گامی نو در پژوهش‌های تاریخی، در آن است که در خلال بررسی چگونگی شکل‌گیری مرزهای شرقی ایران در دو سدهٔ اخیر که به هر حال موضوعی است تحت الشعاع مناسبات خارجی ایران در قبال پاره‌ای از نیروهای محلی و قدرت‌های جهانی، نقش بستر منطقه‌ای امر و در این مورد خاص نقش امیران خزمیهٔ قائنات را نیز به مثابه عامل مهمی که تاکنون در این نوع بررسی‌ها به اندازهٔ کافی بدان توجه نشده است مورد تأکید قرار می‌دهد.

با مطالعهٔ این بررسی به روشنی آشکار می‌شود که بررسی‌های موجود ما از چگونگی شکل‌گیری دیگر مرزهای کشور که اکثرآً بدون توجه به بستر منطقه‌ای آن‌ها صورت گرفته، یعنی بدون التفات به نقش تاریخی «امیران مرزدار»‌ی چون والی‌های پشتکوه، اتحادیه‌های ایلی کرمانشاه و کردستان، خانهای ماکو... در غرب و یا اتحادیه‌های ایلی شمال خراسان – از کردهای به شادلو و زعفرانلو گرفته تا طوایف ترک زبان دره‌گز و مضائقات – تا چه اندازه ناقص و ابتر است و لهذا تا به دست آمدن تصویر معتبری از این تحولات چه پژوهش‌های گستره‌تری که باید صورت گیرد.

همان‌گونه که در آغاز این یادداشت اشاره شد بررسی و شناخت این پدیده از اهمیت و لزومی برخوردار است به مراتب بیش از بعد صرفاً تاریخی امر. تقلیل فضای مرزی ایران به یکی از حوزه‌های روابط خارجی کشور – روابطی در سطح مناسبات مرکز و دیگر کشورها – که لاجرم چشم‌پوشی بر وجه منطقه‌ای حوزهٔ مرزداران را نیز به دنبال داشته است به عنوان حاصل نوع خاصی از رویکردهای ما در عرصهٔ تاریخ‌نگاری، مبین حاکمیت نوع خاصی از رویکردهای سیاسی و حکومتی نسبت به موضوع مرز و مرزداری نیز می‌باشد.

پا به پای اشاعة یک طرز تلقی خاص از نظام متصرک اداری به عنوان یکی از

یادداشت دیر مجموعه نه

راه‌های اصلی کشور در پشت سر نهادن ادوار پیشین و گام نهادن در آستانه جهان جدید و معاصر، ارائه یک تصویر تاریخی مخدوش از عملکرد واحدهای نسبتاً خودگردان ممالک محروسه نیز شکل گرفت. و اینک نیز پابهپای ارزیابی‌های جدیدی که از تجارب گذشته صورت می‌گیرد که یکی از مهمترین وجوده مشخصه آن نگرشی است که نقطه قوت و انسجام کشور رانه در طرز تلقی پیشین از لزوم برپایی یک نظام متمرکز اداری که در فراهم آوردن مشارکت هر چه گسترده‌تر اجتماعی می‌بیند، طبیعی است که از لحاظ تاریخ‌نگاری نیز در رویکردهای پیشین ارزیابی‌های مجددی صورت گیرد.

کاره بیات

تبرستان
www.tabarestan.info

یادداشت مترجم

زمانی در دو سال پیش و به هنگام مطالعه متن انگلیسی این کتاب، دو اظهارنظر از دو سوی متفاوت نسبت به آن توجهم را جلب نمود و به فکر برگردان فارسی آن انداخت. نخست، در نوشته‌ای از استاد برجسته و گرانقدر دکتر محمدحسن گنجی خواندم که: «... اثر بنیادی و پایداری فراهم آمده که اگر به فارسی ترجمه و چاپ شود بسیاری از مسائل مهم تاریخ صد سال اخیر را در رابطه با شرق ایران روشن خواهد کرد...». سپس، اظهارنظر پروفسور کیت مک لاکلن، استاد برجسته دانشگاه لندن و رئیس انجمن مطالعات ایران معاصر در آن دانشگاه را طی سخنرانی در مراسم معرفی طرح اولیه کتاب در دانشکده خاورشناسی دانشگاه لندن در ژانویه ۱۹۹۴ دیدم که از جمله گفت: «... این اثر پژوهش کمبود بزرگی را که در مطالعات مربوط به خاور ایران وجود دارد، می‌پوشاند... مطالعات انجام شده در این طرح و استاد پژوهشی که برای نخستین بار ارائه شده است، جهات نوینی را به مطالعات مربوط به تاریخ پیچیده روابط ایران و بریتانیا در عصر قاجار جلوه داده که بررسی و مطالعه دوباره جنبه‌های زیادی از این تاریخ پیچیده را ضروری می‌سازد... انتشار این اثر میان پژوهشگران و دانشگاهیان خدمت بزرگی به مطالعات جغرافیای سیاسی ایران و به مطالعات سیاست‌های بین‌المللی مربوط به مناطق مرزی خواهد بود...».

از سوی دیگر، فقدان آشکار بررسی و تحقیقی در این زمینه، نگارنده را بر آن

دوازده مرزهای خاوری ایران

داشت تا فکر برگردان فارسی کتاب را به سرانجام رساند، و نتیجه آن کتابی است که اکنون در پیش روی خواننده قرار دارد.

بر خود واجب می دام از نگارنده کتاب، پژوهشگر سرشناس جغرافیای سیاسی، دکتر پیروز مجتبهدزاده سپاسگزار باشم که اجازه برگردان فارسی اثر خود را داد و نیز در جریان کار راهنمایی های ارزنده ای ارائه نمود. البته بدیهی است که مسئولیت هرگونه نادرستی و کاستی در کاربرگردان متن بر عهده اینجانب می باشد. از سوی دیگر، مسئولیت تمامی آنچه که از موضوع و محتوی کتاب در برگردان فارسی ارائه شده از آن نگارنده بوده و لزوماً بیانگر نظر مترجم نمی باشد. در پایان، با سپاس از مدیران و دست اندرکاران نشر شیرازه، امیدوارم کتاب حاضر نگرش خواندنی را در ارتباط با تاریخ و جغرافیای سیاسی سرزمینها و مرزهای خاوری ایران ارایه نماید.

حیدرضا ملک محمدی نوری

دیماه ۱۳۷۸

سپاس نامه

در کاوش برای جمع آوری اطلاعات درمورد امیرنشین خزیمه، از آگاهی‌ها، افسانه‌ها و خاطرات شخصی شماری از اعضای همان خانواده برخوردار شد. در حقیقت، اگر توجه، صرف وقت و ارائه آگاهی‌ها از سوی بی‌بی فاطمه خانم علم (خزیمه علم) و به ویژه امیرحسین خان خزیمه علم^۱ در کار نبود، این نوشتار هیچگاه آغاز نمی‌شد، چه رسد به اینکه سرانجامی گیرد. نسبت به هر دو آنان دین و سپاس فراوان دارم، هرگاه که نیاز به گردآوری دانسته‌ها از اشخاص در دور و نزدیک پیش آمد، امیرحسین خان خزیمه علم از هیچ فروگذار نکرد. امیر پرویز خان خزیمه علم هم با گشاده‌دستی ویژه‌ای در تهیه بخش‌هایی که مستقیماً به خانواده خزیمه مربوط می‌شد، یاری رسان بود. از وی برای این یاری و به ویژه پافشاری‌اش در پرهیز از هرگونه گرایش به سود خانواده سپاس فراوان دارم.

پروفسور کیث مک لاکلن^۲، از کارشناسان بسیار برجسته در مطالعات خاورمیانه بر جریان پیشرفت پژوهه اصلی این نوشتار به دقت نظارت داشت و با پیشنهادها و آگاهی‌های ارزنده و سازنده خود بسیار یاری رسان بود.

۱. از آنجاکه در این کتاب نقش خانواده خزیمه در دوران حکمرانی مرزداری پیشین آنان مورد بررسی قرار دارد، از این پس، از اعضای این خانواده با عنوان کامل سنتی آنان «خزیمه» یاد می‌شود.

2. Keith McLachlan

شمار دیگری از فرزانگان که وقت و دانش خویش را با گشاده‌دستی در اختیار نهادند عبارتند از: شادروان پروفسور ژان گاتمن^۱ از بزرگان مورد احترام در دانش جغرافیای سیاسی، که به درستی پدر جغرافیای سیاسی امروزین شناخته می‌شود، در این نوشتار صمیمانه همراهی داشت. گشاده‌دستی پروفسور گاتمن تا بدانجا بود که بهره‌گیری از برخی از نامه‌های شخصی خود به نگارنده را مجاز ساخت. سپاس فراوان خود را به روح بزرگ او پیشکش می‌دارم.

دکتر علی نقی عالیخانی وزیر اسبق اقتصاد ایران، رئیس اسبق دانشگاه تهران و مشاور کنونی بانک جهانی، روزهای بسیاری را به گفت و گو و تبادل رأی با نگارنده در جنبه‌های مختلف پیشینه خانواده خزیمه سپری کرد. آگاهی‌های گسترده‌وی از پیشینه خانواده خزیمه و آشنایی دست اول با سیاست‌های حکومت ایران در مورد افغانستان و اختلافات بر سر آب هیرمند، بارفراوانی در شکل‌گیری بخش‌های متعدد این اثر به همراه داشت. سپاس فراوان خود را پیشکش ایشان می‌نمایم.

هم‌چنین، پروفسور مالکلم یپ^۲ از بر جستگان گران‌مایه در پژوهش‌های تاریخی خاورمیانه، با دقت فراوان تمامی این اثر گسترده را خواند. برخی پیشنهادهای بسیار ارزنده ایشان بر ارزش کار افزوده است. سپاس ژرف خود را از این همه توجه و دلیستگی به ایشان پیشکش می‌دارم.

پروفسور تونی آلن^۳ جغرافی دان بر جسته در مطالعات خاورمیانه با بررسی این اثر و ارایه پیشنهادهای ارزنده در پیشبرد متن یاری‌رسان بود. صمیمانه از ایشان سپاس دارم.

پروفسور محمد حسن گنجی، استاد ممتاز دانشگاه تهران که می‌توان بدون تردید ایشان را پدر پژوهش‌های نوین جغرافیایی در ایران دانست و ریشه در

1. Jean Gottman

2. Malcolm Yapp

3. J. A. Allan

سرزمنی بیرجند دارد و نیز از دانسته‌های گسترده و دست اول نسبت به سرزمنی‌های مرزی قائنات و بیرجند و نقش خانواده خزینه در سرزمنی‌های مرزی خاور ایران برخوردار است، از هرکوشی برای آگاهی نگارنده با دانسته‌های شخصی خود از منطقه مورد پژوهش و دسترسی به مدارک نوشتارهای مربوط به موضوع کوتاهی نورزید. پرسور گنجی داوطلبانه بسیاری اسناد و مدارک و یادداشت‌های تجربی خویش را برایم ارسال داشت. راستی را، برای بازگویی سپاس فراوان خویش نسبت به ایشان و ازگان مناسبی نمی‌یابم. آندیشمند فرزانه دکتر ناصر رحیمی که دانش گسترده‌ای نسبت به مردمان و منطقه مورد پژوهش دارد، مندرجات متن را مورد بررسی قرار دارد. یادداشت‌ها و پیشنهادهای ایشان در کارآئی این اثر مشارکت موثری داشت. سپاس فراوان خود را مدیون ایشانم.

دکتر منوچهر آگاه، دانشگاهی برجسته و مورد احترام، با دقت و گشاده‌رویی سراسر متن را خواند و پیشنهادهای ارزشمندی ارایه نمود.

در اینجا بر خود می‌دانم قدردان شادروان محمود فروغی باشم. ایشان که روزگاری سفیر ایران در افغانستان بود و شخصاً در مراحلی از مذاکرات مرز رودخانه‌ای ایران و افغانستان درگیر بود، دانسته‌ها و تجربه‌های خویش درمورد مذاکرات معاهده نافرجام ۱۹۷۳ دوکشور را از راه نامه‌نگاری در اختیارم نهاد. من هرگز ایشان را ندیده و یا تماس نداشتم؛ با این وجود ایشان براساس توصیه‌های دکتر عالیخانی و امیرحسین خان خزینه علم کلیه دانسته‌های خویش را درمورد اختلافات و مذاکرات مرزی ایران و افغانستان برایم ارسال داشت.

بانو نیّره سعید انصاری (فتوحی) با مهربانی یادبودهای خانوادگی خویش درمورد پدربرگش میرزا سید خان وزیر خارجه در دوره ناصرالدین شاه قاجار که بیشترین بخش‌های مرزهای خاوری ایران تعیین حدود گردید، را با من درمیان نهاد. بسیار سپاس‌دار ایشان و همسرشان آقای نصرالله فتوحی هستم که هیچ‌گاه از تشویق فروگذار نکردند.

همچنین سپاس دار تشویق‌ها و راهنمایی‌های ارزنده کسانی هستم که نامشان را به ترتیب حروف الفبا می‌آورم: آقای امیر خسرو افشار، دکتر مصطفی الموتی که موجبات آشنایی نگارنده با امیرحسین خان خزیمه علم را فراهم آورد، آقای فرهود برنجیان، دکتر قباد داریوش، خانم مارگارت دیویس^۱ و خانم پاملا دیویس^۲ هر دو از بنیاد پوروسویک^۳، پرسور ریویچی هارا^۴، دکتر حسن کیوده، دکتر جمشید ملک محمدی نوری، شادروان عبدالحسین مفتاح، آقای ارسلان نیرنوری، آقای کامبیز سالاریان، خانم پروین صوفی سیاوش، دکتر احمد توکلی، و دکتر حسن یاسری، و در تهران آقای غلامرضا فیروزیان.

در میان نهادها، مرکز استناد دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت امور خارجه جمهوری اسلامی ایران شماری از برخی استناد آشکار شده مربوط به توافق‌های مرزی ایران و افغانستان را با گشاده دستی بسیار برایم ارسال داشت.

توجه ارزشمند مدیران محترم آن دفتر را پاس می‌دارم.

همچنین، سپاس فراوانم را پیشکش کارکنان اداره استناد عمومی (بریتانیا)^۵، کارکنان اداره استناد و کتابخانه هند (امپراتوری بریتانیا)^۶، کارکنان کتابخانه دانشکده خاور و افریقاشناسی^۷ دانشگاه لندن، کارکنان کتابخانه موزه بریتانیا^۸ و نیز کارکنان بخش استناد دفتر نخست وزیری سابق ایران می‌نمایم.

کار خانم نورما ادواردز^۹ در سامان دهی چاپ کامپیوتري متن [انگلیسي

کتاب] درخور سپاس و قدردانی فراوان است.

در پایان، ولی نه بعنوان کمترین، از همسرم ناهید مجتهدزاده که در ساعت‌های طولانی روزهای پرشمار در مدت چهار سال کار پی‌گیر تهیه این اثر

1. Margaret Davis

2. Pamela Davis

3. UROSEVIC

4. Ryuichi Hara

5. Public Record Office

6. India Office Library and Records

7. SOAS

8. British Library

9. Norma Edwards

سپاس نامه ۵

شکیبایی و تفاهم چشمگیری داشت، صمیمانه سپاسگزارم. وی هر آنچه از یاری و تشویق در به سامان رساندن کار لازم بود، درین نورزید. فرزنداتم تو سکا (نیزه) و الیکا (نجمی) در دنیای کودکی خود نشان دادند که می دانند پدرشان سرگرم «کار مهمی» است.

تبرستان

www.tabarestan.info

پیشگفتار

ابرو باد و مه خورشید و فلک در کارند

تا تو نانی به کف آری و به غفلت نخوری

در یکی از روزهای ماه اکبر ۱۹۸۹ بود که با امیرحسین خان خزیمه علم آشنا شدم. وی با نام من بعنوان یک توانسته یا پژوهشگر آشنا بود، ولی از این‌که حوزه پژوهشی من جغرافیای سیاسی است آگاهی درستی نداشت. هدف ایشان از دیدار بهره‌گیری از رایزنی‌های من درمورد طرحی که در ذهن داشت بود: نوشتن خاطرات، سرگرمی مفیدی که شماری از دولتمردان رژیم پهلوی در دیار بیگانه پیش گرفته‌اند. هنگامی که دامنه گفت و شنود گسترده شد، وی اشاره‌هایی به نقش پدریزگش در جریان تعیین و ترسیم مرزهای سیستان از سوی افسران انگلیسی در سده نوزده نمود.

همانند بسیاری دیگری از ایرانیان، نام «خزیمه»‌ها، «علم»‌ها و «خزیمه علم»‌ها راشنیده بودم، بی‌آنکه بدانم کدام از آنان کدامیں است و میان نام‌های یاد شده چه پیوندی وجود دارد. نیز می‌دانستم که آنان از تبار خانواده‌ای بودند که در سرزمینهای خاوری ایران در خراسان و سیستان و نیز در حکومت ایران دوره پهلوی نفوذ ویژه‌ای داشتند. آنچه نمی‌دانستم اینکه آنان خود از روزگارانی دور بر بخش‌های خاوری ایران حکمرانی تقریباً مستقلی داشتند. می‌دانستم که امیر اسدالله علم از نزدیک‌ترین یاران همدم و همزماز و نخست‌وزیر محمد رضاشاه

تبرستان

www.tabarestan.info

بود، و در بین سالهای ۱۹۶۶ تا ۱۹۷۷ که پهلوی دوم مقتدرانه بر ایران حکومت می‌کرد، بعنوان وزیر درباری پرقدرت و مورد اطمینان وی را یاری می‌داد.^۱

همچنین با نام امیرحسین خزیمه علم بعنوان نماینده مجلس شورا و سنا آشنا بودم. حتی واژه «امیرقاین» را شنیده بودم، ولی برای من همانند بیشتر ایرانیان، عنوان یادشده مفهومی انتزاعی بود که درگوییش روزانه گاه بعنوان مثال در اشاره به مفاهیمی چون «اقتدار» و یا «شکوه همراه با خودبرستی»، بکار می‌رفت. در جریان گفت و گو با امیرحسین خان در اتفاقی که وی از آخرین امیران خزیمه بود که نیاکانش سده‌ها امیران قاین و سیستان بودند، در حقیقت، با مردی سخن داشتم که شاهد شیوه سنتی حکمرانی پدرانش در دوره قاجار بود، مردی که در جریان جنگ جهانی دوم در سن بیست و سه سالگی به دلیل نفوذ خانوادگی در منطقه، در نظام تمرکز یافته حکومت پهلوی اول استانداری سرزمین‌های حساس سیستان و بلوچستان را برعهده گرفت. آخرین امیر خزیمه، در دوره پهلوی دوم نیز به مدت بیست و نه سال نمایندگی سرزمین‌های خاوری ایران در مجلس‌های شورا و سنا را تا فروپاشی رژیم پهلوی درپی انقلاب اسلامی ۱۳۵۷ بر عهده داشت.

در ادامه گفت و گو با امیرحسین خان، وی اشاره‌های بیشتری به نقش خانواده خود در سرزمین‌های مرزی خاوری ایران کرد. گفت و گوی یادشده در مجموع افق‌های کامل‌آتوینی از موضوع مهمی برای پژوهش در برآبرم گشود. در پایان دیدار چالش تازه‌ای پیش رویم نمودار گردید، چالشی که نمی‌توانستم آن را نادیده انگارم، موضوعی تازه و دست نخورده اما دشوار برای پژوهش که تا آن هنگام کسی در آن گام ننهاده بود.

مطالعه گسترده جغرافیای سیاسی سرزمین‌های مرزی خاوری ایران هیچ‌گاه مورد توجه قرار نگرفته بود، و من تقریباً بی‌گمان بودم که هیچ کس خانواده خزیمه و نقش

1. Alam, Asadollah, *The Shah and I*, (The Confidential Diary of Iran's Royal Court, 1969-1977), introduced and edited by Alinaghi Alikhani, London, 1991, The Introduction.

آنان در جغرافیای سیاسی منطقه یادشده را مورد مطالعه قرار نداده است. این چالشی بودکه ارزش رویارویی داشت و فرصتی که نمی‌بایست از دست می‌رفت.

تکاپوی آغازین درستی گمان‌هایم را نشان داد. دانستنی‌های چاپ شده درباره خانواده خزیمه کمتر و پراکنده‌تر از آن بود که معمولاً انتظار می‌رود. با این وجود، من به چشمۀ سرشار آگاهی‌ها و یادبودهای خانوادگی خزیمه‌ها دسترسی داشتم. افزون بر آن، اسناد وزارت خارجه بریتانیا در اداره اسناد عمومی بسیار ارزشمند بود. دریابی از اسناد دست نخورده «ازنامه‌نگاری‌های دیپلماتیک بریتانیا»، که با تمرکزی حیرت‌آور بر نقش خانواده خزیمه در سرزمینهای مرزی خاوری ایران و در جریان تحديد حدود مرز میان ایران و افغانستان، و ایران و کلات (اکنون پاکستان)، در انتظار کشف و استخراج بود.

در جریان کار پژوهشی، دریافتیم که نقش حکومت مرزداری خزیمه (امیرنشین خزیمه)^۱ در استان‌های مرزی خراسان و سیستان و بلوچستان، و در گذران تکاملی مرزهای جداکننده این استان‌ها از افغانستان و پاکستان، احتمالاً چشمگیرترین ویژگی جغرافیای سیاسی منطقه است. کشف دوم من این بود که این جنبه از جغرافیای سیاسی ایران خاوری هیچگاه مورد پژوهش قرار نگرفته و از این رو، تلاش در پژوهش یادشده کمکی به شناخت جغرافیای سیاسی منطقه خواهد بود. هم چنین دریافتیم که پیشینه و گذران تکاملی مرزهای خاوری ایران که از نخستین نمونه‌های پیدایش مرزهای نوین در جهان است، مورد بررسی پژوهشی جدی قرار نگرفته است.

نتیجه‌گیری طبیعی از آنچه گفته شد، تنها می‌توانست این باشد که دست یازیدن به پژوهش جدی گذران تکاملی این مرزها و نقش امیران خزیمه در آن، نه تنها بر دانش جغرافیای سیاسی سرزمینهای خاوری ایران خواهد افزود، بلکه

۱. از آنجا که حکمرانی امیران خزیمه بر این بخش پهناور از سرزمینهای مرزی خاوری ایران از خراسان تا سیستان و بلوچستان گسترده‌گی داشت، حکمرانی آنان در آن منطقه را به نام «امیرنشین خزیمه» خواهم خواند.

دانسته‌ها را در زمینه تأثیر سیاسی تاریخی روابط‌های روسیه و انگلستان بر حیات سیاسی و مرزها در ایران از نگرشی ایرانی بیشتر خواهد کرد.

پیشینه آموزشی من در مطالعات جغرافیایی و تاریخی ایران، سرمایه مهمی در پژوهش یادشده بود، و دسترسی به منابع و مدارک اندک فارسی که بر جای مانده است، یاری نمود تا دریابم که ایرانیان خود چگونه به مستله تحديد حدود مرزهای خاوری کشورشان می‌نگرند.

شاید آنچه بیشتر از این منابع و مدارک آشنایی مرا با شیوه برخورد ایرانیان در این زمینه گستراند، دست رسی به آکاهی‌ها و خاطره‌های شماری از ایرانیان دست‌اندرکار تعیین مرزهای خاوری کشور بود که از تنی چند آنان در سپاس‌نامه این اثر یاد شده است.

آنچه در اینجا می‌تواند «دستاوردنها بی‌کار» شمرده شود، نه تنها مجموعه‌ای آکاهی درباره گذران تکاملی مرزهای خاوری ایران و یا نقش حکومت مرزداری خزینه در این گذران است، بلکه بررسی این گذران تکاملی بر اساس مقامات حکومت و مرز در جغرافیای سیاسی و در راستای تاریخ حکومت و مرز در ایران نیز می‌باشد.

در پنهانه‌ای گسترده، امیدوارم که این دستاورد بتواند افزایشی باشد بر انبوه آکاهی در جغرافیای سیاسی، و در جلوه‌گاهی خودی، امیددارم که تازه‌هایی آموخته باشم از کار شگرف جغرافیا – ابر و باد و مه خورشید و فلک – و نان خود را به تمامی در غفلت از چگونگی‌های پرشگفت گردش دنیای جغرافیایی نخورده باشم.

در پایان شایان یادآوری است که طرح اصلی این پژوهش که به صورت رساله دکتری در دانشگاه لندن ثبت شده است، پیرامونی گسترده‌تر از این اثر دارد و مطالب آن از آنچه در این کتاب آمده بیشتر و طولانی‌تر است.

پیروز مجتبه‌زاده

لندن، نوامبر ۱۹۹۵

مقدمه

نگاهی به گذران تکاملی «حکومت» و «مرز» در ایران

مطالعه روند شکل‌گیری مرزهای خاوری ایران، شاید یکی از بهترین راه‌ها برای آشنایی با این حقیقت باشد که، فروپاشی سرزمینی دهشت‌انگیز ایران در سده نوزده میلادی ریشه در ناآشنایی خود ایرانیان با تاریخ جغرافیایی و جغرافیای سیاسی کشورشان در درازای تاریخ، داشته است.

تاریخ و جغرافیا در ایران مورد بسی توجهی توجیه‌ناپذیری بوده و هست، با وجود زیان فراوانی که از این بسی توجهی حاصل کشورمان شده است. اگر پدران ما در دوران صفویان، برای مثال، می‌دانستند که نظام حکومتی فدراتیو در این سرزمین چگونه آغاز شد و ساز و کار رابطه‌های افقی و عمودی ژرف میان حکومت و سرزمین، و اصل جدایی‌ناپذیری حکومت و سرزمین چگونه درگذر زمان قوام گرفت، و رابطه حکومت مرکزی و حکومت‌های خودمختار و نیمه خودمختار پیرامونی تا چه اندازه حساس بوده است، به هنگام فراغیری و بازیابی این نظام حکومتی ویژه در دوران نوین این نکات مورد توجه آنان قرار من‌گرفت و فروپاشی سرزمینی سده نوزدهم روی نمی‌داد و کژ روی‌های سیاسی پس از آن بروز نمی‌یافت.

اما آن‌گونه که پیش آمد، درنتیجه این بسی توجهی نظام حکومتی فدراتیو درخشان ایرانی، از روزگاران صفوی، بدل به نظام مبهمی به نام «ممالک

محروسه» شد و در دوران قاجاری به پرتگاه نظام «ملوک الطوایف» فروافتاد و فروپاشی سرزمینی گستردۀ سده نوزده و پیدایش کاپیتلولاسیون را سبب گردید، و حاصل آن سنتی و فروافتادگی سیاسی ایران بود.

اگر این دگرگونی در نقش آفرینی سازو کار حکومت فدراتیو ایرانی شناخته نشود، علل رویدادهای تاریخی دو سده اخیر که چهره جغرافیای سیاسی ایران را به گونه کنونی درآورده است، روشن نخواهد گردید. برای آشنایی با این علل و عوامل است که به ناچار باید این مقدمه بـ چگونگی شکل‌گیری مرزهای خاوری ایران را با اندکی تفصیل، به چگونگی پیدایش و روند شکل‌گیری «حکومت» و «مرز» در ایران، اختصاص داد.

زیربنای «حکومت»^۱ و «مرز» در ایران

واژه «ایران» به معنی «سرزمین آریاییان» است. از دید سیاسی، این نام به کشوری داده می‌شود که در جنوب باختری آسیا واقع است، در آن بخش از گیتی که اصطلاحاً «خاورمیانه» خوانده می‌شود. با گستره‌ای برابر با ۱،۶۴۸،۱۹۵ کیلومتر مربع، ایران از شمال به دریای خزر و جمهوری‌های آذربایجان، ارمنستان، نخجوان و ترکمنستان، از خاور به افغانستان و پاکستان، از باختر به ترکیه و عراق، و از جنوب به خلیج فارس، دریای عمان و گوشۀ شمال باختری اقیانوس هند محدود است.

از دید جغرافیایی، این نام پهنه‌ای گسترده‌تر از کشور ایران را دربر می‌گیرد. این نام سراسر فلات ایران را شامل می‌شود. از دید فرهنگی، این نام در برگیرنده همه مردمانی است که بر اساس آئین ایرانی سر می‌کنند و به زبان‌های ایرانی، شاخه‌ای از خانواده زبان‌های هند و اروپایی، گویش دارند، مردمی که به فارسی سخن می‌گویند یا به کردی، لری، مازندرانی، گیلک، بلوجچی...

گفته می‌شود که نخستین ایرانیان، از گروه‌های کوچ‌نشین از ریشه هند و

1. STATE

اروپایی بوده‌اند که از خاور و باختر دریای خزر به جنوب حرکت کردنند. با گذشت زمان بر ساکنان بومی این سرزمین چیزه شدند و آنان را میان خود حل کردند. باور عمومی بر این است که شاخه پارسی از ایرانیان، نخست انشان را، در آستانه سده هفتم پیش از میلاد، به اختیار گرفتند، سرزمینی که کانونش را تپه مالیان در فارس می‌دانند. آمدن کوچ نشینان ایرانی، همانند سکایان، سرمدیان و هپتالیان، از شمال خاوری به داخل این کشور، تا میانه سده ششم میلادی ادامه پیدا کرد.^۱

نقش آفرینی این مردم در پیادیش و گسترش شهروندی، اوایله ششم پیش از میلاد، هنگامی که امپراتوری پارس پدیدار آمد، تا سده هفتم میلادی که ایران به دست عربان افتاد، در پرده‌ای از ابهام قرار دارد. تاریخ‌های نوشته ایرانی در گذران رویدادهایی چند از میان رفته است. آگاهی ما از تاریخ پیش از اسلام ایران، یک سره از آگاهی‌هایی استخراج شده است که نوشه‌های عبری، یونانی، رومی، و عرب به دست می‌دهند.

اگرچه منابع یادشده، اشاره‌هایی به ایران و نقش آفرینیش در دنیای کهن دارند، در خور توجه است که تقریباً همه این منابع از ایران به عنوان یک دشمن و نه به عنوان یک دوست یا یک موجودیت سیاسی سوم سخن گفته‌اند. به این دلیل، جای شگفتی ندارد که دنیای متعدد ما تا این اندازه با اهمیت نقش ایران در دنیای کهن ناآشنا است. پرسور ایلیف گوید:

«با توجه به نقش بزرگی که انسان آریایی در تاریخ جهان داشته است، اصل و ریشه ما (بازماندگان آنان) و سرزمینی که گاهواره نژاد ما بوده است، چه بیگانه می‌نماید. شهروندی‌های عبری، یونانی و رومی را انسان باختر زمین همراه شیرما در به خود می‌گیرد. دورنمای گسترده شهروندی ایرانی که نیاکان ما از آن برخاسته و شکوفا شدند، به فاصله‌ماه از زمین، برای این فرزندان دور می‌نماید. تاریخ نخستین این شهروندی، نزد ما

1. John Murray *Iran Today*, Tehran - October 1950, Vol. I, p. 7.

محدود است به اشاره‌های گاهی که دوران‌هایی که ایران زمین در ارتباط با اورشلیم و یونان بود، دلستگی و احساس مشترک ما یک سره در اختیار آوارگان یهود، افسانه‌های دراماتیک ماراتن و ترمولیل، رژه دهمزار سرباز، و یا ستاره زودگذر اقبال اسکندر مقدونی است. در میان این رویدادها، اشاره‌هایی گذرا دیده می‌شود به گستره قلمرو اهورا (کتاب استر^۱) از تورات، سوره‌ای که می‌گوید، از هند تا اتیوبی، پیشینه فرمان کوروش پادشاه پارس (کتاب عذر^۲) از تورات، سوره یکم، استکار داریوش به هنگام دسترسی به تاج و تخت، و یا پیدایش زرتشتی‌گری. بخشی از دلایل این وضع، بدون تردید این است که ایران تاریخ نوشته شده خودش را ندارد. نه هرودت از میان ایرانیان برخاست (و در میان آنان زیست) و نه گیزنهن. آگاهی‌ما، باعهه پراکنده‌گش، از بیگانگان رسیده است، از یهودیان و یونانیان، دشمنان ملی ایران^۳. و این کمبودی بزرگ است.^۴

خود ایرانیان، تا همین اوخر، آگاهی از تاریخ باستان خود را از تاریخ نویسان اسلامی و عرب می‌گرفتند و از افسانه‌های حمامی شاهنامه فردوسی (۱۰۲۰ میلادی) که براساس ترجمة کتاب گم شده خدای نامه اوخر دوره ساسانی (۲۲۴-۶۵۱ میلادی) پدیدار آمد. یهودیان در نوشته‌های تاریخی خود دید دوستانه‌تری نسبت به ایران داشتند، ولی این نوشته‌ها به دورانی محدود می‌شود که روابط ایران و یهود را دربر می‌گیرد. به گفته دیگر، این نوشته‌ها به دوران نخستین هخامنشیان محدود می‌شود، به ویژه دوران کوروش، هنگامی که وی اسیران یهودی در بابل را آزاد ساخت:

1. Esther

2. Ezrai

۳. افزودن یهودیان باستان به جمع دشمنان ملی ایران، شاید گمان درستی نباشد.

4. J. H. Iliff "Persia and the Ancient World" in A. J. Arberry's *The Legacy of Persia* Oxford 1953, pp. 1-39.

«شکیبایی و مهربانی که کوروش بزرگ و برخی از جانشینانش نسبت به یهودیان نشان دادند، جای شگفتی نمی‌گذارد که آنان از ایرانیان به نیکی پاد کرده‌اند و روزگاران درازی را بدانان وفادار ماندند. به هنگام فتح بابل در سال ۵۳۹ پیش از میلاد، کوروش یهودیان را در آن سرزمین به اسارت یافت... پادشاه هخامنشی همدردی طبیعی را با آنان احساس کرد... (با رهاندن آنان از اسارت) تربیدی نیست که وی پیش‌گویی اشعبیای پیامبر را عملی می‌کرد». ^۱

تاریخ‌شناس انگلیسی، لاکهارت، پس از گفتن سخن بالا، آیه مربوطه از سوره یاد شده از تورات را چنین نقل می‌کند:

«این پروردگار شماست... که از کوروش می‌گوید، او چوپان من است^۲، و در زمین آن کُند که من می‌خواهم؛ به درستی که به اورشلیم خواهد گفت تو بنا خواهی شد و به معبد خواهی گفت زیرینی تو ریخته خواهد شد». ^۳

نخستین هجوم بیگانه که سبب ویرانی گسترده و انتقال تاریخ نوشته‌های دوران هخامنشی شد، حمله مقدونیان بود. به جای نابود کردن این نوشته‌ها، اسکندر فرمان داد تا آن‌ها را به مصر برد و در کتابخانه‌ای با شهرت جهانی که وی در اسکندریه ساخته بود، جای دادند. گویند که این کتابخانه بعداً، به هنگام هجوم عربان به مصر، از میان رفت. این حقیقت که هجوم اسکندر به ایران انگیزه‌ای فلسفی داشت، و شهروندی پیشرفته ایران دوران هخامنشی جلب کننده اصلی توجه وی بود، به تأیید شماری از تاریخ‌دانان و دانشمندانی که به مطالعات تاریخی توجه دارند، رسیده است. در پاسخ به نامه‌ای از نگارنده،

1. L. Lockhart, "Persia as seen in the West" in A. J. Arberry's *the Legacy of Persia*, op. cit., p. 326.

2. «چوپان» در فرهنگ‌های یهودی و مسیحی به معنی استعاری گرفته می‌شود و منظور همان «پیامبر» است.

3. همان منبع پیشین.

زان گاتمن^۱ دانشمند برجسته جغرافیای سیاسی روزگار ما، در تاریخ ۱۷ ژوئن ۱۹۸۷ نوشت:

«... ایران می‌بایستی بخشی از جامعه انسانی «باختر» جهان بشری شمرده می‌شد، و من گمان دارم همین بروداشت چیزی بود که اسکندر کبیر مقدونی، شاگرد ارسطو که به همین دلیل در راستای آین بزرگ فلسفی باختر بود، در ایران یافت و همین انگیزه بود که تا آن اندازه توجهش را جلب کرد که می‌خواست ساختاری مسالتم‌آمیز و برای این همکاری‌های چند ملتی را میان ایرانیان و یونانیان در درون امپراتوری بزرگی که می‌ساخت، پدید آورد...»^۲

اگر این انگیزه، هدف اصلی حمله به ایران بود، مسلماً اسکندر توانست جلوه‌هایی از آن را پدید آورد. ترجمة یونانی تاریخ نوشته‌های هخامنشی در اسکندریه، و مسلماً آن چه را که ایرانیان از یونانیان آموختند، زیرینایی را به وجود آورد که شهروندی جهانی انسان امروزین روی آن ساخته شده و تکامل یافته است. دانشمند برجسته ایتالیایی فیلیپانی ژنگنی گوید:

«میراث که از ایرانیان برای باختر زمین مانده است و هنوز هم در ایدنلوژی و اندیشه و در ساختارهای فرهنگی باختر زمین جلوه دارد، بی‌شمار است. اگر ریشه‌یابی و تشخیص چهره این پدیده‌ها گاه دشوار می‌نماید، علت این است که این میراث از راه فرهنگ‌های واسطه و الگوهای غربی به باختریان رسیده و جلوه‌هایی باختری یافته است... نخستین پدیده‌ای که می‌توانیم «ساختار عمودی حکومت» نامش دهیم، از شمار این میراث کهن است. این پدیده که از راه ساختار حکومتی امپراتوری واپسین روم و دوباره پیدایی آن در سده‌های میانه، به جهان امروز رسیده است، از راه ساختارهایی چون

1. Jean Gottmann

۲. ہرفسور زان گاتمن فقید در بادداشت جداگانه‌ای به تاریخ ۱۹ مه ۱۹۹۲ به نگارنده، نقل قول از نامه‌های خصوصی پادشاه اش را مجاز ساخت.

سرداری و شوالیه‌گری که به گونه‌ای ابهام‌آمیز و در پوششی سلطنتیک-ژرمانیک به جوامع اروپایی راه یافته و بعدها جلوه‌ای مسیحی پیدا کرد.^۱

به هر حال، آمده است که آن چه از نوشته‌های هخامنشی مانده بود، همراه با آنچه در دوران اشکانیان و ساسانیان نوشته و بر جای مانده بود، در حمله عربان در میانه سده هفتم میلادی از میان رفت.

گذران تکاملی مفهوم «حکومت»^۲ در ایران

حکومت، بُعد عمودی، ساختار سیاسی تشکیلاتی قانون است که بر بنیاد رضایت عمومی مردم در یک گروه انسانی مشخص، پای می‌گیرد. سرزمین، چهره افقی یا فیزیکی این ساختار است. به کتفه دیگر، سرزمین جلوه گاه فیزیکی حکومت است و حکومت سازمان دهنده سرزمین. یکان‌های سازمان یافته سیاسی، در گذشته، به گونه حکومت‌های سرزمینی جلوه می‌داشتند و بعدها، به گونه حکومت - ملت‌ها^۳ (حکومت متکی بر ملت یا شمار مردمان) درآمدند و مجموعه‌ای از این یکان‌ها نقشه سیاسی جهان را به وجود می‌آورد. چکیده نخستین نظریه جغرافیایی حکومت، چنانکه پیتر تیلور یادآور می‌شود^۴، از سوی گاتمن (۱۹۵۲-۱۹۵۱)، هارتشورن^۵ (۱۹۵۰) و جونز (۱۹۵۴) پدیدار آمد. ژان گاتمن در نوشته‌ای زیرعنوان «گذران تکاملی مفهوم سرزمین»، در حالی که تأیید دارد که مفهوم سیاسی سرزمین در روزگار ما همچنان دستخوش دگرگونی بنیادی پُراهمیتی است، گاتمن می‌گوید:

«سرزمین، هم مفهوم سیاسی است و هم جغرافیایی. چرا که چهره

1. Prof. Pio Filippi-Ronconi, "The Tradition of Sacred Kingship in Iran" in George Lenczowski's *Iran Under Pahlavis*, USA, 1978, pp. 51-2.

2. STATE

3. Nation State

4. Taylor, op. cit., 135.

5. Hartshorne

جغرافیائی زمین هم جلوه گاه جدایی‌های سیاسی است، و هم از راه جریان سیاسی سازمان می‌باشد.^۱

پس از بیان این سخن، وی گفته‌ای از ارسسطو در «فیزیک» را نقل می‌کند که «چیزی که در جایی قرار ندارد، وجود ندارد»، و به این دلیل، پیشنهاد می‌کند تعاریفی که خود از مفهوم سرزمین ارایه کرده است مورد پذیرش قرار گیرد. وی سرزمین را چنین تعریف کرده است:

تبرستان
www.tabarstan.info

«سرزمین بخشی از جلوه گاه جغرافیائی است که با ادامه فیزیکی قلمرو یک حکومت برابری پیدا می‌کند. این مفهوم جای دهنده فیزیکی و پشتیبانی دهنده بدنۀ سیاسی است که یک ساختار حکومتی به خود می‌گیرد. این مفهوم، پهنه فیزیکی یک سیستم سیاسی را معرفی می‌کند که در یک حکومت - ملت و یا در بخشی از آن که از گونه‌ای از اقتدار برخوردار باشد، قوام می‌گیرد.»^۲

این تعریف که به مراتب کاراتر از تعاریف ارایه شده از سوی دیگران است، تردیدی در جدایی ناپذیری مفاهیم حکومت و سرزمین بر جای نمی‌گذارد. با این حال، شایان توجه است، در حالی که سرزمین بیشتر پذیده‌ای فیزیکی است، حکومت بیشتر جنبه‌ای سیاسی دارد.

مفهوم «حکومت» در ایران در دوران هخامنشیان، معنایی همانند معنای امروزین آن را یافت. نشانه‌ای در دست نیست که گویای شکل‌گیری مفهوم حکومت سرزمینی در دوران پیش از هخامنشیان باشد. اگر چه باستانشناس ایرانی، پروفسور عزّت‌الله نگهبان سرآغاز «ایران» را در پدید آمدن «ایلام» می‌داند، حکومت هخامنشی (۳۳۰-۵۵۹ پیش از میلاد) با تعیین سازمانی اداری، مرکب

1. Jean Gottmann, "Evolution of the Concept of Territory", Social Science Information, Paris 1976, Vol. 14, Nos. 3, 4, p. 3.

2. Ibid.

از ساترایپ‌ها یا پادشاهان خودمختار، فرماندهان نیروهای سواره و پیاده و دریایی، جمع‌کنندگان مالیات‌ها، بازرسان اداری و همچنین باگستراندن ارتباطات زمینی و دریایی مفهومی سیاسی پیدا کرد؛ همچنین، تقسیم سرزمین‌های ساترایپ‌های گوناگون که هریک از سازمان اداری ویژه خود برخوردار بود، مفهومی جغرافیایی به «حکومت» در آن دوران داده شده و نخستین نظام فدراتیو، به معنی حقیقی، پدیدار آمد که به غلط «امپراتوری» خوانده می‌شود.^۱ هخامنشیان نظامی را بنیاد گذارند که توانمندی جهانی شدن را داشت. این فدراتیو از هندوستان در خاور زمین تا گیت (مصر) در باختر زمین گسترد. بود. بنیاد گذارنده این حکومت فدرال، کوروش بزرگ (۵۵۹-۵۲۹ پیش از میلاد)، نخست برکشور پارس (بخش جنوبی ایران) در امپراتوری مادها (۵۵۹-۷۰۹ پیش از میلاد) شاهی داشت. وی و جانشینانش این حکومت را گستراندند و فدراتیو نوین را پدید آوردند. آنان قلمرو خود را به چهل ساترایپ تقسیم کردند که سرزمین‌های میان مادریا، سند، مادری قفقاز تا حدود آنچه امروز مُلداوی خوانده می‌شود، مادری اردن و سوریه، بین‌النهرین و قبرس، گیت و لیبی و جنوب خلیج فارس را در بر می‌گرفت.^۲ هریک از این سرزمین‌ها از سوی پادشاه خود مختار خود اداره می‌شد، درحالی که شاه شاهان در پایتخت فدراتیو در پارس بر سراسر کشور بزرگ سروری داشت. شاه شاهان آورنده قانون نبود، بلکه دین‌ها و قانون‌های ملت‌های گوناگون مشترک‌المنافع را پشتیبان بود.

«قانون مادها و پارسها که دیگرگون ناشدند بود، قانونی مقدس شمره می‌شد... دیگر ملت‌های امپراتوری دین و آئین و داوران ویژه خود داشتند که از سوی شاه شاهان پشتیبانی می‌شدند...»^۳

۱. برای آشنایی بیشتر با این بحث نگاه کنید به احمد توکلی، «امپراتوری، شاهنشاهی»، مجله آینده، سال نوزدهم، صفحه ۸۲۷ تا ۸۳۰.

۲. کاظم و دیمی، مقدمه‌ای بر جغرافیای انسانی ایران، انتشارات دانشگاه تهران، شماره ۱۲۸۰، تهران، ۱۳۵۳، صفحه‌های ۱۵۹ تا ۱۶۱.

3. Peter Louis Templeton, *The Persian Prince*, London, (1979), p. 14.

به پاسداری استقلال و هویت فرهنگی مستقل ملت‌های گوناگون فدراتیو بود که شاه شاهان خود را به دین ویژه‌ای بسته نمی‌ساخت.^۱ هنگام تسخیر سرزمین‌های تازه، مردم آن آزاد بودند دین و قانون و آیین ویژه خود را حفظ کنند و شاه بزرگ تلاش می‌کرد تا رفاه آنان در جامعه بزرگ هخامنشی تأمین گردد. هنگام تسخیر بابل، کوروش یهودیان اسیر را آزاد ساخت و آنان را به اورشلیم بازگرداند. هنگامی که وی در بابل بود، فرمان یا منشوری را صادر کرد که متن آن هنوز بر جای مانده است.^۲ در این منشور، وی برابری همه مردم مشترک‌المنافع و دادگری برابر برای همه آنان را فرمان داد. در آنجا، گذشته از عنوان‌هایی چون پادشاه انشان و پادشاه چهارگوش^۳ گیتی^۴، وی خود را پادشاه بابل، سومر و آکاد خواند. وی، در بابل، از خدای پارسیان سخن نگفت، بلکه نیایش و سپاس به درگاه «مردوخ» خدای بابل آورد. این برخورد روشن‌بینانه سیاسی، وابسته شدن داوطلبانه شماری از مردم سرزمین‌های دیگر، از جمله شهرهای یونانی چون قبرس، را به این نظام سبب شد.^۵ داریوش فدراتیو هخامنشی را به بیست کشور تقسیم کرد که هریک زیرنظر یک ساتراپ اداره می‌شد، میزان مالیات هر ساتراپ را مشخص ساخت و مالیات جمع‌آورندگانی را در هر کشور تعیین کرد و بازرسان سیار را که «چشم و گوش» شاه بزرگ خوانده می‌شدند، به سراسر فدراتیو روانه کرد تا کار ساتراپ‌ها و فرماندهان و مالیات جمع‌آورندگان را بررسی کنند و به شاه گزارش دهند. سکه‌های زرین «دریک»^۶ و سیمین «سیگلو»^۷ را رایج کرد تا داد و ستد بازرگانی را در سراسر فدراتیو آسان سازد، جاده شاهنشاهی را، از

1. Filippini-Ronconi, op. cit, p. 51-83.

2. متن این فرمان با منشور به زبان آکادی و به گونه استوانه‌ای است که هم اکنون در موزه بربیانا نگهداری می‌شود.

3. اشاره به تقسیمات کلی امپراتوری به چهار کشور که هریک به کشورهای کوچک‌تری تقسیم می‌شدند.

4. Templeton, op. cit. p. 15.

5. darics

6. siglus

شوش در خوزستان تا سارد در کرانه‌های دریای اژه، با شاخه‌هایی به تخت جمشید و دیگر مراکز مهم ساخت. تهیه نقشه این جاده و کشورهای متمدن در درازای آن را روی صفحه‌ای برنزی فرمان داد که باید نخستین نقشه جغرافیایی گویای جزئیات در تاریخ بشر باشد^۱، چاپار، یا سرویس پستی را با استقرار افراد و اسبان تازه نفس در مسافت‌هایی نسبتاً کوتاه، بنیاد نهاد، و کنند کانالی را در مصر فرمان داد تا دریای سرخ را از راه رود نیل (پیراوا) به مدیترانه وصل کند.^۲ سنگ نوشته‌ای در ذقادیق، نزدیک سوئز، پیدا شده اینست که گفته زیرین بر آن نقش شده است. گفته‌ای که آشکارا نمایانگر دلبستگی هخامنشیان به بهره‌گیری بازرگانی از راه‌های دریایی است:^۳

«چنین گوید داریوش شاه، من پارسیم و به یاری پارسیان گپت را گرفتم. من فرمان دادم به کنند این کanal از رود پیراوا به دریایی که از پارس بدان رسد. این کanal کنده شد، آن چنان که من فرمان دادم.»^۴

این برنامه‌ها شکوفا کردن رفاه اقتصادی را، از راه به هم پیوستگی بیشتر مردم گوناگون فدراتیو در ارتباطی بازرگانی، هدف داشت و آن نظام پیشرفته را به درستی شایسته عنوانی چون «مشترک‌المنافع ملل نیمة مستقل» می‌ساخت.

«با به هم پیوستن سراسر آسیای باختری و مصر در یک امپراتوری پایدار، پارسیان امکانات تازه‌ای را در پیشبرد زندگی اقتصادی (بشر متمدن) مطرح ساختند. داریوش بزرگ (۵۲۱-۴۸۵ پیش از میلاد) ارزش پیوستن پارس به هند و مصر، از راه دریا و خشکی، را دریافت‌بود.»^۵

۱. پیش از آن، بابلیان شکل‌هایی کلی از برداشت خود از جهان بر جای گذارده بودند.

۲. برای آشنایی بیشتر با این گونه موارد، نگاه کنید به کتاب

A.J.Arberry, *The Legacy of Persia*, Clarendon, Oxford 1953.

۳. مجتبهدزاده، پیروز، شیخ‌شیخی‌های خلیج فارس، انتشارات عطایی، نهران ۱۳۴۹، ص ۳۱.

۴. E. A. Walis, *A History of Egypt*, London, (1902), p. 64.

۵. R. H. Major, *India in the Fifteenth Century*, 1857, p. 15.

نقشی که حاکمان پارسی فدراتیو هخامنشی در پیشبرد شهروندی بشر داشتند چنان گسترد و پراهمیت بود که جهان این مشترک‌المنافع بزرگ ملت‌های نیمه مستقل را که آنان بنیاد نهادند، در سراسر تاریخ، به پارسیان نسبت دادند و کشور ایران را تا همین اوآخر «پارس»^۱ می‌خواندند. اغلب فراموش شده است که این مشترک‌المنافع بزرگ از سوی هخامنشیان به سلسله‌های حکومتی زیادی که در درازای تاریخ از بخش‌های گوناگون این مشترک‌المنافع سر برآورده، سپرده شد. سلسله‌های حکومتی که سر سلسله بیشتر آنان حکومت محلی بخشی از ایران را در دوران فدراتیو پیشین داشت.

هنگامی که نوبت به ساسانیان رسید، مفهوم حکومت و سازمان و تقسیمات اداری در داخل و در بخش‌های پیرامونی، چهراهی روشن‌تر به خود گرفت. نه تنها ساسانیان تقسیمات اداری فدراتیو هخامنشیان را که به چهل کشور خود مختار تقسیم می‌شد، دوباره سازی کردند،^۲ بلکه ایده «چهارگوشی گشته» دوران هخامنشیان را مفهوم تازه‌ای بخشیدند:

آنان فدراتیو ایران را به چهار کوست یا کشور بزرگ و بربخوردار از خود مختاری تقسیم کردند، ولی هریک را به یکی از اشرفزادگان ساسانی

1. Persia

۲. این کشورها عبارت بودند از: ماد (بزرگ و کوچک)، پارس، کرمان ایلام (لر و گرد)، کادوسیان (گیلان)، آماردها و تپورها (مازندران)، و هرگان (گرگان)، بارت، (خراسان شمالی)، هاراو (هرات)، مارگر (مرزو)، درنگیان (سیستان)، هرخواتیش (قندهان)، نه گوش (کابل)، گندار (افغانستان خاوری - پشتون)، سند، باکتریا، کارازم (خیوه و خارزم)، سگدیه (بخرا و سمرقند)، سکای بزرگ (ساورای جیحون)، سکای کوچک (ساورای جیحون)، ساتیانز و ساسپیرز (میان ماد و دریای سیاه - ملداوی)، موجش (گرجستان)، کالجش (خاور دریای سیاه - بخشی از اوکرابن)، اورانتو (آذربات - قفقاز)، تیباران در کرموداس (بخشی از قفقاز)، ارمنستان، آسور، بابل، آناتولی، جزایر دریای اژه، سوریه، فنیقیه، فلسطین، قبرس، گبت، (مصر)، لیبیه، بورگیه (بن غاز)، تیوبیه (اتیریبی)، تراکیه (مقدونیه و دانوب)، کارناز (تونس). و دیگری، کاظم، مقدمه‌ای بر جغرافیای انسانی ایران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۵۳، صفحه ۱۵۹ نا (۱۶۱).

واگذارند. این چهار کشور بزرگ عبارت بودند از: کوست خراسان (خراسان بزرگ در روزگاران کهن)، کوست شمال، کوست باخته، و کوست جنوب. مسعودی، جغرافیا نویس عرب در سده چهارم هجری در این باره می‌نویسد:

«اردشیر (بنیانگذار نظام حکومتی ساسانی) طبقه‌بندی جامعه را سازمان داد و هفت طبقه از آنان به وجود آورد: وزیران و پس آنگه، روحانیان که امور دینی را پاسداری می‌کردند و داوران (فاضیان) که بر همه روحانیان ریاست داشتند. چهار اسپهبد را فرماندهی داد، یکی را بخراسان و دوم را بر مغرب و سوم را بر استان‌های جنوبی و چهارم را بر استان‌های شمالی. این اسپهبدان گردانندگان کارها در کشور خود بودند. هریک از آنان حاکم بر سیاست‌های یک پاره از امپراتوری بود و فرمانده یک چهارم ارتش. هریک از آنان مرزبانی داشت که قایم مقام آن اسپهبد بود. چهار طبقه دیگر، صاحبان تدبیر (بخاران) که در کارهای کشور رایزنی می‌کردند. رسیدگی به مشکلات نزد آنان صورت می‌گرفت. پس آنگاه، طبقه خوانندگان و موسیقی‌دانان بود که صنعت موسیقی را سازمان دادند...»^۱

ایران‌شناس روسی، کنستانتنین اینستانستف^۲ در سخن خود پیرامون تقسیمات سیاسی - اداری قدراتیو ساسانی چنین گوید:

«مقام فرماندهی کل (نیروهای مسلح) در دوران خسرو انشیروان منحل شد و چهار فرمانده کل به جای آن در نظر گرفته شد که هریک بر یک چهارم ارتش امپراتوری فرماندهی می‌کرد. در برخی موارد، شخصی از نزدیکان پادشاه و یا از خاندان پادشاهی بر مقام بالاتر از مقام هریک از این چهار فرمانده قرار می‌گرفت...»^۳

۱. ابوالحسن علی بن حسین مسعودی، موقر الذهب، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۷۶، ص ۲۴۰.

2. Konstantin Inostanstev

۳. کنستانتنین اینستانستف، مطالعاتی درباره ساسانیان، ترجمه کاظم کاظم‌زاده، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران، ۱۳۴۸، صفحه ۶۴ و ۶۳.

در اینجا شایسته است یادآوری شود، در دهه‌های واپسین روزگار ساسانیان بود که نام «ایران» به گونه «ایرانشهر» یا «کشور ایران» پدیدار آمد این تحول، مفهوم حکومت و «کشور» را در ایران واقعیتی تازه بخشید. (واژه «شهر» در فارسی باستان به معنی «کشور» بوده و از این رو، ایرانشهر به معنی کشور ایران است).

بازپیدایی حکومت در ایران

از همان نخستین سالهایی که ایران ضمیمه خلافت عربی دمشق شد (میانه سده هفتم میلادی) جنبش‌های ایران‌گرایانه در این سرزمین آغاز گردید. این جنبش‌ها که حفظ فرهنگ ایرانی و بازساختن زندگی مستقل سیاسی کشور را هدف داشت، در همه جنبه‌های زندگی اجتماعی مردم این سرزمین خودنمایی کرد. از زبان آنان گرفته تا هنرهای آنان، ادبیات آنان، دانش‌ها و تکنولوژی آنان، و از مذهب آنان گرفته تا دیدهای اجتماعی آنان، هریک جلوه‌گاهی ویژه از این جنبش‌ها را به نمایش درآورد. این جنبش از هنگامی آغاز گردید که هرمان (ابو‌مسلم خراسانی) به فرماندهی ارش امپراتور اموی رسید و آن امپراتوری را سرنگون کرد و سرانجام عباسیان را به خلافت رساند و برآنان نیز شورید؛ از هنگامی که وزیران برمکی (۷۸۱-۸۳۵ میلادی) سازمان اداری خلافت عباسی را بر اساس سازمان اداری و تقسیمات کشوری ساسانیان پی‌ریزی کردند؛ از هنگامی که طاهر ذو‌الیمنین (۸۲۱-۸۶۷ میلادی) در خراسان و مازیار در مازندران (همان دوران) درفش استقلال افراشتند؛ از هنگامی که یعقوب لیث صفاری در سیستان بر حکومت خلیفه عباسی شورید و از شاعران دربارش خواست شعر به زبانی (عربی) نگویند که او نمی‌دانست^۱ تاریخ دان، تالبوت رایس می‌گوید:

«... در زمینه سیاسی، پیروزی عربان در ایران کامل شد، ولی در زمینه

۱. ذبیح‌الله صفا، تاریخ ادبیات ایران، چاپ ششم، تهران ۱۳۶۳، جلد یکم، صفحه ۱۶۵-۶.

فرهنگی، این پیروزی کوتاه مدت بود، چرا که فرهنگ کهن ایران را نمی‌شد یک شبیه از میان برد، به ویژه این که عربان چیز اندکی (به نام فرهنگ) از خود داشتند که بتوانند جانشین آن سازند... هنرهاي ايراني، انديشه‌هاي ايران، فرهنگ ايراني، همه و همه بر جای ماند تا در خدمت اسلام شکوفايي تازه‌ای یابند و (از آغاز سده هشتم ميلادي) با برخورداري از نيروي تازه (اسلام) بر پنهان‌اي به مراتب گسترده‌تر (از جهان بشري) اثر گذارند... هنگامی که با روی کار آمدن حسابيان در سال ۷۵۰ ميلادي، خلافت از دمشق به بغداد منتقل شد، والایي یافتن فرهنگ ايراني (در جهان اسلام) آغاز گردید...»^۱

در برابر اين نظريه، تاریخ‌دان ديگر، لوي باور دارد که آيین و فرهنگ ايراني مدت‌ها پيش از انتقال خلافت از دمشق به بغداد، اثر گذاري بر امپراتوري عرب را آغاز کرده بود. وي گويد:

«در خلال سالهایی نسبتاً اندک پس از حمله عرب، جراثان وابسته به دربار خلافت اموی، لباس‌های بافت محلی خود را دور انداخته و لباس‌های گران بهای ابریشمین گلدار دوخته شده به شیوه ايراني را بر تن کردند، همانند ايرانيان، غذاهای ايراني می‌خوردند و شیوه غذا خوردن ايرانيان در پیش گرفتند و اين‌ها خود از واردات (فرهنگی) از پارس بودند.»^۲

اندکي جلوتر، در همین نوشته‌ها، پروفسور لوي می‌گويد:

«... فخری، نوشته‌ای در سیاست و تاریخ از اوایل سده چهاردهم (میلادی)، فاش می‌کند چگونه هنگامی که خلیفه عمر، در اوج گسترديگي خلافتش، در انديشه سرو سامان دادن و تقسيم کردن غنائم جنگی بود که به مراكز سرازير

1. Talbot Rice, "Persia and Bayzantium", in A. J. Arberry's *The Legacy of Persia*, op. cit., p. 41.

2. R. Levy, "Persia and The Arabs", in A. J. Arberry's *The Legacy of Persia*, op. cit., p. 74.

می‌شد، از رایزنی یک ایرانی برخوردار شد که روزگاری در سازمان اداری ساسانی خدمت کرده بود. این شخص پیشنهاد تشکیل دیوان یا اداره ثبت و کنترل درآمدها را داد، و این هسته‌ای بود که مашین اداری حکومتی از آن پدیدار آمد و صدها سال به خلافت خدمت کرد...»^۱

عمرین خطاب، دومین خلیفه راشدین (۶۴۴-۶۳۴ میلادی) که ادعای کرد «دادگری را از خسرو انشیروان آموخت»^۲ به هنگام پی‌ریزی ساختار سیاسی و اداری حکومت در خلافت اسلام، حکومت رهبری حاکم را پایه گذارد، ولی اصل انتخاب خلیفه را نیز برای دوره مدام‌العمر حفظ نمود که در شاخه بنی هاشم از کنفردراسیون قربیش منحصر می‌ماند. این انحصار پس از خلفای راشدین شکسته شد و بنی امية و بنی عباس، از کنفردراسیون قربیش، یکی پس از دیگری، خلافت اسلام را از آن خود ساختند ولی بر اساس اصل توارث.

ساختار سیاسی، اداری خلافت اسلامی روی الگوی سازمان سیاسی - اداری ساسانیان پی‌ریزی شد. این ساختار سیاسی - اداری در دوران عباسیان، تقریباً در همه جزیئات، همانند ساختاری که در دوران ساسانی وجود داشت، تکامل پیدا کرد. سرزمین‌های خاوری ایران در این دوران به سه استان خراسان، سیستان (سجستان - سکاستان) و مکران تقسیم شد.

گذشته از اثرگذاری فرهنگ و سازمان سیاسی، اداری ایرانی بر خلافت گسترش یابنده عربی، ایرانیان جنبشی را در درون خلافت آغاز کردند که بازسازی استقلال سیاسی و فرهنگی کشور (ایران) را هدف داشت. این جنبش جلوه‌های گوناگونی به خود گرفت. از یک سوی، چند مبارزه مسلحانه در گوش و کنار کشور آغاز شد که به پیدایش حکومت‌های محلی چون حکومت‌های

1. R. Levy, op. cit., p. 61.

2. دومین خلیفه راشدین گفته بود «انی تعلمت العدل من کسری»، «من دادگری را از خسرو انشیروان آموختم» نقل از سند یادداشت در زیر: مقدمی، المعروف به البشاری، احسن التقاضی فی معرفة الأقالیم، لیدن، ۱۹۰۶، صفحه ۸.

طاهریان (۸۷۳-۸۲۱ میلادی) در خراسان، سامانیان (۸۰۵-۸۱۹ میلادی)، بازماندگان ساسانیان، در جایی که امروز تاجیکستان خوانده می‌شود، صفاریان (۸۶۷-۱۴۹۵ میلادی) در سیستان، دیلمیان (۹۳۲-۱۰۵۵ میلادی) در جنوب دریای خزر، سلجوقيان (۱۱۹۴-۱۰۳۸ میلادی) از آسیای مرکزی، غزنویان (۹۹۸-۱۱۸۶ میلادی) در جایی که امروز افغانستان خوانده می‌شود، انجامید.

در حالی که این نام‌ها، سلسله‌های شناخته شده‌تری هستند که حکومت‌هایی نیمه مستقل باگسترده‌ای گوناگون را در بخش‌هایی از فلات ایران پدید آورده‌اند، تاریخ‌نویسان اغلب این حقیقت را نادیده گرفته‌اند که چند شاخه از خاندان ساسانی حکومت بر بخش‌های دور افتاده و یا غیرقابل دسترسی آسان از نظر جغرافیایی را برای سده‌ها پس از ضمیمه شدن ایران به خلافت عربی، ادامه دادند. این شاخه‌های حکومتی بازماندگان حکومت‌های سرداری فدراتیو ساسانی بودند که پس از این مورد گفت و گو قرار خواهند گرفت. یکی از این خانواردهای ساسانی بر منطقه رستمدار (نور و کجور کنونی)، واقع در پشت کوه‌های بلند البرز، در مازندران، حکومت می‌کردند. آنان استناداران (استانداران - مرزبانان) رستمدار خوانده می‌شدند و حکومت آنان برای سده‌ها دوام پیدا کرد.^۱ پادشاهی آنان سرانجام به دست شاه تهماسب صفوی (۱۵۷۶-۱۵۲۴ میلادی) سرنگون شد.

یکی دیگر از عناصر بسیار مهم در بازپیدایی کشور (حکومت سرزمینی) در ایران، رُشد مذهب شیعه و شیعه‌گرایی میان توده‌های مردم این سرزمین است. با تنگ کردن حلقة فشار علیه ایرانیان و ایرانی‌گری از سوی خلافت عباسی و با افزایش ستم نسبت به توده‌های مردم در این سرزمین، شیعه‌گرایی مورد توجه روز افزون توده‌های مردم ایران قرار گرفت.

و تشیع به گونه بخش مهمی از جنبش فرهنگی ایرانیان برای استقلال و

۱. پیروز مجتهدزاده، شهرستان نور، بخش دوم، تاریخ، چاپ صبح امروز، تهران ۱۳۵۲.

دوباره سازی فرهنگی و هویت ملی درآمد.^۱ سده‌ها بعد که فدراتیو (ممالک محروسه) صفوی (۱۷۲۲-۱۵۰۵) در ایران زمین به قدرت رسید و در جناح باختری، خود را با امپراتوری سنت مذهب و گسترنده خلافت عثمانی رویارویی دید، تشیع را مذهب رسمی کشور اعلام کرد و ایرانیان از آن پس با سرعت بیشتری به این چهره ویژه از اسلام روی آوردند.

نیروستان

جنبه‌های جغرافیایی جنبش‌های ایرانیان

نگاهی کوتاه به نقشه جهان اسلام توجه را به این حقیقت می‌کشاند: هنگامی که ایرانیان در راه دوباره سازی استقلال سیاسی، فرهنگی و هویت ملی جداگانه خود تلاش می‌کردند، سرزمین‌های دیگری که به تسخیر عربان در می‌آمدند، همانند مصر و سوریه و مغرب واقع در بخش باختری و شمال عربستان که خود روزگاری گاهواره تمدن‌های ویژه خود بودند، به ژرفای عربیت فرهنگ عربی فرو می‌رفتند. این سقوط سیاسی - فرهنگی تا آن اندازه بوده است که امروز، هنگامی که به «جهان عرب» می‌اندیشیم، این نام‌ها شاید زودتر از نام سرزمین‌های واقعی عرب، بر اندیشه نقش بندند. یکی از دلایل این وضع راشاید بتوان در این حقیقت جست و جو کرد که یکتاپرستی اسلام کشش نیرومندی بود میان مردمی که خدایان چندگانه این دنیایی در دین‌هاشان بیش از اندازه مورد سوء استفاده بینادگران قدرت خواه قرار گرفته و فاسدتر از آن بود که دریازسازی هویت ملی و فرهنگی غیر عربی آنان یاریشان دهد و نگذارد همه وجود فرهنگی خود را تسلیم عربان کنند. در حالی که، غیر از اسلام، عربان چیزی به نام فرهنگ نداشتند که به ایرانیان عرضه کنند تا عربیت را جانشین شهر و ندی و

۱. در خور توجه است: نشیمی که در اینجا مورد بحث قرار می‌گیرد، از دید نقش آفرینی سیاسی (جغرافیای سیاسی)، با بنیادگرایی اسلامی روزگار ما تفاوت دارد. بنیادگرایی اسلامی کنونی متکی بر اصل «جهانی بودن اسلام Universality of Islam» است و شاخه‌گرایی سیاسی - مذهبی را در آن راهی نیست.

فرهنگ پیشرفته و هویت ملی باز خود سازند. ازسوی دیگر، همه کشورهای اسلامی واقع شده در ماورای خاور و شمال و شمال خاوری ایران ضمن گراییدن به اسلام، توانستند استقلال سیاسی و فرهنگی و هویت مستقل خود را حفظ کنند. این وضع را می‌توان چنین بررسی کرد که ایران، به نیروی مبارزه علیه حکومت عربان، نقش دیوار فرهنگی پیشگی را در سده‌های اسلامی بازی کرد. دیوار فرهنگی پیشگی که مردم سرزمین‌های واقع در خاور و شمال و شمال خاوری خود را از اسلام بپنهان ساخت، بی‌آنکه اجازه دهد اسلام وسیله و دست آویز تسلیم آنان در برابر عربیت گردد.

در این راستا، شایسته توجه است که اسلام، ازسوی خود ایرانیان، به ویژه در روزگاران سلجوقیان و غزنویان سنی مذهب، در سراسر سرزمین‌های ماورای خاور ایران گسترش داده شد. به همین دلیل است که مسلمانان سرزمین‌های ماورای خاور و شمال خاوری ایران بیشتر از سنی مذهبانند. همچنین شایان توجه است که جایگاه دقیق خط این نوار فرهنگی را می‌توان در نواری از پرامون‌های باختり فلات ایران، از آذربایجان گرفته تا بین‌النهرین (میان دو رود) که همین نقش را در دوران پیش از اسلام میان ایران و روم بازی می‌کرد، جست‌وجو نمود. ادامه جغرافیایی این نوار پرامونی، در جنوب میان دو رود به خلیج فارس می‌پیوندد. پس از هخامنشیان و یونانیان (مقدونیان)، نه اشکانیان و ساسانیان توانستند چیرگی خود را بر سرزمین‌های آن سوی این دیوار پیشگی بگسترانند. خلافت عربی، به بهانه اسلام، این دیوار را در تور دید، اما همین که اسلام دین همگان در خاور جهان شد و حکومت عربی بهانه «گسترش دادن اسلام» را از دست داد و به حکومت کردن سیاسی پرداختند، به آن سوی این دیوار باز پس رانده شده و به شامات و مصر محدود گشتند. تا هنگامی که مغولان سرکوب‌گری بی‌امان را در باختر آسیا ادامه دادند، با آرامش خیال زیستند، اما همین که آرام گرفتند و سیاست و کشورداری پیش‌گرفتند، در ژرفای

فرهنگی منطقه حکومت خود سرنگون گشتند و همین دیوار سترگ فرهنگی مغولان ایران را از مغولان شامات و آنانولی جدا کرده و آنان را رویارویی هم قرار داد. نه خلافت عثمانی توانست این دیوار را دربورد و نه فدراتیو صفوی یارای نفوذ به آن سوی را یافت. حتی در جهان متعدد سده بیستم، هنگامی که آبر نیروهای خاوری و باختربی میان دورود (عراق) را تا دندان مسلح کردند و عليه ایران شوراندند، ستیزه جویی مسلحانه آنان توانست این دیوار سترگ را درهم شکند و درنتیجه، جز انبوهی از تأثیر برای میان دورود چیزی بنجای نگذارد.

در خلیج فارس نیز دوازده سده حکومت ایرانیان دو ماسون (عمان) و اوال (بحرين)، سرانجام گرفتار مهاجرت‌های بی‌پایان عربان شد و به میانه دریا باز پس نشست. چهارده سده کوشش و فشار مقابل ایرانیان و عربان توانست این دیوار سترگ جدا کننده را از میان بردارد و ناچار به آفریدن محیطی آمیخته از ایرانیان و عربان در آن سامان رضایت داد. در این جا نظریه دیوید میترانی زیر عنوان «سرزمین میانی»^۱ که در جایی در اروپای مرکزی، حدود رود دانوب، تشخیص داده شد، گویی که باز گوینده این نقش نوار پر امونی باختر ایران، یا خود ایران، در جهان اسلام است.^۲ سرمیان میانی که در سراسر تاریخ، چیرگی فرهنگی کامل و همیشگی قدرت‌های بیگانه را بر فلات ایران مانع شد.

1. The Middle Zone

۲. در پیشگفتاری بر این نظریه، دیوید میترانی می‌نویسد: «در جایی میان دو دریای بالتبک و آدریاتیک، پیوسته پرده‌ای وجود داشته است. گاه، این پرده، پرده سیاست‌ها بود یا پرده آرمانها و باورهای مذهبی. سرمیانی شگفت‌آور با چیزی از جادوگری سیاسی در آن، و این برداشت از آن جا پای می‌گیرد که چندین جنبش سیاسی و اجتماعی که بدان رسیدند، نابود شدند. رومیان کوشیدند که پیرامون جنوبی آن را دور زنند، ولی پس از تلاش فراوان پای پس نهادند. ترکان در اوج اقتدار خود به این خط رسیدند، ولی نتوانستند از آن بگذرند. جویبار آتشین پروتستانیزم باختربی به آن سوی این پرده رخنه نکرد و کلیساي خاوری در پشت آن ماند. حتی در روزگار توسعه اقتصادی نزدیک‌تر به ما، انقلاب صنعتی از آن عبور نکرد...» David Mitran, *Evolution of the Middle Zone*, Annals of American Political and Social Science, September 1950.

به هر حال، ایرانیان به شاخهٔ تشیع از اسلام روی آوردند، شاخه‌ای که با ارزش‌های تاریخی و فرهنگی آنان هم‌آهنگی بیشتری داشت. به پشتیبانی این باور ویژه از اسلام بود که ایرانیان پیروزمندانه هویت فرهنگی - ملی جداگانه و متمایز خود را بازسازی کردند و استقلال خود را، نسبت به خلافت عربی، به دست آوردند و از آن، در برابر خلافت عثمانی، پاسداری کردند. به این ترتیب، تشیع نیروی تازه‌ای به جنبش‌های ایرانیان داد و با انگیزه‌های ملی ایرانیان درآمیخت.

در اینجا به نظر می‌رسد نظریه آیکونوگرافی ژان گاتمن بازگویندهٔ رسای چگونگی باز پیدایی ایران به عنوان یک موجودیت سیاسی جداگانه و متمایز برخوردار از هویت ملی بارز شد. در تشریح آیکونوگرافی، ژان گاتمن می‌گوید:

«... جداگانه بودن نسبت به محیط اطراف و سریلنگ بودن از مضماین ویژه خود از جلوه‌گری‌های ذاتی هر گروه انسانی است... برای جداگانه بودن نسبت به محیط اطراف، یک منطقهٔ تنها نیازمند یک کوه یا یک دره، یک زبان ویژه و یا یک مهارت شخصی نیست، چنین منطقه‌ای اساساً نیازمند یک باور استوار بر اساس یک اعتقاد مذهبی، برخی دیدگاه‌های ویژه اجتماعی و جلوه‌هایی از خاطرات سیاسی^۱ است و اغلب به آمیخته‌ای از این هر سه نیاز دارد. به این ترتیب، منطقه‌گرایی، برگونه‌ای از آیکونوگرافی به عنوان زیرنا، استوار است... پایدارترین انگیزه‌ها، آن‌هایی است که به دنیا روحانی مربوط می‌شود، نه به جهان فیزیکی... و در حالی که تاریخ نشان می‌دهد انگیزه‌های روحانی تا چه اندازه پایداری دارند، جغرافیا نشان می‌دهد که تقسیمات اصلی در فضای انسانی، مربوط به پستی و بلندی‌ها و یا گیاهان نیست، بلکه مربوط به اندیشه مردمان است...»^۲

۱. منظور گاتمن، تاریخ است.

2. Jean Gottmann, "Geography and International Relations", in W.A.D.Jackson's, *Political and Geographic Relationships*, Princeton Hall Inc., Englewood-CLIFFS, N. J.

در خلال جنبش‌های طولانی خود علیه چیرگی عربان، ایرانیان در تلاش حفظ فرهنگ خود و بازسازی استقلال فرهنگی و سیاسی خود بودند. تلاشی که برانگیخته باورهایشان بود، همانند: اعتقاد شیعی آنان که بدان هم مسلمان شناخته می‌شدند و هم نسبت به عربان سنتی جداگانه و متمایز شمرده می‌شدند، دیدگاه‌های اجتماعی آنان که نیرومندانه مخالف چیرگی عربان بر امور آنان بود، خاطرات سیاسی آنان از نقش پیش از اسلام کشورشان در پیشبرد شهرنشی انسان. این باورها، انگیزه مرکزی در اندیشه ایرانیان بود که چگونگی روابط میان مرکز و پیرامون را در تاریخ سیزده سده اخیر ایران تعیین می‌سازد. در حقیقت، آمیخته‌ای از این انگیزه‌های آیکونوگرافیک را باید «علت وجودی»^۱ ایران، به عنوان یک موجودیت سیاسی مستقل، یک ملت جداگانه در دنیای اسلام و در جهان گستردۀ تر دانست.

سلسله‌های حکومتی گوناگون که از بخش‌های گوناگون این سرزمین، چه از بخش‌های ایلی و چه از جوامع شهری، پدیدار آمدند، به ندرت کوشیدند مرکز اداری - سیاسی کشور را به زادگاه خود منتقل سازند. تغییر پایتخت در ایران، پیوسته انگیزه‌هایی جغرافیایی، تاریخی، استراتژیک و یا اقتصادی داشته است. به گفته دیگر، انگیزه‌های سیاسی که مرکز اندیشه‌ها و باورهای ایرانی را اشغال کرده‌اند، گونه‌ای از یک محور استوار را به وجود آورده‌اند که گروه‌های قومی گوناگون این سرزمین را به عنوان ملتی یک پارچه در آورده و همچنان از این یکپارچگی پاسداری می‌کنند. هرگاه که یک سلسله حکومتی به سنتی و بی‌خبری و ناپایداری دچار آمد و از این انگیزه‌های مرکزی دور ماند، نیروی تازه‌ای از میان لایه‌های عادی‌ترین مردم سریر آورده و راه را ادامه داد. تاریخ نوشتۀ شده ایران بهترین گواه این طبیعت کمتر شناخته شده ولی غیرپیچیده راز دگرگونی و بقا^۲ در ایران است.

نکتهٔ پراهمیتی که در این جا شایان توجه فراوان است، فراموش شدن برخی

1. Raison d'être

2. Continuity and Change

از پدیده‌های پیشرفت‌هه از آین حکومت در ایران باستان است. گذران تکاملی آین حکومت ایرانی از فرازها و نشیب‌های رویدادهای سیاسی گوناگون در درازای تاریخ، از یک سوی زمینه را برای جذب کردن مفاهیم تازه هموار ساخت، همانند مفاهیمی که از شیوه حکومت در اسلام گرفته شد و در صفحات بعدی مورد بررسی قرار خواهد گرفت، و از سوی دیگر، پاره‌ای از ساخته‌های پیشرفت‌ه خود را از دست داد. یکی از این ساخته‌های پیشرفت‌ه در آین ایرانی حکومت، پدیده «وزارت» است. تا آن‌جایکه اسناد تاریخی نشان می‌دهند، فدراتیو ساسانی، در اوج پیشرفت خود، این پدیده را به جلوه درآورد. انتخاب وزیران یا مشاوران نظام حکومتی را در ایران غنای تازه‌ای بخشید. نام‌هایی چون «بزرگمهر» وزیر دانشمند ساسانی به یادآورنده این گسترش و غنا گرفتن مفهوم حکومت در ایران باستان است. آمده است که شاهان نیمة دوم دوران ساسانی، وزیرانی را استخدام می‌کردند که نه تنها در اداره امور کشور رایزنی می‌کردند، بلکه اداره پاره‌ای از امور را نیز زیر نظر می‌گرفتند. رایزنی‌های موافق و مخالف وزیران، پس از اندکی، مفهوم «وزیران دست راست و دست چپ» (رایزنان موافق و مخالف) را در ایران قوام بخشید. پس از چیرگی خلافت عباسی بر ایران، این مفهوم یا پدیده به گونه‌ای ویژه، دوباره پدیدار آمد. استخدام وزیران برمکی از سوی خلفای عباسی، گونه ویژه‌ای از این آین کهن ایرانی را زنده کرد، در حالی که مفهوم «وزیران دست راست و دست چپ» از راه حکومت اسلامی به اروپای سده‌های میانه رفته و در پی انقلاب‌های صنعتی اروپا، با مفاهیم نوین دموکراتیک درآمیخت و به گونه احزاب موافق و مخالف خودنمایی کرد. ریشه عملی مفهوم «وزیران دست راست و دست چپ» (رایزنان موافق و مخالف) در ایران پس از اسلام از میان رفت و، به گونه ویژه‌ای، به افسانه و داستان‌سرایی‌ها رخنه نمود و به ابتذال کشیده شد.

در حالی که نقش آفرینی یک وزیر یاری دهنده به حاکم در اداره امور کشور، در ایران بعد از اسلام ادامه پیدا کرد و گذشته از بر مکیان، وزیران نامداری چون

خواجه نظامالملک و خواجه نصیرطوسی، اثری ژرف بر قوام گرفتن آیین حکومت و بر شیوه کشورداری در ایران گذارند، و در حالی که این مفهوم در دوران صفویان و قاجاریان گسترش بیشتری یافته و سرانجام تحت تأثیر مفاهیم نوین اروپایی «کابینه دولتی» گونه‌ای از مفهوم «دولت» را در ایران نمایان ساخت و وزیران سرشناسی چون حاج میرزا آخاسی، میرزا تقی خان امیرکبیر، میرزا نصرالله خان اعتمادالدوله نوری، اتابک و امین‌السلطان و دیگران را در پهنه سیاسی - اداری ایران معروفی کرد، چهرو اروپایی شده مفهوم «وزیران دست راست و دست چپ» (رایزنان موافق و مخالف) کوشیده است در چهارچوب ساختار نوینی از حکومت، یعنی «احزاب موافق و مخالف»، از راه موازین نوین «مشروطیت» به ایران بازگردد. اگرچه وجود احزاب سیاسی موافق و مخالف در قانون اساسی مشروطیت پیشین و در قانون اساسی کنونی جمهوری اسلامی ایران پیش‌بینی شده است، کارایی عملی و واقعی این جنبه ویژه از ساختار سیاسی حکومت در ایران هنوز مراجحت از گذران تکاملی خود را سپری می‌کند.

به هر حال، مفهوم حکومت در ایران، ۲۵ سده دگرگونی و تکامل را پشت سرگذاشته است. این گذران تکاملی، مفهوم حکومت را به گونه‌ای بین یا ساختاری در آورده است که به گروه یا خاندان و پیوشه‌ای تعلق نمی‌گیرد، بلکه از آن همگان است. دست کم بیست و سه سلسله پادشاهی ایرانی بر سراسر یا بخش‌هایی از سرزمین ایران حکم راندند و رفتند. همچنین، سه سیستم حکومتی غیرایرانی (حکومت سلوکی، خلافت عباسی و امپراتوری مغولی) بر این سرزمین حکمرانی کردند، مفاهیم تازه‌ای از حکومت را در این سرزمین مطرح ساختند و سرانجام یا برآفادند و یا گونه‌ای نیمه ایرانی به خود گرفتند.

از هنگامی که آل بویه از دیلمیان و سامانیان حکومت‌های نیمه مستقل خود را در فلات ایران گستراندند، تا روزگار پیدایش فدراتیو صفوی در ایران، این سرزمین از سوی سلسله‌هایی چند، از درون و بیرون فلات ایران، با دست‌کم، گونه‌ای ازتابعیت اسمی نسبت به خلافت بغداد اداره می‌شد. هنگامی که

خوارزمشاهیان آسیای مرکزی بر ایران حکومت می‌کردند، ایرانی‌گری رو به رونق نهاد. وزیر برجسته ایرانی، خواجه نظام‌الملک (مرگ در ۱۰۹۲ میلادی) که در خدمت دو سلطان سلجوقی آلپ ارسلان و جلال‌الدین بود، نظام مالیاتی کشور را دوباره سازی کرد. جلال‌الدین ملک شاه گاه‌شمار گردندۀ عربی کهن را که از رابطه منظم میان ماه‌ها و فصل‌های سال و در سال‌های گوناگون بی‌بهره است، در سال ۱۰۷۹ میلادی تغییر داد و گاه‌شمار فارسی را که اکنون «تقویم جلالی» خوانده می‌شود، جانشین آن ساخت. این گاه‌شمار که بر اساس آخرین گاه‌شمار رسمی عصر ساسانی، معروف به «تقویم یزدگردی»، تنظیم شده است، دست آورده کار شورایی از ستاره‌شناسان و ریاضی‌دانان و دانشمندان برجسته آن روزگار است. گویند شاعر و ریاضی‌دان بزرگ حکیم عمر خیام عضو آن شورا بود. این گاه‌شمار جشن نوروزی را در جای دقیقش قرار داد، در لحظه‌ای که چرخش زمین به دور خود و به دور خورشید، رودررویی چهره نیمکره جنوبی با موقع خورشید به رودررویی چهره نیمکره شمالی زمین با موقع خورشید متحول می‌شود. زبان فارسی، در نتیجه جنبش فرهنگی گسترده‌ای که با خلق شاهنامه فردوسی به اوج خود رسیده بود، دوباره سازی شد. اگر چه هلاکوخان مغول، نوه چنگیزخان، به توصیه وزیر با تدبیرش، خواجه نصیر طوسی، یکی دیگر از وزیران برجسته آن دوران ایران^۱، با نعمتمالی خلیفه مستعصم عباسی و کشتن اوی در سال ۱۲۵۸ میلادی، نقطه پایان بر خلافت بغداد نهاد، دست رسی ایران به استقلال حقیقی و نهایی فرهنگی و سیاسی می‌باشد تا سال ۱۵۰۱ میلادی به تأخیر افتاد، سالی که نابغه شانزده ساله، اسماعیل، فدراتیو صفوی را بنیاد داد و برای نخستین بار در تاریخ اسلامی ایران، عنوان «شاه شاهان» را بر خود نهاد. در شانزده سالگی و به هنگام اعلام پادشاهیش در ایران، شاه اسماعیل چنین خواند:

۱. خواجه نصیر طوسی، یکی از پر اهمیت ترین اندیزه‌نامه‌های پس از اسلام را به زبان فارسی و به نام اخلاق ناصری نوشت. این سیاستمدار دانشمند توانست با تدبیری کم‌نظیر نقطه پایان بر خلافت عربی بغداد نهد و خشونت حکومت مغولان را در ایران نرم سازد، آنجنان که مغولان این سرزمهین خود به زودی ایرانی شدند و ایرانی‌گری را رونق دادند.

«من امروز به زمین فرود آمدم^۱، منم سرور و پادشاه، بدان به حقیقت که منم
فرزند حیدر^۲، منم فریدون^۳، منم خسرو^۴، منم جمشید^۵، و منم ضحاک^۶،
منم رستم پسر زال^۷، منم اسکندر^۸، سر اناالحق خفته است در این سینه
من^۹، چون منم واقعیت مطلق و حقیقت آن باشد که من به سرانجام
رسانم». ^{۱۰} و ^{۱۱}

در دوران کشورداری صفوی، ایران هویت فرهنگی جداگانه و استقلال سیاسی
کامل خود را به دست آورد. شاه اسماعیل در پیشایش جنبش شیعی نویش که از
اردبیل در آذربایجان سرچشمه گرفته بود، به پای قدرت رسید و از سکوی

۱. شاه اسماعیل در اینجا به جنبهٔ ملکوتی حکومت در ایران اشاره دارد.
۲. اشاره به «حیدر» در اینجا دو جنبه دارد: حیدر نام پدر اسماعیل بود و هم از نام‌هایی است برای علی ابن ابی طالب (ع) امام نخستین شیعیان و قهرمان حق و دادگری میان ایرانیان.
۳. فریدون، پادشاه افسانه‌ای است که برابر افسانه‌های ایرانی در پشت کوههای مازندران خواهد شد و روزی بیدار خواهد شد که جهان پر از بیداد و ستم‌گردد او فساد و بیدادگری را براندازد. اسماعیل در اینجا خود را فریدون بیدار شده می‌خواند.
۴. خسرو، در اینجا خسرو انشیروان سasanی است که به دادگری شناخته می‌شود. اسماعیل خود را در اینجا خسروی دادگر می‌خواند.
۵. جمشید شاه افسانه‌ای (داریوش شاه‌همخانشی) در آیین ایرانی، سرآغاز دهندهٔ حکومت در ایران شناخته می‌شود. اسماعیل در اینجا خود را جمشید و سرآغاز دهندهٔ مجدد حکومت می‌خواند.
۶. ضحاک در افسانه‌های ایرانی، مقابل جمشید یا فریدون قرار می‌گیرد. اسماعیل در اینجا خود را ضحاک می‌خواند و پادزه ر حکومت بیگانگان در ایران.
۷. رستم در افسانه‌های ایرانی نیرومندترین انسان است. اسماعیل در اینجا خود را نیرومندترین انسان زمان خود می‌خواند.
۸. اسکندر مقدونی تسخیر کننده ایران، خبره کننده همه نسل‌های ایرانی است. اسماعیل در اینجا خود را شخصیت خبره کننده نسل‌ها می‌خواند.
۹. اناالحق فریادی است که حلاج در برابر خلافت بغداد سرمی داد و انسان را «حقیقت مطلق» می‌دانست. اسماعیل در اینجا خود را وارث رسالت حلاج نیز می‌داند.
۱۰. اصل این رجزخوانی شگفت‌آور از سوی فیلیپیانی - رنکنی به انگلیسی ترجمه شده و از سوی نگارنده از انگلیسی به فارسی برگردانده شد.
11. Pio Filippanni-Ronconi, op. cit., pp. 79-80.

حکومت ایران بالا رفت. وی اسلام شیعی دوازده امامی را مذهب رسمی ایران اعلام کرد. این مانور، امپراتوری سنتی عثمانی را خلع سلاح کرد. گسترش امپراتوری عثمانی به سوی خاور، بر اساس این فلسفه که فرزندان عثمان خلیفه‌های اسلام هستند و حق حکومت بر همه مسلمانان را دارند، این احتمال را در خود داشت می‌رفت که ایران را دوباره گرفتار حکومت بیگانگان سازد. اعلام تشیع به عنوان مذهب رسمی ایران، دیوار استواری در برابر این ادعا پدیدار آورد و آن عثمان را در آن سوی خود متوقف ساخت. شاه اسماعیل در سیزده سالگی در پیشاپیش ارتشی ده هزار نفره از مردان اهل فلسفه و عرفان قرار گرفت و خاورزمین را خیره کرد. این همان نیرویی بود که ارتش قولباش براساس آن شکل گرفت و شاهسون‌ها چهره دیگری از آن را در ساختار زندگی ایلی نمایان ساختند.

صفویان یکپارچگی سیاسی باستانی ایران را تقریباً در چارچوب مرزهای ایران دوران ساسانی تجدید کردند. در نیمة دوم دوران حکومت صفوی، فدراتیو ایران از داغستان (که اکنون در بخش جنوبی روسیه واقع است) تا میان دورود، و از کابل تا بغداد گسترش یافت. از دید سیاسی، صفویان سه نوع تقسیمات کشوری در سرزمین‌های حکومت خود آفریدند. این سه عبارت بودند از:

۱. استان‌های مرکزی که از خود مختاری بی‌بهره بودند.

۲. حکومت‌های بیگلریگی در اطراف استانها یا ایالات مرکزی که مالیات می‌دادند و از گونه‌ای خود مختاری بهره داشتند.

۳. ایالات پیرامونی که بازهم مالیات می‌پرداختند ولی از خود مختاری بیشتر برخوردار بودند.

تفاوت اصلی میان بیگلریگی‌ها و ایالات پیرامونی، تفاوتی مبهم بود. به طور کلی، می‌توان گفت که بیگلریگی‌ها، از دید اهمیت سیاسی و میزان خود مختاری، در درجه‌ای پایین‌تر از ایالات پیرامونی قرار داشتند.

نوزده ایالت و بیگلریگی در دوران شاه عباس بزرگ (۱۶۲۹-۱۵۶۸)

میلادی) وجود داشت. این ایالت‌ها و بیگلریگی‌ها به عبارت زیرین بودند (نام شهر مرکزی هر ایالت یا بیگلر بیگی که با نام آن ایالت یا بیگلر بیگی متفاوت باشد، در کنار نام آن ایالت‌ها و بیگلر بیگی‌ها آمده است):

۱. شیروان - شماخی ۲. قراچاغ - گنجه ۳. چخورسعد (ارمنستان) - ایروان
۴. آذربایجان - تبریز ۵. دیاریک (سوریه و لبنان) - قرامه؟ ۶. ارزنجان
۷. علی شکر - همدان ۸. بقیه عراق عجم ۹. کرمانشاه و گلهر - کرمانشاه
۱۰. عراق عرب - بغداد ۱۱. فارس - شیراز ۱۲. کوهگلوبه - بهبهان ۱۳. کرمان
۱۴. قندهار ۱۵. بلخ ۱۶. مرو ۱۷. خراسان - مشهد ۱۸. هرات ۱۹. استرآباد (گرگان).^۱

تقسیمات کشوری در روزگاران صفوی پیوسته به این گونه نبود، بلکه دست‌خوش تغییرات و تحولات گسترده‌ای بود. در این دگرگونی‌ها، شمار ایالات اصلی از ده فراتر نمی‌رفت. این ده ایالت اصلی عبارت بودند:

۱. آذربایجان ۲. خراسان بزرگ ۳. دارالمرز (مازندران) ۴. استرآباد (گرگان) ۵. کرمان ۶. عراق ۷. کردستان ۸. فارس ۹. خوزستان ۱۰. گیلان.^۲

گذشته از این، گرجستان بزرگ، خوزستان، کردستان، لرستان، سیستان (نیمروز) و فهستان (قاینات) و داغستان حکومت‌های خود مختاری مهمی در فدراتیو صفوی بودند و بزرگترین میزان خودمختاری را داشتند. حکومت امیری خزینه در فهستان، به هنگام پیدایش امپراتوری صفوی، بالعیر سلطان بود که، گذشته از حکومت سنتی و موروشی، حکومت رسمی سرزمین خود را از شاه اسماعیل صفوی، بنیاد دهنده فدراتیو صفوی دریافت کرد.^۳

۱. کلاوس مایکل رهبرن، نظام ایالات در دوره صفوی، ترجمه کیکاروس جهانداری، سنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران ۱۳۵۷، صفحه ۲.

۲. کاظم ودیعی، مقدمه‌ای بر جغرافیای انسانی ایران، انتشارات دانشگاه تهران، شماره ۱۲۸۰ تهران ۱۳۵۳، صفحه ۸-۱۷۷.

۳. فاضی احمد غفاری، تاریخ جهان آراء، چاپ تهران ۱۳۴۳، صفحه ۲۷۸.

شایان توجه است آنان که از سوی دریار پادشاهی به حکومت رسمی بخش‌های خودمختار برگزیده یا تأیید می‌شدند، می‌باشستی از زمینه محلی و یا ایلی اساسی برخوردار باشند، خان یا امیر دیار خود باشند. هر ایالت یا بیگلر بیگی زیر نظر عالیه شاهزاده‌ای صفوی قرار داشت و کشورداری که «للّه» خوانده می‌شد، سرپرستی او را عهده می‌گرفت. گاه پیش می‌آمد که حاکم شاهزاده، کودک خردسالی بیش نبود و هیچ گاه سرزین زیر حکومت خود را نمی‌دید، و امیر یا خان منطقه امور را سرپرستی می‌کرد.

ایالات مرکزی، در تقسیمات کشوری این دوران، ایالات خاصه خوانده می‌شدند که عبارت بودند از: ۱. تبریز. ۲. قزوین. ۳. اصفهان. ۴. کاشان. ۵. یزد. ۶. ابرقوه و بیابانک. ۷. سمنان و طالقان. ۸. کرمان. ۹. لار. ۱۰. بختیاری. ۱۱. مازندران. ۱۲. گیلان. ۱۳. آستارا^۱

حکومت‌های پیرامونی در این نظام فدراتیو، از میزان چشمگیری از استقلال یا خودمختاری برخوردار بودند و این وضع به هیچ وجه با یک پارچگی سرزینی کشور ناهم خوان نبود. برای مثال، هنگامی که قندهار و افغانستان جنوبی دچار شورش شد، گرجین خان (جرج یازدهم)، پادشاه خودمختار گرجستان بزرگ که رزمته دلاوری بود، در سال ۱۷۰۳ میلادی، با حفظ پادشاهی گرجستان، از سوی شاه شاهان به بیگلر بیگی قندهار و دیار وابسته آن منصوب شد و شورش آن دیار را فرو نشاند.^۲

پس از قتل نادرشاه افشار (حکومت از ۱۷۳۶ تا ۱۷۴۷ میلادی) در ماه ژوئن ۱۷۴۷، ایران سرزین‌های در خود توجهی از فدراتیو صفوی را در هندوستان و میان دو رود از دست داد و به شکل کنونی درآمد. آیین تقسیمات کشوری صفوی، با همه پیچیدگی و ابهامش، تا اواخر سده نوزدهم میلادی دوام پیدا کرد. روابط میان مرکز سیاسی و شاهزاده نشین‌ها و وابستگی‌های پیرامونی از دقت و

^۱ رهبرین، همان منبع، صفحه ۱۷۷-۸. ^۲ رهبرین، همان منبع، صفحه ۱۳۶.

روش بی‌بهره بود و این ایراد بزرگی بود. این ایراد هنگامی خودنمایی را آغاز کرد که مفاهیم نوین اروپایی روابط دقیق و روشن میان مرکز سیاسی و پیرامون‌هایش در چارچوب خطوط مرزی دقیق به خاور زمین معرفی شد. تصادف این بود که یکی از نخستین نمونه‌های این گونه مرزهای دقیق در جهان نوین، در همسایگی خاوری، میان ایران و هندوستان و افغانستان ترسیم شد. اوج گرفتن نیرو و نفوذ روسیه و بریتانیا در مقام آبر قدرتهای جهانی در سده‌های هیجده و نوزدهم و موقعیت ایران در همسایگی جنوب و باختراین دو قدرت (باخترا امپراتوری هند بریتانیا)، اثر ژرفی بر جغرافیای سیاسی ایران گذاشت. دو جنگی که با روسیه در گرفت و به امضا پیمان‌های گلستان و ترکمنچای، انجامید، فروپاشی سرزمین ایران را سبب گردید. بند هفتم از پیمان ترکمنچای، پشتیبانی روسیه از ولیعهدی عباس میرزا، فرزند و ولیعهد فتحعلیشاه قاجار را تضمین کرد. موقعیت ولیعهدی او در تهران به خطر افتاده بود^۱ و عباس میرزا این بند را به روسیان قبولاند. گنجاندن این بند در پیمان ترکمنچای، دخالت قدرت‌های بیگانه در امور داخلی ایران را، برای نخستین بار، رسمیت داد و راه را برای سقوط سیاسی سریع ایران هموار ساخت. سیاستمداران و دولتمردان دیگر نمی‌توانستند، بدون بهره گرفتن از پشتیبانی خارجی، در مقام خود بمانند و یا از آزار و اذیت دربار قاجاری پس از عزل از مقام خود در امان باشند. این شرایط عمومی خود به خود به کاپیتل‌لاسیون بیگانگان در ایران انجامید و در این شرایط سقوط سیاسی کشور بود که فروپاشی سرزمینی ایران آغاز گردید.

دو پیمان گلستان و ترکمنچای که با روسیان امضا شد، از دست رفتن خود مختاری‌ها و وابستگی‌های ایران در محاواری قفقاز را رسمیت داد، سرزمین‌هایی چون گرجستان، ارمنستان، آران (که بعد از انقلاب روسیه آن را

۱. نگاه کنید به: جواد شیخ‌الاسلامی، «افزایش نفوذ سیاسی روس و انگلیس در ایران»، بخش دوم ماهنامه اطلاعات سیاسی - اقتصادی، شماره ۳۶، تهران: خرداد ۱۳۶۹، صفحه ۴.

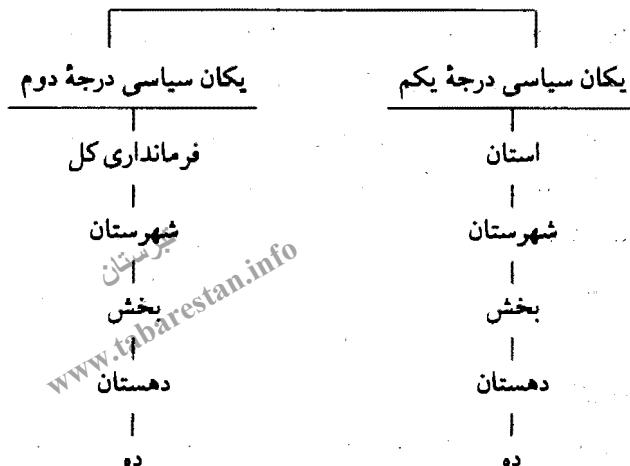
جمهوری آذربایجان خوانند). امضای پیمان‌های دیگری با روسیان به از دست رفتن سرزمین‌های ایرانی آسیای مرکزی (خراسان شمالی) انجامید، بخش‌هایی که امروز از آن جمهوری‌های ترکمنستان و ازبکستان و تاجیکستان است. انگلیسیان هندوستان، به بهانه نگران بودن از چشیداشت روسیان نسبت به هندوستان از راه شمال خاوری ایران، تصمیم گرفتند جنبش‌های جدایی خواهانه را در ایالات هرات و قندهار و در واپشتگی کابل تشویق کنند. ترسیم خط مرزی از سوی آنان در خراسان و سیستان و بلوچستان تقسیم این هر سه استان ایرانی به دونیم را سبب شد.

تأسیس یک حکومت مرکزی نیرومند در ایران و دوباره‌سازی ساختاری تقسیمات سیاسی - اداری کشور، آن گونه که پیوندهای میان مرکز و پیرامون سیاسی کشور را استوار سازد، می‌باشد تا سقوط سلسله قاجار در سال ۱۹۲۶ به تأخیر افتاد. سازمان سیاسی نوینی که رضاشاه پهلوی در سال ۱۹۲۷ معرفی کرد، نقطه پایانی بر خودمختاری آنچه از شاهزاده نشین‌ها و واپشتگی‌ها باقی مانده بود، گذارد. یکی از این خودمختاری‌های باقی‌مانده، حکومت خزینه در قاینات و سیستان بود.

در سال ۱۹۳۷ سراسر ایران به ده «استان» تقسیم شد. هر استان به چند «شهرستان» (برابر با کانتی^۱ در سیستم‌های انگلیسی و آمریکایی) تقسیم گردید. هر شهرستان به یک یا چند بخش و هر بخش به چند دهستان و هر دهستان به شماری از روستاهای تقسیم شدند. اندکی پس از آن تاریخ، گونه نوینی از بیگلربیگی‌های دوران صفوی، به گونه «فرمانداری کل»، معرفی شد که از دید میزان اهمیت و رتبه سیاسی، در درجه پایین‌تری نسبت به استان قرار دارد (نگاه کنید به نمودار صفحه بعد).

1. County

حکومت مرکزی



قانون تقسیمات کشوری ۱۹۳۷، ایران را به ده استان و پنجاه شهرستان تقسیم کرد.^۱ از آن تاریخ این تقسیمات دگرگونی‌های فراوانی پیدا کرده است. تقسیمات کشوری ایران، در حال حاضر، شامل ۲۴ استان و فرمانداری کل، ۱۹۶ شهرستان و ۵۱۰ بخش می‌شود.

از سال ۱۳۶۵ تاکنون در این تقسیمات نیز تغییرات و دگرگونی‌هایی حاصل شده است؛ از جمله این‌که نام استان باختران به «کرمانشاه» بازگشت و استان تازه‌ای در آذربایجان به نام «استان اردبیل» پدید آمد و گرگان به نام «استان گلستان» از مازندران جدا شد.

مرز در ایران

در حالی که انسان روزگاران باستان، برای تعیین محدوده جولانگاه خود، با مفهوم «سرحد»^۲ سر و کار داشت، توجه اساسی انسان مدرن، درمورد پیرامون

۱. ودبی، همان منبع، صفحه ۱۹۴.

2. Frontier

قلمروش، به تشخیص و تعیین «مرز»^۱ تمکن دارد. مرز، به مفهوم کنونی آن، تا همین اواخر وجود نداشت. انسان کهن انتهای فتوحات خود را «سرحد» می‌شناخت. به این ترتیب، «سرحد» مفهومی کهن است و «مرز» مفهومی است نوین. در تلاش تشخیص تفاوت میان سرحد و مرز، جغرافیادانان پویایی‌های گوناگونی را جست و جو کرده‌اند:

کریستف^۲ برای تشخیص تفاوت میان هریک از دو مفهوم (سرحد و مرز) معنی واژه‌ای را مورد توجه قرار داده است. سرحد از ایده «حد جلویی»^۳ ریشه گرفته است مانند سرنیزه شهر وندی. مرز از مفهوم «محدوده»^۴ آمده است که مفهوم محدوده سرزمینی را می‌رساند.
به این ترتیب، سرحد حالت نگاه به بیرون را دارد و مرز حالت نگاه به درون را می‌رساند. در حالی که یک مرز خط مشخص در فضای انسانی است، سرحد منطقه تماس (دو قدرت) است.^۵

سرحد، به این ترتیب، منطقه تماس دو موجودیت سیاسی - اجتماعی یک پارچه و جدا از هم است واقع در دو انتهای آن که می‌تواند، با اطمینان، جلوه‌گاه محدوده خارجی نیرو و نفوذ یک حکومت عنوان گیرد و یا می‌تواند جلوه‌گاه خط فشار دو قدرت علیه یک دیگر بیان گردد. سرزمین‌های سرحدی خاور ایران (خراسان بزرگ، سیستان بزرگ و بلوچستان بزرگ) که برای دورانی کمتر از یک سده (در سده نوزدهم) جلوه‌گاه فشار سیاسی و پیش و پس راندن میدان نفوذ دو قدرت ایران و هند بریتانیا بود. بهترین نمونه تعریف یاد شده در بالا از مفهوم «سرحد» به گونه خط مرزی را می‌توان در جهان باستان جست و جو کرد، مانند دیوار چین، دیوار هادرین^۶ در بریتانیای عصر رومیان، و دیوار سد سکندر در

1. Boundary

2. Kristof

3. in front

4. bounds

5. Peter J. Taylor, (1989), *Political Geography*, Second ed., London, p. 145.

6. Hadrian

شمال خاوری ایران. این دیوارها، به عنوان سدهای جداکننده تمدن‌ها از بی‌تمدنی‌ها، در مناطقی که نزدیکی میان این دو بیش از اندازه بود، ساخته می‌شدند. به گفته دیگر، این دیوارها را می‌توان، به عنوان بخش کوچکی از مناطق گسترده‌تر سرحدی، توجیه کرد. با این حال، شایان توجه است که فردوسی بزرگترین حماسه سرای ادبیات فارسی، در شاهنامه خود از ستون‌های مرزی میان ایران و توران در دوران ورهمان یا بهرام گور ساسانی سخن گفته است.^۱

مفهوم سرحد، به هر حال، نزد ملت‌های گوتانگون، متفاوت بوده است. زان گاتمن می‌نویسد:

«نزد برخی ملت‌ها، سرحد خطی بود در فضای می‌بایستی حفظ و نگهداری می‌شد، مفهوم فرانسوی سرحد طبیعی^۲ شاید بهترین جلوه دهنده این برخورد باشد... نزد دیگر ملت‌ها، سرحد یک منطقه پیرامونی بود که دگرگونی‌های اجتماعی و اقتصادی پدیدار آورنده یک ملت را سبب می‌آمد و به زیستی آن ملت را پاری می‌داد...»^۳

با پیدایش «اقتصاد بین‌المللی» در قرن نوزدهم که خود ناشی از گسترش امپریالیزم جهانی گرا در دوران‌های جلوتر بود، با خاصیت ذاتی آن که ایجاد نظام اقتصادی بین‌المللی از راه گسترش سیستم نوین بازارگانی و ارتباطات جهانی است، نیاز به مشخص ساختن خط دقیق برخورد میان حکومت‌ها از راه نمایندگی‌های بازارگانی و سیاسی آنان بالا گرفت. تأسیس پدیده نوینی به نام گمرک‌خانه روی خط دقیق برخورد دو حکومت، نخستین گامی بود که تعیین

1. Ferdosi (Hakim Abolqassem), *Shahnameh*, English translation by Arthur G. Warner and Edward Warner, London 1925, Vol. VIII, pp. 92, 160, 161, 164.

2. frontières naturelles

3. Jean Gottmann, (1976), "Evolution of the Concept of Territory", Social Science Information, Vol. 14, No. 3.4 Paris, p. 34.

خطوط مرزی میان دو حکومت سرزمین را دربی داشت. نخستین نمونه‌های خطوط مرزی نوین در آمریکای شمالی، استرالیا، آفریقای جنوبی و شمال خاور هندوستان (میان ایران و امپراتوری هند بریتانیا) پدیدار آمدند.

گذشته از آن‌چه فردوسی درباره ستون‌های مرزی در ایران دوران بهرام گور گفته است، به نظر می‌رسد که ساسانیان مفهوم «سرحد» را به گونه روشنی گسترش دادند. آنان دو گونه حکومت مرزداری یا «سرحدداری» را به وجود آوردند، حکومت‌های مرزداری درونی در درون چهارکوست بزرگ، و حکومت‌های مرزداری بیرونی که مشهورترین آنها، حکومت‌جیره در میان دو رود بود.

در بخش شمال باختری خلیج فارس، آن‌جاکه سرحدهای دو ابرقدرت ایران و روم به هم می‌رسیدند، پادشاهی نیمه مستقل حیره^۱، در قرن پنجم میلادی، کنار رود دجله با فاصله اندکی نسبت به پایتخت ساسانیان در تیسفون، تأسیس شد. این حکومت سرحد داری که از سوی ایرانیان تأسیس شده و مورد پشتیبانی آنان بود، نقش یک منطقه سپری را برای ایران داشت و فشارهای سیاسی رومیان را علیه ایران خشی می‌کرد. در حرکتی همگن، رومیان نیز پادشاهی نیمه مستقل غسان را در جایی که امروز سوریه شناخته می‌شود، تأسیس کردند تا همان نقش را در برابر فشار ایرانیان علیه رومیان داشته باشد. مسعودی جغرافیا نویس عرب درباره حیره می‌نویسد:

«هنگامی که اسلام آمد، خسروپرویز شاه ایران بود و او عیازین قبیس طایی را بر عربان حیره پادشاهی داد و پادشاهی او نه سال انجامید... آن‌گاه شمار پادشاهان حیره، اعم از عرب و ایرانی، به بیست و سه رسید که برای ششصد سال حکومت کردند...»^۱

۱. مسعودی، همان منبع، صفحه ۴۶۴-۵. پادشاهی که به هنگام پیدایش اسلام در بین النهرین تأسیس شده نمی‌توانست شش سده در همان منطقه‌ای دوازه باشد که خلافت عباسی

درباره پادشاهی غسانیان، همین جغرافیانویس می‌گوید:

«...این گونه بود که غسانیان بر عربان شام (دمشق) چیرگی یافتد، و رومیان بودند که پادشاهی آن دیار را بدانان دادند. نخستین پادشاه غسانی شام حارث بن امر بن عامر بود...»^۱

این آیین، همراه با آیین حکومت سرحد داری درونی، از سوی خلافت عباسی ادامه یافت. چندین حکومت مرزداری این گونه تأسیس شد که دراز عمرترین آن‌ها حکومت مرزداری خزیمه در قهستان (کوهستان) بود. جایی که امروز شامل قاینات، طبس و بیرجند می‌شود. در دوران ساسانیان، این منطقه بخشی از حکومت مرزداری سیستان بود.^۲ در حقیقت، حکومت مرزداری خزیمه در دوران خلافت مروان اموی، حدود ۶۸۴ میلادی، از سوی یکی از فرماندهان دلیر ارتش خلافت، به نام خازم بن سلمی، تأسیس شد و تا سال ۱۹۳۷ میلادی دوام آورد و اثر ژرفی بر پیدایش و گذران تکاملی مرزهای نوین جناح خاوری ایران گذارد.

مرزهای خاوری ایران، جلوه‌گاه جغرافیایی شماری چند از انگیزه‌های سیاسی سده نوزدهم است. بارزترین این انگیزه‌ها دو گانه است: نخست، نقش آفرینی مرزداری حکومت خزیمه، امیرنشینی خودمختار در قاینات و سیستان که در سال ۱۳۱۶ شمسی پایان گرفت. برخلاف بیشتر حکومت‌های مرزداری ایران کهن، این حکومت در سراسر تاریخ هزار و سیصد ساله‌اش، پیوسته به ایران و حکومت مرکزیش وفادار ماند و به این دلیل، نقش آفرینی



برای مدتی مشابه بر جهان اسلام حکومت می‌کرد، مگر آن که مسعودی پیدایش حکومت حیره را شش سده پیش از پیدایش اسلام دانسته باشد.

۱. مسعودی، همان منبع، صفحه ۴۶۷.

۲. فرماندهی حکومت مرزداری سیستان، در دوران بهرام گور ساسانی، با شخصی به نام «سوزفرای» بود. (نگاه کنید به پور داود «ایران باستان»، انتشارات دانشگاه تهران، تهران، صفحه ۱۰، ۱۳۵۶).

چشمگیر و مؤثری در گذران تکاملی جغرافیای سیاسی سرزمین‌های خاوری ایران داشته است. دوم، جلوه جغرافیایی رقابت‌ها سیاسی روس و انگلیس در سده نوزدهم، که فشار زیادی را از خاور و شمال بر ایران وارد ساخت. پرسور پیتر تایلور در این باب گوید:

www.tabarestaninfo.com

«مان هنگام که بریتانیا سرگم ژرف ساختن موقعیت خود در هندوستان بود، روسیه به گستردن امپراتوری سرزمین خود در آسیای مرکزی مشغول بود. تلاشی که خواه و ناخواه برخورد منافع میان در قدرت را سبب می‌شد. نتیجه این برخوردها «بازی بزرگ»^۱ سده نوزدهم بود. این بازی بزرگ در برگیرنده انبوهای از تحریکات و تهدیدات بود در سرزمینی پهناور که از ترکیه به ایران و افغانستان و سرحدات شمال باختری هندوستان کشیده می‌شد. این جنگ سرد و یکتوریایی (دوران ملکه ویکتوریا در بریتانیا)، چنانکه ادواردز^۲ (۱۹۷۵) این‌گونه نامش داده است، ندرتاً به «جنگ گرم» انجامید، ولی این وضع زیربنای اندیشه ژیوپولیتیک جهانی بریتانیا را بی‌ریزی کرد. همین بازی بزرگ بود که مکیندر^۳ آن را در اندیشه پروراند و از آن، نظریه سرزمین قلبی (هارتلند)^۴ را معرفی کرد و ابیالات متعدد آن را، سرانجام در سده بیستم، به گونه «جنگ سرد» واقعی، میراث بود.»^۵

به هر حال، صفویان نیز آین حکومت مرزداری را دوباره سازی کردند، بی‌آن‌که برای استوار ساختن بنیادهای سیاسی و پیوندهای جغرافیایی و حقوقی میان مرکز و پیرامون‌های سیاسی کشور، تلاش کرده باشند، تلاشی که برای نقش آفرینی ژرف این نظام حکومتی در دنیای نوبن ضروری بود. این کوتاهی هنگامی اثرگذاری منفی خود را آشکار کرد که اقتدار حکومت مرکزی ایران نسبت به حکومت‌های پیرامونی، در دوران قاجار، رو به سنتی نهاد.

1. The Great Game

2. Edwards

3. Makinder

4. Heartland

5. Peter J. Taylor, "Political Geography", Second ed. London, (1989), p. 117.

برخورد منافع میان روس و بریتانیا در افغانستان، سرزمینی که ایران نیز در آن، به ویژه در هرات و قندهار، منافع اساسی داشت، واکنش ایران را با همه سنتی و غیرماهراه بودنش، برانگیخت، ایران هم‌اورد دو غول بزرگ سیاسی در همسایگی شمال و خاور خود نبود و از نظر سیاسی، با پذیرفتن کاپیتلولاسیون، زیان دید و از دید جغرافیایی، با از دست دادن سرزمین‌هایی ارزشمند در شمال و خاور، لطمہ خورد.^۱

منافع استراتژیک روسیه و بریتانیا در آسیای مرکزی و دریاچه‌تر شبه‌قاره هند ایجاد مناطق سیری در چارچوب مرزهای مشخص جغرافیایی - سیاسی را میان آن دو ابر قدرت ضرورت بخشید. کار ترسیم این مرزها از ۱۸۷۰ آغاز شد، از هنگامی که نه تنها ایران به طور کلی با پیچیدگی‌های جغرافیایی و حقوقی تعیین مرزهای نوین بیگانه بود، بلکه روابط ابهام‌آمیز مرکز و پیرامون همراه با ضعف

۱. بیشتر مرزهای ایران با کشورهای همسایه تعیین، ترسیم و به گونه «حل و فصل نهایی» رسمیت یافته‌اند. این مرزها و تاریخ حل و فصل نهایی و رسمیت یافتن آن‌ها به قرار زیرند:
۱) مرزهای شمالی (با امپراتوری پیشین روسیه، جماهیر پیشین شوروی و جمهورهای ترکمنستان، آذربایجان، ارمنستان و نخجوان کشوری).

(الف) با جمهوری‌های آذربایجان، ارمنستان و نخجوان ۱۸۲۸-۱۹۶۲

(ب) با جمهوری ترکمنستان ۱۸۸۱-۱۸۹۳

۲. مرزهای باختری: (با امپراتوری پیشین عثمانی و با کشورهای ترکیه و عراق)

(الف) ترکیه ۱۶۳۹-۱۹۱۴-۱۹۲۶-۱۹۳۷

(ب) عراق ۱۹۱۴-۱۹۳۷-۱۹۷۵

۳. مرزهای خاوری: (با افغانستان و امپراتوری پیشین هند بریتانیا - پاکستان کشوری)

(الف) افغانستان ۱۸۷۲-۱۸۹۵-۱۹۰۵-۱۹۳۵

(ب) پاکستان ۱۸۷۰-۱۸۹۶-۱۹۰۵

۴. مرزهای جنوبی (مرزهای دریایی):

(الف) عربستان سعودی ۱۹۵۸

(ب) قطر ۱۹۷۰

(پ) بحرین ۱۹۷۲

(ت) دوبی (رسمیت کامل ندارد) ۱۹۷۴

(ث) عمان ۱۹۷۰

سیاسی عمومی کشور به از دست رفتن سرزمین‌های پهناوری در خراسان، سیستان و بلوچستان انجامید. هرگاه ادعا می‌شد که حکومت‌های پیرامونی نسبت به ایران مستقل هستند، تهران از اثبات حقوقی یا فیزیکی خلاف آن عاجز می‌ماند. به این ترتیب، مرزهای خاوری ایران، در میانه استان‌های یاد شده ایرانی تعیین شدند. در عین حال، گذران تکاملی این مرزها، از نقش‌آفرینی حکومت مرزداری خزینه در قاینات و سیستان تأثیر ژرفی گرفته است، حکومت مرزداری که، در عین حال، از نفوذ فراوانی در نیمه بالختری بلوچستان بزرگ در نیمه سده نوزدهم و نیمه نخست سده بیستم برخوردار بود. بررسی نقش خزینه‌ها در پیدایش و گذران تدریجی مرزهای خاوری ایران، بررسی جدایگانه‌ای را در زمینه ریشه‌های خانوادگی و نقش‌آفرینی چهارگانه‌ای - سیاسی حکومت آنان به عنوان یک «حکومت مرزداری» خودمختار، ضرورت می‌دهد.

تبرستان
www.tabarestan.info

فصل اول

جغرافیای سرزمین‌های مرزی خاوری ایران، با توجه ویژه به بخش میانی

مقدمه

سرزمینهای خاوری ایران، از نظر سیاسی به دو استان خراسان و سیستان و بلوچستان تقسیم می‌شوند. در حالی‌که از نظر جغرافیایی، جناح خاوری ایران را سه منطقه متمایز شکل می‌دهند که عبارتند از خراسان به سمت شمال، بلوچستان و مکران به سمت جنوب، و بخش میانی سیستان که فاصله میان دو منطقه دیگر را می‌پوشاند. این سه منطقه نه تنها بر حسب تاریخی با امیرنشین خزیمه در قائنات دارد. این سه منطقه نه تنها بر حسب ویژگی‌های فیزیکی و آب و هوایی با یکدیگر تفاوت دارند، بلکه از نظرگاه قومی، پیشینه سیاسی و شرایط اجتماعی - اقتصادی نیز از یکدیگر متمایزند. در سرزمین‌های مرزی خاوری ایران، دست‌کم شش نظام حوضه‌آبگیر متمایز وجود دارد که عبارتند از:

۱. حوضه آبگیر خراسان شمالی (کشف رود و جام رود).
۲. حوضه آبگیر خراسان خاوری (نمکزار).
۳. حوضه آبگیر خراسان جنوبی (قائنات و بیرون‌جند).
۴. حوضه آبگیر سیستان (حوزه هامون و هیرمند).

۵. حوضه آبگیر بلوچستان شمالی (حوزه هامون مشکیل).
 ۶. حوضه آبگیر بلوچستان جنوبی (حوزه دریای عمان).
- در این فصل سه منطقه گفراویایی سرزمین‌های مرزی خاوری ایران، بهمراه حوضه‌های آبگیر یاد شده مورد بررسی قرار می‌گیرند.

بخش اول: خراسان و نواحی قائنات و بیرجند

کلمه خراسان، واژه کهن پارسی برگرفته شده از واژه «خاور» است. مشترک‌المنافع ساسانیان قلمرو خود را به چهار کشور عمده یا کوست تقسیم کرده بود که کوست خراسان یکی از آنها بود. صرف‌نظر از ریشه‌های لغتی، خراسان ترکیبی از دو بخش «خور» و «آسان» است. «خور» نیز کلمه کهن‌پارسی و به معنی خورشید و آفتاب، و «آسان» پسوندی است به معنی «جایی که از آن می‌آیند». بنابراین، خراسان دقیقاً به همان معنی است که روdkی شاهیر پرآوازه پارسی سده دهم گوید: «خراسان آن بود کزو آفتاب آید». ترکیب یاد شده هم چنین دلالت دارد بر این‌که سرزمینی با این نام در نهایت خاور واقع است. در اسناد کهن اشاره شده است که شکل اولیه آن «خورآیان»^۱ بوده که به همان مفهوم ولی دقیق‌تر است.

از نظرگاه تاریخی، خراسان شامل سراسر افغانستان، سیستان، ماوراء‌النهر (Trans - Oxania) و نیز بخش‌های شمال خاوری ایران کنونی بود. در زمان خلافت عباسی، ایران به دو منطقه سیاسی متبايز تقسیم شد، که یک منطقه میانی از ری (تزدیک تهران) تا بندرعباس آن دو را از یکدیگر جدا می‌کرد. این منطقه میانی عموماً به «عراق عجم» یا «عراق

1. *Islamic Encyclopedia*, 1927, Vol. 2/ p. 966.

غیر عرب» شناخته بود. نواحی باختر این منطقه به «عراق عرب» و سرزمین‌های خاور آن عموماً به نام خراسان خوانده می‌شد.^۱ بسیاری نام‌های پرآوازه در ادبیات فارسی که زاده و پرورده مواردالنهر بوده‌اند، خود را از فرزندان خراسان خوانده‌اند. برای مثال رودکی سمرقندی خود را این‌گونه می‌شناساند:

تبرستان
شد آن زمانه که شعرش همه جهان بتوشت
شد آن زمانه که او شاعر خراسان بود^۲

در نیمه دوم سده نوزده بخش‌های خاوری و شمال خاوری خراسان تجزیه و به ترتیب جزو کشورهای افغانستان و روسیه شد. آنجه اکنون به نام خراسان خوانده می‌شود، بزرگترین استان ایران، با گستره‌ای برابر $215686/5$ کیلومترمربع و جمعیتی افزون بر 5280605 نفر است که پس از تهران پر جمعیت‌ترین استان کشور شمرده می‌شود.^۳

خراسان، بین درازای خاوری ۳۰ درجه و ۵۵ دقیقه و ۱۴ درجه و ۶۱ دقیقه خاوری، و گستره شمالی ۴۰ درجه و ۳۰ دقیقه و ۱۷ درجه و ۳۸ دقیقه واقع است.^۴ از سمت خاور، خراسان محدود به افغانستان، شمال به ترکمنستان، باختر به استانهای سمنان و مازندران و اصفهان و یزد و کرمان، و از جنوب به استانهای کرمان و سیستان و بلوچستان محدود است.

خراسان، از نظر جغرافیایی فلات کوهستانی با میانگین ارتفاع 985 متر از سطح دریا می‌باشد. بخش شمالی خراسان با کوه‌های بلندی که گستره خاوری رشته البرز شمرده می‌آیند پوشیده شده است.

۱. به نقل از میرمحمد صدیق فرنگ، افغانستان در پنج قرن، انتشار:

American Speedy, Virginia, USA (1988), ص. ۲.

۲. همان، ص ۱۲.

۳ و ۴. مرکز آمار ایران. سرشماری عمومی مهر ۱۳۶۵. جلد اول ص ۵ - ۲۹ - ۴.

کوهستانهای خراسان رشته‌های موازی ولی ناپیوسته‌ای را تشکیل می‌دهند که فاصله میان کوههای البرز در شمال و رشته‌کوه مکران در جنوب را می‌پوشاند. در شمال جاجرم، یال رشته البرز به زیر ۱۰۰۰ متر از سطح دریا کاهش می‌یابد. در جناح دیگر، گردنه کوههای شمال خراسان در یک رشته موازی، سرزمین‌های مرزی میان ایران و ترکمنستان را شکل می‌بخشند. کوه آتش‌فشار هزار مسجد به بلندی ۳۲۱۸ متر بلندترین نقطه رشته کوههای خراسان است.

مناطق جغرافیایی و نظام حوضه‌های آبگیر سرزمین‌های مرزی خاوری ایران

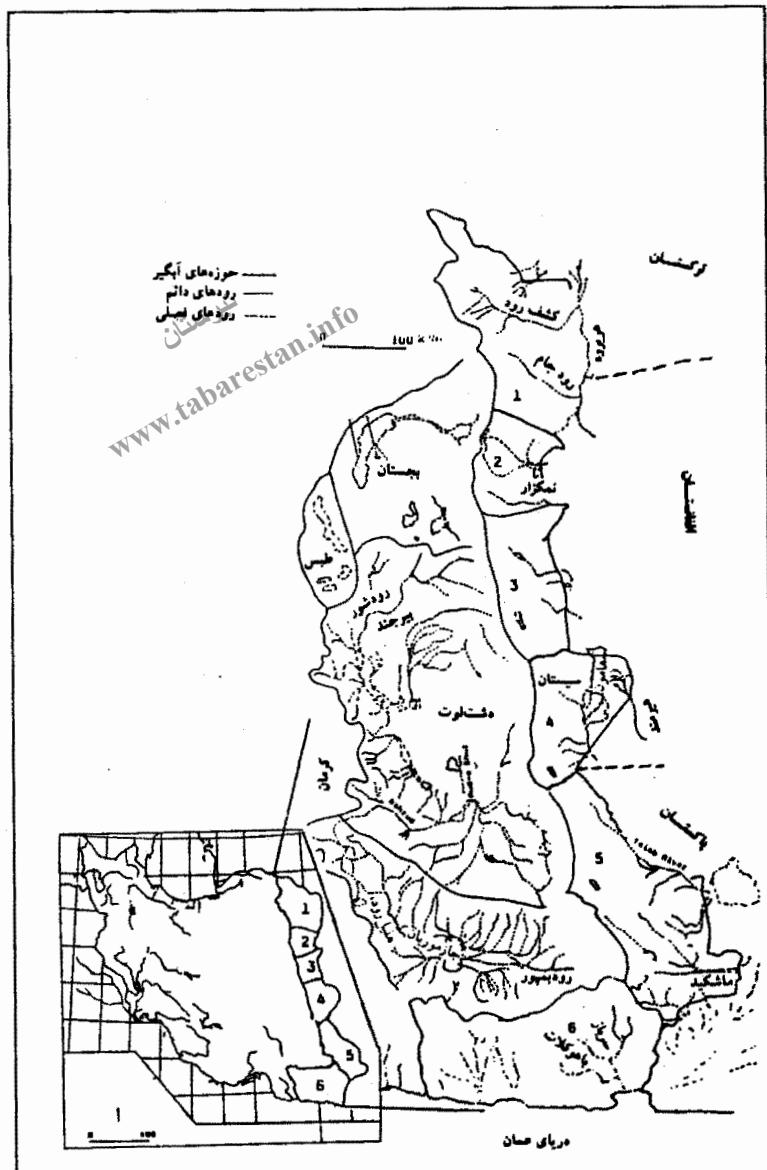
۱. حوضه آبگیر هربرود (ناحیه ۱ از نقشه شماره ۲). این حوضه به شش نظام آبگیر به شرح زیر تقسیم می‌گردد:

(الف) بخش شمالی سرزمین‌های مرزی خاوری ایران که حوضه آبگیر وسیعی است و کشفرود بزرگترین رودخانه آن است. این رود که از کوههای شمال باختری مشهد سرچشمه گرفته و به سمت خاور جریان می‌یابد، در نهایت به رودخانه مرزی هربرود می‌ریزد. این رود در مسیر خود چندین جریان فرعی فصلی را به خود گرفته و در ماههای تابستان خشک می‌شود. رود جام دومین رودخانه مهم فصلی در خراسان است که از کوههای جنوب مشهد سرچشمه گرفته و در مسیر شمال خاوری به جنوب خاوری جریان یابد و پس از گذر از شهر تربت جام به هربرود می‌ریزد.^۱

هربرود یا تجن، از کوههای سفیدکوه و کوه‌بابا در افغانستان^۲

۱. محمودی، گودرزی، خلیلی فر، جغرافیای ایران، تهران، وزارت آموزش و پرورش، ۱۳۶۴، ص ۶۲.

۲. ریبع، بدیعی، جغرافیای مفصل ایران، چاپ اقبال، تهران، ۱۳۶۲، ص ۱۸۳.



(بالاستناده از نقشه کتاب «جغرافیای ایران» اثر محمودی و دیگران، تهران، ۱۳۶۴، ص ۶۱)

شکل ۱: نظام حوضه‌های آبگیر سرزمینهای مرزی خاوری ایران

سرچشمه گرفته و پس از گذر از دره هرات و دشت غوریان به سوی مرزهای ایران جریان می‌یابد. هربرود را در نزدیکی مرز ایران دیگر نمی‌توان رودخانه‌ای دایمی دانست، بلکه رودی فصلی است و در محل تلاقی جریان فصلی کال قلعه^۱ در مرز ایران، جریان هربرود به سوی شمال تغییر مسیر می‌یابد و حدود یکصد کیلومتر از مرزا ایران و افغانستان را تشکیل می‌دهد. هربرود پس از گذر از واحه سرخس، در میان گردنه ذوق‌القار، محل تلاقی مرزهای ایران و افغانستان و ترکمنستان، جریان می‌یابد. از این نقطه رودخانه در جهت شمال ادامه یافته و به ریگ‌زار قره قوم در جنوب ترکمنستان می‌ریزد.

ب) دشت هشتادان. در سمت جنوب هربرود، دشت هشتادان واقع است که در احاطه کوه سنجیدی در شمال، تپه‌های هشتادان در باخته و درون سرزمین ایران، کوه سنگ دختر در خاور و درون سرزمین افغانستان، و کوه گدایانه و برآمدگی‌های کوه یال خر در جنوب می‌باشد. آب‌های چاه‌ها و چشمه‌های هشتادان در کال قلعه که خود خط مرز ایران و افغانستان بین هشتادان و هربرود است، به سوی شمال به هربرود می‌ریزد.

پ) برآمدگی‌های گدایانه. گدایانه ناحیه تپه‌ای با تعدادی برآمدگی‌های بهم آمیخته و با بلندی ۱۱۳۰ متر از سطح دریا است.^۲ بلندترین این برآمدگی‌ها ۳۲۵ متر از دشت بلندتر است. این منطقه که از پوزه گدایانه به سمت شمال شروع می‌شود، اولین برآمدگی است و ستون مرزی شماره ۲۹ روی آن قرار دارد و حدود ۴ کیلومتر به سمت جنوب تا ستون مرزی شماره ۳۷ ادامه دارد و در مجموع، عرض آن ۵/۶ کیلومتر

۱. کال در زبان جغرافیایی بومی آن مناطق به معنی بستر رودخانه یا نهری خشک است که بستر آن را نمک پوشانده است.

۲. محمدعلی، مخبر، مرزهای ایران، تهران، ۱۳۲۴، ص ۹۸.

است. در زمستان و بهار تعدادی چاه و چشمه کم آب در این ناحیه پدیدار می‌آیند که عبارتند از: چاه تغارک در سمت ایران، چاه مسجدک در بخش افغانی، غسلشوی در بخش ایرانی، چاه سرخ در گردنه بین گدایانه، یال خر و شتیق با خاک‌های سرخ رنگ، و ریاطرک در خاور چاه سرخ.^۱

(ت) ناحیه موسی‌آباد. آن نام ناحیه‌ای پایین هشتادان و گدایانه است که نام تنها دهکده و سه مزرعه کشاورزی آن نیز می‌باشد. مرز ایران و افغانستان در موسی‌آباد در پی داوری ۱۹۳۵ تحدید حدود شد و برآساس آن دهکده موسی‌آباد به ایران واگذار گردید ولی چشمه‌ها و مزرعه‌های آن به افغانستان داده شد.

(ث) شتیق و زنگلاب. این ناحیه تپه‌ای حدود ۱۵ کیلومتر طول دارد و پایین موسی‌آباد در خاک افغانستان واقع است. این ناحیه خیلی خشک است و در بخش جنوی آن تعدادی چاه و چشمه وجود دارد که عبارتند از: چشمه شتیق، چشمه زنگلاب، چشمه بوزو (بزآب) با آب بسیار کم، و چاه بَد با چشمه همراه آن.

(ج) منطقه باخرز. آن منطقه پهناوری میان تربت‌جام و خاف است. رشته باخرز این منطقه را از خاف جدا می‌سازد و با بلندی‌هایی نظیر گرمه و فرزنه به گونه‌ای متمایز جلوه دارد. در نزدیکی فرزنه بقایای جنگل چوب کوهی دیده می‌شود و در بخش شمالی آن تعدادی چاه و چشمه یافت می‌شود. دشت چاه قلعه باخرز بین کوه سرخ از رشته شتیق و برآمدگی گدایانه واقع است. از یک قنات قدیمی، آبیاری اندکی برای این دشت فراهم می‌آید. به جز چاه قلعه تعدادی دیگر چاه و چشمه وجود دارد که مهمترین آنها عبارتند از: چشمه کاظم بین چاه قلعه و خواب، چاه‌های خواب که دشت خوابه واقع در بین گرمه و شتیق را آبیاری می‌کند، چشمه‌های ایوبی در جنوب باختری خوابه، و چاه‌های فضل و

چاه شور در شمال نمکزار در جایی که ستون مرزی شماره ۵۱ نصب شده است. به جز این منابع آب، برخی جریان‌های فصلی و گهگاهی نیز در باخرز به وجود می‌آید که به هربرود می‌ریزند.

سرهنگ یت^۱ انگلیسی که در سالهای پایانی سده ۱۹ از ناحیه باخرز دیدار داشت، در مورد آن چنین می‌نویسد:

«مسیر ما اکنون به دره‌ای در مرکز ناحیه باخرز می‌رسد. ما از روستاها و کشتزارهای پی‌درپی و جریان آب به سوی دره گذشتم. چشمه‌ها و علفزارهای دو سوی آن، چشم‌اندازی از حاصلخیزی را به تماشا می‌نمهد که کمتر در ایران یافت می‌شود. باخرز در جریان حمله‌های ترکمن‌ها و بران شد، چندان که همه درآمد آن در سال ۱۸۹۴ تنها ۳۴۰۰ تومان و ۱۸۰۰ خروار حبوبات بوده، ولی ناحیه‌ای پذیرنده پیشرفت فراوان است. جمعیت آن از ایرانیانی موسوم به باخرزیان هستند که گروههای کوچکی از مردمان هزاره، تیموری و افغان را در خود جای داده‌اند. در سال‌هایی که بارندگی خوب بود حبوبات زیادی تولید و به اطراف صادر می‌گردید.»^۲

۲. حوضه نمکزار. نمکزار دشت پهناوری است در جنوب بلندی‌های شتیق و زنگلاب که بیشتر آن پوشیده از دریاچه نمکی به همین نام است. دریاچه نمکزار، دریاچه‌ای فصلی است که بخشی از آبهای خاف، باخرز، قائنات و موسی‌آباد را از مجرای چندین کال یا جریان‌های فصلی و گهگاهی به خود می‌کشد.

این کال‌ها که در ماه‌های زمستان حیات دارند عبارتند از: کال سرگردان که آب‌های جنوبی موسی‌آباد جمع آوری می‌کند، کال گاوخونی، کال چهارخال، کال کردیان. دو جریان بزرگتر فصلی وجود دارد که از بخش

1. Yate

2. Yate, Lieut - Colonel C.E., *Khurasan and Sistan*, London, 1900, p. 137.

ایرانی دشت به نمکزار می‌ریزند و عبارتند از جریان فصلی از منطقه خاف، و رودشور از ناحیه فرخ در قائنات.^۱

دریاچه نمکزار در تابستان بسیار کم آب است، ولی جریان‌های فصلی در ماه‌های زمستان و بهار آب کافی به آن می‌رسانند تا به صورت یک دریاچه کامل درآید. این ناحیه از دو بنخش متمایز برخوردار است، قسمت شمال خاوری که سرتاسر نمکزار است و نمک در ژرفای ۴۰ سانتی آن یافت می‌شود، و قسمت جنوب باختری که مرداب و غیرقابل استفاده است. قسمت اول در جناح افغانی مرز و آن دیگری در جناح ایرانی واقع است. در اطراف نمکزار چاه‌هایی نظیر چاه سیاه کدو، چلنگ، باجگیر، کتوری، فیل، مزار و چشمه شکار وجود دارند.^۲ آب این چاهها در ماههای تابستان شور و بدمزه و غیرقابل استفاده ولی در بقیه سال قابل آشامیدن است. زمین‌های اطراف نمکزار نیز شور است.

خط مرزی ایران و افغانستان از پایین موسی‌آباد به سمت جنوب بر می‌گردد و در مسیر نمکزار به خط مستقیم تا جنوبی ترین قسمت این ناحیه که ستون مرزی شماره ۵۴ در آنجا نصب شده پیش می‌رود. تا پیش از داوری سال ۱۹۳۵، نمکزار میان ایران و افغانستان مورد منازعه بود. کاپitan هاتر کنسول بریتانیا در سیستان در گزارش کنسولی خود در سال ۱۹۱۲ چنین آورد:

«نمکزار - نیم افغان و نیم ایرانی. برخی از مردم گزیک که در ژوئن گذشته برای جمع‌آوری نمک به نمکزار رفته بودند، از سوی افغانها وادر به پرداخت مالیات شدند. به من گفته شد که به مأموران افغانی اجازه مالیات‌گیری داده نشده است، و بنابراین اقدام یاد شده نوعی باج‌گیری برخی افراد ناباب ساکن در ناحیه مورد منازعه بهشمار می‌آید.»^۳

.۲. مخبر، همان، ص ۱۰۰.

.۱. مخبر، همان، ص ۹۹.

3. Extract from Consular Report, by Captain J.B.D. Hunter of H.B. Majesty's Consulate of Sistan, dated 19 Sept. 1912, FO 248 / 971, p. 19.

۳. حوضه قائنات و بيرجند. قائنات و بيرجند در تقسيمات نوين سياسي واداري ايران دو شهرستان جدا هستند. تا سال ۱۹۳۰ هر دو يك ایالت را شکل می دادند، که خانواده خزيمه سدها در آنجا حکمرانی داشتند.

قائنات و بيرجند مناطقی تقریباً کوهستانی اند، و از این رو در آثار کهن جغرافیایی نام این ناحیه به گونه «قهستان» یا «کوهستان» برده شده که به معنی سرزمین کوههاست.

از حدود سده هجدهم این نام به قائنات تغییر یافته که جمع قائن است. شکل جمع آن آشکارا نشان از قائن و توابع آن دارد که در حکمرانی خانواده خزيمه بود.^۱

کوههای قائنات بخش میانی سرزمینهای خاوری ایران را شکل می دهند و شکاف میان خاوری ترین بخش البرز در شمال و رشته مکران در جنوب را می پوشاند. این کوهها در طول مرزهای ایران و افغانستان به عنوان جداگانده منطقه فلات داخلی از یک سو، و باخترا فغانستان از سوی دیگر عمل می کنند. این رشته کوه، در عین حال به صورت حایلی قائنات را از گستره خاوری صحراي بزرگ مرکزی (لوت) محفوظ می دارد. جهت کلی این رشته کوه از شمال باخترا به جنوب خاوری است و شامل کوه کلات، کوه سليمان، کوه آهنگران که ستیغ آن بلندترین نقطه در منطقه است، کوه شاه و کوه باران می شود.^۲ جنوب خاوری ترین نقطه این رشته، سیاه کوه در مرز قائنات و سیستان است که ستون مرزی شماره ۸۷ در آنجا نصب شده است. قائنات، سرزمینی خشک و کم باران با مقداری آب های سطحی است. به جز در مناطق بلند، تابستان ها گرم و

۱. به نظر می رسد که در بحث تاریخی و جغرافیایی این منطقه، استفاده از این نام (قائنات) مناسب ترین باشد.

۲. بدیعی، همان، ص ۵۱

خشک است. در سراسر منطقه رودخانه دائمی وجود ندارد، ولی جریان‌های فصلی و گهگاهی آب‌های سیلابی ماه‌های زمستان و بهار را بسوی دو حوضه روان می‌سازد: یکی بسوی خاور در داخل افغانستان نظیر جریانی که از سده (سده ۵) به سمت جنوب خاوری حرکت می‌کند و پس از عبور از عرض و گزینک به درون دقّ تندی جریان می‌یابد، و دیگری جریانی که در سر بیشه شروع و بطور مشابه به سمت جنوب خاوری جریان می‌یابد مثل رود بیرجند که از کوههای جنوب قائن و شمال بیرجند سرچشمه گرفته و به کویر لوت می‌ریزد. این بزرگترین جریان آب منطقه است که در بیشتر زمان سال آب دارد. آب آن شور است و رود شور نامیده می‌شود. در قائنات حجم بسیار زیادی از آب‌های زیرزمینی وجود دارد که با استفاده از چاهها و چشمهای و قنات‌های بی‌شمار به سطح آورده می‌شود. از این‌رو، روشی است که تملک آب در زندگی کشاورزی منطقه قائنات نقش بسیار مهمی ایفا می‌نماید. برای سده‌ها، تملک استراتژیک زمین و آب در قائنات و طبس، خاف و گناباد از سوی خانواده خزیمه بنیان اقتدار آنان در منطقه بشمار می‌رفت.

لسترانج در مورد جغرافیای تاریخی قهستان (کهستان) یا قائنات می‌نویسد:

«ایالت کهستان از سوی جغرافی دانان عرب، نظیر سجستان، عموماً جزو توابع خراسان شمرده می‌شد. کهستان به معنی «سرزمین کوهستانی» است و از این‌رو، نام این ایالت با ویژگی‌های فیزیکی متمایز آن منطقه هم خوانی دارد. در اینجا تپه‌ها، در تباین با زمین‌های پست سجستان، در دلتای هیرمند به سمت باختر کهستان واقع‌اند. آن‌گونه که ابن حوقل اشاره دارد، بخش اعظم کهستان از بلندی‌ها پوشیده است و آب و هوای سرد داشته، و نخل تنها در طبس گیلکی در حاشیه کویر بزرگ رشد داشت. در سده چهار هجری (ده میلادی) ساکنان کوچ‌نشین آن سرزمین کردان

بودند که گله‌های بزرگ شتر و گوسفند داشتند. این ایالت بدون تردید همان «پادشاهی تونوکاین» "Tunocain Kingdom" مارکوبولو است، که نامهای دو شهر عمدۀ آن (تون و قائن) را برای معرفی تمام سرزمین برگزیده بود. شهر اصلی کهستان، کاین (قائن) بود که ابن حوقل آنرا در حفاظت استحکامات عالی و خندق توصیف کرده، و خانه حاکم و مسجد جمعه نیز در آنجا بود.^۱

نقشه کتاب لسترانچ، وضعیت سیاسی ایالت را در دوره خلافت عباسی به نمایش می‌آورد (شکل ۳). کنسولگری بریتانیا در سیستان در گزارش به نسبت جامعی به سفارت بریتانیا در تهران در سال ۱۹۱۲، جمعیت قائنات (قائن و بیرجند باهم) را در آستانه سده بیست حدود ۲۰۰ هزار نفر برآورد می‌کند.^۲ سرشماری ۱۹۸۶ کل جمعیت دو شهرستان یاد شده را ۴۸۳۵۵۲ نفر می‌آورد.^۳

قائنات یا قهستان قدیم، از سالهای نخستین خلافت عباسی تا سال ۱۹۳۷ تحت حکمرانی خانواده خزیمه بود، تا در این سال آخرین امیر حکمران آن (امیر معصوم خان حسام الدوّله) در پی بازسازی ساختار تقسیمات سیاسی و اداری ایران، از مقام رسمی حکمرانی کناره‌گیری کرد. برای سده‌ها قائن شهر اصلی آن امیرنشین بود، ولی در سالهای نخستین سده نوزده مرکز امیرنشین به بیرجند جابه‌جا شد.

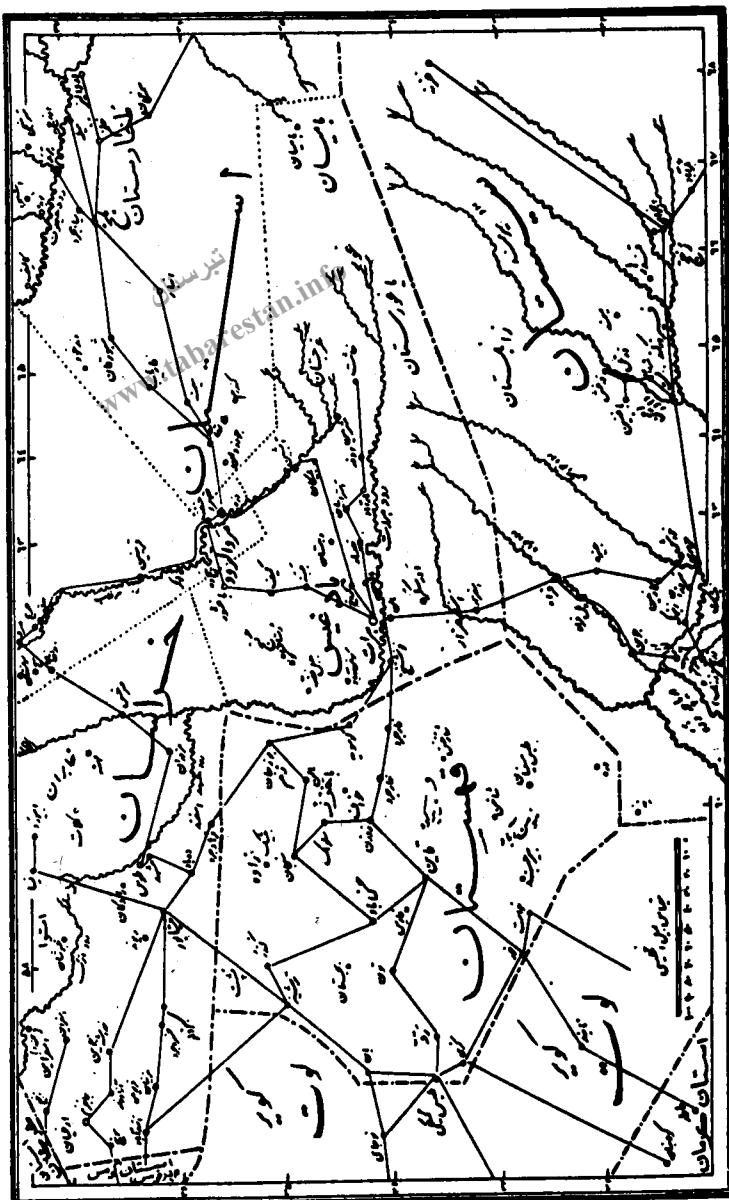
در تقسیمات نوین سیاسی و اداری کشور، قائنات در سال ۱۳۵۲ به دو شهرستان قائن یا قائنات و بیرجند تقسیم گردید. در بازنگری سالهای بعد از انقلاب، قائنات به سه شهرستان تقسیم شد که در اینجا هریک را جداگانه مورد بررسی قرار می‌دهیم:

1. G. Le Strange, *The Lands of Eastern Caliphate*, London, (1966), Chapter XXV, p. 352.

2. Consular Report by Captain Hunter, *op.cit.*, p. 3.

۳. مرکز آمار ایران، جلد ۲، ۱۱۸-۲، ص ۳ و جلد ۳، ۱۰۸-۳، ص ۳.

شکل ۲: ایالت کهستان (قهوه‌ستان) در دوره خلاص جاپان
سرچنگ: جهان‌گردان طبیعت سرینهای علاوه شرقی، ص ۷۶



الف) شهرستان قائنات. قائنات یکی از هفده شهرستان خراسان در کنار مشهد، درگز، قوچان، شیروان، بجنورد، اسفراین، تایباد، سبزوار، کاشمر، گناباد، تربت حیدریه، تربت جام، نیشابور، فردوس، طبس و بیرجند است.

قائنات با گستره ۱۵۰۵۰ کیلومترمربع تقریباً به شکل چهارگوش است، و از خاور به افغانستان، جنوب به بیرجند، باختر به تربت حیدریه و گناباد و شمال به فردوس محدود است. شهرستان قائنات از نظر اداری به یک بخش و هشت دهستان تقسیم می‌گردد که شهر قائن با جمعیت ۱۵۹۵۵ نفر مرکز اداری آن است. تنها بخش آن، بخش مرکزی نام دارد و دهستانها عبارتند از: قائن، نیم بلوک، پس کوه، زهان، فندخت، گزنه، گزخت و دهستان شهرخت. هریک از دهستانها شامل چندین ده می‌باشد. به جز شهر قائن، چهاری از دهستان نیم بلوک با جمعیت ۴۰۲۶ نفری تنها ناحیه شهرنشین دیگر این شهرستان است. در سرشماری عمومی سال ۱۹۸۶ جمعیت قائن ۱۲۲۱۴۹ نفر برآورد گردید که تراکم ۱/۸ نفر در هر کیلومتر مربع را نشان می‌دهد.^۱ از این تعداد، ۱۳۶۹۶ نفر به عنوان مهاجر خارجی ثبت شده که یازده درصد کل جمعیت و تقریباً همگی آنان از پناهندگان افغانی هستند.

در میان دهستان‌ها، شهرخت و گزخت از نظر استراتژیک در مرز با افغانستان واقع‌اند. نواحی مرزی این دو دهستان از نمکزار در شمال آغاز و تا جنوب در بالای سنتی خانه که به نام طبس مسینا از شهرستان بیرجند خوانده می‌شود، امتداد دارد. مهمترین این نواحی، یزدان است.

ناحیه یزدان. این ناحیه در پایین نمکزار واقع است و در احاطه دق^۲

۱. مرکز آمار ایران، سرشماری عمومی مهر ۱۳۶۵ جلد ۳، ۱۱۸-۳، شهرستان قائن، ص ۱ و ص ۲.

۲. دق واژه محلی است و برای توصیف زمین‌های پست سیلانی بکار می‌رود که در آنها ←

کول برنج با آب آشامیدنی دائم، دق پیرگان به سمت باختر با چندین چشمۀ اطراط آن، دشت ناآمید که بین ایران و افغانستان تقسیم شده و از چندین چاه و چشمۀ برخوردار است، قرار دارد.

ناحیۀ یزدان شامل سه مکان متمایز است: دهکده یزدان و کشتزارهای آن با قنات‌های پرآب، کشتزارهای کلاتنه‌نظر که در جنوب باختری دهکده یزدان واقع است و چندین چاه و چشمۀ دارد، و دهکده کبوته با کشتزارهای آن در جنوب باختر کلاتنه‌نظر که آن‌هم دارای چندین چاه و چشمۀ است.

کاپیتان هاتر در گزارش یاد شده کنسولگری بریتانیا در سال ۱۹۱۲، در مورد جغرافیای تاریخی یزدان چنین شرح می‌دهد:

«یزدان پیش‌ترها جای بزرگ و مهمی بود و برای من به عنوان بندر قائن از سمت خاور توصیف شده بود. گفته می‌شود که ۷۲ کاریز شامل کاریزهای کبوته و زین‌الدین در فاصله اندکی از آنجا، وجود داشته است. آبادی فعلی یزدان ملک شخصی مشترک حسام‌الدوله^۱ و خواهر فقیدش بنام نواب بود که با مرگ وی املاکش تقسیم شد. حدود ۱۰ خانوار در یزدان به کار کشت مشغول هستند و محصول آن حدود ۴۰ خروار گندم است. فکر می‌کنم احتمال دارد وقتی مسئله نشانه‌گذاری مرز قائن مطرح گردد، مالکیت یزدان با کاریزهای مربوط به آن مورد منازعه و جدل قرار گیرد. عقیده من بر حسب مدارک و دیگر شواهدی که توانستم بدست آورم، این است که یزدان و کاریزهای آن همیشه بخشی از بلوک زیرکوه



آبهای سیلانی نه‌های اطراف برای مدت کوتاهی در سال جمع می‌شود و برای بقیه سال خشک و باشیارهای زرف باقی می‌ماند.

۱. منظور امیر معمصون خان خزیمه، حسام‌الدوله است که در آن زمان نایب‌الحکومه سیستان بود. از منابع آگاه خانواده خزیمه به این نگارنده گفته شد که یزدان به امیر محمد رضا خان صحم‌الدوله برادر بزرگتر حسام‌الدوله تعلق داشت.

بوده که آن خود از دیرباز تحت ریاست سنتی خانه و یا قائن قرار داشته است. در یادداشت مربوط به تاریخ زیرکوه، به فرمانی از سال ۱۱۲۴ هجری (۱۷۱۲ میلادی) اشاره شده که نشان می‌دهد در آن هنگام درآمد یزدان نه به هرات بلکه به قائن که جزو قلمرو شاهان صفوی بود، پرداخت می‌شد.^۱ وی در مورد کبوته در گزارش خود می‌نویسد:

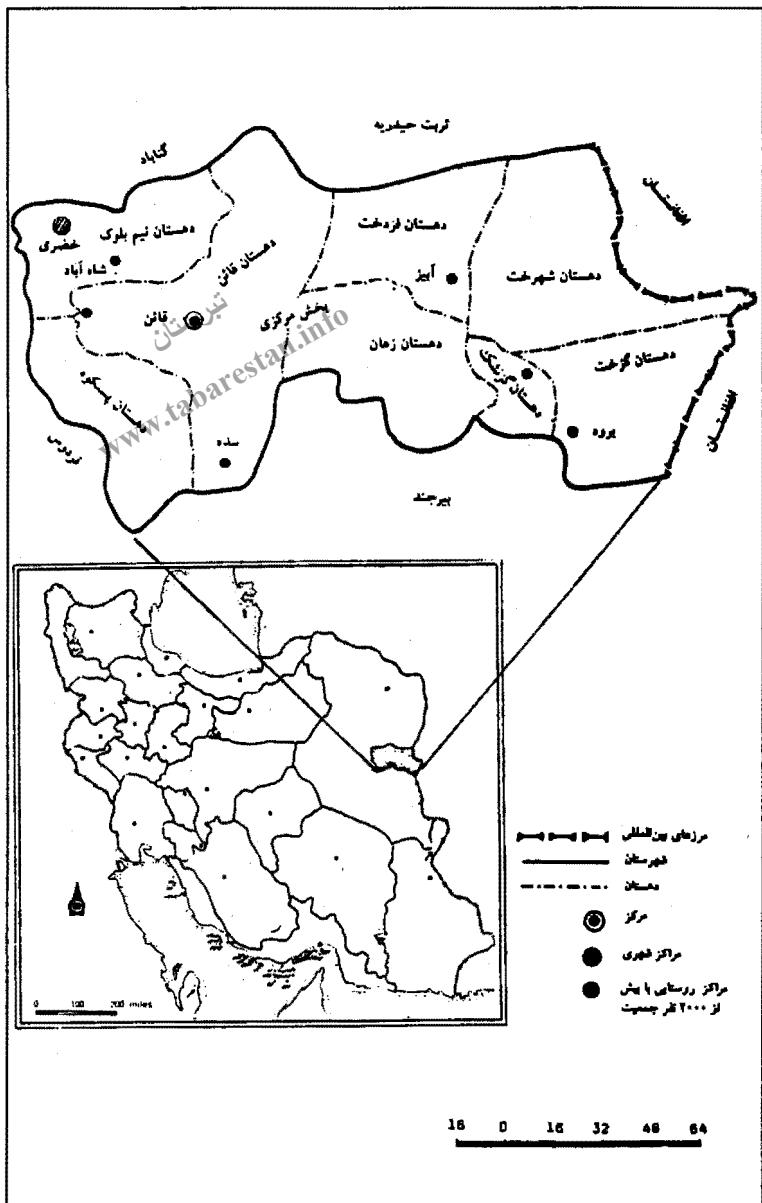
«کبوته چشمها ای از آب قلیایی تزدیک یزدان است. زمینهای اطراف آن از سوی مردم یزدان برای مالک شخصی آن، حسام الدلوه کشت و زرع می‌شود. در مورد حق علفچر، دشت نامید برای همگان آزاد است، و همانطور که تأکید شد فکر می‌کنم که حضور یا عدم حضور حشم داران افغانی هیچ نشانه‌ای مبنی بر مالکیت بدست نمی‌دهد.»^۲

در پی درگذشت امیر معصوم خان حسام الدلوه، کبوته به فرزندش امیرحسین خان خزیمه علم رسید که وی در آنجا کشتزارهای تازه‌ای بروجود آورد و کاریزهای دیگری کاوید و بنام دخترش «طاهره» نام نهاد. کشتزارها و کاریزهای جدید تزدیک کبوته بنام طاهرآباد خوانده می‌شود. یزدان، خاوری‌ترین بخش ناحیه زیرکوه از دهستان شهرخت است. داوری مرزی سال ۱۹۳۵، یزدان و کبوته را جزو ایران و کلاته نظر را جزو افغانستان تعیین کرد.

ب) شهرستان بیرجند. با گسترهای برابر ۷۰۶۵۱ کیلومتر مربع، بیرجند جنوبی‌ترین شهرستان خراسان است و شهر بیرجند مرکز اداری آن است. شهر بیرجند با جمعیت ۱۸۳۰۰ نفر در سال (۱۳۹۵)، یکی از مهمترین مراکز شهری و سیاسی در بخش میانی سرزمین‌های مرزی خاوری ایران شمرده می‌شد. سرہنگ بیت در مورد جغرافیای تاریخی بیرجند چنین می‌نویسد:

1. *Consular Report by Captain Hunter*, op.cit., pp. 23-4.

2. *Ibid*, p. 26.



(براساس نقشه مرکز آمار ایران، سرشماری عمومی ۱۳۶۵، جلد ۲، ۱۱۸-۲، ص ۱۷)

شکل ۳: تقسیمات اداری قائنات

«بیرجند شهری در اندازه‌های متناسب بود و گفته شد ۲۵ هزار تن جمعیت داشت. شهر چشم‌انداز خوبی داشت، به صورتی که همه خانه‌ها مسکونی و آباد به نظر می‌رسید و خرابه‌های اندکی در آن دیده می‌شد، چیزی که در بیشتر شهرهای ایران عمومیت دارد. با توجه به نیاز همگانی به آب، باغ‌های اندکی در اطراف وجود داشت. آب قنات شهر شور بوده و آب شیرین را می‌باید از چشمه‌های نزدیک دهکده اصلی در دامنه کوه باکران خرید. گفته می‌شود که این تپه‌ها که داشت بیرجند را از سمت جنوب در بر می‌گیرند، دوازده فرسخ طول و چهار فرسخ پهنا دارند، و تعدادی چشمه‌های کوچک در دهکده‌های بالاتر وجود دارد که در تابستان مردمان زیادی به آنها می‌روند».^۱

انگلیسی دیگری که در سالهای نخستین سده بیست در بیرجند زندگی و کارکرده و مدیریت بانک انگلیسی بانک شاهی را عهده داشت، بنام هیل در مورد شهر بیرجند چنین نوشته است:

«فردای آن روز که به سوی بیرجند می‌راندیم، نخستین چشم‌انداز شهر که پدیدار آمد، چنان اثرناپذیری در من داشت که هیچ‌گاه فراموش نخواهد شد. همانند هر روستای کوچک میانه راه می‌نمود. خوش نیامدن من از شهر با چشم‌انداز نزدیکتری از آن بیشتر شد. منظره‌ای از تپه‌های لخت که در پایین آنها پشته‌های دراز از درون دره‌ها خودنمایی می‌کند، و خانه‌های گلی کوچک با بام‌های گنبدهای بر بالای آنها قرار دارد. این احساس من با دیدن پیشوایزی دوستانه و اقاماتگاهی راحت، تا اندازه‌ای کاهش یافت، و ناخوشایندی اولیه اندک احساس دیگری پدید آورد».^۲ حدود هفتاد سال پیش از آن، ژنرال گلدا سمید داور بریتانیایی مرزهای سیستان (سال ۱۸۷۲) از بیرجند دیدار و چنین یادداشت کرد:

1. Yate, *op,cit.*, p. 69.

2. F. Hale, *From Persian Uplands*, London (Early 1920's), pp. 18-9.

«به فاصله بیست و سه مایل در جهت باختر، شمال - باختر از، به بیرجند شهر مرکزی رسیدیم که از آنجا تا مشهد ۴۰۰ مایل دیگر راه بود. حرکت از مود تا بیرجند چشم‌انداز یکسره متفاوتی نمایان کرد. جاده از دره حاصلخیزی به گستره ده تا دوازده مایل می‌گذشت و از هر سو در احاطه رشته‌ای از تپه‌های غیرقابل کشت قرار داشت. ورای آنها، در سمت راست، دره دیگری بود و از میان تپه‌ها که فراز آنها پوشیده از رگه‌های برف بود به آن نگاه می‌کردیم. در هر دویا سه مایل، از آب ابارهایی گذر می‌کردیم که برخی از آنها خشک و ویران بود ولی بطور کلی خوب بازسازی شده بودند و آب خنک و تازه در خود داشتند.» وی در ادامه گزارش خود پس از تأکید بر حسن مدیریت حکمران قائن و محبویت نسبی وی در میان مردم، در ادامه مسیر خود به بیرجند از روستاهای بُجد و حاجی آباد نیز شرحی به دست می‌دهد.^۱

شهرستان بیرجند از سوی شمال به قائن، از خاور به افغانستان، باختر به فردوس و طبس و از جنوب به سیستان و بلوچستان (و کرمان) محدود است. براساس سرشماری سال ۱۹۸۶، کل جمعیت آن ۳۶۱۴۰۳ نفر بوده که تراکم ۱/۵ درصد را نشان می‌دهد.^۲ از این تعداد ۷۷۱۲۳ نفر مهاجر خارجی^۳، عمدتاً پناهندگان افغانی بوده‌اند.

از نظر تاریخی، شهرستان بیرجند تا سال ۱۳۱۶ شمسی قلب امیرنشین خزیمه به شمار می‌رفت، و شهر بیرجند خود از اوایل سده هجده پایتخت امیرنشین بود. شهرستان بیرجند به بخش‌های سه‌گانه زیر تقسیم می‌شود:

۱. بخش مرکزی که شهر بیرجند مرکز اداری آن است. این بخش سه دهستان به نامهای القور، شاه‌آباد و نهارجان دارد.

1. General Frederick Goldsmid, *Eastern Persia*, London, 1876, Vol. I, p. 334.

2. مرکز آمار ایران، همان، جلد ۳، ۱۰۸-۳، ص ۱.

۳. همان، ص ۲.

۲. بخش خوسف که سه دهستان به نامهای خوسف، قیس آباد و بَرکوه دارد.

۳. بخش در میان. این بخش شش دهستان به نامهای در میان، مؤمن آباد، دروه، طبس مسینا، معروفان و شاختنات دارد.^۱

به جز شهر بیرجند، شهر سریشه تنها ناحیه شهری این شهرستان به شمار می‌آید. در میان دهستانهای بیرجند، طبس مسینا و دو روه به لحاظ موقعیت آنها در مرز با افغانستان، در این بررسی حائز اهمیت بسیار هستند. بخش عده این دو ناحیه در جناح ایرانی داشت نامید قرار دارند. این دشت حوضه آبگیر ویژه خود دارد و چند فصلی و گهگاهی آبهای سیلابی را در نهایت به تورفتگی پایین دق تندی، جایی که دریاچه نمک خشکی در مرز است، سرازیر می‌کند. توصیف دو ناحیه مرزی یاد شده به شرح زیر است:

طبس مسینا یا سنی خانه. همانگونه که از نام آن بر می‌آید، این ناحیه در سکونت مسلمانان سنی است. وجود این حلقه اهل سنت در میان منطقه اساساً شیعه نشین بیرجند و قائنات، گمانهایی را برانگیخته مبنی بر اینکه جمعیت محلی در دوره امپراتوری صفویان، در فاصله سده شانزده تا هجده به این ناحیه مهاجرت کرده‌اند. گمان یاد شده با این حقیقت محکم‌تر می‌نماید که خانواده حاکم سنی خانه، از اهل سنت مهاجر از بلخ در همان دوره بودند. با این وجود، بررسی استناد تاریخی ییانگر آن است که سنی خانه، زمانهای دراز پیش از برآمدن امپراتوری صفوی به همین نام خوانده می‌شد. سرهنگ ییت یاد شده چنین می‌آورد:

«طبس، مرکز ناحیه سنی خانه، روستایی با حدود ۱۵۰ خانه است که در وسط دره‌ای قرار گرفته که با فاصله اندکی از آن، یک ردیف سی یا چهل بادگیر قرار داشت. آب ایتچا از فلات‌هایی چند تأمین می‌شد و بیشتر

۱. همان، ص ۱۷.

آنها به حاکم قائن تعلق داشت. ترتیب کشاورزی روی زمین در آنجا چنین بود که حاکم مالیات دولتی (حکومت مرکزی) را می‌برداخت و بذر و گاو (برای شخمزنی) را تأمین می‌کرد، و در برابر، سه چهارم محصول را برای خود برمی‌داشت و بقیه به کشاورز می‌رسید.

قلعه طبس مسینا در روزگار خود اقتداری داشت. استحکامات با برج‌ها و باروها از فراز برجستگی‌ها نمودار بود و در اطراف آن بقاوی‌ای خندق‌های شیرازی در دو ردیف دیده می‌شد که دیوارهای شیب‌دار و بالای خندق هنوز در وضعیت خوبی بود. واحد کوچکی از پیاده نظام قائن در آنجا مستقر بود. گزیک روستای بزرگی با پانصد تا شصتصد خانه، شمالی‌ترین نقطه ناحیه سنی‌خانه بود. ورای آن، راه ما در یک مسیر سنگی زیر رشته تپه‌هایی ادامه داشت. در آنجا هیچ نشانه‌ای از زندگی دیده نمی‌شود. دشت‌ها و تپه‌ها همگی لخت و بیابانی هستند.^۱

کاپیتان هاتر، در گزارش یاد شده کنسولگری سیستان، تأکید نمود که سنی‌خانه در آثار جغرافی دانان عرب سده‌های دوم و سوم هجری مورد اشاره قرار دارد:

«جغرافی دانان عرب این دوره، به دوروه، طبس مسینا (سنی‌خانه) و زیرکوه اشاره دارند، و روشن است که حتی در این دوره‌های اولیه نیز این نواحی کوچک بخشی از «کهستان» و نه هرات یا سبزوار بوده‌اند. وجود برخی آثار کوچنشینی ترک شده در سرتاسر مرز قائن دلیل فیزیکی مبنی بر درستی سخن بالاست.»^۲

در پی کشته شدن نادرشاه افشار در سال ۱۷۴۷، خانان سنی‌خانه زندگی مستقل در پیش گرفتند و می‌رفتند که به افغانان بپیوندند. با برقراری دوباره اقتدار امیرنشین خزیمه در قائنات در زمان

1. Yate, *op.cit.*, pp. 126-7.

2. Captain Hunter's Consular Report, *op.cit.*, p.2.

حشمت‌الملک، امیر علم‌خان سوم، سنی‌خانه نیز دوباره به امیرنشین قائنات پیوست.

کاپیتان هاتر در گزارش یادشده در مورد نواحی مرزی خاور قائنات و بیرجند، به چگونگی این ماجرا اشاره دارد که البته درستی برخی موارد از آن مورد تردید است. وی می‌گوید:

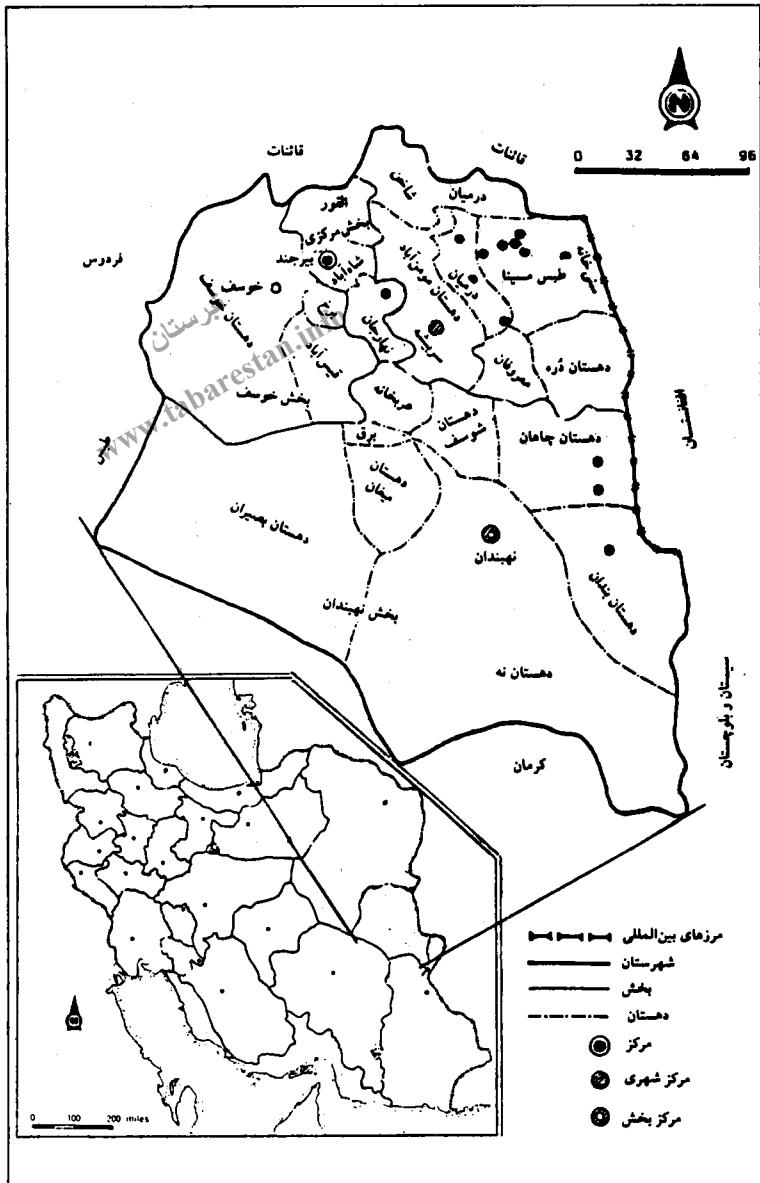
«در سال ۱۲۶۸ هجری (۱۸۵۱ میلادی)، سلطان مراد میرزا حسام‌السلطنه برای حل نهایی کار سنی‌خانه، نیروی تفنگدار را به فرماندهی سرتیپ پاشاخان از تهران اعزام داشت. قلعه قوی و خوش‌منظر فورک که همیشه تکیه‌گاه سنی‌خانه بود تصرف شد و میرزا رفیع‌خان به هرات گریخت. میرعلم‌خان برای خدمتش تقدیر شد. پاشاخان در بازگشت به تهران نیرویی را در فورک باقی نهاد. به این ترتیب، سنی‌خانه در نهایت تحت حکمرانی ایران درآمد و جزو ایالات قائن قرار گرفت. محمدولی‌خان (رفیع‌خان سوم) چون توانست از یاری هرات سودگیرد به تهران رفت و به توصیه پاشاخان که او نیز سنی بود، به عنوان حاکم سنی‌خانه تحت امر امیر قائن نصب گردید. وی در بازگشت از تهران، توسط فرستاده‌ای از سوی خان قائن در سمنان کشته شد.»^۱

دو رووه در گزارش کاپیتان هاتر، در مورد دوروه چنین آمده است: «نایب آنجا خواجه‌خان محمد^۲ است. وی برای نگهداری ۶ سوار و ۴ جمازه در آنجا مأمور است. درآمد آنجا حدود ۸۵۰ تومان است. مردم دوروه از پرداخت مالیات معاف‌اند ولی بهنگام لشکرکشی باید خدمات نظامی معمولی را ارایه دهند. در دوروه دفتر گمرکاتی وجود دارد که تابع گمرک عوض^۳ است. میرزای کنونی آنجا علی‌اکبر است که در رابطه با

1. *Ibid.*, p. 9.

۲. وی نماینده امیر قائنات و سیستان بود.

۳. در شمال طبس مسینا قرار دارد.



(براساس نقشه مرکز آمار ایران، سرشماری عمومی سال ۱۳۶۵، جلد ۳-۱۰۸، ص ۱۷)

شکل ۴: تقسیمات اداری پیر جند

قضیه باج خواهی از افغانستان، منتقل شده است. به این ترتیب، مسیر مجاز رفت و آمد در مرز را دفتر گمرک تعیین می‌کند.

تنها کاریز یا زمین قابل کشت در این بخش از مرز که ممکن است جزو ناحیه مورد منازعه قرار گیرد (گرچه افغانها تاکنون ادعا یا اقدامی در مورد آن نداشته‌اند) در آسپران (آس پریان) است.^۱ ویرانه‌ها حکایت از آن دارند که اینجا روزگاری مکان بزرگی بوده ولی کسی نمی‌تواند بگوید چه هنگام و چرا متوقف شده است. دلیلی که برای متوقف شدن دیگر دهکده‌های بزرگ در این نوار مرزی مطرح می‌شود، حمله‌های ترکمن‌هاست و احتمال دارد که آسپران نیز در همین زمرة باشد.^۲

پ) شهرستان نهیندان. تا سالیان اخیر نهیندان جزو بخش‌های شهرستان بیرجند بود. اکنون شهرستانی جدا با هشت بخش به نامهای زیر است: چاهان، پَرَک، شوسف، عرب‌خانه، میقان، نه، بَسیَّم و بَنَدان.

بخش دوم: نواحی سیستان و نظامهای آبگیر آن

فائزات و بیرجند بخش بالایی قسمت میانی سرزمین‌های مرزی خاوری ایران، و سیستان بخش پایینی آن را شکل می‌دهند. از آغاز تاریخ در مورد نام این ایالت چندگانگی زیادی وجود داشته است. زابلستان، نیمروز، درنگیان یا زرنگ، سکستان یا سیستان از جمله نام‌هایی است که این ایالت در درازای تاریخ به خود گرفته است.

در حالی که به نظر می‌رسد که زابلستان از نظر جغرافیایی نام سیستان علیا در دنیای کهن بوده، هرودت و دیگر تاریخ‌نگاران یونان کهن نام‌های سرنگیان یا درنگیان یا زرنگ را به عنوان ساتراپی چهاردهم دوره داریوش

۱. برای تفصیل بیشتر در مورد این منطقه به داوری آلتای Altay در فصل پنجم بنگرید.

2. Captain Hunter's Consular Report, *op.cit.*, p. 14.

هخامنشی معرفی می‌کنند، که شامل سیستان امروزی می‌شد. این نام از دوره هخامنشیان برای زمان‌های دراز باقی بود، و بعدها به مرکز پیشین آن «زرنگ» اطلاق شد که اکنون به اسم «زیره» در ارتباط با یکی از دو دریاچه عده آن منطقه به کار می‌رود. به همین ترتیب، در نیمه اول سده بیست نام زابلستان یکبار دیگر با نامیدن شهر مرکزی سیستان به «زابل» به کار رفت. به نظر می‌رسد که نیمروز، واژه‌ای پارسی، کهن‌ترین نام سیستان باشد که بر حسب افسانه‌های محلی زمانی برای این ایالت به کار رفت که زرتشت پیامبر رصدخانه مشهور سیستان را در آنجا بنانهاد: در آنجا بود که محاسبه علمی زمان بر مبنای ساعت صفر نیمروز به وقت سیستان آغاز شد. هم چنین، افغانان از اوایل سده بیست نیمه خاوری سیستان را «نیمروز» خوانده‌اند.

جوزف فریر که سالیان درازی را در ایران و افغانستان به مطالعه مکانها و اوضاع سپری کرد، می‌نویسد:

«سیستان، نام کتونی این ایالت از ریشه کلمه سقز گرفته شده که نام درختی است که چوب آن در ایران کاربرد فراوانی برای آتش داشته است.»^۱

به نظر نمی‌رسد که توصیف یاد شده چندان درست باشد زیرا کلمه «سیستان» به هیچ روی شباهتی به کلمه «سقز» ندارد. توضیح پذیرفتی تر می‌تواند این باشد که نام سیستان کوتاه شده نام «سکستان» است که در زمانهای کهن به کار رفته است. سکستان که در عربی «سجستان» خوانده می‌شود، به معنی «سرزمین سکاها» است که یکی از شاخه‌های اصلی تیره‌های آریایی بودند که در این ایالت ساکن شدند. سربرسی سایکس فراتر رفته و بر این نظر است که کلمه «ساکسون» Saxon شکل دیگری از

1. General Joseph Pierre, Ferrier, *Caravan Journeys and Wandering in Persia, Afghanistan, Turkistan and Baloochistan*, London, 1857, p. 160.

«سکایپ» است و ساکسون‌ها جزو شاخهٔ باختری سکاها هستند که تقریباً بی‌درنگ پس از نابودی آنان در سیستان، در پهنهٔ اروپا پدیدار شدند.^۱ در شاهنامهٔ فردوسی، سیستان سرزمین رستم افسانه‌ای بزرگ‌ترین قهرمان اساطیری ایران است که در نبرد خوبی در برای بدی پیروز است.

پیشینهٔ تاریخی

ایالت سیستان، چهاردهمین ساتراپی نظام فدراتیو هخامنشی، و بخشی از کوست خاور در نظام فدراتیو ساسانی به شمار می‌رفت. این ایالت، در دوران پس از اسلام برای مدتی مرکز اصلی تلاش‌های بازیابی هویت ایرانی بود. بسیاری جنبش‌ها در سیستان برپا شد و به سراسر ایران گسترش یافت. صفاریان سیستان اولین مردمانی بودند که بند اسارت خلافت عباسی را گشودند.

در امپراتوری صفویان، سیستان ولایت و ایالت بزرگی بود که زیر نظر یک والی اداره می‌شد و مکران و بخش‌هایی از بلوجستان را نیز شامل بود.^۲

فشار سیاسی افغانان به درون سرزمین ایران در اوایل سده نوزده، با هدف‌های استراتژیک امپراتوری هند بریتانیا در سده نوزده و اوایل سده بیست، هم‌زمان گردید. از دید آنان، برای جلوگیری از رخدنه روسیه به جناح‌های باختری هندوستان، سرزمینهای دارای اهمیت استراتژیک در سیستان و بلوجستان می‌بایست به حکومت‌های سپری (حایل) افغانستان وکلات سپرده شود. وزیر خارجه هند (از حکومت امپراتوری هند بریتانیا) در نامه‌ای به دولت بریتانیا تأکید نمود:

«همان‌گونه که آگاهید، دولت هند اهمیت بسیار زیادی برای منافع

1. Major (later Sir) Percy, Sykes, *Ten Thousand Miles in Persia*, London, 1902, p. 362.

2. کلاوس مایکل رُهربرن، نظام ایالات در دورهٔ صفوی، ترجمهٔ کیکاووس جهانداری، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران، ۱۳۵۷، صفحه ۱۲۶.

برجسته بریتانیای کبیر در سیستان و جنوب خاوری ایران قایل است. مقامات هند بر این نظرند که در هیچ شرایطی نباید اجازه داد که سیستان، نظیر ایالت‌های شمالی ایران تحت کنترل و یا حتی نفوذ روبه فزونی روسیه قرار گیرد، و نیز اینکه پرستیز و نفوذ بریتانیا در آن سامان باید باشد و به گونه‌ای پویا مورد حمایت قرار داشته باشد.^۱

گرچه پشتیبانی بریتانیا از ادعاهای افغانان در درازای سالیان، بحسب شرایط دگرگون شونده تغییر می‌کرد، ولی در تمامی و گرایش کلی بریتانیا به سود افغانستان، در برابر ایران، در طول سده‌های نوزده و بیست جای تردید نمی‌باشد. دست‌اندازی‌های افغانان در سیستان، واکنش امیر علم‌خان سوم، امیر خزیمه قائنات را برانگیخت. وی سرزمین‌هایی را که از سوی افغانان اشغال شده بود بازیس گرفت. این پیروزی موجب گردید تا سیستان در سال ۱۸۶۵ در قلمرو سیاسی امیرنشین خزیمه جای گیرد. با شدت گرفتن منازعات ایران و افغانستان در سیستان، داوری بریتانیا به میان کشیده شد و کمیسیون داوری ژنرال گلدسمید در سال ۱۸۷۲ تصمیم گرفت که، نیمه خاوری ایالت به افغانستان واگذار گردد و شاخه اصلی هیرمند در منطقه دلتا (مصب رود) به عنوان مرز میان دو کشور شناخته شود. سیستان تا سال ۱۹۳۷ جزو امیرنشین خزیمه بود و در این سال جزو استان هشتم (کرمان) و سپس جزو استان سیستان و بلوچستان گردید.

زمینه‌های جغرافیایی

سیستان با گستره ۸۱۱۷ کیلومتر مربعی، سرزمین تقریباً همواری است که بیشتر از رسبهای رودخانه هیرمند تشکیل شده است. پایین‌ترین نقطه آن

1. Extract from clause 3 of despatch No. 1291 F of H.S.Barnes, Secretary to the Government of India in the Foreign Department, to H.B Majesty's Minister at the Court of Persia, Simla 29 May 1906. FO 60 / 730.

هامون هیرمند است که همه آب‌های منطقه را جمع آوری می‌کند. زمین‌های اطراف دارای شبیه ملایم و تقریباً ناپیدا به سمت فرورفتگی هامون است. به سمت باختر این منطقه، تداوم جنوبی سرزمین‌های بلند خاوری، سیستان را از کویر لوت جدا می‌کند. تنها بخش کوهستانی سیستان، گوشة شمال باختری آن است که رشته بندان در آنجا پایان می‌گیرد، به اضافه جناح‌های باختری آن که کوه پاتگان بلندترین نقطه آن را به نمایش می‌گذارد.

سیستان گرچه از نظر جغرافیایی جزو فلات ایران است ولی از نظر سیاسی بخش بیشتر آن جزو افغانستان و بخش کوچکی نیز جزو پاکستان است، و تنها ۳۶ هزار کیلومتر مربع آن جزو ایران است که بخش باختر مرکزی فرورفتگی‌ترین قسمت حوضه بشمار می‌رود. درباره ویژگی‌های زمین‌شناختی سیستان، در یک بررسی به نسبت جامع مربوط به سالهای ۱۹۵۰ آمده است:

«سیستان ایران ترکیب بسیار مشابهی با ترکیب دیگر فرورفتگی‌های خاور ایران و بلوچستان دارد. زنجیره کوهستانی که مجاور آن است از صخره‌های بسیار متفاوتی تشکیل شده که بیشتر از نظر تکتونیکی بهم ریخته بوده و در میان آنها شکل‌بندی‌های کرتاسه Cretaceous و ائوسن Eocene غالب هستند. در حالی که منطقه فرورفتگی از شکل‌بندی‌های فرسایشی دوره پلیو-پلیستوسن Plio - Pleistocene اخیر بوجود آمده، و ضخامت آنها گرچه بطور دقیق مشخص نیست ولی به چند صدمتر می‌رسد.»^۱

بررسی یاد شده، شکل‌بندی خاک در سیستان را در سه مجموعه قابل تشخیص توصیف می‌کند: «از ژرفای سطح، برای مثال از کهن‌ترین تا

1. Italconsult, "Socio - Economic Development Plan for the South - Eastern, Region Rome, 1959, pp. 45-6.

تازه‌ترین دوره: شکل‌بندی‌های سیوالیک Sivalik (هم‌چنین به شکل‌بندی‌های گبی Gobi خوانده می‌شود)، در بخش بیشتر دوره پلیوسن Pliocene، خاک رس‌های سنگ‌ریزه‌ای و آبرفتی پلیستوسن که تراکم آن مربوط به دوران جدید زمین‌شناسی است.^۱ نزدیک به سراسر سیستان ایران از ته‌نشین‌های یاد شده شکل گرفته، و یکی از بارورترین زمینهای کشاورزی را در کشور به وجود آورده است. ولی از توانایی باروری یاد شده نمی‌توان به دلیل عدم تأمین‌بود آب و آبیاری در ظرفیت کامل بهره‌مند شد.

آب و هوای سیستان در زمرة نوع نیمه صحراوی قرار دارد. در بین تابستان و زمستان تفاوت بسیار زیادی در درجه حرارت در شب و روز دیده می‌شود. تابستان برای ۵ تا ۷ ماه ادامه دارد و در جریان آن درجه حرارت به سطح بسیار بالایی می‌رسد. بادهای باختり ابر و باران اندکی به سیستان می‌رسانند. بارش‌های سالانه در سیستان از ۱۲ اینچ بیشتر نیست که در ایران نزدیک به پایین‌ترین است.^۲

در بهار و اوایل تابستان، بادهای شمالی پر شتابی از کوه‌های افغانستان با سرعت ۷۰ تا ۱۰۰ مایل در ساعت به سمت سیستان ایران وزیدن می‌گیرد که، برای ۱۱۰ تا ۱۲۰ روز هوای گرم و خشک همراه با شن را در منطقه می‌پراکند. در منطقه، آن را «باد صد و بیست روزه» می‌خوانند. سرپرسی سایکس، باد یاد شده را نوعی بخشایش خدایی برای سیستان می‌داند زیرا:

«در حقیقت اگر به خاطر بادهای صد و بیست روزه نبود، سیستان به دشواری می‌توانست مردمانی را در خود جای دهد. این ورزش خوش‌گون از آوریل تا ژوئیه سراسر ناحیه را دربر می‌گیرد، و گرچه گرم و ناخوشایند

1. *Ibid.*, p. 46.

2. Murray, John, "Iran Today", 2 Vols., Tehran, 1950, p. 27.

می‌نماید ولی آلدگی‌های مالاریایی را برطرف می‌سازد. هنگامی که وزش فرونشیند، توده‌های مردم که در نظرم نژاد بیمارگونه‌ای می‌آیند، از تپ‌های وحشتناک در رنج خواهند افتاد.^۱

یک جغرافیادان غربی که در سالهای ۱۹۳۰ از منطقه دیدار داشت، باد یاد شده را این‌گونه توصیف می‌کند: «به اندازه‌ای خشک که تمام نمناکی (رطوبت) را از هر سازواره زنده می‌گیرد».^۲

این باد بهمراه دمای بالا موجب بخار شدن شدید سطوح آب در منطقه می‌شود. با وجود کمبود آب در سیستان، دریاچه هامون و رود هیرمند از ویژگیهای جغرافیایی برجسته در منطقه به شمار می‌آیند به این شرح:

(الف) دریاچه هامون. دریاچه هامون که در درازای تاریخ از آن به «دریای زره» یاد شده است، به خاطر ویژگی گسترده و دائمی بودن و از همه مهمتر این حقیقت که آب آن سرخوش و آشامیدنی است، یکی از مهمترین دریاچه‌های بخش‌های خاوری فلات ایران می‌باشد. دریاچه هامون به عنوان یک حوضه آبگیر عمدت، تمامی آبهای ناحیه گسترده‌ای را که شامل حدود سه چهارم افغانستان، و آب‌های سیلابی کوه‌های مجاور می‌گردد جمع آوری می‌کند. این عامل، به همراه کم ژرفابودن دریاچه (که بیش از ده متر نمی‌رسد) و نیز شبیب اندک زمین‌های کرانه‌ای و بالاخره ناپایداری رژیم آب‌دهی شاخه‌های مختلف، موجب می‌گردد تا گستره دریاچه در جریان سال و نیز از سالی به سال دیگر، به گونه‌ای چشمگیر متغیر باشد. در پایان دوره پرآبی (ماه مه) سطح آب تا ناحیه‌ای به گستره ۳۲۰۰ کیلومتر مربع می‌رسد، و آب‌های آن با آب دریاچه بسیار

1. Sykes, *op.cit.*, p. 393.

2. Gabriele Alfons, "The Southern Lut and Iranian Baluchistan", *Geographical Journal*, XVII, 1938, p. 194.

کوچکتری بنام هامون پوزک واقع در سرزمین افغانستان، که یکی از شاخه‌های مصب هیرمند به نام پریان بیرونی به آن می‌رسید، آمیخته می‌گردد.

گستره دریاچه در دیگر ماههای سال به دلیل کم شدن سریع آب‌دهی شاخه‌ها، طغیان مجرای شلاق، و تبخیر شدید آب به دلیل دمای بالا و بادهای صد و بیست روزه، به 1200 کیلومتر مربع گاستنی می‌پذیرد. از 2000 کیلومتر مربع گستره کاهش یافته حدود 800 کیلومتر مربع به حالت مرداب و بقیه آن به شکل علفزار و نی‌زار درمی‌آید.^۱

در جریان فصل کم‌آبی، دریاچه دست کم به چهار حوضچه جداگانه تقسیم می‌گردد که در محل آنها را با نام‌های زیر می‌شناسند: بسوی شمال به نام هامون صابری که ژرفترین حوضچه است، هامون پوزک در سمت شمال خاوری و درون سرزمین افغانستان، در جنوب به نام هامون شاپور، و یک حوضچه مرکزی که پیکره اصلی دریاچه است و به نام هامون هیرمند شناخته است.

تھا برآمدگی شایان توجه در دشت سیستان، کوه خواجه (کوه سنگی) است که به شکل یک جزیره کوچک به بلندی حدود یکصد متر بر فراز سطح دریاچه قرار گرفته است. این برآمدگی سنگی کله‌قندی شکل با نوک پهن، تقریباً گرد و در اندازه $2/5$ در 2 کیلومتر است. منشاء آن گفته می‌شود از پالایش گدازه تخته‌ای است. کوه یاد شده نزدیک کرانه باختری هامون شاپور است و به وسیله باریکه‌ای از آب از کرانه جدا شده است، که به هنگام سیلان این باریکه حدود 2 کیلومتر درازا با زرفاوی کمتر از 2 متر می‌شود.^۲

سرپرسی سایکس در مورد کوه خواجه چنین می‌نویسد:

«کوه زور، کوه رستم یا کوه خواجه که نام آخری اکنون تقریباً همگانی شده است، کم و بیش به یک جزیره می‌ماند، گرچه به هنگام مأموریت

1. Italconsult, *op.cit.*, p. 48.

2. *Ibid.*, p. 49.

گلدن‌سیمید دریاچه بدون آب بود، ولی به وقت دیدار ما، برای نزدیک شدن به آن از شناور ساخته از نی استفاده شد که خیلی با سرعت حرکت می‌کند. آب کم ژرفابود...

کوه خواجه تا ۴۰۰ فوتی بر فراز دشت قرار گرفته و تنها از جنوب و جنوب خاوری در دسترس است. می‌توانم آن را به یک سبب مانند کنم که قطر دایره آن یک مایل است...».^۱

کوه خواجه به عنوان یک تپه هموار دارای گیرایی خیره‌کننده‌ای در دریاچه هامون، مکان یک کاخ و آتشکده کهن است. مارک اورل اشتبین^۲ مجاری تبار که به خدمت امپراتوری بریتانیا در هند درآمد و بیشتر عمر خود را در راه کشف نشانه‌هایی از اسکندر مقدونی سپری نمود، نخستین اروپایی بود که ویرانه‌های کوه خواجه در سیستان را کشف کرد. وی یافته‌های کشف خود را نخست در سال ۱۹۱۶ در مجله جغرافیایی و سپس در سال ۱۹۲۸ در کتاب خود به نام «در ژرفای آسیا»^۳ در آکسفورد انتشار داد.

ویرانه‌های کوه خواجه در زمستان سال ۱۹۲۴ مورد دیدار خاورشناس آلمانی ارنست هرتسفلد قرار گرفت. وی در بهار سال ۱۹۲۹ کارهای کاویدن (حفاری) ویرانه‌ها را در پیش گرفت. هرتسفلد بناهای مهمی شامل کاخ و آتشکده زرتشتی در آنجا از دل خاک بیرون کشید که احتمالاً به دوره‌های پارتیان و ساسانیان بازمی‌گردد.

برخی از دیوارهای کاخ ویران شده، به گونه‌ای پوشیده از نقاشی‌های رنگی و یک طرح گچ کاری آراسته یافت شدند.^۴

1. Sykes, *op.cit.*, p. 385.

2. M. Aurel Stain

3. Innermost Asia

4. Hermann Georgina, "The Iranian Revival", from the Series: *Making of the Past*, Oxford, 1977, p.19.

بخش‌های مختلف آب هامون به‌هنگام سیلاب که سطح دریاچه به‌گونه‌ای چشمگیر بالا می‌آید، به صورت یکپارچه جلوه‌گر می‌شوند. جریانهای آب مازاد، در گوشة جنوبی دریاچه، از طریق شیله^۱ شلاق به فرورفتگی گودزره در درون سرزمین افغانستان سرازیر می‌گردد. شلاق در دشت مجاور جاده زاهدان - زابل، بستر فراخ و کاملاً بریده بریده دارد، و درازای یکصد کیلومتری آن با پیش روی یا پس روی آبهای هامون در کرانه جنوبی آن، تغییر می‌پذیرد. سرنهنگ یست یاد شده، ویژگی‌های جغرافیایی دریاچه هامون را چنین توصیف می‌کند:

«نگاهی به نقشه نشان می‌دهد که هیرمند در جریان خود در طول جناح خاوری سیستان ایران از جنوب به شمال، به هامون‌ها یا دریاچه‌های شمالی می‌ریزد. به‌هنگامی که برف کوهها آب می‌شود و رودخانه طغیان می‌کند، این دریاچه‌ها نیز سریز شده آب اضافی خود را دوباره از شمال به سمت جنوب سرازیر می‌کنند که در طول جناح باختری سیستان، در نهایت به گودزره در جنوب می‌ریزد. درست به سمت جنوب دو دریاچه هامون، بخش بزرگی از منطقه را در پوشش نی‌های بلندی می‌پینیم که به نی‌زار موسوم است. آب در این نی‌زار نیز پیش می‌رود و هم سطح با دریاچه‌ها پس روی می‌کند. برای مثال، ما پیش از آنکه در مسیر خروج از نی‌زار آباد به کنار آب برسمیم، چندین مایل از میان نی‌های خشک گذشتیم، ولی در سال ۱۸۹۳ از بندر خشک وارد نی‌زار آباد شدیم زیرا آن سال خشکسالی بود.»^۲

۱. شیله در فارسی واژه‌ای ناشناخته است. در محل برای اشاره به بستر رود که دریاچه هامون را به گودزره متصل می‌کند به کار می‌رود. برخی بر این نظر نزد که شکل اصلی آن از عربی «مسیله» گرفته شده که به معنی گذر سیل است.

2. Yate, *op.cit.*, p.81.

نقش دریاچه هامون در زندگی سیستان جنبه محوری دارد: یکی از مکان‌های عمدۀ ابناشت آب شیرین در سراسر فلات ایران است، و با نوسان‌های خود امکان تشکیل مراتع پهناور را فراهم می‌آورد. ذخیره آب‌های زیرزمینی آن برای استان مایه زندگی بهشمار می‌آید، و ذخایر ماهی آن نیز یکی از منابع زیستی مردم سیستان است. نیزار اطراف دریاچه نه تنها چراگاه خوبی برای دام و شکارگاه مناسبی فراهم می‌آورد، بلکه منبع بسیاری انواع فراورده‌های کاردمتی برای مردم بومی است. توصیف سرهنگ ییت از شکار اردک در نیزار در آستانه سده بیست، نشان از اهمیت نقش هامون در زندگی بومی منطقه از دیرباز دارد. وی نوشته:

«صبح خیلی زود روز بعد، بی‌درنگ پس از صرف صبحانه بیرون رفیم. نخست به ما نشان داده شد که صیادان که شکارچیان سیستان را می‌نامند، چگونه تور مرغابی‌گیری را می‌بافتند. در قسمتهای باز سطح آب، نی‌های خشک را در فاصله‌های کوتاه می‌کارند. سر هرنی به پای نی دیگری کج شده آن‌گونه که در تزدیکی سطح آب خط مستقیمی را بوجود آورده و به این ترتیب مانعی درست شده است. اردک‌ها بهنگام شنا، در امتداد این خطوط حرکت می‌کنند و در پایان وارد دام می‌شونند. تور را در وسط نصب کرده‌اند، و در گوش‌هایش چوبه‌هایی به زمین فروکرده‌اند. دو عدد از چوبه‌ها به سوی بیرون و دو دیگر به سوی داخل زیر آب خم شده‌اند. به این ترتیب، این چوبه‌ها حالتی فتری به خود گرفته و تور را پهن نگاه می‌دارند. صیاد در نیزار کناری مخفی نشسته و همین که دسته‌ای از اردک‌ها به تور قرار گرفته در زیر سطح آب وارد می‌شوند، رسماً را می‌کشد و با این کار چوبه‌ها رها شده تور را بهم جمع می‌آورد و اردک‌ها گرفتار می‌آیند. مرغان شکار شده را که با این ابتکار جالب می‌گیرند، پرهای آنها را در محل خمیدگی به زیر و روی هم در پشت سر مرغ

می‌گردانند و پای آن را به پشت آورده برای فروش به شهر ارسال می‌دارند.^۱

سرپریسی سایکس نیز توصیف‌های مشابهی در مورد شکار اردک و صید ماهی در دریاچه دارد:

«اولین توقفگاه ما حمامی در نزدیکی دریاچه بود که اکتون می‌خواهم آنجا را به طور کامل بررسی کنم. در طول کرانه‌های آن قومی از صیادان مرغابی زندگی می‌کنند که به نظرم آمد شاید از بومیان اصلی باشند. این برداشت من ناشی از ظاهر آنان و نیز گفته‌های خودشان در مورد خود بود. گوداران (گاوداران) کسان دیگری اند که در نزدیکی آنان زندگی می‌کنند و گله‌گار آنان در اطراف دریاچه به چرا می‌پردازند و از نی‌های جوان تغذیه می‌کنند. سیستان به گواوش شهرت دارد. فروش مرغ از منابع اصلی درآمد آن مردم است، و تنها یک یا دو خانواده به کار صید ماهی مشغول‌اند. در حال حاضر حاصل بیشتر زحمات صیادان مرغ هوابی صرف ساختن متکا (بالش) می‌شود. گرچه بدون تردید میزان فروش پر مرغ به‌هنگام خود فزونی خواهد گرفت، میزان کل تولید سالانه به ۴۰۰ پوند (کمتر از ۲۰۰ کیلو) خواهد رسید. مرغابی‌ها به وسیله توری صید می‌شوند که توسط سیخ‌های چوبی نگاه داشته می‌شود و مرغان به آرامی به درون آن هدایت می‌شوند. خطوطی که در نی‌زار درست می‌شود و یا در درون آب ایجاد می‌گردد، این کار را آسان‌تر می‌سازد. فردی که در توپین tutin (شناور ساخته شده از نی) پنهان نشسته به محض ورود مرغابی‌ها به درون تور، ریسمان آن را می‌کشد، سیخ‌های چوبی را رها می‌سازد و حالت فنری موجب جمع آوری تور شده و مرغان گرفتار از آن او می‌شوند.

صبح زود یک روز به هامون راندیم، شکافی باریک از درون جنگلی از

1. Yate, *op.cit.*, p. 80

نی زار راه ما را نشان می‌دهد. در اینجا در یک توپین سوار شدیم که آرام روی سطح باز آب به گستره یک خیابان حرکت می‌کرد. از هر سو صدای شماری از مرغابی‌ها را می‌شنیدیم که می‌خواندند. شماری عقاب نیز بر فراز در پرواز بودند. نخستین پرنده که تیر خورد یک بُستانی بود که از پرندگان مهاجر نیست. تا حدودی به کبوترهای کشمیری شبیه است، با پرهای آبی‌رنگ و نوکی زردنگ.

آنگاه کوت‌ها عرض آب راهه را پیمودند و پیک منغ آبی‌رنگ مانند منغ ماهی‌گیر به اطراف می‌پرید. پس از پیمودن سه یا چهار مایل به محل شکارگاه رسیدیم که عبارت است از یک سری حوضچه‌های تو درهم. در اینجا چند منغ صید شد و در راه به ماهی‌گیری برخوردیم که سی تا چهل ماهی را که برخی از آنها تا دو کیلو وزن داشتند به خانه می‌برد.^۱

حجم گستردگی‌های هامون تأثیر فراوانی در رطوبت هوا و تعدیل جریانهای حرارتی در منطقه دارد. شیرینی آب هامون که بسیار زلال‌تر از آب رود هیرمند است، می‌تواند شبکه توزیع آب آشامیدنی سراسر سیستان را تأمین نماید. منابع آب زیرزمینی حوضه هامون نقش بسیار مهمی در زیست کشاورزی منطقه و تأمین آب آشامیدنی مردم آن ایفاء می‌نماید.

براساس آمار سال ۱۳۶۴ وزارت نیروی ایران، ذخایر آب زیرزمینی حوضه هامون سالیانه ۷۳۱ میلیون متر مکعب است که حدود ۱/۶ درصد کل توزیع در کشور را تشکیل می‌دهد. از این مقدار، ۲۶۸/۵ میلیون متر مکعب از ۴۴۹ حلقه چاه ژرف، ۳۴۹ میلیون متر مکعب از ۹۵۳ قنات و ۷۱ میلیون متر مکعب آن از ۱۸۰ چشمه در آن سال بوده است.^۲

(ب) رود هیرمند. از میان جریانهایی که به دریاچه هامون می‌ریزند،

1. Sykes, *op.cit*, pp. 386-7.

2. اطلس آبهای ایران، وزارت نیرو، جمهوری اسلامی ایران، ۱۳۶۹، جلد ۲، ص ۱۵۸.

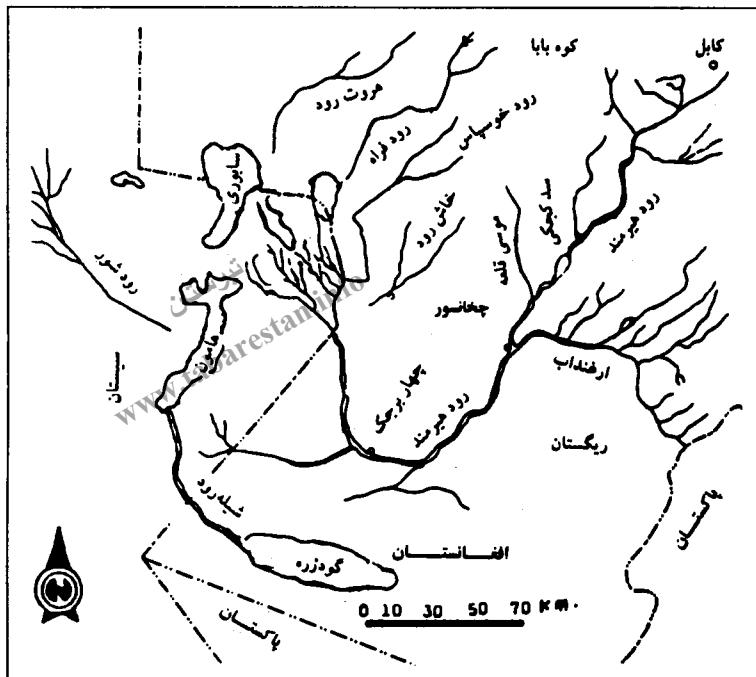
هیرمند مهمترین و تنها آبرسان دائمی به شمار می‌رود. منطقه مصب هیرمند حدود ۱۵۰ هزار کیلومتر مربع برآورد می‌شود. سرچشمه آن تماماً در افغانستان است و از کوه بابا در شمال باخترا کابل سرازیر شده در مسیری شمال خاوری به جنوب باخترا جریان می‌یابد، و پس از یک مسیر پر پیچ و خم ۱۰۵۰ کیلومتری در خاک افغانستان، به سیستان ایران می‌رسد. در سراسر مسیر یاد شده شاخه‌های متعددی به آن می‌پیونددند که از آن میان دو شاخه مهمترین است: یکی به نام موسی قلعه که همانند هیرمند از شیب‌های جنوبی هندوکش و مرکز افغانستان سرچشمه می‌گیرد، و دیگری به نام ارغنداب (در سده‌های گذشته بنام خر دریا خوانده می‌شد) است که کوهها و دشت‌های جنوبی افغانستان را آبگیری می‌کند.

هیرمند پس از دریافت شاخه موسی قلعه، در کنار منطقه کوهستانی نزدیک شهر بُست (یا بیست) پذیرای شاخه ارغنداب می‌گردد. هیرمند از این مکان حدود ۴۰۰ کیلومتر در صحراهای ریگستان و دشت مرگ جریان می‌یابد تا به چهار برجک می‌رسد و اینجا آغاز منطقه سیستان بزرگ است که در ۷۰ کیلومتری مرز ایران قرار دارد و در آنجا یک ایستگاه اندازه‌گیری کار می‌کند.

تیت از اعضاء کمیسیون حکمیت مک ماهون در آغاز سده بیست، درباره خصوصیات جغرافیایی هیرمند چنین می‌گوید:

«میزان متوسط سرآشیب بستر رودخانه شاید کمتر از سی و پنج فوت در هر مایل نباشد. در پایین گیریشک این سرآشیبی به سرعت ناپدید می‌شود.

دره هیرمند، در پایین خواجه علی، در جایی که رودخانه تقریباً درجهت خاوری-باخترا حرکت می‌کند، نمادی ویژه را نمایان می‌سازد. در شمال، این دره به نزدیکی دشت مرگو می‌رسد، حال آنکه در جنوب،



شکل ۵: هیرمند و شاخه‌های آن در افغانستان

این دره از حوضه گودزره توسط یک تیغه جدا شده که باریکی این تیغه گاه به اندازه دیوار می‌باشد. در اینجا تأثیر بادهای منطقه کاملاً مشهود است. در بالای روبار، این دره ۳۰۰ فوت از گودزره بالاتر واقع شده است و سرآشیبی دره باریک مسیر هیرمند اگرچه مرتباً در جهت باخترا کاهش می‌یابد، ولی هیچگاه به سطح گود رزه نمی‌رسد.^۱

از حجم آبی که هیرمند هر سال آبگیری کرده و به مصب خود می‌آورد، بیش از یک میلیارد مترمکعب صرف آبیاری کشاورزی در دشت

1. G.P., Tate, *The Frontier of Baluchistan, Travel on the Borders of Persia and Afghanistan*, London, 1909, pp. 283-241.

زابل می‌شود. افغانان چندین گونه سد در طول جریان هیرمند و ارغنداب ساخته‌اند. این اقدام موجب کاهش حجم آبی می‌شود که به سیستان می‌رسد. بهره‌گیری از آبهای جمع شده اگر به حوضه میانی هیرمند محدود گردد، تأثیر زیادی بر منطقه مصب خواهد داشت که میزان مورد نیاز آبیاری و آن اندازه که به دریاچه می‌ریزد کاهش خواهد یافت. در این صورت، اندازه دریاچه کاستی می‌پذیرد و یا قطع جریان آب به گودزره، افزایش زیادی در شوری آب و بخشدن آب و هوا پدید می‌آید، و در نتیجه پی‌آمدهای ناگواری برای سیستان و جنوب باختری افغانستان به همراه خواهد داشت.

در منطقه مصب که از کوهک آغاز می‌شود، هیرمند به دو شعبه اصلی رود سیستان و رود پریان (پریان مشترک) تقسیم می‌گردد و هریک به نوبه خود به شاخه‌ها و آبراه‌های بسیاری تقسیم می‌شوند.

حفظ منابع آب

با در نظر گرفتن ویژگی‌های فیزیکی دشت سیستان و تبخیر تندر به همراه کاهش حجم آب هیرمند به هنگام رسیدن به منطقه مصب، اجرای طرحهای حفظ منابع آب در منطقه اثر شکرگی برای استان به همراه خواهد داشت. طی سده‌های پی در پی چندین بند (سدهای ساخته شده از چوب و لوار) در پریان، سیستان و مجرای اصلی هیرمند ساخته شده است که از آن میان بند کوهک در نقطه‌ای که رود سیستان انشعاب می‌یابد، بند پریان یا بند جنگ جاه در جایی که رود پریان راه می‌یابد، و بند کمال‌خان در مجرای اصلی هیرمند در داخل افغانستان، بیشتر شناخته شده‌اند.

در بین سالهای ۱۳۳۰ و ۱۳۳۳، بنگاه آبیاری ایران سدهای کوهک و رَهک را برای آب‌دهی کانال‌ها ساخت. پس از آن در سال ۱۳۵۱، در

فرورفتگی چاه نیمه، دریاچه مصنوعی ساخته شد تا آبهای بهاری غیرقابل مصرف هامون در آنجا انباشته گردد و در تابستان و پاییز مورد استفاده قرار گیرد. این دریاچه ذخیره‌ای سطحی حدود ۴۷۰۰ هکتار را با ظرفیت ۶۶ میلیون مترمکعب می‌پوشاند.

دیگر مجاري رودخانه‌ای عمدۀ بجز هیرمند که از خاور و شمال و شمال خاوری به دریاچه می‌ریزند عبارتند از: خاش، خوس پس، فراه و هروت که همگی با تنیدی جریان دارند. مجاري پاد شده در یویشتر سال از فاصله‌ای معین در بالای دریاچه هامون هیچ آبی در بستر خود ندارد.

رود خاش موجودیت خود را در واحه خاش در افغانستان از دست می‌دهد. بهار فصلی است که خاش نظیر هیرمند دستخوش طغیان‌های سنگین می‌گردد و پس از آبیاری ناحیه چخانسور در افغانستان، بخش قابل ملاحظه‌ای از آب خود را به درون دریاچه می‌ریزد.

رود خوس پس در شمال باختر خاش از همان ویژگی برخوردار است، ولی پیش از رسیدن به دریاچه به شکل راه باریکی از آب شور و کرانه‌های نیزاری کاستی می‌گیرد.

رود فراه ایالت غور را آبیاری می‌کند و پس از گذر از ناحیه فراه افغانستان به سمت جنوب به سوی هامون جریان می‌یابد. برای مدت کوتاهی در سال، سیلان‌های شدیدی در بستر رود به سوی دریاچه شتاب می‌گیرد.

رود هروت در حدود ۲۰ مایلی شمال محل برخورد رود فراه، به هامون صابری می‌ریزد. این رود نظیر سه رود دیگر به ندرت حجم آب دریاچه را افزایش می‌بخشد.

تعدادی جریان‌های فصلی و گهگاهی نیز هستند که آب‌های سیلان‌بی را از تپه‌های باختر هامون به سمت دریاچه سرازیر می‌کنند. مهمترین این جریان‌ها، رود بندان است که در طول هر ۵ یا ۶ سال تنها یکی دوبار آبهای

سیلابی را به درون دریاچه هدایت می‌کند. اگر آبهای این رودها و به ویژه هیرمند بدون درنگ و گستالت به دلتای سیستان می‌رسید، همان‌گونه که از دورانهای کهن که منطقه را به نام «سبدنان خراسان» می‌شناختند تا آغاز سده بیست چنین بود، سیستان در حقیقت چیزی از منطقه دلتای نیل در مصر کم نمی‌داشت. سرپرسی سایکس با توجه به چنین مقایسه‌ای میان دو منطقه می‌نویسد:

تبرستان
TehranShares.info

«من خیلی تحت تأثیر مشابهت میان سیستان و مصر از یک سو و سرحد و فلسطین از سوی دیگر بوده‌ام. سیستان تماماً به هیرمند وابسته است به همان اندازه که مصر به نیل. هر دو ناحیه انبار غله طایفه‌های اطراف خود هستند. در سرحد درست نظیر فلسطین، بسی آبی زمینها را غیرقابل سکونت کرده است، گله‌های گوسفندها و بز از شدت نیاز به آب و خوراک تلف می‌شوند. در حین سفرم به سرحد، هر پرسشی در مورد طایفه‌های غایب با این پاسخ رویرو می‌شد که به سیستان کوچیده‌اند.

به همان نحو که ابراهیم پیامبر و سپس یعقوب پیامبر برای زنده نگهداشتن طایفه خود به جست و جو در مصر برآمدند، امروزه چادرنشینان سرحد، در سیستان و اطراف آن گردآمده‌اند. هرچند اسکلت‌هایی که از کنار آنها گذشتیم نمایانگر این بود که تلفات انسانی قابل توجهی وجود داشته است. برای تکمیل هم خوانی‌ها باید گفت که درست همان‌گونه که مسافر به مصر از بیابان عربستان گذر کرده و در بخشی از مسیر دریای مدیترانه را در پیش چشم دارد، چوبانان خشکسالی دیده با رنج فراوان گله‌های خسته و کوفته خود را در مسیر سیستان از صحراء گذر می‌دهند، و هامون بزرگ و سپس هیرمند درخشندۀ را می‌بینند که نظیر نیل، رهایی آنان و گله‌های آنان را از مرگ ناشی از گرسنگی تضمین می‌کنند». ^۱

1. Sykes, *op.cit.*, pp. 313-374.

سیستان تا آغاز سده بیست و تازمانی که در جریان آب هیرمند به منطقه دلتاگشته بوجود نیامد، چنین وضعیتی داشت. ساخت سدها و کانالها در افغانستان به کاهش حجم آب هیرمند انجامیده است که در پی خود آب دریاچه را کاهش داده و تابع اسفباری برای کشاورزی و دیگر جنبه‌های زندگی اقتصادی منطقه به همراه داشته است.

توسعه‌نیافرتنگی اقتصادی

کمبود آب تنها مانع کاهش پذیری روند توسعه اقتصادی سیستان نیست. نظام پیچیده و گاه نامطمئن و متغیر مالکیت زمین، به همراه فرهنگ و سنت‌های طایفه‌ای، آمیزه قدرتمندی بوجود می‌آورد که توسعه اقتصادی این منطقه بالقوه بسیار بارور را مانع می‌گردد.

در سال ۱۸۶۵ زمین‌های قابل کشت سیستان (در جمع ۹۰ هزار هکتار) جزو املاک خالصه (متعلق به دولت) اعلام شد. این اقدام در نیمه سده نوزده بهمنزله تبیه و مجازات خانهای بزرگ محلی به شمار می‌رفت که بیشترین زمینهای سیستان را در مالکیت داشتند، و امیر علم خان سوم، امیر خزیمه قائنات و سیستان را برخلاف تلاش‌هایش در حفظ سیستان در برابر دست‌اندازی‌های افغانان، در موقعیت دشوار قرار داده بودند. این زمین‌ها تا سال ۱۳۱۱ به صورت خالصه ولی توسعه نیافته باقی بود، تا این‌که دولت اجراء آنها را به خانهای بزرگ محلی آغاز کرد. این تمهید کمکی به حل مشکل نکرد. خانها هیچ کمکی به توسعه زمینهای کشاورزی نکردند. بهره‌کشی از دهستان و عدم پرداخت اجاره بهای زمین‌ها از سوی خانها تصمیمات دیگری از سوی دولت را در پی داشت و بین سال‌های ۱۳۱۱ و ۱۳۲۹ به تقسیم دوباره زمین‌ها میان خانهای محلی و دهستان انجامید. این اقدام گرچه مثبت بود ولی مسئله وابستگی‌های پیچیده طایفگی و مالکیت زمین را حل و فصل نکرد.

در حال حاضر زمین‌های قابل کشت سیستان عبارتند از:

«با توجه به سهم‌بندی که خالصه انجام داده سطح املاک به‌گونه «سهم» محاسبه شده و آن عبارت است از قطعاتی از زمین حدود ۶/۳ تا ۴ هکتار.

در حال حاضر سهام قابل پرداخت در چهار منطقه‌ای که سیستان به آن

تقسیم می‌شود به شرح زیر است:

تبرستان

میانکنگی (در شمال) ۸۰۰۰ سهم

پشت آب (در مرکز) ۷۰۰۰ سهم

شیب آب (در جنوب) ۸۰۰۰ سهم

شریقی ناروی (جنوب خاوری) ۴۰۰۰ سهم که جمماً ۲۷ هزار سهم

می‌شود. (دو منطقه آخری اکنون در هم آمیخته هستند).^۱

جغرافیای سیاسی و تاریخی

سیستان که در منابع تاریخی بارها از آن به «سبد نان خراسان» اشاره رفته است، در طول تاریخ همیشه مرکز سیاسی مهمی بوده و از موقعیت اقتصادی برجسته‌ای برخوردار بوده است. این منطقه در سده‌های اولیه اسلامی در حکمرانی شاهان صفاری بود. سپس چندین خاندان محلی از جمله خاندان کیانی و خانهای محلی دیگری بر آن حکمرانی داشتند. از سال (۱۲۳۵ شمسی) سیستان جزو قلمرو امیرنشین خزیمه فائنان درآمد که حکومت آنان تا سال ۱۳۱۶ ادامه داشت. در این دوران، سیستان، زمان براساس ترتیبات اداری و سیاسی نوین کشور، به عنوان بخشی از استان کرمان تحت حکمرانی مستقیم حکومت مرکزی درآمد.

با کاهش اهمیت اقتصادی سیستان در نتیجه کمبود آب و پیچیدگی روزافزون در مسئله مالکیت زمین، اهمیت سیاسی آن نیز کاستی یافت. در تقسیمات کنونی سیاسی اداری کشور، حتی نام سیستان جای خود را به

1. Italconsult, *op.cit.*, p. 64.

نام مرکز آن «زابل» داده و یکی از شهرستانهای استان بلوچستان شمرده می‌شود. نام سیستان به نام استان افروده شده و دلیل آن شاید حضور جمعیت بیشتر بلوچ در سیستان باشد.

شهرستان زابل (سیستان) با گستره ۸۱۱۷ کیلومتر مربعی خود، یکی از شش شهرستان استان سیستان و بلوچستان است. این شهرستان، با مرکزیت زابل به پنج بخش، شش دهستان و ۸۴۷ روستا تقسیم شده است.

این شهرستان با جمعیت ۲۷۴۶۱۱ نفر در سال ۱۳۶۵^۱ که تراکم ۳۳/۸ را نشان می‌دهد، یکی از پرجمعیت‌ترین مناطق سراسر سرزمین‌های مرزی خاوری ایران است. از این تعداد، ۱۶۳۴۶ نفر جزو مهاجران و نزدیک به همه آنان از پناهندگان افغانی بوده‌اند. بیشترین جمعیت سیستان به تیره‌های مختلف بلوچ تعلق دارد که در میان آنان ناروی‌ها، شهرکی‌ها و کیانی‌ها (غیربلوچ) شناخته شده‌تر هستند.

شهرستان زابل از پنج بخش به شرح زیر تشکیل شده است:

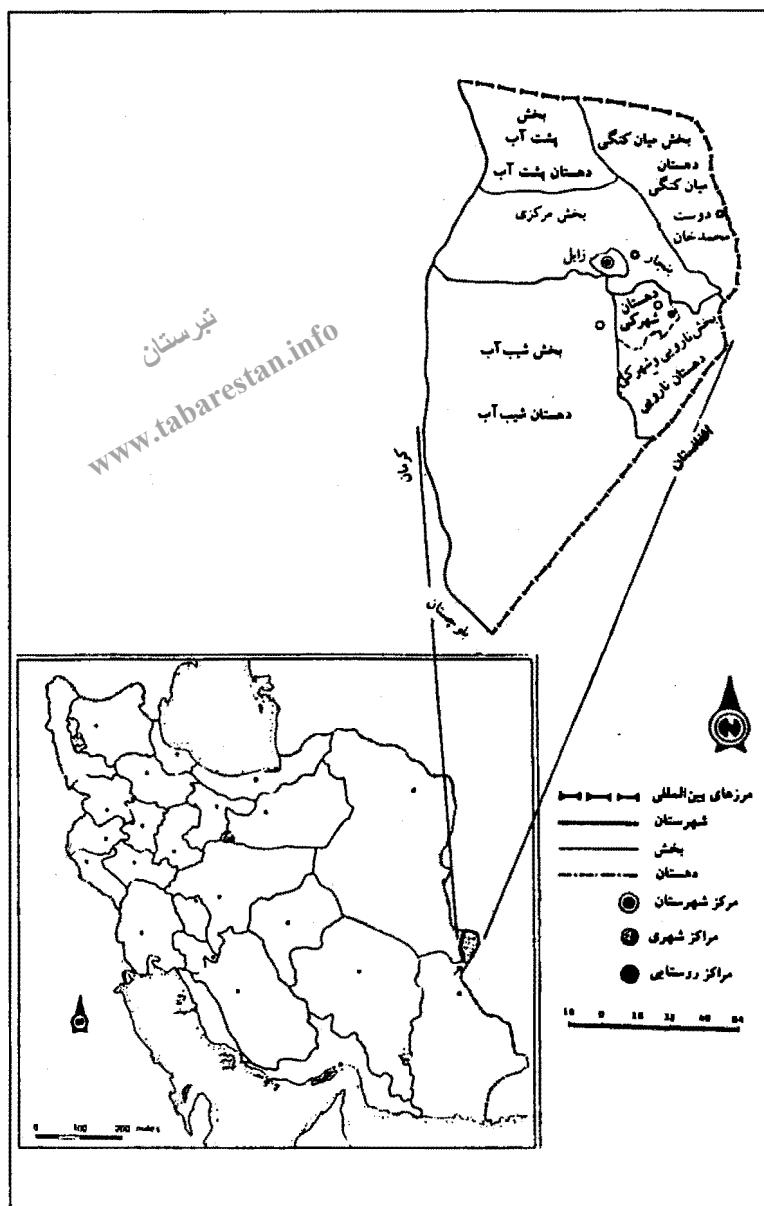
۱. بخش مرکزی با شهر زابل به عنوان مرکز اداری آن. این بخش تنها یک دهستان دارد که نام آن حومه است و مرکز آن بُنجر می‌باشد.
۲. بخش میانکنگی که تنها یک دهستان دارد و مرکز آن شهر دوست محمدخان است.

۳. بخش پشت آب با دهستانی به همین نام.

۴. بخش شیب آب با دهستانی به همین نام و مرکزیت شهر محمدآباد.
۵. بخش ناروی و شهرکی که دو دهستان، یکی دهستان ناروی در مرز افغانستان و دهستان شهرکی با روستای خامک به عنوان مرکز آن، دارد.

شهر زابل (با جمعیت ۷۵۱۰۵ نفر در سال ۱۹۸۶) درگذشته

۱. مرکز آمار ایران، همان، جلد ۳-۱۴۲، ص ۱.



(براساس نقشه سیستان در کتاب مرکز آمار ایران، سرشماری عمومی ۱۳۶۵، جلد ۲-۳ ص ۱۴۲-۱۷)

شکل ۶: نقشه سیاسی و اداری شهرستان زابل (سیستان)

نصرت آباد یا نصیرآباد و یا شهر سیستان خوانده می‌شد، و توسط امیر علم خان سوم خزینه در اوخر دهه ۱۸۶۰ بناشد. پیش از آن، این شهر را زاهدان یا «شهر سگستان» می‌خوانندند، تا زمانی که بنابر برخی گمانها در حدود سال ۱۳۸۳ میلادی توسط امیر تیمور لنگ ویران شد.^۱

ژنرال گلدسمید که در سال ۱۸۷۱ از نصیرآباد دیدن کرد، شهر را چنین توصیف می‌کند:

«نصیرآباد تازه‌ساز که از سوی بومیان ایالت «شهر» خوانده می‌شود، به شکل چارگوش ساخته شده است. دیوارهای گلی محکم و بلندی دارد و در فاصله‌های منظم برج‌هایی روی آن نصب شده، و سراسر آن با خندق ژرفی احاطه گردیده است. برج و باروی فعلی را که ۴۰۰ در ۵۰۰ بارد برآورده می‌شود، بومیان «شهر قدیم» می‌خوانند که «شهر جدید» به تدریج در نزدیکی آن ساخته می‌شود، و برای روشن ساختن محدوده آن دیوارهای گلی ساخته شده که طرف‌های شهر قدیم را در جهت شمال ادامه می‌دهد. ابعاد این برج تازه عبارت از ۱۰۰۰ در ۶۰۰ یارده است و گستره‌ای برابر نیم مایل مربع را دربر می‌گیرد. در درون این حصار، آبادی باستانی سیستان، حسین‌آباد، قرار گرفته است؛ حقیقتی که به ظاهر سبب سر درگمی‌هایی در هندوستان شده است چراکه در گزارشی از کلنل فایر^۲ آمده که ایرانیان سرگرم محکم کردن برج و بارویی به نام حسین‌آباد در کرانه هیرمند نزدیک تراکو هستند. حال آنکه اشتباه یاد شده ناشی از بالا رفتن دیوار شهر نصیرآباد بود. شهر جدید تقریباً به تمامی در سکونت مردم قائنات و خراسان است، ولی روستای حسین‌آباد هم چنان محل سکونت مردم سیستانی است. سال گذشته بیست هزار تن در اثر قحطی، از درون ایران به این استان هجوم آورده و البته با همه گونه اغواگری برای اسکان در منطقه رودررو شدند تا نفوذ ایران را در آنجا تبلیغ کنند. همه

1. Le Strange, *op.cit.*, p. 335.

2. Phayere

لازمه‌های زندگی ارزان و فراوان است. پایتحت جدید اگرچه در نزدیکی مراکز جمعیتی و بخش حاصلخیز استان قرار دارد، در بخشی متوجه از این سرزمین ساخته شده است.^۱

به جز زابل و دوست محمدخان، یکی از مکان‌های دارای جمعیت و مهم سیستان، سه کوهه در بخش جنوبی سیستان است. ژنرال گلدمید، به‌هنگامی که سه کوهه برخلاف امروز شهر مهمی در سیستان بود، توصیف جامعی از آن به عمل آورد. وی نوشت: «شهر سه کوهه که نام خود را از سه تپه گلی وسط آن دارد، به شکل گرد در اطراف دو تپه اصلی ساخته شد. در جنوبی‌ترین بخش این تپه‌ها قلعه‌ای قرار گرفته که ساختار کهنی دارد و به نام قلعه میرخووهک خان (پدر بزرگ سردار علی‌خان) شناخته است و در حال حاضر متوجه است ولی خوب نگهداشته می‌شود. وصل به آن، تپه دوم است که بنام برج فلك سرخوانده می‌شود و خانه حاکم فعلی روی آن قرار دارد. حدود ۱۵۰ یارد آن طرف‌تر به سمت باخته تپه سوم است که بلندتر از بقیه نیست. دو تپه اصلی بر شهر تسلط داشته و از راه پنهان به یکدیگر راه دارند.»^۲

بخش سوم: بلوچستان

آنچه اکنون استان مرزی سیستان و بلوچستان خوانده می‌شود، مجموعه‌ای از سه ایالت کهن ایران یعنی سیستان در شمال، نیمة باخته‌ی بلوچستان قدیم در مرکز، و مکران در جنوب است. سیستان پیش از این بررسی شد و در اینجا بقیه این استان مرزی، بدون هیچ تمايزی میان بلوچستان و مکران، مورد بحث قرار می‌گیرد، زیرا میان آن دو هیچ تفاوتی بر حسب ویژگی‌های جغرافیایی و جمعیتی وجود ندارد. این استان با

1. Goldsmid, *op.cit.*, pp. 266-7.

2. *Ibid.*, p. 258.

گسترهای برابر ۱۸۱۷۴۱ کیلومترمربع از خاور به پاکستان، سیستان و خراسان در شمال، کرمان در باختر و گوشة شمال باختری اقیانوس هند (دریای عمان) در جنوب محدود است.^۱

بلوچستان یکی از ساتراپی‌های امپراتوری هخامنشیان بود و برای سده‌ها، جزو نواحی وابسته به ایران، تحت حکمرانی سران محلی بود تا سال ۱۸۷۰ که میان ایران و امپراتوری هند بریتانیا تقسیم شد. در سال ۱۹۴۸ نیمه خاوری بلوچستان، به همراه نواحی سند و پنجاب و پشتوستان کشور پاکستان را بوجود آورد.

ناحیه‌ها و نظام‌های آبگیری

کوههای این استان حلقة مرکزی رشته کوههایی است که از زاگرس آغاز و به درون پاکستان ادامه می‌یابد. این کوههای دیگر رشته کوهی می‌پیوندد که زمین‌های مرزی قائنات و باختر سیستان را می‌پوشانند. این رشته کوهها در همه بخش‌های استان بهم مرتبط نیستند. فرورفتگی‌های داخلی، رشته‌های جداگانه‌ای در بلوچستان ایجاد کرده که عبارتند از:

- کوه تفتان در خاش و میرجاوه که در محل به کوه چهل تن خوانده می‌شود و ستیغ آن ۴۰۴۲ متر بالاتر از سطح دریا است. این کوه آتش‌فشاری نیمه پریاست و هر از گاهی فوران دارد.
- کوه بزمان در شمال فرورفتگی جازموریان به بلندی ۳۴۹۷ متر. این رشته، جزموریان را از کویر لوت جدا می‌سازد.
- کوه ملک سیاه در شمال زاهدان به بلندی ۱۶۴۲ متر که آتش‌فشاری ولی غیرپویا است. ستیغ ملک سیاه کوه محل برخورد مرزهای ایران و پاکستان و افغانستان است.

1. Echo of Iran Publication, "Iran Almanac and Book of Facts, 18th. ed., Tehran, 1987.

-کوه بَرَگ که بیشتر آن در شهرستان سراوان قرار دارد.

-کوه بَم پشت که نزدیک دریا بین سراوان و چابهار قرار دارد.
بلوچستان، به جز سیستان، چهار حوضه آبگیر دارد که دو تای آنها
داخلی (جازموریان و لوت)، یکی خارجی (هامون مشکیل) و چهارمی
دریای عمان است. از میان آنها، دو حوضه هامون مشکیل و دریای عمان
مورد بررسی این فصل است:

۱. هامون مشکیل، در چهای فصلی است که در سرزمین پاکستان قرار
دارد و گوشة باختری آن درون ایران است. سرچشمه‌های متعددی از
بلوچستان ایران به این دریاچه رسپار می‌شوند که مهمترین آنها مشکیل
و تهلاک می‌باشند.

الف) رود مشکیل از کوه‌های بخش‌های خاوری بلوچستان در
نزدیکی اسفندک و کوهک سرچشمه گرفته به سوی خاور به درون
پاکستان جریان می‌یابد و پس از دریافت چند شاخه، از اطراف پنج گور به
سوی شمال تغییر مسیر می‌دهد و در نهایت به هامون مشکیل می‌ریزد.
رود نهنگ مهمترین شاخه رودخانه در قسمت ایران است.

ب) رود تهلاک یا «تلخ آب» که به گوش محلی تلاب یا تالاب نیز
تلفظ می‌شود، از کوههای میرجاوه و زاهدان (کَچه کوه) سرچشمه گرفته
در مسیر جنوب خاوری تا هامون مشکیل جریان می‌یابد و حدود ۱۰۰
کیلومتر از مرز ایران و پاکستان را تشکیل می‌دهد.

۲. در میان رودهایی که مستقیماً بسوی دریای عمان جریان می‌یابند،
در بخش ایران رودسر باز یا باهوکلات مهمترین است که از کوه‌های بمپور
و ایرانشهر سرچشمه گرفته در مسیر شمال باختری و جنوب خاوری تا
سریاز و فیروزآباد جریان می‌یابد. از پایین این نقطه مسیر آن به سمت
جنوب باختر تغییر می‌کند و پس از عبور از باهوکلات شاخه بزرگی را از
قصر قند می‌گیرد و یکبار دیگر به سمت جنوب خاوری تغییر مسیر
می‌دهد و به خلیج گواتر می‌ریزد.

۳. رود بمپور و هلیل رود از مهمترین سرچشمه‌های جازموریان
هستند.^۱

۴. نهرود و رود شور آب‌های سیلابی شمال خاوری بلوچستان را به
کویر لوت سرازیر می‌کنند.

دولت ایران در حال برنامه‌ریزی ساخت دو سد در بلوچستان روی
هلیل رود و رود سرباز است.^۲

باتوجه به سطح خشک بلوچستان، این منطقه از ذخایر آب زیرزمینی
قابل توجهی برخوردار نیست. میزان آب ذخایر زیرزمینی استان حدود
۵۳۵ میلیون مترمکعب در سال است.

حفر چاههای عمیق و نیمه عمیق در بلوچستان در اوایل دهه ۱۳۴۰ و
اوایل دهه ۱۳۵۰، با تشویق وزارت کشاورزی، در دستور کار قرار گرفت.
نتیجه آن آسیب رساندن به منابع آب زیرزمینی استان بود. سفره‌های آب
زیرزمینی کاهش گرفته و بسیاری کاربردهای قدیمی از آب تهی شدند. در
حالی که، کاربر معمولاً به سفره‌های آب زیرزمینی آسیب نمی‌رساند و کار
آن اساساً شبیه چشمه‌های طبیعی است، ولی چاههای عمیق آب را به طور
مصنوعی و در حجم گسترده بیرون می‌آورند که به سفره محدود آب
زیرزمینی مناطق خشکی نظیر بلوچستان آسیب می‌رساند.^۳

میزان آب‌های بارشی سالانه نیز در این استان پایین است. میانگین

۱. مغیر، همان، ص ۱۰۴.

۲. اطلس آبهای ایران، همان، ص ۱۵۹.

۳. امیرحسین خان خزیمه علم که زمانی استاندار بلوچستان و نیز معاون وزیر کشاورزی بود، در گفت و گویی با نگارنده در ۱۷ مه ۱۹۹۲ چنین گفت: «من مخالف حفر چاههای عمیق در بلوچستان بودم و با وزیر کشاورزی در مورد آن بحث داشتم که چاه عمیق به منابع آب زیرزمینی در استان خشکی نظیر بلوچستان آسیب می‌رساند ولی وزیر با نظر من موافق نبود و حفر چاههای عمیق ادامه یافت. چند سال پس از آن بود که وزیر دریافت تجربه یاد شده چه اندازه زیان آور بود. دولت از آن پس حفر چاههای عمیق بیشتر را در بلوچستان منع ساخت».

سالیانه ثبت شده بارش در زاهدان ۱۲۰ میلی‌متر است که در برابر ۷۴ در چابهار و ۸۲ در ایرانشهر و ۷۹ در سراوان، بالاترین، در استان می‌باشد.^۱ آب و هوا در نزدیکی دریاگرم و نم‌دار است، در حالی‌که حرارت و رطوبت در بلندی‌ها به سمت شمال کاهش می‌یابد.

صرفنظر از آب و هوا نامناسب و کمبود آب، فاصله زیاد بلوچستان از مرکز اقتصادی و اداری کشور، همراه با کمبود متابع معدنی شایان توجه و نیز فرهنگ و سنتهای پیچیده طایفگی، از موانع بزرگ توسعه اقتصادی استان به شمار می‌روند.

تقسیمات سیاسی

استان سیستان و بلوچستان از نظر اداری، با زاهدان (در گذشته دزداب خوانده می‌شد) به عنوان مرکز، به شش شهرستان تقسیم می‌گردد:

۱. زاهدان با ۳۸۹۷۵۰ نفر جمعیت دارای سه بخش است. به جز زاهدان، میرجاوه تنها مرکز شهری شهرستان است.

۲. شهرستان خاش که دو بخش دارد و مرکز آن شهر خاش است.

۳. ایرانشهر با پنج بخش و مرکز آن ایرانشهر.

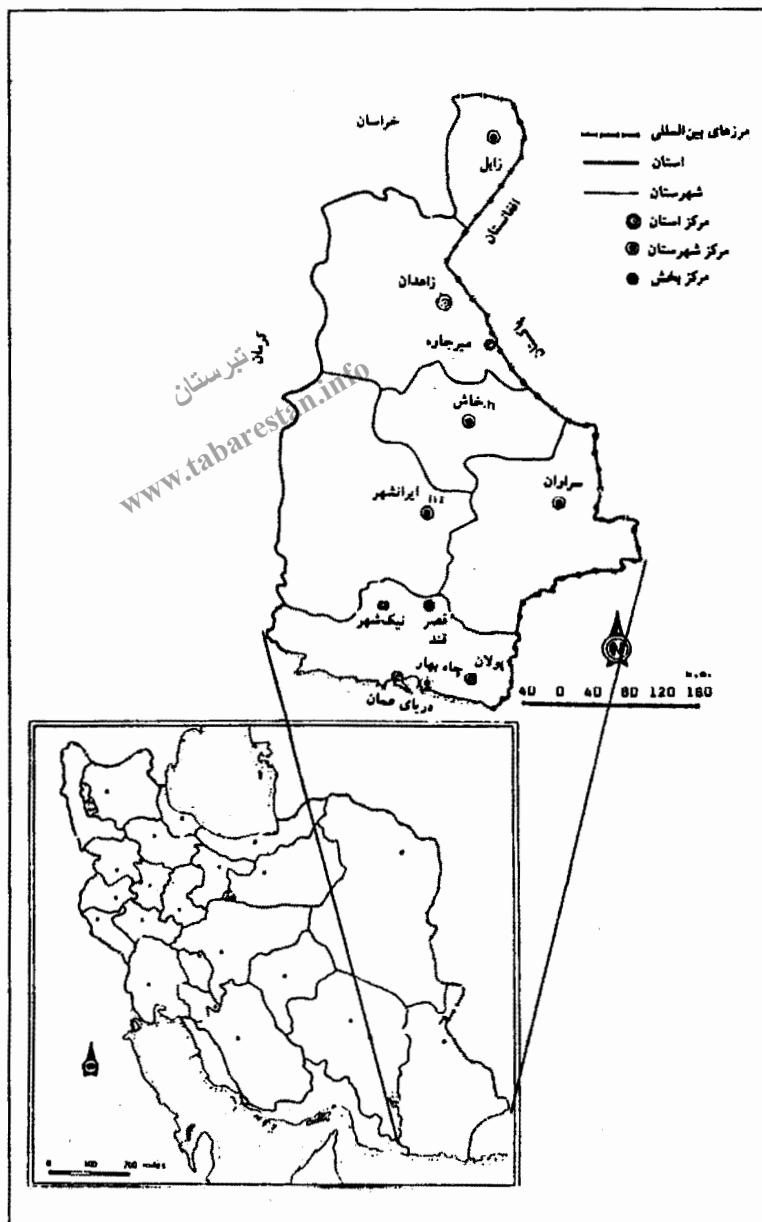
۴. سراوان با چهاربخش و مرکز آن سراوان.

۵. چابهار با مرکزیت بندرچابهار و چهاربخش.^۲ در این شهرستان به جز چابهار شهرهای دیگری نیز هست.

همه شهرستانهای استان دارای مرز مشترک با پاکستان هستند. سراوان و خاش در نواحی مرزی ایران و پاکستان واقع‌اند، و شهرستانهای چابهار و ایرانشهر در بخش‌های خاوری خود با مرزهای پاکستان روی‌ورند. زاهدان در نواحی خاوری خود با هر دو کشور پاکستان و افغانستان رویه‌رو است.

۲. مرکز آمار ایران، همان، جلد ۱، ص ۸

۱. بانک کشاورزی، همان



(براساس نقشه گزارش بانک کشاورزی در امکانات بالقوه و بالعمل، همان، ص ۱۸)

شکل ۷: نقشه سیاسی سیستان و بلوچستان

مقدمه

پیش از ورود به بحث اصلی، حائز اهمیت است بدانیم واژه «امیر» عربی است و به معنی فرمانده می‌باشد. البته واژه یاد شده در کاربرد ایرانی آن بیانگر جایگاه و موقعیتی اجتماعی است که از زمانهای دور به این سو منسخ و ناپدید گردیده و در برگیرنده گستره وسیعی از عنوانهای سیاسی نظیر رهبر، حاکم، فرمانده نیروهای مسلح، قاضی و داور نهایی در منطقه، مدافع سرزمین، حافظ و نگهدارنده ساکنان، و حکمران منطقه بوده است. کوتاه این‌که، واژه امیر در توصیف کلاسیک و کهن آن به معنی «شاه تیول‌دار» است. امیران در بسیاری موارد خود برگزیده بودند و امیرنشینی خود را با گسترش تدریجی قلمرو نفوذ بوجود می‌آوردند. قدرت این امیران به فرزندان ارث می‌رسید و این همیشه روندی طبیعی می‌نمود. در برخی موارد، با انتصاب رسمی از سوی پادشاه مرکزی (شاهنشاه) به عنوان حکمران قلمرو خود، قدرت امیران بیشتر و کاراتر می‌شد. از این‌رو، اقتدار آنان دو جنبه قدرت طبیعی و عنوان رسمی داشت. موقعیت امیران خزیمه بیشترین هم‌خوانی را با توصیف یاد شده نشان می‌دهد.

فصل دوم

امیران خزیمه و حکمرانی آنان

تبرستان

www.tabarestan.info

خاستگاه خانواده خزیمه

در تقریباً همه نوشتة‌های فارسی و انگلیسی، با همه محدودیتی که داردند، خاستگاه خانواده خزیمه را به قبیله عرب خزیمه در شبه‌جزیره عربستان نسبت می‌دهند. در حالی که، ریشه خانواده خزیمه به خازم بن خزیمه از فرماندهان دوران نخستین خلافت عباسی بازمی‌گردد، که خلیفه منصور وی را برای فرونشاندن شورش استاذ سیس در سیستان، که از همراهی هریش (حارث) سیستانی برخوردار بود، اعزام نمود. خازم بن خزیمه هنگامی که به قهستان، ناحیه‌ای در شمال سیستان رسید، توانست شورش را فرونشاند. وی در آن منطقه ماند و سلسله‌ای از امیران را بنیاد نهاد که برای بیش از یکهزار سال در آن ناحیه حکمرانی داشتند. امیران یاد شده به تدریج نام «خزیمه» را برخود نهادند و تا دوران سلسله‌های پادشاهی افشار و قاجار به همین نام شهره بودند. از این زمان، دست کم سه تن از امیران خانواده خزیمه، با نام «علم» هر یک در دوره خود نقش مهمی در منطقه ایفاء نمودند. اقتداری که دو تن از اینان به دست آورده‌اند موجب گردید تا شاخه‌ای از این خانواده، در نیمه اول سده بیست نام «علم» را برای خود برگزیدند و از آن پس، این خانواده را به نام «خزیمه علم» و یا «علم» می‌شناسند. تا این زمان، شاخه‌های مختلف خانواده هر یک برای خود نام خانوادگی «خزیمه»، «خزیمه علم» و «علم» را پذیرفتند.

سرپرسی سایکس در مورد فرضیه عرب بودن خاستگاه خانوادگی امیران خزیمه تا آنجا پیش می‌رود که می‌گوید:

«سه روز پس از رسیدن، از سوی امیر قائن که یکی از آخرین رئیسان فتووال و جلوه‌های نظام کهن در ایران است فراخوانده شدیم. آنان گرچه هیچ بایگانی و سابقه‌ای را نگهداری نکرده‌اند، ولی خود معتقد‌اند از نسل عرب هستند، و از قبیله خزیمه یا خزیمه، که در تابعیت رزم آور دلیر طاهر ذوالیمینین، کسی که مأمون را بر مسند خلافت نشاند، بودند. آنان ناچار

شدنند از بحرین مهاجرت کنند و به تدریج که از جنوب به شمال آمدند، به خانواده حاکم بر قائن تبدیل شدند و ابتدا دو ناحیه «نه» و «بندان» را در کنترل خود گرفتند.^۱

البته امروزه اعضاء فرهیخته‌تر خانواده، خاستگاه عربی خود را به چالش می‌گیرند. شواهد تاریخی اندکی موجود است که بتواند در مورد بحث‌های مربوط به خاستگاه خانوادگی امیران خزیمه به کار آید. یکی از نوشته‌های تاریخی که بیانگر این دیدگاه امروزی است، کتاب «ایران و اسلام» عباس خلیلی است. خلیلی در این کتاب با استفاده از آسناد متعددی از سده‌های اولیه اسلامی، خازم بن خزیمه را سردار پیروزمندی از تبار ایرانی توصیف می‌کند. وی می‌نویسد: «برای نخستین بار، سرداری از خطه خراسان که در عراق می‌زیست و به خلیفه عباسی نزدیک بود، نگرش خود را تغییر داد و از مقام و مرعوبیت اعطایی خلیفه دست کشید و به ایران بازگشت. وی بسام بن ابراهیم بود... ابوالعباس سفاح، خازم بن خزیمه را به سرداری یک نیروی ویژه برگزیده منصوب کرد، وی در بی بن ابراهیم تاکوهای ایران آمد و بسیاری از پیروان او را به قتل رساند... خازم بن خزیمه این سردار پر نخوت به هنگام گذر از زیستگاه بنی حارث که افتخار انتساب به خلیفه داشتند، از آنان انتظار احترام و تکریم داشت. بنی حارث که از طایفه مادر خلیفه بودند، خازم را چندان که باید استقبال نکردند. خازم نیز در بی بهانه‌ای برای تنبیه آنان می‌گشت، اهالی بنی حارث را بخاطر عدم دستگیری و قتل بسام بن ابراهیم قانون شکن در زیستگاه آنان مورد سرزنش قرار داد. بنی حارث از وجود بسام اظهار بی‌اطلاعی کردند. خازم نیز منزل‌های آنان را ویران نمود و همه را قتل عام کرد و اموالشان به غارت برد. طایفه بنی حارث نزد خلیفه شکایت برداشت و توانستند خلیفه را به مجازات خازم متقادع

1. Sykes, *op.cit.*, p.393.

سازند، که مداخله سرداران نظامی واحدهای خراسان مانع کشتن خازم گردید. در پی رویداد یاد شده، خازم بن خزیمه به عمان فرستاده شد و توانست در آن سامان برخوارج غلبه کرده تعدادی از جزایر را از چنگ آنان خارج سازد. گستره قدرت و غرور و جسارت خراسانی‌ها را از این ماجرا می‌توان دریافت. این رویداد نشان می‌دهد که آنان از عربان انتقام می‌گرفتند و آنان را به چه بهانه‌هایی می‌کشتبند. حتی بستگان و منسوبان خلیفه نیز از انتقام جویی در امان نبودند. این رخداد نمونه‌ای از رویدادهای مهمی است که در خراسان و ایران مرکزی پیش می‌آمد و در آنها عربان گروه گروه از میان می‌رفتند.^۱

خلیلی در زمینه شورش عبدالجبار بن عبد الرحمن در برابر منصور خلیفه عباسی در خراسان و اقدام خازم بن خزیمه می‌نویسد: «وقتی منصور جدی بودن وضعیت را مورد بررسی قرار داد، دریافت چاره‌ای ندارد جز اینکه محمد مهدی جانشین خود و خلیفه بعدی را به ایران رهسپار کند تا وی امنیت سورننظر خلیفه را در خراسان و دیلمان و طبرستان برقرار سازد. خازم بن خزیمه، برای فرونشاندن شورش عبدالجبار مأمور شد و توانست دشمن را دستگیر کرده بر پشت شتر نزد منصور بفرستد».^۲

براساس همان سنده، خازم بن خزیمه یکی از سرداران نیروهای ابومسلم خراسانی معرفی می‌شود: «شایان توجه است که وقتی ابومسلم خراسانی در برابر خلیفه ایستاد، سربازان و سرداران پشتیبان وی همگی از تبار ایرانی بودند. ابومسلم پیام‌هایی برای حسن بن فهیه فرمانده جناح راست نیروهای خود فرستاد تا برای تقویت مواضع جناح چپ آن نیروها به فرماندهی خازم بن خزیمه، هرچه می‌تواند نیروی کمکی اعزام نماید.

۱. عباس، خلیلی، ایران بعد از اسلام، تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۳۶، جلد ۲، صص ۸-۱۸۷.

۲. همان، ص ۲۱۱.

این تاکتیک کارساز شد و به پیروزی ابومسلم بر نیروی خلیفه انجامید.^۱ با این حال، کتاب یاد شده گزارش می‌کند که اندکی پس از آن رویداد، خازم بن خزیمه دوباره در صف نیروهای خلیفه جای گرفت. وی می‌نویسد: «در خراسان، سندباد زرتشتی برای خونخواهی قتل ابومسلم، در برابر خلیفه شورید ولی شکست خورد. ایرانی سرشناس دیگری معروف به استاذسیس در برابر خلیفه ایستاد...».^۲

تاریخ طبری از نگاشته‌های معتبر تاریخ اسلامی، درباره این استادگی می‌گوید: «هنگامی که استاذسیس در خراسان سر به شورش برداشت، بخش بیشتر خراسان را با موفقیت تصرف کرد و منصور هیچ راهی نیافت جز اینکه آتش را با شعله‌های همان آتش رویارویی سازد و خون خراسانی‌ها را با خون خراسانی بشوید. از این‌رو، ارتش مجهزی از ایرانیان را به سرداری خازم بن خزیمه مروروودی که نامش در اینجا بارها آورده شده، برای نبرد با استاذسیس مأمور ساخت. در آن زمان، مهدی وليعهد خلیفه در ایران زندگی می‌کرد. استاذسیس خراسان را با نیروی از مردمان هرات، سیستان و بادقیس تصرف کرد. در نزدیکی مرو رود جنگ شدیدی درگرفت و بسیاری سرداران پرآوازه استاذ از جمله داوود بن گراز و ابوالنجم سیستانی و معاذبن سلیم کشته شدند. شهرها یکی پس از دیگری باز پس گرفته شد. پس از سنباد، این رویداد بزرگترین درگیری میان خلیفه عباسی و استقلال خواهان ایرانی بود.»^۳

حقیقت یاد شده در این سند مبنی بر اینکه خازم بن خزیمه به عمان اعزام شد، مؤید نظر پرسی سایکس است مبنی بر اینکه وی «محبوب به مهاجرت از بحرین» گردید. شایان توجه است که سراسر کرانه‌های جنوبی خلیج فارس، نزد تاریخ نگاران و جغرافی دانان پیشگام اسلامی، در

.۱. همان، ص، ۲۲۰.

.۲. همان، ص، ۲۹۰.

.۳. همان، ص ۲۲۱.

باختر بحرین، و در خاور عمان خوانده می‌شد. به دیگر سخن، منطقی می‌نماید که تصور کنیم خازم بن خزیمه از سوی خلیفه برای نبرد با خوارج بخش خاوری آن منطقه، به عمان فرستاده شد. وی پس از شکست خوارج در عمان به بخش باختری جنوب خلیج فارس (بحرين قدیم) رفت و از آنجا بود که به گفته سایکس به خراسان اعزام شد.

این فرضیه با مدارک تاریخی در تاریخ طبری هم خوانی دارد که از خازم بن خزیمه در حدود سال ۱۳۲-۶ هجری قمری (۷۴۹-۷۵۴ میلادی) به عنوان یکی از سرداران ابوالعباس سفاح نام می‌برد که از مرور رود خراسان بود و خلیفه وی را برای نبرد با خوارج در عمان اعزام داشت.^۱ شایان توجه است که برخی از نگاشته‌های تاریخی محلی اوایل سده هجده، نظیر «کشف القامه»، از قبیله کوچکی در نزدیکی السلایف و السیر بنام «خازع بن حزم» نام می‌برند. به احتمال قوی این قبیله با خزیمه بن خازم مرتبط بود.^۲

افزون بر آن، تاریخ طبری از فردی بنام «خزیمه» و فرزندش «خازم» سخن می‌گوید که یک سده پیشتر از آن بر خراسان حکمرانی داشتند. این شواهد تاریخی به خازم نامی اشاره دارند که والی یا امیر خراسان بود. وی فرزندی بنام عبدالله داشت که جانشین پدر و والی یا حکمران خراسان شد. عبدالله دو فرزند داشت، یکی محمد که از سوی پدر به عنوان امیرهرات به آن ناحیه رفت و دیگری خزیمه که در خراسان و

۱. طبری، تاریخ طبری، ترجمه فارسی ابوالقاسم پاینده، جلد یازدهم، تهران، ۱۳۵۳، صص ۴۶۷۱-۷۲

2. Sirhan bin Said, "Kashf al-Ghammah", Partially translated into English by E.C.Ross From local Arabic manuscript and published in F.Asiat. Soc. Bengal. 43 (1874) III - 96 as *Annals of Oman*.

قهستان جانشین پدر شد. این حوادث در سالهای ۶۶ تا ۶۴ هجری (۶۸۴ میلادی) رخ داد که مروان اموی بر مسند خلافت بود.^۱ این باید ریشه اصلی خانواده خزیمه قائنات باشد زیرا تاریخ طبری می‌گوید:

«خلیفه اموی به سلیم بن زیاد گفت: یا ابوحرب مایل هستم شغل برادرانت عبدالرحمن و عباد را به تو بدهم. وی آنگاه سلیم را به حکمرانی سیستان و خراسان منصوب کرد.»^۲

این سند البته اشاره دارد که وقتی سلیم عازم خراسان شد، برخی اشخاص مهم از جمله «خازم بن سلمی» احتمالاً فرزند خودش، وی را همراهی می‌کردند. آیا می‌توان گفت که وی اولین امیر خزیمه بود که جانشین سلیم بن زیاد گردید و سلسله خزیمه قهستان را بنیاد نهاد؟ به نظر می‌رسد چنین باشد.

امیر حسین خان خزیمه علم در گفتگو با این نگارنده، ایدهٔ تبار عربی خانواده خود را این‌گونه نادرست دانست:

۱. خزیمه‌ها برخلاف دیگر امیران عرب در سرتاسر جهان اسلام که معمولاً از اهل سنت بودند، تا آنجاکه به یاد تاریخ می‌آید همیشه مسلمان شیعه بودند.^۳

۲. امیران خزیمه در سرتاسر تاریخ ثابت کردند که ایرانیان میهن‌پرستی بودند و پیوند محکمی با ایرانیت داشتند که هرگز در میان امیران عرب سرزمینهای اسلامی ایران سابقه نداشت.

۱. تاریخ طبری، جلد هشتم، صص ۸۴-۳۲۷۹.

۲. همان، جلد هفتم، ص ۳۰۸۷.

۳. در مورد هواخواهی امیران خزیمه از اسلام شیعی، شایان ذکر است که همه امیران نسل نوبن خانواده (از امیر اسماعیل خان ۱۷۲۹ تا امیر ابراهیم خان شوکت‌الملک دوم و فرزندش امیر اسدالله علم) در جوار مرقد پاک امام هشتم شیعیان در مقبره‌ای خانزادگی دفن شده‌اند.

۳. چند خانواده کوچک عرب در نزدیکی بیرجند مقر امیرنشینی خزیمه زندگی می‌کنند که امیران خزیمه هیچ‌گاه نسبت به آنان نظر مساعد خاصی نداشتند و از آنان حمایت ویژه‌ای نمی‌کردند.

۴. در پیشینه این خانواده هیچ نشانه‌ای از منطقه‌گرایی با ماهیت جدایی خواهانه که در امیران عرب ایران دیده می‌شد، وجود نداشت. این نگارنده که سالیان درازی در امور خلیج فارس مطالعه داشته و دارد، نمی‌تواند از مقایسه امیرنشین خزیمه با امیرنشینان ایرانی نظیر آل خلیفه بحرین خودداری کند، که در آن سرزمین مرزی ایران فرود آمدند و امارت جداگانه بحرین را بوجود آورده‌اند و در نهایت از ایران و تحت الحمایگی بریتانیا مستقل شدند.

امیرنشین ایرانی خزیمه نیز نظیر امیرنشین ایرانی بحرین در نواحی مرزی دور دست کشور ایران واقع بود، و نیز در متن رقابت‌های ژئوپلیتیک روس و انگلیس، و ایران و انگلیس قرار گرفت. خزیمه‌ها نه تنها خود را در مسیر سیاسی قرار ندادند که می‌توانست به موقعیتی شبیه آل خلیفه بحرین برایشان بیانجامد، بلکه بیشترین وفاداری را به ایران و حکومت مرکزی آن نمایان ساختند، و در تحدید حدود مرز میان ایران و افغانستان، با تلاش زیاد به نفع ایران اثر گذار شدند. چنین نگرشی در حقیقت نمی‌تواند ویژگی امیرنشینی از تبار غیر ایرانی باشد.

این نگارنده بر مبنای شواهد تاریخی سده‌های نخستین اسلامی، بر این نظر است که خانواده خزیمه از تبار ایرانی و از سرزمین خراسان هستند. این حقیقت که نیاکان نخستین آنان در بخش‌های مختلف امپراتوری اسلامی برای خلافت جنگیدند و پس از آن به خراسان بازگشتند، برخی تاریخ‌نگاران دوران نوین را بر این فرض رهنمون گردیده که گویی آنان عرب بودند. آنچه این تاریخ‌نگاران نادیده انگاشتند اینکه،

نیاکان خانوادگی در وله اول خراسان را ترک گفتند و به گفته تاریخ طبری، اصالتاً از مرو رود بودند.

در نهایت، باید یادآور شد که در برخی قسمت‌های ایران و آسیای مرکزی، تا اواخر سده نوزده این رسم عمومیت داشت که کسان می‌کوشیدند اصل و تبار خود را، اگر نه به خود پیامبر اسلام، به قبیله‌های عرب نسبت دهند. می‌توان گمان داشت که امیران این خانواده هم در آن دوران چنین گرایش‌هایی را پی‌گیر بودند. البته، این‌که در پی اسکان خزیمه‌ها در خراسان چه پیش آمد در هاله‌ای از ابهام است. در میان فرضیه‌های چند در این زمینه، پذیرفته‌ترین آنها این است که، با به قدرت رسیدن طاهر ذوالیمین در خراسان، اقتدار خزیمه‌ها همانند دیگر سلسله‌های محلی از میان رفت، به ویژه اگر آنان از اهل شیعه بوده باشند.

آیتی در کتاب بهارستان در این مورد می‌نویسد:

«در زمان مأمون البته سیاست و رقابت طاهر ذوالیمین با این که خود از موالي و دستپرورده امرای عرب بود اقتضا می‌کرد که این‌گونه طوایف را سرکوب و مقهور دارد مخصوصاً اگر مت الشیعه و دوستدار علویین باشند. لهذا دیگر از این طایفه نام و نشانی در تاریخ آن اعصار دیده نمی‌شود.»^۱

نکته ضعف اساسی استدلال یاد شده این است که، نه تنها هیچ نشانه تاریخی مبنی بر این‌که طاهر سلسله خزیمه را از میان برداشته باشد، وجود ندارد بلکه آیتی روشن نمی‌سازد که امیران خزیمه در زمان طاهر چه کسانی بودند. به دیگر سخن، آیتی ادعا می‌کند که امیران خزیمه آن دوران از مسلمانان شیعه بودند، بدون این‌که بداند چه کسانی بودند و نام‌های آنان کدام بوده است.

برخی فرضیه‌ها نیز می‌گویند که طاهر ذوالیمین خود از امیران خزیمه

۱. حاج شیخ محمدحسین آیتی، بهارستان، تهران، ۱۳۲۷، ص ۱۰۹.

بود و امیران این خانواده از سده نهم میلادی به بعد از نسل او بودند.
پژوهشگر سرشناس، علی اصغر حکمت مدعی است:

«... از سنت‌های نانوشه چنین برمنی آید که منشاء این خانواده (خزیمه) به طاهر ذوالیمینین باز می‌گردد، سردار پرآوازه خراسانی که مأمون را بر مستند خلافت نشاند،^۱ و امارت خراسان و ماوراء الهر را برای خود تأمین کرد.

شاهان سلسله طاهری اولین شاهان محلی و امیران ایرانی بودند که پادشاهی مستقل (در ایران پس از اسلام) تأسیس کردند. تبار طاهر، به اعتبار برخی مورخان، به سردار نامدار خسروپرویز ساسانی، بهرام چوبین^۲، می‌رسد.^۳

این فرضیه، هرچند به گونه‌ای مبهم، در نوشته سرپرستی سایکس نیز نمایان است:

«... آنان خود بر این عقیده‌اند که از تزاد عرب هستند و از قبیله خزیمه یا خزیمه که تحت حکمرانی طاهر ذوالیمینین بود، جنگاور نامداری که مأمون را بر مستند خلافت نشاند».^۴

البته این فرضیه با آنچه در تاریخ طبری آورده شده هم خوانی ندارد. براساس این سند تاریخی، هنگامی که طاهر بن حسین ذوالیمینین در سال ۱۹۸ هجری (۸۱۳ میلادی) در تدارک جنگ علیه محمد بن هارون بود، به

۱. طاهر، خلیفه امین عباسی را شکست داد و برادرش مأمون را در سال ۸۱۳ میلادی به جای ری نشاند.

۲. به گفته تاریخ طبری، بهرام چوبین سردار برجسته‌ای بود که در تلاش برای ناصح تخت پادشاهی ساسانی با خسروپرویز به رقابت برخاست. بنگرید: تاریخ طبری، جلد ۲، صص ۷۲۸ تا ۷۳۸.

۳. علی اصغر حکمت، «بک جنتلمن تمام عبار»، در کتاب محمدعلی منصف امیر شوکت‌الملک علم، امیر قابن، تهران، ۱۳۵۴، ص ۲۹۰.

4. Sykes, *op.cit.*, p. 399.

خزیمه بن خازم (در قهستان) نوشت که اگر وی در جنگ با محمد پیروز گردد و خزیمه نقشی در موقیت او نداشته باشد، طاهر در سرنگون ساختن وی درنگ نخواهد کرد. خزیمه با دریافت این هشدار به اطاعت و یاری طاهر برخاست. بر طبق سند یاد شده، خزیمه در تبرد طاهر علیه محمدين هارون نقش برجسته‌ای نشان داد. وی در این مورد از چنان آوازه‌ای برخوردار شد که شاعر مشهور زمان حسین خلیعی در وصف او سرود:

«خزیمه بر همه ما منت دارد
که خاموشی آتش جنگ از او باشد»^۱
بنابراین سند، تردیدی نیست که خزیمه‌ها در آن زمان امیران قائنات بودند و از تبار خراسانی، و طاهر عضو خانواده آنان نبود.

شاخه نوین خانواده

هنگامی که خورشید بخت صفویان بر سراسر فلات ایران تابیدن گرفت و بزرگترین امپراتوری ایران دوره اسلامی پدیدار شد، بدنه رسانی رسید که خزیمه‌ها نیز جلال و مکنت پیشین خود را بازیافتدند. امیرنشینی آنان (قائنات) بار دیگر در سازمان سیاسی اداری ایران دوره صفوی به عنوان یک ولایت شناخته شد. امیران خزیمه دویاره بر بخش‌های وسیعی از امپراتوری حکمران شدند، و رسم‌آب‌عنوان امیران مرزدار خود مختار شناخته شدند. هم‌چنین، از آنجاکه شاهان صفوی شیعه بودند، بیشترین وفاداری امیران خزیمه را جلب نمودند. امیران خزیمه حتی پس از کشته شدن نادرشاه افشار نیز که امکان برقراری دویاره سلسله صفویان مطرح بود، وفاداری خود را به آنان نشان دادند.

۱. تاریخ طبری، همان، جلد هشتم، صص ۷-۵۵۵۶.

پس از فروپاشی سلسله صفوی، نادرشاه ولايت قائن را گرفت و حکمرانی آن را به امیر اسمعیل خان خزیمه واگذار کرد.^۱ وی فرزند امیر ابراهیم خان (۱۶۹۹) فرزند امیر محمدخان بود.^۲ امیر اسمعیل خان را می‌توان نخستین امیر خزیمه از نسل نوین خانواده خزیمه دانست که برای تاریخ‌نگاران عصر نوین شناخته شده است. البته به دشواری می‌توان باور داشت که یک خاندان حکومتگر بتواند حکمرانی بر همان ناحیه را پس از وقفه‌ای حدود نهصد سال، یعنی دوره بین زمان مأمون عباسی تا آخرین پادشاه صفوی، دویاره بدست آورد. حتی مارکوپولو در سیر و سفر خود از پادشاهی «توناکاین» سخن می‌گوید، که اشاره مستقیمی به سلسله خودمختار در تون و قائن است.^۳

دلیل ابهام و تیرگی موجود درباره پیشینه خاندان خزیمه در سده‌های پیش از صفویان، این است که خاندان‌های حکومتگر در قائنات (قهوستان) بیشتر به دو دلیل مرتبط به هم، توجه اندکی از تاریخ‌نگاران را جلب نمودند:

۱. با تحکیم خلافت عباسی در ایران، آن دسته از رؤسای ولایات که به خلافت پیوستند، هیچ اقدامی که موجب جلب توجه گردد انجام نمی‌دادند.
۲. سراسر تاریخ این دوره به قدرت‌های منطقه‌ای اختصاص دارد که یکی پس از دیگری در برابر خلافت بغداد و یا دیگر نیروهای بیگانه مهاجم به ایران از جمله مغولان و تاتاران، سر به شورش برداشتند. سلسله خزیمه که به طور سنتی به اقتدار مرکزی کشور وفادار بود، در

1. Major Beresford, Lovet, "Journey in Baluchistan," in Major General Goldsmid's *Eastern Persia*, Vol. II, London, 1876, p. 341, footnote.

2. Hunter's *Consular Report*, op.cit., p. 3.

3. Lestrange, *op.cit.*, p. 352.

سراسر این دوره نهصد ساله دست به کاری نزدند که توجه تاریخ‌نگاران جلب شود، دوره‌ای که مورخان با ثبت شورش‌های گسترده در سراسر کشور سروکار داشتند. با این وجود، گهگاه در نوشهای تاریخی به نام برخی از امیران قهستان برمی‌خوریم که باید از اعضاء همان سلسله باشند، زیرا در سراسر دوره‌ای که از ورود خازم بن سلمی و خزیمه بن خازم به خراسان آغاز گردید، نام هیچ سلسله دیگری که بر این ناحیه حکمرانی کرده باشد به چشم نمی‌خورد و هیچ تغییر حکمرانی از سلسله‌ای به خاندان دیگر در این ایالت مرزداری ثبت نشده است.

در نوشهای تاریخی سده سیزده میلادی به یکی از این نام‌ها به نام امیر ناصرالدین محتشم قهستان،^۱ برمی‌خوریم. نام وی تنها به این خاطر در تاریخ آورده شده که، خواجه ناصرالدین طوسی، وزیر مشهور هلاکوخان مغول (نیمه سده سیزده میلادی) کتاب مشهور خود را به نام اخلاق ناصری به نام امیر قائنات و یا قهستان نامیده و به او هم تقدیم داشته است.

از دیگر این نام‌ها، امیر سلطان است که با بنیادگزار سلسله صفوی شاه اسمعیل در تماس بوده و از سوی وی عنوان رسمی امیر قائن را یافته است؛ «دوشنبه ۲۵ محرم ۹۲۱ هجری (۱۲ مارس ۱۵۱۵ میلادی)، درخشندگی شوکت وی (شاه اسمعیل) به اوجان رسید، جایی که وی برای زیارت مرقد صفوی (شیخ صفی‌الدین) آمد. سپس به آبادی‌های کوهستانی سهند بازگشت. امیر سلطان، صاحب^۲ قائن بر آستان سلطان توان اشرفیاب شد و گزارش کوتاهی در مورد آن ایالت دور افتاده خراسان داد. همچنین دیوان سلطان از بلخ وارد شد و آن گزارش را تأیید کرد. از

۱. حاج سلطان حسین تابنده، تاریخ و جغرافیای گتاباد، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۴۸، ص ۱۲.

۲. صاحب در اینجا به معنی مالک یا حاکم است.

ژاین روی، پادشاهی خراسان از کرانه‌های رود امیر تا سمنان به نواب^۱ اعلیحضرت واگذار گردید، امیر سلطان به لقب‌الله^۲ (قیم) و عنوان خان مفتخر گردید و به امارت قائن در خراسان بازگشت.^۳

دست کم به سه دلیل، امیر سلطان یاد شده باید از خزیمه‌ها باشد اول، وی عنوان امیر داشت که در آن دوره خاص، در آن بخش از کشور تقریباً منحصرآ در اختیار این خانواده بود. دوم، وی با عنوان صاحب یا مالک قائن معروفی می‌شود که اشاره روشی به زمین‌داری گسترده و طولانی خانواده خزیمه در قائنات و سراسر آن منطقه است. و سوم، به وی لقب خان داده شد که جزو نام دیگر اعضاء سلسله خزیمه پیش از وی نبود و پس از آن جزو نام همه امیران خزیمه گردید.

امیرنشین خزیمه در سده‌های اخیر

قائن و سیستان در دوره صفویان هر یک ایالتی جداگانه بودند. اندکی پس از درهم شکستن نیروهای شیبک خان به دست شاه اسماعیل اول در نزدیکی مرو در سال ۱۵۱۰، ملک محمود سیستانی حکمران سیستان و از امیران کیانی، وارد هرات شد و مراتب اطاعت و وفاداری خود به شاه اسماعیل را ابراز داشت. قلمرو او شامل نواحی نه، قلعه‌گاه، هاش، گرمیرات هیرمند، و شهر نیم‌روز به عنوان پایتخت، بود.^۴ شاه اسماعیل ابتدا حکمرانی

۱. در سازمان سیاسی کشور در دوره صفویان، نایب یا نایب‌السلطنه، معاون و نماینده شاه در نواحی مختلف بود و یا از سوی شاه در هر ناحیه حکمرانی می‌کرد.

۲. لله عنوان دولتمردانی بود که به عنوان قیم نایب‌های پایین رتبه‌تر که معمولاً از میان شاهزادگان صفوی بودند و خود همیشه در پایتخت می‌ماندند، به نواحی مختلف منصوب می‌شدند.

۳. قاضی احمد غفاری قزوینی، تاریخ جهان آر، ویرایش مجتبی مینوی، تهران، ۱۳۲۳، ص ۲۷۸.

4. Rohrborn, *op.cit.*, p. 125.

سیستان را به وی اعطای کرد و او را با ارتشی از یکهزار ترکمن تحت فرماندهی یک امیر قزلباش به عنوان معاون راهی ایالت سیستان کرد. در سند یاد شده نام امیر قزلباش آورده نشده ولی می‌تواند همان امیر سلطان‌خان یا یکی دیگر از اعضاء خانواده خزیمه باشد. در زمان شاه طهماسب اول (۱۵۲۴-۷۶)، حکمرانی قائن با برادر وی ابراهیم میرزا بود (بین سالهای ۱۵۶۳ تا ۱۵۶۶)، ولی در کتاب‌های تاریخ هیچ نامی از الله یا قیم که باید امیری محلی باشد، دیده نمی‌شود. حکمرانان ایالت حمدتاً عهده‌دار نیروهای مسلح بودند. سیستان در این دوره ایالت جدایهای بود. از سال ۱۵۵۵ تا ۱۵۵۸ سلطان حسین میرزا برادرزاده شاه طهماسب اول حکمران سیستان بود. سپس بدیع‌الزمان میرزا دیگر برادرزاده شاه که صغیر و در قیومت امام قلی بیک بدرخان بود، حکمران شد. مقام قیومت وی سپس به محمدخان موصلو ترکمن و پس از وی به تیمورخان استاجلو واگذار گردید.^۱

تا سال ۱۵۷۷-۸، سیستان در حکمرانی امیران قزلباش بود. شاه عباس اول (۱۶۲۹-۱۵۵۸) پس از تصرف دوباره سیستان از کیانیان، آنجا را به حکمران کرمان سپرد. رؤسای سیستان تبعیت خود را به شاه تجدید کردند و از آن پس چنین ماند.

نادرشاه افشار خطمشی کاملاً متفاوتی در این زمینه در پیش گرفت. وی به جای انتصاب وابستگان نزدیک، پس از اینکه هر منطقه را متصرف می‌شد حکمرانی آن را، در برابر وفاداری کامل، به امیران یا حاکمان سنتی همان منطقه می‌سپرد. به‌نظر می‌رسد که این سیاست، به‌ویژه در مورد نواحی قائن و سیستان کارایی بسیار زیادی داشت.

امیر اسماعیل خان خزیمه، یکی از این امیران بود که حکمرانی قائن، فراه و کهگیلویه در فارس به وی واگذار شد. از این زمان است که یک بار

1. *Ibid.*, p.65 and 126.

دیگر امیرنشین خزیمه در نقشه سیاسی جغرافیای تاریخی ایران پدیدار گردید. امیرنشین یاد شده به تدریج گسترش یافت و سیستان و بخش‌هایی از بلوچستان شمالی را در برگرفت. امیرنشین خزیمه در دوره امیر علم خان اول به اوج اقتدار رسید و بسیار فراتر از گسترهٔ سنتی قائنات و سیستان را شامل شد. به طوری که مدت کوتاهی نیز در سال ۱۷۴۸ نواحی و شهرهای مهمی را در برگرفت. در این زمان، امیرنشین خزیمه شامل مشهد و نواحی آن در شمال، هرات و نواحی آن در شمال خاور، فراه و توابع آن در خاور و تون و طبس در باخته بود.

سرحدات جنوبی این امیرنشین در نواحی مرکزی بلوچستان قرار گرفت و قائن و بیرجند به عنوان مرکز قدرت سنتی امیرنشین، کانون سیاسی آن شمرده می‌شدند. در پی مرگ امیر علم خان، قدرت و گستره سرزمینی امیرنشین کاستی گرفت و در بیشتر زمان‌ها به قائنات و سیستان محدود بود، تا اوایل سده بیست که یک‌بار دیگر گسترش گرفت و بلوچستان را نیز شامل شد.

موقعیت‌های امیر محمد ابراهیم خان شوکت‌الملک در برابر حملات مکرر روسای بلوج نواحی اطراف، با شورش دوست محمد خان در بلوچستان از یک سو و اقتدار رضاخان سردار سپه به عنوان وزیر جنگ در تهران، به تقریب هم زمان شد. رضاخان (رضا شاه پهلوی بعدی) که با امیر شوکت‌الملک به‌خاطر نقش وی در حل مسئله شورش کلنل محمد تقی خان در سال ۱۹۲۱ در مشهد، آشنایی داشت و پس از آن شخصاً با وی در تهران دیدار کرده بود، امیر را مأمور فرونشاندن شورش دوست محمد خان کرد. متن تلگراف ۲۸ میزان ۱۳۰۲ هجری شمسی (۱۹۲۳) از ارکان حرب کل قشون به فرمانده لشکر شرق برای تقویت نیروی امیر شوکت‌الملک در مبارزه علیه دوست محمد خان در بلوچستان چنین است:

«چون طبق تصویب بندگان حضرت اشرف باستی از جنوب و شرق

اردوتی که اقلأً مرکب از ششصد الی هفتصد نفر باشد در تحت نظر وامر امیر شوکت‌الملک به بلوچستان اعزام گردد و توأمًا داخل عملیات شوند قدغن فرمائید نظریات عالی را با ملاحظة اطراف کار راجع به عده و موقع حرکت و طریقی که قوای مزبور بایستی برای عملیات مشترک روانه شوند مخابرہ نمایند که به عرض رسیده و دستور قطعی صادر گردد.^۱

در تلگرام دیگری به پایتخت، مورخ ۲۱ عقربد ۱۳۰۲ (۱۹۲۳)، امیر شوکت‌الملک علم پیشنهاد می‌کند که: «قوای نظامی فاثنات و سیستان تا نصف بلوچستان که معروف به سرحد و قلعه خاش کریمی آن است پیش برود و تمرکز یابد...»^۲ این نواحی برای مدت کوتاهی جزو ناحیه تحت حکمرانی امیر شوکت‌الملک باقی ماند.

بنیان اقتدار امیرنشین

اقتدار امیرنشین خزیمه ماهیتی طبیعی و نیز رسمی داشت. قدرت طبیعی آن به گونه‌ای سنتی برای چندین سده تداوم داشت. در مفهوم سنت‌های حکومتی امیری، آنان امیرانی خود برگزیده (خود انتصاب) بودند. مشروعیت این خودگزینی بر مبنای همان سنتی توجیه می‌شود که مشروعیت اقتدار حکمرانان ایران در سراسر دوره تاریخ این کشور توجیه می‌شده است.

هرگاه کشور پهناور ایران به نواحی اداری تقسیم می‌گردید، امیرنشینی نهادیته شده خزیمه بدون آسیب باقی می‌ماند. تقسیم نواحی خاوری کشور همیشه با موقعیت طبیعی امیرنشینی خزیمه و تقریباً سایر امیرنشین‌ها هم خوانی داشت. از این‌رو، امیران خزیمه همیشه عنوان

۱. محمدعلی منصف، امیر شوکت‌الملک علم، تهران، ۱۳۵۴، ص ۱۰۶.

۲. همان، ص ۱۰۷.

رسمی «حکمران» را از مقامات حکومت مرکزی در اختیار می‌گرفتند. این عنوان یا انتصاب، بنیان قدرت رسمی آنان را شکل می‌داد که در عمل اقتدار طبیعی آن امیرنشین را تقویت می‌کرد. برخلاف دیدگاه رایج، مالکیت زمین تنها یا حتی منبع اصلی قدرت این امیرنشین نبود، گرچه مالکیت زمینهای کشاورزی و منابع آب، بنیان آن قدرت را تحکیم می‌کرد. بنای اصلی اقتدار خزیمه در قاثرات، خراسان جنوی، سیستان و بلوچستان شمالی، برخورداری تاریخی امیرنشین از آن اقتداری بود که در سراسر دوره پس از اسلام تاریخ ایران تا اوایل سده بیست مورد شناسایی قدرت مرکزی کشور قرار می‌گرفت. این حکمرانی تاریخی به همراه موقعیت استراتژیک امیرنشین و نقش آن به عنوان یک حکومت مرزدار، بنیان‌های قدرت پایدار سلسله خزیمه را شکل می‌داد.

یکی از ناظران اروپایی می‌گوید: «این مورد به دو دلیل قابل توجه است. اول این‌که امیران قائن جزو اندک حکمرانی‌های موروثی باقی مانده در ایران هستند، و شاید تنها مورد از خاندان‌هایی باشند که بدون داشتن تبار و خون پادشاهی و هیچ نوع ریاست قبیله‌ای، توانسته‌اند در طول نسل‌های بسیار و با بهره‌گیری از ثروت و نفوذ محلی، اقتدار اداری خود را بر ناحیه پهناوری حفظ کنند. دلیل دوم این است که، بی‌رجند مرکز حکمرانی کنونی آنان، در نیم راه مسیر روسیه به هند از طریق خراسان، درگذشته بارها عرصه رقابت و ستیز پنهانی میان نمایندگان انگلستان و روسیه بود. شهر بی‌رجند، براساس توافق دو قدرت در سال ۱۹۰۷ جزو منطقه نفوذ بریتانیا قرار گرفت، که حد شمال خاوری آن منطقه نفوذ به‌شمار می‌آمد. این رقابت گرچه به لحاظ دلمندوگی بزرگتر مسئله جنگ فروکش کرد، ولی حتی اکنون نیز به شکلی دوستانه میان خراسان و سیستان، یا میان سیملا و پتروگراد در جربان است. حکمران قائن می‌بایست برای حفظ موقعیت خود در وضعیت دگرگون شونده ایران،

مهم اقتدار و محبوبیت نزد مردم را حفظ کند، هم با نظرات روس و انگلیس همگامی داشته باشد و هم موجبات آرامش و اطمینان خاطر دربار تهران را فراهم آورد.»^۱

امیران خزیمه بخش پهناوری از خاور ایران را برای چندین سده تحت حکمرانی داشتند. نقش آنان در مجموع موجبات ژرف‌تر ساختن نفوذ آنان در امیرنشین را فراهم آورد. این قدرت تاریخی خاندان خزیمه، بسیار فراتر از اقتداری بود که می‌توانستند براساس مالکیت زمینهای کشاورزی داشته باشند.

پرسور کیث مک لاکلان که از برجستگان پژوهش‌های مربوط به کشاورزی ایران است، می‌نویسد:

«نفوذ خانواده (خزیمه) در سرتاسر خراسان، سیستان و بلوچستان از نظر تاریخی اساساً وابسته به کیفیت رهبری سنتی، حل و فصل موفقیت‌آمیز مسایل و مشکلات با قدرت مرکزی، و توانایی ارائه پشتیبانی در خدمات اجتماعی بود. در خراسان جنوبی، بنیان نفوذ سیاسی خانواده، مالکیت استراتژیک زمینهای روستاهای بود. به این جهت، ناحیه دور افتداد طبیعی از طریق بازوی اتحاد با خاندان بیرجندي،^۲ و عامل ضعیفتر مالکیت زمین حفظ می‌شد. در گناباد، نفوذ خانواده بر رخدادهای محلی بسیار فراتر از دارایی‌های آب و زمین که تقریباً اندک هم بود، قرار داشت.»^۳

هرچه خانواده خزیمه گسترش می‌یافتد، مالکیت زمین و منابع آب امیرنشین به دلیل تقسیمات ارثی، به واحدهای کوچکتر تبدیل می‌شد. با این وجود، خللی در اقتدار آن امیرنشین تحت رهبری منفرد و سپس، دو

1. Hale, *op.cit.*, pp. 100-101.

2. شاخه‌ای از خاندان شیبانی.

3. K.C. McLachlan, *The Neglected Garden*, London, 1988, p. 124.

امیر مستقل از یکدیگر، در قائنات و سیستان به وجود نیامد. نهضت مشروطیت و تدارک تقسیمات سیاسی نوین در کشور، تأثیر اندکی بر قدرت امیرنشین داشت و امیرنشین قائنات خزیمه (در خراسان و سیستان) دست نخورده ماند.

با به قدرت رسیدن رضاخان سردار سپه در سال ۱۲۹۹ و پادشاهی او در ۱۳۰۵، فضای تغییرات گسترده‌ای در مسائل کشور پدید آمد. امیر شوکت‌الملک دوم که با برادرزاده خود امیر معصوم خان حسام‌الدوله سوم در رقابت بود، در سال ۱۲۹۹ به برطرف نمودن اختلافات با وی مبادرت نمود و در پی آن به تهران رفت و به عضویت کابینه درآمد سیاست رضاشاه این بود که چهره‌های بانفوذ مناطق مختلف را از حوزه قلمرو نفوذ آنان دور نگهدارد.

یکی از مقامات انگلیسی از دیدار خود با امیر شوکت‌الملک در سال‌های بعد از شهریور ۱۳۲۰ چنین می‌نویسد: وی «... در آن زمان، پس از یک دوره شش ساله که از نگاه خود و خانواده‌اش تبعیدی بسیار دردناک بود، در اکبریه واقع در کلاته اقامت داشت. امیر به ما گفت که بخشی از این مدت را مصادر مشاغل مهم در پایتخت و یا در استانهای باختری و بقیه را جزو ملتزمین رضاشاه بود. شاه فقید با آنکه از بابت وفاداری وی نگرانی نداشت، ولی ترجیح می‌داد به پیروی از سیاست کلی، او را نظیر دیگر شخصیت‌های بانفوذ محلی، همواره در فاصله دوری از قلمرو نفوذشان نگهدازد.»^۱

برادرزاده شوکت‌الملک در سال ۱۳۱۶ از حکمرانی قائن کناره گرفت و به این ترتیب، امیرنشین خزیمه به مرحله پایانی حیات خوش نزدیک شد. از آن پس، امیرنشین خزیمه چیزی جز یک هویت شکلی نبود. البته شایان یادآوری است که اصلاحات ارضی سالهای دهه ۱۳۴۰

1. Sir Claremont Skrine, *World War in Iran*, London, 1962, p. 100.

تغییر چندان در موقعیت خانواده پدید نیاورد. مک لاکلان می‌نویسد: «... در مورد علم‌ها، اصلاحات ارضی نمی‌توانست آنان را عمیقاً صدمه بزند زیرا زمینهای آنان میان شاخه‌های مختلف خانواده تقسیم شده بود و مالکیت آنان در تعداد زیادی دهات مجزا در ناحیه پهناوری از جنوب خاوری ایران جدا از هم شده بود.»^۱

تبرستان
www.tabarestan.info

موقعیت استراتژیک امیرنشین

امیرنشین خزیمه در قائنات و سیستان، که از نظر جغرافیایی بتو سر راه ورودی هند بریتانیا واقع شده بود، برای بریتانیا که دلگرانی عمدہ‌اش در سده نوزده جلوگیری از گسترش نفوذ روسیه و تا حدودی آلمان به سمت خاور و جنوب خاوری بود، اهمیت فراوانی داشت. این موقعیت جغرافیایی، برای زمان‌هایی به نسبت طولانی، منطقه را پنهان رقابت و ستیز برای نفوذ میان دو قدرت بریتانیا و روسیه کرده بود. هر دو دولت در بیرون از اقدام به گشایش کنسولگری کردند تا بتوانند بر سیر رویدادهای امیرنشین نظارت داشته باشند. بیرون از برآمده معاہده ۱۹۰۷ روس و انگلیس جزو منطقه نفوذ بریتانیا قرار گرفته بود. با این وجود، نظر به اهمیت استراتژیک امیرنشین، روسیه کنسولگری خود را در آنجا حفظ کرد. کنسولگری روسیه از سوی تنها چند قزاق حفاظت می‌شد، در حالی که کنسولگری بریتانیا یک نیروی نظامی منظم در امیرنشین داشت. ویژگی این نیرو، از سوی هیل که در ۲ آوریل ۱۹۱۷ شخصاً از آن دیدن کرده بود به خوبی توصیف شده است:

«صبح امروز که برای پیاده‌روی پیش از صبحانه رفت، بودم، از کنار زمین فوتمال کنسولگریمان گذشتم و واحد سواره کنسولگری را در حال

1. McLachlan, *op.cit.*, p.124.

مشق دیدم. فهمیدن این مسئله جالب بود که آنان برخلاف روش متداول، از خود محوطه‌ای نداشتند، ولی با واحد توبخانه محلی شریک شده‌اند. همسایگی و آمیزش غربی بود، در یک سو یک واحد توبخانه ارتش ایران تحت فرماندهی افسران ایرانی با نظم و دقت کافی مشغول قدم رو و مانور بودند، در سوی دیگر دسته‌ای از بلوچان و مردم سیستان در استخدام حکومت بریتانیا و مسلح به تفنگهای ارتش ما مشغول اجرای حرکات چرخشی تحت فرماندهی یکی از افسران هندی. تفنگداران ایرانی، در اجرای دستورات و کارآئی، نسبت به برادران سرافکنده ایرانی خود از پیاده نظام منظم ایران بسیار برتر می‌نمایند؛ بهتر تجهیز شده‌اند و نسبت به سربازان دستمزد بهتری می‌گیرند. افسران مسئول آنان، نظیر پیاده نظام و سواره نظام در تهران آموزش دیده‌اند. مردان، از میان لایه‌های مختلف جمعیت محلی برگزیده شده‌اند، برخی از آنان از کسبه خردپا هستند که به زور برای یک دوره خدمت سه ساله آورده شده‌اند.

مزدوران کنسولگری از میان افراد قبیله‌ها، رمدداران و بزرگان سیستان و نواحی مرزی استخدام می‌شوند. هنوز به آنان لباس یکدست (یونیفرم) نداده‌اند، ولی بول خوبی می‌گیرند و بخوبی آموزش می‌یابند. آنان تقریباً شیفته روحیه کار جمعی شده‌اند، و در لباس‌های بومی و پابندهای محکم یکدستی نمایانی بوجود آورده‌اند. برخی از آنان مردان خوش سیما بی هستند با چهره ملایم، رنگ تیره، موهای پُر شکن (مجعد) و اندام انعطاف‌پذیر. آنان افراد ماهر با استعدادی هستند، که با غرور و علاقمندی خود، نسبت به ارتش منظم ایران بسیار تفاوت دارند. آنان اسبان کوتاه و خشن و نیرومند خود را که بخوبی برای کارکردن رام شده‌اند، خودشان آورده‌اند. تعداد این نیرو به یکصد نفر می‌رسد و بیشتر به کارگشت زنی و نگهبانی پاسگاه مرزی در مرز افغانستان مشغول هستند... مزدوران هزاره‌ای در بیرون تنها یک گروه کوچک نگهبانی هستند.

قرارگاه‌های آنان تنها در چند نقطه به سمت جنوب در نه واقع‌اند، جایی که یک گروه نیروی مزدور دیگر از قبیله دیگری بنام بَهلوی استخدام شده‌اند. بَهلوی‌ها چادرنشینانی از نژاد اصیل ایرانی هستند که گوسفندپرور هستند و بسیار قدرتمند که پنجاه مایل پاده روی روزانه را به هیچ می‌انگارند.

به جز این مزدوران، ما حدود پنجاه نفر از واحد سواره نظام هند داریم که در بیرون چند مستقر هستند و یک یا دو قرارگاه به سمت شمال دارند.^۱ نفوذ فزاینده آلمان در ایران در آستانه هر دو جنگ جهان‌گیر، عامل دیگری بر تشدید رقابت‌های موجود قدرتهای اروپایی در منطقه بود. با ترور کنسول بریتانیا در اصفهان در سال ۱۹۱۵، نفوذ آلمان در آنجا جایگزین نفوذ بریتانیا گردید و آلمانیان فرستادگان و جاسوسان خود را روانه خاور و جنوب خاوری کردند. ارزیابی هیل در این مورد چنین است: «آنان در آرزوی تکرار کارهای اسکندر (مقدونی) بودند و می‌خواستند با نزدیک شدن به هند، تاریخ ۳۲۷ پیش از میلاد را تکرار کنند. از آنجا که این کار برای آنان غیرعملی بوده، تلاش دارند ایران و افغانستان را در برابر ما برانگیزنند. اگر نتوانند حکومت ایران را برآندازند، به ایجاد اختلافات محلی روی خواهند آورد. ایران کشور مناسبی برای این کار است، زیرا وسائل ارتباطی در ایران بسیار کند است و ضعیف عمل می‌کنند. مردم آن نیز از اقوام و قبیله‌های گوناگونی هستند که بسیاری از آنان را نمی‌توان از پایتخت به نحو شایسته در کنترل داشت. آشوب‌گران بخوبی تغذیه مالی شده‌اند و برای به خدمت درآوردن جاسوس و طرفدار برنامه‌ریزی شده است. نتیجه نهایی هرچه باشد، در حال حاضر آلمانیان موفق‌اند زیرا بریتانیا و روسیه مجبور شده‌اند به خاطر چند صد جاسوس و فرستاده آلمانی و اتریشی، چند هزار نفر نیرو برای حفاظت از منافع خود به ایران اعزام دارند، در

1. Hale, *op.cit.*, pp. 151-153.

حالی که برای به کارگیری این نیرو ضرورت‌های دیگری هم وجود دارند.^۱ این رقابت‌ها، در قائنات مشکلات بسیاری به وجود آورد که ناشی از اهمیت استراتژیک امیرنشین بود. یکی از این مشکلات چنان بود که موجب خلع امیر قائنات و تبعید وی به تهران در اوایل سال ۱۹۱۶ گردید. گرچه ایران در جنگ جهان‌گیر بیطرفی اعلام کرده بود، ولی سرزمین ایران عرصه رقابت‌هایی بود که در سال ۱۹۰۷ به تقسیم آن به مناطق نفوذ انجامید. امیرنشین خزیمه در منطقه نفوذ بریتانیا بود. امیر (در این زمان محمدابراهیم خان شوکت‌الملک دوم) برای حفظ موقعت خود در سالهای پرآشوب جنگ، در آن واحد می‌بایست اقتدار و محبوبیت خود را نزد مردم حفظ کند، با دیدگاههای روس و انگلیس همخوانی داشته باشد، در چشم آلمانیان بیطرف جلوه کند، و دریار سلطنتی را در تهران خرسند نگهدارد.

در اوایل سال ۱۹۱۶، گروهی از مأمورین آلمانی به رهبری نیدرما بر^۲ از کویر گذشت وارد ناحیه قائنات شدند. سرگرد پریدوکس^۳ کنسول بریتانیا در بیرون گردید، امیر را تحت فشار زیادی قرارداد تا آنان را دستگیر و تحويل کنسولگری دهد. امیر که از دستورات تهران مبنی بر بیطرفی تبعیت می‌کرد، از اجابت تقاضای کنسول بریتانیا خودداری ورزید. وی حتی به دستورات تلگرافی از تهران مبنی بر دستگیری آلمانیان توجه نکرد، زیرا به تلگراف‌های ارسالی از راه خط تلگراف هند و اروپا (متعلق به بریتانیا) اعتقاد نداشت. امیر، در برابر تهدید پریدو به برکناری و اتهام طرفداری از آلمان، بر حفظ موضع بیطرفی خود تأکید نمود. کنسول خشمگین به سفارت بریتانیا در تهران شکایت برد. اندکی پس از آن امیر شوکت‌الملک از حکمرانی قائنات برکنار و به تهران احضار شد، و برادرزاده‌اش امیر معصوم خان حسام‌الدوله، امیر سیستان، جایگزین وی گردید.

1. Hale, *op.cit.*, pp. 88-90.

2. Nider Myer

3. Prideaux

سازمان اداری و نیروی مسلح امیرنشین

قدرت امیرنشین از راه ساختاری اداری به اجرا درمی آمد که به دشواری از شکل سنتی خود تغییری کرده بود. ساختار نسبتاً ساده اداری امیرنشین مستقیماً در برابر شخص امیر، به عنوان رئیس حکومت، و در نبود وی، در برابر نایب امیر، جوابگو بود. امیر از دستیاری فردی به عنوان پیشکار برخوردار بود که مسئول امور حکمرانی بود. فردی بنام مستوفی امور اموال و دارایی و موقوفات خانواده را بر عهده داشت. دارایی خانواده شامل زمین‌های کشاورزی، منابع آب، تعدادی کاخ و ساختمان و غیره بود. هر یک از اقلام دارایی (زمین کشاورزی و منبع آب) که از سوی خانواده به وجود آمده بود، در نظام سنتی ایران، صرف نظر از اندازه و ارزش، به عنوان یک واحد شش دانگ تلقی می‌گردید. از آن، یک دانگ به وقف اختصاص داشت که درآمد آن صرف اماکن و نهادهای مذهبی، مدارس و سایر خدمات عمومی می‌شد. از این روی، موقوفات خود اموال قابل ملاحظه‌ای بود که در اداره مستوفی قرار داشت. پیشکار را چند منشی یاری می‌دادند که شمار آنان ثابت نبود و بر حسب نیاز امیرنشین تعیین می‌گردید و هر یک متصدی نظارت بر بخشهاي مختلف اداری بودند. مراکز پیرامونی امیرنشین از سوی نایب الحکومه‌هایی اداره می‌شد که در برابر امیر پاسخگو بودند. هر مستوفی زیر نظر نایب، مدیر امور ناحیه خود بود ولی پاسخگویی به شخص امیر داشت. در هر دهکده، کدخدا جریان امور را به نایب یا مستوفی گزارش می‌کرد.

افزون بر آن، فردی بنام کارگزار از سوی وزارت امور خارجه در تهران، در امیرنشین اقامت داشت که بر امور خارجی در ارتباط با کنسولگری بریتانیا و روسیه در آنجا نظارت داشت. همچنین نماینده‌ای از سوی وزارت مالیه بنام پیشکار، بر درآمدهای امیرنشین نظارت می‌نمود. شایان توجه است که این پیشکاران برای هر استان تعیین می‌شدند، ولی در این مورد، برای خراسان دو پیشکار وزارت مالیه تعیین شده بود که یکی در

مشهد مرکز استان و دیگری در بیرجند مرکز امیرنشین خزیمه اقامت داشتند. حقوق و دریافتی‌های هر دو مقام حکومت مرکزی یعنی کارگزار و پیشکار، از سوی امیرنشین پرداخت می‌شد و آنان از اعضای سازمان اداری امیرنشین به حساب می‌آمدند.

هرگاه در سیستان امیری جدا از امیر قائن در بیرجند وجود می‌داشت، ساختار اداری مشابهی در آنجا به وجود می‌آمد که در نهایت به مدیریت امیرنشین در بیرجند گزارش می‌نمود.

امیرنشین خزیمه گرچه رسماً بخشی از استان خراسان بود، ولی در عمل کاری به مشهد نداشت و امور خود را به گونه‌ای نیمه مستقل انجام می‌داد، و در مسایل کلان به تهران گزارش می‌نمود.

دفاع از قلمرو امیرنشین عمدتاً بر عهده ارتش خصوصی آن به فرماندهی شخص امیر بود. نیروی مسلح امیرنشین از چند هزار نفر تشکیل می‌شد که در سه واحد پیاده نظام، سواره نظام و توپخانه تقسیم می‌شدند. هروارد تحت فرماندهی یک سرتیپ یا سرهنگ بود که در زمانهای دورتر از میان اعضاء آزموده‌تر خانواده حاکم، و در دوران جدید از میان افسران آموزش یافته در تهران یا مشهد برگزیده می‌شدند.

نیروهای مستقر در سیستان زیر فرماندهی یک سرتیپ یا سرهنگ از اعضاء خانواده قرارداشت که بیانگر اهمیت استراتژیک آن ایالت برای امیرنشین بود. افسر دیگری بنام بازرس قشون (بازرس کل نیروهای مسلح) که جداگانه جوابگوی امیر بود، در ساختار سیاسی امیرنشین جای داشت.

پیاده نظام از سربازان معمولی یا سرباز پیاده، ایلیاتی‌ها و نیروهای نامنظم قبیله‌ای تشکیل می‌شد. سربازان و افراد توپخانه بیشتر از میان ایرانیان آذربایجانی استخدام می‌شدند که همیشه به وفاداری و رشادت شهره بودند. تفنگداران را از تبریز می‌آورdenد. آنان در ارتش امیرنشین خزیمه از موقعیت بهتری برخوردار بودند، بیشتر به این دلیل که در

امیرنشین هیج وابستگی منطقه‌ای نداشتند.^۱ از دوره نادرشاه به بعد، سربازان به انواع مختلفی از تفنگ نظیر ورندل Werndel، جزیل Jezail^۲ و میسکت Miskets^۳ مسلح بودند و افراد تپخانه نیز انواع مختلف توب را به کار می‌بستند. سواره نظام از اسب و شتر هر دو استفاده می‌کرد. در دوره قاجار، کل نیروی سواره نظام امیرنشین قائنات یک فوج شمرده می‌شد.^۴ اندازه و تعداد ارتش امیرنشین بحسب گسترده سرزمینی آن در دورانهای مختلف، در نوسان بود و به سه تا پنج هنگ تقسیم می‌شد. از این تعداد، دو هنگ از زمان انضمام سیستان به امیرنشین در نصرت آباد مستقر بود، که یکی از آنها در اواخر سده نوزده منحل شد، و هنگ دیگر «در فاصله میان مأموریت‌های نظامی خود به تدارک مغازه‌های مرکز سیستان می‌پرداخت».^۵

هنگامی که امیرعلم خان سوم در سیستان بود نفوذ افغانان را ریشه کن کرد و شهر نصرت آباد را (که بعداً زابل نامیده شد) بنانهاد. همراه وی ۴۰۰ سواره نظام بود.^۶ سرهنگ ییت به نقل از سرتیپ امیرمعصوم خان خزیمه، فرمانده هنگ سیستان و حاکم آن ولایت از امیرنشین در آستانه سده بیست، می‌نویسد:

«برج و باروی قلعه (نصرت آباد) حدود ۲۵ سال پیش توسط پدر بزرگ او، امیر فقید قائن، ساخته شد. آن پادگان شامل هنگ قائن با ۸۰۰ سرباز و ۵۰۰ ایلیاتی بود. این ایلیاتی‌ها همگی از قائن بودند و به آنان حقوقی پرداخت نمی‌شد، ولی به جای آن خدماتی دریافت می‌داشتند». ^۷
در اواخر سده نوزده به هر سرباز سالیانه هفت تومان نقد و سه خروار

1. Sykes, *op.cit.*, p. 375.

2. Ibid.

3. Yate, *op.cit.*, p. 78.

۴. قائم مقامی، جهانگیر، یکصد و پنجاه سند تاریخی، تهران: ستاد بزرگ ارتشتاران، کمیته تاریخ ۱۳۴۸، ص ۲۳۶.

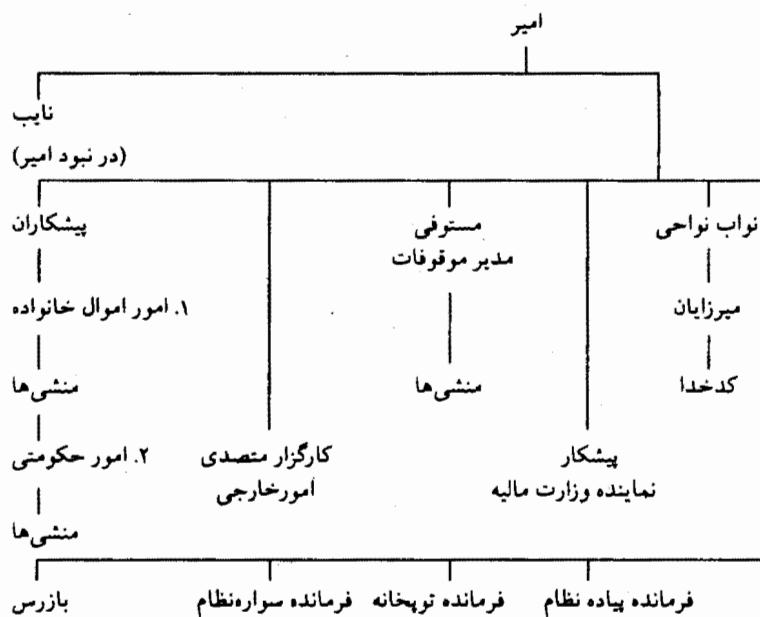
5. Sykes, *op.cit.*, p. 375.

6. Goldsmid, *op.cit.*, p. 268.

7. Yate, *op.cit.*, p. 11.

قائمهای گندم پرداخت می‌شد.^۱ افراد تپیخانه در مقایسه با پیاده نظام از معیارهای بهتری در تجهیزات و کارآیی برخوردار بودند و دریافتی آنان نیز بهتر بود.^۲ افسران مریوطه نظیر دیگر واحدها در تهران آموزش دیده بودند. تقریباً تمام اروپائیانی که در اوآخر سده نوزدهم و اوایل سده بیست از قائن و سیستان دیدار کرده بودند، از شرایط نامناسب و سازماندهی ضعیف ارتش امیرنشین خزیمه سخن رانده‌اند. این نکته نه تنها در مورد آن نیرو، بلکه در مورد نیروهای مسلح سراسری کشور درست بود. با این وجود، نیروی مسلح یاد شده می‌توانست از امیرنشین و مرزهای خاوری ایران در برابر حملات و دست‌اندازهای برآمده از سمت خاور دفاع کند.

نمودار سازمان اداری امیرنشین خزیمه در آستانه سده بیست



1. Ibid., p. 78.

2. Hale, *op.cit.*, p. 151.

مالیات، تجارت، درآمدها، و امور قضایی

امیرنشین خزینه، تا نیمه دوم سده نوزده مالیات منظمی به حکومت مرکزی نمی‌پرداخت. درآمدها صرف نگهداری نیروهای مرزداری و دیگر مدیران و مقامات در منطقه می‌شد. سرگرد اسمیت از اعضاء گروه داوری گلدمید که در سال ۱۸۷۲ از سیستان و قائنات دیدن کرد می‌نویسد: «امیر قائن هیچ مبلغ معینی به شاه نمی‌پردازد، ولی تمام هزینه سپاه و خدمتکاران حکومتی مستقر در ایالت خوش و نیز سیستان را پذیرنده است. افزون بر آن، وی هر از گاهی هدایا یا «تعارفی» به شکل پول و جنس به تهران می‌فرستد».^۱

تجارت بیرون گردید با بندرعباس، سبزوار و مشهد بود. صادرات قائنات در اوخر سده نوزده شامل قالی و گلیم بود که عمدتاً به تهران و استانبول راه می‌یافت. حدود ۳۸۰۰ بار شتر خشکبار، زعفران و تریاک عمدتاً به بندرعباس می‌رفت. ۵۰۰۰ بار شتر پشم و سایر محصولات به سبزوار فرستاده می‌شد و از طریق دریای خزر به ارمنستان ارسال می‌شد. کالاهای دیگری نیز به مشهد فرستاده می‌شد و با روس‌ها معامله می‌گردید. در برابر، کالاهایی نظیر شکر، چای، ادویه، آهن، نیل و مس از جاهای مختلف وارد می‌شد.^۲ درآمد ایالت سیستان عمدتاً به جنس بود، و در سالهای پایانی سده نوزده بطور ثابت ۲۴۰۰۰ خروار حبوبات را شامل می‌شد.^۳ از این مقدار، ۶۸۵۰ خروار در محل برای هزینه مقامات و جیره سپاهیان به طور سالیانه پرداخت می‌شد، و موازنۀ حساب به حکومت توسط امیر به نرخ هفت قران صورت می‌گرفت. نرخ حکومتی هفت قران در هر خروار حبوبات، مثل همیشه بسیار پایین‌تر از ارزش نرخ

1. Major Evan, Smith, "Perso-Baluch Frontier", in Goldsmid's *Eastern Persia*, *op.cit.*, p. 337.

2. Yate, *op.cit.*, p. 70.

3. *Ibid.*, p. 83.

بازار بود. برای مثال در خراسان، ارزش متوسط گندم ۵۰ قران در خروار بود، در حالی که با حکومت ۲۵ قران محاسبه می‌شد.^۱ همچنین مبلغ ۲۶۰۰ تومان نقد پرداخت می‌شد. این مبلغ نمایانگر مالیات بر گوسفند و گاو به نرخ یک قران برای هر بیست گوسفند و ۲/۵ قران برای هر یکصد گاو بود. گاو نر مالیات نداشت زیرا روزستانیان کمتر به نگهداری گاو نر تمایل داشتند.^۲ در سالهای پایانی سده نوزده، برای همه امیرنشین مبلغ ۳۲۳۰۰ تومان نقد مالیات حکومتی تعیین شده بود.^۳

امیر و در نبود او، نایب یا پیشکار و یا مستوفی، مقاماتی را که برای گزارش حوزهٔ تصدی خود می‌آمدند، در دفتر کار می‌پذیرفتند. دیگر افراد نیز برای طرح مسئلهٔ یا شکایت پذیرفته می‌شدند. دفتر امیر عمولاً هر روز شلوغ بود. روحانیان، بازرگانان، مالکان، مقامات، مسافران، رهبران طایفه‌ها و برخی اوقات هم مقاماتی از دیگر نواحی یا از مشهد و تهران برای کارهای رسمی در رفت و آمد بودند.

یک ناظر انگلیسی که در نوامبر ۱۹۱۳ شاهد جریانات اداری و قضایی دفتر امیر شوکت‌الملک دوم بود، چنین شرح می‌دهد: «حاکم در حال

1. Ibid.

۲. بیت وضع برزگران سیستانی را «اسف‌بار» توصیف می‌کند و توضیح می‌دهد: «گمان نمی‌کنم هرگز مردمی به این اندازه مفلوک نما دیده باشم. در سیستان صاحب ملکی وجود نداشت. همه زمین‌ها و آب به دولت (در تهران) متعلق بود که یک سوم از محصولات را به خود اختصاص می‌داد و در نتیجه، مالیاتی که روی رقم ۲۴۰۰۰ خروار ثبت شده بود، نماینده محصول سالانه ۷۲۰۰۰ خروار از غلات بود» (ص ۸۴). دلیل فلاکت باری وضع این بود که دولت مرکزی از طریق اقتدار خراسان، همه زمین‌های سیستان را، پس از به پاخیزی جمعی مالکان و زارعان آن منطقه در اواخر سده نوزده، مصادره کرد. پیش از این رخداد، امیران خزینه اوضاع کشاورزی و اقتصادی منطقه را سر و سامانی داده بودند. با فرا آمدن اقتدار رضاشاه، دولت تصمیم گرفت این وضعیت را یکسره دگرگون سازد. زمین میان برزگران تقسیم شد، ولی مسئله آب به صورت مشکل پیچیده مهمن باقی ماند و هنوز هم حل نشده است.

3. Yate, *op.cit.*, p. 70.

حاضر برای کاری در تهران بسر می‌برد. معاون او شخص زیرک و خوش رویی است، بالخندی صمیمی و مهربان که از صبح زود تا شب کار می‌کند و تلاش دارد همه را خوشحال و راضی ببیند. او چه می‌کند؟ وی چندین کارگاه قالی بافی دارد، ولی به جز آن در مدیریت ناحیه‌ای با چند صد هزار نفر جمعیت مشارکت می‌کند. چگونه کار خود را انجام می‌دهد؟ گاهی برای دیدن مردم به اطراف‌گان مختل甫 را می‌پذیرد، خود در گوشة باع بزرگی می‌نشیند و دیدار کنندگان مختلف را می‌پذیرد، که شامل گفت و گو با روحانیان و بازرگانان، مالکان و مقامات، کخدایان روستاها و سران طوایف می‌شود. برخی شکایتهای جدی دارند ولی دیگران نه، ولی تقریباً همه تقاضایی دارند که غالباً برآورده می‌شود. دفتر وی دیوان‌خانه عمومی نیز هست. مردی که همسایه وی دیوار خانه‌اش را خراب کرده یا همسرش را ربوده است، مسافری که دزد زده شده یا چنین ادعا می‌کند، رهگذری که بدون کلمه عبور پس از برقراری منع رفت و آمد شبانه بیرون بوده و دستگیر شده است، دو غریبه‌ای که با یکدیگر زد و خورد کرده‌اند، دو دوست که با هم دعوا کرده‌اند، نانوایی که خواستار وصول طلب از بدھکار است، برزگر خرد پایی که بر سر آب دعوا دارد، مردی که در برابر همگان زشت‌گویی کرده، همه و همه خواستار احراق حق هستند، و سوگند به حقانیت خود و یا سوگند به انکار ادعای طرف می‌خورند و هر یک برای خود کلی شاهد دارند، واقعی یا خیالی، و همگی با سخنوری حق را به جانب خود می‌دهند و خواستار حمایت حکومت مهربان در برابر شرارت انسان هستند. شگفت‌آور است که از میان این همه تناقض، حقیقت اگر نه همیشه ولی اغلب روشن می‌شود. گاهی در برابر دیوان خانه باع محصور در دیوارهای بلند، شاهد تازیانه خوردن مجرمی هستیم و من در حالی که در آنسوی دیوارهای باع مشغول خوردن تخم مرغ آب پز صبحانه خود هستم، صدای فریادهای مجازات

شونده را می‌شتم. پسرک مستخدم سر خود را کج می‌کند که صدای ناله و فریاد را بشنود و با تحسین پوزخند می‌زند. اگر از وی بپرسیم متهم به چه جرمی محکوم شده است، اطمینان می‌دهد که همه قضیه را می‌داند. از آنجا که هیچ‌گاه شاهد صحنه شلاق‌زدن کسی نبودم، روزی، البته با کمی شرمساری، به پشت بام خانه‌ام رفتم تا بتوانم ببینم. مجرم بدبخت را به پشت خوابانده بودند در حالیکه پاهاش را به تخته چوبی بسته بودند، و دو مرد با تازیانه‌های نرم ولی محکم باشدت به کف پای لخت وی می‌زدند. وقتی کار تمام شد، وی را به طوبیله برداشتند و اورا با پاهای آماش کرده درون اشغال‌های طوبیله رها کردند. برخی اوقات از ترکه‌های دندانه‌دار درخت انار برای تازیانه زدن استفاده می‌شود که بی‌درنگ خون را از پای مجرم فلک‌زده جاری می‌سازد. اگر تازیانه زدن خیلی شدید باشد حتی می‌تواند به مرگ بیانجامد. می‌گویی چه وحشتناک! و فکر می‌کنی چه کشور وحشی و غیرمتمندی! ولی آیا از وحشی‌گری رایج در اروپا در همین کمتر از یک‌صد سال پیش بیشتر است؟ در بیرون‌جند زندانی وجود دارد، ولی در حال حاضر تنها کسی که در آن بازداشت است، مردی است که مرتکب جنایت شده و در انتظار مجازات بسر می‌برد. جنایتکار مردی خونسرد بود و جنایت خود را نزد سه روحانی اعتراف کرده، ولی اگر فرزند مقتول خون بها را پذیرد وی را آزاد خواهد کرد.^۱

آنچه در بالا توصیف شد جزو هنجره‌های رایج سده نوزده است که احتمالاً بدتر از آنچه در آن زمان در شرق انجام می‌شد، نبود. با اوچ‌گیری قدرت پهلوی اول، امیرنشین خودمختار خزیمه چیزی جز یک هویت شکلی نبود. با اجرای تقسیمات اداری کشور در سال ۱۹۳۷، سیستان جزو استان سیستان و بلوچستان شد، در حالیکه قائنات و بیرون‌جند به صورت دو شهرستان جداگانه جزو استان خراسان درآمدند. در همان سال بود که

1. Hale, *op.cit.*, pp. 20-22.

امیر معصوم خان حسام الدوّله از حکمرانی قائنات و سیستان کناره گرفت، و به این وسیله عمر دراز امیرنشینی خزیمه در خاور ایران به پایان رسید.

امیران خزیمه

امیر اسمعیل خان

در نبود شواهد قابل استناد از امیران خزیمه قائن در تاریخ پیش از آخرین پادشاه صفوی، در این کتاب به ناگزیر امیر اسمعیل خان را با عنوان شاخه نوین خاندان خزیمه در نظر می‌گیریم. پدر وی امیر ابراهیم خان و پدر این یک، امیر محمد خان نام داشتند.

برخلاف برخی از دیگر اعضاء این خاندان که متهم به حمایت از محمود و اشرف افغان در حملات و اشغال شهرهای ایران و پایتخت صفویان، اصفهان، هستند، امیر اسمعیل خان در مبارزه علیه محمود و اشرف افغان به نادر شاه پیوست. پیش از آن، شاه تهماسب سوم صفوی عنوان رسمی حکمران قائنات، فراه، تون و طبس، و کهگیلویه را به امیر داده بود. عناوین امیر اسمعیل خان، سپس در آستانه تدارک نادر شاه برای جنگ با عثمانی (در مارس ۱۷۳۱)، مورد تأیید پادشاه افشاریه نیز قرار گرفت. کتاب جهانگشای نادری در مورد رویدادهای آن سال (۱۷۳۱) می‌لادی برابر با ۱۱۴۴ هجری قمری) می‌نویسد:

«... ایالت فراه به علاوه حکمران قائن به اسمعیل خان خزیمه ...»

سپرده شد.^۱

همان منبع، در مورد رخدادهای سال بعد (۱۱۴۵ هجری - ۱۷۳۲ می‌لادی) می‌نویسد:

«... در موقعی که لشکر ایران بغداد را در محاصره دارند و از طرفی

۱. جهانگشای نادری، به نقل از کتاب بهارستان، همان، ص ۱۱۰.

نادرشاه با سپاهی بزرگ بر سر کرکوک و موصل می‌خواهد برود... خبر قیام محمدخان بلوج را در نواحی فارس به عرض می‌رسانند... بعد از وصول اخبار مزبور چون محاصره بغداد محتاج به جمعیت زیاد نبود... اسمعیل خان خزیمه حاکم قاین را به ایالت کهکیلویه سرافراز نمودند...^۱ در همان زمان، امیر اسمعیل خان مأمور مبارزه با محمدخان (بلوجی) گردید که بخشایی از فارس (کهکیلویه) را متصرف شده بود. نیروهای امیر به همراه نیروهای تحت فرماندهی دیگر امیران وارد فارس شدند. پس از فتح بغداد و بازگشت نادر به ایران، ... طهماسب قلى خان از اصفهان و اسمعیل خان والى (حاکم کهکیلویه)، به نیروهای درگیر با محمدخان پیوستند. محمدخان برای متوقف ساختن پیشروی آنان از شیراز خارج شد ولی امیر خزیمه وی را شکست داد.^۲

امیر علم خان اول، وکیل الدوله

امیر علم خان فرزند امیر اسمعیل خان، در جوانی (سال ۱۷۳۶) به ارتش نادرشاه پیوست. وی بزودی به دلاوری و زیرکی آوازه یافت. در اسناد تاریخی آن دوران، در جهانگشای نادری و مجلل التواریخ گلستانه از او بسیار یاد شده است. وی در رأس نیروهای خزیمه در بسیاری نبردها در خاور و باخت ایران در کنار نادرشاه جنگید. رشادت و بی‌باکی، وی را به صورت یکی از اندک افسران برگزینده نادرشاه درآورد.

در تاریخ جهانگشای نادری اشاره شده است که وقتی نادرشاه اردوی نظامی خود را برای تدارک نبرد با عثمانی، در سال ۱۷۳۸ (۱۱۵۱ هجری قمری) در مرادپه نزدیک ایروان مستقر ساخت، به نظر می‌رسید عثمانیان با یکصدهزار سواره نظام مجهر و توپخانه‌ای با چهل هزار نیرو در برابر

۱. همان، ص ۱۱۴.

۲. همان.

وی صفت آرابی کرده باشند. پس از چند دور نبرد، نیروهای عثمانی شکست خورده‌اند. جهانگشای نادری می‌نویسد:

«بعد از واقعه سر عسکر و انهزام عسکر دوم نامه‌ای دوستانه به اعلیحضرت پادشاه عثمانی نوشته، مصحوب فتحعلی‌خان از راه بغداد روانه دربار عثمانی فرمودند و از مرادپه که مستقر جلال بود به جانب خراسان نهضت نمودند و محمد علی خان قراقلو را به سرداری کل و حاج سیف‌الدین بیات را با جمعی از سپاه نصرت‌پناه و امیر علم خان خزیمه را با اعراب خزیمه و لالوئی و نخعی به سرداری جزو با یست هزار عسکر فیروزی مأثر از برای محارست حواشی عراق در آن سمت بگذاشتند که از هر طرف سرکشی سر برآورد دفع نمایند محمد علی‌خان بعد از روزی چند به خیال استبداد افتد و ایل‌وارفیلی نیز با او همداستان شده معهد گردیدند که هرگاه او تظاهر به مخالفت نماید یک‌سال بدون مواجب غاشیه خدمت او را بر دوش گیرند و جمعی از خوانین و سرکردگان دیگر نیز دست متابعت به او دادند محمد علی‌خان چون از جانب امیر علم خان اندیشه‌مند بود در خلوت این راز را با او در میان آورد که شاید او را نیز با خود متفق گرداند و از آنجا که امیر علم خان خود را در رتبه و شأن کمتر از محمد علی خان نمی‌دانست از قبول این معنی تجافی کرد و بالاخره در حوالی فیلی فیماین این دو سردار کار به محاربه انجامید با وصف این که عدت لشکر محمد علی‌خان به چهار هزار نفر می‌رسید امیر علم خان با دو هزار نفر اعرابی که در حوزه اطاعت داشت یک روز تمام از صبح تا شام با محمد علی‌خان جنگ کرده او را منهزم ساخت و چهار فرسخ به تعاقب او پرداخت و عاقبت او را دستگیر و روانه درگاه فلک مسیر نمود محمد علی‌خان کور و امامقلی خانی ایبوردی که از رفقای او بود معروض تیغ سیاست شد و چون امیر علم خان پنج هزار تومان از اموال محمد علی خان در بین قشون خود تقسیم کرده بود یک‌هزار تومان نقد به

امیرعلم خان و پنج هزار تومن دیگر به صیغه انعام به قشون مرحمت شد و
امیرعلم خان به عنایات خاص اختصاص یافت.^۱

سندهای تاریخی دیگر از آن دوران، مجله‌التواریخ گلستانه توضیح می‌دهد که نادرشاه در نخستین سالهای پادشاهی خود خدمات شایان تقدیری به کشور کرد.^۲ هر آنچه ویرانی از سلط افغانان بوجود آمده بود، وی بازسازی کرد، و هر آن بخشی از سرزمین ایران که به اشغال قدرت‌های بیگانه درآمده بود بازپس گرفت، و تنها در سالهای پایانی حکمرانی در روحیه وی دگرگونی پدید آمد. این تغییر رفتار ناشی از فشارهای روانی که نادرشاه در سالهای آخر دوره خود از آنها رنج می‌برد، به گونه‌ای گسترده در آثار گوناگون مورد تحلیل تاریخی قرار گرفته است.

فسرده آنکه، یک سری سورش‌های فزاینده وی را در فشار روحی قرار داد. تقریباً بلافاصله پس از این که وی تشیع جعفری را مذهب رسمی قرار داد، و در سال ۱۷۳۶ خود را شاه ایران اعلام کرد، ایلات قدرتمند بخیاری در برابر وی سر به سورش برداشتند. سورش آنان به سرعت فرونشانده شد. بهنگام نبرد در هند، لزگی‌های داغستان سوریدند و برادر وی ابراهیم خان ظهیرالدوله را به قتل رساندند، وی ناگزیر از فرستادن نیروی دیگری برای سرکوب سورش لزگی‌ها گردید. حادثه دیگری در هند وی را مجبور ساخت دست سربازان خود را به روی مردم دهسلی بازگذارد. در سال ۱۷۴۱ هنگامی که از مازندران به مشهد بازمی‌گشت، عوامل ناشناسی از درون جنگل با تیراندازی قصد کشتن وی را داشتند که به زخمی شدن بازوی نادر انجامید.

اندکی بعد، مردم شیروان و فارس و برخی دیگر از نقاط کشور علیه

۱. همان، ص ۱۱۶.

۲. مجله‌التواریخ گلستانه، ویرایش ملک الشعرا بهار، به نقل از آیتی، بهارستان، همان، صص ۷-۱۱۶.

وی شوریدند. در سال ۱۷۴۴ شخصی در کرمان ادعا کرد که برادر شاه سلطان حسین صفوی است. وی خود را جانشین آخرین پادشاه صفوی خواند و به پایتخت عثمانی پناهنده گردید. عثمانیان از فرصت سود جسته علیه نادرشاه اعلام جنگ کردند ولی شکست خوردند. روحانیان که هیچگاه در امور مذهبی به نادر اعتماد نداشتند، و فئودال‌هایی که نادرشاه قدرت آنان را محدود ساخته بود، در تمام دوره زمامداری وی خاموش نماندند. آنان در میان خانواده شاه رخنه کردند.

ارتباط نزدیک آنان با رضاقلی فرزند ارشد نادرشاه، سوءظن نادر وی را نسبت به رفتار فرزندش برانگیخت. آنان همچنین موفق شدند علی قلی خان برادرزاده شاه را در سیستان به شورش علیه عمویش برانگیزنند. نادرشاه برای خواباندن این مسایل به زور متول شد و به گونه‌ای فزاینده شکل بی‌رحمانه‌تری یافت. وی فرزند خود رضاقلی را تابینا کرد، که بعد موجب پشیمانی اش شد. بی‌رحمی‌های نادرشاه به اندازه‌ای رسید که دیگر قابل چشم‌پوشی نبود.

در نهایت، در ۱۹ ژوئن ۱۷۴۷ (جمادی الآخر ۱۱۶۱) گروهی از افسران برجسته، بنا به برخی منابع تاریخی^۱ به تحریک علی قلی خان برادرزاده نادرشاه، هم دست شدند و شبانگاه در ناحیه خبوشان پادشاه را به قتل رساندند و سر بریده وی را در میان سربازان افکنندند.

در پی قتل نادرشاه، آشفتگی گسترده‌ای سراسر کشور را فراگرفت. تقریباً همه سران برجسته ارتش و برخی از چهره‌های خانواده سلطنتی درگیر مبارزة خونینی برای به دست آوردن تاج و تخت شدند. او لین مدعی علی قلی خان بود که با جلوس بر تخت نادری خود را «عادل شاه» نامید. وی برای جلب حمایت سران و فرماندهان، با پذیرش مسئولیت ترور نادرشاه به محکوم نمودن «وحشی‌گری» و «بی‌رحمی‌های» وی

۱. بنگرید: تاریخ جهانگشای نادری، مجله‌التواریخ گلستانه، تاریخ سلطانی وغیره.

مبادرت ورزید.^۱ ولی علی قلی خان نمی‌دانست که سران و فرماندهان نیروهای نادرشاه بیش از آن به پادشاه کشته شده خود وفادار بودند که ادعای او را بپذیرند. علی قلی خان همه اعضاء مذکور خانواده سلطنتی، به جز شاهrix میرزا پسر رضاقلی میرزا و نوه نادر، را قتل عام نمود. وی توسط برادرش ابراهیم از تخت به زیر کشیده شد، و ابراهیم نیز خود به دست نیروهایش به قتل رسید.

در این زمان، یکبار دیگر تخت پادشاهی مورد ادعای سران و رهبران قرار گرفت. یکی از این رهبران امیرعلم خان اول از امیرنشین خزیمه قائنات و سیستان بود. وی برای پیروزی در تصاحب کیان شاهی، رقیبان قدرتمندی نظری شاهrix میرزا در مشهد، احمدخان ابدالی در خراسان خاوری (افغانستان)، محمدحسن خان قاجار در مازندران، میرحسن خان در اصفهان، کریم خان زند در شیراز، علی قلی میرزا در سیستان، ابراهیم میرزا، سام میرزا، محمدعلی خان و غیره را در پیش روی داشت. محمدعلی خان قراقویونلو مدت‌ها پیش از کشته شدن نادرشاه در برابر امیرعلم خان شکست خورده بود. علی قلی خان و ابراهیم میرزا نیز به شرح یاد شده از صحنه خارج شده بودند. در میان دیگران، فرماندهان هنوز وفادار به نادرشاه، شاهrix میرزا را بر تخت نشاندند. ولی وی بی‌درنگ با چالشی قدرتمند از سوی روحانی با نفوذ، میرزا سیدمحمد فرزند میرزا داود (نایب‌الدوله آستان قدس امام رضا) رویه رو شد.

سیدمحمد با کمک امیرعلم خان علیه نوه نادرشاه سر به شورش نهاد. امیرعلم خان که مسلمانی شیعه بود، هنوز از نظر مذهبی به خاندان شیعه صفوی وفاداری داشت و به جز خود نادرشاه، برای «غاصبان» افشاری جایی در منصب پادشاهی ایران قایل نبود. میرزا سیدمحمد، شاهrix را

1. Ganda Sing, *Ahmad Shah Durrani*, Bombay, 1959, p. 82.

کور کرد^۱ و خود را «شاه سلیمان صفوی» اعلام و در مشهد بر تخت نشست. شاه سلیمان، برادرزاده و داماد شاه سلطان حسین صفوی، با شتاب و در اتحاد و نزدیکی با امیرعلم خان، شروع به یکپارچه سازی کشور نمود و در این کار، سلیمان خان افشار را به سمت فرمانده عراق، فتحعلی خان را فرمانده آذربایجان، و محمدحسن خان قاجار را به سمت فرمانده استرآباد و مازندران تعیین کرد.^۲

در همان زمان، امیرعلم خان برادر خود امیرمعصوم خان را با نیرویی درخور توجه عازم فتح هرات نمود. شهر هرات برای مدت بسیار کوتاهی در اختیار وی درآمد. نیروهای دیگر نیز برای تأمین امنیت قندھار و کابل اعزام شد. این اقدامات مستقیماً با منافع و موقعیت احمدخان ابدالی که از مدعیان قدرتمند رهبری ایران بود و آن هنگام در تدارک تجدید جنگ‌های مشهور نادر در هند بود، برخورد نمود. البته عمر سلطنت شاه سلیمان دیری نپائید، و بهزودی به دست یکی از سرداران شاهرخ میرزا بهنام یوسف علی خان جلا بر از قدرت به زیرکشیده شد.

مجمل التواریخ گلستانه، از آخرین روزهای قدرت شاه سلیمان چنین می‌گوید: «بزرگان خراسان که هم چنان به خانواده سید بیش از خاندان غاصب افشاری و فادار بودند، نزد وی رفتند و وی را به شاهی برگزینند و بهنام شاه سلیمان دوم خوانندند. آنان شاهرخ میرزا را به تحریک امیرعلم خان که در آن هنگام عنوان «وکیل الدوله» داشت، کور کردند. در پی آن، حکومتی را که قزلباش‌ها سالیان دراز آرزوی می‌کردند مستقر نمودند. آنان نیرویی را به فرماندهی بهبودخان و امیرمعصوم خان برادر امیرعلم خان، به هرات اعزام و آن شهر را تصرف کردند. بی‌درنگ نیروی

۱. بنگرید: تاریخ جهانگشای نادری، آتشکده آذر، مجلل التواریخ گلستانه، افغانستان در مسیر تاریخ و غیره.

۲. آیتی، همان، ص ۱۱۸ و ص ۱۲۰.

کارآمد دیگری برای تأمین امنیت در قندهار و کابل اعزام شد. حتی به احمد خان درآنی اعلان جنگ شد. تمامی این فعالیت‌ها در پرتو شخصیت، قدرت، دانایی و فراست سیاسی امیر علم خان خزیمه وکیل‌الدوله صورت می‌گرفت.^۱

آیتی می‌نویسد: «... انحطاط قطعی این مردم را از آن روز باید شمرد [که] تمام زحمات میرعلم خان به هدر رفت بدوساطه خیانتی که یوسف علی خان جلایر به تحریک بعضی از زنهای حرم‌سرای شاهزادی مرتکب شد تفصیل این اجمال آنکه یک روز به واسطه فوت امیر محراب خان که از قرباتان نزدیک میرعلم خان بود امرای دربار که همه روزه مراقب چهارباغ با اتباع خود بودند به امر عزاداری و ختم قرآن مشغول بوده، یوسف علیخان جلایر کلانی به امر حبیبه سلطان ییگم زوجه شاهرخ با عده‌ای مسلح وارد چهارباغ شده و شاه سلیمان را گرفته از حله بینش عاری نمودند و نقاره به نام شاهرخ نواختند امیرعلم خان که همچنین خیالی به خاطرش خطرور نمی‌کرد متوجه شده با امرای دیگر به چهارباغ حمله آوردن و یوسف علی خان هم آنها را به باد توپخانه و شمخال بسته و در دوسه حمله و یورش جمعی از هوایخواهان سید از میان می‌روند و خبر کورشدن سید هم مردم را دلسزد ساخته امیر علم خان و سایر امراء هریک به طرف مقفر خود مراجعت کردند و یوسف علی خان بعد از اینکه شاه کور را به تخت نشانید آنچه شاهرخ پول و جواهر داشت به حیله و تدبیر از او گرفته و از مشهد فرار نمود و در قلعه کلات به عیش و عشرت گذرانید بعد از این مقدمه که پادشاهی کور بدون سر کرده و نوکر در مشهد ماند نفوذ حکومت به صفر رسید و از آنسوی احمد خان ابدالی با لشگری بزرگ به خراسان لشکرکشی کرد که به بدخشان و امیر مقصوم خان بدو تسلیم شدند.^۲

.۲. همان.

.۱. همان.

اقدام غیرمنتظره یوسف خان جلایر، خشم امیرعلم خان را برانگیخته بود و تصمیم گرفت تمام کشور را در کنترل خود درآورد. با بازگشت احمد خان ابدالی به افغانستان، امیرعلم خان نیروهای خود را روانه کلات نادری کرد و یوسف علی خان جلایر و برادرش را دستگیر نمود. در پی آن، امیرعلم خان به سوی مشهد حرکت کرد و در آنجا شاهرخ را برای دومین بار از تخت به زیر کشید و در ۱۷۴۸ خود را سلطان فرمانروا خواند.^۱

آیتی، تحول یاد شده را چنین ثبت کرده است: «امیرعلم خان را پیش آمد این امور بر طبع ناگوار آمده در مقام انتقام برآمد و با جمعیت خود به سمت قلعه کلات رفته و با یوسف علی خان به مقاتله ایستاد و عاقبت او و برادرش را با چند نفر دیگر گرفته و مقید و محبوس به مشهد آورد و حسب الصلاح سرکردگان قشون آنها را به قتل رسانید و علم استقلال برافراشت و جمعیتی فراوان از طوایف خزیمه و نخعی و لالوئی و دیگر ایلات خراسان فراهم کرد و چند نفر از سرکردگان اکراد را که راه مخالفت می‌پیمودند چشم کند و خواهر دولی خان شادلو را به حباله نکاح خود درآورد و هر کجا صاحب اختیار و اقتداری در خراسان بود همگی طوعاً و کرهاً با اطاعت امیرانجم سپاه را بدوش کشیده منتظر فرصیت بودند. امیرعلم خان اکثری از سرداران گردنکش را معیوب و مقتول نموده به عزم تسخیر نیشابور و تنبیه جماعت بیات بدانصوب متوجه شد».

از خراسان اگر شخصیت برجسته‌ای بود، خواهی نخواهی اقتدار امیر «انجم سپاه» را گردن نهاد. امیرعلم خان گردنکشان زیادی را کشته و زخمی ساخت و لشکر به فتح نیشابور روانه کرد.^۲

۱. گفته می‌شود از برخی خانه‌ها در خراسان و تهران مکه‌هایی بدست آمده است که نام امیرعلم خان به عنوان حاکم و فرمانروای خراسان را بر خود دارند.

۲. آیتی، همان، ص ۱۰۹.

بدیواری امیرعلم خان در این بود که تصرف خراسان و هرات و بلوچستان، وی را مستقیماً رویاروی رقیب قدر تمدنتر یعنی احمدخان ابدالی (بعدها احمدشاه درانی) قرار داد.

امیر از مشهد برای فتح نیشابور، که طایفه بیات در آنجا از پذیرش حاکمیت وی سرباز می‌زد، عازم آن شهر شد. امیرعلم خان در نزدیکی نیشابور با ارسال پیام‌هایی برای آن طایفه از بیات‌ها دعوت به عمل آورد تا به گونه مسالمت‌جویانه تسليم شوند و افتادان وی را پذیرند. دعوت وی رد شد. امیر شهر را به محاصره درآورد و نزدیک به موقوفیت بود که اخبار رسیدن احمدخان ابدالی به جام و لنکر را شنید. وی نیشابور را برای مقابله با خان ابدالی ترک گفت.

مجمل التواریخ گلستانه این رخداد سرنوشت‌ساز را که مهر پایانی بر دوره امیرعلم خان زد، چنین شرح می‌دهد: او در تلاش تصرف شهر نیشابور بود که «... در این اثناء خبر ورود احمدخان ابدالی بالشگر قیامت اثر به جام و لنکر به سمع امیر مزبور رسید به ناجار دست از محاصره نیشابور کشیده به فکر رزم احمدخان افتاد سان لشگر خود را دیده سی و پنج هزار جوان رشید جنگ دیده رزم آزموده نیزه دار خنجرگذار که هریک رستم زال را به نظر در نمی‌آورد لشگرنویسان فرد آن را به نظر خان عالی مکان رسانیدند بعد از ملاحظه فرد پنج هزار سوار مقدمه‌الجیش لشکر مقرر داشته بنای کوچ را به فردا گذاشت امرای کرد و سرداران ایلات بنای نفاق را گذاشته بر خذلان امیر همداستان شدند صباح‌گاهان که کوکبة مهر خاوری در عرصه جهان آغاز جلوه‌گری کرد امیر بی خبر از تقدیر ماهیچه لوای استقلال به سمت جام و لنکر در حرکت آورده به آن جانب متوجه شد در بین راه سرداران نفاق پیشه بی‌اندیشه هریک با جمعیت خود به وطن خود برگشت و امیر با قلیل جمعیتی باقی ماند و چون روز خود را سیاه و بخت را واژگون دید از اندیشه اکراد بی قرار

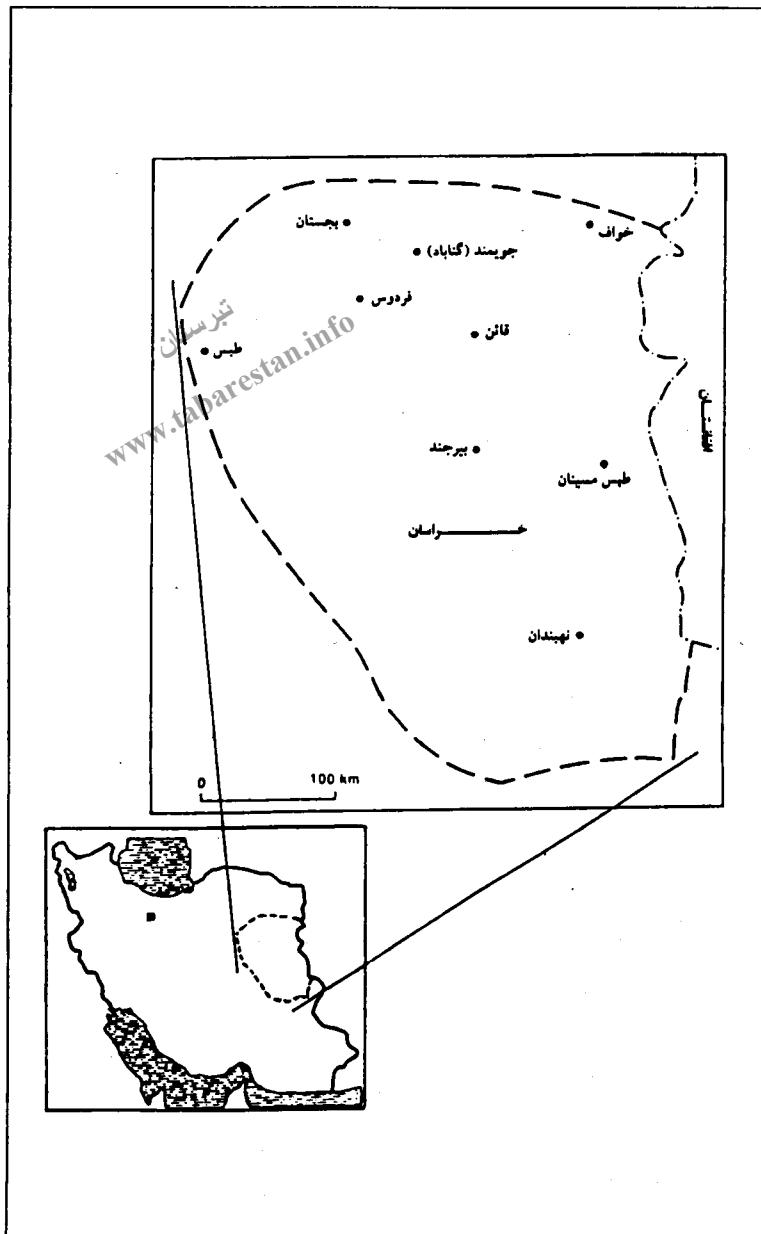
گردیده خود را به قلمهٔ تون که بسیار مستحکم بود و در تصرف داشت رسانید بنه و آخرق و حرم را با امیر مقصوم‌خان برادر خود در آنجا بگذاشت و خود با جمعیت قلیلی که همراه داشت به نزد دولی‌خان رفت و به جمع آوری قشون پرداخت که اعزام جنگ احمدخان نماید.

سرداران اکراد از این امر مطلع شده‌کس به نزد دولی‌خان فرستادند که خونی ما را در نزد خود نگاهداشتن خلاف ضایعه ایلیت و خارج از قاعده غیرت است اگر ایلیت منظور است بدون عذر امیر را به نزد ما بفرست و گرنه آماده جنگ باش. دولی‌خان چون تاب مقاومت ایلات رانداشت و نگاهداری امیر را در حوصلهٔ خود ندید او را به سمت اسفزاد فرستاد جماعت اکراد پی بدین معنی برده در وقت؛ همگی سوار شده‌اندک راهی باقی بود که امیر داخل قلعه اسپهار بشود که جماعت اکراد باورسیده و او را بگرفتند و مقید و محبوس به نزد شاهرخ بردنده شاه چون او را منشاء کوری خود می‌دانست او را کور کرده و به جعفرخان کرد سپرده که هم او را کور کرده بود جعفرخان او را در زیر چوب به قصاص رسانید.^۱

البته برخی دیگر منابع تاریخی، روایت متفاوتی از سرنوشت امیر دارند. این منابع از درگیری مستقیم امیر علم‌خان با احمدخان ابدالی سخن می‌راند که در جام و لنکر با یکدیگر مصاف دادند و رهبر افغان در اولین دور درگیری مجبور به عقب‌نشینی شد. نویسنده کتاب «احمد شاه درانی» با سود جستن از منابع گوناگون شرح رویداد را چنین می‌آورد:

«امیرعلم خان در این زمان بر مشهد سروری داشت و در تدارک محاصره نیشابور بود که از سقوط هرات به دست احمدشاه و قصد وی به سوی مشهد باخبر شد. وی اقدامات خود در نیشابور را معلق نهاد و با شتاب برای رویارویی با افغانان در حال پیشروی به مشهد بازگشت. وی

۱. آینه، همان، ص ۱۲۲



شکل ۸: محدوده سنتی امیرنشین

پس از تأمین تمهیدات نظامی شهر و چگونگی دفاع از ساکنان که تصور می‌کرد می‌تواند به آنان اعتماد داشته باشد، به قصد یورش بر هرات از مشهد خارج شد.

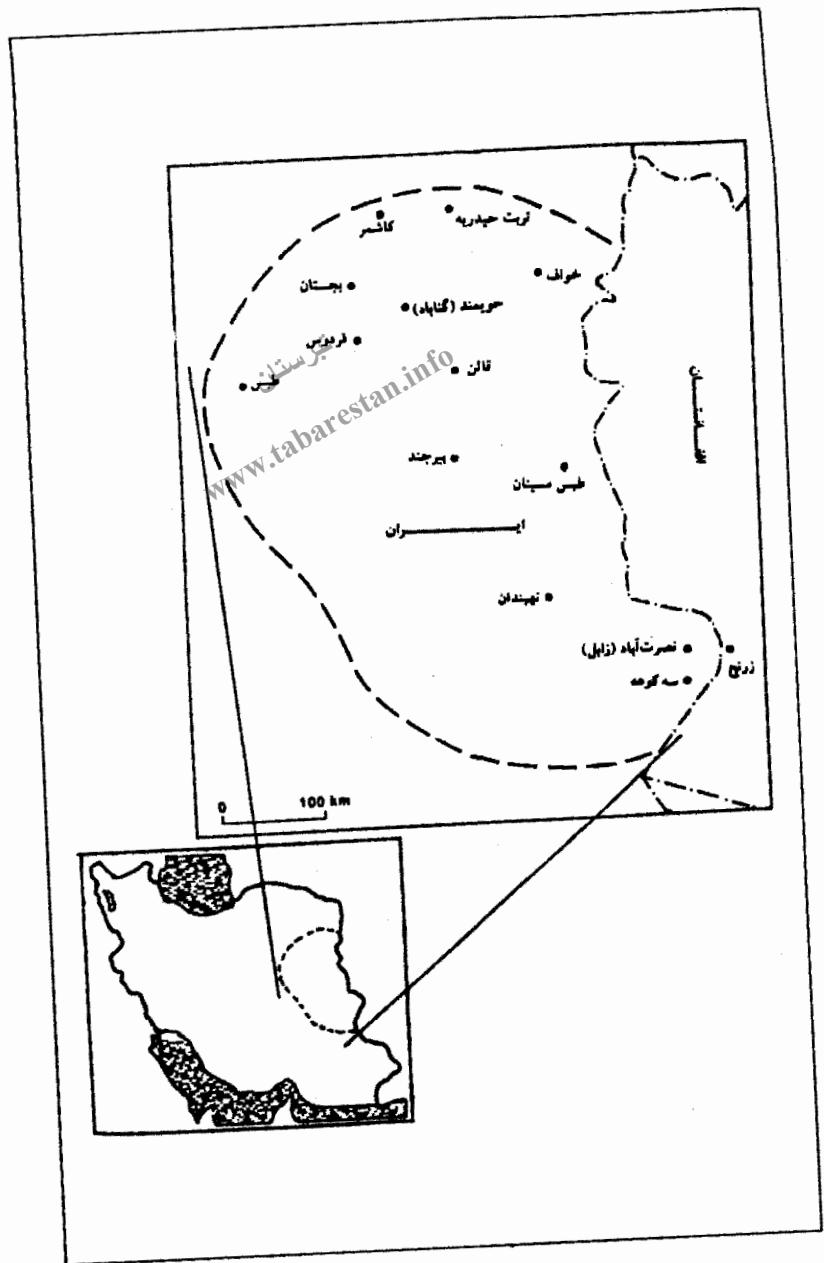
احمدشاه ارتش پیشو و پنج هزار نفری از افغانان ورزیده را به فرماندهی جهان خان پویال زایی و دستیاری میرنصیرخان حاکم کلات در بلوچستان، برای فتح مشهد مأمور ساخت. جهان خان در تربت شیخ جام حمله غافلگیر کننده‌ای به میرعلم خان ترتیب داد. میرعلم که از ضربه اول به خود آمده بود، با جسارت فراوان درانی‌ها را پس زد ولی بزودی موقعیت دگرگون شد و حمله جانانه‌ای از سوی میرنصیرخان حاکم کلات با سواره نظام سه هزار اسبی وی، ایرانیان را بازپس زد. میرعلم در نبرد کشته شد و ارتش وی پاره‌پاره گردید.^۱

در حالیکه ژنرال فریه معتقد است که امیرعلم خان بی‌درنگ فکر حفظ مشهد را به کناری نهاد و قصد عزیمت به قائنات نزد طایفه خوش کرد،^۲ سرپرسی سایکس نظر دیگری دارد:

«در این دوره ایالت خراسان در آشوب و بلوا بود. جانشینان مختلف نادرشاه یکی پس از دیگری به قتل می‌رسیدند یا کور می‌شدند. شاهرخ میرزا نوه نادر، پسر چهارده ساله‌ای که صرفاً آلت دست میرعلم خان سیستان بود، در گروه کورشدگان جای داشت. علم خان که رقیبان خود را شکست داده بود، با تدارک کافی و قوی برای مشهد، به قصد تصرف ناگهانی هرات حرکت کرد. البته وی خود در تربت شیخ جام از سوی تیمور میرزا که با نیروی پیشو و افغانان راه به سوی مشهد داشت، غافلگیر شد. میرعلم اندکی بعد به خود آمد و شجاعانه جنگید، ولی شکست خورد و ارتش وی در برابر سواره نظام ۳۰۰۰ نفری نصیرخان حاکم کلات، پراکنده و منهزم شد. احمدشاه مشهد را به محاصره درآورد که

1. Ganda Sing, *op.cit.*, pp. 57-8.

2. Ferrier, *op.cit.*, pp. 508-9.



شکل ۹: امیرنشین خزیمه (قائنات و سیستان)

چندان موفقیت آمیز نبود، ولی در نهایت با دریافت مبالغ کلانی، شاهرخ را تحت حاکمیت خود بر تخت نشاند.^۱

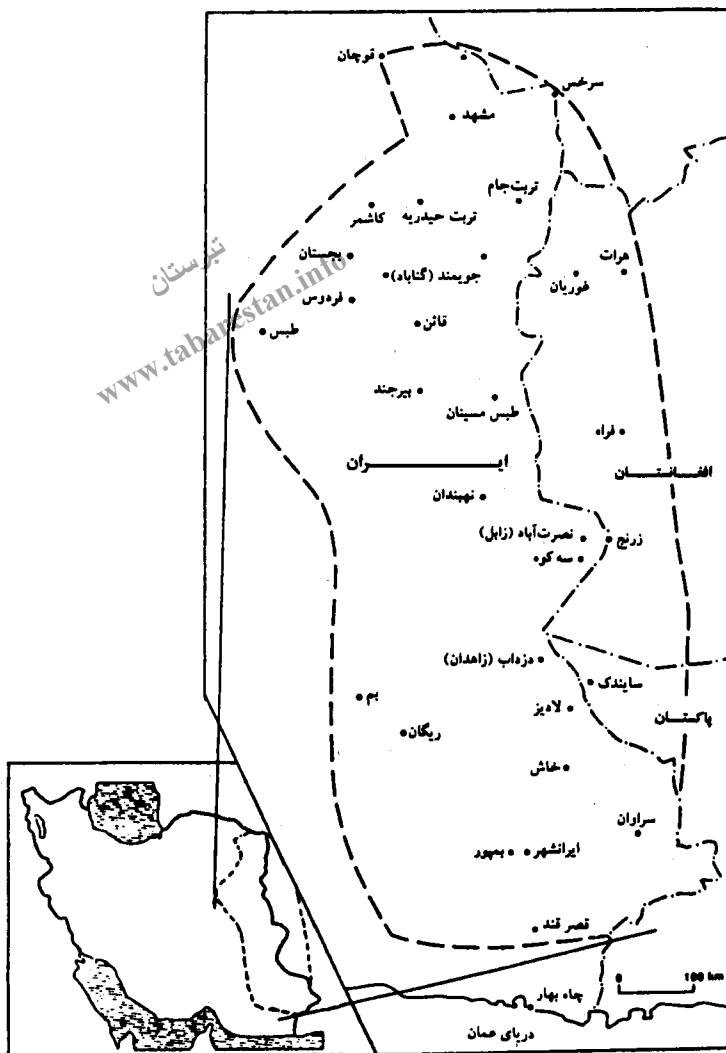
صرف نظر از این که دقت هریک از بررسی‌ها بیشتر باشد، سنت خانوادگی خزیمه تحلیل نخست را بیشتر می‌پسندد. در فرمانی به امضاء احمدشاه درانی (ابدالی) مورخ ۱۶ شوال ۱۱۶۷ (۱۷۵۳)،^۲ امیرعلم خان با نادرشاه افشار مقایسه شده است. در فرمان یاد شده آمده است که امیر در سبزوار در محاصره است. از این رو، مرگ امیرعلم خان باید در حدود آن تاریخ در سال ۱۷۵۳ واقع شده باشد. منابع دیگر مرگ او به سال ۱۷۴۹ ثبت کرده‌اند. بدون تردید امیرعلم خان یکی از رهبران مهم و کارآمد زمان خود و بزرگترین امیرخاندان خزیمه بود که قلمرو او سرزمین‌های پنهانواری را دربرگرفت. امیرنشین او قائنات، سیستان، بلوچستان، خراسان، هرات و فراه را شامل می‌شد. وی سرحدات جنوب باختری امیرنشین را در کرمان قرار داد. پایتخت خود را از بیرجند به مشهد انتقال داد که در آن زمان پایتخت امیران بود. به گمان قوی اگر امیرعلم خان به آن زودی با احمد خان ابدالی رویارویی نمی‌شد، می‌توانست تاریخ سیاسی ایران را به مدت درازی تحت تأثیر قرار دهد.

از میان رقیبان امیرعلم خان، احمدخان ابدالی پادشاهی افغانستان را بنیاد نهاد، محمدحسن خان قاجار موقیت خود را در مازندران و استرآباد (گرگان) تحکیم بخشید. فرزند وی، آقامحمدخان، سلسله قاجار را تأسیس کرد که تا سال ۱۹۲۵ سلطنت کرد، و کریم خان زند نیز سلسله زندیه را در شیراز بوجود آورد.

امیرمعصوم خان فرزند امیراسماعیل خان و برادر امیرعلم خان، گرچه هیچگاه، به عنوان امیرخزیمه، حکمران نبود، ولی نقش کارآمدی به عنوان

1. Sir Percy, Sykes, *A History of Afghanistan*, London, 1940, Vol. I, p. 359.

2. متن فرمان احمدشاه درانی، در کتاب فرهنگ ایران زمین، تهران، ۱۳۳۷، صص ۶۳-۶۱.



شکل ۱۰: امیرنشین خزیمه در اوج گستره خود (۱۷۴۷-۱۷۵۳)

فرمانده نیروهای امیرنشین ایفاء نمود. در جریان تلاش امیرعلم خان برای رهبری ایران، بیشتر وقت امیرمعصوم خان به عنوان سردار و فرمانده ارتش با برادرش می‌گذشت. پس از اینکه خان ابدالی به کار امیرعلم خان خاتمه بخشید، امیرمعصوم خان را برای تسلیم شدن تحت فشار قرار داد.

امیرمعصوم خان

تبرستان

امیرمعصوم خان که از سرنوشت برادرش بی خبر بود، به امید یاری برادر، با نیروی اندک به تحکیم مواضع خود پرداخت. مدتی مقاومت کرد، ولی با دریافت خبر مرگ برادر ناامید شد، واز احمدخان تقاضای صلح کرد، و خان ابدالی وی را به حضور خویش دعوت کرد. امیرمعصوم خان در آن دیدار کلیدهای قلعه را به خان ابدالی داد و خود را تسلیم وی نمود.^۱ وی بخشیده شد ولی دعوت به امیری قائن را نپذیرفت. در نتیجه فرزند امیرعلم خان برای حکمرانی آن منطقه در نظر گرفته شد.

احمدخان ابدالی، در این زمینه، از روش نادرشاه پیروی کرد که رهبران مغلوب را، در برابر تضمین وفاداری کامل، مجددًا منصوب می‌کرد.

امیرمعصوم خان که از فاجعه مرگ برادر و شماری دیگر از سرداران خانواده‌اش در رنج بود، دیگر قادر به ادامه حضور در آن دیار نبود، به تهران رفت و باقی عمر را در آنجا سپری کرد.^۲

امیرعلی خان

امیرعلی خان فرزند امیرعلم خان، پس از کشته شدن پدر و عزیمت عمویش امیرمعصوم خان به تهران، امیرنشین خزیمه در قائنات را به حال

1. Sing, *op.cit.*, p. 88.

2. آیتی، همان، ص ۱۲۲. در تهران بود که قطعه‌زمینی از املاک خود را به مدرسه دینی مخصوصیه در بیرونی هدیه کرد. سند هدیه مزبور در تهران توسط روحا نیان پایخت تنظیم شد. همان.

اول بازگرداند. امیری وی مورد تائید خانهای سلسله زندیه قرار گرفت. برابر نظر سرجان مالکلم، امیرعلی خان در زمان خود از چهره‌های برجسته خراسان به شمار می‌رفت. در جریان درگیری‌های میان زندیه و قاجار برای پادشاهی ایران، امیرعلی خان، در برابر آقامحمدخان قاجار، جانب لطفعلى خان زند را گرفت.

به گفته تاریخ گیتی گشا، هنگامی که لطفعلى خان در سال ۱۲۰۸ هجری (۱۷۹۳) در کرمان شکست خورد و در پیگرد آغا محمدخان قرار گرفت، امیرعلی خان وی را در قائن بناء داد و از سواره نظام قائن و سیستان، ارتشی برای او تدارک دید. لطفعلى خان با کمک این نیرو به دور دوم نبردهای خویش با آغاز محمدخان در کرمان پرداخت.^۱

سرجان مالکولم در مورد امیرعلی خان می‌نویسد:

«شهر و منطقه قائن، به سمت جنوب خاوری طبس، قلمرو یک طایفه برجسته عرب بود که آخرین شاه صفوی آنجا را به نیای آن طایفه میراسمعیل خان برای اسکان مردمش هدیه کرده بود. وی با تشخض در ارتش نادرشاه خدمت کرد. اکنون نوه‌اش متصرفات بی‌حاصل او را به ارث برده است. در دشت‌های قائن تعدادی شتر یافت می‌شود، و کوههای آن پوشیده از گله‌های گوسفند است که از پشم آنها قالی و بافته‌های مختلف تولید می‌شود که از نظر کیفیت با اقلام مشابه در سایر نقاط ایران بر اسری دارد. حاکمان این ایالت معمولاً مالیات این تولیدات را می‌پردازنند، ولی با توجه به آوازه جنگ‌آوری و رشدات مردان طایفه، آنچه بیشتر از درآمد اراضی مورد توجه خان حاکم می‌باشد مسائل نظامی است. شهرت عربان قائن به جنگ‌آوری در خراسان زیانزد است. خان کنونی امیرعلی خان، لطفعلى خان را مورد حمایت قرار داد، ولی موقعیت و طبیعت این کشور به گونه‌ای است که موجب شده بود وی ترسی از

^۱. آیتی، همان، ص ۱۲۲.

آقامحمدخان به دل راه ندهد، زیرا می‌دانست خردمندی خان قاجار روابط خردپذیر معقول را بر سنتیزه ترجیح خواهد داد.^۱ قلمرو امیرعلی خان، از قائن، مرکز سنتی امیرنشینی خزیمه، تا سیستان را در برمی‌گرفت.

امیرعلم خان دوم

فرزند امیرعلی خان، نام پدریزگش امیرعلم خان را داشت، او نام کسی را داشت که خاطره او می‌باشد برای پیش از دو سده نزد خانواده خزیمه محترم بماند. امیرعلم خان دوم، پیش از جانشینی پدر، به عنوان یکی از فرماندهان ارتش زنديه، در مبارزات لطفعلی خان در کرمان خدمت کرده بود. حکومت وی هم زمان بود با پادشاهی فتحعلیشاه قاجار که عنوان رسمی امیرنشین قائنات را در شخص امیرعلم خان دوم به خانواده خزیمه اعطاء کرده بود. در سال ۱۲۱۳ هجری (۱۷۹۸)، هنگامی که محمود میرزا افغان به ایران پناهنده شد، در کاشان میهمان امیرعلم خان دوم بود. فتحعلیشاه قاجار در اندیشه بازیس‌گیری هرات، از محمد میرزا حمایت کرد و به امیرحسین خان شبیانی (از وابستگان خانواده خزیمه) حاکم طبس و امیرعلم خان دوم دستور داد، محمود میرزا را همراهی و پشتیبانی کنند.^۲ امیرعلم خان دوم بخاطر صلح و آرامشی که برای منطقه به همراه آورده بود، در قائنات و نواحی اطراف بسیار مورد احترام بود. وی چندین بنا و یک قلعه زیبا در بیرون احداث کرد. در سال ۱۲۰۵ هجری قمری (۱۷۹۰) آخوند ملاعبدالکریم اشراق یکی از روحانیان برجسته زمان و از

1. Sir John Malcolm, G.C.B/K.L.S., *History of Persia*, London, 1829, Vol.II, p.237.

2. آبتي، همان، ص ۱۲۳.

شاگردان آقامحمد بید آبادی اصفهانی، اشعاری در ستایش از قلعه یاد شده و بانی آن سرود و آن را عالی و قابل قیاس با بناهای اصفهان دانست.^۱

امیر اسدالله خان (حسام الدوّلہ اول)

وی فرزند امیرعلم خان دوم بود که در فائن و تون و طبس جانشین پدر شد. وی در رشادت پرآوازه بود و در سال ۱۲۴۷ هجری قمری (۱۸۳۱) نایب‌السلطنه عباس میرزا قاجار را در مبارزاتش در خراسان پیاری داد. امیراسدالله خان مورد احترام و توجه عباس میرزا بود. به عنوان مثال، هنگامی که عبدالرضا خان یزدی حاکم بافق که در برابر عباس میرزا ایستاده بود، گریخت و در طبس پناه گرفت، امیراسدالله خان از نفوذ نزد نایب‌السلطنه برای بخشیدن وی استفاده کرد.^۲

در سال ۱۲۴۹ هجری قمری (۱۸۳۳) که عباس میرزا سپاهیان خود را به سوی هرات گسیل داشت، امیراسدالله خان خزیمه و امیرعلی نقی خان عرب فرماندهی بخشایی از سازمان نظامی و لیعهد را بر عهده داشتند.

۱. ایاتی چند از این شعر چنین است:

برآرنده زمین و هفت ایوان	به تائیدات یزدان جهان بخش
مقوس ساز چرخ سخت بنیان	مقرنس بند نه طاق مقدس
سپهر عدل را مهر درخشنان	امیری همال دادگستر
خدیبو خطه ملک خراسان	علیخان مکندر فر که باشد
بفرزند فربیدون فرعلم خان	خط فرمانروایی را چو بخشید
سریر آرای تخت عدل و احسان	شد او فرمانروای ملک قابن
عمارتیش همه رشک صفاها	بنای قلعه‌ای بنهاد عالی

...

دبیرخانمه با بنهاد و گفتا

۲. آیتی، همان، ص ۱۲۵.

همایون قلعه قصر عیش بنیان

عباس میرزا در گزارشی به پدرش فتحعلیشاه می‌نویسد: «... بعد از آن که غلام فدوی تکیه به تأیید الهی و طالع بی‌زوال شاهنشاهی کرده از سنگر نادری به محاصره خبوشان رفت عالیجاه سهراب خان سرتیپ را با سربازان شقاقی و مراغه و تفنگچیان قائین و نشابوری و جمعی سواره و چند عزاده توب به دروازه مشهد نشاند و خود با بقیه سرباز و سوار و توپخانه به دروازه شیروان نشست و افواج قاهره سرباز را از هر طرف به کندن مارپیچ و بردن نقب و پیش بردن سنگر و پر کردن خندق مأمور داشت و غلامزاده درگاه آسمان جاه قهرمان میرزا را بعد از ورود از سبزوار با عالیجاه محمد رضا خان بر سر آنها گماشت. از آن طرف عالیجاه سهراب خان به مهندسی موسیو بروسکی مهندس، سنگرهای سربازان شقاقی را از سه جا به کنار خندق بردو سنگر سربازان مراغه را به سرهنگی عالیجاه حسین پاشای مقدم به ده ذرعی دروازه مشهد رساند و سنگر دیگر به عالیجاهان امیر اسدالله خان خزیمه حاکم قایین و میرزا حسین خان در روایت سرکرد نیشابوری محول کرد». ^۱

در جریان این حرکت نیروهای ایران به سوی هرات بود که عباس میرزا نایب‌السلطنه در گذشت و فرزندش محمد میرزا، بعدها محمد شاه قاجار، نیروهای اعزامی را به مشهد بازگرداند. خود وی، پس از واگذاری بخش عمده مستولیتهای منطقه به امیر اسدالله خان، به تهران بازگشت. در سال ۱۲۵۳ و ۱۲۵۴ (۱۸۳۷ و ۱۸۳۸) هنگامی که محمد شاه هرات را محاصره کرد، امیر اسدالله خان یکبار دیگر به عنوان فرمانده نیروهای ایران در صحنه حضور داشت. با مداخله بریتانیا، هرات از سقوط رهایی

۱. قائم مقام فراهانی، منشات قائم مقام، ویرایش جهانگیر قائم مقامی، تهران، ۱۳۳۷، ص ۱۶۳. نامه ولیعهد به شاه مورخ ۱۸ ربیع الاول ۱۲۴۸ (۱۸۳۲) می‌باشد.

یافت و نیروهای ایران بازگشتند. امیراسدالله خان نیز به امیرنشین خود بازگشت.^۱

در سال ۱۲۶۹ (۱۸۵۲)، هنگامی که سردار علی خان سیستانی از پذیرش اقتدار ناصرالدین شاه قاجار سرباز زد، امیر اسدالله خان فرزند خود امیرعلم خان (بعداً امیرعلم خان سوم، امیر قائنات) را برای پیوستن به حسن خان جلیلوند فرستاد، که از سوی شاهزاده حسامالسلطنه حاکم کل خراسان برای برقراری اقتدار حکومت مرکزی در سیستان مأمور شده بود. آنان پرچم ایران را بر سر در قلعه سه کوهه افراشتند و با دستگیری سردار علی خان، فته فرو نشست.^۲

در سال ۱۲۷۷ (۱۸۶۰)، مهاجمان ترکمن به قائنات حمله برداند ولی امیراسدالله خان توانست بر آنان غلبه کرده آنان را به افغانستان پس براند. امیراسدالله خان به خاطر این رشادت مورد تحسین شاه واقع شد و فرزند او نیز به درجه افتخاری سرهنگی نائل آمد.^۳

امیراسدالله خان هم‌چنین در محاصره و تصرف قوچان و دستگیری خان شورشی آنجا رضاقلی، مشارکت داشت. پیش از این، شورش سالار در خراسان تجربه سنگینی برای اوی و خانواده‌اش داشت. بهارستان به نقل از منابع تاریخی جریان را چنین می‌آورد: محمدحسن خان سالار «... پسر الله یارخان آصف‌الدوله...» که «... بعد از پدرش در سنه ۱۲۶۲ والی خراسان شد و طولی نکشید که به اتفاق برادرش محمدخان بیگلریگی مشهد با دولت مخالفت نموده و یاغی شدند و در سال ۱۲۶۳ حمزه میرزای حشمت‌الدوله با استعدادی زیاد مأمور خراسان و دفع فته سالار گردید. سالار ابتداء به دشت آحال رهسپار گردید و لکن موقعی که

۱. همان.

۲. آیتی، همان.

۳. همان.

حشمت‌الدوله به مشهد حمله کرد محمدخان برادر سالار داخله مشهد را بهم زد و در آن اغتشاش، میرزا عبدالله خوئی متولی باشی آستان قدس در جلو مسجد گوهرشاد به ضرب گلوله مقتول گردید و هفت‌صد نفر از افراد قوای دولت نیز به قتل رسیدند و باقی افراد قشون هم در ارگ با حشمت‌الدوله محاصره شدند. در این بین محمدشاه وفات یافت و هنگامی که خبر فوت شاه به مشهد رسید حشمت‌الدوله با اردوی دولتی به همراهی یار محمدخان هراتی به جانب هرات فرار نمودند و برخی به طرف تهران فراری شدند و با این وضع مشهد در تحت نفوذ و استیلای سالار درآمد. همین که ناصرالدین‌شاه به تخت نشست سلطان مراد میرزا حسام‌السلطنه مأمور خراسان و دفع فتنه سالار شد در این موقع جمعی از خراسانی‌ها نیز با سالار همدستی می‌نمودند. در موقعی که حسام‌السلطنه به خراسان ورود کرد سامخان ایلخانی زعفرانلو و مردم خراسان از سالار برکنار شده و رؤسای محلی مورد مرحمت و التفات دولت گردید حسام‌السلطنه شهر را محاصره کرد و اردوی دولتی که در حدود بقعه خواجه ریع متوقف بودند از آن سمت حمله و یورش آورندند. ضمناً قحط و غلام در شهر روی به فزونی و شدت گذاشت. سالار در این بین بنای جرئت و جسارت گذاشته دست درازی به محظیات آستان قدس نمود چنان که قندیل‌های طلا و نقره و طلای ضریح مقدس و نقره دربهای حرم مطهر را کنده و بنام خود سکه زد و بسیاری از بزرگان و علمای شهر را گرفته و حبس نمود این رفتار زشت سالار بیشتر اسباب خرابی کار او و اغتشاش شهر را فراهم آورد و نیروی دولتی به شهر روی آور شدند و در سنه ۱۲۶۶ سالار به حرم مطهر پناهنده گردید. در این بین حسام‌السلطنه نیز به آستان قدس مشرف شده و محبوسین سالار را رهائی داد. سالار و برادرش محمدخان و اصلاحان خان پسر سالار

در دنباله این پیش‌آمد گرفتار گردیده و به پاداش عمل خود به قتل رسیدند.^۱

بهارستان در مورد ارتباط شورش سالار با قائنات و امیرنشین خزیمه چنین می‌آورد: «... که بعد از استیلای سالار بر نواحی خراسان به طرف قاین اردوکشی کرد. امیراسدالله خان حکومت وقت در مقام مدافعه برآمده و بعد از آنی که دید سرباز قاینی تاب مقاومت قشون آصفی را ندارند و شاید با حشمت‌الدوله نیز در جنگ هم‌الارشکت داشته‌لها به جانب هرات فرار نمود و پرسش امیرعلم خان گرفتار گردید و خانواده امارت در تحت سرپرستی مرحوم آخوند ملاحسن سرچاهی امام جمعه بیرجند واقع شدند و امیرعلم خان چندی در مشهد محبوس بود و بالاخره از حبس مشهد فرار کرده خود را به هرات رسانیده به پدرش پیوست و تا زمانی که امر خراسان منظم نگردیده در افغانستان بسر می‌بردند و در این مدت محمد‌علیخان آصف پسر سالار متصدی حکومت قایبات بوده و با سیاست خشنی رفتار می‌کرد.^۲

امیراسدالله خان و فرزندش علم خان بهنگام اقامت در هرات اقدام به خریداری زمین‌های زیادی کردند و موقعیت ملک داری خانواده خود را تا هرات رساندند. امیراسدالله خان در سال ۱۸۵۴ درگذشت.

امیرعلم خان سوم (حشمت‌الملک)

یکی دیگر از امیران بر جسته خانواده خزیمه، امیرعلم خان سوم فرزند امیراسدالله خان بود که جانشین پدر شد و دامنه نفوذ امیرنشینی خوش را گسترش بخشید. امیرنشینی وی به اندازه امیرنشینی امیرعلم خان اول، به جز وابستگی‌های هرات و مشهد، بود. وی سران کرچکتر نظیر روسای

۱. آینه، همان، صص ۱۲۵-۷.

۲. همان.

نخعی، خوسف، نه، و دشت سنی خانه را که در نواحی مختلف قلمرو سنتی خانواده خزیمه حکمرانی می‌کردند سرکوب کرد. وی بزودی توانست اقتدار امیرنشینی خزیمه را در سراسر منطقه قائنات و توابع آن بازسازی نماید. در سال ۱۸۴۷ (صفر ۱۲۶۴ قمری)، طی فرمانی از سوی محمد شاه قاجار، امیرعلم خان سوم به عنوان امیرمرزدار قائنات شناخته شد.^۱

امیرعلم خان سوم در سال ۱۸۶۵ نیرویی به سیستان فرستاد که در آنجا برخی روسای افغان و بلوج علیه حکومت مرکزی سر به شورش برداشته بودند. در جریان درگیری‌ها مرکز اقتدار وی، بیرج و باروی نصرت آباد که خود ساخته بود، به محاصره دشمنانش درآمد. پس از شش ماه وی توانست با کمک نیروهای اعزامی از مشهد محاصره را بشکند و بر نیروهای بلوج چیرگی یابد. امیرعلم خان با این پیروزی سیستان را دوباره جزو قلمرو امیرنشین خزیمه قرار داد. افزون بر آن، به عنوان یک حرکت سیاسی و برای اتحاد با روسای بلوج، وی با دختر سردار ابراهیم خان بلوج ازدواج کرد، و دختران سردار شریف خان بلوج و سردار احمد خان بلوج را به ترتیب برای پسران خود علی اکبر خان و محمد اسماعیل خان به زنی گرفت.^۲

این حرکت موجب گردید تا بعدها، به هنگام داوری مرزی میان ایران و افغانستان، اقداماتی به سود ایران اتخاذ شود، زیرا سران بلوج به دلگرمی امیرعلم خان سوم گواهی دادند که سرزمینهای آنان جزو حاکمیت ایران است. پیروزی امیر خزیمه در سیستان، قلعه نادعلی را نیز در بر می‌گرفت که در جناح خاوری رود هیرمند واقع است و اکنون جزو سرزمین افغانستان شمرده می‌شود. این رویداد در یکی از گاہشمارهای زمان چنین آورده شده است:

«مقارن این حال چاپار دیگر از نزد مستوفی‌الممالک رسیده عرایض

.۲. همان.

.۱. همان، ص ۱۲۸.

محمد اسماعیل خان وکیل‌الملک حاکم کرمان و میرعلم خان حشمت‌الملک امیر قائن و سیستان را به حضور مبارک رسانده از قراری که از سیستان نوشتند اند از یمن بخت و اقبال شاهنشاه قلعه نادعلی که آن سمت رود هیرمند است و از قلاع سمت منصور، بعد از چهار ساعت محاصره و محاربه به قهر و غلبه از ابراهیم خان بلوج انتزاع نموده و متصرف شده‌اند.»^۱

شاه قاجار که از خبر یاد شده مسروق شده بود، به همراه اعطای عنوان رسمی حکمرانی سیستان و لقب «حشمت‌الملک» و «امیر تومان» برای امیرعلم خان، شمشیر مزینی نیز هدیه فرستاد. ژنرال گلدسمید نیز هدیه یاد شده را تائید دارد: «... شنیده‌ایم که شمشیر افتخاری بعنوان هدیه شاه به امیر در راه سیستان است.»^۲

در پی آن، امیرعلم خان در مشهد به حضور ناصرالدین شاه قاجار رسید و در آن دیدار شاه شخصاً مراتب رضامندی و تشویق خود را نسبت به وی ابراز داشت. برابر گفته اعضاء کهنسال‌تر خانواده خزیمه، در فرمان ناصرالدین شاه، از امیر با عنوان «حشمت‌الملک، امیر تومان و امیر قائنات» نام بردۀ شده و آمده است که «بخاطر شایستگی اش، برای حفظ نظم در سیستان و امور حکمرانی آن سامان» به وی واگذار شده است.^۳ در کتاب گلدسمید، امیر اینگونه توصیف شده است: «... مردی بلند قامت، خوش سیما با قیافه‌ای که بیشتر به خاطر اندازه بزرگ استخوان‌های آرواره‌ای که نظیر بال ماهی در صورت وی مشخص است، جلب توجه می‌کند. سبیل کلفتی دارد که او را با شاه شبیه می‌نماید. سیمای او گرچه تا

۱. علی نقی حکیم‌الملک، روزنامه سفر خراسان، تهران ۱۳۵۶، ص ۴۷۶.

2. Goldsmid, op.cit., p.335.

۳. در بی انقلاب ۱۳۵۷ در ایران این سند از دست رفت و از وضعیت فعلی آن اطلاعی در دست نیست.

اندازه‌ای ترش رو و بی رحم همراه با میل به صراحة در آن جلوه‌گر است، می‌تواند گهگاه بسیار فروتن و محذوب‌کننده نیز باشد.^۱

امیرعلم خان سوم به جز اینکه مبارز توانایی بود، اشتیاق زیادی به آبادی و عمران نیز داشت. وی قلعه ناصرآباد را بنا نهاد که بعدها به عنوان پایتخت واقعی سیستان به نام نصرت آباد خوانده شد. «قلعه یا قصبه جدید ناصرآباد که مردم ولایت آن را «شهر» می‌خوانند به شکل چهارگوش ساخته شده و دیوارهای گلی بسیار محکم و بلندی دارد که، در فاصله‌های معین برج‌هایی را در خود جای داده است.»^۲

شهر ناصرآباد در اندازه‌های ۴۰۰ در ۵۰۰ یارд بود و شهر قدیم خوانده می‌شد، در حالیکه شهر جدید که شهر تازه خوانده می‌شد در پی گسترش شهر قدیم به سمت شمال در اندازه‌های ۱۰۰۰ در ۱۰۰۰ یارد بود. شهر جدید تماماً در سکونت مردم قائمن بود و شهر قدیم در سکونت سیستانیان بود. اسکان مردم قائمن در این شهر سبب نارضایی سیستانیان بود و آنان برای همیشه از این کار دل نگران ماندند. نصرت آباد در دوره رضاشاه به یاد بود نام کهن سیستان به «زابل» تغییر نام داد.

در دوره امیرعلم خان سوم شبکه‌های آبیاری گسترش یافت. در هر محله قنات‌های جدید و آب انبار ساخته شد. افرادی از تهران برای آموزش مردم در کشت سیب‌زمینی، پرقال، نخل، تباکو و دیگر محصولات مأمور شدند، زیرا وی بر این عقیده بود که خاک سیستان می‌تواند هر نوع میوه یا گیاه شناخته شده را بارور سازد.^۳

امیرعلم خان سوم، با عمران و آبادی و تمهیدات مبارزه با عناصر جدایی خواه، در حفظ قلمرو خود در سیستان بسیار موفق بود، و آن ایالت را در جریان داوری تعیین مرز در سالهای دهه ۱۸۷۰ از افتادن به دست

1. Goldsmid, op.cit., p.267.

2. Ibid., p. 266.

3. Ibid., p. 268.

افغان‌ها حفظ کرد. گروه داوری بریتانیا در سال ۱۸۷۲ تحت تاثیر کارهای وی در این زمینه قرار گرفت:

«ما دریافتیم که تمہیدات مناسب امیر قائن برای ایرانی ساختن سراسر ولایت کرانه باختی هیرمند تا چه اندازه موفقیت کامل داشت، و خوانین بلوچ اطراف به جز خانهای چخانسور و لاش جوین همگی در در دستان وی قرار گرفتند، و عموم ساکنان تا چه اندازه نسبت به وضعیت امور رضایت داشتند یا دست کم در برابر تغییر بی‌اعتبا برداشتند».^۱

خبرهای مربوط به گسترش شهر نصرت آباد نیز ترا اندازه‌ای توجه دست اندکاران امپراتوری در هند را به خود جلب کرده بود: «... در گزارشی از کلتل فایر^۲ آمده است که، ایرانیان مشغول تحکیم قلعه‌ای بنام حسین آباد (محل قدیمی نصرت آباد) در کرانه‌های هیرمند نزدیک تراکو هستند...».^۳

البته حسین آباد شهر دیگری بود در سمت شمال که آن نیز توسط امیر علم خان سوم بنا نهاده شده بود: «حسین آباد که تنها ۸ سال از بنای آن می‌گذرد، موجودیت خود را مدیون توان میرعلم خان قائن است که آن را از خانه‌هایی با بنای مرتب و منظم ساخت و در پناه دیواری قرار داد که برجهایی در چهارگوش آن قرار داشت. وی مردم را از قائن و سریشه تشویق به سکونت در آنجا کرد.»^۴

امیرعلم خان به جز عمران و آبادی، در تامین صلح و ثبات و امنیت در امیرنشین خود نیز موفق بود. کمیسیون داوری مرزی بریتانیا که در سال ۱۸۷۲ در آن دیار گشت و گذار داشت، در این مورد چنین توجه می‌دهد: «از دهقانان آنجا فهمیدیم که در زمانهای گذشته این جاده (از سیستان به بیرجند)

1. Ibid., p. 27p.

2. Phayre

3. Ibid., p. 267.

4. Ibid., p. 332.

بسیار نامن بود ولی با ظهور امیر قائن راهزنی‌ها متوقف گشته است.^۱ چنین به نظر می‌آید که امیر علم خان سوم از فراز و نشیب‌های سیاست در زمان خود نیز آگاهی داشته است. وی آشکارا از ظهور شیرعلی خان در افغانستان و طرحهای وی در سیستان بیناک بود. امیر شیرعلی خان با مقامات هند بریتانیا در تماس نزدیک بود. وی از آنان از جمله درخواست داشت که از جانشینی پسر جوانش در برابر فرزند بزرگتر یعنی یعقوب خان حمایت کنند. امیر علم خان نیز یعقوب خان را به دوستی خود دلگرم ساخت و قول داد از وی در برابر خواست شیرعلی خان و حکومت هند حمایت کند.

«امیر نسبت به یعقوب خان فرزند شیرعلی خان که سال پیش در راه هرات از آن ایالت می‌گذشت، پذیرایی کرد. وی برای دو ماه در ناصرآباد میهمان بود و دو هزار نفر نیروی وی نیز در بیرون ناصرآباد اردو داشتند...»^۲

امیر به طور کلی نسبت به کار ماموران بریتانیا برای داوری مرز بدین بود و در مجموع به این باور رسیده بود که داوری تنها برای قانونی کردن واگذاری بخشهای مهمی از سیستان و بلوچستان به افغانستان تدارک دیده شده بود:^۳ «... در این هنگام وی نسبت به روند کار ماموریت حساسیت زیادی ابراز داشت، به ویژه به حضور کلنل پولاک * همراه با کمیسیونر افغان بدین بود، زیرا به نظر وی این امر می‌توانست نتیجه‌گیری منفی از جانب حکومت بریتانیا به همراه داشته باشد.»^۴

هم چنین به نظر می‌آید که امیر نسبت به این مطلب مطمئن بود، زیرا استناد امضاء شده از سوی شاه در موافقت با نتیجه کار هیات داوری را

1. Ibid., p.330.

2. Ibid., p.269.

3. Sykes, op.cit., p. 368.

* Pollock

4. Goldsmid, op.cit., pp. 267-8.

قبول نداشت. گلدمید رئیس کمیسیون داوری از رفتار امیرعلم خان شاکی بود: «... با رسیدن به ناصرآباد قرارگاه سیستان ایران، مخالفت بیشتر شد و همانگونه که با پیشرفت امیرقائین سازماندهی شده بود... نامه توافق دیپلماتیک مورد قبول شاه و وزیرانش، هم چون ورق پاره‌ای قلمداد گردید...»^۱

امیرعلم خان در بدگمانی نسبت به کار داوری مرزی تنها نبود. کمیسیونر ایران میرزا معصوم خان هم نسبت به مقاصد داوری شدیداً بدگمان بود. رفتار غیردوستانه وی در برابر گروه داوری به تدریج شدیدتر شد، به اندازه‌ای که دیگر برای کمیسیونر بریتانیایی قابل چشم پوشی نبود. سرپرسی سایکس ادعا می‌کند که میرزا معصوم خان «چشمداشت مالی داشت». در حالیکه میرزا معصوم خان از رفتار گروه داوری به وزارت خارجه ایران شکایت می‌برد.^۲ بطور کلی ناظران ایرانی نسبت به کار گروه داوری بریتانیایی بدگمان بودند.^۳

امیرعلم خان به خاطر احترام به مذهب و سنت‌ها نیز مورد توجه است. وی با علما و روحانیان در تماس دائم و نزدیک بود،^۴ و سنت‌های مذهبی را محترم می‌شمرد. گلدمید چنین ثبت کرده است: «... هنگامی که در بیرون از بودیم به دلیل فرا رسیدن محروم خیرات فراوانی در شهر توزیع می‌شد. در جریان محروم، امیر به هزینه خود هفتاد برنامه تعزیه‌خوانی، یا مراسم عزاداری شهادت (امام) علی^۵ و برنامه‌های دیگر ترتیب می‌داد که در بخش‌های مختلف استان اجرا می‌شد.»^۶

1. Ibid., Vol.I.

2. Sykes, op.cit.

۳. نامه میرزا معصوم خان به وزارت خارجه، سند شماره ۹۳، از کتاب «یکصد سند تاریخی» ویرایش ابراهیم صفائی، تهران، ۱۳۵۳.

۴. بنگرید: اسماعیل رائین، میرزا ملکم خان، تهران، ۱۳۵۰، بخش «کلات و کوهک».

۵. آینه، همان، ص ۱۲۹.

۶. امام حسین (ع) درست است.

7. Goldsmid, op.cit, p. 335.

اقدامات امیرعلم خان در دفاع از قلمرو، عمران شهرها و روستاهای توسعه اقتصادی، تامین امنیت و احترام به مذهب از وی شخصیت برجسته‌ای ساخت که ستایش مردم و نیز حکومت مرکزی را برایش به همراه آورد. به ویژه جالب توجه است که اعضای گروه بریتانیایی داوری مرز، که تجربه دوران تلخی را در قلمرو امیرعلم خان سوم کسب کرده بودند، از محبویت وی نزد مردم قاثرات و سیستان سخن رانده‌اند: «در هر کجا که بودیم، در یافته که وی بطور کلی محبوب بنظر می‌رسد، و موقعیت در حال پیشرفت روستاه‌گواهی بر این امر است که ساکنان تحت حکمرانی او احساس امنیت دارند...»^۱

امیرعلم خان سوم به عنوان یک شیعه معتقد، چندین تکیه و حسینیه ساخت و تامین مالی آنها را بر عهده گرفت. وی اشعاری نیز در ستایش امام سروده است.^۲

امیرعلم خان در بازگشت از سفر زیارتی مشهد مقدس، در سال ۱۸۹۱، در گناباد در سن ۶۴ سالگی درگذشت. امیرعلم خان پنج فرزند، یک دختر و چهار پسر داشت که همگی پسران پس از وی به حکمرانی رسیدند.

مادر امیر نیز در امر حکمرانی هیچ دست کمی از بقیه خانواده نداشت. هرگاه امیر از بیرون گردید دور بود، مادرش به جای وی اداره امیرنشینی را بر عهده می‌گرفت. ژنرال گلدسمید اشاره دارد: «هرگاه امیر به بیرون از منطقه می‌رود، گفته می‌شود که مادرش ولايت قائن را اداره می‌کند. بخار لجاجت و خیره سری هم او بود که ما برای تهیه چند شتر دچار آن همه مشکل شدیم».^۳

1. Ibid., p. 334.

2. آبیتی، همان.

3. Goldsmid, op.cit., p. 335

امیر علی اکبر خان (حسام الدویلہ دوم)

هنگامی که امیر علم خان درگذشت، فرزند بزرگتر وی امیر علی اکبر خان، به عنوان امیر سیستان و طبس در سیستان بود. برادر جوانتر وی، امیر محمد اسماعیل خان در قائنات جانشین پدر شد. امیر علی اکبر خان گرچه بیشتر زندگی خود را در بیرجند و دور از سیستان و طبس گذرانده بود، هرگز مساله حکمرانی برادر در بیرجند را مورد پذیرش قرار نداد. از این رو، امیر نشین خزیمه برای اولین بار به دو قلمرو سیستان و قائنات تقسیم شد. این حالت تا اوایل سده بیست باقی بود که فرزند امیر علی اکبر خان، به نام امیر مقصوم خان، وارد بیرجند شد و برای مدت کوتاهی حدود دو سال، حکومت قائنات را از عموی خود امیر شوکت الملک دوم گرفت.

امیر علی اکبر خان را به گونه‌های متفاوت توصیف کردند. از جمله نوشته‌اند: ... «... در جوانی به خوب دستی و رشادت نام برآورده و سیاست او بلوج و افاغنه مجاور را محدود داشت و در اثر این معنی سال‌ها قائنات نیز محفوظ بود...». نظر دیگری او را «جوانی بسیار کله خشک و کند ذهن که تماماً در دستان مستوفی بسیار زیرک خانواده قرار داشت» توصیف کرده است.^۲

امیر حسین خان خزیمه علم، نوه امیر علی اکبر خان درگفت و گویی با نگارنده در این زمینه اظهار داشت: «کند ذهن و کله خشک؟ نمی‌دانم، ولی باید او را تا حدودی مرد ساده دلی دانست که به مستوفی خود میرزا محمد علی اعتماد بیش از اندازه‌ای داشت. وقتی امیر علم خان سوم در سیستان در محاصره بلوچان و افغانان بود، از بیرجند درخواست نیروی

۱. آیتی، همان، ص ۱۳۰.

2. Goldsmid, op.cit., p.335

کمکی کرد. امیرعلی اکبرخان در صدد اعزام نیرویی جهت یاری به پدر بود، ولی تحت تاثیر مستوفی که می‌اندیشید هیچ اقدامی نکردن موجب شکست پدر و در نتیجه حکمرانی علی اکبر خان خواهد شد، از این کار خودداری ورزید. البته امیرعلم خان با کمک نیروی اعزامی از مشهد بر دشمنان چیرگی یافت. دریازگشت از سیستان وی از دلایل اقدام فرزندش آگاه و از وی و - بیشتر - از مستوفی وی خشممناک شد. امیرعلی اکبرخان لازم دید قائنات را ترک گوید. وی به سلک درویشان پیوست. میرزا محمدعلی مستوفی نیز به تربت حیدریه گریخت و باقی عمر را در آنجا سپری کرد. نوادگان وی اکنون با نام خانوادگی منصف^۱ در آنجا زندگی می‌کنند.

امیرعلی اکبرخان، پس از مرگ برادر جوانتر خود امیرمحمد اسماعیل خان، فرزند خود امیرمعصوم خان، بعداً حسامالدوله سوم، را به بیرجند نزد عمویش فرستاد که با مهریانی پذیرفته شد. این اقدام نشانگر روابط خوب میان دو برادر در آن دوران است که طبق برخی گفته‌ها در نوشته‌های تاریخی، از ابتدا با یکدیگر دشمنی می‌ورزیده‌اند.

امیرعلی اکبرخان، پس از مدتی، تصمیم گرفت برای پرهیز از هر نوع برخورد منافع با برادر، امیرمعصوم خان را به جای خود به طبس اعزام نماید. رویدادهای دوره حکمرانی کارآمد امیرعلی اکبرخان در سیستان که توسط فرزندش اداره می‌شد، و دفاع وی از امنیت آن ولایت در برابر خطر دستبردهای بلوچان و نیز فرستادن فرزند به بیرجند، همگی در چکامه‌ای از میرزا محمدحسین خواجهی یکی از مقامات امیرنشین سیستان و از نزدیکان فرزند امیر در بیرجند، آورده شده است.^۲

۱. محمدعلی منصف نگارنده کتاب امیرشوکت‌الملک علم نوه این مستوفی بود.

۲. بخشی از این چکامه که نگارنده آن را در اختیار مترجم نهاد چنین است:
فرخنده امیری که بود امن زفہرش سرحد بلوچستان با آنمهه گمراه

پس از مرگ امیر محمد اسماعیل خان شوکت‌الملک اول امیر قائنات، امیر علی‌اکبر خان مدعی وحدت خاندان و یکپارچگی امیرنشین خزیمه شد. وی برای تحقق این هدف وارد بیرجند شد. ورود وی به بیرجند، هم‌زمان با سلطنت محمد علی شاه قاجار بود. امیر تلاش کرد تا وحدت خانوادگی را تحت رهبری خود بدست آورد ولی نتوانست. وی (در سیاست کلان‌کشور) به نفع محمد علی شاه موضع‌گیری کرد، در حالی که برادر بسیار جوان‌ترش امیر محمد ابراهیم خان، بعدها امیر شوکت‌الملک دوم، در کنار انقلابیون مشروطه‌خواه قرار گرفت. برآمدن جوانتر حکمرانی امیرنشین قائنات را حق خود می‌دانست. وی برایین باور بود که برای برادر دیگرش امیر اسماعیل خان که فرزند نداشت بمزنله فرزند به شمار می‌آمد و او را جانشین خود قرار داده بود.

یکسال بعد، در ۱۹۰۹، وقتی محمد علی شاه سرنگون شد، و مشروطه‌خواهان توانستند به تشکیل مجلس دست یازند، امیر محمد ابراهیم خان از روابط خود با رهبران حرکت مشروطه‌خواهی نظری آیت‌الله سید محمد طباطبائی و آیت‌الله سید عبدالله بهبهانی سود جست و حکومت قائنات را از برادر بزرگتر خود بازیس گرفت. امیر علم اکبر خان در پی این تحول، تا مرگ خود در ژانویه ۱۹۱۵ در بیرجند زندگی کرد.

امیر محمد اسماعیل خان (شوکت‌الملک اول)

در پی مرگ امیر علم خان سوم در سال ۱۸۹۱، از آنجاکه پسر بزرگتر وی امیر علی‌اکبر خان عنوان «حشمت‌الملک» و حکمرانی سیستان را به ارث

→

مخصوص در این دم که رسیده است زقانی فرزند عزیزش به دو صد عزت و جاه کاین یوسف صدیق برون آمدی از چاه سرکار بجانم زتسو ساعت بستانم سرکار بجانم زتسو ساعت بستانم سرکار بجانم زتسو ساعت بستانم

برد، لقب جدید «شوکت‌الملک» برای فرزند دوم وی امیر محمد اسماعیل خان به وجود آمد که لقب «امیر تومان» پدر را، به همراه امیرنشین قائنات، به ارث برد.

سرهنگ ییت بر این عقیده بود که: «حکومت ایران، با ایجاد شکاف در خانواده توانست از قدرت آن کاسته و نیز عنوان امیر را از میان بردارد. فرزندان آن خانواده اکنون تنها به عنوان حکمرانان قائن و سیستان شناخته می‌شوند. وقتی اقتدار خانواده به این سان شکسته شد، احتمال اینکه حکومت موروژی از میان برود زیاد است. و در پایان، حکمرانان قائن جزو دیگر مقامات ایرانی که پیوند محلی ندارند، خواهند شد.»^۱

این نظر، گرچه پیش‌بینی‌ای بود از آن‌چه سه دهه بعد در مورد امیرنشین خزیمه تحقق پیدا کرد، ولی بازگوینده وضعیت امور در آن هنگام نیست. شکاف در امیرنشین خزیمه در پی درگذشت امیرعلم خان سوم، ارتباطی به سیاست‌های حکومت مرکزی ایران نداشت. بلکه، وضعیت یاد شده پی‌آمد کشمکش میان دو برادر بر سر حق جانشینی امیرنشین بود.^۲

در این میان، امیراسماعیل خان شوکت‌الملک اول هم‌چنان به حکومت سنتی امیرنشین خزیمه در قائن به گونه‌ای کارآمد ادامه می‌داد. ییت می‌نویسد: «گفته می‌شود پدر او شصت هزار تومان نقد و نیز جواهرات زیاد و سلاح و اموال غیرمنقول بسیاری از خود برجای نهاد.»^۳ قلمرو امیراسماعیل خان در قائن هنوز سرزمین‌های بسیاری را در

1. Yate, op.cit., p. 66.

2. کشمکش میان دو برادر ابتدا به هنگام مرگ پدر در گناباد در سال ۱۸۹۱ شعله‌ور شد. امیر اسماعیل خان وارد گناباد شد و بی‌درنگ، بی‌آنکه منتظر شود برادر بزرگتر امیرعلی اکبر خان از سیستان بیاید، جسد پدر را به مشهد انتقال داد.

3. Yate, op.cit., p.67.

برمی‌گرفت. به سوی جنوب تا نهیندان نزدیک سیستان و جنوب باختری به دهکده سرچال امیری در کناره کویر لوت به سوی کرمان گستردۀ بود. مرکز حکمرانی، شهر بیرجند نیز در این زمان شهر بزرگی بود که ۲۵ هزار نفر جمعیت داشت.^۱

البته در سال ۱۹۰۳ امیر اسمعیل خان و امیر علی اکبرخان ظاهراً برای حل و فصل نهایی اختلاف میان خود به دربار شاهنشاهی قاجار احضار شدند. امیر اسمعیل خان به بهانه بیماری شدید از سفر خودداری ورزید و به جای خود برادر جوانتر، محمدابراهیم خان را به تهران فرستاد. در پی دریافت خبر درگذشت امیر اسمعیل خان، از سوی دربار فرمان حکمرانی قائن برای محمدابراهیم خان صادر شد و او «شوكت‌الملک دوم» شناخته شد. سرهنگ بیت که در سال ۱۸۹۴ از قائنهای دیدار و با امیر علی اکبرخان و امیر اسمعیل خان هر دو گفت و گو داشت می‌نویسد:

«اندکی پس از رسیدن آنان، دیدارهای رسمی با حشمت‌الملک و شوكت‌الملک داشتم. حشمت‌الملک از محل اقامت خود در دهکده حاجی آباد در شش مایلی آمدۀ بود. وی تنها بود و پسر بزرگترش که چهارده سال داشت به عنوان نایب‌الحکومه پدرش در سیستان مانده بود. شوكت‌الملک به همراه برادر جوانتر محمدابراهیم خان و نیز فرمانده توپخانه آمد. من نیز در اقامتگاه شوكت‌الملک در دهکده عابدی، در یک و نیم مایلی بیرون شهر به دیدار وی رفت. شوكت‌الملک در اینجا برای خود خانه‌ای با حدود ۲۵ فوت طول با ایوان‌هایی در هر چهارسو که اندرونی مجزا دارد، ساخته است. روستا پیش از این در تصرف پدرش بود و اکبرآباد نام داشت و خالی و بدون ساکن مانده بود».^۲

امیر پرویزخان خزینه علم در گفت و گویی با نگارنده در آوریل ۱۹۹۳

1. Yate, op.cit., p.69-I

2. Yate, op.cit., pp.66-7

چنین گفت: «امیر اسمعیل خان شوکت‌الملک اول، کلاته یا دهکده عابدی را از پدرش خریداری کرد. وی به تدریج تعدادی بنا در آن کلاته ساخت که عبارت بودند از: ۱. ساختمان اصلی در دو طبقه با باغ. ۲. ساختمان محل سکونت خانواده. ۳. ساختمان شمالی با توصیفی که کلتل بیت از آن دارد. ۴. ارگ نزدیک اقامتگاه خانوادگی.

امیر علم خان سوم، کلاته اکبریه یا اکبرآباد را بنام «علی‌اکبر» فرزند امام حسین شهید بنا نهاد.»

به هر حال، امیر محمد اسمعیل خان شوکت‌الملک اول، تا مرگ خود در سال ۱۹۰۴ به عنوان امیر قائن در بیرون گند ماند. امیر اسمعیل خان همانند پدرش یک شیعه معتقد بود و بنای مجهر حسینیه شوکتیه بیرون گند را ساخت. وی ذوق ادبی نیز داشت.^۱

امیر محمد اسمعیل خان خزیمه، شوکت‌الملک اول با دختر سلطان احمد خان، شاه هرات و نوه دوست محمد خان پادشاه افغانستان، ازدواج کرد ولی فرزند نداشت.

امیر حیدرقلی خان

فرزند سوم امیر علم خان، امیر حیدرقلی خان بود که حکومت ناحیه کوچک نهیندان از سوی برادر بزرگتر امیر علی اکبرخان به وی واگذار شد. در آن هنگام نهیندان جزو قلمرو نفوذ وابستگان امیر اسمعیل خان بود. وی با نوه حاکم آن ناحیه لطفعلی خان ازدواج کرده بود. به هنگام ماموریت گلدسمید، حیدرقلی خان دهساله بود و او را چنین توصیف کرده‌اند:

۱. یک سال که به جای مراسم مذهبی به شکار رفت، زخمی شد و آن را نوعی تنیه از جانب خداوند دانست و برای آن شعری سرود. بیتی از سروده وی که نگارنده در اختیار مترجم نهاد چنین است:

از مجلس عزا چو کشیدیم دست ما تیری که خورده‌ایم بود ناز شست ما

«در ۱/۵ مایلی شهر مورد استقبال جوائزین فرزند امیر^۱ قرار گرفتیم. وی که حدود ۹ سال دارد و به تازگی دیداری از تهران داشته درست شبیه پدرش می‌باشد. وی بر اسب بزرگی سوار بود که به دشواری تعادل خود را روی آن حیوان حفظ می‌کرد و هرگاه می‌توانست اسب خود را به نزدیکی ما آورد، اشتیاق زیادی برای گفت‌وگو در آن حالت نشان می‌داد.»^۲

متأسفانه درباره این امیر خزیمه و خانواده‌اش و قلمرو حکمرانی اش آگاهی زیادی در دست نیست.

امیر محمد ابراهیم خان (شوکت‌الملک دوم)

امیر محمد ابراهیم خان جوائزین فرزند امیر علم خان بود که فاصله سنی بسیار زیادی با پدر و برادران بزرگترش داشت. هنگامی که دربار تهران، به شرح گفته شده، برادر بزرگتر وی امیر اسماعیل خان را به تهران فراخواند، محمد ابراهیم خان به جای وی رفت. در تهران بود که برادرش درگذشت و پس از آن عنوان رسمی حکمرانی امیرنشین خزیمه در قائن به همراه لقب شوکت‌الملک به وی اعطای شد که در سراسر دوره خود بیشتر با آن لقب شناخته بود. وی، به همراه عنوان حکمران و لقب شوکت‌الملک، ثروت فراوان برادر و نیز اختلافات خانوادگی را به ارت بردا.

ثروت بسیار زیاد در اختیار امیر جوان، وی را قادر ساخت با گشاده‌دستی که به آن شهره بود، حکومت کند. گشاده‌دستی یاد شده شهرت و احترام فراوانی در منطقه و در تهران برایش بهمراه داشت. از این

۱. در آن تاریخ امیر محمد ابراهیم خان هنوز به دنبی نیامده بود. از این رو، امیر حیدرقلی خان جوائزین پسر امیر علم خان شمرده می‌شد.

2. Goldsmid, op.cit., p.334.

رو، قابل درک است که چرا در تحسین وی اینهمه مطالب از نوشته و شعر بوجود آمد. هیل مدیر بانک شاهی در بیرجند که حدود سه سال در منطقه بسر برده و یکی از آموزنده‌ترین کتابها را، از مجموعه نامه‌هایش، در مورد این امیر و حکومت خزیمه نوشته است، در یکی از آن نامه‌ها در توصیف امیر شوکت‌الملک دوم به‌هنگام جوانی چنین آورد:

«بیرجند، ۲۳ مارس ۱۹۱۴.

دوک، امیر، مرد بزرگ^۱، به‌همراه سلاح داران وصف درازی از پیروانش آمده است. به دیگر سخن، وی از پایتخت بازگشته است. به‌هنگام بازگشت او جنب و جوش و سروصدای فراوانی راه افتاده بود. می‌توانید تصور کنید، زیرا همانطور که گفته‌ام وی محبوبیت فراوانی دارد، و می‌دانید که حکمران ایالتی در ایران مرد قدرتمندی است. مردم برای سه روز کار را رها کرده بودند. بیشتر مردم حدود سی مایل برای خوشامدگویی ورود امیر راه رفتند.

عصر آن روز به دیدار امیر شتافت، چای نوشیدیم و سخن‌های ادبیانه‌ای مبادله کردیم. وی بلند قد و لاگر است و حدود سی و سه سال سن دارد. با یینی برجسته و بشره‌ای پریده رنگ شبیه عربان است. صدای او ملایم و گفتارش روشن و محکم است. رفتارش ساده و طبیعی، حرکاتش از سرزندگی خویشندارانه‌ای برخوردار است که با فروتنی و نجابت همراه می‌باشد. وی آشکارا از توان درک بالا و ذهنی پویا برخوردار است، که شخصیت ویژه‌ای به او می‌بخشد. سه تن از مقامات محلی همراه امیر بودند. یکی از آنان از شاهزادگان و دو دیگر که جدی و درستکار به‌نظر می‌رسیدند از افسران سواره نظام و یک متصدی وصول

۱. هیل این اوصاف را برای فهماندن مقام و منصب واقعی امیر فانن به مخاطب انگلیسی نامه‌اش به کار گرفته است.

مالیات^۱ بودند. به جز این فرد اخیر، امیر و سایر همراهان وی کاملاً اصلاح کرده بودند به جز سبیل که یک ایرانی هرگز آنرا نمی‌تراشد. به نظر نمی‌رسید که متصدی مالیاتی اصلاً از این که مجبور است در شهر کوچک و دور افتاده‌ای مثل بیرجند زندگی کند خرسند باشد. وی حتی این ناخرسندی را بروزیان آورد. البته امیر هیچ نشان نداد که از این سخن خوشش نیامد، ولی فرد دیگری اگر بود، واکنش نشان می‌داد و مثلاً می‌گفت او خسته است و به هر حال میهمان^۲

در این زمان، سیستان و طبس تحت حکمرانی برادر بزرگتر شوکت‌الملک یعنی امیر علی اکبرخان حسام‌الدوله دوم بود که در سال ۱۹۰۷ قائمن را نیز گرفت ولی تنها دو سال توانست بر آنجا حکومت کند. در سال ۱۹۰۹ قائمن به کنترل شوکت‌الملک بازگشت. در سال ۱۹۱۶ یکبار دیگر شوکت‌الملک کنترل قائمن را برای دو سال از دست داد، هنگامی که امیر معصوم خان حسام‌الدوله سوم، فرزند امیر علی اکبرخان، آنجا را در اختیار خود گرفت.

امیر شوکت‌الملک دوم در جریان حکمرانی به نسبت طولانی خود، در عمران و آبادی قائنات از جمله اقداماتی که وی به اجرا درآورد به طرح‌های زیر می‌توان اشاره کرد:

۱. تامین آب آشامیدنی بیرجند. شهر بیرجند از همان زمان پیدایش در دوره صفویان از نعمت کاریز برای آب آشامیدنی محروم بود. ساکنان می‌بایست از تنها منبع آب شور و بدمزه‌ای که در شهر جریان داشت استفاده کنند. در پی جنگ جهان‌گیر اول، امیر متوجه لوله‌های استفاده نشده‌ای گردید که نیروهای بریتانیا در محل سفیدآب از خود برجای گذاشته بودند. وی با خرید آنان لوله‌ها از بریتانیا و با سرمایه‌گذاری به

۱. پیشکار دارایی.

2. Hale, op.cit., pp.45-46.

مبلغ پنجهزار تومان، اقدام به ساخت شبکه آبرسانی برای بیرجند نمود، در زمانی که حتی تهران نیز از داشتن چنین خدمات اساسی محروم بود. در این طرح که با مشارکت فعال مردم و یاری امیرمعصوم خان حسامالدolle سوم، امیر آن هنگام قائنات و سیستان به اجرا درآمد، آب آشامیدنی از تپه‌های علی آباد در شش مایلی نزدیک اقامتگاه امیرشوکت‌الملک از طریق لوله به شهر آورده شد.

۲. توسعه کشاورزی. امیر شوکت‌الملک تهال مناسب زیادی از درختان میوه و پسته و دیگر رستنی‌ها در میان کشاورزان امیرنشین توزیع کرد. وی نه تنها کارشناسان کشاورزی را از تهران به کار گرفت، بلکه اعضاء جوانتر خانواده خود را نیز تشویق کرد به مطالعه و فراگیری فنون و شیوه‌های نوین کشاورزی در تهران و اروپا به پردازند. یکی از آنان فرزند خودش امیر اسدالله خان بود که در دانشکده کشاورزی دانشگاه تهران در کرج به تحصیل پرداخت. پدرش امیدوار بود که امیر اسدالله به بیرجند بازگردد و در توسعه زندگی کشاورزی امیرنشین یاری رساند. ولی امیر اسدالله خان وارد سیاست شد و اوقات اندکی را در قائنات سپری کرد. دیگر عضو خانواده که می‌باید در کشاورزی آموزش بییند، نوه برادرش، امیرحسین خان^۱ بود که دوره کشاورزی را در نهادهای آموزشی بریتانیا گذراند.

۳. پیشرفت‌های آموزش و پرورش. امیر شوکت‌الملک اولین مدرسه نوین بیرجند را در سال ۱۹۰۸ تاسیس کرد. این مدرسه به نام شوکتیه در ساختمان حسینیه شوکتیه تاسیس گردید که توسط برادر بزرگترش امیر اسماعیل خان شوکت‌الملک اول بنا نهاده شد. شوکت‌الملک دوم ساختمان آن را برای هدفهای آموزشی مناسب‌تر یافت. این مدرسه به

۱. وی، بعدها داماد امیر شد.

تدریج توسعه یافت و دبستان و دبیرستان پسرانه و دخترانه در آن به وجود آمد. در بیرون از شهرها و روستاهای امیرنشین مدارس دیگری نیز به وجود آمد.

شاگردان مدارس شوکتیه نه تنها از مزایای آموزش رایگان بهره‌مند بودند، بلکه به فرزندان خانواده‌های نیازمندتر، همه ساله کمکهایی نیز ارایه می‌گردید. آموزگاران مدارس همگی از میان افراد درس خوانده‌تر بکار گرفته می‌شدند، و برنامه آموزشی شامل موضوعاتی نظیر جغرافیا، تاریخ، فارسی، زبان فرانسه و علم بهداشت بود. هیل، در تابستان ۱۹۱۴ در توصیفی از مدرسه ابتدایی شوکتیه چنین می‌نویسد:

«ما همگی در آخرین روز مدرسه پیش از تعطیلات تابستانی پسران به مدرسه شوکتیه رفتیم. شما می‌دانید که یک مدرسه در مناطق دور افتاده ایران چه وضعیت بد و نامناسبی دارد. امیر شوکت‌الملک فقید، برادر حکمران کنونی، بخشی از املاک خود را به هدفهای آموزشی اختصاص داد. هدف یاد شده از سوی جانشین وی به اجرا درآمد و مدرسه‌ای مناسب و در خود نام امیر بنانهاده شد. نتیجه شش سال کار قابل ستایش است و شوکت‌الملک حتماً از آن سرافراز است. زیرا وی بجای آنکه وظایف خود را نادیده بگیرد و دارایی خود را، نظیر اغلب موارد دیگر در ایران، صرف اسراف و تبذیر و خوش‌گذرانی نماید، در راه بهسازی و رفاه نسل آینده هزینه می‌نماید. آموزش در این روزها موضوع روز است. ایران فرسوده با احساسی از پشیمانی و ندامت و تحت تاثیر نمونه‌های ژاپن و ترکیه، در فکر فرزندان خود و یاری گرفتن از علوم اروپایی برای هدایت آنان است. (در بیرون از) ارک قدیمی شهر برای مقاصد جدید به کار گرفته شد و پسران بیرون از شهر برای فراغیری آموزش‌هایی که پدرانشان هرگز به آنها دسترسی نداشتند فراخوانده شدند. آموزگارانی از تهران آورده

شدند و دانش آموزان همه کلاسها رایگان پذیرفته شدند. بر دیوارها نقشه آویخته شد و پسران برای نخستین بار فهمیدند دانشی وجود دارد به نام جغرافیا و اینکه تاریخ گذشته چیزی متفاوت از افسانه است. بچه ها وارد دنیای جدیدی شدند و پدران و مادران خود را با طرح مباحثی در مورد قانون جاذبه زمین و چگونگی پیدایش ماه و خورشید شگفت زده ساختند و ملایان پیر محترم را در حیرت فرو بردند.

دانش آموزان سال اول اکتون مردانی جوان هستند که در سال آینده دوره تحصیلی را با دانشی اولیه در زمینه مباحثی نظری بهداشت و زبان فرانسه به پایان خواهند برد.^۱

مدرسه شوکتیه ویژه دختران در سال ۱۹۲۲ تأسیس شد. بی بی فاطمه و بی بی زهره دختران امیر در نامنویسی پیشگام بودند تا خانواده های سنتی بیرون گردند که تمایلی به فرستادن دختران به مدرسه نداشتند، تشویق شوند. دختران امیر پس از پایان دوره تحصیل خود، به عنوان معلم و مدیر در همان مدرسه به کار پرداختند. بسیاری از دانش آموزان بیرون گردیدند توصیف شده در مشاهدات هیل، از افراد با مهارت و شاغل در کارهای مهم و مفید شدند. بسیاری از آنان بعنوان پزشک و مهندس و کشاورز و تاریخ نگار و جغرافی دان و استاد دانشگاه به خدمت وطن کمر تلاش بستند.

۱. هنگامی که نگارنده در اواخر دهه ۱۳۴۰ و اوایل دهه ۱۳۵۰ دوره لیسانس در دانشگاه تهران را می گذراند، تنها در دانشکده ادبیات و علوم انسانی دست کم سه استاد بیرون گردیدند را می شناخت که مراحل اولیه تحصیل خود را در مدرسه شوکتیه گذرانده بودند. اینان یکی پروفسور محمد حسن گنجی بنیان گذار سازمان هواشناسی کشور است که به جرئت می توان وی را پدر پژوهش های نوین جغرافیایی در ایران دانست که بسیاری از شاگردان وی در دانشگاه های ایران و سایر کشور های جهان به کار مشغول اند. آن دو دیگر، دکتر جمال رضابی استاد ادبیات فارسی و دکتر اسماعیل رضوانی استاد تاریخ هستند و هر دو در آن زمان معاون دانشکده بودند.

در اوایل دهه ۱۹۷۰، نهادهای آموزشی شوکتیه توسط امیراسدالله خان علم تا اندازه دانشگاه شوکتیه گسترش یافت. این دانشگاه ابتدا «دانشگاه شوکت‌الملک» خوانده شد و در شکل توسعه یافته کنونی آن به‌نام «دانشگاه بیرجند» نامیده می‌شود. این دانشگاه از محل کمکهای اهدایی از «دارایی خانواده»، «موقفات شوکت‌آباد» و زیر نظر هیئت مدیره‌ای شامل امیراسدالله علم، رودابه علم، امیر پرویز خزیمه علم و علی نقی اسدی بنا نهاده شد. پرسور محمد حسین گنجی در اوت ۱۹۷۶ از سوی سرپرست موقوفات شوکت‌آباد بعنوان رئیس این دانشگاه برگزیده شد.

۴. خدمات نتوانی و بهداشتی. در املاک امیر نزدیک عباس‌آباد لوشی، ساختمانی بنا نهاده شد که افراد بی‌کس، تنگدست و قحطی زده در آنجا نگهداری می‌شدند. این خدمت از سوی شهرداری بیرجند گسترش یافت.

در نخستین سالهای حکمرانی شوکت‌الملک یک درمانگاه در بیرجند تأسیس شد. امیر شوکت‌الملک دوم در اواخر زندگی اقدام به بنا نهادن بیمارستانی در بیرجند کرد که پس از وی کامل شد. در سال ۱۹۲۵، امیر از افراد برجسته بیرجندی برای تأسیس سازمان شیر و خورشید سرخ (اکتون هلال احمر) دعوت بعمل آورد. سازمان یاد شده در ساختمان اهدایی امیر تأسیس شد و در امر بهداشت و دیگر خدمات اجتماعی به ویژه به‌هنگام خشکسالی و حادثه‌های طبیعی مشارکت فعال‌ناید داشته و دارد.

امیر شوکت‌الملک دوم نظیر پدران خود یک مسلمان شیعه معتقد بود. یکی از تاریخ‌نگاران در اشاره به پای‌بندی امیر به مراسم عاشورا چنین نوشتند: «امیر شوکت‌الملک عاشورا را شناخته بود که با آنهمه نزدیکی به دستگاه رضاشاهی، باز سر سالم به گور برد». ^۱

۱. باستانی پاریزی، محمد ابراهیم، از سیر تا پیاز، تهران، ۱۳۷۰، ص ۵۵۳

مرزداری و رخدادهای ملی و بین‌المللی

امیر محمد ابراهیم خان شوکت‌الملک دوم، تقریباً بی‌درنگ پس از تصدی حکمرانی امیرنشین قائنات و سیستان، اقدام به نوسازی نیروهای مسلح امارت نمود. وی برای این منظور از حکومت مرکزی تقاضا نمود تا افسران آزموده‌ای برای نیروهای مسلح امیرنشین تعیین نماید. حکومت مرکزی سه تن از افسران قشون را برای آموختش و فرماندهی نیروهای مسلح امیرنشین نصب کرد:^۱ سرتیپ علی‌اکبرخان مسئول توپخانه، سرگرد اشرف نظام مسئول پاده نظام، و کلنل علی‌نقی وزیری^۲ مسئول سواره نظام و جمازه سوار^۳ بودند.

امیر با یاری ارتش مججهز شده خود توانست صلح و امنیت در سرتاسر امیرنشین را برقرار سازد، که از زمان مرگ امیر علم خان سوم به واسطه حملات و چپاول‌های طایفه‌های اطراف دستخوش ناامنی شده بود. هنگامی که ارتش امیرنشین به وسیله افسران یاد شده در حال نوسازی و تجهیز بود، طوایف محمدزادی، اسماعیل‌زایی و ریگی اقدام به یک سری حملات و دستبرد در سیستان و بلوچستان ایران نمودند. امیر شوکت‌الملک نیروهای خود را برای سرکوبی آنها جمع آوری کرد، که در سیستان با همراهی گروههایی از واحدهای سیستانی امیرنشین بعلاوه واحدی داوطلب از قبیله‌های بلوج قائنات تقویت شد.^۴

در نوامبر ۱۹۱۴ نیروهای خزیمه در ناحیه ملک سیاه کره، برخوردگاه خطوط مرزی ایران و پاکستان و افغانستان، مستقر شدند. روسای بلوج که

۱. منصف، همان، ص ۴۷.

۲. کلنل علی‌نقی وزیری بیشتر به عنوان آهنگ‌ساز و موسیقی‌دان شهره است. در حقیقت وی را باید پدر موسیقی کلاسیک نو شده ایرانی دانست.

۳. در سواره نظام امیرنشین واحدی جمازه سوار (شترسوار) وجود داشت.

۴. منصف، همان، ص ۴۸.

نیروهای خود را در دزداب (زاهدان) گرد هم آورده بودند و حملات علیه سیستان و قائنات را از آنجا پی ریزی می کردند، با شنیدن ماموریت نظامی امیر شوکت‌الملک خواستار حل و فصل مسالمت آمیز شدند. امیر یکی از بستگان خود، غلامحسین خان عسکری را در راس هیاتی روانه مذاکره نمود. نماینده امیر در مذاکرات خواستار استرداد فوری اموال «چپرو» (غارت) شده و تضمین قطع حملات و دستبردها از سوی بلوج‌ها شد تا در برابر، آنان را مورد گذشت قرار دهد.

روسای بلوج ناحیه را تخلیه کرده و بسوی مناطق قبیله‌ای خود در پاکستان کنوئی رهسپار شدند. برخی واحدهای نیروی امیرنشین به پی‌گرد آنان پرداخته و در چندین جا توانستند آنان را شکست دهند. به این ترتیب، نقطه پایانی بر حملات یاد شده نهاده شد.^۱

دوره حکمرانی امیر شوکت‌الملک با مجموعه‌ای از رخدادها در ایران و خود امیرنشین همزمان بود. از یک سو، آشوب و تحولات کشور برآمده از جنگ جهان‌گیر اول و انقلاب مشروطیت، برخی از طایفه‌های بلوج نزدیک امیرنشین را تشویق به دست‌اندازی و غارت نمود که شرح آن رفت. برای سرکوب این حملات، زمان و نیروی زیادی صرف شد. از سوی دیگر، رقابت میان شوکت‌الملک و برادرزاده‌اش امیر معصوم خان حسام الدوّله، نیز با تنشی‌های سیاسی موجود در کشور تشدید می‌شد.

حسام الدوّله امیرخاندان خزیمه در قلمرو سیستان، از نظر مذهبی مقلد آیت‌الله صدر و دوست نزدیک آیت‌الله شیخ فضل‌الله نوری بود، که با مشروطه خواهی به نحوی که در کشور در حال شکل‌گیری بود مخالفت می‌ورزیدند. در حالی که امیر شوکت‌الملک پیرو فتوای آیت‌الله ملام محمد کاظم هروی خراسانی و دوست رهبران مشروطه خواه نظیر آیت‌الله سید محمد طباطبائی و آیت‌الله سید عبدالله بهبهانی بود.^۲

۱. همان. ۲. آینه، همان، ص ۱۳۶.

این گرایشات سیاسی متضاد موجب بروز تنش و آشفتگی در امیرنشین و خود خانواده خزیمه گردید و بر تنش‌های موجود میان دو شاخه خانواده افزود. در فوریه ۱۹۱۶ حسام‌الدوله با استفاده از نفوذ خود نزد تنی چند از سران ضد مشروطه در تهران توانست حکمرانی قائن را از چنگ شوکت‌الملک درآورد.

هیل که در مارس ۱۹۱۶ در بیرجند حضور داشت در توصیف چگونگی این جابجایی قدرت می‌نویسد:

«در حقیقت، حسام‌الدوله در این هنگام تهران را ترک گفته و به مشهد وارد شده است. در ماه فوریه شوکت‌الملک تلگرامی از تهران دریافت کرد و در آن از وی خواسته شده بود به مشهد برود و در مورد برخی مسائل مالیاتی با حکمران کل منطقه (استاندار) گفت و گو نماید. اندکی پس از آن تلگراف، به وی دستور داده شد مستقیماً به تهران برود. در ۲۷ فوریه، وی بیرجند را به همراه گروهی از اطرافیان و پیروان خود ترک کرد. چند روز پیش از رفتن امیر شوکت‌الملک تلگرامی از حسام‌الدوله به پیشکار دارایی و کارگزار امور خارجی رسید به آنان دستور داده شد که امور را، تا رسیدن وی، اداره نمایند. این دو مقام رسمی نیز اقدامات خود را بی‌درنگ آغاز کردند بی‌آنکه منتظر خروج شوکت‌الملک شوند، از جمله موارد اقدامات اینکه گروهی از کارکنان حاکم برکنار شده را نیز برای اداره امور به کار گرفتند. امیر خشمگین پیشکار دارایی را احضار و او را شدیداً سرزنش نمود و مأموری که به کار گرفته شده بود و پسر رئیس سابق نظمیه بود، همان‌گونه احضار شد و مورد بازخواست تندي قرار گرفت تا درسی برای ادب و آداب نیک گردد.

«روزی که امیر شهر را ترک می‌کرد، سربازان به صف درآمده و در دو طرف محل حرکت تا نقطه‌ای در بیرون شهر به خط شدند. در آنجا

ابوهی از مردم گردآمدند. در سراسر مسیر، ریسمان‌هایی در دو طرف روی چوب‌هایی نصب شده بود و روی آن نسخه‌هایی از قران آوریزان کرده بودند. امیر بهنگام عبور از زیر این قران‌ها بر آنها بوسه می‌زد. همراهان وی نیز چنین می‌کردند.

«همان هنگام حسام الدوله از مشهد به سوی بیرون حرفت کرد. دو امیر، عمرو و برادرزاده که سالها یکدیگر را ندیده‌اند، در راه به فاصله چند مایل از کنار هم گذشتند بی‌آنکه یکدیگر را ببینند و پیامی رد و بدل کنند. روز ۱۲ این ماه امیر حسام الدوله وارد بیرون شد و از سوی جمعیتی بیشتر از بدرقه کنندگان شوکت‌الملک، استقبال گردید. روز بعد ما به دیدارش رفتیم. وی قامتی متوسط دارد، چالاک است و سرگردی دارد... افسران واحدهای نظامی هندی ما، از روزی که آمدند خواهان بازگشت بوده‌اند، ولی آنان امیر جدید را دوست دارند به خاطر منش دوستانه‌اش و اینکه مرتب با آنان گفت و گو می‌کند. آن دیگری [شوکت‌الملک]، اندکی اشرافی بود و این افسران چندان اعتمادی به وی نداشتند. در برخورد با شوکت‌الملک، شخص هرگز نمی‌فهمید که وضعش نسبت به وی چگونه است و در چه موقعیتی قرار دارد...»

«از دید مردم بیرون، وقتی توبهای بزرگ غرش می‌کنند، جایی برای تفنهگهای کوچک نیست. ما البته منتظر تظاهرات مخالفت بودیم ولی چنین چیزی رخ نداد. تنها دوستان فعل شوکت‌الملک گوش به زنگ هستند و شمار زیادی از آنان با خود وی رفتند. سربازان پاداشی گرفته و فعلًاً خوشحال‌اند. تمامی کارمندان امیر سابق اکنون بی‌کارند و حسام الدوله باید افراد جدیدی برای اداره شهر و منطقه بیابد. این تغییر کلی پرسنل بهنگام تغییر حاکم اتفاق می‌افتد و حاصلش تاخیر و بی‌نظمی و نابسامانی و هزینه‌های بی‌معنی است. گروهی می‌روند و گروه دیگری که با اوضاع محل آشنا نیستند جای آنان را می‌گیرند و کاری

نمی دانند. گروه برکنار شده هم وظیفه خود می داند در کار اینان کارشناسی کند».^۱

تفییر یاد شده، البته دیری نپائید. اندکی پس از یک سال یعنی در فوریه ۱۹۱۷، شوکت‌الملک با سود جستن از نفوذ خود در میان مشروطه‌خواهان حاکم در تهران، رسم‌آ بعنوان حکمران قائنات منصوب شد. هیل که شاهد تغییر دوم امیران قائنات نیز بود چنین توضیح می‌دهد: «امیر حسام‌الدوله از حکمرانی برکنار شده و شوکت‌الملک که دوباره به سمت حکمران منصوب شده تا حدود یکماه دیگر اینجا خواهد بود. البته مردم نسبت به آن بی تفاوت هستند. آنچه مردم بیشتر خواهانند، تبدیل روابطها و درگیری به دوستی است. مردم از زد خورد و تنش میان حکمرانان و مقامات خسته‌اند، که موجب تشدید سوء مدیریت و گسترش فقر در منطقه است. هیچ‌کس امیران را سرزنش نمی‌کند. هر دو آنان وقتی با معیارهای ایرانی سنجیده شوند حکمرانان بسیار خوبی هستند، گرچه اگر بخواهیم واقع‌بین باشیم، هیچیک علاقه چندانی به توسعه و آبادی ناحیه نشان نداده‌اند».^۲

یکی دیگر از مشکلات این دوره، شورش کلنل محمد تقی خان پسیان در مشهد در سال ۱۳۰۰ شمسی علیه دولت تازه در تهران بود. قوام‌السلطنه نخست وزیر در پام تلگرافی از امیر شوکت‌الملک خواست تا کلنل پسیان را یاغی و متمرد دانسته، و با اعزام نیرو، تحریکات و شورش وی را متوقف و سرکوب نماید.

امیر شوکت‌الملک خردمندتر از آن بود که به کلنل اعلان جنگ دهد. در برابر، وی از راه مبادله پام تلگرافی، مذاکرات دراز و دشواری با پسیان و حامیان وی بعمل آورد. روش امیر در حال بازدهی بود و کلنل محمد تقی خان برای دیدار و گفت‌وگوی شخصی با امیر عازم گناباد بود که با دریافت

1. Ibid.

2. Hale, op.cit., pp.147-148.

خبرهای شورش در نیروهایش در قوچان به آنجا رفت و در پی آن کشته شد. به این ترتیب کل مساله پایان گرفت.^۱

شایان یادآوری است که وضعیت درهم یاد شده در امیرنشین، نه تنها با نابسامانی دوران پس از انقلاب مشروطه کشور هم زمان بود، بلکه از آشوب‌های سیاسی خاورمیانه پس از جنگ جهان‌گیر نیز تأثیر پذیرفت. در خلال این تحولات ایران به دو منطقه نفوذ میان بریتانیا و روسیه تقسیم شد و قائنات و میستان در منطقه نفوذ بریتانیا قرار گرفت. هیل، شاهد بریتانیایی، در مورد وضعیت آشفته ایران پس از جنگ جهان‌گیر چنین می‌نویسد:

«با وضعیت سیاسی موجود ایران به دشواری می‌توان به تحکیم قدرت ملی آن کشور امید داشت. روسای قبیله‌ها و چهره‌های سیاسی بی‌باک که از حمایت دشمنان ما برخوردار بودند، تقریباً از صحنه خارج شدند، و به مخاطر دارید که نمایندگان روسیه و بریتانیا که در معرض این خطر قرار داشتند که از پشت خنجر بخورند، دیگر در حالتی نبودند که بتوانند پیشنهادهای عالی برای درک دوستانه ارایه دهند که می‌توانست برای همه اعتبار بیافزیند. هنگامی که جنگ جریان دارد، منافع و علایق نظامی متحده‌ین جای برجسته‌ای در افکار آنان دارد. در این شرایط، ضرورتاً افرادی که به منافع ما خدمت می‌کنند، بیش از مدیران دولتی که پاکدامن هستند اهمیت می‌یابند و از این رو، فساد جاری بدون هیچ کنترل یا مزاحمتی ادامه دارد.»^۲

شرایط یاد شده ایران، تا کودتای رضاخان میرینج با هم دستی سید ضیاء الدین طباطبائی در سال ۱۹۲۱، ادامه یافت. سردار سپه

۱. برای تفصیل بنگرید: مهرداد بهار، درباره قیام ژاندارمری خراسان، تهران، ۱۳۶۹، بخش اسناد.

2. Hale, op.cit., p.148.

بی‌درنگ دست اندرکار ایجاد حکومت مرکزی قدرتمند و ارتشی ملی شد تا جایگزین قدرتهای محلی خودمختار و نیروی مسلح آنها گردد. امیران خزیمه که بطور سنتی اتباع و فادار دولت مرکزی ایران بودند، دریافتند که تغییرات گسترده‌ای در راه است. از این‌رو، دو امیر رقیب در ۲۰ جمادی‌الثانی ۱۳۳۹ هجری قمری (۱۹۲۱) معاہده دوستی امضاء کردند و طی آن اعلام نمودند:

تبیین
www.sababestan.info

«ما امضاء کنندگان ذیل خداوند متعال را شاهد قران مجید را حکمی بین خود قرار می‌دهیم که بعدها به هیچ وسیله برخلاف یکدیگر اقدامی نکرده شرف و اعتبار و دارایی خود را متعلق به یکدیگر داشته و هیچ دسائس داخلی و خارجی را بین خود راه ندهیم و راه نفاق نپیمائیم و در ضمن این قرارداد همیشه خیرخواه مسلمین و حافظ نوع خود و مطیع دولت اسلامی خودمان باشیم.»^۱

امیر شوکت‌الملک و امیر حسام‌الدوله تا وقتی در قید حیات بودند به معاہده یادشده پای‌بند ماندند. گرچه در پی قانون کشور مبنی بر الغاء لقب‌های قاجاری و الزام همه ایرانیان به برگزیدن نام خانوادگی رسمی، نام‌های متفاوتی برای خود برگزیدند. امیر شوکت‌الملک نام خانوادگی «علم» را برگزید که یادآور اجداد خویش بنام «علم‌خان» و آخرین آنان یعنی امیر علم‌خان سوم پدرش بود. امیر موصوم‌خان حسام‌الدوله نام خانوادگی سنتی «خزیمه» و فرزندش امیر حسین‌خان نام «خزیمه علم» را برگزیدند. دیگر برادرزاده شوکت‌الملک، امیر محمد رضا خان صمصام‌الدوله و بقیه خانواده نام «خزیمه» را ترجیح دادند.

در پی این تحولات، امیر شوکت‌الملک علم تصمیم گرفت از حکمرانی امیرنشین بازنشسته گردد. از این‌رو، امیرنشین را میان دو برادرزاده خود تقسیم کرد. امیرنشینی قائنات را به امیر موصوم‌خان

۱. آینه، همان، ص ۱۳۷.

حسامالدوله سوم (پیشتر امیر سیستان) و امیرنشینی سیستان را به امیر محمد رضا خان صمصام الدوّله واگذار کرد. خود نیز تصمیم گرفت بقیه عمر را در آرامش سپری کند، ولی گویا قرار نبود آن آرامش فرارسد.

پس از برقراری سلطنت رضا شاه پهلوی، شوکت‌الملک به تهران فراخوانده شد و به سمت استاندار فارس منصوب گردید. سال بعد وی به عنوان وزیر پست و تلگراف و تلفن به تهران بازگشت. وی هر دو مقام را با بی‌میلی پذیرفت زیرا بیشتر تمایل داشت تا در بیرون جند با آرامش زندگی کند. سرکلار مونت‌اسکرین از سالهای آخر امیر شوکت‌الملک چنین می‌نویسد:

«در قیاس با زمانی که در سال ۱۹۳۱ رهسپار اروپا شدیم و ایشان را آن هنگام دیدیم، سال خورده شده بود، ولی هنوز جذاب و مهربان بود و روشن بود که مصمم است به متفقین و از طریق آنان به کشور محظوظ خود دیاری دهد. هم‌چنان‌که در سالهای جنگ جهان‌گیر اول چنین کرده بود. نخستین اقدام او در هفته اول بازگشت، گشودن انبارهای غله در سراسر املاک وسیع خود بود تا حتی به صورت موقت هم که شده بازارهای سیاه محلی را از میان بردارد. تنها برکناری ارباب قدرتمند او توانست این امکان را فراهم آورد که وی به خانه اجدادی اش بازگردد، ولی رضا شاه پهلوی اگر یک تبعه وفادار می‌داشت، آن کس جز شوکت‌الملک نبود. در طی ساعت‌هایی که با من گفت و گو داشت حتی یک کلمه هم لب به انتقاد یا شکایت نگشود. گرچه روشن بود که تمایل نداشت استانداری فارس و وزارت پست و تلگراف و یا هر مسئولیت دیگری را که سلطان او برعهده‌اش نهاده بود، پذیرد. همه آنچه آرزو داشت این بود که به قائنات محظوظ خود بازگردد و املاک موروثی خویش را که نمونه‌ای از ملک دارای اشرافی در سراسر ایران بشمار می‌رفت در آرامش اداره کند. افسوس دیری نپائید، و دو سال بعد قلب آسیب دیده‌اش از کارهای فراوان

و دوری از دیار، از حرکت ایستاد و وی در حالی که به هیچ روی پیر نمی‌نمود، درگذشت.^۱

مراحل پایانی دوران امیر شوکت‌الملک

شوکت‌الملک پس از امضاء معاهده آشتی با برادرزاده‌اش حسام‌الدوله و تقسیم امیرنشین میان وی و برادرش صمصام‌الدوله، دختر بزرگ خود بی‌بی فاطمه را به عقد ازدواج پسر حسام‌الدوله، امیرحسین خان خزیمه علم و دختر دوم، بی‌بی زهره را به عقد ازدواج پسر صمصام‌الدوله، امیراسمعیل خان خزیمه درآورد. به نظر می‌آید که شوکت‌الملک با این کار تلاش داشت تا وحدت خاندان خود را حفظ کند. البته آشتی میان دو شاخه خانواده خزیمه دیر صورت گرفت، زیرا در زمانی انجام شد که دولت تمرکزگرای رضا شاه دیگر جایی برای بازماندن امیرنشین خزیمه قایل نبود؛ این درحالی بود که شوکت‌الملک به عنوان عضو دولت از احترام فراوانی نزد رضاشاه و دیگر رهبران سیاسی وقت برخوردار بود. شوکت‌الملک به عنوان یک دولتمرد توانا و سیاستمدار آگاه برخود می‌باید. دکتر مصطفی‌الموتی در کتاب خود، در اشاره به این جنبه از شخصیت شوکت‌الملک می‌نویسد:

«شوکت‌الملک علم وزیرپست و تلگراف و تلفن در کابینه منصور، که بسیار مورد توجه رضا شاه بود و به وی عقیده داشت و تا آخر وی را احترام می‌کرد، گفت که: روزی در ژوئیه ۱۹۴۱ از شاه تقاضای ملاقات کردم. نگرانی خود را از بابت تبلیغات لندن ابراز داشتم و خاطرنشان کردم که گرچه سرنوشت جنگ روش نیست، ولی از جانب آلمانیان هیچ سود و یا زیان مستقیمی به ما نمی‌رسد، در حالی که همسایگان شمالی و

1. Sir Claremont Skrine, *World War in Iran*, London, 1961, pp.100-101.

جنوی می توانند موجبات صدماتی را برای ما فراهم آورند. گمان دارم آلمانیان (در ایران) بهانه‌اند و شاید آنان (بریتانیا) در فکر تدارکات به شوروی از راه ایران باشند. آیا بهتر نیست نسبت به مقاصد آنان مطمئن شویم، بهویژه اینکه امریکائیان نیز به گونه‌ای قابل توجه بهسوی متفقین تمایل یافته‌اند. شاه پرسید که چه چیز موجب شده چنین بیاندیشی^۱ با در نظر گرفتن بدگمانی شاه مبنی بر اینکه ممکن است عوامل خارجی مرا برای گفتن این مطلب برانگیخته‌اند، توضیح دادم که هیچ چیز مگر علاقه‌ام و ایمانم به اعلیحضرت و حفظ برنامه‌های گسترده توسعه و پیشرفت که به اجرا درآمده است. شاه پس از مدتی بالا و پائین کردن گفت در مورد آنچه گفتی می‌اندیشم. پس از رخدادهای ۲۵ اوت ۱۹۴۱، یک روز شاه در شورای وزیران به من گفت آقای علم ارزیابی شما از وضعیت درست بود، ولی متأسفانه خیلی دیر شده است.^۲

در هر حال، امیر محمد ابراهیم خان شوکت‌الملک دوم علم در نوامبر ۱۹۴۹ در پی حمله قلبی درگذشت و در مشهد به خاک سپرده شد. شوکت‌الملک چهاربار به امید پدر شدن ازدواج کرد. سه ازدواج اول فرزندی برایش نیاورد، البته ازدواج دوم تنها از بابت حفظ حرمت خانوادگی بود. همسر دوم وی بیوه براذر بزرگترش امیر اسماعیل خان شوکت‌الملک اول بود که از وی نیز فرزندی بدنی نیاورد. امیر ابراهیم خان تنها به این خاطر که وی با فرد بیگانه‌ای ازدواج نکند، او را به همسری گرفت.^۳ دلیل دیگر ازدواج دوم شوکت‌الملک می‌توانست این باشد که همسرش دختر سلطان سردار احمدخان (شاه هرات) نوہ دوست محمدخان پادشاه افغانستان و خواهر سردار آقای زابلی بود که ازدواج وی با بیگانه‌ها احتمالاً می‌توانست اتحاد میان او و این خانواده‌ها را از هم بگسلد.

۱. المرتی، مصطفی، ایران در عصر پهلوی، جلد دوم، «رضا شاه در تبعید»، لندن، ۱۹۸۸، صص ۴۵-۴۶.

۲. منصف، همان، ص ص ۵۶-۵۷.

ازدواج چهارم شوکت‌الملک (با دختر امیرپریز خان عمویش) به ثمر نشست و شش فرزند برایش آورد، که دو تن آنان درگذشتند. بقیه عبارت بوده‌اند از: ۱. بی‌بی‌فاطمه که با امیرحسین خان خزینه علم ازدواج کرد، ۲. بی‌بی‌زهره که همسر امیر اسماعیل خان خزینه شد ولی در جوانی درگذشت، ۳. فرزند چهارم نیز دختر بود به نام بلقیس خانم که در خانواده مقتدر فرمانفرما عروس شد. وی تیز در جوانی از دنیا رفت. ۴- قوام‌الملک ازدواج کرد.

حرفة سیاسی امیراسدالله خان با انتساب به مقام استانداری سیستان و بلوچستان در سال ۱۹۴۵ در حالی که مرد جوانی بود، آغاز گردید. وی با وجود جوانی چندین مقام وزارت، کشاورزی، راه و ترابری، و دویار وزارت کشور را عهده‌دار شد.

اسدالله علم با به اصطلاح تجدیدنظر در قانون انتخابات در سال‌های ۱۹۵۰، از سوی شاه دستور یافت حزب مخالف حکومت دکتر منوچهر اقبال و حزب به اصطلاح ملیون وی را تأسیس نماید. علم حزب به اصطلاح مردم را ساخت.

علم در نیمة دهه ۱۹۵۰ به لحاظ نزدیکی زیاد به شاه، سازماندهی و توزیع املاک پهلوی را بر عهده گرفت، که مبنای «اصلاحات ارضی» معروف گردید. علم در سال ۱۹۶۲ از سوی شاه مامور تشکیل کاینده شد. دولت وی از ژوئیه ۱۹۶۲ تا مارس ۱۹۶۴ ادامه یافت و جای خود را به دولت حسنعلی منصور داد. علم پس از آن به ریاست دانشگاه شیراز که آن‌ها کام دانشگاه پهلوی نام داشت، منصوب گردید. هدف آن بود که

دانشگاه شیراز به رقیبی برای دانشگاه تهران بدل شود. حمایتهاي شخصی شاه در گسترش آن دانشگاه بسیار کار آمد بود.

علم در سال ۱۹۶۶ به عنوان وزیر دربار شاهنشاهی منصب گردید و قدرت و نفوذی فراتر از نخست وزیر یافت. وی تا اوت ۱۹۷۷ که به دلیل بیماری، کناره گیری کرد در آن سمت بود. در این دوره بود که وی شروع به ثبت رویدادهای روزانه دربار سلطنتی نمود. خاطرات محرمانه دربار سلطنتی علم به نام «شاه و من» اخیراً به فارسی و انگلیسی منتشر شده و اکنون یکی از اسناد مهم دوره حکمرانی فردی محمد رضا شاه میان سالهای ۱۹۶۹ تا ۱۹۷۸ به شمار می‌رود. امیر اسدالله خان علم در سال ۱۹۷۸ به دلیل بیماری سرطان در پاریس درگذشت و دو دختر از وی بر جا ماند.

امیر محمد رضا خان صمصام الدوّله

وی فرزند دوم امیر علی اکبر خان حسام الدوّله دوم بود که امیر شوکت‌الملک دوم در سال ۱۹۲۱ حکمرانی سیستان را بر عهده او نهاد. گرچه سیستان از زمان مرگ امیر علم خان سوم در سال ۱۸۹۱ نسبت به قلمرو سنتی خانواده خزیمه، امیرنشینی جداگانه شمرده می‌شد، ولی بیشتر به عنوان یک ایالت خودمختار امیرنشین خزیمه بشمار می‌رفت. پیش از امیر محمد رضا خان، سیستان در حکمرانی برادر جوانترش امیر معصوم خان حسام الدوّله سوم بود که آن را از پدرش امیر علی اکبر خان به ارث برده بود. شوکت‌الملک در سال ۱۹۲۱، به سادگی جای امیر معصوم خان در سیستان را به امیر محمد رضا خان داد، و حکمرانی قائنات را که قلب سنتی امیرنشین خزیمه بود به امیر معصوم خان واگذار کرد. این جابه‌جایی، تأثیر بر املاک قابل ملاحظه دو امیر یاد شده در قلمروهای جدید یکدیگر تأثیر نداشت.

صمصام‌الدوله امیرسیستان، دوره حکمرانی نسبتاً آرامی داشت و بیشتر وقت و ثروت خویش را در راه پیشرفت حیات اقتصادی و اجتماعی سیستان صرف کرد. وی به جنبه‌های صنعتی توسعه توجه خاصی داشت و ثروت شخصی را در تاسیس واحدهای صنعتی کوچک نوبن به کار گرفت. وی با فروش عمدۀ املاک و دیگر دارایی‌های خود در بیرجند، توانست در طرح‌هایی نظیر نیروگاه برق استان، کارخانه آسیاب آرد در زابل، یک کارخانه یخ‌سازی یک سینما و غیره سرمایه‌گذاری نماید. وی ماشین‌آلات طرحهای یاد شده را از هند یا اروپا خریداری می‌کرد و همگی با راه آهن به مرز ایران در سیستان و بلوچستان می‌آمد و از آنجا به زابل و دیگر نقاط استان حمل می‌شد.

امیر صمصام‌الدوله در سال ۱۹۴۲ درگذشت و ازوی ۶ پسر و ۲ دختر بر جای ماند به نامهای محمدامیرخان، امیرعلی خان (که با دختر امیرمعصوم خان حسام‌الدوله و خواهر امیر حسین‌خان خزیمه علم ازدواج کرد)، امیر اسمعیل خان (که با دختر امیر شوکت‌الملک بی‌بی زهره ازدواج کرد. وی از سوی دولت مرکزی مدتی فرماندار در شهرهای بیرجند و زابل بود. وی در سال ۱۹۸۸ درگذشت)، علی‌اکبر خان، حسین خان، تقی خان، مرضیه خانم و قدسیه خانم.

امیر معصوم خان حسام‌الدوله سوم

وی که لقب حشمت‌الملک سوم را نیز داشت از نوجوانی به تجربه امیری پرداخت. وقتی امیر علی اکبرخان حسام‌الدوله دوم (حشمت‌الملک دوم) بر سیستان حکم می‌راند، خود بیشتر در بیرجند اقامت داشت و فرزند سوم خود امیر معصوم خان ۱۴ ساله را به عنوان نایب‌الحاکمه به سیستان فرستاده بود. ارتباط خوبشاندی با طایفه با نفوذ نارویی سیستان به

ریاست سردار سعیدخان دایی امیرمعصوم خان، تداوم کارایی نایب‌الحکومگی وی را آسان ساخت. وی زمانی که هنوز امیرجوانی بود با سرپرسی سایکس دیپلمات و تاریخ‌نگار سرشناس بریتانیایی، در سیستان دیدار داشت. سایکس می‌نویسد:

«ما با حکمران، امیرمعصوم خان که جوانی نوزده ساله بود، دیدار کردیم در حالی که به نظرم دست کم ۲۵ ساله می‌آمد. روز پس از رسیدن به بازدید وی رفتیم. به‌هنگام ورود به روستا به عنیت راست پیچیدیم و از کنار توب زنگ زده‌ای گذشتیم سنبه‌ای در لوله آن گیرکرده بود و شش توپ‌جی کنار آن خبردار ایستاده بودند. آنگاه از دروازه دوم گذشتیم و سرانجام به محل سقف کوتاهی وارد شدیم با حوضچه‌ای از آب که دو قو در آن شنا می‌کردند. سپس وارد اطاق محقری شدیم که امیرمعصوم خان آنجا ما را پذیرفت. وی فرزند حشمت‌الملک فرزند بزرگتر امیرفقید است و در شش سال گذشته با هدایت یک وزیر، حکمران سیستان بوده است. وی چهره‌ای رنگ پریده و نه چندان تندرست داشت. نادان و تا حدی خودبین نشان می‌داد. حکمرانی بود که در طول زندگی خود از سوی افراد فاسد و نوکر مآب احاطه شده بود. البته ما با یکدیگر به اندازه کافی برخورد خوبی داشتیم و مساله‌ای میان ما وجود نداشت. اگر مشکلی در میان می‌بود احتمالاً برایمان در درسر به وجود می‌آمد چون می‌بایست مادرش، دختر سردار شریف خان را به حساب می‌آوردیم». ^۱

البته باید به خاطر داشت که سرپرسی سایکس بطور کلی کمتر نگرش مثبتی نسبت به ایرانیان داشت و امیرمعصوم خان نیز در آن هنگام مرد بسیار جوانی بود.

دیدارکننده اروپایی دیگری که در همان دوره با امیرمعصوم خان

1. Sykes, op.cit., p. 374 and p.376.

ملاقات کرد کلتل بیت است که نوشتار بسیار مفیدی از سفر خود به سیستان فراهم آورد. وی می‌نویسد:

«در راس آن هیئت، رئیس جوان سرتیپ میرمعصوم خان بود و همراهان وی سردار سعیدخان، سردار خان جان خان و سردار پردل خان بودند که همگی ما را برای نوشیدن چای به درون اردوگاه همراهی کردند. اردوی ما نزدیک باغی بود که چهارباغ خوانده می‌شد و آن شهر فاصله اندکی داشت. در این فاصله تا باع اسکورت بزرگی مادر در میان گرفته به طرف هوا شلیک می‌کردند.

سردار سعید خان، دایی حاکم جوان، فرزند سردار فقید شریف خان ناروی است که به هنگام حل مسایل مرزی توسط گروه گلددسمید در سال ۱۸۷۲، موقعیت مسلطی در سیاستهای سیستان داشت. وی خود را تسلیم افغانان نمود و در حدود سال ۱۸۸۹ در کابل درگذشت. حشمت‌الملک با دختر وی ازدواج کرد و او مادر امیرمعصوم خان است. دو پسر شریف خان پس از مرگ پدر، از سوی امیر به کابل فراخوانده شدند و وی آنان را به ترکمنستان فرستاد، ولی گریختند. سعیدخان به پیشاور و از طریق کوتله به سیستان رفت. برادر دیگر، محمدعلی خان، از راه هیرمند به سیستان آمد و از آنهنگام با بلوچان در سرحد زندگی می‌کند. سردار ابراهیم خان چخانسور پدر سردار خان جان خان که او نیز چهره سرشناصی است، دوماه پیش از رسیدن من به سیستان درگذشت. وی سالها در کلبه‌ای در جنگل به درویشی گذراند. مانند وی شماری از سرداران سیستان نیز درگذشته و از میان رفته بودند و کسی از آنان نمانده بود که قدرت یا حشمتی داشته باشد.

اندکی بعد حاکم جوان به همراه پیشکار خود به دیدار رسمی من آمد و من نیز در جای خود از وی دیدار کردم. از کنار دیوارها به سوی دروازه قلعه راندیم و از آنجا به ارک محل زندگی وی هدایت شدیم. سرتیپ

(حاکم) در آستانه در مرا پذیرفت و به اتفاق پذیرایی هدایت کرد، جایی که برای زمستان سرد بود، چون بخاطر می‌آورم در ساییان بلندی زیر بادگیر نشستم، که گرچه در تابستان عالی است ولی برای هوای سردی که آن هنگام فraigیر بود مناسب نمی‌نمود. تقریباً همه خانه‌های خوب ایرانی از این بادگیرها برای جریان یافتن هوای خنک به هنگام گرما، دارند. سرتیپ به ما گفت که قلعه را پدربریزگش حدود ۲۵ سال پیش ساخته است و ۸۰۰ نفر از پیاده نظام قدرتمند واحد قائن و ۵۰۰ نفر ایلیاتی یا نیروی غیرنظم در آن مستقر هستند. وی گفت این ایلیاتی‌ها همگی از قائن آمده‌اند. به آنان حقوق پرداخت نمی‌شد، ولی به جای آن از خدمات برخوردار بودند و برای خدمت به سیستان اعزام شده بودند. اینان و سربازان، همگی در قلعه که آنرا نصیرآباد می‌خوانند، اقامت داشتند.^۱

امیر معصوم خان، فرزند امیرعلی اکبرخان حسام‌الدوله دوم، نوه امیرعلم خان سوم و سردار شریف خان نارویی، برادرزاده امیرشوکت‌الملک دوم و خواهرزاده سردار سعیدخان نارویی، تا حدودی امیر جوان خودپسند و خودبینی بود که به ادعای سایکس، «مردان بر جسته ایالت علاقه‌ای به او نداشتند». در پی شکایت‌های فراوان از رفتار و کردار وی، پدرش تصمیم گرفت دیگر فرزند خود، امیر محمدحسین خان را به جای برادر ناتنی به سیستان بفرستد. امیر محمدحسین خان و هیئت همراهش در سال ۱۸۹۸ وارد سیستان شدند. ولی امیر معصوم خان به بهانه بیماری از تسليم قلعه و مسئولیت شانه خالی کرد. در این مورد به بررسی سایکس از رخداد می‌پردازم: «حشمت‌الملک تصمیم گرفت در پی درخواست‌های مکرر، فرزند بزرگتر از یک همسر طبقه پائین‌تر را برای جایگزینی برادر ناتنی وی اعزام نماید و او را تحت نظر دایی‌اش به نام عبدالوهاب ییگ قرار دهد. حاکم جدید و

1. Yate, op.cit, pp.76-77.

2. Sykes, op.cit., p.376.

همراهانش در اوایل ژانویه ۱۸۹۸ به سیستان رسیدند و خواستند که قلعه به آنان تسلیم گردد. البته، امیر مقصوم خان قصد سپر انداختن نداشت و بیماری را بهانه تأخیر در اجرای دستور قرار داد. به این ترتیب حدود سه ماه بحرانی پدید آمد و طی آن سیستان دارای دو حکمران شد. میر مقصوم در موقعیت بهتری بود و واحد نظامی نیز از او حمایت می‌کرد. عبدالوهاب برای خاتمه دادن به مساله اقرار خود را جمع کرد و برای گرفتن قلعه یورش برد، ولی پس از یک درگیری رها کرد و با احتیاط تسلیم شد. در این میان تمایل شدیدی برای کشتن وی به وجود آمد و دست آویز آن نیز بزودی فراهم شد. چون معلوم گردید که عبدالوهاب در کشتن درویش خان نامی درگیر بوده که در بازگشت از مشهد نزدیک طبس به قتل رسانده بود. خانواده اش در سیستان زندگی می‌کردند و برای خونخواری پافشاری داشتند. البته عبدالوهاب سوگند خورد از امیر مقصوم حمایت کند. اول قرار شد به مشهد فرستاده شود و والی را از نظراتش آگاه و جلب سازد. ولی بعد چون دیدند نمی‌توان به وی اعتماد کرد، تصمیم گرفته شد او را به قتل برسانند. یک روز با تپانچه رولور به سویش تیر انداختند. بعد در حالیکه ضارب وی را تعقیب می‌کرد از قلعه به سوی منزل نایب‌الحکومه فرارش دادند. وقتی ضارب دریافت که دیگر در حال جان کشدن است تیراندازی را متوقف کرد و لی مراقب بود که او سخنی نگوید. قاتل پس از این صحنه گردانی، به آرامی به سوی بیرون چند حرکت کرد که به تصور خود از امیر قائن پاداش بگیرد، و همگان فکر کردند اوضاع رویاه شده است. حشمت‌الملک با آگاهی از آنچه روی داده، نه تنها مساله قتل بلکه نادیده گرفته شدن دستوراتش، خشمگین شد و به پر دل خان رئیس سربندی دستور داد، نارویی‌ها را بیرون براند و اگر میر مقصوم از ترک سیستان خودداری ورزید به زور متسل شود و حتی او را بقتل برسانند. درست همان روز ورود من، یکی دو زد خورد شدید پیش آمد، و در نهایت

نارویی‌ها به سوی سرزمین افغانستان گریختند و به انتظار تحولات بعدی نشستند، در حالیکه امیر مقصوم سعی داشت از ترک سیستان خودداری ورزد. ولی قابل حدس بود، و امیر مقصوم خان بالاخره از سیستان خارج شد و در تون به دیدار پدرش رفت. پدر تنها این مطلب را به وی گفت که، مقصوم، با کشتن عبدالوهاب توکارمند خوبی را از دستم گرفتی!»^۱ عامل دیگری که در برکناری امیر مقصوم خان از حکمرانی سیستان نقش داشت، به سیاست‌های بریتانیا در منطقه بازنمی‌گشت:

«حسام الدوله تحت الحمايه روسها شده بود و اساساً جسم به حمایت دیپلماتیک آنها داشت. به علاوه وی با بریتانیا نیز خوب نبود، و علاوه بر اتهام تشویق بلوج‌ها به حمله به جنوب قائن در چهارسال پیش، عدم رضایت بریتانیا از وی نیز در برکناری اش از حکمرانی مؤثر بود.

مسایل شبیه سال ۱۹۱۴ شد که علایق متضاد روسیه و بریتانیا، ناگهان به خاطر جنگ به یکدیگر نزدیک شد، و این وضعیت جدید موجب دلخوری آن ایرانیانی گردید که از کوییدن سرآنها به یکدیگر لذت می‌بردند.»^۲

در پی این رخدادها، امیر مقصوم خان مدتی از سیستان دور ماند، ولی با مرگ پدرش امیر علی اکبرخان حشمت‌الملک دوم در سال ۱۹۱۴، به عنوان حاکم (امیر سیستان) به آنجا بازگشت. وی لقب حسام الدوله پدرش را نیز به ارث برد. امیر «حسام الدوله سوم» که این زمان بسیار کارآزموده‌تر شده بود به مبارزه برای حکومت قائنات، قلب ستی امیرنشین خانواره خزیمه، روی آورد، و به این ترتیب به رقابت با عمومی جوان خود امیر ابراهیم خان شوکت‌الملک دوم پرداخت.

وقتی امیر علم خان سوم درگذشت، امیرنشین خزیمه به دو منطقه حکمرانی، سیستان در حکومت فرزند بزرگ وی امیر علی اکبرخان و

1. Sykes, op.cit., p.377.

2. Hale, op.cit., pp. 102-103.

قائنتات در حکومت فرزند دوم امیر اسمعیل خان، تقسیم شد. این ترتیبات پیش‌بینی نشده بیشتر به این دلیل رخ داد که وقتی در سال ۱۸۹۱ امیر علم خان درگذشت، امیر علی اکبرخان حاکم سیستان بود. امیر در گناباد بود که درگذشت و مدت زیادی طول کشید تا امیر علی اکبرخان خود را به گناباد برساند. برادر جوانترش امیر اسمعیل خان، که در بیرون گند بود خیلی زود بالای سرجنازه پدر رسید. امیر اسمعیل خان بدون اینکه منتظر بماند تا برادر بزرگتر به گناباد برسد و به عنوان فرزند ارشد به وظایف سنتی خود عمل کند، ترتیبی داد تا جنازه پدر به مشهد انتقال یابد و در آنجا به خاک سپرده شود. این اقدام عامل اصلی اختلافات دو برادر گردید و پس از آنان از طرف امیر ابراهیم خان جوان‌ترین برادر و جانشین و وارث املاک و امیرنشین امیر اسمعیل خان از یک سو، و امیر مقصوم خان فرزند سوم و وارث امارت امیر علی اکبرخان از سوی دیگر تداوم یافت.

پدر و فرزند گرچه هم چنان به حکمرانی سیستان ادامه دادند، ولی هیچ‌گاه از حقوق ادعایی ارثی خود بر امیرنشین قائنتات دست بر نداشتند. امیر مقصوم خان که هنوز در مورد ترتیبات به باور خودش ناعادلانه تقسیم ارث امیرنشین میان عموم و پدرش احساس تلغی کامی داشت، تصمیم گرفت امیرنشین قائنتات را به میراث خود و پدرش باز گرداند. از این رو، شروع به بهره‌برداری از نفوذ خود در تهران و دربار قاجار کرد. جانبداری امیر محمد ابراهیم خان شوکت‌الملک از مشروطه خواهان از یک سو، و عدم تمايل او به برآوردن خواسته‌های بریتانیا در مورد آلمانیان در قائنتات که موجب شد بریتانیا نیز نفوذ خود در تهران را علیه او بکار گیرد از سوی دیگر، دست به دست داده در سال ۱۹۱۵ به برکناری وی از حکومت قائنتات و جایگزینی امیر مقصوم خان حسام‌الدوله سوم به جای او انجامید.

حسام‌الدوله مدیریت بسیار محکم‌تری از سلف خود در پیش گرفت و

در خود شهر بیرجند اقامت گزید. هیل می‌نویسد: «حسام الدوّله برخلاف اسلاف خود، در شهر زندگی می‌کند. اقامتگاه او مطابق الگوی متداول خانه‌های دیگر ساخته شده است و شامل حیاط آجر فرش چهارگوشی است که در هر گوشه اتاقی وجود دارد و حوض کوچک کم عمقی در وسط واقع است. در یک سمت ایوان صافی وجود دارد که پشت آن باید اتاق اصلی پذیرایی قرار داشته باشد».^۱

حکمرانی حسام الدوّله در قائن کمی بیشتر از یکسال، از اواخر ۱۹۱۵ تا فوریه ۱۹۱۷ به طول انجامید. در جریان این دوره، حسام الدوّله با مشکلات فراوانی در اداره امور امیرنشین روبرو بود، زیرا سازمان اداری با وی همکاری نداشت و از امیر برکنار شده طرفداری می‌کرد. وضعیت به وجود آمده مانع از آن شد که امیر حسام الدوّله با وجود قاطعیت و مدیریت خوب، فرصتی برای ارایه قابلیت‌های خود پیدا کند. با این وجود، وی در همان مدت کوتاه تلاش کرد به بهترین شکل ممکن به امیرنشین خدمت کند. شاید کارهای وی در زمینه توسعه کاربرها و سیستم‌های آبیاری قائنات، بهترین خدمت وی در آن دوره باشد.

در فوریه ۱۹۱۷ امیر حسام الدوّله برکنار شد و امیر شوکت‌الملک یکبار دیگر حکمران قائنات گردید. حکومت حسام الدوّله نیز به همان ایالت سیستان محدود گردید. این اوضاع تا سال ۱۹۲۱ باقی بود تا اینکه امیر شوکت‌الملک تصمیم گرفت به نفع دو برادرزاده‌اش امیر معصوم خان حسام الدوّله و امیر محمد رضا خان صمصام الدوّله از حکمرانی کناره‌گیری کند. امیرنشینی قائنات به حسام الدوّله و حکمرانی سیستان به صمصام الدوّله داده شد. در جریان دوره دوم حکمرانی خود، امیر حسام الدوّله فرصت ییشتری برای خدمت به امیرنشین یافت.

عموی وی، امیر شوکت‌الملک گرچه از حکمرانی امیرنشین کناره‌گیری

1. Hale, op.cit., p.115.

کرده بود ولی نقش فعالی در همکاری با امیر حسام الدوّله در توسعه آن سامان بر عهده گرفت. نتایج آن در دبستان‌ها و دبیرستان‌های شوکتیه، درمانگاه بیرجنده، شبکه لوله‌کشی آب آشامیدنی بیرجنده و غیره دیده شد. امیر حسام الدوّله ویژگی‌های برجسته‌ای داشت که چندان برای همگان شناخته نشد. علت امر آن است که وی در سراسر دوره حکمرانی خود، در سایه آوازه شخصیت معروف و رقبیش امیر شوکت‌الملک قرار گرفت. از کسانی که امیر حسام الدوّله را تحسین کردند، یکی حاج شیخ محمد حسین آیتی بود که کتاب بهارستان را نوشت. بجه نظر وی، امیر حسام الدوّله شخصیت قابل احترامی بود:^۱

«اوی هنگامی که امیر بود، به اندازه‌ای کارمندان و اطرافیان خود را با دقت زیرنظر داشت که هیچ‌کس جرئت نمی‌کرد حتی یک قران از مردم پول بگیرد. نواب او این را خوب می‌دانستند و با احتیاط فراوان کار می‌کردند. درنتیجه، مردم امیرنشین از هرگونه رفتار نادرست مقامات محلی در امان و راحت زندگی می‌کردند.^۲ آیتی تا آنجا پیش رفت که شعر بلندی نیز در ستایش امیر حسام الدوّله تنظیم کرد.^۳

در نهایت، امیر معصوم خان حسام الدوّله در سال ۱۹۳۷، خسته از رقابت‌ها و سرخورده از عمری کشمکش و تلامش و آگاه از نظام سیاسی نوین کشور، از حکمرانی امیرنشین قائنات کناره‌گیری کرد و آن را رسماً به نخست وزیر وقت، محمود جم، اعلام نمود. محمور جم در پاسخ پذیرش کناره‌گیری نوشت: «... از شنیدن خبر مربوط به بیماری شما که منجر به تقاضای بازنیستگی شده است متاسف شدم. لازم است یادآور شوم که خدمات جناب‌العلی در مناطق سیستان و قائنات همیشه مورد تحسین رهبری (شاه) کشور بوده و ایشان جناب‌العلی را یکی از وفادارترین خادمان

.۱. آیتی، همان، ص ۱۳۸.

.۲. همان، ص ۱۳۹.

.۳. آیتی، همان، ص ۱۴۰-۱۴۱.

دولت می‌دانند و بدینوسیله رضایت خویش را ابراز می‌دارند. به وزارت کشور دستور داده شده ترتیب بازنشستگی شما را بدهد و به نحو مقتضی از نتایج آن مطلع خواهید شد.^۱

کناره‌گیری امیر حسام الدلوه از حکمرانی امیرنشین قائنات، نقطه‌پایانی بر حکمرانی خاندان خزیمه در سرزمینهای مرزی خاوری ایران به حساب می‌آید.

امیر حسام الدلوه در حالی که امیر قائنات بود، موقعیت خود را در سیستان تا سال ۱۹۳۴ حفظ کرد. در این زمان دولت مکری به دستور رضاشاه تصمیم گرفت برای بهتر کردن شرایط زندگی فلاتکت‌بار مردم، زمینهای سیستان را میان روستائیان کشاورز تقسیم کند. هنگامی که محمدنراقی نماینده وزارت مالیه برای اجرای برنامه وارد سیستان شد دریافت که امیر معصوم خان طی نامه‌ای به دولت، همه املاک یازده روستای خود را برای تقسیم میان روستائیان اعطاء کرده است.

حسام الدلوه پس از کناره‌گیری، چند سال در بیرون جند در انزوا به سر برد، سپس تصمیم به مسافرت خارج گرفت و باقی زندگی را تا هنگام مرگ در سال ۱۹۵۱ عمدتاً در بیروت و کشورهای اروپایی سپری ساخت. وی دوبار ازدواج کرد و پنج فرزند به نامهای امیر اقدس خانم، حشمت خانم، امیرحسین خان، طلعت خانم و امیرعلم خان از خود باقی نهاد.

فرزند پسر بزرگ حسام الدلوه، امیرحسین خان خزیمه علم، به گونه‌ای غیررسمی رهبری سنتی خانواده را در منطقه ادامه داد. خدمات دولتشی وی، در سالهای ۱۹۴۰ با اتصاب به سمت استاندار سیستان و بلوچستان آغاز شد که پنج سال ادامه داشت. گرچه شروع خدمات دولتشی وی در سنین کاملاً جوانی بود، ولی دو عامل عمده در شرایط آن هنگام وی را مناسب‌ترین فرد برای آن شغل قرار داد:

۱. همان، ص ۱۴۰.

۱. استان سیستان و بلوچستان در آن زمان هنوز در همسایگی هند بریتانیا بود، و در آن بخش از کشور هیچ کس پیشینه خانوادگی وی در وفاداری سنتی به دولت مرکزی ایران و نیز نفوذ در میان مردم منطقه را نداشت. این وزیرگری‌ها که در افراد نسل اخیر خزیمه‌ها تقریباً نهادینه شده بود، امیرحسین خان خزیمه علم را گزینه منحصر انتصاب یاد شده کرد.

دکترالموتی در این مورد به نقل از خود خزیمه علم می‌نویسد:

«به یاد دارم، هنگامی که تازه از تحصیل در انگلستان به ایران بازگشته بودم، در وزارت کشور... استخدام شدم در همان هنگام بود که فهمیدم فرمانده کل واحد بلوچستان، سر لشکر رفعت، برای رضاشاه توپخیز داده بود که حاکمانی نظیر سرتیپ تاج بخش و سرهنگ مکری برای بلوچستان مناسب نیست و مقام استانداری منطقه به یک فرد کاملاً مطلع و تحصیل کرده نیاز دارد. رضا شاه از علی اصغر حکمت وزیر کشور خواست تا فهرستی از افراد مناسب ارایه نماید. وی فهرستی تهیه کرد و نزد شاه برد. اما شاه از آنجا که مرد زیرکی بود آن اسمامی را رد کرد و گفت برو برای من اسمامی افراد تحصیل کرده جوان بیاور. وقتی این کار انجام شد، رضاشاه نام مرا برگزید و گفت این مرد جوان مناسب است. وی تحصیل کرده است و آگاهی خوبی از استان دارد و از نفوذ خانوادگی در آنجا برخوردار است. سپس من را به عنوان استاندار به بلوچستان فرستاد. کارهای بسیاری انجام شد. وقتی حادثه شهریور ۲۰ پیش آمد، مساعی جمیله خود را نزد انگلیسی‌ها بکار برد و غذا و دیگر نیازهای بلوچستان را تامین کرد. ولی به هنگام انتخابات، دریافتمن انگلیسی‌ها مداخله می‌کنند. در برایر آنان ایستادم و گفتم ما روابط خوبی با کشور شما داریم و ملاحظات منفی شما نسبت به افراد را می‌پذیریم، ولی دخالت شما در انتخابات قابل قبول نیست. آنان استدلال مرا پذیرفتند و فرخ در انتخابات زابل برنده شد.»^۱

در موضوع جلب همکاری مقامات انگلیسی در تامین آذوقه و سایر نیازهای بلوچستان در دوره اشغال ایران از سوی متفقین، سرکلارمونت اسکرین سرکنسول بریتانیا می‌نویسد:

«روز بعد برای ادای احترام به دیدار استاندار رفتم. دیدار گرمی بود، وی فرزند یکی از دوستان قدیم من بهنگام کنسولی سیستان بود و او را که جوانی دانش آموخته کالج کشاورزی از انگلستان بود به خاطر داشتم. انگلیسی او بہتر از فارسی ناقص من بود. ما در حالی که چای می‌نوشیدیم زود وارد بحث مورد نظر شدیم. گفتم که شنیده‌ام با نماینده محلی وزارت کشاورزی و اقتصاد برای تامین گندم در زابل بوده‌اید، آیا موفقیتی داشته‌اید؟ وی پاسخ داد خیلی کم. انبارهای گندم دولت در آنجا تقریباً خالی است. مقدار زیادی گندم در روستاهای پنهان شده است و حتی اگر افراد مالیه به آنها دست یابند نمی‌توانند بیاورند چون راهها نیز بر اثر سیل هیرمند مسدود است. چنانکه می‌دانید این هنگام زمان سیل است. من توانستم سه کامیون گندم از راهی فرعی به زاهدان بیاورم ولی بیشتر آنرا باید به سربازان بدھیم زیرا حکومت مایل نیست با عصیان آنان روبرو گردد.

پیش از اینکه سخنی بگویم باید به سرعت فکر می‌کردم. اطلاعات کمی در این باره داشتم باید درباره سیستم جمع آوری غله و جیره‌بندی نان در زمان شاه پیشین تحقیقات بیشتری می‌کردم. اما به‌هرحال می‌دانستم که روش موجود سبب پدیداری مشکلات زیادی برای مردم فقیر و ناتوان و رونق بازار سیاه شده است. مطمئن بودم در زاهدان و زابل نیز چنین است. اگر می‌توانستم مقدار زیادی غله به سرعت از نوک گندی وارد کنم و تعهد نمایم مقادیر بیشتری نیز بر سانم، بازار سیاه می‌شکست. به استاندار گفتم هندی‌ها نسبت به جیره نان خود اظهار نارضایتی می‌کنند، گروه بزرگی به نمایندگی از آنان امروز پیش من آمدند. مسلم

است شما نمی‌توانید در حالی که خود در تنگنا هستید قولی درباره گندم به آنان بدهید. اگر بتوانم از دولت هند پروانه ورود گندم بگیرم آیا برای شما امکان دارد با پیشکاری مالیه ترتیبی بدهید که آنرا از تجار نوک کندي بخرند و به مصرف افزایش جیره هندی‌ها برسانند؟ استاندار در قبول پیشنهاد من دو دل بود. سرانجام گفت بهر حال شما می‌توانید اقدامات خود را بکنید. من نیز درباره امکان ورود غله مورد نظر فعالیت می‌کنم.»^۱ ۲. عامل دیگر این بود که امیرحسین خان، در رشتة کشاورزی تحصیلات عالی از بریتانیا داشت و حتی در بلوجستان طرح برنامه پنج ساله‌ای برای توسعه تدارک دیده بود و با تامین مالی از سوی دولت مرکزی اجرای آن شروع گردید که رخدادهای جنگ جهانی و اشغال ایران آن را متوقف ساخت.^۲

خزیمه علم چند سال پس از جنگ در سمت معاون وزیر کشاورزی خدمت کرد و سپس نمایندگی را در دو مجلس شورا و سنا عهده‌دار بود. امیرحسین خان خزیمه علم با بی‌بی فاطمه، دختر شوکت‌الملک دوم، ازدواج کرد و حاصل آن چهار فرزند است به نام‌های طاهره خانم، امیرپریزخان، داریوش خان و زیبا خانم.

1. Skrine, op.cit, p. 95

2. گفت و گوی نگارنده با امیرحسین خان خزیمه علم.

تبرستان
www.tabarestan.info

مقدمه

روابط خارجی، از جنبه‌های برجسته نقش امیرنشین خزیمه در قائنات و سیستان بود. امیران واپسین این امیرنشین، در ایران هنوز به مناسبت روابطشان با قدرتهای خارجی به یاد می‌آیند. و همین روابط خارجی آنان زیرمايه برخی سخن‌ها علیه آنان است. روابط یاد شده برآمده از کارکرد اصلی امیرنشین در دفاع از مرزهای خاوری ایران در برابر مداخله خارجی بود. نقشی که با اعمال میزان درخور توجهی از استقلال به اجرا درمی‌آمد.

روابط خارجی امیرنشین خزیمه از مجاری رسمی دولت مرکزی یعنی وزارت امور خارجه، رسماً در پوشش هنجرهای بنیادی تعیین شده در قوانین ایران قرار داشت. وزارت امور خارجه نمایندگان خود را در مرکز ایالتی که دیگر دولت‌ها در آنجا کنسولگری داشتند، منصوب می‌نمود. نماینده یاد شده، منصب دیپلماتیک «کارگزاری» را در اختیار می‌گرفت. کارگزار نماینده دیپلماتیک دولت و مسئول امور خارجی آن ایالت بود. کارگزاری سیستان و قائنات با تأسیس اولین کنسولگری خارجی یعنی کنسولگری بریتانیا در سیستان در سال ۱۹۰۰ به وجود آمد.

البته روابط خارجی امیرنشین، در عمل همانند بیشتر دیگر جنبه‌های

تبرستان

فصل سوم

امیران مرزدار

www.tabarestan.info

امور در ایران، از فراز مجاری رسمی کارگزاری گذشته و اندک اندک به شکل نوعی روابط خارجی نیمه مستقل درآمد. این تحول، بهویژه در زمان امیر علی اکبرخان حشمت‌الملک دوم امیر‌سیستان (۱۸۹۱-۱۹۱۴) و امیر محمد اسماعیل‌خان شوکت‌الملک اول امیر قائنات (۱۸۹۱-۱۹۰۴) و جانشینان آنان، آشکارتر بود. این حقیقت که دوران زمامداری دو امیر یاد شده با دوران کاپیتو‌لایسیون در ایران همزمان بود، عامل تشویق‌کننده‌ای در تنظیم سیاست‌های مستقیم و تا حدودی مستقل از سوی کنسولگری‌های خارجی در امیرنشین به شمار می‌آمد، سیاست‌های امیرنشین، که اساساً بازتاب اهمیت استراتژیک سرزمینهای مرزی خاوری ایران و نیز چالش‌های رویارویی موقعیت امیران خزیمه از درون و بیرون خاندان بشمار می‌آمد، با در نظر گرفتن عوامل زیر شکل می‌گرفت:

۱. وضعیت کلی سیاسی ایران، هم برحسب نگرش‌های دگرگون شونده دولت مرکزی نسبت به امیرنشین، و هم روابط خارجی در نوسان آن، که موجب سردرگمی در امیرنشین و تشویق آن به در پیش گرفتن ابتکارات سیاسی در محل گردید.
۲. تهدیدهای سیاسی رویارویی امیرنشین و یا یکی از امیران آن که سبب می‌شد تا هرگاه حمایت و پشتیبانی دولت مرکزی ناکارآمد احساس شود، به اتحاد و نزدیکی با یک قدرت خارجی در همسایگی افزایش پیدا گردد.
۳. شکاف‌ها و رقابت‌های داخلی که در بخش بیشتر دهه‌های واپسین حیات امیرنشین به مرتبه خطرناکی افزایش یافته بود، نه تنها موقعیت فردی امیران آن را تهدید می‌نمود بلکه موجودیت خود امیرنشین را به مخاطره می‌انکند.
۴. موقعیت استراتژیک امیرنشین که از سوی بریتانیا و افغانان، بهویژه در نیمه دوم سده نوزده و اوایل سده بیست، با حساسیت بالایی مورد

توجه بود. این دوره‌ای بود که ایران و بریتانیا در فراگرد پرکشش تعیین مرز میان یکدیگر در ناحیه گستردگی از خلیج گوادر تا مرزهای روسیه در شمال بودند، روند طولانی و تدریجی که مرزهای کنونی میان ایران و پاکستان و افغانستان را به وجود آورد. امیرنشین خزیمه در بخش میانی ناحیه یاد شده واقع بود و همین، به اهمیت استراتژیک آن نزد بریتانیا و روسیه می‌افزود.

۵. این حقیقت که تقریباً تمام سده نوزده و دوادهه اول سده بیست دوره کاپیتولاقسیون در ایران بود، درک چرایی افزایش مداخله و درگیر شدن کنسولگری‌های خارجی در امور داخلی امیرنشین را آسان‌تر می‌سازد. مداخله‌ای که امیران خزیمه را به در پیش گرفتن روابط خارجی نیمه مستقل تشویق می‌کرد.

۶. موقعیت جغرافیایی امیرنشین و فاصله زیاد آن از مرکز سیاسی کشور از یک سو، و شرایط نامناسب جغرافیایی ایران مرکزی و خاوری از سوی دیگر، مشکلات ارتباط آسان و سریع با دولت مرکزی را زیادتر می‌کرد. این عامل موجب گردید تا ابتکارات فوری اهمیت زیادی پیدا کند و این تحقق نمی‌یافت مگر این‌که امیران، در روابط خارجی تا حدودی مستقل عمل می‌کردند.

۷. از آنجا که امیرنشین خزیمه یک حکومت مرزداری ایران به شمار می‌رفت، می‌بایست با اجرای سیاست‌ها و استراتژی‌هایی که مناسب تشخیص می‌داد به اجرای وظیفه حفظ نواحی مرزی مبادرت می‌نمود. این همان سنت حکومت‌های مرزدار در ایران بود که در ماهیت، حدودی از استقلال در روابط خارجی را ایجاد می‌کرد.

۸. آخرين، ولی نه لزوماً کمترین عامل، به رقابت‌های سیاسی میان بریتانیا و روسیه در منطقه باز می‌گشت که امیران خزیمه را قادر می‌ساخت تا برای منافع خود به بهره‌برداری پردازند.

کوتاه اینکه، دو قدرت خارجی یاد شده از یک سو، و امیران خزیمه از سوی دیگر، در وضعیتی قرار گرفته بودند که هر یک تلاش داشت از قدرت و نفوذ دیگری در جهت سیاست‌ها و منافع خود بهره‌برداری نماید.

روابط با دولتهای خارجی

روابط خارجی امارت خزیمه به تماسهای با بریتانیا و افغانان به عنوان همسایگان مستقیم امیرنشین، و روسیه به‌دلیل حضور آنان در منطقه، در نتیجه رقابت با بریتانیا، محدود بود.

روابط با افغانان

روابط امیرنشین خزیمه با امارت‌های افغانی در سده هجده و کشور افغانستان در سده نوزده بسیار محدود بود. این روابط با برخوردهای مستقیم میان امیرعلم خان اول و احمدخان ابدالی (درانی) بانی پادشاهی افغانستان، در پی کشته شدن نادرشاه افشار در سال ۱۷۴۷ آغاز گردید، که به شکست امیرنشین خزیمه پس از نیرنگ دیدن امیرعلم خان اول و قتل او در سال ۱۷۴۹ انجامید.^۱

هانری پلوکه در زمستان ۱۸۷۱ از امیرنشین خزیمه دیدن کرد، می‌نویسد:

«امیرعلی قرارگاههای خود را به بیرجند انتقال داد. فرزندش امیرعلم به جای وی حکمران شد و میراسدالله نیز به جای پدرش، میرعلم، حاکم شد. هر دوی آنان از تابعان شاهان درآنی بودند».^۲

۱. برای تفصیل این رخداد به بخش امیرعلم خان اول در فصل پیش کتاب بنگرید.

2. H.W. Bellow, *From the Indus to the Tigris*, karachi, Reprint in 1977, p. 305.

گرچه شواهدی حاکی از تبعیت این امیران از شاه درانی وجود ندارد، ولی خلاف آن نیز قابل اثبات نیست. با این وجود، دشوار نیست بپذیریم که در پی شکست و قتل امیر علم خان، فرزند و جانشین اوی امیر اسدالله خان، اقتدار شاه درانی را در برابر حفظ سلط خاندان خود بر قائنات و سیستان، پذیرفته باشد. اگر هم چنین بوده باشد، بلو یادآور می شود که تبعیت یاد شده چندان دوام نداشت، زیرا مسی نویسلد: «به هنگام تجزیه خاندان، میر اسدالله از هر نظر مستقل شد».^۱

بلو مدعی است که امیر اسدالله خان دوره دومی را نیز تحت تبعیت شاهان افغان بود. وی تاکید دارد که در آستانه حمله آصف الدلوه فرمانفرمای خراسان به قائنات در سال ۱۸۳۵، «میر اسدالله به سیستان بازگشت و بعنوان یک تبعه افغان وابسته به هرات خواستار یاری حاکم آن سامان شد».^۲

در مورد این فرضیه نیز شواهد معتبری ارائه نمی گردد. افزون بر آن، در زمان یاد شده کشوری بنام افغانستان موجودیت نداشت که امیر اسدالله خان تبعه و حاکم ایالتی آن بوده باشد. در مورد هرات، قابل توجه است که حکمرانان آن کامران خان و یار محمد خان هر دو به دولت ایران وفادار بودند، و تقاضای کمک امیر اسدالله خان از آنان نمی تواند به معنی تبعه افغان بودن وی باشد. بلو فراتر رفته اشاره می کند که امیر اسدالله خان یک یا دو سال بعد خواستار کمک یار محمد خان شد. چنانکه در فصل بعد خواهد آمد، یار محمد خان به عنوان حاکم هرات یک تبعه وفادار ایران بود و به خاطر بی عدالتی نسبت به فرزند و جانشین وی بود که ایران در سال ۱۸۵۷ هرات را مورد حمله قرار داد و تصرف نمود. تقاضای امیر اسدالله خان برای یاری از سوی یک حکمران منصوب ایران در هرات که وابسته ایران بود، وی را تبعه افغان نمی سازد. در اسناد گوناگونی که از سوی این

1. Ibid., p. 306

2. Ibid.

نگارنده مورد بررسی قرار گرفته است، نه تنها هیچ اشاره‌ای به این رخدادها وجود ندارد بلکه بسیاری اسناد حاکی از این است که امیران قائنات و سیستان در عملیات نظامی ایران در هرات در سالهای ۱۸۳۶ و ۱۸۵۶ مشارکت داشته‌اند.

البته امیرعلم خان سوم فرزند و جانشین امیراسدالله خان، حکمرانی قدرتمند نیای خود را در قائنات بازسازی کرد. وی اقتدار خزینه‌ها را بر سیستان با موفقیت برقرار ساخت. همان‌گونه‌که در فصل پیش آورده شد، به‌هنگام کشمکش میان ایران و سران افغان در مساله حاکمیت بر بخش خاوری سیستان، امیرعلم خان سوم اقتدار خود را بر نواحی خاوری دلتای هیرمند با فتح نادعلی برقرار نمود. پس از آنکه دولت ایران پاسخ معروف خود را از بریتانیا در نامه لرد راسل^۱ وزیر خارجه بریتانیا، دریافت نمود، قلمرو امیر خزینه بخش‌های خاوری سیستان را نیز دریگرفت.

این تحول، کشمکش مرزی میان ایران و افغانستان را شدت بخشدید. هر دو طرف خواستار داوری بریتانیا در سیستان شدند. داوری مرزی سیستان (۱۸۷۲-۱۸۷۱) به رهبری ژنرال فردریک گلدمید، پس از تجربه مشکلات فراوانی که امیرعلم خان سوم به وجود آورده، کار خود را تکمیل کرد زیرا وی مداخله خارجی در کار داوری را به نفع رهبر افغان، شیرعلی خان، می‌دید. کار خود را تکمیل کرد.

البته ترسیم مرز در سیستان براساس داوری گلدمید، به روابط مستقیم هر چند محدود میان امیرنشین خزینه و سران افغانان خاتمه بخشدید، در حالی که آغازگر روابط سیاسی جدید و مستقیم آن امیرنشین با بریتانیا و روسیه بود که با گشايش کنسولگری بریتانیا، حضور سیاسی خود را در قائنات و سیستان اعلام نمودند.

1. Lord Russell

روابط با بریتانیا و روسیه

روابط امیرنشین خزیمه با بریتانیا، با داوری مرز سیستان توسط گلدرسمند در سال ۱۸۷۱ آغاز گردید. علایق واقعی بریتانیا در اهمیت استراتژیک سیستان و قائنات، حاصل طبیعی برقراری اقتدار آنان در نیمه خاوری بلوچستان و تحکیم نفوذ در افغانستان بود. امیرنشین خزیمه قائنات و سیستان، سرزمین بلا فاصله ایرانی بود که با بلوچستان بریتانیا و قلمروهای افغانی همسایگی داشت. وزیر امور خارجه هند بریتانیا در گزارشی به سفیر بریتانیا در تهران در مورد اهمیت یاد شده چنین تاکید دارد: «... دولت هند اهمیت بسیار بالایی برای منافع برتر بریتانیای کبیر در سیستان و جنوب خاوری ایران قایل است. دولت هند بر این عقیده است که تحت هیچ شرایطی نباید اجازه داد که سیستان نظیر ایالت‌های شمالی ایران تحت کنترل و یا حتی در حوزه نفوذ روسیه قرار گیرد، و این‌که اعتبار و نفوذ بریتانیا در آن منطقه باید به طور اکید و باشد حفظ گردد. گرچه مزایای تجارتی بازرگانی فرامرزی با هند نادیده گرفته نشده و برای ایران و هند هر دو حایز اهمیت است ولی باید درک کنید که اهداف دولت هند در گشودن مسیر به کویته و پیش راندن بازرگانی، بیشتر سیاسی بوده است. دولت هند تمایل داشته است که نه تنها بازرگانی را افزایش بخشد، بلکه از این راه منافع برتر بریتانیا را در آن بخش‌های ایران که با بلوچستان هم مرز است حفظ نماید...»^۱

از سوی دیگر، امیرنشین خزیمه در همان زمان درگیر کشمکش‌های داخلی بود که در پی مرگ امیر علم خان در سال ۱۸۹۱ پدید آمد.

1. From H.S.Barnes, Secretary to the Government of India in the Foreign Department, to his Britannic Majesty's Envoy Extraordinary and Minister Plenipotentiary at the Court of Persia, Tehran, No. 1291 F., Simla, 29 May 1901, FO 60/636.

امیر اسمعیل خان شوکت‌الملک اول که جانشین پدرش در بیرون گردید، اقتدار برادر بزرگتر امیر علی اکبرخان حشمت‌الملک دوم نایب‌الحکومه سیستان را بر امیرنشین خزیمه نپذیرفت. این کشمکش هم‌چنان ادامه یافت و ژرف‌تر شد و جانشینان آنان را نیز در برگرفت. طرفین در این کشمکش‌های خانوادگی از هر وسیله‌ای برای تامین رهبری منحصر امیرنشین برای خود سود می‌جست.

تأسیس کنسولگری بریتانیا در سیستان در سال ۱۹۰۰^۱ که در پی خود، گشایش بی‌درنگ کنسولگری روسیه را به همراه داشت، به حشمت‌الملک دوم فرصت داد تا از نفوذ بریتانیا در تهران برای حفظ موقعیت خود در سیستان و نیز کسب رهبری امیرنشین خزیمه در قائنات بهره‌برداری کند. به کارگیری این خط مشی با سیاست بریتانیا در کسب نفوذ در سیستان هم زمان بود، و به این ترتیب شرایط برای بهره‌گیری متقابل میان بریتانیا و حشمت‌الملک فراهم آمد. گرایش دولت‌انه حشمت‌الملک دوم نسبت به بریتانیا و حمایت و تشویقی که وی از تلاش‌های کنسول بریتانیا در مورد مزایای بازرگانی مسیر نوین تجاری میان سیستان و قائنات به عمل می‌آورد، در عین حال وضعیتی را به وجود آورده که موجب شد وی خود را در معرض تهدید نیز احساس کند. وی نگران خصوصیت کنسول روسیه بود، و این نگرانی چندان بی‌پایه نبود.^۲

خشمت‌الملک دوم به تهران فراخوانده شد. گرچه احضار وی حاصل فعالیتهای تحریک‌آمیز روسیه در تهران بود، بریتانیا آن را «شکل دیگری از چلاندن» خواند که با «یک کمک ده‌هزار تومانی می‌تواند فشار را بردارد».^۲ این تحول با انتصاب یمین نظام (عبدالحمید خان غفاری)

1. From Barnes to the British Envoy in Tehran, op.cit.

2. From Major G. Chenevix Trench, Consul General-Meshed, To Foreign Secretary, Simla, 31 May 1901, FO 60/639.

به عنوان کمیسیونر ایران در گروه داوری مک ماهون در مرز سیستان هم زمان بود. یمین نظام که با امیر پیوند سببی داشت، مدتی در سیستان فرمانده قواً مرزی بود. انتصاب جدید موقعیت وی را در سیستان مستحکم کرد و نمایش وی در دوستی با کنسول روسیه موجب تشدید رقابت‌های سیاسی بریتانیا و روسیه در محل گردید. بریتانیا احتمال می‌داد که یمین نظام از کنسول روسیه پول می‌گیرد^۱ و اسناد انگلیسی حکایت دارند که خود کنسول روسیه نیز روحانیان محلی را به تحریک مردم علیه بریتانیا به عنوان عامل فقر و نداری آنان برمنی انگیخت. سرکنسول بریتانیا در مشهد، از سفیر در تهران خواست تا نفوذ خود را نزد اتابک اعظم صدراعظم وقت برای برکناری یمین نظام و جایگزینی امیر حشمت‌الملک به کار گیرد.^۲ البته تدبیر یاد شده کارگر نیافتاد. یمین نظام هم‌چنین مورد بدگمانی بود که با هم دستی کنسول روسیه برای خلع امیر سیستان از منصب حکمرانی فعالیت دارد. «امیر کنسول روسیه و یمین نظام را شدیداً مورد حمله قرار داد و گفت که آنان در تدارک برکناری وی و نابودسازی نفوذ بریتانیا در سیستان هستند. وی آمدن کمیسیون داوری را خوشامد گفت و اطمینان داد هر اقدامی که مناسب‌شان و مقام کلnel مک ماهون و افسران وی باشد، انجام خواهد داد».^۳

تحریکات یمین نظام در تهران برای برکناری حشمت‌الملک دوم، امیر را به بریتانیا نزدیکتر ساخت. یمین نظام هم‌چنین تلاش می‌کرد سندی برای سردار سعیدخان ناروی (برادر زن امیر) که در ۱۰ آوریل ۱۹۰۳

1. From H.B.M.'s Acting Consul General in Meshed, to H.B.M'S Minister, Tehran, Telegram No. 22, 17 February 1903, FO 248/789.

2. Ibid.

3. From Diary No.5 of H.B.M.'s Consul, Sistan and Kain, for Period 1 to 15 March 1903, Fo 248/789.

وارد تهران شده بود، تنظیم شود که طی آن حشمت‌الملک مناطق روس‌تایی قلعه نو، خواجه احمد، شریف خان، ده عیسی خان و سه کوهه را به سردار سعید خان واگذار نماید.^۱ یمین نظام سعی کرد در این مورد با امیر گفت و گو کند، ولی امیر درخواست وی و سردار را پذیرفت و مساله به همان گونه باقی ماند. حشمت‌الملک دوم نیز از مقامات بریتانیایی خواست تا او را در دور کردن سردار سعید خان از مرز باری کنند،^۲ و او نیز در برابر، موانع بازرگانی هند را برطرف سازد. امیر در عین حال، نسبت به ترتیبات پیش آمده نزد دولت ایران شکایت برداشکه واکنش بسی را به دنبال داشت، زیرا تهران سردار سعید خان را کلاً در کنترل و اراده امیر قرار داد.^۳

در این میان، رقابت میان امیر حشمت‌الملک دوم و برادر جوانترش امیر اسماعیل خان شوکت‌الملک اول حاکم قائنات به وحامت گرائید. شوکت‌الملک نامه شکوایه‌ای برای مظفر الدین شاه فرستاد و در آن حشمت‌الملک را متهم نمود که قصد دارد سیستان را به بریتانیا واگذار نماید:

«به نمک بندگی جهان مطاع سوگند که اگر تمام سیستان به من داده می شد آن را نمی پذیرفتم و هرگز قدم از خاک قائن که میراث پیشینیان من است بیرون نمی نهادم. ولی میهن پرستی و عشق به دولت شاهنشاهی هرگز نمی پذیرد که سیستان، سنگر ایران در برادر ازبکان و افغانان و ترکمانان به این سادگی در دستان انگلستان قرار گیرد... ولی برادرم

1. Sistan Diary, 16 April 1903, by R.A.E. Benn, British consul in Sistan, Fo 248/789.

2. Ibid.

3. Sistan Diary No. 10, of Major Benn/H.B.M.'s Consul in sistan and Kain, 16 to 31 March 1903, Fo 248/789.

حشمت‌الملک، نمی‌دانم بر مبنای چه فکر و عقیده‌ای با انگلیسی‌ها جور شده و دو سال است که به آنها پیوسته به اندازه‌ای که از مسیر حق و عدالت دور افتاده است. او می‌خواهد بدون هیچ دردرس و منازعه سیستان را در اختیار انگلیسی‌ها بگذارد...»^۱

تهدید دیگری نسبت به موقعیت حشمت‌الملک دوم از جانب رکن‌الدوله، فرمانفرما جدید کل خراسان بیدید آمد که حفظ حکمرانی امیر بر سیستان را منوط به پرداخت پول کرده بود. حشمت‌الملک نیز مبلغ پنجاه هزار قران به والی خراسان پرداخت. پدر رکن‌الدوله نیز که زمانی والی خراسان بود نسبت به حشمت‌الملک دوم نظر خوشی نداشت.^۲

امیر حشمت‌الملک دوم در رویارویی با تمام این تهدیدها نسبت به موقعیت خود، به تنها منبع حمایتی که می‌توانست به آن امید داشته باشد یعنی هند بریتانیا، روی آورد. این تکرار وضعیت سیاسی در سطح منطقه بود که در دوره قاجار در پایتخت ایران نیز وجود داشت. وضعیتی که در آن، ارتشه و استبداد، امنیت شغلی، حیثیت و حیات هرکس را در سراسر کشور در معرض خطر قرار می‌داد. حتی شاهزادگان قاجار نیز خود را مجبور می‌دیدند در پی دوستی و جلب حمایت یک قدرت خارجی باشند. از این رو، بریتانیا نیز تصمیم به دفاع از موقعیت امیر حشمت‌الملک دوم در سیستان گرفت، هر چند که روابط با وی برای آنان «ارزش منفی» داشت.

کنسول بریتانیا در سیستان و قاین در گزارشی محرمانه برای دولت هند، به تشریح شرایط سیاسی‌ای می‌پردازد که بریتانیا در آن می‌بایست از

۱. از متن ارسالی از سوی شوکت‌الملک اول به نماینده خود در تهران برای تقدیم به حضور شاه، به تاریخ ۱۷ آوریل ۱۹۰۳.

2. Sistan Diary No. 10, 16 to 31 May 1903, Fo 248/789.

3. Notes by Major R.A.E.Benn, Consul for Sistan, 31 may 1903, Fo 248/789.

موقعیت حشمت‌الملک دوم پشتیبانی نماید. فشرده آن گزارش را می‌آوریم:

«افتخار دارم توجه دولت هند را به احتمال عزل حاکم موروژی سیستان، امیر حشمت‌الملک جلب نمایم. این احتمال با برخی رخدادهای اخیر افزایش یافته و روشن است که نباید زمان را از دست داد و اجازه داد که چنین احتمالی جامه عمل بپوشد... برای دولت هند از منابع بسیاری که در اختیار دارد تقریباً روشن است که یمین نظام رئیس‌گارد مرزی سیستان و کمیسیونر مرزی ایران، برای مدتی با کمک روس‌ها بیه تحریک برای خلع امیر حشمت‌الملک مشغول بود. امیر نیز برای ماندن در قدرت هدایای فراوانی به مشهد فرمستاد. ولی با حاکم جدید مشهد که روسوفیل بدنامی است و با خانواده امیر نیز خصوصت شخصی دارد، این کار بسیار مشکل‌تر می‌گردد. بنظر می‌رسد دو حقیقتی که در دو روز گذشته مورد توجه من قرار گرفته، به همراه تمایل آشکار روس‌ها به اجرای برنامه تندی علیه کمیسیون داوری بریتانیا، نشان می‌دهند که در تهران معامله‌ای علیه حشمت‌الملک صورت گرفته و هر آن بیم آن می‌رود که وی سرنگون گردد. اولین حقیقت اینکه مسیو نوز (کارگزار بلژیکی گمرکات ایران) در نامه ۳ مه ۱۹۰۳ خود به سفیر بریتانیا در تهران، که برای توضیح مشکلات مربوط به تدارکات کمیسیون مرزی بریتانیا نوشته است، اشاره کرده که دستور منوعیت صدور غله تنها برای جلوگیری از امیر سیستان که به قاچاق ذرت در طول مرز مشغول بوده طراحی شده است. حقیقت دیگر این است که مسیو دوت^۱ بازرس گمرکات این جا، سه روز پیش به من گفت که از مدیر جدید تلگراف خانه سیستان شنیده که چون رابطه امیر حشمت‌الملک و دولت مرکزی بسیار بد است، وی (مدیر تلگرافخانه) در صدد است با تهدید امیر به ارسال گزارش‌های نامطلوب از وی به شاه،

1. D' Hoedt

بول فراوانی از او بگیرد... اگر حقیقت داشته باشد که کاروان‌های روسی مقادیر زیادی اسلحه وارد منطقه کرده‌اند، این احتمال نیز هست که کنسول روس قصد داشته باشند سعید خان ناروی و دیگر دشمنان امیر را علیه وی مسلح کرده و به این ترتیب به آشوب‌هایی دامن زند که به عزل امیر بیانجامد. از این رو، احتمال عزل حشمت‌الملک وجود دارد و بر ماست که ارزیابی کیم که آیا منافع دولت بریتانیا در بازیسی زدن احتمال یاد شده چیست. بنظرم نکات زیر در این رابطه قابل بررسی است:

۱. آیا تغییر حاکمان به منافع ما آسیب می‌رساند؟
 ۲. آیا امیر ارزش حمایت شدن را دارد؟
 ۳. در صورت پاسخ مثبت به پرسش بالا، حمایت از امیر تا کجا پیش برود و برای تأمین منافع بریتانیا تا چه اندازه باید محکم بود؟^۱
- کنسول بریتانیا در ادامه این گزارش، نظر خود را ارایه می‌دهد که از سوی دولت بریتانیا پذیرفته می‌شود. وی توصیه می‌کند:

«فکر می‌کنم تغییر حکام در سیستان بدون تردید می‌تواند به منافع ما آسیب جدی وارد آورد. نه تنها حشمت‌الملک خود را دوستدار محکم بریتانیا نشان داده است، حتی زمانی که مورد تهدید کارگزار و یا دیگری هم نیست، بلکه در تمام ایالت صحبت از این است که اگر وی سقوط کند، به نفع روس‌ها و به زبان بریتانیا خواهد بود. بدین لحاظ قدرت روسیه و بریتانیا در سیستان در برابر آزمون دشواری قرار می‌گیرد، و در آن قدرت بریتانیا شکست خواهد خورد و چنین پذیرفته می‌شود که بریتانیا نمی‌تواند به دوستان خود یاری دهد و یا دشمنان خود را منکوب سازد. به علاوه، پافشاری در برابر این حقیقت غیرممکن است که در مورد حشمت‌الملک، سقوط وی خیلی بیشتر از دیگر حکامی که هر نوروز در

1. From H. Dobbs Esq., H. B. M.'s Consul for Sistan to the Secretary to the Government of India in the F. D., No.278, 18 June 1903, Fo 248/789.

انتظار تغییر و برکناری خود هستند، سروصدای خواهد داشت. عزل امیری که به گونه‌ای موروثی حاکم است نوعی نقض آشکار یک سنت بشمار می‌رود، و در نزد مردم کشور این فکر شکل می‌گیرد که قدرت روسیه به اندازه‌ای است که قادر هستند این چنین سنتی را نقض کنند. در برابر، قدرت بریتانیا در مسیر زوال و فروپاشی قرار می‌گیرد و بالاخره... به نظر من حمایت از حشمت‌الملک لازم است، در وهله اول باید به خاطر داشت که وی یک حاکم موروثی است و بقای او در مقامش خود مطابق با سنت است. تسلط وی بر قلمروش از طریق روسای قدرتمندی نظیر سردار پردل خان، قاطع است. فرزند بزرگترش میرمعصوم خان که جانشین منطقی او خواهد بود، اکنون جوان بسیار جالب و مطلوبی است که از هنگام سفرش به کلکته کاملاً دوستدار بریتانیا بوده است. لذا روشن است که حمایت حشمت‌الملک مزایای بیشتری نسبت به حمایت از هر مقام دیگر ایرانی در آنجا به همراه دارد.

در مورد این که حمایت از امیر تا چه اندازه و تا کجا باید باشد، به نظرم باید بیانیه محکمی به دولت شاه داده شود مبنی بر اینکه دولت بریتانیا اصرار بر حفظ وضع موجود در سیستان دارد، و عزل امیر را مورد چشم‌پوشی قرار نخواهد داد...»^۱

در ژوئیه ۱۹۰۳ رویدادی پیش آمد که موقعیت امیر حشمت‌الملک دوم را نزد بریتانیا مهم‌تر ساخت. کوتاه این که در نرخ محصول فراوان غلات در آن سال آشفتگی پدید آمد. آشفتگی یاد شده به عوامل محلی کنسول روسیه نسبت داده شده که «با گستراندن خبرهایی در مورد خربدهای کلان، مردم را نسبت به قیمت حبوبات نگران ساخته و در نتیجه کمیسیون مرزی بریتانیا را در مورد وضعیت پدید آمده مورد

1. From H. Dobbs, to the Government of India, Nasratabad, dated 18 June 1903, FO 248/790.

سرزنش قرار دهند». ^۱ به گفته اسناد انگلیسی، روس‌ها ورود ناگهانی هیئت داوری مرزی مک ماهون به سیستان را باعث کمیابی گندم در منطقه قلمداد کردند. مردم به خروش آمده سر به شورش برداشتند و قصد جان انگلیسیان کردند. امیر حشمت‌الملک دوم با کمک کارگزار، عوامل اصلی شورش را در حضور عموم شلاق زد و آشتفتگی یاد شده را تحت کنترل درآورد. سرکنسول بریتانیا در سیستان به دولتش نوشت که: «امیلر (کنسول روسیه) که توانست برخلاف قولی که داده بود آشوبگران را از مجازات حفظ کند، در پی عزل حشمت‌الملک دوم برآمد چون اموال و منافع بریتانیا را حفظ کرده بود». ^۲

برای بریتانیا، اقدام کنسول روسیه در عزل امیر خزیمه، چالشی جدی در برابر نفوذ و اعتبار سیاسی بریتانیا در منطقه محسوب می‌گردید. به گفته سرکنسول سیستان، بریتانیا دریافت که «اگر با وجود تلاش‌های روسیه در عزل امیر، وی در قدرت باقی بماند، اثر آشتفتگی اخیر عالی خواهد بود، زیرا ثابت خواهد شد که ما می‌توانیم از دوستان خود پشتیبانی کرده و دشمنان خود را منکوب سازیم. همچنین ثابت خواهد شد ما حتی هنگامی که کنسولگری و انبارهای بریتانیا در معرض خطر فوری حمله بود، در پی حفظ خود به وسیله اسکورت کمیسیون مرزی که در آن نزدیکی بود نرفتیم زیرا به حفاظت خود توسط نیروهای ایران اطمینان داشتیم». ^۳

کنسول بریتانیا در گزارش خود چنین نتیجه گرفت:
 «پس از اینکه من خود مسئولیت اطمینان دهی به امیر را برعهده گرفتم

1. H. Dobbs, H. B. M's Consul for Sistan to the Secretary to the Government of India in the F. O., No. C. 4., dated Camp Bunjar Sistan, 7 July 1903, Confidential, FO 248/790.

2. Ibid.

3. Ibid.

مبنی بر این که دولت بریتانیا اجازه نخواهد داد تنها به این خاطر که او آشوبگران و تجاوزکاران علیه مردم ما را تنبیه کرده از حکمرانی عزل شود، اگر اکنون وی مورد حمایت قرار نگیرد، حیثیت و آبروی بریتانیا به پائین ترین درجه ممکن سقوط خواهد کرد.^۱

به این ترتیب، کنسول بریتانیا توانست با مهارت توجه دولت هند را به موقعیت آسیب‌پذیر امیر حشمت‌الملک دوم جلب نماید که از نظر بریتانیا با آبرو و ارجمندی آن قدرت در برابر روسیه^۲ در سیستان پیوند گرفته بود. وزارت خارجه بریتانیا و دولت هند در راستای توصیه کنسول گام نهادند. وزارت امور هند در بریتانیا (لندن) در ۹ ژوئیه ۱۹۰۳ در تلگرامی برای وزارت امور خارجه آن کشور چنین آگاهی داد:

«...برگشت به تلگرام ۸ ژوئیه نایب‌السلطنه که نسخه‌ای از آن امروز به وزارت خارجه فرستاد شد، لرد جورج هامیلتون اطمینان می‌دهد که لرد لنز داون^۳ به سر آرتور هاردینگ^۴ دستور خواهد داد تا براساس توصیه‌های لرد کرزن^۵ با هر امکانی که در اختیار دارد از حشمت‌الملک دوم و کارگزار حمایت نماید، تا از تحولات منفی در وضعیت که ممکن است خیلی جدی شود، جلوگیری به عمل آید. بدون شک لرد لنزداون عبارت پایانی تلگرام لرد کرزن را مورد توجه قرار خواهد داد که در آن پیشنهاد شده سفير روسیه در جریان رفتار کاملاً غیردوستانه آقای میلر که حفظ روابط دوستانه در سیستان را دچار مشکل خواهد کرد، قرار نگیرد.^۶ وزیر مختار بریتانیا در تهران پس از گفت و گو با مشیرالدوله وزیر خارجه در موضوع عزل حشمت‌الملک دوم چنین نتیجه گیری کرد:

1. Ibid.

2. وزیر خارجه بریتانیا Lansdowne.

3. نایب‌السلطنه هند.

5. From India Office, to Foreign Office, No.2, July 9th, 1903, FO 248/790.

«همان‌گونه که جنابعالی آگاهید، مشیرالدوله شدیداً روسوفیل است و احتمال زیاد می‌رود که از دولت روسیه پول می‌گیرد. به‌نظرم امکان دارد که وی به صلاح دید خود و تحت تأثیر سفیر روسیه، برای عزل امیر از سیستان مشغول تحریک باشد و ممکن است که شاه به‌همین دلیل هیچ‌گاه تصمیمی در موضوع نگرفته است.»^۱

مشکل دیگر در قضیه این بود که بریتانیا با تلاش زیاد برای جلوگیری از عزل امیر حشمت‌الملک دوم از حکومت سیستان، در عین حال با این کار، شهرت وی به عنوان یک امیر مستقل ایرانی در سیستان را به خطر می‌انداخت. مقامات بریتانیا خود نسبت به این مساله آگاه بودند. وزیر مختار بریتانیا در تهران در نامه‌ای به مشیرالدوله چنین توضیح می‌دهد:

«... ما دلیل به خصوصی نداریم که حشمت‌الملک را یک مدیر لایق و توانا و یا کسی که تمایل ویژه‌ای به گسترش روابط دوستانه میان ایران و بریتانیا داشته باشد، بدانیم. بلکه بر عکس، همان‌گونه که جنابعالی آگاهید در مواردی از رفتار وی به تهران شکایت کرده‌ایم. با این وجود، گرچه وی چندان هم دوستانه رفتار نکرده ولی به طور کلی از رفتار شدیداً غیردوستانه و یا آشکارا خصوصت آمیز نسبت به نماینده ما و نسبت به روابط خوب دوکشور اجتناب ورزیده، و از این رو موجبات رنجش کسانی را فراهم آورده که به روابط خوب یاد شده با عدم علاقه و سوء‌ظن می‌نگرند... تحت شرایطی که توضیح دادم، اگر ما هر نوع طرح و ایده شروزانه‌ای در سیستان داشتیم، هیچ چیز بهتر از عزل امیر حشمت‌الملک در تحقق آن کمک نمی‌کرد؛ زیرا می‌توانست برای ما بهانه‌ای جهت مداخله بیشتر از آنچه در گذشته در امور آن ایالت داشته‌ایم، فراهم آورد.»^۲

1. Ibid.

2. From A. H. Hardinge to H. E. the Mushirred-Dowleh, dated Bahrain, No.26/1903, Fo 248/803.

در پی تلاش‌های دشمنان و حامیان حشمت‌الملک دوم در تهران، رئیس‌الوزراء جدید، عین‌الدوله، در ۷ مارس ۱۹۰۴ امیر را به تهران فراخواند. حشمت‌الملک پس از اندکی تلاش درخودداری از رفتن به تهران، در آنجا شرایط را دوستانه‌تر از آنچه یافت که می‌پنداشت.^۱ برادر و رقیب‌وی، شوکت‌الملک اول امیر قائنات نیز در همان زمان به تهران فراخوانده شده بود. طبق گزارش کنسولگری بریتانیا، وی مبلغ پنجهزار تومان به عنوان رشوه به تهران فرستاده بود.^۲ در این زمان روابط میان دو امیر خوبیم در بدترین وضعیت بود. در برجند (مرکز قائنات) نماینده‌ای از سوی دولت مركزی به نام معززالملک از تربیت حیدریه، برای تصدی حکمرانی قائنات مشغول تحریک بود. یکبار نیز شایع شد که وی جایگزین شوکت‌الملک شده است.^۳ در تهران هم شایع بود که علاوه بر سیستان، حکمرانی قائنات نیز به حشمت‌الملک دوم داده شده است.^۴

موقعیت متزلزل شوکت‌الملک اول در قائنات برای چند ماه ادامه داشت. در یکی از گزارش‌های روزانه کنسول بریتانیا از اول تا هفت دسامبر ۱۹۰۴ چنین می‌خوانیم:

«...کارگزار به من اطلاع داد که شوکت‌الملک از همه اختیارات خود محروم شده و اکنون معززالملک بعنوان حکمران قائن عمل می‌کند. به نظر

1. From British Legation at Tehran to the Marquess of Lansdowne, No. 128, July 18/1904, Fo 248/810.

2. No. 1, Diary of the Turbat-i-Haidari (British) Consulate for the Period 5-18 Nov. 1904, Para.6, /Fo248/810.

3. Ibid., Para. 1.

4. From British Legation at Tehran, to the Marquess of Lansdowne, No. 128, July 18, 1904, Fo248/810.

می آید که کارگزار چنین تصور می کند که حشمت‌الملک در نهایت، حکمرانی قائن و نیز سیستان را خواهد گرفت.^۱

موقعیت لرzan شوکت‌الملک اول به گونه‌ای بود که وی حتی زمانی تصمیم گرفت تا در صورتی که معززالملک از بی‌رجند برود ۳۵۰۰ تومان به وی پرداخت نماید.^۲ البته وقتی دریافت که معززالملک خود بیزودی از آنجا خواهد رفت، از تصمیم خود منصرف شد. با ادامه اختلاف بر سر موقعیت امیران خزیمه، بریتانیا به بازنگری نگرش و موضع گیری خود در برابر قضیه پرداخت. در این بازیینی، منافع مهمنtri فراتر از تلاش در حفظ امیران خزیمه به لحاظ پرستیز بریتانیا در برابر روس‌ها دیده شد. کلمل مک ماهون و کاردار بریتانیا در تهران بر این نظر بودند که حشمت‌الملک دوم چندان هم ارزشمند نیست و اگر به خاطر نگرش روس‌ها به وی نبود، حمایت از او نباید چندان تعهد برانگیز باشد.^۳ از این رو، مقامات بریتانیا دریافتند که اگر ملاحظات دیگر را مورد نظر قرار دهند و حمایت از امیر خزیمه را به کناری نهند سازنده‌تر خواهد بود.

نایب‌السلطنه هند در این مساله نوشت که:

«... به فکرم رسید که دست یافتن به نوعی قرار و مدارکی در زمینه امور سیستان با دولت ایران غیرممکن نیست. چنین قراری می‌تواند مورد پذیرش دولت ایران نیز باشد و برای ما نیز دستاورده‌ی به همراه داشته باشد. می‌توانیم از مخالفت با برکناری حشمت‌الملک) دست برداریم به شرط آنکه:

1. Diary No. 43., of Sistan and Qaen Consul, for the period 1 to 7 Dec. 1904.

2. Diary No. 46, of Sistan and Qaen Consul, for the period 22 to 31 Dec. 1904, Fo 248/810.

3. From Viceroy of India to the Foreign Office and Legation at Tehran, 3 January 1905, Fo 248/833.

۱. ترتیب مناسبی برای وی در ایالت دیگری فراهم شود؛
۲. حکومت ایران قول کتبی بدهد که وقتی هیات مأموران (مرزی) ما از سیستان خارج شد، یمین (نظام) نیز فراخوانده شود؛
۳. حکمران قدرتمندی که مورز تأثید ما باشد در سیستان منصوب گردد و بتواند اتصاب خود را حفظ نماید».^۱

این تغییر نگرش نزد بریتانیا، در همان زمانی پیش آمد که آشکار گردید بازگشت حشمت‌الملک دوم به سیستان، یعنوان حکمران مورد تردید جدی است. در نیمه مارس ۱۹۰۵ به نظر می‌رسید که هر دو امیر خزیمه، حکمرانی امیرنشین موروژی خود را در برابر یک بیگانه یعنی معززالملک از دست داده‌اند. کنسول بریتانیا در بیرون‌جند در ۱۱ مارس ۱۹۰۵ در یادداشت‌های روزانه کنسولگری ثبت نمود که: «... معززالملک نسخه‌ای از تلگرام صدراعظم به آصف‌الدوله (والی ایالت خراسان) را دریافت نمود که در آن مقرر شده است که بنا به مراتب خدمت‌گزاری، اعلیحضرت پادشاه حکمرانی خراسان^۲ و سیستان را برای آن سال به وی تفویض نموده است».

شوکت‌الملک اول در همان ماه مارس ۱۹۰۵ درگذشت، ولی برادر کوچک وی، امیر محمد ابراهیم خان شوکت‌الملک دوم، در تهران توانست با افروzen سهم سالیانه دولت مرکزی از درآمدهای امیرنشین از ۳۳ هزار به ۸۰ هزار تومان، حکمرانی قائنات را برای خود به دست آورد.

در مورد وضع حشمت‌الملک دوم در سیستان، بریتانیا در این هنگام مشغول مذاکره با دولت ایران بود تا معامله‌ای انجام گیرد به این ترتیب که

1. Ibid.

2. به احتمال بسیار زیاد در اینجا اشتباهی در تلفظ وجود دارد. باید بجای خراسان، خوانده شود «قائن» زیرا آنان قائن را «کابین» و خراسان را «کراسان» تلفظ می‌کردند و در نوشتن بجای «کابین»، «کراسان» آورده‌اند.

در برابر انتصاب حشمت‌الملک به حکمرانی سیستان، بریتانیا نیز با قرار گرفتن ناحیه میرجاوه در بلوچستان که ایرانیان در آنجا دچار دردسرهای فراوانی بودند، موافقت نماید.^۱ این معامله صورت گرفت ولی امیر‌حشمت‌الملک دوم از این‌نوع نقش فعال حکمرانی کناره گرفت و فرزند خود امیر‌معصوم خان را متصدی امور حکمرانی سیستان کرد. وی لقب خود، حشمت‌الملک را به امیر‌معصوم خان تفویض کرد و لقب دوم یعنی حسام‌الدوله را حفظ نمود. امیر‌معصوم خان شروع به تغییر موضع از جانبداری بریتانیا به روسها نمود. هنگامی که در تهران بود، از بانک روسیه مبلغ دو هزار پوند برابر دوازده هزار تومان قرض گرفت، در حالی که در ابتدا با وزیر مختار بریتانیا در مورد آن مذاکره کرده بود.^۲ وزیر مختار بریتانیا در تهران در پی کسب حکمرانی طبس برای امیر‌معصوم خان حشمت‌الملک سوم بود، در حالی که امیر جوان به دوستی با روس‌ها جلب می‌شد. این وضعیت ثابت می‌کند که امیران خزینه، به گفته سفیر بریتانیا، از روابط خارجی برای هدفهای خود سود می‌جستند. وی تاکید می‌کند:

«... البته حقیقت این است که همه سران و روسای ایران، در روابط خود با کنسولگری‌های خارجی رقیب تنها در پی ملاحظه منافع شخصی آنی خود هستند و هیچ یک از قدرت‌ها نمی‌تواند روی دوستی آنان، به عنوان یک عامل ثابت، حساب کند...»^۳

بریتانیا نگرش خود نسبت به امیر علی اکبرخان حشمت‌الملک دوم را

1. From H.B.M.'s Minister at Tehran, to the Foreign Office, No.33, Tehran, March 22, 1905, Fo 248/837.

2. Seistan Diary, March 29, 1905, Fo 248/845.

3. From H.B.M.'s Legation, to Foreign office, No. 62, Confidential, Tehran, March 22, 1905, Fo 248/838.

به اندازه‌ای تغییر داد که در آوریل ۱۹۰۵ بازگشت وی به سیستان را با منافع خود ناهم خوان یافت:

«سر آرتور هاردینگ تلگراف کرد که حکمرانی سیستان به حشمت‌الملک اعطاء شده و او در تلاش است قائن را نیز به چنگ آورد. نگران هستم که تحت شرایط موجود، بازگشت حشمت‌الملک به این

ناواحی از پیشبرد منافع بریتانیا جلوگیری کند». ^۱ تبرستان
افرون بر آن امیر علی اکبرخان متهم بود ^۲ در مسموم ساختن سردار سعیدخان نارویی، برادر زن و دشمن خود که در ۲۷ آوریل ۱۹۰۵ درگذشت، دست داشته است.^۳ در این هنگام، امیر هنوز در پی آن بود که با پرداخت رشوه که جزو رسومات آن دوران بود، حکمرانی قائن را نیز به دست آورد. وی موفق نشد و رشوه‌های برادر کوچکتر، امیر محمد ابراهیم خان شوکت‌الملک دوم، بروی پیشی گرفت.^۴ البته پرداخت رشوه‌های سنگین، شوکت‌الملک دوم را در فشار مالی سنگین قرار داد. وی برای دریافت قرض به مبلغ پنجاه هزار تومان، به بانک بریتانیا (بانک شاهی) در مشهد متولی شد.^۵ این تحول نشان‌گر مرحله نوینی در تاریخ وابستگی‌های خارجی امیران خزیمه بود، مرحله نوینی که در آن دو امیر خزیمه در روابط خارجی خود به تغییر مواضع پرداختند. شوکت‌الملک دوم به تدریج وارد روابط خوبی با بریتانیا شد، در حالیکه حشمت‌الملک دوم به آهستگی به سوی روس‌ها رفت. روابط میان دو امیر نیز در پی تحولات زیر و خیم‌تر شد:

۱. شوکت‌الملک دوم حکومت و لقب برادر بزرگتر را در قائنات به

1. Sistan Diary of H.B.M.'s Consul, April 20, 1905, Fo 248/838.

2. Sistan Diary of H.B.M.'s Consoul, May 18, 1905, Fo 248/847.

3. Ibid.

4. Confidential Diary of H. B. M.'s Consul in Seistan, dated 4th July 1905.

ارث برد، که همراه آن رقابت و درگیری قدیمی با برادر دیگر یعنی حشمت‌الملک دوم آمده بود، و اکنون به امیر مقصوم خان حشمت‌الملک سوم به ارث رسیده بود.

۲. تلاش‌های حشمت‌الملک دوم در تهران برای کسب مقام حکمرانی قائنات در پی مرگ شوکت‌الملک اول، با موفقیت شوکت‌الملک دوم در کسب آن مقام، ناکام ماند.

۳. برطبق وصیت امیر اسماعیل خان شوکت‌الملک اول، دو سوم املاک و دیگر ثروتها بیش به شوکت‌الملک دوم رسید. حشمت‌الملک دوم، با حمایت مجتهد اعلم تهران، اعتبار آن وصیت را مورد پرسش قرارداد و با آن مخالفت کرد.^۱

شرایط یاد شده دو برادر را، یکی خیلی پیر و دیگری بسیار جوان، آماده درگیری آشکار طولانی نمود. امیر جوان، شوکت‌الملک دوم، کم تجربه و شکننده، حتی از برقراری روابط آشکار با یک قدرت خارجی که برای پشتیبانی خود به آن نیازمند بود، بسیار وحشت داشت. هنگامی که نمایندگان دیپلماتیک هند بریتانیا، در سال ۱۹۰۷ برای دیدار وی به اقامت گاه کلاتنه اکبریه رفتند، امیر جوان آنان را «با تشریفات فراوان پذیرفت و بسیار محترمانه برخورد کرد»، ولی کنسول بریتانیا مطمئن نبود که «آیا وی در قلب خود نیز همان احترام و تکریم را دارد». کنسول اشاره دارد: «وی به گونه‌ای بسیار مسخره می‌ترسد که مبادا با ما صمیمی به نظر آید...»^۲

به علاوه، حشمت‌الملک دوم نیز در تهران بود و هنوز تلاش می‌کرد با کسب حکمرانی قائنات، امیرنشین خزینه را وحدت بخشد. در اوایل

1. Ibid.

2. Confidential Diary, No. 25 of Captain A.D. McPherson, H.B.M.'s consul for Seistan and Kain for the period 13 to 17 July 1907, Fo 248/910.

آوریل ۱۹۰۷ وی به هدف خود رسید. کنسول بریتانیا چنین ثبت کرد: «... کاپیتان واتسون امروز تلگراف زد که شنیده است حشمت‌الملک حکمرانی قائنات را با کمک مالی روس‌ها به مبلغ یکصدهزارتومان خریده است. عزیمت بسی درنگ سرتیپ میرمعصوم‌خان^۱ به سوی بیرجند، داستان بالا را قوت می‌بخشد...»^۲

موققیت حشمت‌الملک دوم دوام چندانی نداشت و شوکت‌الملک دوم در فاصله چند روز دوباره به حکمرانی قائنات منصوب گردید.^۳ حشمت‌الملک سوم که برای تصدی نایب‌الحکومگی از سوی پدرش به بیرجند رفته بود، همراه یکی از مقامات با نفوذ حکومتی با احترام از آن شهر خارج شد. این تحول وضعیت میان طرفین را وخیم تر کرد. امیرمعصوم‌خان، در سریچی آشکار از دستورات دولت مرکزی، بیرجند را ترک کرد ولی در نزدیکی آن باقی ماند. حامیان وی در بیرجند و قائن به نفع وی شروع به ایجاد آشفتگی کردند و شایعاتی از رفتار نامناسب شوکت‌الملک دوم نسبت به طرفداران امیرمعصوم‌خان پراکنده‌اند.^۴

در گیری بهزودی بالاگرفت و به روزنامه‌های تهران کشید. روزنامه جبل‌المتن در فوریه ۱۹۰۸ شروع به حمله به شوکت‌الملک دوم نمود. کنسول بریتانیا در سیستان بر این تصور بود که حمله یاد شده را یکی از حامیان حشمت‌الملک سوم ترتیب داده است.^۵

اینکه آیا حامیان امیر حشمت‌الملک در پس این مبارزه رسانه‌ای بودند

۱. امیر حشمت‌الملک سوم.

2. Confidential Diary of Seistan and Kain, dated 4th April, 1907, Fo 248/909.

3. Summary of events in Sistan and Kainat for the week ending 4 May 1907, by H.B.M.'s Consulate, Fo 248/909.

4. Ibid.

5. Confidential diary No.8, of Major B.L. Kennion, H.B.M.'s consul for Sistan and Kain for the week ending 25 Feb. 1908, FO 248/941.

یا نه، روشن نیست، ولی به هر حال این اولین مبارزه طولانی از این دست بود و به دلایل متفاوت ادامه یافت و متوجه آسیب رساندن به شهرت امیر شوکت‌الملک دوم گردید. امیر حسام‌الدوله سوم (حشمت‌الملک سوم) که در تهران بود و از بازگشت وی به سیستان جلوگیری می‌شد، به تلاش‌های خود برای برداشتن شوکت‌الملک از حکمرانی قاثنات ادامه می‌داد.

در این میان، سرتیپ محمد رضا خان فرزند ارشد امیر علی اکبرخان حسام‌الدوله دوم که از هنگام رفتن برادرش امیر معصوم خان حشمت‌الملک سوم به سوی بیرون گشت، در آوریل ۱۹۰۷، به نمایندگی از وی نایب‌الحکومه سیستان بود، تصمیم گرفت به سبب سنگینی و دشواری کار از وظایف نایب‌الحکومگی کنار گشتد.^۱ البته نتیجه نهایی تصمیم وی آن شد که در ۱۳ مه ۱۹۰۸ رسماً به مقام نایب‌الحکومگی سیستان منصوب گردد.^۲

امیر شوکت‌الملک دوم سرانجام، پس از کسب تجربیاتی در حکمرانی، دوستی با بریتانیا را تحکیم بخشید، زیرا آنان قدرت عمدی بودند که می‌توانستند از عزل وی از حکمرانی قاثنات جلوگیری نمایند. کنسول بریتانیا اشاره دارد که:

«در مورد دوستی عمیق و بی‌پرده وی با دولت بریتانیا هیچ تردیدی نیست. وی آگاه است هنگامی که موقعیت‌اش در مخاطره بود چند بار مورد حمایت سفارت اعلیحضرت پادشاه بریتانیا قرار گرفت.»^۳

1. Sistan Confidential Diary for the week ending 9 May 1908, FO 248/941.

2. Supplement to Sistan Confidential Diary for the week ending 16 May 1908, FO 248/941.

3. Confidential Diary No. 24, of R. L. Kennion, British Consul, for the week ending 6 June 1908, FO 248/941.

دوره کشمکش میان دو امیر خزیمه با تنש‌های فزاینده میان محمد علی شاه قاجار و مشروطه‌خواهان هم زمان بود. سفارت بریتانیا در تهران جانب مشروطه‌خواهان را گرفته بود در حالیکه روس‌ها از حرکتها ضد مشروطه شاه حمایت می‌کردند. بحث‌ها و مناظره‌های مشروطه‌خواهی در مراکز ایالتی نیز بازتاب داشت. وضعیت امور امیرنشین خزیمه نمای کوچکتری از آنچه در تهران می‌گذشت را نشان می‌داد. شوکت‌الملک دوم به مشروطه‌خواهان پیوسته بود در حالیکه حشمت‌الملک (حسام‌الدوله سوم) به حامیان شاه پیوست. کنسولگری‌های روسیه و بریتانیا در منطقه نیز همانند سفارتخانه‌های خود در تهران عمل می‌کردند.

محمد علی شاه در ژوئن ۱۹۰۸ موفق شد مجلس را سرنگون سازد. این اقدام موقعیت شوکت‌الملک دوم را به خطر انداخت. کنسول بریتانیا گزارش داد:

«با شوکت‌الملک تماس گرفتم. وی از آنچه در تهران رخ داده آشفته و ناراحت بود. مدرسه بیرجند در چند روز گذشته بسته بود و مدیران مدرسه کاملاً طرفدار مجلس هستند. معاملات و بازرگانی در حال تعلیق قرار گرفته است... وقتی خبرهای کودتای شاه به بیرجند رسید هیجانی درگرفت. افراد توپخانه، مدیران مدرسه و دیگر حامیان مجلس را تهدید به حمله کردند ولی شوکت‌الملک دوم وقتی موضوع را شنید، یاور را خواست و او را مورد شمات و تهدید قرار داد. از سوی شاه تلگرامی برای شوکت ارسال گردید که در آن دستور داده بود که افراد بی تفاوت را حبس یا مجازات کند».^۱

علی‌اکبر خان حسام‌الدوله که هنوز در تهران بود، برای حکمرانی قائنات رشوه‌ای به مبلغ سی هزار تومان به شاه پیشنهاد کرد ولی به

1. Confidential Diary No.27/of Major Kennion, for the week ending 27 June 1908, FO 248/941.

شوکت‌الملک فهمانده شد که می‌تواند با همان مبلغ حکمرانی را برای خود حفظ کند.^۱ وی از پرداخت رشوه خودداری کرد و از حکمرانی عزل شد. بریتانیا بی‌درنگ مداخله کرد و موقعیت امیر تجدید شد. کنسول بریتانیا در یادداشت‌های روزانه‌اش اشاره دارد که شوکت‌الملک از مداخله سفارت بریتانیا در حمایت از وی سپاسگزاری نمود.^۲

روحانیان بی‌رجند و مردم به شاه عربی‌ضه توشتند که شوکت‌الملک دوم ابقا شود.^۳ امیر شوکت‌الملک نیز از نماینده خود در تهران خواسته بود به عرض شاه برساند که وی از زمان مرگ پدرش، افزون‌بهر مبالغ مقرر، بیش از ۲۰۰ هزار تومان که همگی از بانک‌های روس و انگلیس و ام گرفته شده بود، پرداخت کرده و با وفاداری به کشور خدمت کرده و آرامش را حفظ نموده و مردم تحت حکمرانی او آسوده بوده‌اند، و نماینده‌گان کشورهای خارجی نیز از وی خشنود هستند. وی در عربی‌ضه‌اش به شاه از اینکه با اشاره به رشوه حشمت‌الملک، تهدید به عزل از حکمرانی شده اظهار شگفتی کرده در پایان افزود که آیا این پاداش یک خدمت‌گزار وفادار است.^۴

عربی‌ضه یاد شده شاه را تحت تأثیر قرار نداد. با وحامت اوضاع، بریتانیا تصمیم گرفت از فرصت سود جسته دوستی با شوکت‌الملک دوم را محکم کند. کنسول بریتانیا نوشت:

«در شرایط کنونی اگر شوکت را در نبرد برای موقعیتش تنها بگذاریم، وی احتمالاً خواهد توانست با پرداخت رشوه‌ای خانمان سوز حکمرانی

1. Confidential Diary N.29, For the week ending 11 July 1908, FO 248/941.

2. Confidential Diary No.32, for the week ending 1 Augst 1908, FO 248/941.

3. Confidential Diary N. 34, of Major Kennion, dated 15 August 1908, and Confidential Diary No.35, dated 22 August 1908, FO 248/941.

4. Ibid. No.34.

را حفظ نماید. در چنین حالتی او مديون ما نخواهد بود و چندان جای شگفتی نمی‌ماند که اگر ببیند نمی‌تواند امیدی به ما داشته باشد، احساساتش بسوی روس‌ها تغییر نماید... لذا بسیار مهم است که نه تنها وی را در حفظ حکمرانی یاری دهیم بلکه این کار را با کمترین هزینه ممکن برای او به انجام برسانیم...»^۱

در اوایل سپتامبر ۱۹۰۸ خبرهای موقبیت حسام الدوّله (حشمت‌الملک سوم) در کسب حکمرانی قائنات با پرداخت رشوه ۵۹ هزار تومانی وام گرفته از بانک روسیه،^۲ به بیرون گردید. این رشوه بسیار سنگین نشانگر ژرف‌وگستره فساد حکومت قاجاریه در ایران بود. سفارت بریتانیا در صدد برآمد جزئیات بیشتری در مورد رشوه یادشده کسب نماید. طبق گزارش کنسول بریتانیا، حسام الدوّله ۱۸ هزار تومان نقد داد و بقیه را بانک روسیه تضمین نمود و در مبالغ زیر پرداخت شد: ۱. شاه ۳۵ هزار تومان، ۲. وزیر داخله ۱۰ هزار تومان، ۳. امیر بهادر (وزیر جنگ) ۵ هزار تومان و ۴. برخی افراد رتبه پائین‌تر روی هم ۹ هزار تومان.^۳

از آن پس نرخ رشوه افزایش یافت. عامل عمدۀ چنین افزایشی باید این حقیقت باشد که دربار و مقامات دریافتۀ بودند که روس‌ها و بریتانیا درگیر رقابت جدی در مساله حکمرانی سیستان و قائنات هستند، و هر یک برای حفظ موقعیت دوستان خود حاضر به هزینه کردن بسیار هستند. اطراقیان شوکت‌الملک دوم به وی توصیه می‌کردند مبلغ بالاتری پیشنهاد نماید. مقامات بریتانیا دریافتند که اگر چنین شود، روند باج‌خواهی پایان‌ناپذیر خواهد شد.

شوکت‌الملک، بنا به توصیه انگلیسیان، چنین نکرد و در ۲۱ سپتامبر

1. Confidential Diary No.36, dated 29 August 1908, FO 248/941.

2. Confidential Diary No. 37, dated 5 Sept., 1908 FO 248/941.

3. Confidential Diary No.38, dated 12 Sept., 1908, FO 248/941.

طی تلگرامی از سوی مشیرالدوله صدراعظم دریافت که از مقام موروثی خود عزل شده است. امیر معصوم خان حسامالدوله سوم یک‌بار دیگر از سوی پدرش، امیرعلی اکبرخان حسامالدوله دوم، به نیابت حکومت سیستان و قائنات رسید.^۱

شایان توجه است که کنسول روسیه سه روز پیش از شوکت‌الملک از جریانات آگاه بود.^۲ شوکت‌الملک در آخرین مرحله^۳ ۱۰هزار تومن رشوه پیشنهاد کرد، ولی موفق نشد. وی از تهران درخواست کرد تا یکی از مقامات را برای رسیدگی و حل و فصل اختلاف میان او و برادرش امیر‌حسام‌الدوله دوم در مورد دارایی موروثی تعیین نمایند.^۴

در این میان، دولت فرانسه هدیه نفیسی همراه با سند حاوی نشان درجه دوم «دراگون دنام»^۵ برای شوکت‌الملک دوم ارسال نمود که از راه وزارت امور خارجه به وی اعطا شد. ظاهرآ هدیه و نشان به خاطر پذیرایی بود که شوکت‌الملک زمانی در گذشته از یک مقام فرانسوی به عمل آورده بود. ولی انگیزه اصلی باز کردن جای پایی در منطقه از راه دوستی با امیر بود. نشان هنگامی به امیر رسید که وی از حکمرانی عزل شده بود.

به هر حال، کنسول بریتانیا به شوکت‌الملک دوم تضمین داده بود که سفارت بریتانیا در تهران اجازه نخواهد داد که وی خلع شود و توصیه کرده بود از پرداخت رشوه سنگین به شاه و وزیران خودداری نماید. وی در گزارش طولانی برای سفارت در تهران توضیح داده بود که بازگشت شوکت‌الملک به حکمرانی در جهت منافع بریتانیا است.^۶

1. Confidential Diary No.40, for The week ending 26 September 1908, FO 248/941.

2. Ibid.

3. Ibid.

4. Dragon d'Annam

5. Major Kennion's Dispatch No. 39, Confidential, Sistan 13th Nov., 1908, FO 248/941.

در این میان امیر خلع شده به نایب کنسول بریتانیا در بیرون اطلاع داد که حاضر است با خواسته‌های برادر و برادرزاده‌اش، امیر حسام الدوّله دوم و امیر حشمت‌الملک سوم، موافقت نماید به این شرط که آنان وصیت نامه امیر شوکت‌الملک اول را معتبر بدانند، و اگر حسام الدوّله در تقسیم اموال بدون مراجعت به وصیت نامه پافشاری نماید، آنچه وی از پدرش به ارث برد و در هنگام صغیری وی در دست شوکت‌الملک اول بوده و با اموال او مخلوط شده بود، دست نخورده بماند.^۱ در ۲۴ دسامبر ۱۹۰۸ توافقی میان طرفین حاصل آمد.

با سرنگونی محمد علی شاه در ۵ زوئیه ۱۹۰۹، اقبال شوکت‌الملک دوم تغییر یافت. طبق یکی از گزارش‌های کنسول بریتانیا در سپتامبر ۱۹۰۹، شوکت‌الملک با انتصاب به حکمرانی قائن دستور یافت همه درآمدهای مربوط به حسام الدوّله دوم را به وی و پسرش در سیستان بفرستد.^۲ امیر معصوم خان حشمت‌الملک سوم که از نایب‌الحکومگی قائنات خلع شده بود، از ترک ناحیه خودداری کرد و در نیمه سپتامبر تحولات منطقه‌ای در این جهت سیر داشت که برخوردي میان افراد او و عمروش شوکت‌الملک بوجود آید.

«... این مساله در خلال همان هفته به اوج رسید. حشمت با چند دست‌آویز و بهانه در صدد بود تا خروج از بیرون را به تاخیر اندازد. گاهی کنسول روسیه وی را در این کار یاری می‌داد و گاهی دیگر توصیه پزشکی از سوی پزشک روسی را مطرح می‌ساخت. در پایان هفته، احساسات عمومی آشفته شده بود. از سوی حامیان حشمت یکی دو حمله به افراد

۱. بهنگام مرگ امیر علم خان سوم، امیر محمد ابراهیم خان شوکت‌الملک دوم خردسال بود و برادر بزرگترش امیر اسماعیل خان شوکت‌الملک اول او را سرپرستی نمود.

2. Supplement to the Confidential Diary of Sistan, No.34, of British Consul for the week ending 4 Sept., 1909, FO 248/971.

طرف مخالف صورت گرفت و بنظر می‌رسید که مساله به درگیری مستقیم کشیده شود. خوشبختانه، کنسول روسیه بارون چرکاسف^۱ با هماهنگی آقای هاووسون^۲ توanstند حشمت را متوجه اشتباه خود کنند و اوی اکنون با بی‌میلی کامل قبول کرده است که در ۶ دسامبر از بیرجند عزیمت کند. در تمام این جریان، شوکت‌الملک در موقعیت بدی قرار گرفته بود زیرا اوی طبیعتاً مایل نبود علیه مردی که از بستگان نزدیک او و نایب‌الحکومه ایالت بود به زور متوصل شود. ولی در جریان هفته وی رسماً و کتاباً به کنسول روسیه و آقای هاووسون اطلاع داد که بیزودی وادرار به اقدام تندی خواهد شد. بدون شک چنین روندی به خونریزی می‌انجامید که خوشبختانه ضرورت آن از میان رفت...»^۳

در عین حال، این مساله به عنوان پیروزی بریتانیا در برابر رقبیان روسی در سیستان و قائنات نیز محسوب گردید. امیر خلع شده از دوستی خود با روس‌ها ابراز پشیمانی نمود. کنسول بریتانیا به نقل از امیر معصوم خان حشمت‌الملک سوم گزارش نمود که پدرش به مستوفی‌الممالک نوشت که روسیان اوی را فربی دادند و در آن موقعیت دشوار اوی را برای پول تحت فشار گذاشتند، و او از جایگزینی دوستی روسیه به جای بریتانیا سخت پشیمان است.^۴ در این میان، حملاتی از سوی طایفه‌های بلوج به شهرها و روستاهای قائنات صورت گرفت. بریتانیا این حملات را متوجه امیر‌hashimt‌الملک سوم می‌دانست، زیرا سردارهای بلوج از بستگان مادری او بودند. کنسول جدید بریتانیا برای سیستان و قائنات در گزارش‌های محرمانه چنین نوشت:

1. Baron Tcherkassov

2. Hawson

3. Confidential Diary of Major W.F. O'Conner, H.B.M.'s Consul for Sistan and Qaenat, for the week ending 11 Sept., 1909, FO 248/971.

4. Supplement to Sistan Confidential Diary No.40, for the week ending 16 Oct. 1909, FO 248/971.

«... حشمت‌الملک نایب‌الحاکمه سیستان می‌توانست مرد قدر تمندی باشد ولی چنین نشد. وی از سوی مادری بلوج است و بسیاری از ویژگی‌های آن تیره را در خود دارد. از هنگامی که به سیستان آمد، وی در برخورد با من رفتار بسیار دوست‌نهای دارد. فکر می‌کنم تمایل دارد به بلوج‌های اطراف نزدیک شود. نگرانم که برای هدف حکمرانی قائنات، از نفوذ خود نزد بلوج‌ها علیه شوکت‌الملک بهره گیرد...»^۱

امیرحسین خان خزیمه علم فرزند امیر مقصوم خان حشمت‌الملک سوم (بعداً حسام‌الدوله سوم)، در گفت‌وگویی با نگارنده در نوامبر ۱۹۹۰ چنین تعبیری را نادرست می‌داند:

«در آن هنگام بلوج‌ها از آشفتگی عمومی ناشی از تغییرات پی در پی حکومتی در ایالت بهره‌برداری می‌کردند. بلوج‌ها همیشه در پی منافع خود در سیستان و قائن بودند. اگرچه برخی از آنان که از واپسگان نزدیک پدرم بودند می‌توانستند از خلع وی ناراحت باشند و احتمالاً حکمرانی سیستان و قائنات را حق مسلم وی می‌دانستند، ولی حملات بلوج‌ها تنها حملاتی نبود که به قائنات می‌شد. قبیله‌های افغانی هم به سبب همان آشفتگی یاد شده، حملاتی را در منطقه داشتند.»

بالاتر از همه اینکه، امیر مقصوم خان انگلیسیان کنسولگری را عامل اصلی تحریک بلوج‌ها به حمله و دست‌اندازی در سیستان و قائنات می‌دانست. گزارش‌های روزانه کنسول بریتانیا در مورد حملات افغانان به قائنات در همان زمانی که حملات بلوج‌ها صورت می‌گرفت، بیانگر درستی گفته‌های امیرحسین خان خزیمه علم است. به‌نظر نمی‌رسد که اظهارات حشمت‌الملک سوم به کنسول‌های روس و انگلیس در آن هنگام مبنی بر اینکه، «وی از تهران دستور داشت علیه راهزنان (بلوجی) وارد

1. Sistan Confidential Diary No. 6 of Major F.McConaghey, 26 Nov. 1910, FO 248/1002.

عمل شود و اموال دزدیده شده را باز پس گیرد»، و اینکه «گیرانداختن این بادیه نشینان عملاً امکان پذیر نبود»،^۱ مقامات بریتانیا و روسیه را متلاعنه ساخته باشد.

روس‌ها که در پی پر کردن فاصله با امیر شوکت‌الملک دوم بودند، از فرصت به وجود آمده برای جلب دوستی و همکاری وی استفاده کردند. بارون چرکاسف کنسول روسیه در سیستان، در نامه‌ای به امیر شوکت‌الملک در ۱۲ مارس ۱۹۱۱ پیشنهاد یاری در مبارزه علیه بلوج‌ها می‌دهد:

«ما بیل هستم مراتب دوستی عمیق و صمیمانه خود را به آن جناب ابراز دارم. زمان درازی در انتظار فرصت مناسب برای اثبات ارادت خود بودم. اکنون، اقدامات غیرقانونی حشمت‌الملک، تحریکات پوشیده وی و دیگر کارهایی که موجب آشفتگی و صدمه برای ایالت شما شده است، آن فرصت را فراهم آورده و من و کنسول بریتانیا آماده هستیم به هر طریق ممکن به یاری شما بشتایم...»^۲

شرایط یاد شده، امیر معصوم خان حشمت‌الملک سوم را هر چه بیشتر از بریتانیا و روسیه دور ساخت. روابط وی با قدرتهای خارجی نه تنها دیگر بهبود نیافت، بلکه وی به تدریج به سیاست ضد خارجی روی آورد. بریتانیا نیز دیگر اعتمادی به او نشان نداد.

بریتانیا در آن هنگام در تهران در صدد خلع امیر حشمت‌الملک از حکمرانی سیستان برآمد. در گزارش محرمانه کنسول بریتانیا چنین ثبت شد:

1. Sistan Confidential Diary No.9 of Major W.F. O'Connor, for the week ending 4 March 1911 p.3. FO 248/1034.

2. Translation of a letter from Baron Tcherkassov to H.E. Shaukat-ul-Mulk.... dated 12 March 1911, Sistan Diary of week ending 18 March 1911, FO 248/1034.

«سفیر اعلیحضرت پادشاه بریتانیا برای اطلاع من تلگراف نموده که وزیر خارجه ایران قول داده است که هر چه زودتر ترتیب فراخوانی حشمت‌الملک را بدهد. این خبر خوبی است...»^۱

از آن پس، بریتانیا بطور کلی نسبت به امیر موصوم خان حشمت‌الملک سوم سرخورده شد و این در حالی بود که آنان نسبت به امیر ابراهیم خان شوکت‌الملک دوم نیز چندان خشنود نبودند. تبرستان
کنسول بریتانیا چنین می‌انگارد:

«شوکت‌الملک، دوست داشتنی ولی بسیار ضعیف‌النفس است. با وجودی که روابط اجتماعی میان وی و کنسولگری بسیار عالی است. من دریافته‌ام که در هر مساله رسمی او نی شکسته‌ای را می‌ماند و به سادگی در سلطه مشاوران بد قرار می‌گیرد...»

خشمت‌الملک، برادرزاده شوکت‌الملک، بسیار نادان، سرسخت و خودپسند است. با وجودی که از شوکت‌الملک بسیار تواناتر است، دریافته‌ام که از او بسیار پست‌تر است و برای پیشبرد منافع خود از هیچ چیز فروگذار نیست. زمانی دست نشانده روس‌ها بود ولی فکر می‌کنم در حال حاضر کاملاً ضد خارجی است...»^۲

ادامه کشمکش میان دو امیر خزیمه و آشفتگی عمومی ناشی از حملات مکرر قبیله‌های بلوج و افغان به قائنات، فضایی نامن و پر تردید در منطقه حکم‌فرما ساخته بود. دولت مرکزی حاج نصیرالسلطنه را به عنوان «سرحددار» برای برقراری نظم به آن ناحیه مرزی منصوب کرد. نصیرالسلطنه پس از یک سال تلاش نتوانست آرامش را به امیرنشین

1. Confidential Diary No.13, of Major O'connor, for the week ending 1 April 1911, FO 248/1034.

2. Confidential Diary, No.18, of Major O'Connor, British Consul for Sistan and Qaenat, for the week ending 3 May 1911, p.2., FO 248/1034.

خزینه بازگرداند. در نتیجه، وی عزل حاکمان موروثی سیستان و قائنات^۱ و جایگزینی آنان با افراد دیگری را برای مستولیت هر دو ناحیه توصیه کرد. نصیرالسلطنه در عین حال، شماری افراد دیگر را برای جمع‌آوری مالیات، امور قضایی و ارتش به عنوان مقامات حکومتی تعیین کرد. این اقدامات موجب شد تا امیر شوکت‌الملک طی تلگرافی برای تهران از حکمرانی استعفا نماید.^۲ کناره‌گیری وی پذیرفته نشد. تعاون‌گان روس و بریتانیا در تهران از نظرات امیر پشتیبانی کردند. در این میان، شوکت‌الملک با ارسال هدیه ارزشمند و پذیرایی با شکوه به مناسب جشن ازدواج امیر مقصوم خان حشمت‌الملک سوم، با برادرزاده‌اش آشنا کرد.^۳ امیر مقصوم خان با دختر میرزا محمد ابراهیم خان رفیعی فرزند میرزا رفیع خان، خان سنتی خانه ازدواج کرد.

در اوت ۱۹۱۳، امیر علی اکبر خان حسام‌الدوله دوم، فرزندش امیر مقصوم خان حشمت‌الملک سوم، و امیر محمد ابراهیم خان شوکت‌الملک تلگرام‌هایی از وزارت کشور و ریاست مجلس دریافت داشتند که از آنان می‌خواست حتماً در تهران حاضر شوند. حسام‌الدوله دوم برای سفر بسیار ناتوان و پیر بود، ولی دو دیگر تنها پس از دریافت تضمین از کنسول‌های روس و بریتانیا مبنی براینکه عدم حضور در امیرنشین موقعيت آنان را به خطر نخواهد انداشت،^۴ دستور احضار به تهران را اجابت کردند. سرگرد پریدوکس از کنسولگری بریتانیا در سیستان اشاره دارد:

1. Confidential Diary, No.13, week ending 30 March 1912, FO 238/1056.

2. Sistan Diary N.28, of Captain Hunter, week ending 13 July 1912, FO 248/1056.

3. Confidential Diary of Captain. B.D. Hunter, British Consul, No. 37, for the week ending 14 Sept. 1912, p.2, FO 248/1056.

۴. بنگردید به اسناد ضمیمه، پیوست ۴.

«اکنون مشخص شده است که شوکت‌الملک در ۸ سپتامبر و حشمت‌الملک یک یا دو روز پس از آن حرکت می‌کنند. شوکت از سفر با حشمت خودداری کرد و به من گفت می‌ترسد ترور شود... شوکت‌الملک تصمین نامه‌ای از من دریافت نمود مبنی بر این‌که در تهران بیش از یکماه برخلاف میلش نگهداشته نشود و این‌که مجبور نخواهد بود از سوی خزانه‌دار کل یا یمین نظام که با او رابطه سببی دارد و مدعی اموالی از او در بیرجند است، شخصاً به دادگاه احضار شود. حشمت‌الملک به شوکت اطلاع داده است که وی با تصمین کنسول روسيه در مورد شخص وی و اموالش عازم حرکت است. ما به دشواری باور داریم که حشمت به تهران برود، ولی به من می‌گویید که شواهدی به همراه دارد که برخی دولتان ما را آشفته خواهد کرد. فکر می‌کنم منظور او این است که همکاران پیشین من در کنسولگری و چنایی، مامور و عامل سیاسی ما، تحریک‌کنندگان اصلی حملات بلوج‌ها هستند. بارون چرکاسف و حشمت‌الملک در ماه رمضان هشت بار با یکدیگر شام خورده‌اند. مشاهده نتایج همکاری آنان جالب خواهد بود». ^۱

البته کنسولگری بریتانیا به سه امیر خزیمه هشدار داد که اگر از دستورات تهران پیروی نکنند، «خاندان آنان با بدترین شرایط روی رو خواهد شد». ^۲ این هشدار برای امیر معصوم خان حشمت‌الملک به معنی آن بود که فراخوان وی با نوعی تحریک بریتانیا در تهران ارتباط دارد. وی در نامه‌ای به کنسولگری بریتانیا نوشت:

«... چون در این موقع اولیاء امور دولتدار را احضار به طهران فرموده

1. Confidential consular Diary of Major F.B.Prideaux, H.B.M.'s consul for Sistan and Qaen, No. 36, for the week ending 30 August 1913, FO 248/1071.

2. Confidential Diary of Major Prideaux, No.31, week ending 2 August 1913, FO 248/1071.

و بهیچوجه من الوجه علت و جهت احضار خود را نمی‌داند اولاً متنمی است به مقتضای الطاف و مراحم کامله خود اطلاعات خود را در خصوص احضار دوستدار مرقوم فرمائید. ثانیاً لطفاً اشعار فرمائید بعد از ورود به طهران از طرف سفارت سنبه دولت فخیمه انگلیس مدظله و حضرتعالی در کارهای دوستدار همراهی و مساعدت خواهد شد. ثالثاً مرقوم فرمائید شخص حضرتعالی در مدت آقامت این ولایت هرگز جز از ارادت و اخلاص نسبت به خودتان خدای نکرده خلاف آداب مشاهده فرموده و سوای اظهار اختصاصی و معمول داشتن مراسم متداوله که مقتضای کمال دوستی است چیز دیگر ملاحظه فرموده‌اند...»^۱

بدگمانی امیر معصوم خان، با پاسخ کنسول بریتانیا به نامه یاد شده، تبدیل به یقین شد:

«... تکرار می‌نماید که جناب عالی بلالی حسب الاشاره سفارت سنبه دولت فخیمه انگلیس احضار فرموده شده‌اند تا جنابعالی از بابت ضررها یی که از دست سارقین بلوج و افغان و سیستانی در مدت حکومت سیستان جنابعالی از طرف پدریز رگوار خودتان جناب جلالتماب اجل اکرم افخم سرکار امیر حسام الدوّله نایب الحکومه بوده‌اند به اتباع دولت فخیمه انگلیس وارد آمده است جوابی بدھند. اندازه دعاوی ما قریب مبلغ بیست و شش هزار و پانصد تومان می‌باشد و مزید بر آن بطور اظهار ناراضگی دولت اعلیحضرت اقدس پادشاه برطانیه خلدالله ملکه و سلطانه از بابت هفتلت و بی‌اعتنایی که جنابعالی در کارهای دولت فخیمه انگلیس نموده‌اند از دولت علیه ایران خواهش نموده شده است که تا یک وقت آینده جنابعالی را از مراجعت به نزدیکی قائنات و سیستان منع

1. From Amir Masum Khan to Major Prideaux, dated Sistan 7 Sept. 1913, FO 248/1071.

تصویر سند به شماره ۵ در اسناد پیرست ضمیمه شده است.

فرمایند... در رفتن به طهران اقدام جنابعالی عاقلانه خواهد بود و اطاعت جنابعالی به اوامر اولیای دولت متبعه خودتان یقیناً برای کاینه و جناب جلالتماب اجل اکرم افخم آقای وزیر مختار دولت فخیمه انگلیس دام اقباله باعث رضایت خواهد شد...»^۱

در این میان، امیرعلی اکبرخان حسامالدوله دوم و حشمت‌الملک دوم، در ۲۲ ژانویه ۱۹۱۵ درگذشت.^۲ فرزند بزرگتر وی امیر محمد رضا خان صمصام‌الدوله هنوز نایب‌الحکومه سیستان بود، در حالیکه فرزند چهارم وی امیرمعصوم خان حشمت‌الملک سوم از سیستان و قائنات دور ماند ولی عنوان «حسام‌الدوله» را از پدر به ارث برد. از این رو در ادامه این نوشتار از وی با عنوان حسام‌الدوله سوم یاد خواهد شد. در همان زمان موج تازه‌ای از مبارزه‌های شوکت‌الملک دوم در تهران آغاز گردید. اولین حمله از مجموعه مقالاتی در انتقاد از وی آغاز گردید که در ژانویه ۱۹۱۵ منتشر شد.^۳ اتهامات امیر بهزادی جنبه سیاسی گرفت و شوکت‌الملک به طرفداری از انگلیس (آنگلوفیل) و این‌که برای منافع بریتانیا کار می‌کند متهم گردید.

حسام‌الدوله سوم که هنوز در تهران نگهداشته شده بود در ۶ ژانویه ۱۹۱۵ نامه‌ای به شوکت‌الملک نوشت و از وی خواست نزد مقامات بریتانیایی پادرمیانی کرده به وی اجازه بازگشت به خانه بدھند. وی از جمله نوشت:

«...اگر بخواهید می‌توانید تمایل واقعی خود را در دو کلمه برای آنان

1. From Major Prideaux to Amir Masum Khan, dated Sistan 9 Sept. 1913, FO 248/1071.

تصویر سند به شماره ۶ در اسناد پیوست ضمیمه شده است.

2. Confidential Sistan Diary No. 4, for the week ending 23 January 1915, FO 248/1116.

3. Ibid.

توضیح دهید تا مساله حل و فصل گردد. آنچه مرا در این نظر متلاعنه می‌سازد این است که در گفت و گوهای متعددی که با سفیر و آقای چرچیل (کاردار بریتانیا در تهران) داشته‌ام، آنان در همه آن صحبت‌ها توصیه‌هایی برای موفقیت حکمرانی شما داشته‌اند...»^۱

امیرحسین خان خزیمه علم در ۲۶ ژوئن ۱۹۹۱ در گفت و گویی با نگارنده در مورد دلایل نگهداشتن پدرش در تهران به مدت ۶ ماه چنین اظهار داشت:

«در تهران، پدرم برای دیدار عین‌الدوله صدراعظم به دفتر وی رفت. هنگامی که قصد ترک آنجا را داشت، افسری مانع خروج وی از ساختمان شد. وی به مدت ۶ ماه در کاخ گلستان نگهداشته شد. گفته می‌شد دلیل بازداشت وی مخالفت با انگلستان بود. پس از آن زمان، عین‌الدوله ترتیب آشتبانی او و دیپلماتهای انگلیسی را داد و وی توانست به بیرجند بازگردد. دلیل مخالفت وی با انگلیس‌ها این بود که با افراشتن پرچم بریتانیا (یونیون جک Union Jack) بر روی زمین کنسولگری به جای فراز ساختمان آن اعتراض داشت. انگلیسی‌ها هم وی را به تحریک و حمایت بلوچ‌ها در حمله به قائنات متهم ساختند.»

امیر حسام‌الدوله به هنگام اقامت در تهران، همه توان و نفوذ خود را برای نه تنها بازگشت به مقام موروثی حکمرانی سیستان، بلکه هم چنین برای تصدی حکمرانی قائنات به کار برد. شوکت‌الملک که دریافت حضور حسام‌الدوله در تهران خطر بیشتری از اقامت وی در امیرنشین دارد، از مقامات بریتانیا خواست ترتیب بازگشت وی به بیرجند را بدهد. در این میان، گزارشاتی نیز حکایت از آن داشت که حسام‌الدوله را برای حکمرانی طبس در نظر گرفته‌اند. کنسول بریتانیا نوشت:

«از سرکنسول اعلیحضرت در مشهد شنیده‌ام که این مرد جوان

1. Ibid.

احتمالاً حکمران طبس خواهد شد. حکمران اینجا، شوکت‌الملک بهمن گفته است که اگر گزارش یاد شده تائید گردد خشنود خواهد شد، زیرا اقامت وی در تهران و یا بازگشت به بیرون چند به عنوان یک فرد عادی زیان‌آورتر است.^۱

در این میان تحول دیگری شکل می‌گرفت که روابط ویژه شوکت‌الملک و بریتانیا را دستخوش آشتفتگی ساخت. در اوایل تابستان ۱۹۱۵ یک گروه آلسانی، ظاهراً در راه رسیدن به افغانستان، وارد امیرنشین خزیمه شدند. کنسولگری بریتانیا در صدۀ برآمد تا آنان را دستگیر کرده از هدف واقعی ماموریت آنان آگاه گردد. شوکت‌الملک با این استدلال که کشورش در جنگ جهانی بی‌طرف است، از همکاری با بریتانیا در زمینه یاد شده خودداری ورزید. کنسول بریتانیا در سیستان در گزارش موضوع به حکومت متبع خود چنین آورد:

«اگر آنان از این ایالت بگذرند، سعی می‌کنم با کمک مردان شترسوار افغان که می‌توانم آنان را مسلح سازم، جلوی آن گروه را بگیرم. حکمران واقعاً از اینکه اقدامی غیربی‌طرفانه انجام دهد بیم دارد و منتظر دستوراتی است که از تهران برسد.»^۲

«... در ۲۵ ژوئیه تلگرامی که انتظار آن می‌رفت، از سوی وزیر، داخله برای حکمران ارسال شد. مضمون تلگرام این بود که وی باید بی‌طرفی را رعایت کند... روز ۲۷ ژوئیه آخرین درخواست برای اقدام شدید علیه آلمانیان را تسلیم حکمران کردم و وی قول داد به محض دریافت اشاره‌ای از تهران تصمیم به اقدام خواهد گرفت... در ۱ بامداد ۳۰ ژوئیه نایب

1. Telegram from Major Prideaux, to British Legation at Tehran, No. 24 dated 24 January 1915, FO 248/1116.

2. Confidential diary of Sistan and Kain Consulate, No.27, for the week ending 3 July 1915, FO 248/1116.

حکمران را از خواب بیدار کرد و اطلاع داد که بالاخره وزیر خارجه به عالیجناب (حکمران) دستور داده آلمانها را دستگیر و سواران آنان را خلع سلاح نماید. عالیجناب در همان زمان شنیده بود که نیروی از فرازها در ۱۶ میلی قائن است و بدون تردید پیش از آنکه نیروی بتواند از بیرجند وارد صحنه شود، آنان به آلمانیان حمله بردند.

... فکر کردم نیروی بیرجند باید متظر خبرهای بعدی بماند که اگر آلمانیان به سوی مرز گریختند از آن نیرو جهت دستگیری آنان پیش از رسیدن روسیان استفاده شود. در ۳۱ ژوئیه شنیدیم که روسیان به قائن رسیدند و در اطراف باغها با آلمانیان تبادل تیر داشتند و یک فراز زخمی شده است. نزدیک غروب آلمانیان ناپدید شدند! شایع است که با یک بالون گریختند ولی معلوم نشد بختیاری‌ها چگونه رفتند.^۱

در این زمان حسام‌الدوله سوم که حکمرانی طبس به او داده شده بود و برادر ناتنی اش به عنوان نایب‌الحاکمه در سیستان خدمت می‌کرد، تلگرامی از تهران دریافت نمود که در آن به وی دستور داده شده بود که «بنجاه سرباز پیاده و ۲۰ شتر سوار تحت امر برادرش برای خدمت در گناباد تدارک بینند و حقوق آنان را از محل درآمد سیستان بپردازد».^۲ حکمرانی حسام‌الدوله تا سپتامبر ۱۹۱۵ مورد تائید قرار نگرفته بود، زیرا وی را ملزم به پرداخت رشوه کرده بودند. وی از عمومی خود شوکت‌الملک درخواست کرد آن پول را بپردازد.^۳ در نهایت

1. Confidential Sistan Diary No. 31, for the week ending 31 July 1915, FO 248/1116.

2. Confidential Sistan Diary No. 36, for the week ending 4 September 1915, FO 248/1116.

3. Confidential Sistan Diary No. 37, for the week ending II September 1915, FO 248/1116.

در نوامبر آن سال انتصاب وی به حکمرانی خواف و گتاباد قطعیت یافت.^۱

امیر شوکت‌الملک که هنوز در مساله بی‌طرفی خود میان روسیه و انگلیس با آلمانیان اختلاف نظر داشت، تلاش‌هایی را برای پر کردن فاصله‌ها انجام داد. شوکت‌الملک در ۱۱ دسامبر ۱۹۱۵، نیو نایب کنسول بریتانیا در بیرونیان خواند و متن تلگرامی از فرمانفرما را به وی نشان داد که ظاهراً روز پیش از آن واصل شده بود و در آن اعلام شده بود که میان دولتهای روس و انگلیس روابط دوستانه تجدید شده است و حکمران دستور یافته بود به یاری بریتانیا بستابد.^۲

با این وجود، شوکت‌الملک تصمیم گرفت از دستورات تلگرام پیروی نکند، به این دلیل که چون تلگرام از راه خط تلگراف هندو اروپا دریافت شده بود نسبت به درستی و اعتبار آن تردید داشت. از این رو تصمیم گرفت همان سیاست بی‌طرفی کشورش را دنبال کند. بریتانیا نیز یکبار دیگر موضوع خود را تغییر داد و تصمیم گرفت شوکت‌الملک را از حکمرانی برکنار کرده حسام‌الدوله را جایگزین وی سازد. در این مورد سرکسول بریتانیا در مشهد در تلگرامی به سفارت در تهران چنین تأکید کرد:

«نسبت به وفاداری شوکت نهایت تردید را دارم. ممکن است تمایلات وی یعنی از آنکه ضد بریتانیا به نظر آید ضدروسی باشد، ولی معتقدم او می‌خواهد و چنین هم کرده که آلمانیان را علیه هر دوی ما یاری نماید. با توجه به احساسات طایفه‌ای، فکر نمی‌کنم بتوان بیگانه‌ای را در سیستان،

1. Confidential Sistan Diary No. 45, for the week ending 6 November 1915, FO 248/1116.

2. Confidential Sistan Diary, N.50, for the week ending 11 December 1915, FO 248/1116.

قائمن و یا جای دیگر قرار داد. نفوذ شوکت در سیستان اندک است و در آن جا محبوبیتی ندارد. پس اگر بخواهیم او را تنبیه کنیم بهتر است او را به آن جا بفرستیم. البته نفوذ حسام در سیستان و نیز قائنات گسترده است و صرف نظر از شخصیت وی، می‌تواند در حال حاضر برای برکناری شوکت و انتصاب به جای او به ما کمک کند. وی بدون آنکه چیزی از این موضوع بداند اعلام کرده حاضر است به کمک ما بنشتابید.»^۱

در تهران، پس از کودتای دویاره محمد علی شاه علیه مجلس، فضای سیاسی نیز برای چنین تغییری مناسب بود. گرایش و تمایل شوکت‌الملک به مشروطه‌خواهان منجر به عزل وی از حکومت قائنات گردید. پس از آن امیر معصوم خان حسام‌الدوله به هدف همه عمر خود دست یافت و به حکمرانی سیستان و قائنات منصوب گردید و شوکت‌الملک از بی‌رجند تبعید و به تهران فراخوانده شد. در فوریه ۱۹۱۶ شایع گردید که شوکت‌الملک قصد پیوستن به عثمانی را دارد ولی شایعه بی‌اساس بود. با عزل شوکت‌الملک، امیر‌محمد رضا خان از نایب‌الحکومگی سیستان استعفاء داد و حسام‌الدوله استعفای وی را پذیرفت و تلاش کرد تا فردی خارج از خانواده را جایگزین وی سازد. کنسول بریتانیا در سیستان با گزارش این شایعات نوشت: «در اینجا شایع است که حسام‌الدوله می‌خواهد سرتیپ ذیبح‌الله خان فرمانده بی‌ارزش سواره نظام محلی را که آدم تقریباً بی‌خطری است بعنوان نایب‌الحکومه به سیستان بفرستد. به جناب سفیر اطلاع داده‌ام که من ترجیح می‌دهم کارگزار، رکن‌الوزاره که از فوریه گذشته تصدی امور را بر عهده داشته است، به این سمت منصوب گردد.»^۲

1. Telegram from British Consul-General, to British legation at Tehran, No.1, dated Mashad 3 January 1916, FO 248/1151.

2. Confidential Sistan Diary, No.28, for the week ending 8 July 1916, FO 248/1151.

از سوی دیگر، مقامات بریتانیا حضور شوکت‌الملک تبعید شده را در تهران نیز نامطلوب می‌دانستند. کنسول بریتانیا در سیستان توصیه کرد که امیر شوکت-الملک از تهران بیرون رانده شود، زیرا: «ممکن است اعتماد حسام الدوّله نسبت به قدرت و توانایی ما (بریتانیا) در حمایت از او، سلب گردد».^۱

در همان حال، تبلیغات جراید علیه شوکت‌الملک در تهران شدت یافت. میرزا احمدخان نراقی، که مدیر مدرسه شوکتیه بود و شوکت‌الملک او را به خاطر رفتارهای ناپسند از کار برگزار ساخته بود، در روزنامه خود به نام «شهاب ثاقب» علیه امر معزول تبلیغ می‌کرد و وی را به طرفداری از انگلیسی‌ها متهم می‌ساخت. وی در آوریل ۱۹۱۶ در کاشان توسط روس‌ها دستگیر شد و انگلیسیان مدعی شدند که دستگیری وی به تحریک آنان صورت گرفته است.^۲

هنگامی که امیر شوکت‌الملک در تبعید بود، همسر وی در آوریل ۱۹۱۶ فرزندی به دنیا آورد که اندکی بعد درگذشت. تحول دیگر، مرگ مجتهد اعظم سیستان، ملام محمد مهدی بود که در سیاست‌های محلی درگیر بود و هنگامی که روابط شوکت‌الملک و بریتانیا خوب بود، از وی طرفداری می‌کرد. سرکنسول بریتانیا در مشهد چنین ثبت کرد:

«ملا محمد مهدی در ۳۰ ژانویه ۱۹۱۶ درگذشت. وی از سالیان دور روابط کاملاً دوستانه‌ای با کنسولگری داشت. وی سهام قابل ملاحظه‌ای را پنهانی در بانک شاهی اندوخته بود. به نظر می‌رسد املاک وی حدود یک‌صد هزار تومان ارزش داشته باشد.»^۳

1. Confidential consulate Diary of Mashad, April 1916, FO 248/1151.

2. Confidential Sistan Diary, No.18, for the week ending 18 April 1916, FO 248/1151.

3. Ibid.

همان‌گونه که کنسول بریتانیا از سفیر خود در تهران خواسته بود، در اوت ۱۹۱۶ رکن‌الدوله (یارکن‌الوزاره) تلگرامی از تهران دریافت داشت که در آن وی را به نایب‌الحکومگی سیستان منصوب کرده بودند.^۱

تحرکات شوکت‌الملک در تبعید به دقت مورد توجه بریتانیا بود و آنان به تدریج چنین نتیجه‌گیری کردند که وی طرفدار آلمان (ژرمانوفیل) است. حسام‌الدوله نیز از هیچ کاری برای تقویت این باور تقدیر مقامات بریتانیا فروگذار نمی‌کرد. وی به دیبلمات‌های بریتانیا اطلاع داد که از عوامل خود در تهران شنیده بود که شوکت‌الملک که چند روزی را با کاردار چرچیل در لار بسر برده بود، به‌هنگام بازگشت، از نزدیکی نیروهای عثمانی به همدان و قزوین شادمان شده و تقریباً آماده پیوستن به آنان بود. اخبار یاد شده برای مقامات بریتانیا مهم آمد زیرا با اطلاعات برآمده از گزارش‌های کنسولگری مشهد هم خوانی داشت.^۲

با این وجود، شوکت‌الملک پس از نزدیک به دو سال تبعید به امیرنشین خود بازگشت. مقامات بریتانیا از آن پس دریافتند که وی نه طرفدار آلمان و روسیه و نه هوای خواه بریتانیا است بلکه دلمشغولی او حفظ سیاست بی‌طرفی اعلام شده کشورش است، و تصمیم گرفتند روابط خوبی با او داشته باشند. برای جبران ناهنجاری‌های گذشت و به دست آوردن دل امیرشوکت‌الملک، کنسول بریتانیا تصمیم گرفت اتوموبیلی به او هدیه کند. منابع خانواردگی بر این باورند که امیر اتوموبیل را از هندوستان خریده بود و کنسولگری تنها وظیفه تحويل دادنش را عهده‌دار شد. کنسول بریتانیا در ژوئیه ۱۹۲۰ نوشته:

«عطاف به تلگرام مورخ ۳ مه ۱۹۲۰ شما، افتخار دارم به اطلاع برسانم

1. Ibid.

2. Confidential Diary of Sistan Consulate, No.39, For the week ending 16 September 1916, FO 248/115.

که اتومبیل به نحو شایسته‌ای در پرچند تقدیم عالی‌جناب شوکت‌الملک گردید. ایشان به من ماموریت دادند مراتب قدردانی خود از هدیه مزبور را به دولت هند ابلاغ نمایم...»^۱

امیر شوکت‌الملک حکمرانی قائنات و سیستان را تا سال ۱۹۳۵ در اختیار داشت. در سپتامبر آن سال از حکمرانی کناره گرفت و امیرنشین را میان دو برادرزاده‌اش به دو حکمرانی قائنات و سیستان تقسیم کرد. رقیب قدیمی خود، امیر معصوم خان حسام‌الدوله، را به حکمرانی قائنات و امیر محمد رضاخان صمصام‌الدوله را به حکمرانی سیستان برگزید.^۲

امیر شوکت‌الملک در دسامبر ۱۹۴۴ درگذشت، و این زمانی است که سیاست «رویارویی» اتحاد شوروی در ایران در حال شکل‌گیری بود. اندکی پس از مرگ امیر، حزب کمونیست توده با گشایش دفتری در پرچند به موضع‌گیری علیه خانواده خزیمه پرداخت و شوکت‌الملک را به طرفداری از انگلیس متهم نمود. حزب توده از این حرکت دو هدف داشت، یکی انتقام از مواضع سازش‌ناپذیر امیر در برابر روسیه و بعد اتحاد شوروی در چند دهه پیش از آن و دیگر آنکه، امیر و خانواده‌اش از مالکان ثروتمند و نماینده طبقه بورژوازی در آن ناحیه بودند و نفوذ و احترام آنان در منطقه می‌توانست مانع گسترش نفوذ حزب طرفدار شوروی در آن سامان گردد. از این رو، اتهام طرفداری از انگلیس که پیش‌تر از سوی دیگر مخالفان خانواده خزیمه در منطقه مطرح شده بود، باشد و گستردنگی بیشتری در ایران تبلیغ شد.

1. From British Consul for Sistan and Kain, T.V. Brenan, to the Secretary to the Government of India in Foreign and Political Department, dated Simla 24 July 1920, FO 248/1314.

2. Meashed Political Diary of British Consulate-General, 24 September 1935-FO 371/19421.

در یادداشت‌های مورخ ۱۸ ژوئیه ۱۹۴۵ کنسول بریتانیا چنین آمده: «حزب توده در ۲۱ ژوئن هنگامی که امیری، نماینده آن حزب، گشایش شعبه بیرجند حزب را کتاباً به حاکم (مقام اداری و بی ارتباط با خانواده خزیمه) اطلاع داد، رسمآتاً متولد گردید. روز بعد امیری با مقام یاد شده که جوان بی تجربه‌ای است و شوکت‌الملک فقید وی را برای اجرای اوامر خود استخدام کرده بود، گفت و گوی خصوصی طولانی داشت. به نظر می‌رسد وی در این دیدار به مقام محلی هشدار داده باشد که اگر موافق در سر راه حزب به وجود آید، اقدامات تنگی در پی خواهد داشت. کمیته حزب توده در ۱۲ ژوئیه با دعوت از همه مقامات، شخصیت‌ها و عموم مردم، به مناسبت تولد امام حسین (ع) مراسم جشنی عصرانه برگزار کرد (این حرکتی بود برای دلخوش کردن عناصر مذهبی). هیچ یک از مقامات مهم یا نمایندگان و وابستگان خانواده‌های علم و خزیمه در آن مراسم شرکت نکردند، ولی بیش از پانصد نفر از اهالی بیرجند حضور یافته‌ند و به نظر می‌رسد حرف حزب موفق بوده است. احسام سرکنسول اعلیحضرت (بریتانیا) پس از یک هفته اقامت در بیرجند، این است که مرگ ناگهانی شوکت در زمان بدی رخ داد. این مرگ هنگامی پیش آمد که شوروی در پی بحران امتیازات نفتی، سیاست «رویارویی» در سراسر ایران را برگزید. امیر اسدالله علم، فرزند و جانشین شوکت، شخصیت جالبی دارد و تلاش می‌کند جای خالی پدر را پر کند. ولی گرفتاری‌های مراسم ترحیم پدرش و ضرورت حفظ موقعیت در کاینه در تهران و حفظ روابط با شاه، موجب گردیده که وی در چند ماه گذشته نتواند در منطقه حضور داشته باشد و تنها در ۹ ژوئیه بود که توانست با همسر و دختر خردسالش به بیرجند بازگردد. در این میان، عناصر سرخورده و دست نشانده بیگانه با استفاده از ندانم کاری‌ها و ضعف مقام محلی خودنمایی کردند. تا بحال در خود بیرجند ۳۱ نفر از

اعضاء و ۱۶ طرفدار حزب توده شناسایی شده‌اند... از تحلیل بالا چنین برمنی آید که حزب توده، نه حزب طبقه کارگر (پرولتاپیا)، بلکه حزب طبقه ناراضی بورژوا است. انگیزه وحدت‌دهنده آنان حسادت به خانواده‌های علم و خزینه و نیز اقدامات آقا سپهری موفق و ثروتمند، میرآخور قدیمی شوکت است که کارهای مالی وی را نیز بر عهده داشت. حزب توده با چاپ مقاله‌های تند در روزنامه‌های حزب در تهران و مشهد و نیز حملات علني در نشریات حزبی خود در پرچم، علیه خانواده علم اعلان جنگ داده است. باید منتظر بود که آیا حزب توده در غیاب مسلسل‌های ارتش سرخ و اکنون که اسدالله علم به خانه پدری بازگشته، تا چه اندازه پیش خواهد برد.^۱

نتیجه‌گیری

به عنوان نتیجه‌گیری، شایان یادآوری است که روابط خارجی امیرنشین خزینه که در حقیقت او اخر سده نوزده و اوایل سده بیست را در برمنی گیرد، عمدتاً به روابط با دو قدرت رقیب خارجی زمان، یعنی بریتانیا و روسیه، و پس از آن شوروی محدود بود. از نظر داخلی، درگیری‌های میان امیران آن خانواده از یک سو، و رقابت‌های روس و انگلیس در بخش‌های خاوری ایران از سوی دیگر، عوامل اصلی تعیین‌کننده روابط یاد شده بوده است. رقابت‌های روس و انگلیس در خاور ایران در سالهای ۱۹۳۰ و ۱۹۴۰ وارد مرحله نوبنی گردید.

در سال ۱۹۳۰ به دستور رضاشاه کنسولگری شوروی در زابل بسته شد. مقامات ایرانی استدلال می‌کردند که چون در آن منطقه هیچ تبعه شوروی اقامت ندارد، دلیلی برای وجود کنسولگری هم نمی‌توان تفایل

1. Secret and Confidential Meshed Diary No.9, Of British Consulate-General,
dated 18 July 1945, FO 371/45475.

بود. البته شوروی‌ها در زاهدان یک مامور کنسولی داشتند. در اوت ۱۹۴۶، تقاضایی از سوی سردار محمد رضاخان پردلی، شاه قلی خان، و آقا ابراهیم شریفی مبنی بر صدور اجازه بازگشایی کنسولگری شوروی در سیستان به تهران ارسال شد ولی پذیرفته نشد.^۱

یک سال پیش از آن حزب توده با حمایت مستقیم شوروی‌ها، شعبه‌ای از حزب را در بیرجند گشوده بود. گزارش کنسول بریتانیا در زاهدان را می‌توان بهترین نشانه نقش شعبه حزب توده در نواحی سیستان و قائنات دانست:

«در شب ۵ اوت در کنسولگری بریتانیا برای حاکم و شخصیت‌های برجسته میهمانی برگزار شد. حزب توده از تهران دستور داشت میهمانی مقابلی در همان زمان بگیرد ولی کسی از آن استقبال نکرد».^۲

در این زمان، شوروی هنوز بر استان‌های شمالی ایران از جمله خراسان مسلط بود. در اوخر ژوئن ۱۹۴۵ سرکنسول شوروی در مشهد سفری به قائنات و سیستان و زاهدان داشت. سرکنسول بریتانیا در گزارش رویداد چنین ثبت کرد:

«سرکنسول اعلیحضرت که اتفاقاً یک روز پس از عزیمت سرکنسول شوروی وارد بیرجند شد، از جانب حاکم مطلع شد که مسیو آبراموف^۳ نسبت به موارد زیر توجه فراوانی نشان داده است: (۱) شرایط کارگران در کارگاه‌های قالی‌بافی، (۲) شخصیت‌های محلی و نامزدهای احتمالی انتخابات بعدی و (۳) تعداد و رهبران شعبه تازه تاسیس حزب توده».^۴

1. Savingram from British Consul, Zahedan, to British Consulate-General, Meshed, No. 295, dated 22 Aug. 1946, FO 371/52707

2. Savingram from British Consul, Zahedan, to British Consulate-General Meshed, No. 281, dated 18 Aug. 1946, FO 371/52756.

3. Abramov

4. Political Diary No.9, of British Consul-General, Secret and Confidential Meshed, 18 July 1945, FO 371/45475.

تشدید فعالیتهای شوروی در خاور ایران جلوه‌ای از سیاست نوین «رویارویی» آن کشور در ایران بود که در پی بحران امتیاز نفتی ۱۹۴۵ مطرح شده بود. قوام‌السلطنه نخست وزیر، در برابر خروج نیروهای شوروی از آذربایجان به آنان قول امتیاز نفت در نواحی شمالی ایران را داده بود. خروج ارتش سرخ تحقق یافت ولی مجلس ایران امتیاز نفت را تصویب نکرد. شعبه حزب توده در بین‌جند از همان ابتدا بطور فعال در سیاست‌های محلی وارد شد. از این‌رو، روابط‌های قدیمی روس و انگلیس در خاور ایران، جهت نوینی یافت و این بار حزب توده از سوی شوروی عمل می‌کرد و هدف عمدۀ آن هم خانواده خزیمه و فرود آنان در منطقه بود. جهت یاد شده به تدریج فضای سیاسی را تغییر داد. عضویت در حزب توده و یا طرفداری از آن ترجمان نارضایتی‌ها و توهمندی‌های موجود در منطقه گردید. بسیاری از طبقه اشراف از جمله شاهزادگان قاجار، همانند فرزندان اسکندر میرزا، که در دوره رضاشاه از قدرت و امتیازات طبقاتی محروم شده بودند، جزو توده‌ای‌ها شدند.

به این ترتیب، شگفتی‌آور نبود که در سیستان نیز طرفداران حزب توده از میان افرادی نظیر مقامات دولتی، مالکان و بزرگان و نیز بازرگانان و روحانیان باشند که تصور آن دشوار می‌نمود. در سندي از گزارش کنسول زاهدان به سر کنسول بریتانیا در مشهد نام تعدادی از شخصیت‌های محلی سیستانی آورده شده که به نظر می‌رسید از طرفداران حزب توده در بین‌جند باشند:

«به فرماندار توصیه شده است افراد زیر را که معروف به طرفداری از حزب توده هستند برکنار نماید: از مقامات: ۱) جلال‌الدین فیروز رئیس عدیله، ۲) دکتر کلهودی رئیس بهداشت، ۳) آقا اشعری مدیر پست و

تلگراف،^۴ سرگرد صفایپور رئیس مرزبانی،^۵ آقا ملک کیانی دادستان بیرجند،^۶ آقا فیضی رئیس ثبت از شخصیتهای غیردولتی؛ ۱) شاه قلی خان، ۲) محمد رضا خان پردلی (توسط شاه متوفی یکبار از سیستان تبعید شده بود)،^۳ آقا شریفی،^۴ آقا میرزا عباس قائمی.^۱

ای بسا که نام برده‌گان در فهرست یاد شده یا نزدیکان و آشنایان آنان این گزارش ماموران بریتانیا را تکذیب نمایند و چنین تکذیبی قابل قبول نیز می‌باشد. ولی همین گزارش‌ها می‌توانند شرایط روز را تحدید نمایند.

در میان نام‌های یاد شده در این فهرست، دو تن از نظر این بررسی مورد توجه هستند، زیرا در فعالیت‌های سیاسی که بیشتر علیه نفوذ خانواره خزیمه در سیستان و قائنات بود، نقش پیشگامی داشتند. اینان سردار محمد رضا خان پردلی از بزرگ مالکان سیستان و آقاشریفی از روحانیان فعال سیستان بودند. سردار پردلی که در یکی از یادداشت‌های محترمانه سرکنسول بریتانیا در مشهد به عنوان «یکی از سرداران بدخلت و از مالکان سیستان که مورد حمایت کونوپاتکین^۲ (مامور کنسولی شوروی در سیستان) است»^۳ معرفی شد، در زمان رضا شاه به‌خاطر ریودن تعداد زیادی شتر و دیگر احشام از سرزمین‌های افغانستان، از سیستان تبعید شده بود. تبعید او در پی اعتراض شدید دولت افغانستان صورت گرفت آن هم در زمانی که مذاکرات دوکشور در اوخر دهه ۱۹۳۰ برای حل و فصل مسایل مرزی جریان داشت و به

1. Savingram, Secret, from H.M. Consul-Zahedan, to H.M. Consul-General, Meshed, No.281, 8 August 1946, FO 371/52707.

2. Konopatkin

3. Secret Diary of British Consulate-General, No.37-1/1, Meshed, dated 15 May 1945 FO 371/52707.

اختصاص یافتن نیمی از آبهای هیرمند به سیستان ایران انجامید و شاید این ملاحظه در میان بوده باشد که اگر تبعید صورت نمی‌گرفت روابط دو کشور و در نتیجه مذاکرات آسیب می‌دید.

در سال ۱۹۴۵، زمانی که به جای حکمرانی قدرتمند رضاشاه، دولتهاي ناتوان دوره محمد رضا شاه جايگزين شده بود و زمانی که شوروی قدرت و نفوذ خود را در خرامان حفظ گرده بود، افراد سردار پردلی در حمله دیگری به افغانستان حدود ۹ شتر را ریودند. دولت افغانستان به دولت ایران شکایت برد، ولی این بار به ذیل فضای سیاسی کشور هیچ اقدامی علیه سردار پردلی صورت نگرفت. هر اقدامی علیه وی به منزله تحریک علیه شوروی و حزب توده تلقی می‌گردید. دست کم، از نظر کنسول بریتانیا، این دلیل روشنی برای عدم اقدام علیه سردار پردلی بود:

«... متأسفانه به دلیل ندانم کاری فرماندار، هیچ اقدامی صورت نگرفت. البته اگر هر اقدامی صورت می‌گرفت از گوشه و کنار فریاد و امصیبتا بلند می‌شد که وی به مخاطر روابط دوستانه با روس‌ها قربانی شده است». ^۱

آقا ابراهیم شریفی یکی از روحانیان سیستان بود که توجه وی به سیاست بسیار دیر و در سنین بالا صورت گرفت. در یادداشتی از تایب کنسول بریتانیا در زاهدان، وی چنین توصیف شده است: «... خود را همین اوخر درگیر سیاست کرده است، گرچه زمانی مطرح شده بود که مأمور کنسولی روسیه از طریق شاه قلی خان تماس‌هایی با وی برقرار کرده بود. وی فرزند آقا محمد علی شریعتی است که نظیر برادرش شیخ حاج رضا در دوران پیش از رضاشاه پهلوی، دوستی محکمی با این

1. Ibid., p. 4.

کنسولگری داشت. ابراهیم شریفی در سال ۱۹۴۳ پس از بازگشت از زیارت کربلا، تلاش وسیعی را برای گرفتن مقام مجتهد برتر زابل از آقا صدر مجتهد آغاز کرد. موقعیت آقا صدر بسیار مستحکم است، زیرا صرف نظر از این که وی یک سید است، خود یک بزرگ مالک به شمار می‌رود و از حمایت خانواده شوکت‌الملک فقید و نیز سرداران بلوجی برخوردار بوده است. آقا شریفی در سال ۱۹۴۴ تلاش گرفت با جمع آوری کمکهای مردمی یک مدرسه مذهبی ایجاد کند. مبالغ جمع آوری شده کافی نبود و طرح وی به ساخت یک حسینیه محدود گشت.^۱

در گزارش یاد شده تأکید شده بود که آقا صدر مجتهد با کمک مالی عمدۀ امیر اسدالله علم فرزند شوکت‌الملک اقدام به ساخت حسینیه بزرگتری نمود و این حرکت به عنوان حمایت خانواده خزیمه (علم) از آقا صدر مجتهد تعییر شد و غیر محتمل نیست که در شکست آقا شریفی در برابر صدر موثر بوده باشد. افزون بر آن موجب شد که شریفی وارد سیاست شود و به مخالفت با خانواده خزیمه برخیزد. مبارزات انتخاباتی سال ۱۹۴۶ موجب عدم توافق میان حمایان خانواده علم و کاندید رسمی از یک سو، عوامل طرفدار مامور کنسولی شوروی و حزب توده از سوی دیگر شد. مبارزه انتخاباتی چهره زشته به خود گرفت و در طی شورش‌هایی چندین مقام دولتی محل کشته شدند. کنسول بریتانیا مدعی بود که سردار محمد رضا خان و آقا شریفی از تحریک‌کنندگان اصلی بودند. البته اتهام یاد شده هرگز اثبات نشد. امیرحسین خان خزیمه علم در گفت و گو با نگارنده در ژانویه ۱۹۹۱ یادآور شد که: «آقا ابراهیم شریفی

1. Confidential Memorandum No. 19-S/9(c). From H.M.'s Vice-Consul, Zabol/Zahedan, to H.M.'s Consul, Zahedan, dated 25 February 1946, FO 371/52756.

در پشت قرآن برای من سوگند خورد که وی هیچ نقشی در تحریک به شورش نداشت».

این حادثه نمایان‌گر نوع فضای سیاسی بوجود آمده در قائنات و سیستان بود که از رقابت‌های کهنه میان کنسولگری‌های بریتانیا و روسیه که درگیر امور محلی می‌شدند، حکایت داشت. خاطرات این فضای سیاسی هنوز زنده است و هستندگانی که هنوز به‌خاطر دارند که ترجمان تعاملات طرفدار شوروی در فعالیت‌های ضدخانواده خزینه جلوه‌گر می‌شد و در آن همیشه «دست انگلیس»، بگونه‌ای اسرارآمیز، ترسیم‌کننده همه نقشه‌ها قلمداد می‌گردید.

تبرستان
www.tabarestan.info

فصل چهارم

تقسیم خراسان

مطالعه پیشینه پیدایش مرزهای خاوری ایران

مقدمه

از آنجاکه هدف این نوشتار بررسی نقش حکومت مرزداری خزیمه و مطالعه تحول مرزهای خاوری ایران است، و نیز از آنجاکه تقسیم سیستان در سال ۱۸۷۲ بر مبنای تحولات سیاسی دوره پس از نادرشاه افشار در خراسان توجیه گردید، بنابراین ارزیابی بهتر تحول این مرزها، مطالعه کافی در تحولات یادشده را ایجاد می‌کند. به دیگر سخن، از آنجاکه تقسیم سیستان در حقیقت پی‌آمد تقسیم خراسان در دو دهه پیش از آن است، درک بهتر شرایط متهی به تقسیم خراسان مستلزم بررسی دقیق آن پیشینه‌ها است.

برای گشودن بحث، نقل قولی از لردکرزن که نوشته‌های وی در مورد ایران و افغانستان از مأخذ معتبر او اخیر سده نوزده به شمار می‌رود، مناسب می‌نماید:

«به راستی که ایران نمی‌تواند فراموش کند که آنچه اکنون افغانستان باختり شمرده می‌شود، در بیشتر دوره‌های تاریخی خراسان خاوری شمرده بود، و هرات همیشه تحت حکمرانی شهریاران، نایب‌السلطنه‌ها و حاکمان تابع ایران بود، و تحت سکونت مردمانی بوده است که پیش از

آنکه افغانی باشند از سنت‌ها و عواطف ایرانی نشان دارند، و نیز هیچ حایل و مانع طبیعی یا قومی و نژادی آن را از مشهد جدا نمی‌سازد».^۱

تاریخ‌نگاران افغان در سده حاضر یا پیش‌تر تلاش کرده‌اند تصویر دیگری از این وضعیت ارایه دهنند. تصویری سیاسی که در آن ایران و افغانستان به عنوان دو موجودیت سیاسی متفاوت نمایانده می‌شوند که از پیدایش تاریخ بشر سخت در تلاش یکدیگر بوده‌اند.^۲ با این وجود، حقیقتی که خود را می‌نمایاند این است که جنابهای خاوری ایران در بیشتر ۲۵ سده گذشته در برگیرنده برخی بخش‌های مرکزی و بیشتر بخش‌های باختری کشورهای کنونی افغانستان و پاکستان بود. به دیگر سخن، ایران و افغانستان در طول تاریخ یکی بودند.

از نیمه دوم سده هجدهم که اقتدار بریتانیا شروع به تحکیم نفوذ خود در بخش‌های وسیعی از جنوب و مرکز آسیا نمود، دیگر قدرتهای اروپایی، بیشتر فرانسه و روسیه نیز حوزه آمال ژئوپلیتیک خود را به سوی خاورگستراندند و رقابت با بریتانیا را در سراسر آسیا ادامه دادند. در این دوره، قدرت ایران در پی قتل نادرشاه در ژوئن ۱۷۴۷ به زوال و آشفتگی افتاد، در حالی‌که از سوی دیگر، قدرت و نفوذ هند بریتانیا در حال افزایش بود. هند بریتانیا برای رویارویی با نفوذ قدرتهای رقیب، اقدام به ایجاد منطقه حایل میان خود و ایران و روسیه نمود. ایران در بیشتر دوره سلطنت سلسله قاجار (۱۹۲۴-۱۷۷۹) از سوی فرانسویان و روس‌ها نفوذپذیر بود. از این‌رو، سرحدات خاوری ایران در معرض تغییر و تعديل‌های متعددی قرار گرفت. این سرحدات از خاوری‌ترین بخش‌های خراسان، سیستان و بلوچستان، به بخش‌های مرکزی این سه ایالت پهناور تغییر مکان یافت و درنتیجه افغانستان و بلوچستان بریتانیا (بعدها کشور پاکستان) بوجود آمدند.

1. George N. Curzon, *Persia and the Persian Question*, (1892), Vol. II, p. 586.

2. برای مثال بنگرید: میرمحمد غبار، افغانستان در مسیر تاریخ، کابل، ۱۹۶۵.

تجزیه خراسان بزرگ و پیدایش افغانستان

نادرشاه افشار اندکی پس از تکمیل و ساماندهی تلاش طولانی و دشوار در راه وحدت ایران، در نیمه شب ۱۹ ژوئن ۱۷۴۷ به قتل رسید. صحیح روز بعد، اردیو شاهی در آشفتگی بود و بیشتر سران و رهبران با واحدهای زیرفرمان خود به سوی مناطق مریبوطه خویش عزیمت کردند. واحدهای افغان و ازبک به فرماندهی نورمحمد و نیابت احمدخان ابدالی در یکدیگر ادغام شدند. هردوی این مردان که به حاضر شاه کشته شده خویش وفادار بودند، با توصل به سلاح تلاش کردند از غارت و چپاول چادرهای سلطنتی جلوگیری کنند. این اقدام وفادارانه می‌رساند که افغانان در آن هنگام، به هیچ وجه خود را مردمانی از کشوری متفاوت نمی‌دانستند. در فرمانی از احمدشاه به تاریخ ۱۶ شوال ۱۱۱۶ (۱۷۵۳ میلادی) وی حتی به نام «افغانستان» اشاره ندارد. در آن فرمان، وی اظهار امیدواری می‌کند که «به خواست پروردگار... سراسر ایران را به زیر فرمان خود یک پارچه خواهم کرد...».^۱

البته فرماندهان افغانی هنگامی که بقیه نیروهای نادری را در برای ر خویش افزون‌تر یافتند، سپاهیان خود را به سوی خاور حرکت دادند. در قندهار، رهبران طایفه‌های افغان تصمیم گرفتند با ایجاد پادشاهی ویژه خود و برگزیدن پادشاه برای خود، مسیر جداگانه‌ای در پیش گیرند. آنان احمدخان ابدالی از طایفة درانی را برای آن سمت برگزیدند و عنوان احمدشاه درانی «شاه» افغانستان را به وی دادند.^۲ به این ترتیب،

۱. متن فرمان احمد شاه درانی در، فرهنگ ایران زمین، تهران، ۱۳۳۷، صص ۳-۱۶۱.

۲. بیت مرجع سرشناس تاریخ افغانستان تحول یادشده را بعبارت‌های زیر توصیف می‌کند: «صابرشاه که با احمد به اردو آمده بود، دریازگشت نیز به او پیوست. این شخص یکی از افراد سرگردان و نیمه دیوانه‌ای بود که اظهارات و گفتگوهای بی‌ربط و اعمال خودسرانه آنان برای

پادشاهی افغانستان تحت حکمرانی احمدشاه درانی متولد شد.^۱ نام افغانستان از دید برخی تاریخ‌نگاران، در سده ۱۶ میلادی از سوی امپراتوری مغول هند به عنوان واژه مناسبی برای اشاره به نواحی و توابع کابل ساخته شد. این واژه در تاریخ نامه‌های کهن‌تر وجود داشته و اولین بار در نوشته‌های دوره غزنیان در سده ۱۳ بود که در مورد کوهها و زمینهای کشاورزی افریدی^۲ و وزیری^۳ به کار رفت. سریر سی سایکس می‌نویسد

→

آدم‌های خرافاتی و سوهوم برست، ترسن آور می‌نمود و این نوع افراد را فرستاده خدا می‌پندشتند... رهبران طایفه‌ها نظیر حاجی جمال‌خان از بارک زایی، محبت خان ہربال زایی، موسی دنگی رئیس پرآوازه طایفه ایشک زایی، نور‌محمد، علی‌زایی، نصرالله‌خان، سردار نور‌زایی و دیگران همگی در زیارتگاه سرخ شیر‌بابا جلسه‌ای رسمی تشکیل دادند. آنان کاملاً همنظر بودند که در شرایط پر دردری می‌توانند افراد مختلف داعیه استقلال دارند، انتخاب یک شاه برای مدیریت امور آنان ضرورت دارد.

مسئله‌ای که باید در مورد آن تصمیم‌گرفته می‌شد این بود که چه کسی شاه باشد. هیچ یک از رؤسای پرقدرت طایفه‌ها حاضر نبود برتری دیگری را به‌دنبال نداشت. احمدخان نیز به دلیل مرتبه نظامی و موقعیت خانوادگی خود درگفت و گوها حضور داشت، و صابر شاه نیز حضور وی را خوش‌آمد گفت و ناگهان با حرکت خود موجب قطع بحث و جدل‌ها گردید. وی یک دسته کوچک گندم درست کرد و در حالیکه آنرا در دستار احمدخان می‌نهاد اعلام کرد که در آن جمع هیچکس به اندازه احمدخان، گل سر سبد درانی‌ها، شایسته پادشاهی نیست. گفته‌ها و اقدام این مرد عجیب و غیرعادی، از سوی همگان حاضر به عنوان یک راه حل مطلوب تلقی شد. البته احتمالاً سران طایفه‌ها آنرا به عنوان راه حلی از سوی خدا پذیرفتند، به ویژه اینکه آنان در محل آرامگاه فرد مقدسی جمع شده بودند که به نظرشان در گفت و گرها به نوعی حضور داشت.

G.P., Tate, *The Kingdom of Afghanistan*, Delhi, reprinted 1973, pp. 68-69.

۱. اولین شورش ابدالی‌ها علیه حکمرانی ایران بر منطقه آنان در اوایل سده هفده در دوره شاه عباس بزرگ صفوی صورت گرفت. دولت اصفهان، گرگین خان والی گرجستان را به عنوان حاکم قندھار در سال ۱۶۹۲ مأموریت داد و وی با اخراج رهبران ابدالی از منطقه، شورش را تحت کنترل درآورد.

که بنا بر نظر ژنرال هوتم شیندلر^۱ در دوره صفویان از افغانان با واژه «اغوان»^۲ یاد می‌شد.^۳

کشوری که در نیمه سده هجده پدید آمد عمدتاً خاستگاه و سکوتگاه سه قوم متفاوت بود:

۱. هزاره‌ها که بیشتر در باختر مسیر قندهار به کابل قرار داشتند و کلاً منشاً مغولی دارند.

۲. تاجیک‌ها و ازیک‌ها که بیشترین جمعیت یک‌جانشین‌کشور را تشکیل می‌دهند. اینان به کشاورزی اشتغال دارند و به زبان فارسی سخن می‌گویند. از بازماندگان قومی کهن‌اند که از آسیای مرکزی به ایران آمدند. به توصیف تیت: «مردمی یکدست و یگانه که به احتمال بسیار منشاً ایرانی یا قوم آریایی دارند و زرتشت در میان آنان به نشر آیین خود پرداخت، و یونانیان همراه اسکندر در آنجا سکنی گزیدند...».^۴

۳. افغان‌ها (پشتون‌ها) که منشاً چادرنشینی دارند و خود را سلحشور و دلاور می‌دانند. واژه افغان به طایفه‌ها و نیز چوبانان چادرنشین در میان آنان، به طور جمعی اطلاق می‌گردد.

تاریخ افغانستان عملاً عبارت از تاریخچه دو اتحادیه بزرگ قبیله‌ای تحت رهبری درانی‌ها و قلزایی‌ها است که هریک از زمانی به زمان دیگر بر سرزمین‌های افغانستان حکمرانی داشتند.

نقیب خراسان

تا زمان مرگ نادرشاه در سال ۱۷۴۷، وحدت خراسان بزرگ دست نخورده بود. آن ایالت پهناور شامل شهرها و نواحی مشهد، نیشابور،

1. Houtum Schindler

2. Aghvans

3. Sir Percy Sykes, *Ten Thousand Miles in Persia*, (1902) London, Footnote to page 364.

4. Tate, op. cit., p. 4.

هرات، قوچان، بخارا، سمرقند، مرو، فراه، قندهار، و قهستان بود که این آخری بعداً به قائنات تغییر نام یافت.

در میان بزرگان و سرداران خراسانی نادر، دو تن، یکی احمدخان ابدالی و دیگر امیر علم خان خزیمه هریک به دلایل متفاوت نگران حفظ وحدت خراسان پس از مرگ سلطان خوش بودند. احمدخان ابدالی پس از آنکه به عنوان اولین حکمران پادشاهی افغانستان، احمدشاه درانی شد، می خواست همه خراسان را به قلمرو پادشاهی خود پیوند دهد و احتمالاً پس از آن بقیه ایران را، و به این ترتیب امپراتوری نادرشاه را بازسازی کند. درحالی که امیر علم خان خزیمه خواستار حفظ همه خراسان به عنوان بخشی از ایرانی بود که ترجیحاً تحت حکمرانی خود وی در آید.

برای نیل به این هدف بود که امیر خزیمه به زودی، پس از مرگ نادرشاه، به مشهد حمله برد و شاهرخ میرزا نوه نادر را که از سوی برخی سرداران شاه مقتول به تخت نشانده شده بود، وادار به تمکین ساخت. امیر خزیمه بی درنگ پس از آن، نیرویی را برای برادرش امیر معصوم خلن خزیمه که هرات و نواحی اطراف آن را به تصرف درآورده بود اعزام داشت. البته موقتیت یاد شده کم دوام بود. این واقعه موجب شد تا دو تن از سرداران شاهرخ میرزا در هرات، به نام‌های امیرخان و بهلول خان، احمدشاه را که در قندهار بود، از اوضاع آشفته هرات آگاه ساختند. احمدشاه در بهار ۱۷۴۹ نیرویی ۲۰ هزار نفری را به سوی هرات حرکت داد و در آنجا با مقاومت مردم رویه رو شد. البته شهر در نهایت به تصرف احمدشاه درآمد و وی عازم مشهد شد و در آنجا شاهرخ میرزا را دوباره بر تحت نشاند. شاهرخ نیز حاکمیت افغانان را بر مشهد به رسمیت شناخت.^۱

شاهرخ میرزا، با این کار، مشروعیت نهفته در سنت پادشاهی ایران را

1. Sykes, *History of Persia*, op. cit., pp. 370-372.

از دست داد. از نظر مدعیان رهبری ایران (به طور مثال امیرعلم خان خزیمه، محمدحسن خان قاجار، و کریم خان زند)، شاهrix با پذیرش سروری احمدشاه درانی که دیگر پادشاه کشوری بیگانه بود، صلاحیت حکمرانی نداشت. درنتیجه، شاهrix خود راه را برای مخالفانش، امیرخزیمه و خان قاجار باز کرد تا حکمرانی او را در خراسان پایان دهند. درین این تحولات، احمدشاه درانی بخش‌های گسترده‌ای از آنچه را که اکنون نیمة ایرانی خراسان بزرگ است به تصرف درآورد. امیرعلم خان بار دیگر به مشهد رفت و شاهrix میرزا را برای بار دوم از تخت به زیر کشید و نواحی شمال و خاور مشهد تا قوچان را تصرف کرد و به سوی نیشابور روانه شد. در جریان تصرف نیشابور بود که خبر ورود نیروهای احمد شاه به مشهد به وی رسید. او در تدارک رویارویی با احمد شاه بود و حتی برخی از یگان‌های پیشگام نیروهای افغان را نیز شکست داده بود که، با کنار کشیدن واحدهای گُرد نیروی امیر آشفتگی گسترده‌ای پیر ارتشد وی حکم فرما شد و در نهایت به کشته شدن امیر انجامید که در فصل دوم به تفصیل بررسی شده است.

لشکرکشی احمدشاه در خراسان دیری نپایید. رخدادهای خاور به ویژه در رابطه با هند، توجه وی را از خراسان به آن سامان کشاند. احمدشاه، شاهrix میرزا را در آن ایالت مستقر گردانید و حکمرانی وی تقریباً نیم سده به درازا کشید. در این میان، آقا محمدخان قاجار درفش داعیه رهبری ایران را از پدرش محمدحسن خان به دست گرفت. وی در سال ۱۷۹۵ وارد خراسان شد و شاهrix میرزا را سرنگون ساخت و به این ترتیب به حکومت ناتوان و فاسد نوه نادرشاه مهر پایان زد. در این دوره به جز نواحی شمالی کشور که تحت کنترل خاندان قاجار بود، بقیه ایران زیر حکومت کریم خان زند (۱۷۴۷-۱۷۹۹) قرار داشت.

آقا محمدخان قاجار پس از شکست دادن لطفعلی خان زند و

فرونشاندن شورش‌های گرجستان، برای تسلط کامل بر ایران متوجه خراسان گردید.

احمدشاه درانی در سال ۱۷۷۳ درگذشت. آقا محمدخان به هنگام ورود به خراسان مورد استقبال سران و حاکمان محلی قرار گرفت، از جمله حاکم قائنات امیر علی خان خزینه که نسبت به شاه قاجار اعلام وفاداری کرد. نادر میرزا فرزند شاهزاد میرزا، برادران خود را به هرات فرستاد و اندکی بعد از آن، خود نیز به سوی آن دیار رفت و پدر پیر و نایينا و ناتوان خود را برجای نهاد. آقا محمدخان پس از ساماندهی بازگرداندن بخششای باختり خراسان به حاکمیت ایران، در سال ۱۷۹۶ به تهران بازگشت (وی این شهر را به عنوان پایتخت ایران برگزیده بود) و شاهزاد میرزا افسار را نیز با خود همراه داشت که درین راه درگذشت.^۱

تیت در کتاب خود، «پادشاهی افغانستان»، مدعی است که در دوره آقا محمدخان قاجار که با افول پادشاهی احمدشاه درانی بر سراسر افغانستان هم‌زمان شده و قلمرو وی به سه ناحیه خود مختار کابل، هرات و قندهار تقسیم شده بود، ایران «دولت افغانستان را به رسمیت شناخت». دلیلی که تیت برای درستی ادعای خود می‌آورد، تصمیم آقا محمدخان به اعزام حسن خان قره‌گزلو به دربار شاه زمان حاکم کابل در سال ۱۷۹۶ است. وی برای تحکیم درستی ادعای خود به بخشی از کتاب «تاریخ سلطانی» از منابع تاریخی اوایل قاجاریه استناد می‌کند. تیت از کتاب یادشده نقل می‌کند که:

«از وی پذیرایی دلپذیری به عمل آمد و هدایای فراوانی به او داده شد و اجازه یافت به مشهد بازگردد. کادو خان بارگرایی به عنوان فرستاده افغان به دربار شاهزاده قاجار، همراه سفیر ایران شد».^۲

1. Robert Grant Watson, *History of Persia*, (1866) London, p. 96.

2. Tate, op. cit., p. 6.

گرچه کم و کيف دقيق چگونگي پيوند و وابستگي نواحي کابل و هرات و قندهار به ايران هیچ گاه به درستی مورد تحقیق و بررسی قرار نگرفته است ولی رفت و آمد مقامات میان دولت مرکزی ایران و حاکمان این نواحی، هرگز نمی تواند به معنی پذیرش استقلال آن نواحی تلقی گردد. اعزام مأمور به کابل و هرات و قندهار و دیگر حوزه های وابسته به ایران در آسیای مرکزی، از دوره شاهان صفوی، روش جاری دولت محسوب می شد و از این رو، روشن نیست که تیت چگونه آن را به منزله اعزام سفیر برای شناسایی «دولت افغانستان» تعییر کرده است. فرآتر، در حالی که پادشاهی به وجود آمده توسط احمد شاه درانی، در پی مرگ او به سه ناحیه تقسیم شده و حکومت افغانستان بکلی فروپاشیده بود، چگونه ایران می توانست با اعزام فرستاده به وابستگی کابل، «حکومت افغانستان» را مورد شناسایی قرار دهد. از سوی دیگر، شناسایی کابل به عنوان «حکومت افغانستان» بدون درنظر گرفتن هرات و قندهار به عنوان بخشهايی از آن را، بيشتر می توان به عنوان تراوش ذهن تیت و نه یك واقعیت قابل قبول درنظر گرفت.

در خراسان، نادر میرزا افشار، با شنیدن خبر قتل آقامحمدخان در ژوئیه ۱۷۹۷، کابل را با تعدادی نیرو ترک گفت و وارد مشهد شد و خود را جانشین بر حق تخت پادشاهی نادری اعلام کرد. در تهران، فتحعلی شاه قاجار که در ۲۸ ژوئیه ۱۷۹۷ جانشین آقا محمدخان شده بود، درمورد پی آمدهای اقدامات نادر میرزا، به او هشدار داد. برخی از تاریخ نگاران افغان، ادعای نادر میرزا در مشهد مبنی بر حق جای گرفتن بر تخت پادشاهی نادر شاه را، به عنوان شاهد دیگری از تجدید حاکمیت افغانستان بر خراسان مطرح می سازند.^۱ البته این نویسندهان برخود نمی دانند روشن سازند که چگونه ادعای نوه نادر شاه ایرانی به مثابة

۱. برای مثال بنگرید به کتاب یادشده میرمحمد غبار، بیشین.

تجدید حاکمیت افغانستان براستان ایرانی خراسان قابل تعبیر و تفسیر می‌گردد.

در هر حال، فتحعلی شاه به آن سامان لشکر کشیده و کلیه شهرها و نواحی ایالت را بازیس گرفت. نادرمیرزا که به حرم قدس رضوی پناهنه شده بود و به دست خود یک روحانی را کشته بود، توسط مردم مشهد دستگیر شد و بعداً به مرگ محکوم گردید.^۱

براستان

توجه بریتانیا به عنوان بعد تازه‌ای بر قضیه

گسترش علایق سیاسی و استراتژیک امپراتوری هند بریتانیا به سوی باختر، بعد تازه‌ای بر ابعاد کلی امور منطقه افزود.

از اوایل سده نوزده، بریتانیا بخش‌هایی از افغانستان و تا حدودی ایران را از بابت حملات احتمالی فرانسه یا روسیه و یا احتمالاً هر دو به همراه ایران در برابر متصرفات خود در هند از طریق آن بخش‌ها، آسیب‌پذیر یافت. فرانسه و روسیه دریافت بودند که اگر چالش دربرابر بریتانیا و برتری آن در دریا نه خیر ممکن ولی دشوار است، با این حال می‌توان از راه زمینی افغانستان، آن برتری را به مبارزه طلبید. حامل دیگر نگرانی بریتانیا، تلاشهای بی وقفه دیپلماسی فرانسه در ایران و نیز سراسر آسیا بود.^۲ در سال ۱۷۹۵ یک هیئت فرانسوی به ریاست الیویر^۳ برای جلب

۱. دکتر محمود افشار بزدی، افغان‌نامه، (۱۳۵۹) جلد ۲، ص ۲۶. این نویسنده تأکید می‌نماید که فتحعلی شاه با پایان دادن به شورش نادرمیرزا اعلام نمود که خوانخواهی ممتازنی تحقق یافته است. منظور وی از این بحث این بود که پدر بزرگ او فتحعلی خان به دست پدر بزرگ نادرمیرزا یعنی نادرشاه افشار به قتل رسید و اکنون نوه نادرشاه به دست فتحعلی شاه کشته می‌شود.

۲. وزارت امور خارجه ایران، مجموعه عهدنامه‌های تاریخی و سیاسی ایران - [از این پس «عهدنامه‌ها»]، تهران، ۱۳۵۰، ص ۹۱.

3. Olivier

دوستی و اتحاد ایران وارد تهران شد. بریتانیا فعالیتهای نمایندگان ناپلئون در خاور به ویژه در ایران برای انعقاد پیمان اتحاد را به عنوان تهدیدی علیه هند ارزیابی کرد. در همان زمان، شاه زمان حاکم کابل، تهدیدی جدی علیه ثبات هند و موقعیت کمپانی هند شرقی به وجود آورده بود.^۱ شرایط یاد شده واکنش بریتانیا را برانگیخت که به دو شکل نمایان گردید:

۱. رویارویی با موقعیت و اعتبار فرانسه در ایران از راه انعقاد معاهده‌های دوستی و اتحاد با ایران؛

۲. گسترش نفوذ در سراسر ایالت‌های افغانستان و برقراری کنترل سیاسی کارآمد بر سه ناحیه عمده سرزمین افغانستان.

در مورد اول، میرزا مهدی علی خان نماینده کمپانی هند شرقی در بوشهر در سال ۱۷۹۹ جهت تدارک زمینه فعالیت دیپلماسی بریتانیا در ایران، به تهران فرستاده شد. یک سال پس از آن کاپیتان جان مالکولم فرستاده ویژه نایب‌السلطنه هند وارد تهران شد. وی هدیه‌هایی از جمله دو قطعه الماس هریک به ارزش پنجاه هزار روپیه تقدیم فتحعلی شاه نمود و موفق شد در زانویه ۱۸۰۱ دو پیمان بازرگانی و سیاسی با صدراعظم ایران، حاجی ابراهیم خان، منعقد سازد.

پیمان سیاسی شامل پنج بند بود که طی آن نه تنها به فعالیت‌های فرانسه در ایران خاتمه داده شد، بلکه ایران تضمین نمود که اگر افغانستان هند را مورد تهدید قرار دهنده، ایران به افغانستان حمله نماید.^۲ این پیمان هدف آشکار مأموریت مالکولم را تحقق بخشید، که همان تحریک پادشاه ایران به اعزام نیرو به هرات بود تا بدان وسیله توجه شاه زمان را از تهدید هجوم به هند بازدارد. البته مستله هرات و وفاداری به خطر افتاده آن سامان به ایران موجب شده بود که حتی پیش از

1. Tate, op. cit, p. 105.

2. عهدنامه‌ها، معاهده سیاسی با انگلستان، همان، ص ۹۱.

مأموریت مالکولم به تهران، دولت ایران تصمیم به اعزام نیرو به آن نواحی بگیرد.^۱

افزون بر آن، هنگامی که فتحعلی شاه در سال ۱۸۰۴ خواستار یاری بریتانیا در جنگ با روسیه شد، بریتانیا خودداری ورزید و مدعی شد که جنگ را عباس میرزا و لیعهد آغاز کرده است. فتحعلی شاه نیز در نامه‌ای به ناپلئون خواستار تجدید دوستی کهن گردید. ناپلئون مبنی‌خصوص خود به نام ژوبیر^۲ را برای تدارک پیمان جدیدی در سال ۱۸۰۵ به تهران فرستاد. پیمان یاد شده در بهار ۱۸۰۷ در فین‌کن اشتاین به امضای نماینده ایران میرزا محمد خان قزوینی و نماینده فرانسه برنارماره^۳ رسید.^۴

براساس پیمان یادشده، ژنرال گاردان، آجودان ناپلئون به عنوان سفير فرانسه به دربار تهران اعزام شد. همراه او گروهی از افسران و مهندسان فرانسوی نیز به تهران آمدند که کار آموزش و تجهیز نیروهای ایرانی را بر عهده گرفتند. ژنرال گاردان هم چنین مأموریت داشت یک پیمان دفاعی با ایران منعقد سازد. البته، هنگامی که ناپلئون در دیدار خود با تزار روسیه در تیلیسیت در سال ۱۸۰۸ که برای همکاری آن دو کشور علیه بریتانیا برگزار شده بود، از مطرح ساختن مسئله جنگ ایران و روسیه خودداری نمود، و به این ترتیب فتحعلی شاه امید خود را نسبت به فرانسه از دست داد.

از سوی دیگر، توافق روسیه و فرانسه در تیلیسیت موجب افزایش نگرانی‌های لندن و بمبینی نسبت به تهدید نیرومند تازه‌ای علیه متصروفات هند بریتانیا گردید. این نگرانی‌ها موجب شد تا مقامات هند بریتانیا یک‌بار دیگر برای جلب دوستی ایران و جلوگیری از پیوستن آن به ائتلاف

1. Asghar H. Bilgrami, *Afghanistan and British India*, New Delhi, p. 19.

2. Joubert

3. Bernard Maret

4. عهدنامه‌ها، همان، ص ۷۰

خطرناک دو قدرت اروپایی یادشده، تلاش کنند. برای این منظور، در سال ۱۸۰۹ سر هارفورد جونز عازم تهران شد. در اواخر آن سال وی موفق گردید تا پیمانی با ایران منعقد سازد که براساس آن پیمان فین کن اشتاین بی اثر و ملغی اعلام گردید. دولت هند بریتانیا وامی به مبلغ ۲۰۰ هزار تومان به دولت ایران داد و نیز به تدارک آموزش نظامی نیروهای ایران مبادرت نمود.^۱

دولت بریتانیا در لندن این پیمان را در سال ۱۸۱۰ تصویب کرد و سر گور اوزلی^{*} را به عنوان سفیر به تهران اعزام نمود. وی به تدارک پیمان جدیدی نیز میان تهران و لندن پرداخت. در این میان، دولت هند نیز که نگران احتمال تهدید ائتلاف روسیه و فرانسه نسبت به هند بود و شاید نسبت به عدم توجه کافی لندن به وضعیت بیمناک بود، یکبار دیگر سرجان مالکولم را برای جلب همکاری ایران به تهران فرستاد. فتحعلی شاه قاجار از دیدار با وی خودداری ورزید و رقابتهای میان مالکولم و اوزلی موجب گردید تا مالکولم در تابستان ۱۸۱۰ ایران را ترک گوید.^۲

سر گور اوزلی در سال ۱۸۱۲ پیمان دوستی تازه‌ای با ایران منعقد نمود، و میان ایران و روسیه میانجی‌گیری کرد که در سال ۱۸۱۳ به پیمان گلستان انجامید و طی آن ایران بخش‌های گسترده‌ای از ایالت‌های شمال باختり خود را از دست داد.^۳

واکنش دیگر بریتانیا نسبت به وضعیت یادشده، به روابط با نواحی مختلف سرزمینی افغانستان معطوف بود. این نواحی از هنگام خلع زمان شاه در سال ۱۸۰۳ دست‌خوش آشوب و فروپاشی قرار گرفته بود. دو

۱. عهدنامه‌ها، همان، صص ۷۱-۷۴.

* Sir Gore Ouseley

.۳. همان.

۲. همان

سال پیش از آن، شاه محمود برادر شاه زمان علیه او سر به شورش برداشت و این هنگامی بود که شاه زمان هند را تهدید می‌کرد. محمود خود را شاه خواند. شهر هرات و نواحی اطراف آن در این زمان خراج گزار ایران بود. مالیات سالانه هرات به خزانه تهران یک میلیون روپیه و پنجاه هزار خروار گندم بود.^۱

هنگامی که آقا محمدخان قاجار برای پایان بخشیدن به سرسپردگی شاهrix میرزا به احمد شاه درانی عازم خراسان بود، حاکم هرات تبعیت خود را از آقا محمدخان و حکومت ایران اعلام نمود و در مراسم نماز جماعت خطبه رسمی خود را به نام شاه ایران خواند و برپرداخت مالیات سالیانه به خزانه دولت مرکزی در تهران تأکید کرد.

در این هنگام شاه محمود در سال ۱۸۰۳ به تشویق فتحعلی شاه توانست برادر را از تخت به زیر کشاند. محمود، شاهزاده فیروزالدین را حاکم هرات کرد و وی نیز شاهزاده کامران فرزند شاه محمود ابدالی را حاکم ظایه فراه قرار داد. شاه محمود در سال ۱۸۰۴ توسط شاه شجاع خلع شد و سال بعد به ایران گریخت.^۲ فیروزالدین حاکم هرات، با تمہید قبلی، نیرویی برای تصرف غوریان اعزام نمود و با همکاری نایب‌الحکومه آن ناحیه، غوریان را در اختیار گرفت.

حرکت فیروزالدین در تهران به عنوان تعضیح حاکمیت ایران بر هرات تلقی گردید. نیروهای ایران در غوریان بر نیروهای فیروزالدین غلبه یافت و والی کل خراسان، محمد ولی خان، برای تنیبیه فیروزالدین و جمع آوری مالیات‌های عقب‌افتداده دو ساله به سوی هرات حرکت کرد و در سال ۱۸۱۰ وارد هرات شد. فیروزالدین از رفقارهای خود پژوهش خواست و فرزندش ملک حسین میرزا را به عنوان تضمین رفتار مناسب خود در آینده، به تهران فرستاد. وی همچنین مالیات‌های عقب‌افتداده به تهران را پرداخت کرد.

۱. میرمحمد غبار، همان، ص ۳۹۵. ۲. همان.

شش سال بعد در سال ۱۸۱۶، فیروزالدین یکبار دیگر علیه وابستگی هرات به ایران شورید و به ناحیه غوریان حمله کرد. این بار والی جدید خراسان، شاهزاده حسنعلی میرزا شجاع‌السلطنه، هرات را باز پس گرفت و نه تنها مالیات‌های عقب‌افتاده را وصول کرد بلکه پنجاه هزار تومان اضافه نیز به عنوان تنبیه تعیین کرد. فیروزالدین هم متوجه شد پرداخت مرتب مالیات را تضمین کند، خطبه به نام فتحعلی‌شاه بخواهد، و به نام پادشاه ایران سکه ضرب کند.^۱

در کابل، شاه شجاع، برخلاف برادرش شاه محمود که به ایران وفادار بود و در سال ۱۸۰۴ توائسته بود محمود را برکنار سازد، به طور کامل به بریتانیا متکی شد و هدایای فراوانی از آنان دریافت کرد. فرستاده بریتانیا، استیوارت الفینسون^۲، در ژوئن ۱۸۰۹ پیمانی با وی امضاء نمود که براساس آن، شاه شجاع «از سوی همه افغانان» متوجه گردید مانع هر نوع حمله‌ای از شمال باختری افغانستان به هند گردد.^۳ البته با خلع شاه شجاع در همان سال، توافق یادشده نیز دوامی نیافت. مبارزات شاه محمود علیه شاه شجاع آشتفتگی و هرج و مرج فراوانی در ایالت‌های افغانی ایران به وجود آورد. شاه محمود در نهایت توائست، با رضایت ایران، به همراه فرزندش شاهزاده کامران در هرات ساکن گردد.

در سال ۱۸۱۷، سردار محمد عظیم‌خان در ایالت قندهار، شاه شجاع را به عنوان «شاه افغانستان» معرفی کرد و بدین وسیله آشوب و عدم ثبات در کابل و قندهار تشدید شد. سرداران دیگر یعنی یار محمد‌خان و دوست محمد‌خان، در کابل ایوب سادوزایی را «شاه افغانستان» خواندند. اوضاع پیچیده‌تر شد وقتی که سردار محمد عظیم‌خان با شاه شجاع که خود او را

۱. محمد علی مخبر، مزهای ایران، (۱۳۲۴)، تهران، ص ۲۴.

2. Stewart Elphinston

۳. میرمحمد غبار، همان، ص ۳۹۶.

به عنوان شاه برگزیده بود، به نبرد پرداخت. شاه شجاع شکست خورد و از قندهار بیرون رانده شد. دوست محمدخان و برادرانش اراضی کابل و قندهار را میان خود تقسیم کردند. دوست محمدخان حاکم کابل و برادرش کهندل خان حاکم قندهار شد.^۱

در هرات، شاه محمود و پسرش کامران، به عنوان آخرین ابدالی‌ها چندین بار در سالهای ۱۸۲۰ و ۱۸۲۱ باهم به زدو خورد پرداختند، تا این که با پادشاهی مردم قرار شد محمود، شاه بعائد و کامران به نیابت او، اداره امور را بر عهده گیرد.^۲ فیروز الدین نیز در سال ۱۸۲۸ با ورود شاه محمود به هرات، به مشهد گریخت و خود را در پناه والی خراسان قرار داد. در این هنگام، دیپلماسی مستقیم بریتانیا در افغانستان موفق به گسترش نفوذ آن قدرت به ویژه در منطقه کابل گردید. در ایران، چندین رویداد موجب برانگیختن نگرش ژئوپلیتیک بریتانیا نسبت به آسیای مرکزی گردید. ایران جنگ دیگری با روسیه کرد که در سال ۱۸۲۸ با میانجی‌گری فرستاده بریتانیا در تهران، سرجان مک دونالدکینر^۳ به انعقاد پیمان اسفبار ترکمانچای انجامید. براساس این پیمان، روسیه به اصرار عباس میرزا و لیعهد، حق کاپیتو لاسیون در ایران را پذیرفت. گرچه اتباع بریتانیا و سایر کشورهای خارجی نیز بعدها از حق یادشده برخوردار شدند، ولی گسترش ناگهانی نفوذ روسیه در ایران، پس از پیمان ترکمانچای، برنگرانی‌های بریتانیا نسبت به تهدید روسیه از جانب ایران علیه هند افزود. در این رابطه اهمیت استراتژیک هرات بیش از هر زمان دیگری توجه آنان را جلب کرده بود.

به عنوان مثال در یکی از گزارش‌های محرمانه دیپلمات‌های بریتانیایی در ایران به لندن چنین می‌خوانیم:

۲. همان، ص ۴۰۳.

۱. همان، صص ۳۹۷-۸.

3. John MacDonald Kinner

«هرات کلید سراسر افغانستان به سوی شمال است... من، پیش‌تر و آشکارا، به آگاهی جنابعالی رسانده‌ام که سرزمین میان مرزهای ایران و هند بسیار بیشتر از آنچه تصور می‌کردم مهم است، و به شما اطمینان می‌دهم که برای گسیل داشتن یک ارتش بزرگ از مرزهای گرجستان به قندهار و یا فکر می‌کنم هندوستان، هیچ مانعی از بابت عوارض طبیعی آن کشو یا کمبود تدارکات نمی‌یشم.

از این رو، به دلیل شرایط طبیعی این کشور که یک ارتش می‌تواند با عبور از آن به هند حمله نماید، هیچ امنیتی برای هند وجود ندارد...»^۱ با ورود فرستاده روسیه مقیم تهران، کنت سیمونیچ^۲ به همراه ایرانیان به هرات در سال ۱۸۳۸، نگرانی بریتانیا از بابت طرح روس‌ها برای هرات و نهایتاً هند تشدید شد. سفیر بریتانیا در تهران، در اظهار نگرانی از این حرکت برای لندن نوشت:

«اخیراً گزارش شده و در اینجا سخن از این است، هرچند نمی‌دانم بر چه اساسی، که توافق محramانه‌ای میان ایران و روسیه به عمل آمده است که بر مبنای آن، ایران در برابر واگذاری هرات به روسیه، بخش‌هایی از سرزمین‌های پیشین خود در آن سوی ارس را خواهد گرفت. این گزارش ابتدا در مارس گذشته در تهران به من رسید ولی به آن توجهی نکردم، زیرا نمی‌توانستم تصور کنم که روسیه چگونه می‌تواند در هرات مستقر شود، و هنوز هم مایل هستم آن را بی‌اساس بدانم. ولی کنت سیمونیچ به محمد امین، یکی از خادمان یارمحمدخان (که با پیامی از ارباب خود به اردوی ایران رفته بود) هشدار داد که اگر هرات

1. Extracts of a letter from Sir John McNeill to Viscount Palmerston, dated Mashhad, June 25, 1838, *Blue Book*, pp. 132-131, FO 539/1-10 (Microfilm), pp. 131-3.

2. Simonich

تسلیم شاه ایران نشود وی با ارتش روسی علیه آنان وارد نبرد خواهد شد». ^۱

وزیر امور هند در نامه‌ای به وزیر مختار بریتانیا در تهران، سر جان مکنیل نوشت:

«علایق سیاسی بریتانیای کبیر و هند بریتانیا بسیار بیش از منافع بازرگانی آن، در جلوگیری از تهاجم خارجی از سوی باخته سرزمین‌های میان هند و ایران مطرح است. دلایل زیادی می‌توان در نظر گرفت که ایران در دوران کوتوله خود بسیار تحت نفوذ مستشاران روسی قرار گرفته است... سرسختی که حکومت ایران در این برنامه (اشارة به محاصره هرات از سوی نیروهای ایران در سال ۱۸۳۷) نشان داده بود... خود گویای وجود یک طرح نهانی و غیر دوستانه علیه منافع ما است». ^۲

فرضیه تهدید روسیه، از راه ایران و افغانستان، نسبت به متصرفات بریتانیا در هند، در نزد مقامات بریتانیا چنان واقعی پنداشته شد که سیاست تحکیم مواضع در افغانستان علیه این تهدید به صورت یکی از محورهای اصلی علایق سیاست خارجی بریتانیا در آسیا درآمد. افزون بر آن، تهدید یادشده یکی از علایق فکری دایمی سیاستمداران، دیبلمات‌ها و نظامیان بریتانیا شد. برای مثال کاپیتان هانت^۳ که خود در نبرد با ایران شرکت داشت، در کتابی به نام «لشکرکشی ایران» چنین می‌نویسد: «پادشاهی افغانستان، همان‌گونه که بیشتر خوانندگان می‌دانند همیشه یکی از بزرگترین استحکامات و خاکریزهای دفاعی برای هند بریتانیا

1. Ibid

2. Extracts of a letter from Mr. Macnoughten to Mr. McNeill, dated Fort William, Nov. 21, 1838, "Correspondence relating to the Affairs of Persia and Afghanistan", Section B. p. 2, FO539/1-10 (Microfilm)

3. Hunt

بوده است. تا زمانی که بریتانیا و دیگر ملت‌ها از راه دریا به هند نزدیک شدند و آن را در تصرف گرفتند، افغانستان مهمترین راه فتح هند در دوره‌های متعدد به شمار می‌رفت. گذرگاه‌های عمده این سرزمین حایل، دسترسی آسانی را از سوی قلمرو ایران فراهم می‌آورند، و روسیه نیز به خوبی آگاه است که تا هنگامی که یک پارچگی این سرزمین حفظ است، مانعی در اجرای طرح‌های آن علیه هند به شمار خواهد رفت. از این روست که تلاش‌های روسیه متوجه ایجاد دشواری و دردسر در آن منطقه گردیده و بارها نیز با موفقیت همراه بوده است.^۱

نزدیکی سردار کهنلخان به دولت ایران در سال ۱۸۳۸ موجب تشدید نگرانی‌های بریتانیا از طرح‌های ایران و روسیه نسبت به افغانستان و هند گردید. سردار کهنلخان، حاکم قندهار در پیمانی با محمدشاه قاجار، دربرابر تجدید وابستگی تاریخی آن ناحیه به ایران، خود را تحت حمایت ایران قرار داد. محمدشاه ضمن آن پیمانی، هرات را به خاطر خدمات وفادارانه از سوی کهنلخان جزو نواحی تحت حکمرانی قندهار قرارداد.^۲ این پیمان، امضاه کنت سیمونیچ وزیر مختار روسیه در تهران را به عنوان تضمین‌کننده پشتیبانی دولت روسیه به همراه داشت. نگرانی بریتانیا از این قرارداد در مراسله‌ای از سوی سرجان مک نیل در اول اوت ۱۸۳۸ پیدا است:

«...اگر پیمان واقعاً از سوی روسیه و نه شخص سیمونیچ تضمین شده باشد، روسیه سروری بلامنازع سرنوشت‌های سیاسی و تجاری سراسر

1. Captain G. H. Hunt, *The Persian Campaign*, Outram and Havelock's, London, 1858 pp. 84-85.

2. تنها نسخه‌ای از این قرارداد که نگارنده مشاهده کرده در کتاب ژنرال فریر است. معاهده تاریخ ندارد و امضاه سرگرد راولینسون به عنوان مترجم متن سند‌های آن است. بنگرید General J. P., Ferrier, *Caravan Journeys and Wandering in Persia, Afghanistan, Turkomanistan and Baloochistan*, London, 1857, pp. 508-509.

آسیای مرکزی را به دست خواهد آورد؛ چراکه با پس رانده شدن بریتانیا به ایندوس، اگر خیوه و بخارا مورد حمله قرار گیرند به ناچار تسلیم خواهند شد؛ در حالی که ایران و افغانستان نیز تقریباً به طور کامل در اختیار آنان خواهند بود». ^۱

بریتانیا با درنظر گرفتن تحولات یادشده و این حقیقت که دیگر نمی‌تواند روی توانایی روسا و سرداران افغانی برای ایفای نقش حاصل و بازدارنده تهدید احتمالی هند از سوی باختروش شمال باخترسی حساب کند، تصمیم گرفت برای جلوگیری از خطر تهدید روسیه و ایران، به اجرای سیاست مداخله مستقیم در افغانستان پردازد.

در این میان، شاهزاده کامران که از سوی تهران به عنوان حکمران هرات منصوب شده بود، در سال ۱۸۲۹ خود را شاه آن منطقه^۲ خواند و حملات و دست‌اندازی‌هایی نسبت به دیگر سرزمین‌های ایران، به ویژه در سیستان، تدارک دید. این اقدامات شورشی، خشم دولت مرکزی ایران را برانگیخت، به ویژه اینکه تهران از شورش و بی‌قانونی در مرو و خیوه و بخارا، سرزمین‌های ترکمن‌ها و ازبک‌ها، نیز نگران بود.^۳

دولت حاج میرزا آغاسی در ایران در سال ۱۸۳۶ دو مأموریت نظامی، یکی علیه هرات و دیگری برای رویارویی با شورش‌های مرو و خیوه و بخارا تدارک دید. مأموریت هرات در سال ۱۸۳۷ آغاز شد. کامران حاکم هرات که امید کمک از هیچ جانب نداشت، رویه سوی مکنیل وزیر مختار بریتانیا در تهران نهاد. مک نیل علیه اقدام دولت ایران اعتراض کرد، در حالی که به خوبی می‌دانست اقدام تهران علیه شورش یکی از حاکمان

1. From Mr. McNeill to Viscount Palmerston, dated Camp Near Tehran, August, 1838, No. 39, Vol. 10, Part 1, Section A, FO 539/1-10 (Microfilm).

۲. غبار، همان، ص ۴۰۴.

3. Hunt, op. cit, p. 92.

وابسته دولت، به تحریک خود حاکم، بوده است. مک نیل در مراسله‌ای در ۲۴ فوریه ۱۸۳۷ می‌گوید:

«صرف نظر از ادعاهای ایران بر حاکمیت هرات، که بر مبنای حقوق کهن و چندین بار اظهار تعیت شاهزاده کامران از پادشاه ایران استوار است، اگر مسئله را به عنوان موضوع کشمکش میان دو حاکمیت مستقل فرض نماییم، به نظر من حکومت هرات را می‌توان تجاوزکار دانست... در این شرایط نمی‌توان تردید داشت که اقدام شاه ایران در جنگ علیه شاهزاده کامران کاملاً توجیه‌پذیر است، و گرچه تصرف هرات از سوی ایران مطمئناً اقدام مهم و خطیرناکی است، نباید شگفت‌زده شویم اگر شاه ایران سرزنش‌ها و مخالفت‌های ما را نادیده بگیرد و به اعمال حق خود در توسل به جنگ علیه دشمنی پردازد و آن جنگ را تنبیه و یا حتی سرنگون ساختن یکی از اتباع خود قلمداد می‌کند. پس تردید دارم که تمهیدات پیشنهادی دولت هند اثر مطلوب بر جای نهد». ^۱

در حالی که نیروهای اعزامی ایران، سرگرم پیشروی به سوی هرات بودند، با مداخله شاهزاده آصف‌الدوله حاکم کل خراسان و فرمانده نیروهای ایرانی، فاتح محمدخان، به عنوان فرستاده هرات به تهران رفت. دولت ایران خواست که هرات تسليم گردد و حاکم آن شخص نمهم و معتبری را، به عنوان تضمین تعیت از دولت مرکزی، برای اقامت به تهران اعزام نماید. در پاسخ، یارمحمدخان وزیر هرات از سوی کامرانخان، در نامه‌ای به دولت ایران، ضمن پذیرش موارد یادشده پیشنهاداتی به شرح زیر ارایه نمود:

نکته‌اول. جنگ و حملات باید قطع شود و دستگیری و فروش اسیران کاملاً لغو گردد.

1. Extracts from Mr. McNeill's despatch to Viscount Palmerston, date Tehran, Feb. 24, 1837, No. 13, p. 3, FO539/1-10 (Microfilm)

نکته دوم. در صورتی که شاهنشاه قصد لشکرکشی علیه ترکستان داشته باشند و از شاه کامران نیرو بخواهد، وی باید در حد توانایی خود به تدارک نیرو یاری رساند و آنان حاکم خراسان را در هر مأموریتی علیه ترکستان همراهی خواهند نمود. در صورتی که در مرزهای آذربایجان نیاز به نیرو باشد، شاه کامران در حد توان خود تعدادی را آماده خواهد کرد.

نکته سوم. سالیانه و در مراسم جشن نوروزی ^{تبرستان}www.tabarestan.info مبلغی پول به شکل خراج به دولت ایران پرداخت خواهد شد.

نکته چهارم. بازارگانانی که از هر سو به سرزمین‌های هرات و توابع آن وارد شوند در حفاظت کامل بوده، جان و مال آنان مصون از هر تعرضی خواهد بود.

نکته پنجم. یکی از منسویان شاه کامران و چند نفر از وابستگان وزیر یارمحمدخان، و شیرمحمدخان برای مدت دو سال، به عنوان گروگان، در مشهد اقامت خواهند کرد. در خاتمه دو سال، اگر اولیای امور هرات به تعهدات خود پای بند بوده و مرتکب هیچ تخلفی نشده‌ند، گروگان‌های یادشده به هرات بازگردانده خواهند شد و بیش از دو سال تحت نظر نخواهند بود. در صورت بروز هر نوع تخلفی از تعهدات یاد شده، گروگان‌ها هم چنان‌تا رفع تخلف تحت نظر باقی خواهند ماند.

نکته ششم. یک وکیل یا مأمور از سوی شاه کامران به طور دائم در خدمت دربار شاهنشاهی خواهد بود.^۱

با وجودی که پیشنهادات یارمحمدخان بیانگر تجدید وابستگی و وفاداری هرات به دولت مرکزی ایران بود، ولی مواد و شرایط آن رضایت

1. Extracts from enclosure 1 in No. 3 of despatch by Mr. McNeil to the British Government, dated Camp Tehran, July, 1837, FO 539/1-10 (Microfilm).

دولت ایران را جلب نکرد، به ویژه این‌که برخی تعهدات عرفی برای وفاداری به ایران نظیر ضرب سگه و خواندن خطبه به نام پادشاه ایران در آن‌ها وجود نداشت. از این‌رو، حاج میرزا آغاسی، صدراعظم ایران در پاسخ، شرایط و مواد مورد نظر ایران را برای اولیاه هرات برشمرد.

دوماده اول یادداشت صدراعظم به تاریخ ۱۴ ربیع‌الاول ۱۲۵۳ (ژوئیه

۱۸۳۷) مقرر می‌داشت:

۱. اولین نکته این است که جنگ و غارت، و اشارت زندانیان متوقف خواهد شد. از آنجاکه این کارها خلاف اطاعت و فرمانبرداری است، بنابراین وقتی شاهزاده کامران فرمانبرداری و تبعیت ایران را بپذیرد البته متوقف خواهد شد. کسی که فرمانبردار است در همه شرایط باید فرمانبرdar باشد.

۲. نکته دوم. از آنجاکه هرات و توابع آن یکی از ایالات ایران است، هرگاه مقتضیات دولت ایجاد نماید که نیروهایی به هر نقطه اعزام گردد، هرات نیز نظیر دیگر ایالات پادشاهی، باید به تدارک نیرو و سورسات بپردازد.^۱

اگرچه حاج میرزا آغاسی از این‌که یار محمدخان در نامه خود کامران خان را «شاه کامران» می‌خواند، سخت گله‌مند بود و آن را مغایر یکپارچگی سیاسی ایران می‌دانست، در پاسخ خود به عمد وی را «شاهزاده کامران» خوانده بود. حقیقت این است که استفاده از چنین لقب‌ها و عنوانی از سوی شاهان خراج‌گزار در ساختار سیاسی سنتی ایران، مغایرتی با وابستگی و سرسپردگی آن پادشاهی خراج‌گزار به

1. Extracts from the translation of a memorandum by Haji Mirza Aghasi in reply to Yar Mohammad Khan's proposals, enclosure 3 in No. 3 of Mr. McNeill's despatch to Viscount Palmerston dated July 1837, pp. 11-12, FO 539/1-10 (Microfilm).

شاهنشاهی ایران نداشت. برای مثال، کامران حاکم هرات در نامه‌ای به محمدشاه قاجار در مارس ۱۸۴۰، با عنوان «شاه کامران» خود را «خادم وفادار شاهنشاه» می‌خواند.^۱ به این ترتیب، حاج میرزا آغا‌سی غافل از فلسفه نظام شاهنشاهی ایران، بی‌جهت مسئله می‌ساخت.

بهر حال، در حالی که این بحث‌ها میان تهران و هرات جریان داشت، نیروهای ایران به پیشروی ادامه داده و هرات را به محاصره درآوردند. کامران که به هیچ کجا امید نداشت، دست یاری به‌سوی وزیر مختار بریتانیا در تهران دراز کرد. سرجان مک نیل ضمن اعتراض به اقدام ایران، در بهار ۱۸۳۸ تهران را ترک کرد و روابط ایران و بریتانیا را با این اعتراض، به حال تعليق درآورد چراکه، به نظر وی تصرف هرات از سوی ایران علیه منافع بریتانیا فرض شده بود.^۲

مک نیل در مراسله‌ای در ۱۱ آوریل ۱۸۳۸ برای نخست‌وزیر بریتانیا، توصیه کرد دولت بریتانیا در حمایت از کامران مداخله نماید:

«کاپیتان ویکوروچ^۳ هم چنان در کابل است و از تماس‌های با کاپیتان برنز^۴ دریافت موقیت مذاکرات وی در آن جاتا حد زیادی به شکست اقدام شاه (ایران) در هرات بستگی دارد. در قندھار موقعیت ما از این هم پرمخاطره‌تر است، و افتخار دارم به پیوست ترجمه‌ای از پیش‌نویس پیمانی میان شاه ایران و رئیس قندھار را که با پادرمیانی و تضمین روسیه قرار است منعقد گردد، تقدیم دارم. در این پیمان هرات و قندھار تحت یک ریاست واحد و رئیس آن نیز اسمًا تابع ایران ولی در واقع تحت حمایت روسیه درخواهد آمد. نمی‌توانم به اطلاع عالی جناب لرد برسانم که امضای این پیمان در چه مرحله‌ای است و شاه ایران در برابر آن و این

1. Ferrier, op. cit., p. 160.

2. عهدنامه‌ها، همان، ص. ۷۴.

3. Vicovich

4. Burnes

سرزمین‌ها در چه وضعیتی قرار خواهد گرفت. ولی گفته می‌شود کهندل خان پیمان را امضاء کرده و بیم از آن دارم که کهندل خان حتی پیش از سقوط هرات ممکن است به همکاری با شاه ایران ترغیب شود، در حالی که تردید ندارم حاکم قندهار پیوستن به ایران و روسیه را بر نزدیکی با انگلستان به نفع خود خواهد یافت. از این رو هم چنان بر این عقیده‌ام که سقوط هرات موقعیت ما را در افغانستان تاپردازد و سراسر آن کشور را، یا تقریباً سراسر آن، تحت نفوذ یا اقتدار روسیه و ایران قرار خواهد داد. نیازی به تکرار دیدگاه خود برای عالی جناب نمی‌بینم که وضعیت به وجود آمده ضرورتاً چه تأثیری در آرامش داخلی و امنیت هند بریتانیا خواهد داشت.^۱

لرد پالمرستون نخست وزیر بریتانیا و لرد آکلند^۲ فرماندار کل هند^۳ به این نتیجه رسیدند که اقدام ایران علیه شورش کامران در هرات خطر جدی برای منافع حیاتی بریتانیا به همراه خواهد داشت و از این رو، اعلام نمودند که دفاع از هرات در برابر ایران ضروری است.

در این حال، یک افسر جوان انگلیسی بنام الدرد پاتینجر^۴ که مدتی در میان هراتی‌ها زندگی کرده بود، ظاهرآً به استکار فردی و در شکل یک درویش مسلمان، آنان را علیه ایران تحریک می‌کرد.

محاصره هرات در ۲۳ نوامبر ۱۸۳۷ آغاز شد و بنابر نظر تاریخ‌نگاران مختلف بین ۳ تا ۱۰ ماه به دراز مکشید. بیشتر افراد برجسته افغانی طرفدار اقدام ایران بودند. دوست محمدخان امیرکابل عملأً محمدشاه قاجار را به

1. Extracts of letter from Mr. McNeill to Viscount Palmerston, dated Camp before Herat, April 11, 1838, p. 85, FO 539/1-10 (Microfilm).

2. Auckland

۳. لرد آکلند در مارس ۱۸۳۷ به عنوان فرماندار کل هند جایگزین لرد ویلیام بنتنیج William Bentwich گردید.

4. Elderd Pottinger

حمله به هرات تشویق کرد. عمرخان فرزند کهنه‌دار، امیر قندهار، در عملیات نیروهای ایران مشارکت داشت. شمس‌الدین خان یکی از وابستگان کامران، در تدارک آذوقه ایرانیان همکاری داشت. حتی جلال‌الدین فرزند کامران نیز در جبهه ایرانیان می‌جنگید.^۱

نظران بریتانیایی در آن هنگام، پیوند تاریخی روسای افغان به دولت ایران را از جنبه‌های مختلف می‌نگریستند. برای مثال، کاپیتان هانت وابستگی این روسا به ایران را ناشی از عدم کفایت سیاست‌های بریتانیا دانسته و مورد سرزنش قرار می‌دهد:

«سامانحه و کوتاهی کامل حکومت هند بریتانیا نسبت به روسای افغان موجب شده که آنان از انگلستان دوری جسته و در پی کسب اتحاد با ایران و روسیه برآیند تا بدینوسیله از خطراتی که به نظر خودشان از ناحیه خاور احساس می‌کنند مصون بمانند. حاکم کابل برای برخورداری از کمک در برابر سیک‌ها، هم‌زمان، نمایندگان معتبری به دربارهای تهران و سن پترزبورگ فرستاد. روسای قندهار نیز مأمورانی به ایران اعزام کردند، ولی از آنجا که خطر بزرگتر را از جانب قدرت کامران می‌دیدند، هدف آنان هماهنگی با ایران برای حمله مشترک به هرات و نابودی آن قدرت بود.»^۲

این استدلال در تناقض کامل با این حقیقت است که روسای افغانستان به طور سنتی به دولت ایران وابستگی داشتند. حقیقتی تاریخی که انبوه اسناد آن را اثبات می‌کند، از جمله می‌توان به نامه‌ای از دوست محمدخان امیر کابل اشاره کرد که در پاسخ به نامه محمدشاه قاجار مبنی بر اطمینان وی در برخورداری از محبت دولت ایران نوشته است.

«... در سالیان اخیر و از زمان‌های دور، رؤسای این دودمان، کشور و

۱. غبار، همان، صص ۴۰۴-۵.

2. Hunt, op. cit., p. 138.

حکومت‌های خود را وابسته به دولت پراقتدار شاهنشاه فقید می‌دانسته‌اند و از صمیم قلب به آن دولت پیوسته‌اند...».^۱

هرات با کمک‌های مستقیم و غیرمستقیم بریتانیا، ماهها در برابر محاصره ایستادگی کرد. حکومت هند بریتانیا یک واحد نیروی دریایی از بمبی به خلیج فارس اعزام داشت که ایالت‌های جنوبی ایران را مورد حمله قرار دهد. سرجان مک نیل در ژوئنیه ۱۸۳۸ پیام کتبی برای محمدشاه قاجار فرستاد و در آن ایران را از اقدام دولت کشورش در خلیج فارس آگاه ساخت و نسبت به پیآمدهای اقدام دولت ایران در هرات هشدار داد. وزیر مختار بریتانیا در پیام خود یادآور شده بود که اقدام ایران علیه هرات «با روح و مقاد اتحاد موجود میان بریتانیای کبیر و ایران مغایرت کامل دارد».^۲

روشن نیست که اشاره مک نیل به کدام پیمان یا قرار و مدار اتحاد میان ایران و بریتانیا است. در هیچ‌یک از پیمان‌های منعقده میان دو کشور تا پیش از آن، موردی که بیانگر دیدگاه مک نیل باشد وجود ندارد. مواد ۲ و ۳ پیمان سیاسی ژانویه ۱۸۰۱، در مورد ممانعت دولت ایران از اجرای طرح‌های احتمالی شاه افغان (شاه شجاع) علیه هند سخن می‌گویند، در حالی که ماده ۴ آن به حمایت نظامی بریتانیا از دولت ایران در برابر حمله شاه افغان به ایران بود.^۳ ماده ۴ در مورد شاهزاده کامران بود که بریتانیا با اصرار وی را شاه افغان می‌خواند. چراکه، همان‌گونه که در نامه ۲۴ فوریه

1. Extracts of letter from Dust Mohammad Khan to Mohammad Shah, FO 248/162.

این نامه تاریخ ندارد ولی در پاسخ به نامه مورخ ربیع الاول ۱۲۷۰ (۱۸۵۴) محمدشاه نوشته شده است.

2. Extracts of written message delivered by lieut. Colonel Stoddart to the Shah, enclosure 1 in No. 32, July 1838, FO 539/1-10 (Microfilm).

۳. عهدنامه‌ها، همان، پیمان سیاسی با انگلستان، ص ۹۱

مک نیل پیشتر اشاره شد، وی به سرزمین‌های ایران حمله برده بود.^۱ فراتر، ماده ۹ پیمان نوامبر ۱۸۱۴ ایران و انگلیس در حقیقت بریتانیا را از مداخله در هر حادثه‌ای میان ایران و افغانستان باز می‌داشت، مگر اینکه هر دو طرف خواستار مداخله باشند.^۲

نیروهای اعزامی حکومت هند، به فرماندهی کلنل شریف^۳، وارد جزیره خارک شدند. این تمهد بریتانیا کارگر افتاده‌زیرا دولت حاج میرزا آغاسی با درایت کافی توجه داشت که حفظ متصروفات ایران در خلیج فارس، در مقایسه با نواحی تحت تبعیت آن در افغانستان، از اهمیت بیشتری برخوردار بود. بریتانیا پیش از آن، گسترش نفوذ در سراسر خلیج فارس را آغاز کرده بود، و از سال ۱۸۲۰ پیمان‌هایی با روسای قبیله‌های جنوب خلیج فارس که در حوزه نفوذ سنتی ایران بودند، منعقد ساخته بود.^۴ در تهران موقعیت دولت در خلیج فارس آسیب‌پذیرتر از مرزهای خاوری ارزیابی شد و این‌رو، دولت ایران تصمیم‌گرفت تا عملیات در هرات را متوقف کرده و شرایط پام مک نیل را پذیرد. مک نیل اشاره دارد:

«از تهران فهمیدم که نیات اعلیحضرت محترمانه به مقامات رسمی ابلاغ شده و عالی جناب امیر نظام امروز صبح مرا خواست که اطلاع دهد وی از سوی شاه دستور ویژه دریافت داشته مرا مقاعد سازد که اجرای سفرم را معلم سازم و از ترک خاک ایران خودداری کنم.»^۵
به این ترتیب، دولت ایران نیروهای خود را از هرات فراخواند و دریی

۱. همان.

۲. متن فارسی پیمان در عهدنامه‌ها، همان، صص ۹۱-۱۲۶. این پیمان از سوی هنری آلبیس وزیر مختار بریتانیا در تهران امضاء شد. جان مک نیل در این زمان منشی سفارت بریتانیا بود که در سال ۱۸۳۶ جایگزین هنری آلبیس گردید.

3. Shariff

۴. بنگرید: پیروز مجتبه‌زاده، *شیخنشیوهای خلیج فارس*، تهران، عطایی ۱۳۴۹.

5. From McNeill to Viscount Palmerston, No. 49, September 11, 1838, FO 539/1-10 (Microfilm).

آن امتیازات فراوانی به بریتانیا واگذار کرد. این امتیازات شامل صرف نظر کردن از حقوق ایران نسبت به ناحیه غوریان، جنوب هرات و شمال سیستان بود. دریند دوم نامه حاج میرزا آخاسی به پالمرستون آمده است: «در روز پنجم این ماه، رجب (۱۵ سپتامبر ۱۸۳۸)، به عالی جناب آصف الدوله والی خراسان دستور داده شد که از غوریان صرف نظر کند و پس از رسیدن سفیر انگلستان که قرار است به این جای بیاید، آنجا را به افغانان تحويل نماید». ^۱

پیوست دوم نامه حاوی نامه صدراعظم ایران، متن انگلیسی فرمان محمدشاه به والی خراسان به تاریخ ۱۵ سپتامبر ۱۸۳۹ است که در آن چنین امر کرده است:

«از آنجا که دولت انگلستان از دولت ایران تقاضا کرده است که ما از قلعه غوریه دست برداریم، نظر به ملاحظه دوستی میان دو دولت جلیله، خواسته آن دولت مورد پذیرش ما قرار گرفته است. از این رو، به جناب عالی حموی محترم فرمان می دهم که در احباب منویات دولت انگلستان، از آن ناحیه دست کشیده و پس از ورود سفیر انگلستان به دربار عظیم الشان ما، آنجا را به افغانان تحويل دهید.

عموی محترم، این فرمان را هم چون سند سرنوشت اجرا خواهند فرمود. این فرمان واجب است.» ^۲

دیپلماسی مستقیم در سرزمین‌های افغانی

محاصره هرات، ضرورت گسترش نفوذ بریتانیا در سرزمین‌های افغانستان را افزایش داد. لرد آکلنډ فرماندار کل هند که هنوز از بابت

1. Extracts of the letter of 15 Sept. 1839, from Haji Mirza Aghasi to Viscount Palmerston, FO539-1-10 (Microfilm).

2. Enclosure 2 of the above Document.

طرحهای احتمالی روسیه برای سرزمین‌های افغانی یمناک بود، گروهی را برای گسترش تجارت با امیرنشین‌های افغانی مأموریت داد. این گروه با امیر کابل تماس گرفت و هنگامی به پیشاور رسید، نامه‌ای از سوی وزیر خارجه حکومت هند، مک ناوتون به گروه، مأموریت آن را کاملاً جنبهٔ سیاسی بخشید.^۱

امیر کابل دوست محمدخان، گروه را با خوشبیشی که دیری نپاید، پذیرفت. برادران وی یعنی حاکمان قندهار، خود را با ایران متحده ساخته بودند و قرارداد آنان با ایران، بریتانیا را دچار دردسر فراوان کرده بود. این مستله که «تقسیم قدرت در میان حاکمان متعدد در سرزمین‌های افغانی برای منافع هند بریتانیا مطلوب‌تر از هر شکل دیگری در آسیای مرکزی است»^۲ دیگر نمی‌توانست برای بریتانیا وضعیت خوش‌آیندی باشد. بعلاوه، بریتانیا در صدد بود سراسر سرزمین‌های افغانی را تحت نفوذ خود درآورد. بریتانیا با شاه شجاع ابدالی و نیز حاکم سه کوهه به تفاهم رسید و آنان موجبات تسهیل هجوم نیروی ۴۵ هزار نفری بریتانیا به سرزمین‌های افغانی را در سال ۱۸۳۹ و برقراری نفوذ آن کشور تا شمال سرحدات هندوکش، فراهم آوردند.^۳

در بخش‌های باختری سرزمین‌های افغانی، یار محمدخان مسئول امور هرات، ستوان پاتینجر را از هرات بیرون راند و در مارس ۱۸۳۹ از دولت ایران و روسای قندهار خواست تا وی را علیه شاه شجاع و حامیان بریتانیا بیشتر یاری دهند.

البته پیش روی سریع نیروهای بریتانیا در سرزمین‌های افغانی و عدم

1. From Macnoughten to Burnes, Dated 11, Sept. 1837, FO539/1-10 (Microfilm).

2. From Macnoughten to Burnes, dated Nov. 1837, FO 539/1-10 (Microfilm).

۳. غبار، همان، ص ۴۴۶.

واکنش ایران، آرزوهای یارمحمدخان را نقش برآب ساخت. «قندھار به سرعت اشغال شد و یارمحمدخان جزو اولین کسانی بود که به شاه شجاع شادباش گفت.»^۱ بریتانیا در سال ۱۸۳۹ پیمان‌هایی با حاکمان قندھار و هرات منعقد ساخت و آن سرزمین‌ها را به عنوان مناطق مستقل به رسمیت شناخت.^۲

رقبات و روپاروی میان ایران و بریتانیا در سرزمین‌های خاوری

عملیات نظامی بریتانیا در سرزمین‌های افغانی و پیمان‌های منعقده آن با هرات و قندھار، در نزدیکی مناطق مرزی ایران، هند بریتانیا را ضامن استقلال آن مناطق کرد و ایران و بریتانیا را در آن نواحی رو در روی یک‌دیگر قرار داد. از آغاز سالهای ۱۸۴۰ بود که دو قدرت به پس و پیش راندن مرزهای میان خود پرداختند، روندی سیاسی که در نهایت به پدیدار آمدن مرزهای ایران و افغانستان انجامید.

در اوایل ژانویه ۱۸۴۰ حکومت هند بریتانیا خواستار استرداد غوریان به هرات گردید. صدراعظم ایران در پاسخ، به آگاهی کلنل شیل^۳ کاردار بریتانیا در ارزروم رساند که شاهزاده کامران، حاکم پیشین هرات خود را خادم و فادار شاهنشاه ایران خوانده است، و وی حضور فرستاده انگلیس را صرفأً به خاطر مصلحت نادیده گرفته و امید او پناه گرفتن در دامان اسلام بود.^۴

بریتانیا در پی دریافت این نامه و درخواست‌های یارمحمدخان حاکم جدید هرات از ایران، شروع به تحکیم موضع خود در هرات و دیگر نواحی نزدیک به مرزهای سرزمین اصلی ایران نمود. پیشتر و در فاصله

1. Ferrier, op. cit., p. 526.

2. غبار، همان، ص ۴۴۸.

3. Sheil

4. Ferrier, op. cit., Appendix F, p. 528.

کوتاهی بین سال‌های ۱۸۳۹ و ۱۸۴۰، بریتانیا دوباره کلات را اشغال کرد، ناحیه خیوه را از راه گفت و گو در کنترل مجدد گرفت، در حالی که دوست محمدخان، امیرکابل، نیز منطقه خود را بدون هیچ ایستادگی تسليم بریتانیا کرده بود.^۱ دوست محمدخان به همراه یکصد و پنجاه نفر از اعضای خانواده، خوشان و خادمان خود، برای زندگی به هند عزیمت کرد.

نیروهای هند بریتانیا در راه بازگشت از افغانستان، ناحیه سندو پنجاب را نیز جزو متصروفات خود در آوردند. این افزوده سرزمینی، امپراتوری بریتانیا را به مرزهای ایران متصل ساخت:

«نبردهای میانه (۱۸۴۳) و گجرات (۱۸۴۸) را باید از رخدادهای مهم سیاسی دانست، زیرا فتح سند و انضمام پنجاب سراسر مرز ما را به ماورای ایندوس و یا به خطی از پیشاور در شمال، تا کراچی در جنوب رساند. به این ترتیب، افغانستان و بلوچستان جزو مناطق متصل به هند بریتانیا شدند و این همسایگی متصروفات سرزمینی نمی‌توانست خطرهایی به همراه نداشته باشد...».^۲

حکومت هند بریتانیا در سال ۱۸۴۱ سرجان مکنیل را برای تجدید روابط سیاسی با دربار قاجار به تهران فرستاد. سرزمین‌های افغانی در آشوب بودند و نیروهای هند بریتانیا مواضع خود را در نقاط استراتژیک نزدیک مرزهای ایران، از جمله در نواحی گیریشک و هیرمند تقویت کردند. حفظ ناحیه گیریشک همیشه یک هدف مهم شمرده می‌شد، زیرا نه تنها دارای جاده مناسبی بود و به مسافران اینمنی می‌داد، بلکه از نظر نظامی در برابر هرات نقطه مناسبی به شمار می‌آمد.

۱. غبار، همان، ص ۴۴۸.

2. Goldsmid, op. cit., Vol. I, introduction.

بشرده رویدادهای منتهی به اشغال هرات از سوی ایران

در سال ۱۸۴۹ یار محمدخان علیه شاهزاده کامران شورید و به عنوان حاکم هرات جای وی را گرفت. مدتی بعد در سال ۱۸۴۰ وی به تهران اعلام وفاداری کرد و در پی آن قصد تصرف غوریان کرد. او طایفه‌های میمند و هزاره را وادار ساخت خراج گزار هرات شوند. در سال ۱۸۴۱ بود که یار محمدخان سرگرد تاد^۱ انگلیسی را از هرات اخراج کرد و زندگی سیاسی مستقلی را، از راه وفاداری به تهران، دریش گرفت.

در سال ۱۸۷۴ وقتی حسن خان سالار و جعفرخان، در مشهد و سرخس علیه حمزه میرزا آصف‌الدوله عمبوی جوان ناصرالدین شاه و والی کل خراسان سر به شورش برداشتند، وی از یار محمدخان تقاضای کمک کرد. یار محمدخان به مشهد نیرو فرستاد و موفق شد حمزه میرزا را آزاد ساخته به هرات ببرد. آصف‌الدوله حدود سه ماه در هرات بود و در این مدت، شاهزاده مرادمیرزا عمبوی دیگر ناصرالدین شاه شورش را فرونشاند. یار محمدخان به خاطر خدمتش از سوی ناصرالدین شاه به دریافت عنوان «ظهیرالدوله» نایل گردید. لقب یادشده طی فرمان شاه و چهار توب به عنوان هدیه تسلیم یار محمدخان گردید.^۲ یار محمدخان با دریافت فرمان شاه، یک‌بار دیگر رسماً هرات را، به عنوان سرزمین وابسته ایران، اعلام کرد. در سندي که در این رابطه از سوی دیپلمات‌های ایرانی برای توزیع در اروپا تنظیم شد، آمده بود:

«یار محمدخان از هرات، علیه سالار وارد شد... و به ایرانیان یاری رساند، و در محاصره مشهد هر نوع خدمتی را که توانست، به دولت ایران عرضه کرد. وی مردان سوارکار فرستاد و ذخایر را جمع آوری کرد و

1. Todd

۲. غبار، همان، ص ۴۰۹

خلاصه هرچه در توان داشت درین نورزید. هدایا و نامه‌های وی برای شاه به تهران رسید، و در برابر از سوی شاه نیز برای وی فرمان و خلعت فرستاده شد همانگونه که برای حاکمان پیشین هرات فرستاده می‌شد. وی بهنام شاه ایران به ضرب سکه پرداخت و هرات را بخشی از قلمرو ایران اعلام نمود.^۱

در سال ۱۸۵۰، سرداران قندهار که بعداً براساس معاهده ۱۲۷۳ هجری قمری (۱۸۵۶)^۲ از متحдан ایران شدند، بزریار محمدخان شوربندند. سردار شیرعلی خان فرزند مهردل خان‌تا نزدیک لاش که آن‌هنگام از توابع هرات بود، پیشروی کرد. محمد صدیق خان فرزند کهندل خان، چخانسور را اشغال کرد و کمی بعد وارد گیریشک شد. نیروهای یارمحمدخان، شیرعلی خان را از لاش بیرون راندند و احمدخان اسحق زایی یکی دیگر از سرداران ناحیه، را شکست دادند. یارمحمدخان سرداران شکست خورده را دعوت به متحددشدن با خود نمود، ولی پیش از تحقق آن هدف در همان سال ۱۸۵۰ درگذشت.

سعید محمدخان فرزند وی که حکمران ناحیه لاش و جوین بود، جانشین پدر شد و بی‌درنگ طی نامه‌ای به شاه مراتب و فادری خود به

۱. برگرفته از متن سندی که از سری وزیران مختار ایران برای انتشار در اروپا تهیه شد. نگاه کنید به سند:

Extracts of clause 9 of the translation of paper drawn by the Iranian Ministers for publication in Europe, doc. 2, enclosure 1 of Mr. Murray's despatch to Earl of Clarendon, dated Tabrees, Jan. 22, 1856, p. 3, British Documents of Foreign Affairs: Reports and Papers from the Foreign office Confidential Print, Part 1, from the mid-nineteenth century to the First World War, Section B, the Near and Middle East, 1856-1919,

که از این پس با عنوان زیر معرفی خواهد شد مأخذ اصلی این سند در مرکز اسناد بریتانیا به شرح زیر است:

"F.O. Book of Documents 1856-1914, Persia, 1856-1885". FO 60/207 to 60/227.

۲. عهدنامه‌ها، همان، ص ۱۸۰-۱.

دولت مرکزی ایران را ابراز داشت. شاه نیز با ارسال فرمان و خلعت، وی را به جانشینی پدرش، حکمران هرات کرد. سعید محمدخان همانند پدرش همه اقدامات لازم برای یک خادم و حاکم وفادار به دولت مرکزی را انجام داد. او، برادرش محمد صادق خان را برای خدمت در دربار شاه، به تهران فرستاد.^۱

اندکی پس از این تحول، محمد صدیق خان فرزند سردار کهنه‌دل خان قندهاری وارد هرات شد و مدعی گردید که از سوی مردم برای جایگزینی سعید محمدخان آمده است. حاکم هرات از تهران درخواست کمک کرد. سپاهیان ایران به فرماندهی عباسقلی خان در آوریل ۱۸۵۲ وارد هرات شدند و ارگ شهر را اشغال کردند. وی تعدادی از نفرات خود را در غوریان نگه داشت که بعد با نیروهای سام خان، ایلخانی دره گز تقویت شدند. سام خان در ژانویه ۱۸۵۳ احضار شد ولی عباسقلی خان به عنوان وزیر سعید محمدخان در هرات باقی ماند. سرداران قندهار نیز پس از آنکه به آنان تفہیم شد که از متحداً ایران هستند و با وجود حضور نیروهای ایران در هرات دیگر موجبی برای حضور آنان وجود ندارد، شهر را ترک گفتند.

کلتل شیل سفیر بریتانیا در تهران، که از ژرف شدن پیوندهای هرات و قندهار با ایران نگران شده بود، برای پایان بخشیدن به روند یادشده نهایت تلاش خود را در بسیج حکومت هند بریتانیا به کار برد. شیل در نامه‌ای به صدراعظم میرزا آفاخان نوری^۲، نسبت به پیامدهای «مداخله» ایران در هرات هشدار داد. در این رابطه، در یک سند مربوط به ایران چنین می‌خوانیم:

«... وی هر روز مشغله‌ای داشت و برای مقامات ایران کار می‌کرد.

1. F.O. Book of Documents on Persia, op, cit.

2. میرزا آفاخان اعتماد الدوّله صدراعظم نوری از سال ۱۸۵۱ تا ۱۸۵۷ صدراعظم بود.

هنگامی که دریافت با این ابزار به هدف نمی‌رسد، مطالubi قابل قبول برای دولت متبوع خود نوشته، مقامات بریتانیایی هر نوع رابطه و تماس با میرزا شفیع خان^۱ کاردار ایران در لندن را به حال تعليق درآوردند و صراحتاً به آن مأمور اطلاع دادند که تازمانی که مقامات ایرانی مسأله هرات را با کلیل شیل حل و فصل نکنند، روابط با وی تجدید نخواهد شد».^۲

در ۲۵ زانویه ۱۸۵۳ موافقت‌نامه‌ای منعقدگردید که طبق آن هر دو دولت ایران و بریتانیا از مداخله در امور هرات بازداشتیه شدند. با این وجود، واستگی هرات به ایران در آن قرار داد تا حدود روشنی شناخته شد. در بند ۲ بخش تعهدات ایران آمده بود:

«دولت ایران هم چنین متعهد می‌شود از هر نوع مداخله به هر شکل در امور داخلی هرات و همچنین اشغال یا تصرف یا اعمال حاکمیت یا تعیین حکومت اجتناب ورزد، به جز آن اندازه از مداخله که در زمان ظهیرالدوله، یار محمدخان فقید وجود داشت که هم‌چنان وجود خواهد داشت...»^۳

دولت بریتانیا، در برابر متعهد می‌گردید که: «اگر هر قدرت خارجی، نظیر افغانان یا دیگران بخواهند در امور هرات و توابع آن مداخله نمایند و یا آنجا و توابع آن را متصرف شوند، و مقامات ایران از مقامات بریتانیا بخواهند که از راههای دوستانه و با پند و اندرز جلوی آنان را بگیرد، بریتانیا از انجام چنین کاری مضایقه نخواهد کرد...»^۴

۱. جذبزگ نگارنده.

2. Extracts of clause 10, doc. 2, enclosure 1, F. O. Book of Documents on Persia, January 22, 1856.

3. Extracts of Anglo - Iranian Agreement of 1853, F.O. Book..., op. cit. doc. 210, enclosure in doc. 209, pp. 161-2.

4. Ibid.

در سال ۱۸۵۵ سعید محمدخان حاکم هرات توسط معاون خود به نام نایب عیسی خان که مدعی بود احباب کننده خواست مردم هرات است، سرنگون شد. نایب عیسی خان، از شاهزاده یوسف ابدالی نوه شاهزاده فیروزالدین که در مشهد ساکن بود، خواست تا حکومت هرات را در دست گیرد. وی در ۱۵ سپتامبر ۱۸۵۵ به عنوان حاکم جدید وارد هرات شد و در پی آن سعید محمدخان به قتل رسید.

نایب عیسی خان و یوسف ابدالی اقدام به مصادره اموال یار محمدخان و سعید محمدخان کردند.^۱ رخدادهای فوق، بدون مشورت با ایران و یا اعلام وفاداری از سوی حاکمان تازه به دولت ایران صورت گرفت. از نظر ایران اقدام آنان در غصب مقام حکمرانی هرات و مصادره اموال خانواده حاکم کشته شده همگی غیرقانونی و برخلاف حقوقی بود که حتی از نظر بریتانیا نیز در معاهده ۱۸۵۳ پذیرفته شده بود. از این‌رو، میرزا آقاخان نوری دستورداد نیرویی به فرماندهی حسام الدوّله مراد میرزا عمومی شاه و والی کل خراسان برای تصرف هرات آماده شود.

تصرف هرات

مأموریت نیروهای ایران بازیس‌گیری هرات و انتقام قتل سعید محمدخان و بازگرداندن نظم به منطقه بود. نایب عیسی خان از امیر دوست محمدخان حاکم کابل که با کمک بریتانیا به صحنه سیاسی افغانستان بازگشته بود، تقاضای یاری کرد. امیر کابل هر نوع کمک را رد کرد و همانند اولیای قندهار از مداخله در «امور داخلی ایران» خودداری ورزید. از این‌رو، نایب عیسی هیچ راهی جز اعزام شاهزاده یوسف ابدالی نزد شاهزاده مراد میرزا فرمانده نیروهای ایران نداشت. یوسف ابدالی که به عنوان

1. Tate, op. cit., p. 158.

تضیین وفاداری نایب عیسی خان به دولت ایران فرستاده شده بود، به تهران برده شد و به خاطر قتل سعید محمدخان به مرگ محکوم گردید. البته محاصره هرات که در آوریل ۱۸۵۶ آغاز شده بود ادامه یافت.

وزیر مختار بریتانیا در تهران، مورای^۱، در پی اختلاف نظرها با مقامات ایرانی، در ۵ دسامبر ۱۸۵۵ تهران را ترک کرده بود. در لندن نیز به کاردار ایران اطلاع داده شده بود که روایت دو دولت به تعلیق درآمده است.^۲ البته نیروهای ایران در ۲۵ صفر ۱۲۷۳ هجری قمری (۱۸۵۶) هرات را به تصرف درآوردند.

در این زمان، امیر دوست محمدخان حاکم کابل توانسته بود قلمرو خود را تقریباً به سراسر سرزمین‌های افغانستان گسترش بخشند. وی در اوت ۱۸۵۵ قندهار را به قلمرو خود افزود.^۳ هرات تنها ناحیه‌ای بود که خارج از قلمرو پادشاهی او قرار داشت.

با ورود نیروهای ایران به هرات، خانها و روسای طایفه‌های سراسر منطقه نزد مراد میرزا حسام‌السلطنه رفته، تبعیت و وفاداری خود به دولت ایران را اعلام کردند. این رویداد دوست محمدخان را آشفته ساخت، زیرا وی در تلاش بود تا قلمرو احمدشاه دزائی را به عنوان کشور افغانستان بازسازی کند. تحولات هرات مانعی در برای برنامه‌اش بود و همین موجب نزدیکی بیشتر وی به بریتانیا گردید که آنان نیز از رویدادهای هرات آشفته بودند.

در زمینه مسایل هرات، در استناد محروم‌انه وزارت خارجه بریتانیا پیام‌هایی از فردی به نام «اسان خان»^۴ خطاب به مقامات بریتانیا دیده می‌شود که در آنها وی از بریتانیا می‌خواهد در هرات مداخله کنند. این

1. C. A. Murray

2. عهدنامه‌ها، همان، ص ۷۵

3. Tate, op. cit.

4. Essan Khan

نام در استناد محلی یافت نمی‌شود و در اسم‌های متداول ناآشنا می‌آید. به نظر این نگارنده تنها احتمال ممکن این است که پیام‌ها از سوی نایب عیسی خان بوده و مأموران سرویس دیپلماتیک بریتانیا در ثبت نام وی در گزارش‌های خود با توجه به تلفظ نادرست دچار اشتباه شده‌اند. احتمال یادشده هنگامی به یقین نزدیک می‌شود که نام درست نایب عیسی خان در استناد وجود ندارد، در حالی که وی نمی‌توانسته مطرح نیاشد. از سوی دیگر در نامه موردنظر وی خود را حکمران هرات معرفی می‌کند. از این رو، «اسان خان» یادشده در استناد همان «نایب عیسی خان» است.

بر مبنای استناد موردنظر، نایب عیسی خان هریضه‌ای برای مورای ارسال می‌دارد و در آن، خود، ناحیه و مردم هرات را به بریتانیا ملزوم می‌سازد و از آنان تقاضا می‌کند آن ناحیه را در اختیار خود گیرند. عیسی خان در نامه‌ای که از طریق مورای برای لرد کلارندون می‌فرستد چنین می‌نویسد:

«... سوگند به پروردگاری که همتا ندارد، و سوگند به تعالیم پیامبران و آیات آسمانی به ویژه حضرت محمد و قرآن مجید، که اداره تمام شهر، ناحیه، خادمان و رعایا و همه اقتداری را که بر آنان اعمال می‌گردد، بر عهده دولت (بریتانیا) می‌نهم. و این بنده که اکنون حاکم هرات است، بدین وسیله و با رضا و رغبت تمام خدمتگزاری آن دولت را با صمیمیت و صداقت و از خود گذشتگی می‌بذیرد، هر آنچه از اراضی و خادمان و رعایای خود را با همه اختیارات بر آنها در دستان دولت می‌نهد و به خواست پروردگار هرگز خلاف آن عمل نخواهد کرد...».^۱

بنده بستان‌های دوگانه نایب عیسی خان هم با ایران و هم با بریتانیا،

1. Extracts of statements made by Essan Khan's messengers to the British authorities, dated Aug. 12, 1856, F.O. Book of Documents on Persia, op. cit., doc. 155, enclosure in doc. 154, pp. 126-7.

بی تردید برای مقامات ایرانی روشن شده بود. شاید به این دلیل بود که وی در بازگشت از اردوی ایران، در خارج شهر هرات به قتل رسید. دولت صدراعظم نوری سلطان احمدخان فرزند محمد عظیم خان بلوج را به عنوان حاکم جدید هرات منصوب کرد. او از وفاداران محاکم ایران و از نزدیکان (داماد) دوست محمدخان بود و همان اواخر بر علیه او شوریده بود. وی بی درنگ و براسان عرف حکمرانی هرات، خود را «شاه» خواند و به نام ناصرالدین شاه قاجار «شاہنشاه ایران» خطبه خواند و سکه ضرب کرد.^۱

ایران از سوی دیگر گمان می‌زد که دوست محمدخان قندهار را با پاری و تحریک بریتانیا گرفته و در صدد است هرات را نیز بگیرد.^۲ مقامات هند بریتانیا در تماس‌های خود با ایرانیان و افراد میانجی هر نوع مداخله در اقدامات دوست محمدخان را انکار می‌کردند. ولی استناد مکاتبات میان دیپلمات‌ها و نظامیان و پرسنل حکومتی بریتانیا خلاف آن

1. Extracts of "F.O. Book of Documents on Persia...", op. cit. p. 3.

بادداشت‌های کنت دوگوبینو مطالبی درباره حوادث این دوره هرات دارد که به هیچ وجه با مجموعه استناد دولتی ایران و هند بریتانیا هم خوانی ندارد. در کتاب بادداشت‌های کنت دوگوبینو (به کوشش آذریان هی تیه، ترجمه دکتر عبدالرضا هوشنگ مهدوی، انتشارات پویا، تهران، ۱۳۷۰، ص ۱۶۶) از «میرعلم» خان نامی به عنوان حاکم هرات یاد شده است که در استناد چنین نامی دیده نمی‌شود. گوبینو می‌نویسد:

«میرعلم خان، از سرداران قندهار، مصنف نقشه افغانستان – که افتخار داشتم نسخه‌ای از آن را به حضورتان تقدیم کنم – از جانب شاه به سمت خان هرات منصوب شد. همین افتخار نسبی پسرعمویش سلطان احمدخان گردید، چون نخستین کسی بود که وارد شهر شد و با حمایت نیروهای ایرانی آن را تصاحب نمود. میرعلم خان که دستپاچه شده بود مناسب دانست برای اخذ توضیح به تهران بازگردد اما در عرض راه عده‌ای ترکمن او را دوره کردند و ناپدید شده است. می‌گویند در اسارت مرده است. بسیاری از اشخاص در اینجا دولت ایران را با کم و بیش نزدیکی به حقیقت محاکم می‌کند که مسبب این واقعه بوده که او را از سرگردانی نجات داده است».

2. Ibid.

را می‌رساند. سرجاستین شیل^۱ در تلگرامی به لندن مراتب خشنودی خود را از اشغال قندهار به دست دولت محمدخان ابراز می‌دارد: «به نظر من پیشنهاد دولت ایران مبنی بر خارج ساختن نیرو و تخلیه هرات به این شرط که دولت محمدخان قندهار را به خانواده کهندلخان تسلیم نماید و از تدارک حمله به هرات خودداری ورزد، کاملاً غیرقابل قبول است... قندهار از کنترل ایران خلاص شده و نباید اجازه داد دوباره به کنترل آن در آید.»^۲

فراتر، وقتی محمد صدیق خان فرزند دولت محمدخان، فراه ناصیه تابع هرات، را تصرف کرد^۳، بریتانیا نه تنها اعتراض نکرد بلکه در این فکر بود که راه را برای موفقیت طرح‌های دولت محمدخان در هرات هموار سازد. کلتل ادواردز در تلگرامی برای کمیسیونر عالی پنجاب خاطرنشان ساخت:

«احتمال حصول نوعی تفاهم میان اسّان‌خان با امیر دولت محمدخان را مطرح کرم. آنان (فرستادگان افغانی) گفتند آری، در صورتی که یک افسر انگلیسی در میان آید و شرایط حل و فصل را تحقق بخشد... اگر دولت هند بریتانیا به اسّان‌خان دستور دهد هرات را تابع امیرکابل سازد، خراج سالیانه به تعدادی اسب و شتر به عنوان علامت پذیرش تعییت پردازد.»^۴.

1. Sir Justin Sheil

2. Extracts. of Sir Justin Sheil's despatch to M. Hamond, dated Dec. 18, 1856, doc. 209, F.O. Book of Documents on Persia..., o.p. cit., p. 160.

3. From Lord Stratford de Redcliff to the Earl of Clarendon, dated Jan. 18, 1857, F.O. Book of Documents on Persia, o.p. cit., doc. 234, p. 181.

4. Claus 14 of despatch of Lieut. Colonel Edwards to the Secretary to the Chief Commissioner for the Punjab, dated Huzara, Sept. 18, 1856, F.O. Book of Documents on Persia, o.p. cit., doc. 189, p. 147.

این جریان‌ها، نه تنها با تعهداتی بریتانیا نسبت به ایران درمورد هرات در ژانویه ۱۸۵۳ ناهم‌خوان بود و براساس آن بریتانیا پذیرفته بود که از راه‌های دوستانه از هر نوع مداخله قدرت‌های دیگر از جمله افغانان در امور هرات جلوگیری کند^۱، بلکه با شرایط بند ۳ همان سند درمورد گواهی فرستادگان اسان خان (نایب عیسی خان) مبنی بر اینکه «ایران، خیوه، بخارا و افغانستان دشمنان هرات هستند»، مغایرت داشت.^۲

البته بریتانیا در نوامبر ۱۸۵۶ بر سر مسئله هرات به ایران اعلام جنگ داد.^۳ نیروهای بریتانیا به فرماندهی ژنرال سرجیمز آوترم^۴ تعدادی از بندرها و جزیره‌های ایران در خلیج فارس را به اشغال درآوردند و ایران را در برابر شرایط ویژه‌ای برای صلح قرار دادند. شرایط بریتانیا بیشتر شامل خروج همه نیروهای نظامی ایران از هرات و توابع آن و همچنین ترک همه دعاوی ایران نسبت به هرات و آنچه آنان «سرزمین‌های افغانستان» خواندند، بود. در این رابطه بریتانیا نظر روس‌ها را نیز که گمان می‌رفت از ایران حمایت کنند، جلب کردند:

«در وضعیتی رضایت آمیز مطلع شدیم که دولت روسیه شرایط اصلی پیشنهادی از سوی ما را خردمندانه می‌داند. به آنان اطلاع دهید که ترجیح می‌دهیم همه مسئله را یکجا حل کیم، زیرا مذاکرات قبلی می‌تواند به عدم توافق‌های تازه بیانجامد. ما نمی‌توانیم مأموریت نیروهای خود را که قرار است این بار مناطقی از سرزمین ایران را اشغال کند متوقف سازیم، ولی از آنجاکه مایل نیستیم فشار شدیدی بر ایران وارد آوریم، اگر امیدی

1. Extracts of Engagement Contracted by the Persian Government, relative to Herat, dated Jan. 25, 1853, F.O. Book..., op. cot.

2. See: Essan Khan's message to the British authorities, dated Aug. 12, 1856, op. cit. doc. 155, enclosure in doc. 154, pp. 162-7.

3. Tate, op. cit., p. 212.

4. Sir James Outram

به پذیرش شرایط خود داشته باشیم عملیات نظامی را گسترش نخواهیم داد.^۱

در همان حال، بریتانیا آشکارا نادیده گرفتن علائق و حقوق تاریخی ایران در هرات را آغاز کرد و مدعی شد که اقدام ایران در هرات، عملیاتی است که برای نمایش تهدید نسبت به قندهار و دیگر نواحی تحت اشغال امیر دوست محمدخان نیز می‌باشد. بریتانیا برخلاف تعهد بند آخر توافق ۱۸۵۳ خود با ایران، نه تنها با اشغال قندهار و فراه از سوی دوست محمدخان مخالفت نکرد، بلکه در ۶ ژانویه ۱۸۵۷ قراردادی با وی به امضاه رساند که براساس آن هند بریتانیا با دوست محمدخان متحد شد و پذیرفت تا زمانی که دوست محمدخان ایران را در جنگ مشغول نگه دارد، ماهیانه کمک مالی به او پردازند.^۲

امیردوست محمدخان در حالی توافق یادشده را با بریتانیا به عمل آورد، که پیشتر در نامه‌ای^۳ به شاه ایران اعلام وفاداری نموده و نه تنها هرات و قندهار، بلکه کابل، ناحیه تحت حکمرانی خویش را نیز جزو توابع ایران اعلام کرده بود.^۴ نیروهای بریتانیا در ۴ دسامبر ۱۸۵۶ جزیره خارک را اشغال کردند، در ۹ دسامبر در بندر عباس پیاده شدند. نیروهای ایران در ۲۷ ژانویه ۱۸۵۷ از بوشهر بیرون رانده شدند. فرمانده نیروهای بریتانیا در ۸ فوریه ۱۸۵۷ در بندر عباس پیاده شد. نیروهای ایرانی مستقر

1. Extracts of letter from the Earl of Clarendon to Lord Wodehouse, dated Dec. 25, 1856, doc. 217, F. O. Book of Documents..., op. cit., p. 165.

2. Tale, op. cit.

۳. متن اصلی فارسی این سند و تعدادی دیگر از نامه‌های مربوطه فاقد تاریخ هستند. سند زیر:

The enclosure to the despatch to James Murray by Secretary to the Government of India, dated Feb. 25, 1856, FO 248/16.

4. Ibid.

در برازجان در ۲۶ مارس شکست خوردن و خرمشهر (آن‌هنگام محمره) نیز به اشغال نیروهای بریتانیا درآمد.^۱

تحولات نظامی یادشده، ایران را واداشت تا یکبار دیگر دست از هرات بردارد، زیرا برای مقامات، بویژه صدراعظم میرزا آقاخان نوری، به درستی حفظ موقعیت ایران در خلیج فارس بسیار بیشتر از مرزهای خاوری اهمیت داشت، چرا که بریتانیا آن‌هنگام سیخت سرگرم اجرای سیاست فارسی‌زدایی خلیج فارس بود.

البته لندن، «اقدامات حکومت هند در اعزام نیرو به کرانه‌ها و جزیره‌های ایران در خلیج فارس را با ناراحتی می‌نگریست»^۲ از این رو، مقامات لندن برای میانجی‌گری به ناپلئون سوم، امپراتور فرانسه، روی آوردند. ایران نیز چنین کرده بود. درنتیجه میانجی‌گری دولت فرانسه، در ۴ مارس ۱۸۵۷ معاہده^۳ ۱۵ ماده‌ای در پاریس میان ایران و بریتانیا منعقد شد. ایران شرایط تعیین شده از سوی بریتانیا را پذیرفت. معاہده صلح پاریس را فرخان امین‌الملک، سفیر فوق العاده از سوی ایران، و بارون کاولی^۴ سفیر فوق العاده بریتانیا امضا کردند. ماده ۵ آن متضمن خروج نیروهای ایران از هرات و نواحی وابسته آن بود. براساس ماده ۶، ایران از کلیه حقوق و دعاوی خود بر هرات و «سرزمین‌های افغانستان» صرف نظر می‌کرد. فراتر، ایران استقلال هرات را پذیرفت و متعهد شد هیچگاه حمله یا مداخله‌ای نسبت به استقلال دولت هرات و دیگر نواحی افغانستان انجام ندهد. این معاہده در ۲ مه ۱۸۵۷ در بغداد به تصویب رسید و مبادله شد.^۵

1. Tate, op. cit.

2. Ibid.

3. Cowley

4. Treaty of peace between Her Majesty the Queen of the United kingdom of Great Britain and Ireland, and His Majesty the Shah of Persia, 1857, FO 60/403, p.2.

با تغییر سرحدات ایران به سرزمین‌های باخته هرات، غوریان و فراه، و از آنجا که تحديد حدود مرزی در این نواحی در دستور کار طرح‌های سیاسی هند بریتانیا قرار داشت، ماده ۶ پیمان صلح پاریس هم چنین مقرر داشت که بریتانیا در تنظیم ترتیبات مرزی میان ایران و افغانستان نقش داشته باشد. در بند ۳ ماده ۶ یاد شده تصریح شده بود که:

«در صورت بروز اختلاف میان دولت ایران و سرزمین‌های هرات و افغانستان، دولت ایران متعهد می‌شود برای حل و فصل آنها به مسامعی دوستانه دولت بریتانیا ارجاع نموده و دست به سلاح نخواهد برد مگر اینکه مسامعی دوستانه یاد شده بی‌اثر باشد».

با وجود این تحولات، سردار سلطان احمدشاه که در سال ۱۸۵۶ از سوی دولت ایران به عنوان شاه هرات منصوب شده بود، نه تنها تا سال ۱۸۶۳ در مسند حکمرانی یادشده باقی بود، بلکه، با وجود شرایط ماده ۶ معاهده ۱۸۵۷ پاریس دایر بر استقلال هرات، به ایران وفادار ماند. بند اول ماده ۶ یاد شده از ایران می‌خواست که «خواستار هیچ اطاعتی نظیر ضرب سکه، خواندن خطبه و یا پرداخت خراج از روسای هرات و سرزمین‌های افغانستان نگردد».

نشانه‌ای وجود ندارد که بیانگر تقاضای ایران از هرات برای وفادار ماندن به دولت مرکزی و یا پرداخت خراج سالیانه باشد. سردار سلطان احمد شاه (پدر همسر امیر شوکت‌الملک اول و سپس دوم) خود وفاداری به ایران را حتی پس از معاهده ۱۸۵۷ ادامه داد. به گفته دیگر، صدراعظم نوری با گماشتن سلطان احمدشاه به حکومت هرات، دست به شگردی زده بود که منجر به حفظ هرات و حفظ خلیج فارس شد و این همان دلیلی که بریتانیا را سخت با وی دشمن ساخته بود تا آنجا که برای مدتی نخستین شرط بستن قرارداد صلح با ایران را عزل صدراعظم نوری قرار داده و پی‌گیری می‌کردند و سرانجام نیز، اگرچه به ظاهر ناصرالدین شاه زیر بار این شرط نرفت، چند ماه بعد صدراعظم نوری را عزل و تبعید

کرد. از سوی دیگر، بازگشت عملی هرات به ایران پس از قرارداد صلح پاریس، مورد پسند امیر دوست محمدخان نبود. دوست محمدخان با تحکیم موقعیت خود در قندهار و تصرف فراه ناحیه وابسته به هرات، به سردار محمد شریف حاکم آن‌جا دستور داد نیروهای خود را به سمت شمال گسیل دارد. غوریان و ساغر از توابع هرات در سال ۱۸۶۰ تصرف شدند. سردار سلطان احمد شاه نیز نیروهای خود را به سوی جنوب گسیل کرد و فراه را در سال ۱۸۶۱ تصرف کرد. این حرکت برای دوست محمدخان دستاویزی برای اقدام علیه هرات شد. در ۲۸ ژوئن ۱۸۶۲ اطلاعاتی به تهران رسید مبنی بر اینکه دوست محمدخان به قندهار رسیده وقصد حرکت به سوی هرات دارد.

دولت ایران براساس بند پایانی ماده ۶ پیمان صلح، به سفیر بریتانیا اطلاع داد که سرداران امین‌خان و شریف‌خان، از سوی دوست محمدخان قصد فراه کرده‌اند و خواستار مداخله بریتانیا شد. بریتانیا هیچ اقدامی به عمل نیاورد. فراه در ۸ ژوئیه ۱۸۶۲ سقوط کرد و دوست محمدخان به سوی هرات رهسپار شد. وی در ۲۲ ژوئیه، سبزوار (اکنون جزو افغانستان) را تصرف کرد.^۱ هرات بی‌درنگ در محاصره قرار گرفت. محاصره هرات چندین ماه به درازا کشید. در جریان محاصره شهر هرات، همسر سلطان احمدشاه، که دختر دوست محمدخان بود، در ژانویه ۱۸۶۳ فوت کرد. اندکی پس از آن یعنی در آوریل ۱۸۶۳ سلطان احمد شاه، نیز خود درگذشت. فرزند وی سردار شهناواز خان (نوه دختری دوست محمدخان)، دفاع از شهر را بر عهده گرفت، ولی در برابر پدربرگ کاری از پیش نبرد. دوست محمدخان به فاصلهٔ کوتاهی هرات را تصرف کرد.

ایران از دولت هند بریتانیا خواست با قطع محاصره هرات به کمک سردار شهنواز خان اقدام نماید. سفارت بریتانیا در تهران، ایست ویک^۱ را مأمور رسیدگی به قضیه کرد. وی به عنوان کاردار بریتانیا در هرات تعیین شد ولی به ظاهر توفیقی نیافت و با دست خالی به تهران بازگشت. دوست محمدخان هرات را در کنترل گرفت و به این ترتیب، با کمک بریتانیا به رویای خود مبنی بر ایجاد پادشاهی افغانستان که همه سرزمین‌های افغانستان کنونی را شامل می‌گردد، جامه عمل پوشاند. ولی کامیابی وی دیری نپایید زیرا در ۱۹ ژوئن ۱۸۶۳ درگذشت.

نتیجه گیری

در نتیجه گیری باید گفت که رخدوت و ناتوانی سیاسی و نظامی دولت ایران، برآمده از شرایط پیمان ۱۸۵۷ پاریس، نهایی شدن تقسیم خراسان بزرگ را امکان پذیر ساخت و راه را برای ایجاد پادشاهی افغانستان هموار نمود.

احمدشاه در آنی در نیمة دوم سده هجده پادشاهی افغانستان را به وجود آورد ولی اندکی پس از مرگش در سال ۱۷۷۲، آن پادشاهی فروپاشید، زیرا فقد شرایط لازم جغرافیایی، تاریخی و فرهنگی بود که بتواند هرات و قندهار را در اتحادی پایدار با کابل و دیگر نواحی آن سرزمین‌ها که از ساختارهای اجتماعی گوناگون برخوردار بودند، حفظ نماید. تداوم چنین زمینه‌ای از عدم انسجام ملی است که در پایان قرن بیستم نیز افغانان را به جان هم انداخته و قوه‌گریز از مرکز سیاسی را در آن سرزمین به حرکت درمی‌آورد.

هرات بیش از هر کجا با فضای ناحیه خراسان هم‌خوانی داشت و

1. Eastwick

همان‌گونه که لر دکر زن اشاره کرده است، هرات پیش از آن‌که افغانی باشد، ادامه جغرافیایی، تاریخی و فرهنگی مشهد شمرده می‌شود. دوست محمدخان در نیمة دوم سده نوزده توانست با کمک مستقیم بریتانیا، پادشاهی افغانستان را به وجود آورد. به این ترتیب کشور افغانستان در برتو تمایلات استراتژیک هند بریتانیا در رابطه با ایران و روسیه به وجود آمد.

هیاهویی که در دهه‌های ۱۸۳۰ و ۱۸۴۰ و ۱۸۵۰ درمورد طرح‌های مشترک ایران و روسیه علیه هند و از راه ایران، در امپراتوری بریتانیا پدید آمده بود، به جز آن‌چه در تصورات ژئوپلیتیک و استراتژیک جان مک نیل، سرجاستین شیل و افرادی نظیر آنان بود، هیچگاه مبنای عینی و واقعی نداشت. اشاره به نکات زیر بیانگر درستی دیدگاه یاد شده است:

۱. در اسناد فارسی و انگلیسی موجود هیچ نشانه‌ای نمی‌توان یافت که میان ایران و روسیه درمورد هند تفاهم و توافقی وجود داشته، و یا ایران قصد داشت نواحی نیمه مستقل وابستگی‌های سنتی هرات و قندھار را به عنوان سرزمین‌های اصلی، به خود منضم نماید.
۲. ایران با پادر میانی بریتانیا و به هنگام زوال قدرت و نفوذ دربار قاجار، به دو پیمان گلستان (۱۸۱۳) و ترکمان‌چای (۱۸۲۸) تن داده بود. ناتوانی که ایران به ویژه از سال ۱۸۲۸ به بعد تحت حکمرانی قاجاریه به آن دچار بود، کمتر جایی برای طرح‌های توسعه طلبانه علیه سرزمین‌های همسایه می‌نهاد، چه رسد به این‌که متصرفات یک قدرت بزرگ را در هند مورد تهدید قرار دهد.

۳. گرچه بریتانیا به درستی چنین فرض کرده بود که یک ایران ناتوان و ضعیف می‌تواند مکان مناسبی برای توسعه نفوذ روسیه و از آن راه تهدید هند باشد، باید خاطرنشان ساخت که با درنتظر گرفتن عدم

اعتماد ژرف ایران نسبت به هر دو قدرت بزرگ روسیه و بریتانیا، به ویژه پس از پیمان ترکمانچای، کاملاً غیرمحتمل است که در آن هنگام، ایران در یک برنامه کلان ژئوپلیتیک و ژئو استراتژیک علیه هند، به روسیه بپیوندد.

ارزیابی‌های استراتژیک سرجان مک نیل درمورد هرات و به اصطلاح سرزمین‌های افغانستان، برخلاف حقایق یادشده مورد پذیرش دولت هند بریتانیا قرار گرفت. البته لندن در برابر مسئله انکار کامل حقوق ایران در آن نواحی تردید داشت:

«دعاوی ایران نسبت به هرات از قدمت زیادی برخوردار بود. آن جا مرکز خراسان خاوری شمرده می‌شد و از نظر جغرافیایی هیچ مانع طبیعی در برابر آن به سوی مشهد وجود نداشت».^۱

این نکته بازتاب دیدگاه لردکرزن است که اظهار داشته بود، هرات از نظر تاریخی بخشی از خراسان خاوری ایران محسوب می‌شود.^۲ با این وجود، لردکرزن هم نظیر دیگر مقام‌ها و نظامیان در خدمت دولت هند، پیشنهادها مکرر لندن مبنی بر بازگرداندن هرات به ایران را مورد انتقاد قرار می‌داد:

«پس از جنگ سال ۱۸۷۸، لرد بکنز فیلد^۳ مرتکب اشتباه توجیه‌ناشدنی پیشنهاد واگذاری هرات... «کلید هند» به ایران که خود در کف اراده تزار بود، گردید».^۴

بریتانیا در این دوران تحکیم موقعیت خود را در کلات بلوچستان، یکی دیگر از نواحی وابسته تاریخی به ایران آغاز کرد، در جایی که طرفین

1. Persian Frontiers, Section of Boundaries with Afghanistan, RRX/7/I, FO 371/40219, p. 2.

2. مقدمه این فصل را بنگرید.

3. Beconsfield

4. Curzon, George N., op. cit., p. 586.

درمورد هر دهکده و هر قطعه از زمین آن، در گستره‌ای پهناور، با یک‌دیگر کشمکش داشتند. این تحول، همراه با حرکت‌های توسعه‌طلبانه جانشین دوست محمدخان، شیرعلی‌خان، در سیستان و نواحی باختر غوریان و فراه، باریکه سرزمینی را به وجود آورد که در آن حرکت سیاسی دو قدرت (ایران و هند بریتانیا) در برابر یکدیگر شکل می‌گرفت، حرکت متقابل سیاسی برای اثرباری روی چهارپایه، که از خلیج کوتاه در جنوب تا خراسان مرکزی به سوی شمال، ادامه داشت و زمینه‌های پیدایش مرزهای خاوری ایران را فراهم ساخت.

مقدمه

همان‌گونه که در فصل پیش بحث شد، اشغال هرات از سوی دوست محمدخان در سال ۱۸۶۳ روند تقسیم خراسان را به مرحله نهایی رساند. البته دست‌اندازی‌های افغانان به سرزمین‌های ایران در آن سامان متوقف نگردید. امیرشیرعلی خان در سال ۱۸۶۳ جانشین پدرش دوست محمدخان شد و بی‌درنگ فعالیت‌های توسعه‌طلبانه را در سرزمین‌های مجاورای نواحی هرات و قندهار، بهویژه در سیستان از سرگرفت.

نیروهای بریتانیا نیز پس از مأموریت افغانستان و دریازگشت، طی دو نبرد میانه در سال ۱۸۴۳ و گجرات در سال ۱۸۴۸ به ترتیب سنند و پنجاب را تصرف کرده‌بودند. اضمام این دو ناحیه، مرزهای هند بریتانیا را از سمت باخته به خطی رساند که از پیشاور در شمال و کراچی در جنوب امتداد داشت. به این ترتیب بلوچستان در همسایگی هند بریتانیا و مرزهای هند در آستانه سرزمین اصلی ایران قرار گرفت. حکومت هند در اوخر دهه ۱۸۶۰ شروع به اجرای طرح خطوط تلگراف میان هندوستان و بریتانیا نمود که قرار بود از بلوچستان جنوبی (مکران) و خلیج فارس بگذرد.

فصل پنجم

پیدایش مرزهای جدید خراسان و بلوچستان

تبرستان

www.tabarestan.info

تحولات یادشده برقراری خطوط مرزی میان ایران و افغانستان در خراسان و سیستان و نیز میان ایران و هند بریتانیا در منطقه بلوچستان را اجتناب ناپذیر ساخت. از میان این سه بخش که تعیین و تحدید حدود مرز در آنها بر مبنای مقاومت نوین مرزیندی صورت گرفت، تعیین حدود مرزهای سیستان (بخش میانی) با صرف بیشترین زمان و تلاش همراه بود. مطالعه پدایش و تحول این مرزها که مبحث پیچیده رودخانه هیرمند را نیز دربر می‌گیرد، مستلزم دقت و تفصیل بیشتری است و از این رو فصل‌های جداگانه‌ای از کتاب را به خود اختصاص می‌دهد (سه فصل بعدی).

مرزهای خراسان و بلوچستان (بخش‌های شمالی و جنوبی) طولانی‌ترین مرزهای ایران خاوری هستند، و مطالعه پدایش و تحول آنها (که فشرده خواهد بود) بدون تردید به ارزیابی بهتر پدایش و تحول بخش میانی مرزهای خاوری ایران یاری می‌دهد. بنابراین، این فصل، تحول مرزهای خاوری در بخش‌های شمالی و جنوبی را پی می‌گیرد.

بخش اول: مرزهای خراسان

دریی جداسازی هرات از ایران در سال ۱۸۵۷ و اشغال آن در سال ۱۸۶۳ به دست امیر دوست محمدخان که تقسیم خراسان را نهایی ساخت، مرز میان خراسان و پادشاهی افغانستان در باختر هرات، غوریان و فراه قرار داده شد. این مرز ۳۳۷ مایل طول دارد که طول هربرود به عنوان شمالی‌ترین نقطه مرز ایران و افغانستان نیز به آن افزوده می‌شود. این مرزها در مختصات ۳۵ درجه و ۳۷ دقیقه و ۳۱ دقیقه در یک جهت تقریباً شمالی جنوبی از میان رودها و کوهها و صحراها می‌گذرد. گرچه هرات توسط دوست محمدخان از خاندان بارکزاری، پادشاهی

افغانستان، تصرف شد، مرزهای میان ایالت خراسان ایران و ایالت هرات افغانستان تعیین نشده باقی ماند. در تیجه، کشمکش و برخوردهای میان دو کشور رو به افزایش نهاد، به گونه‌ای که تعیین خط مرزی مشخص در بخش‌های مرکزی خراسان اجتناب ناپذیر گردید. امیر شیرعلی خان، نه تنها شک و تردیدهای ایران نسبت به طرح‌های توسعه طلبانه پدرش را کاهش نداد، بلکه با تحریک دست‌اندازی‌های مسلحه در مجاورت سیستان، برنگرانی‌های ایران افزود.

دولت ایران در دسامبر ۱۸۷۸ به اطلاع وزیر مختار بریتانیا در تهران رساند که امیر افغان نیروهایی را برای حمله به سیستان گردآوری کرده است. ایران براساس بند ۶ پیمان ۱۸۵۷ پاریس خواستار مداخله دولت بریتانیا شد. فرماندار کل هند در اشاره به درخواست تهران از لندن، مدعی شد که کلکته هیچ آگاهی از وجود نیات سوه امیر افغان نسبت به سرزینهای ایران ندارد.^۱ با بی‌توجهی مقامات حکومت هند به نگرانی‌های ایران، اختلافات سیاسی و نیز حملات محلی در نواحی مرزی هشتادان و قائنات افزایش یافت. وضعیت در نواحی یادشده به اندازه‌ای جدی شد که داوری و تعیین حدود مرز ضرورت یافت.

داوری هشتادان و خط مکلین^۲

دشت هشتادان، بخش خاوری و بزرگترین قطعه منطقه‌ای را شکل می‌دهد که بخش شمال باختری آن، ناحیه ایرانی باختر است. در دوره داوری سالهای ۱۸۸۰، کرات، فرزنه، رائونه، و گرنه جزو زیر مجموعه‌ای

1. Extracts of Telegraph to the British Government from Governer General of India, dated Jan. 24, 1878, FO 60/417.

2. MacLean

بودند که «ولايت پرين» یا باخزر جنوبی را تشکیل می‌داد.^۱ براساس یادداشت ژوئیه ۱۸۹۱ ژنرال مکلین^۲، دره هشتادان از شمال به تپه‌های سنجدی محدود بود که افغانان آن را کوه دریند می‌خوانند، و در جنوب به کوه گدایانه، در خاور به رشته‌های سنگ دختر و یالخر، و در باخته به آب پخسان (خط الراس‌های تقسیم کننده آب) میان قنات‌های هشتادان و

جريان‌های به سمت سرزمین ایران متنه می‌گردید. دره هشتادان حدود ۲۴ مایل طول دارد و بزرگترین عرض آن از دهانه شور آب به یال کوه گدایانه حدود ۱۶ مایل است. دره شامل سه منطقه متمایز به شرح زیر است:

۱. حوضه شوراب که در رأس آن زمین‌هایی است که در گذشته‌ها محل سکونت و کشاورزی بود.

۲. کمریندی از استپ‌های هموار که حوضه شوراب را از سه جناح در بر گرفته، و نشانه‌ای از آبگیرهای سطحی در آن دیده نمی‌شود.

۳. شیب بیرونی در دامنه تپه‌ها و آبگیرهای آن در بیشتر قسمت‌ها در استپ‌فرو رفته و تا رسیدن به شوراب پدیدار نمی‌شود، به جز آن قسمت از سنجدی و شاید تا حدودی از سنگ دختر در هنگام باران‌های سیل آساکه نمودار می‌گردد.^۳

شوراب دارای شش زیرآبگیر عمده است که پیش از ترک دره در دهانه شوراب به یک دیگر می‌پیوندند. از آن‌جا نام کال قلعه می‌گیرد و در نزدیکی تومان آغا در نقطه برخورد با هربرود، آنچه را که در آن هنگام مرز شناخته شده میان ایران و افغانستان بود، شکل می‌دهد.

1. General MacLean's Memorandum of 14 Dec. 1889, FO 60/538, p. 10.

2. Memorandum of General MacLean, dated Mashed 6 Jul. 1891, pp. 310-504, FO 60/538.

3. Ibid.

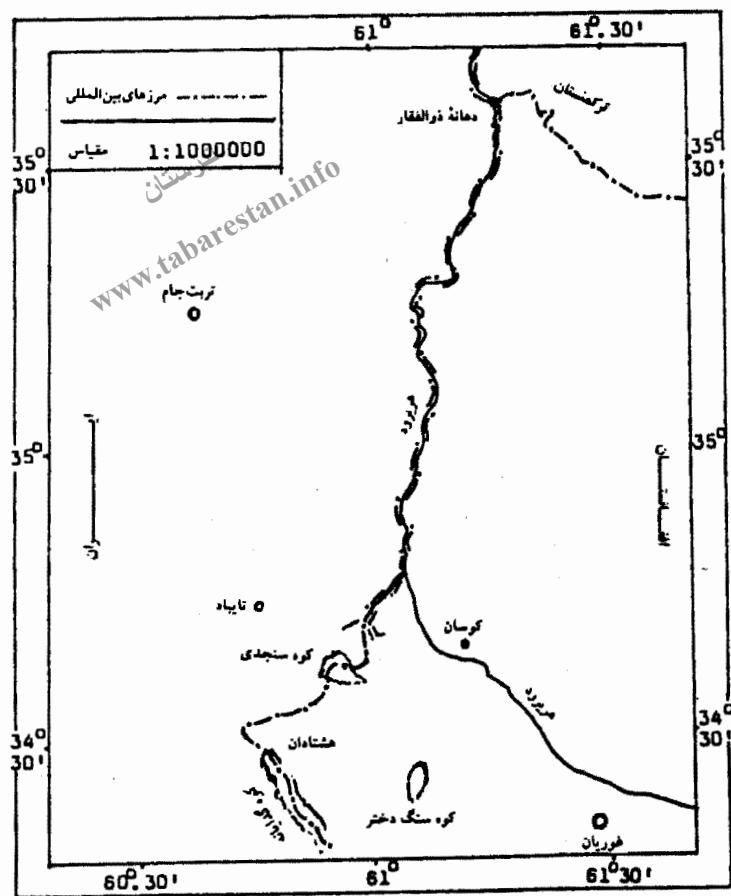
در دشت هشتادان ویرانه‌های چندین روزتا وجود دارد که از نسل‌ها پیش متروکه شده‌اند. در زمان داوری مکلین باقی مانده ۳۹ قنات در دره موجود بود که همگی خشک و ویرانه بودند. گفته می‌شود شمار قنات‌ها در زمانهای دور به ۸۰ می‌رسید و نام هشتادان نیز از آن است. والی خراسان در آوریل ۱۸۸۵ تصمیم به پاکسازی و بازسازی برخی از آن قنات‌ها گرفت. اقدامات والی با مداخله افغانان و تخریب دستگاه‌ها و ابزار کارگران ایرانی متوقف شد.^۱ این حادثه دو دولت را مستقیماً رویارویی هم قرار داد. ایران و نیز افغانستان از بریتانیا خواستند در مسئله مداخله کند. حکومت هند بریتانیا در سال ۱۸۸۶ تصمیم گرفت، ژنرال مکلین، سرکنسول بریتانیا در مشهد، را مأمور حکومت میان ایران و افغانستان در کشمکش دشت هشتادان نماید. کارهای رسیدگی مقدماتی به دلایل متفاوت به تأخیر افتاد. ژنرال مکلین کار خود را در آوریل ۱۸۸۸ در هشتادان آغاز کرد. نماینده ایران در کمیسیون داوری، میرزا محبعلى خان نظام‌الملک کارگزار خراسان بود. وی را تعدادی مهندس، فرزندش میرزا جهانگیرخان، و سرتیپ میرزا محمدعلی خان به عنوان مشاور حرفه‌ای همراهی می‌کردند.^۲ ریاست گروه افغانی با سرتیپ قطب‌الدین بود که تعدادی حقوقدان و روسای طایفه‌ها او را همراهی می‌کردند. یکی از روسای طایفه، میرزا محمد عمر بود که امیر افغانستان به ویژه وی را برای مراقبت از کارهای کمیسیون افغانی قطب‌الدین مأمور کرده بود.^۳

ژنرال مکلین پیش از رفتن بسوی هشتادان، از نمایندگان ایران و افغان

1. The Persian written claims, enclosed in MacLean's memorandum of 14 Dec. 1889, FO 60/538, p.11.

.۲. مخبر، همان، ص ۲۹

3. From Brigadier General C.S. MacLean to Secretary to the Government of India Foreing Dept., Dated Camp Hashtadan 29 April 1888, FO 60/538, p. 120.



شکل ۱۱: مرزهای هشتادان و هریزود براساس داوری ۱۸۹۱ زنگ مکلین

خواست تا ادعاهای و درخواست‌های خود را به صورت نوشته تسلیم وی کنند. افغانان در دعاوی اویله خود خواستار شدند که رسیدگی به اراضی کلوخ، پرده، و هشتادان محدود گردد.^۱ ولی در دیدار کمیسیون حکمیت در ۳۰ آوریل ۱۸۸۸، که نماینده ایران مدعی سراسر دره هشتادان و زمین‌های تا سنگ دختر گردید، نماینده افغان بی‌درنگ نظر خود را تغییر داد و مدعی فرزنه، گرماب، و نواحی دیگری گردید که کاملاً در درون سرزمین‌های ایران بود و درمورد آنها هیچ‌گاه سخنی مطرح نبود.^۲ صرف نظر از این نوع رفتارها، بزرگترین اشکال در رسیدگی برای نتیجه‌گیری مناسب و عادلانه این بود که در زمان حکمیت، هشتادان تقریباً به طور کامل غیرمسکونی بود. در یک ناحیه مورد منازعه میان دو یا چند دولت، شهادت‌های ساکنان آن ناحیه از بهترین نشانه‌ها در تعیین حقیقت است.

جمعیت هشتادان تقریباً بیش از یک سده پیش از کار حکمیت، آن دشت را ترک گفته بود. ژنرال مکلین در اولین یادداشت درمورد هشتادان اشاره کرد که از افغانان و ایرانیان شنیده که:

«در حدود یک‌صدسال پیش یا بیشتر، یک بیماری واگیردار خراسان خاوری و بخشی از هرات را آلوده کرد و مردمان زیادی را گرفتار ساخت. بیماری به ویژه در هشتادان، دریند، و کافر قلعه شدید بود که ساکنان دسته جمعی آن جا را ترک کردند و از بازماندگان فراری نیز بسیاری هرگز بازنگشتند.»^۳

1. From the Viceroy and Governer General of India to the Amir of Afghanistan, dated Simla 7 Sept. 1888, FO 60/538.

2. Ibid.

3. Extract of General MacLean's Memorandum of 14 Dec. 1889, op. cit., p. 11 of 280, FO 60/538.

با عدم امکان رسیدگی به شهادت ساکنان، داور می‌بایست پیشینه تابعیت مردم قبل‌اساکن را نسبت به هریک از دولت‌های ایران و افغانستان در نظر بگیرد.^۱ هم‌چنین، شواهد ارایه شده از سوی طرفین نیز باید مورد توجه قرار می‌گرفت. نماینده ایران یازده سند و نماینده افغانستان ده سند به عنوان شواهد ادعای خود به صورت کتبی تسلیم ژنرال مکلین کردند. مکلین در یادداشت ۱۴ دسامبر ۱۸۸۹ خود فهرستی از خلاصه یازده سند ایران را پیوست کرده و در پایان متن هر سیزده ارزیابی خود را از آن ثبت نموده و تقریباً همه آنها را ناوارد دانسته و رد کرده بود. ولی در مورد استناد دهگانه افغانستان، مکلین همه آنها را به شکل اصلی خود درج کرد بدون این‌که در مورد اعتبار آن استناد نظری ارایه نماید.^۲

با گذشت زمان و هنگامی که روشن شد نمایندگان طرفین به مصالحه‌ای برای یک راه حل تن نمی‌دهند، نایب‌السلطنه هند در نامه‌ای به امیر افغانستان، از وی خواست به نماینده‌اش توصیه کند از ادعاهای غیرقابل توجیه نسبت به سرزمین‌های تحت تصرف ایران دست بردارد و حدود تعیین شده توسط مکلین را بپذیرد.^۳

در مورد ایران، مکلین در ژوئیه ۱۸۸۹ فرصت یافت تا ناصرالدین شاه را در جریان سفرش به لندن دیدار کند. باید در جریان این دیدار بوده باشد که مکلین به این نتیجه‌گیری رسید که در بار قاجار نسبت به قضیه مورد کشمکش و اهمیت آن برای ایران بی‌اعتنای است. شاه قاجار در پایان دیدار با مکلین اظهار داشت که «افغانان چیزی نیستند»، ولی وی تنها به خاطر «احساسات دوستانه نسبت به دولت فخیمه انگلستان»، تصمیم‌گرفته که حاضر است تمام دشت هشتادان با همه قناتهای آن و

1. Ibid., pp. 10-12 of 279-295.

2. Ibid.

3. Extract of letter from H. E. the Viceroy and Governor General of India to H. H. Amir of Afghanistan, dated Simla, 7, Sept. 1888, FO 60/538, p. 123.

دیگر منابع آب و زمین‌های کشاورزی و هر آنچه از مردم در آن منطقه را واگذار نماید.^۱ درنتیجه این بخشش درک ناشدنی، به جز تپه‌های بی‌حاصل هشتادان، سراسر هشتادان به افغانان داده شد. فراتر، شاه قاجار به منظور عدم جلب توجه ملت ایران به این بخشش احمقانه، خواست که در نقشه‌های جدید کلمه هشتادان در سوی ایرانی خط مرزی نمایش داده شود. وزیر مختار بریتانیا در تهران در گزارش به نایب‌السلطنه هند، مدعی شد که مکلین با این دستاورده اعتبار زیادی کسب کرده است.^۲

با توجه به تحول یادشده، مکلین توانست حدود ۱۰۳ مایل مرز ایران و افغانستان در خراسان را تحدید حدود کند. وی مرز را از دشت هشتادان حدود ۶۰ مایلی باخترا شهر هرات به گذرگاه ذوالفار در محل برخورد مرزهای ایران - افغانستان - روسیه بررسی و ترسیم نمود. خط ترسیمی مکلین ۳۹ نقطه گردش دارد که، به جز تپه هشتادان، بقیه ناحیه دشت هشتادان را در سمت افغانی نشان می‌دهد. توصیف وی از خط مرزی روی نقشه به اختصار چنین است:

«خط مرزی از نقطه شمالی کوه گدایانه شروع می‌شود، از مبدأ قنات‌های گروه جنوبی می‌گذرد و آنها را جزو سرزمین افغان قرار می‌دهد و تا مبدأ قنات کوچک بلافصله در شمال برآمدگی هشتادان ادامه می‌یابد. خط مرزی سپس از برآمدگی هشتادان گذرکرده و آن را جزو سرزمین ایران قرار می‌دهد. از آنجا از روی به دامنه تپه‌ها و از آنجا در جهت شمال به یال رشته کوه سنجدی می‌رسد. خط مزبور سپس در امتداد یال آن رشته به سوی خاور به یال ارتفاعات واقع در جناح شمالی

1. Text of General MacLean's Notes on his interview with Naser ad - Din Shah of Iran, FO 60/538, pp. 1-2 of / 58.

2. Telegram dated 7 Dec. 1889, from Sir H. Drummond Wolff, H. B. Majesty Minister at Tehran to Viceroy, Calcutta, FO 60/538, p. 275.

دهانه شوراب ادامه می‌دهد، و از آنجا در خط مستقیم به نقطه‌ای در کرانه چپ کال قلعه ۳۰۰ یارد زیر محلی که کانال قدیمی به سوی کافرقلعه ادامه دارد، می‌رسد. خط مرزی در امتداد کال قلعه تا هربرود می‌رود».^۱

نایب‌السلطنه هند، راه حل پیشنهادی مسئله مرز هشتادان را در سال ۱۸۹۰ به اطلاع دولت‌های ایران و افغانستان می‌رساند. نایب‌السلطنه در نامه ۲۹ سپتامبر ۱۸۹۰ به امیر افغان، وی راجرا اعلام پذیرش راه حل تحت فشار قرار می‌دهد. در پاسخ امیر افغان به آن نامه آمده بود، «جتابعالی که در این مورد به کلملن دستورالعمل و راهنمایی داده‌اید، بدون تردید دستورات لازم را به ایشان خواهید فرمود. حاکم هرات با افسر یادشده در ارتباط و تماس خواهد بود تا این کار به سامان برسد».^۲ ژنرال مکلین بی‌درنگ مأمور نشانه گذاری مرز هشتادان گردید. وی در ژوئیه ۱۸۹۱ کار خود را پایان داد و نسخه‌ای از خلاصه کار به همراه نقشه خط مرزی را تسلیم حکومت هند نمود. نایب‌السلطنه هند نیز نسخه‌ای از گزارش مکلین را برای امیر افغان فرستاد که وی با سرور فراوان پذیرفت. اقدام نایخدا ناصرالدین شاه در واگذاری دشت هشتادان به افغانان، واکنش‌هایی بین‌المللی را به ویژه از سوی روسیه و فرانسه، برانگیخت. برای مثال روس‌ها مدعی شدند حال که سرزمین‌های ایران به تاراج می‌رود، هشتادان باید به آنان داده شود. کاردار روسیه در تهران در پیامی برای امین‌السلطان صدراعظم، یادآور شد که با توجه به شرایط، هشتادان

1. Extract of Memorandum of 6 July 1891, FO Press - NO. 575-29-3-90-44, FO 60/538, p. 2 of 310.

برای آشنایی بیشتر با این وضع نگاه کنید به گزارش دیدار مکلین با ناصرالدین شاه در برایتون پیوست.

2. Extract of letter from H. H. the Amir of Afghanistan to H. E. The Viceroy, dated 18 Oct. 1890, FO 60.538, p. 3 of 343.

در حقیقت به انگلیسی‌ها داده شده است. فرانسویان نیز به گونه مشابه خواستند که جزیره خارک به آنان واگذار شود:

«کاردار روسیه پیام تندی برای امین‌السلطان فرستاد و شکایت کرد که جزیره خارک در خلیج فارس به انگلستان واگذار شده و سرزمین ایران در هشتادان تسلیم افغانستان گردیده، ولی در حقیقت به ما (بریتانیا) داده شده است... کاردار فرانسه به من اطلاع داد که اگر جزیره (خارک) به انگلستان واگذار شده باشد او مجبور است اعتراض کند و اعلام نماید که جزیره در حقیقت به فرانسه تعلق دارد و از سال ۱۸۲۵ از آن گرفته شد».۱

آنچه در هشتادان اتفاق افتاد به سادگی چیزی جز واگذاری سرزمین‌های ایران به افغانستان نبود. نه تنها روسیه و فرانسه به آن حقیقت آگاه بودند، بلکه خود ژنرال مکلین نیز آشکارا در یکی از یادداشت‌های خود به آن اعتراف دارد:

«باید خاطرنشان کرد که افغانان هیچ مدرکی ارایه نکردند که نشان دهد آنان پیش یا پس از دوره احمد شاه (درانی) هشتادان را واقعاً در اشغال داشتند. برگه‌های بایگانی درآمد مالیاتی هرات هیچ اشاره‌ای به تاریخ آن‌ها نداشت و از این رو، حتی اگر هم برگه‌ها واقعی باشند، هیچ اشاره‌ای بر این نیست که کلوخ پرده‌ای در کدام دوره به هرات مالیات پرداخته است».۲

حکمیت مرز قائنات و خط آلتای^۳

داوری ژنرال مکلین در ۱۰۳ مایل مرز خراسان، بقیه ۲۳۴ مایل مرز میان ایران و افغانستان در ناحیه قائنات را نامشخص رها کرد.

1. From Sir H. Drummond Wolff, H. B. Majesty's Minister at Tehran, to the Viceroy, Calcutta, dated 9 Dec. 1889, FO 60/538, p.1 of 275.

2. Extract of Memorandum dated 14 Dec. 1889, FO 60/538, p. 14 of 281.

3. Altay

مناطق مرزی تعیین نشده با افغانستان از دهکده موسی آباد در جنوب خاوری ستون شماره ۳۹ خط مکلین شروع می‌شد، از دریاچه نمک به نام نمکزار به سوی خاور قائنات ادامه داشته و در کوه ملک سیاه در شروع خط حکمیت مک ماهون در سال ۱۹۰۵ که نقطه آغاز مرز سیستان است، پایان می‌گرفت. در این نوار مرزی چند ناحیه میان ایران و افغانستان مورد کشمکش بود. فراتر، حملات مداوم عناصر افغانی به آبادی‌های ایرانی نیز افزایش زیادی یافته بود. طوایف افغانی اویزان‌مان‌های دور شهرها و روستاهای ایران را مورد هجوم قرار می‌دادند. ژنرال فریبه در سال ۱۸۵۷ نوشت: «تنها ۵ یا ۶ سال است که کریم دادخان (رئیس هزاره‌ها) به حرفة غارت روی آورده است. وی کاروان‌ها را چاول کرد و حملات خود را به جنوب ایران در منطقه قائن گسترش داد و در آنجا روستاهای را غارت کرد و مردم را به صورت بردۀ برای فروش به ازیک‌ها با خود برد. حملات وی غالباً تکرار می‌شد و ناراحتی‌های فراوان بوجود آورد، تا این‌که آصف‌الدوله برای یار محمدخان (در آن زمان هرات را کنترل داشت) پیغام فرستاد که اگر قادر نیست منطقه خود را تحت نظم درآورد، خود در رأس نیروی مسلح او را تنبیه خواهد کرد».^۱

گزارش‌ها و یادداشت‌های محترمانه کنسولگری‌های بریتانیا در مشهد، بیرونی و سیستان، بیانگر موارد بی‌شماری از حملات افغانان به شهرها و روستاهای خراسان، قائنات و سیستان است که از آغاز سده بیست رو به فزونی داشت. برای نمایش مشکل یادشده، گزارش‌هایی از چند مورد حادثه در سال‌های متفاوت ارایه می‌گردد:

نوابر ۱۹۱۳

الف. یکی از ساکنان روستای نوزاد، در حدود ۵۰ مایلی خاور

1. Ferrier, op. cit., pp. 191-192.

بیرجند، به داروخانه کنسولگری آمد که گلوله‌ای و زخم خنجر در بدن داشت، روایت وی این است که دو افغانی شبانه وارد منزل او شدند و با حمله به او تلاش کردند همسرش را بر بایند...
ب. نه نفر افغان به روستای کوچکی نزدیک بمروود حمله برداشت و یازده شتر دزدیدند.^۱

سپتامبر ۱۹۱۵

خبرآکاروانی از ۵۰ شتر گندم از سیستان به فرهنگی می‌کرد. ۶ بلوچ و نه نفر دره‌ای بودند. ناگهان بیست سوار افغانی از نزدیک موز در ایسپران (آسپران) ظاهر شدند... گفته‌می‌شود افغانان از سربازان بودند.^۲

دسامبر ۱۹۱۵

۱. چهارده الاغ از عوض توسط سه دزد به داخل افغانستان برده شد.
بار آنها چوب جهت مدیر گمرک بود.^۳
۲. یک گروه افغان تعداد ۵۰ شتر و دو گله بز و گوسفند را از گل ورده در ۱۶ مایلی عوض با خود برداشت.^۴

ژوئیه ۱۹۲۰

حملات افغانی. یک کاروان تجاری با ۲۵ الاغ و تمامی محموله آنها در شب ۱۵ ژوئیه در میان بازار، بین هرمونک و دزداب، مورد حمله واقع شد و غارت گردید.^۵

-
1. Confidential Diary of H. B. Majesty's Consulate for Sistan and Kain, No. 48, for the week ending 29 Nov. 1913, FO 248/10761.
 2. Confidential Diary of H. B. M.'s Consulate for Sistan and Kain, No. 36, for the week ending 4 Sept. 1915, FO 248/1116.
 3. Confidential Diary, op. cit., No. 44, for the week ending 4 Dec. 1915.
 4. Confidential Diary, op. cit., No. 50, for the week ending 11 Dec. 1915.
 5. Telegram from Capitan T.V. Brenan, H. B. M.'s Consul for Sistan and Kain to the Government of India, dated 17 July 1920, FO 371/4926, p. 171.

نومبر ۱۹۲۹

حملات افغانان به قائنات بسیار زیاد بوده و مردم بسیار آشفته و ناراحت هستند و برای دفاع از خود تقاضای سلاح کرده‌اند.^۱

مارس ۱۹۳۰

کاروانی با ۳۰ شتر نزدیک سفید آب در ۱۰ مارس مورد حمله قرار گرفت. مهاجمان ظاهراً به افغانستان گریخته‌اند.^۲ تبرستان

سپتامبر ۱۹۳۵

طبق گزارش‌های رسیده به مشهد، دسته‌های ۱۵ نفری مهاجمان به طور مداوم از کاریزند نزدیک مرز افغان گذشته و به روستاهای ایران حمله می‌کنند و به همین جهت پاسگاه جاده‌ای در کاریز به ۳۰ نفر افزایش نیرو یافته است.^۳

می‌توان فهرست یادداشده را همچنان ادامه داد. در اوخر ۱۹۳۴ حملات به اوج رسید، هنگامی که برخی طوایف افغانی که پیش‌تر وارد ایران شده بودند و اکنون قصد بازگشت داشتند، در مسیر خود خسارت‌های فراوان جانی و مالی برای مردم در ناحیه مرزی زورآباد بر جای گذاشتند. آنان ظاهراً به تحریک مقام‌های محلی افغانی اقدام کرده بودند. رویتر (خبرگزاری) در گزارشی از تهران، واقعه را این‌گونه تصویر کرد:

«تهران، ۱۶ دسامبر ۱۹۳۴

یک گروه افغان شامل افراد سرشناس و نظامی از زورآباد وارد سرزمین

1. Sistan and Kain Diary for October - November 1929, FO 371/14526, p. 3 of 208.

2. Confidential Diary of H. B. Majesty's Consulate General at Mashed, for March 1930, FO 371/1942, p. 2 of 155.

3. Political Diary of H. B. Majesty's Consulate General at Mashed for Sept. 1935, FO 371/19421, p. 4 f 193.

ایران شدند، ۲۵ روستا را خارت کردند، ۳ نگهبان مرزی را کشتند و ۲ هزار ایرانی را با مقادیر زیادی سلاح با خود برداشتند. خسارت وارد آمده ۵۰ هزار لیره استرلینگ برآورد می‌شود. رسانه‌های ایران شدیداً دولت افغانستان را به خاطر این حادثه مورد حمله قرار داده‌اند».^۱

این گزارش گرچه مبالغه‌آمیز می‌نمود ولی در ایران غوغای به پا کرد. مقام‌ها ایران رسماً به دولت افغانستان اعتراض کردند. دولت افغان از ایران دعوت کرد نمایندگانی برای رسیدگی مشترک را فراخواخت. از این اعزم نمایندگانی برای رسیدگی مشترک کردند. دولت افغان حادثه اعزام نماید.^۲ البته دولت و نیز مطبوعات افغانی منکر درستی قضیه بودند سفير افغانستان در تهران حتی به ارسال یادداشتی برای نمایندگی‌های خارجی در تهران مبادرت کرد که در آن ایرانیان را به عنوان یک ملت به باد دشنام گرفت.^۳ کمیسیون مشترک تیجه گرفت که حادثه زورآباد بدون آگاهی دولت افغان بود، ولی به تحریک رهبران طوایف افغانی و تعدادی دیگر از اتباع آنان صورت گرفته است. دولت افغانستان مستولیت مجازات مرتکبین و پرداخت غرامت را برعهده گرفت.^۴ با وجودی که عنوان شد در این حادثه نه دولت و نه هیچ‌یک از مقام‌های افغانستان مستقیم یا غیرمستقیم دخالت نداشتند، ناظران بریتانیایی آگاه بودند که: «برای مدت‌های مديدة سیاست نایب سalar هرات این بوده که خشن‌ترین عناصر خود در ایالت را در نواحی مرزی مستقر سازد. اینان از قبایل کاملاً مسلح

1. Enclosure No. 1, to Kabul despatch, No. 147, 27 Dec. 1934, FO 371/1940, p.192.

2. Enclosure No. 2, op. cit, No. 149, p. 195.

3. British Legation, Tehran despatch No. 114, 9 March 1935, FO 371/19408, p. 248.

4. Text of Agreement between the two officials of the two sides, dated 24 Jan, 1935, enclosure to Kabul despatch No. 35, March 20, 1935, FO 371/19408, pp. 1ad 2. of 255.

بیابان‌گرد هستند که با شترها و گلهای خود هیچ محدوده‌ای نمی‌شناسند و در موقعیتی قرار دارند که حملات بی‌رحمانه‌ای به هر سو می‌کنند و اموال غیرمنقولی ندارند که نگران آن باشند». ^۱

افغانان، به جز حوادث مرزی از نمونه‌های یادشده، از سال ۱۹۳۱ دعاوی نسبت به متصرفات ایران به میان آوردند و در ترتیبات مرزی شروع به مداخله نمودند. برای مثال سرکنسول بریتانیا در مشهد در تلگرامی به دولت هند بریتانیا می‌نویسد:

«...اخيراً يك ستون مرزی در مرز باخرز توسط افغانان کنده شده که توسط نیروهای ایران جایگزین گردید. هر دو طرف پاسگاه‌های مرزی را افزوده‌اند و روابط تیره است». ^۲

علاوه بر این اقدام‌ها، مقام‌ها افغانی مدعی شدند که دهکده موسی آباد در جنوب باختり ستون شماره ۳۹ خط مکلین متعلق به آنان است. مدعی بودند که موسی آباد در رای داوری سال ۱۸۹۱ مکلین به افغانستان داده شده است. در سال ۱۹۰۳ گروهی سرباز افغانی از موسی آباد دیدن کرده بودند، ^۳ در حالی که حکمیت مکلین هر دو طرف را دعوت کرده بود که وضع موجود را در قطعات جنوب ستون شماره ۳۹ مرز هشتادان رعایت کنند. در عین حال موسی آباد جزو مایملک محمد صدیق تبعه ایران و نایب الحکومه ناحیه ایرانی باخرز بود.

کاپیتان ویتر^۴، کنسول بریتانیا در تربت حیدریه در گزارشی برای

1. Clause 2 of Confidential report of H. B. Majesty's Consul General at Mashed, dated 9 Dec. 1934, FO 371/19408, p. 222.

2. Telegram From Government of India to the Secretary of State, dated Simla 19 July 1932, FO 371/16279.

3. From British Legation at Kabul to Deputy Secretary to the Government of India, No. 348(E), dated 23 Sept. 1932, FO 371/16279.

4. Winter

حکومت هند در مه ۱۹۰۴ مواردی از دست‌اندازی‌های افغانستان به موسی آباد را برمی‌شمارد:

«به نظر می‌رسد که حدود ۹ سال پیش، محمد صدیق نایب‌الحکومه با خرز، قلعه کوچکی در موسی آباد ساخت تا بتواند مدعی اراضی آن شده و از قنات آن استفاده کند. حدود یک سال پس از آن، به هنگام جمع آوری محصول، چند افغانی آمدند و ایرانیان را از قلعه بیرون راندند. از آن زمان آن‌جا در اختیار افغانان است. البته اکنون در حال توسعه قنات هستند و تأکید دارند که می‌خواهند اراضی را زیر کشت بینند. اطلاعات به دست آمده از افغانان با اطلاعات از منابع ایرانی هم خوانی دارد... ایوبی و خشک آباد در دست ایرانیان و موسی آباد در تصرف افغانان است.^۱

پیش از این گزارش، سرکنسول بریتانیا در خراسان تیجه‌گیری کرده بود که مطابق بند ۱۲ گزارش مکلین و ستون مرزی شماره ۳۹، موسی آباد باید مطمئناً متعلق به ایران تلقی گردد.^۲

برای مثال کارگزار تریت حیدریه در سال ۱۹۰۴ به تهران گزارش نمود که، «یک مقام افغانی از غوریان به خشک آباد آمده و به اهالی گفته است که آن‌جا به افغانان تعلق دارد، هم‌چنین یک مقام افغانی از غوریان دوبار در هفته از موسی آباد، خشک آباد و کوه سنگ دختر دیدار می‌کند و در صورت مشاهده، از علف‌چرگله‌های ایرانی در آن‌جا جلوگیری می‌کند.^۳ سفیر بریتانیا در تهران در مراسله ۸ سپتامبر ۱۹۰۴ خود به دولت بریتانیا از دیدار با مشیرالدوله نخست وزیر می‌نویسد:

1. Extract of Captain Winter's report on Afghan encroachments at Mosa-Abad, enclosed in Colonel Minchin's confidential despatch No. 20, to Secretary to the Government of India, dated Meshed 21 May 1904, FO 60/711, pp. 1-2.

2. Clause 4 of Colonel Minchin's confidential despatch, op. cit., p. 1.

3. Enclosure in despatch No. 168 of British Legation at Tehran to the Foreign Office, dated 8 Sept. 1904, FO 60/711, p. 22.

«در عین حال به اطلاع جناب صدراعظم رساندم که شکایت‌های مکرر و طولانی دولت ایران نسبت به دست‌اندازی‌های افغانان در موسی آباد، از سوی حکومت هند در کابل مطرح شده است. مشیرالدوله تأکید دارد که افغانان نه تنها موسی آباد بلکه به ایوبی نزدیک آن‌جا نیز دست‌اندازی داشته‌اند». ^۱

حکومت افغانستان در سپتامبر ۱۹۳۲ از مقام‌های بریتانیایی در کابل خواست تا «حکومت هند بریتانیا در صورت امکان اطلاعات و شواهد مستندی» در مورد این‌که موسی آباد در رای حکمیت مکلین برای هشتادان به افغانستان داده شد، ارایه نماید.^۲ در این زمان طرفین ایران و افغان مذاکراتی را در مورد این مرسوها و مباحث مرتبط با آن آغاز کرده بودند، و دولت افغانستان یک‌بار دیگر از حکومت هند بریتانیا مدارک مستند مovid دعاوی خود را خواسته بود. در حالی که خود نسخه‌هایی از رأی مکلین را داشتند که توصیف اتفاهی جنوبی آن بخوبی نشان می‌دهد که موسی آباد در جنوب باختری کوه گدایانه و ستون شماره ۳۹، آخرین ستون خط مکلین در جنوب دشت هشتادان، قرار دارد.^۳

دولت افغانستان در حالی این پرسش را از دولت هند بریتانیا مطرح می‌کرد که در سال ۱۸۹۷ نیز نایب‌السلطنه هند را مورد پرسش قرار داده بود و موسی آباد را جزو متصرفات خود خوانده بود. امیر افغان در آن هنگام به نایب‌السلطنه نوشت:

«ولی موسی آباد قطعه مورد کشمکش نیست. این بخش آشکارا جزو

1. From A. H. Hardinge of British Legation at Tehran to the Marquis of Lansdowne, No. 168, dated 8 Sept. 1904, op. cit.

2. From British Legation at Kabul to Deputy Secretary to the Government of India, No. 348 (E), Dated 23 Sept. 1932. FO 371/16279.

3. See Memorandum of 6th July 1891 of General MacLean, No. 575-29-3-90-44, FO 60/538, p. 2 of 310.

پادشاهی عطیه‌اللهی قرار دارد آنچنانکه در حل و فصل مسئله مرزی حومه هشتادان، این دره در قلمرو افغانستان قرار داده شد و خط مرزی نشانه‌های ستون مرزی در آنجا نمایان است. در سالیان گذشته یک پاسگاه مرزی این حکومت در آنجا مستقر و مشغول پاسداری بوده است. در نقشه‌ای که حکومت روسیه آن را تصدیق کرده و اکنون نزد من است، این منطقه جزو افغانستان آورده شده و دولت ایران هم هرگز آنجا را منطقه‌ای مورد کشمکش ندانسته است.^۱

نایب‌السلطنه هند در این مورد پاسخ داد:

«از نقشه‌ای که جنابعالی آنرا به عنوان تایید شده دولت روسیه معرفی کرده‌اید آگاهی ندارم. حل و فصل مرزی مورد اشاره جنابعالی بدون تردید همان است که توسط ژنرال مکلین انجام شد و نتیجه نهایی آن در نامه ۱۷ دسامبر ۱۸۹۱ لرد لنزداون به جنابعالی منعکس شده است. البته اقدام‌های مکلین محدوده مشخصی را دربر می‌گرفت، که در شمال رشته سنجدی، در خاور سنگ دختر و کوه یال خر، در جنوب رشته گدایانه و در باختر خطی که از کوه گدایانه نزدیک قنات‌های جاری، زمین‌های هشتادان، کلrox و پرده تا رشته سنجدی امتداد دارد. ولی آنطور که می‌دانم ایران نیز مانند جنابعالی ادعای خود را بر اراضی موسی آباد حفظ کرده، گرچه از هنگام ترسیم مرز هشتادان آن را به طور فعال مطرح نکرده است. آنان در این مورد مطابق ترتیبات مقرر در زمان مکلین عمل کرده‌اند که در قطعه مورد کشمکش وضع موجود حفظ شود. مطمئن هستم مأموران شما از هر اقدامی که ایرانیان را وادار سازد دعاوی خود را به میان آورده و احیاناً آرامش مرزها را آشفته سازند، خودداری خواهند کرد.^۲

1. Extract of letter from H. B. Viceroy and Governor General of India to H. H. The Amir of Afghanistan quoting passages of a letter from the latter, dated Simla July 1897, FO 371/19408, pp. 230-1.

2. Ibid.

پرسشن سپتامبر ۱۹۳۲ دولت افغانستان نیز پاسخ مشابهی از مقامات هند بریتانیا دریافت کرد. در این پاسخ، حکومت هند بریتانیا در سال ۱۹۰۳ اشاره کرد که لرد کرزن در همان زمان برای آنان تصریح کرد که موسی آباد به افغانستان تعلق ندارد.^۱ افغانان با این وجود به ادعای خود نه تنها بر موسی آباد، بلکه بر یزدان در جنوب موسی آباد، نمکزار و چکاب که همگی جزو متصرفات ایران بود، ادامه دادند.

داوری آلتای

با شدت گرفتن کشمکش، هر دو دولت در ۸ مارس ۱۹۳۴ بر اساس ماده ۱۰ پیمان ۱۹۲۱ ایران و افغانستان، تصمیم به ارجاع قضیه به داوری گرفتند. این بار از ترکان خواسته شد داوری کنند. دولت ترکیه در ماه مارس ۱۹۳۴ موافقت کرد و ژنرال فخر الدین آلتای به رهبری گروه داوری منصوب شد. قرار شد هر دو طرف دعاوی خود را، تا پیش از اکتبر آن سال، کتابی از راه دولت ترکیه تسليم کمیسیون داوری کنند. کمیسیون در اکتبر ۱۹۳۴ در آمل مازندران به حضور رضاشاه رسید و از آنجا برای بررسی مقدماتی به بازدید منطقه مورد اختلاف رفت. کمیسیون در ۱۲ نوامبر ۱۹۳۴ به کابل رفت و در ۲۲ نوامبر نیز برای تحقیقات بیشتر به منطقه مرزی بازگشت.^۲ در میان گروه داوری ژنرال آلتای، کلتل ضیاءیگ نامی بود که دیپلمات‌های انگلیسی

1. From the Indian Government to H. Majesty's Envoy and Minister at the Court of Afghanistan, No. D. 4777-F/32, dated New Delhi 21 Nov. 1932, FO 371/16279, pp. 377-8.

2. Afghanistan Annual Confidential Report for the year 1934, No. 1358, - 1358/97, Kabul Feb. 1935, FO 371/ 1942, p. 41.

در کابل او را از دوستان نزدیک نظامیان افغانی می‌دانستند.^۱ در این میان، دولت ایران اقدام به تحرک نظامی گسترده‌ای در نواحی خاوری کشور نمود و نیروهایی را در نواحی مرزی نزدیک تربت‌جام و خاف مستقر نمود.^۲ تحرکات یادشده ارتباط غیرمستقیم با ملاحظات کشمکش مرزی داشت، و به روشنی بیانگر عزم ایران در این سیاست بود که برخلاف تجربه‌های پیشین، این بار هستله کشمکش مرزی با جدیت نگریسته می‌شود.^۳

دولت ایران، مهدی فرج (معتصم السلطنه) را به عنوان کمیسیونر ایران در رأس یک گروه ۲۰ نفری از کارشناسان تعیین کرد،^۴ و دولت افغان نیز حاکم هرات عبدالرحیم خان نایب‌سالار را در رأس هیئت افغانی کمیسیون داوری مرز تعیین کرد.

کمیسیون داوری سه هفته را در مشهد گذراند و در ۲۹ دسامبر ۱۹۳۴ برای تحقیقات بیشتر عازم غوریان شد، تنها در ۱۸ زانویه ۱۹۳۵ بود که یکبار دیگر نمایندگان ایران و افغانستان را برای مطالعه نهایی و مبادله استناد مربوط به دعاوی طرفین دیدار کرد. کمیسیون داوری، از غوریان عازم بررسی مرزی از جانب افغانستان شد، زیرا بررسی مرزی به دلایلی که روشن نگردید، از درون سرزمین ایران ممکن نبود. این اقدام با خوشی از سوی گروه افغانی استقبال شد.

1. Clause 4 of Despatch From His Majesty's Minister, Kabul, to his Majesty's Secretary of State for Foreign Affairs, London No. 141, Dec. 1934, FO 371/19408, p. 173.

2. Confidential report of British Consulate General, dated Mashed, 9 Dec. 1934, FO 371/19408, pp. 222-224.

3. From R. R. Maconachie, British Legation at Kabul to V. A. L. Mallet, British Legation at Tehran, 11 Dec. 1934, FO 371/19408, pp. 182-3.

۴. مخبر، همان، ص ۳۲

کمیسیون، مرز مورد اختلاف را تا جنوب سیاه کوه بازدید کرد و در ۱۷ ژانویه به هرات رفت. گروه ایرانی نیز که در جریان بازدیدها همراه کمیسیون نبود در همان روز وارد هرات شد. روز بعد ژنرال آلتای هر دو هیئت را در جلسه مشترکی گردآورد و رأی زنی مختصری به عمل آمد.^۱ فخرالدین آلتای سپس به کشور خود بازگشت. چند روز بعد آشوب‌هایی در اطراف نمکزار پدید آمد. تهران از امیر معصوم خان حسام الدوله سوم امیر خزیمه قائنات خواست تا شواهد مستندی را در جهت دعاوی ایران فراهم آورد.^۲

تجدد اختلافات و اعتراض‌هایی از هر دو سو موجب درنگ در اعلان رأی نهایی گردید. یک دیبلمات بریتانیایی در ترکیه به حکومت متبع خود گزارش داد:

«نوری پاشا به من گفت که هیئت ترک به ریاست ژنرال فخرالدین که برای تنظیم مرز ایران - افغان اعزام شده بود، توانسته است راه حل قابل پذیرش هر دو طرف بیابد و استدلالهای طرفین برای وی قابل درک نبوده است. به او گفته شده که دولت ترکیه در این شرایط تصمیم گرفته است مأموریت هیئت ترک را پایان دهد مگر اینکه دولتهای ایران و افغان، از پیش، تمکن و پذیرش خود را از رأی هیئت ترک اعلام نمایند.^۳ تصمیم‌های یادشده از سوی طرفین داده شد و هیئت ترک نیز در نهایت در ۱۵ مه ۱۹۳۵ رأی داوری خود را که ژنرال آلتای به زبان ترکی

1. From British Legation Kabul to British Legation Tehran, 11 Dec. 1934, FO 371/19408, pp. 182-183.

2. Clause 2 of H. B. Majesty's Consulate General of Khorasan and Sistan Confidential Diary for Jan. 1935, FO 371/19421, p. 3 of 142.

3. Mr. Morgan's despatch No. 457, dated Angora, 1 Jan. 1935, FO 371/19408, p. 179.

تهیه کرده بود،^۱ در آنکارا تسلیم سفیران ایران و افغان کرد. مجلس ایران در ۱۶ اکتبر ۱۹۳۵ قانون مرزی مبتنی بر رأی داوری آلتای را تصویب کرد،^۲ و کمیسیون مشترک ایران و افغانستان بی‌درنگ برای نشانه‌گذاری و نصب ستون‌های مرزی مشغول به کار شد.

نکته‌های برجسته رأی آلتای

۱. موسى آباد

در زمان داوری آلتای، موسى آباد روستایی با سه کلبه گلی و یک چشمه آب شیرین بود. کلبه‌ها را مأموران افغانی اشغال کرده بودند. آب مصرفی روستا از قناتی بود که از چشمه‌ای در یک کیلومتری شمال آن تأمین می‌گردید.^۳ در جنوب خاوری روستا نزدیک سکونت گاه زمستانی چند طایفه چادرنشین افغانی چند چشمه دیگر نیز وجود داشت. امیر محمد رضاخان خزیمه که در آن زمان از سوی خانواده خزیمه امیرسیستان بود،^۴ مالک قنات و زمین‌های آبیاری شده در موسى آباد بود و قنات را بازسازی کرده بود. گرچه خود روستای موسى آباد در اشغال اتباع افغانی بود، ایران این امر را نپذیرفته و بارها علیه آن اعتراض کرده بود. افغانان مدارکی در رد دعوای ایران تدارک دیدند. در رأی آلتای آمده است که آن استناد از سوی بریتانیا تهیه شده و در آنها دولت بریتانیا بارها تأکید کرده

1. From British Embassy at Ankara to the Foreign Office, dated Angara, 22 May 1935, FO 371/ 19408, p. 261.

2. British Legation at Tehran, despatch No. 447, dated Tehran 18 Oct. 1935, FO 371/19408, p. 271.

۳. نویسنده از پرگردان فارسی رأی داوری آلتای در کتاب محمدعلی مخبر، مرزهای ایران، پیشین، صص ۳۱-۵۲، استفاده کرده است.

۴. مخبر، همان، ص ۴۱.

است که در موسی آباد باید وضع موجود حفظ گردد. این استناد نشان می‌داد که هیچ حق مالکیتی بر روستا و آب آن از سوی کسی به افغانان داده نشده است. در رأی به ویژه تأکید شد که آبی که ناحیه را زنده نگه می‌دارد و زمین‌های اطراف را آبیاری می‌کند، بدون تردید به ایران تعلق دارد. با این وجود، آلتای چنین تصمیم گرفت:

«منطقه موسی آباد را به دو قسمت تقسیم کرده و خاکی را که در آن واقع است و اراضی که از چشمۀ مزبور مشروب می‌شود با دو خانه گلی به ایران واگذار نموده و محل سکونت زمستانی عشاپر واقعه در رویرو و شمال... را به افغانستان واگذار...» کند.^۱

به این ترتیب، ژنرال آلتای بدون توجه به این حقیقت که موسی آباد جزو مایملک شخصی یکی از اتباع ایران بود و ده‌ها مایل دورتر از باخته نشانه مرزی شماره ۳۹ خط مکلین قرار دارد، خط مرزی را آشکارا و مخصوصاً به سمت باخته برد تا بتواند نیمی از ناحیه موسی آباد را به افغانان بدهد (بخش اول نقشه شماره ۱۳ را بنگرید).

۲. نمکزار

ژنرال آلتای نشانه‌های مرزی از شماره ۴۰ تا ۵۱ را در فاصله موسی آباد به شمال نمکزار تعیین کرد. از این نقطه خط مرزی دری به بستر رودسرگردان حدود ۱۰ کیلومتر ادامه می‌یابد، تا به نقطه‌ای می‌رسد که کanal جدید شاخه‌های رود از کanal قدیمی آشکار می‌شود. نشانه مرزی شماره ۵۲ در آنجا قرار داده شد. از این نقطه خط مرزی کanal قدیمی رود سرگردان را تا حدود ۱۰ کیلومتر همراهی می‌کند (شمال باخته به جنوب باخته) و سیاه کدوی افغان را به افغانستان و سیاه کدوی ایرانی را برای ایران تعیین

۱. مخبر، همان، صص ۴۱-۲.

می‌کند. این خط تا کرانه‌های شمالی نمکزار تا نشانه مرزی شماره ۵۳ ادامه می‌یابد.^۱ ژنرال آلتای با ادامه خط مرزی، دریاچه نمک را به دو نیم تقسیم کرد، و نیمة خاوری به افغانستان و نیمة باختری به ایران تعلق گرفت (بخش دوم نقشه شماره ۱۳ را بگیرید)، تنها به این دلیل که از یک ایرانی سندی را ارایه کرده بودند که در آن به استفاده افغانان از نمک دریاچه رضایت داده بود.

۳. یزدان

در زمان داوری، یزدان دهکده‌ای با چند سکنه و یک مزرعه و نیز دفتر ژاندارمری و گمرک بود که همه به ایران تعلق داشت.^۲ ده و زمین‌های آن به امیر محمد رضا خان خزیمه و امیر حسین خان خزیمه علم تعلق داشت. دوازده کیلومتر به سوی جنوب یزدان دهکده‌ای به نام کبوده واقع است. این دهکده هم در سکونت چند خانواره بود که به همراه زمین‌های کشاورزی آن همه به ایران تعلق داشت و در مالکیت امیر حسین خان خزیمه علم بود که شامل قنات‌ها هم می‌گردید و وی قنات قدیمی را برای دهکده بازسازی کرده بود. وی هم‌چنین قناتی در نزدیکی زمین حاصل خیزی احداث کرد و آن را به نام دخترش طاهره، طاهرآباد نامید.^۳ بین یزدان و کبوده، مزرعه نظرخان قرار داشت که به یک تبعه افغان تعلق داشت و در اطراف آن مناطقی بود که برخی افغانان در ماههای زمستان از آنجا استفاده می‌کردند.^۴

افغانستان مدعی همه این مناطق بود، و استدلال می‌کرد که ایران آن‌ها را در جریان آشوب افغانستان در سال‌های جلوتر اشغال کرده بود. ایران

۱. همان، ص ۴۲.

۲. همان، ص ۴۴.

۳. از گفت و گرفت نگارنده با امیر حسین خان خزیمه علم در لندن در زانویه ۱۹۹۲.

۴. مخبر، همان، ص ۴۴.

استنادی ارایه نمود که نشان می‌داد نواحی یادشده از زمان‌های دور به ایران تعلق داشت. آلتای همه دعاوی مستند را مردود دانست و تصرفات موجود را پذیرفت. در رأی آمده بود که نه ایران سندی مبنی بر اعتراض به اشغال مرز عه نظرخان از سوی افغانان ارایه کرد، و نه افغانستان توانست ثابت کند که اشغال یزدان و کبوده توسط ایران را مورد اعتراض قرار داده باشد.^۱ به این ترتیب آلتای، یزدان و کبوده را به ایران و مرز عه نظرخان میان آن دورا به افغانستان واگذار نمود (بخش سوم نقشه شماره ۱۳ را بینگردید).

۴. چکاب

خط مرزی از کبوده تا نشانه مرزی شماره ۷۲ در کوه ریگو ادامه می‌یابد. از آنجا، خط یادشده در جهتی ملائم از شمال باختری - جنوب خاوری تا نشانه مرزی شماره ۸۰ در کوه خرم‌گاه، امتداد می‌گیرد. ژئوال آلتای این کوه را به نام خود خواند و در متن رأی از آن به عنوان کوه آلتای نامبرد.^۲ در سمت جنوب این نقطه، ژئوال آلتای مالکیت دهکده چکاب را که از آن امیرابراهیم خان شوکت‌الملک خزیمه (بعداً علم) بود نادیده گرفت. وی این منطقه و رأی مربوط به آن را این‌گونه مطرح کرد:

«با این که وجود یک کلبه محقر و چند مرز عه را یک چشمۀ آسپران که گفته می‌شود متعلق به یک نفر ایرانی است مورد مذاکره واقع گردید، ایرانی مزبور پیدا نشده و از طرف دیگر این موضوع کافی نبود که وضعیت جغرافیایی سرحدی تغییر داده شود. از تحقیقاتی که به عمل آمد معلوم شد که این محل به افغان‌ها متعلق است».^۳

کاپیتان هاتر کنسول بریتانیا در سیستان، در سال ۱۹۱۲ در مورد

وضعیت آسپران چنین نوشت:

۱. همان، ص ۴۸.

۲. همان.

۳. همان.

«حدود ۸ یا ۱۰ سال پیش، علی و پدرش محمد از پناهندگان افغان (و از دزدان سرشناس) زمین کوچکی را با همکاری مردی از طایفه دره بهنام اکبر (ملاعلی) با استفاده از آب آسپران زیر کشت داشتند. اکبر حدود ۷ سال پیش سهم خود را از کاریز به کلخدا حمزه و علی مراد از سیستان به ۴۰۰ قران فروخت. علی مراد و حمزه چند ماه کاریز را به کار گرفتند و بعد بر اثر اختلاف آن را رها کردند. در سال ۱۹۰۸ سعید خان (ممسمی) که از سوی کنسولگری در استخدام بود از شوکت الملک تقاضا کرد آسپران را به وی اعطاء کند. چون علی مراد درآمدی نمی‌پرداخت، حاکم با تقاضای سعید خان موافقت کرد با این شرط که یک پاسگاه مرزی از بلوجان در آنجا نگهداری کند. باید خاطرنشان کرد که آسپران در جهت مسیر مستقیم از سیستان به قائن واقع است و از گوشة جوین به شمال هامون صابری می‌گذرد و در آنجا راهزنی زیاد رخ می‌دهد.

وقتی حاکم آسپران را داد، سalarهای نه از که خانوارهای قدیمی آن سامان بودند به حاکم این منطقه اعتراض کردند و مدعی شدند استنادی (مهرنامه) در اختیار دارند که ثابت می‌کند آسپران همانند سورتیق، خواجه دوچاهی و دیگر کاریزهای واقع در ناحیه دوره - لهنو به آنان تعلق دارد. به نظر می‌رسد ادعای آنان بر آسپران مورد قبول قرار گرفته باشد، زیرا موجب شد که حقوق خود را آنجا را به صورت پیش کش تقدیم شوکت الملک کنند. (نکات دیگری هم در مورد درآمد منطقه نه در همان زمان مطرح بود). ملاعلی که از آسپران محروم شد، در برابر، در ناحیه دوروه جایی به او داده شد بهنام ماهی رود و بابت این مبالغه سند رسمی امضا شد. به نظر نمی‌رسد که کلخدا حمزه و علی مراد در ادعا مطرح نشدنند. خواجه جان محمد دوروه که مدعی بود آسپران جزو اموال شخصی اوست با دادن آنجا به سعید خان مخالفت کرد». ^۱

1. Extract from the Consular Report by Captain Hunter of Her Britannic Majesty's Sistan Consulate, dated 19 Aug. 1912, FO 248/921, p. 15.

شایان یادآوری است که تمام جاهایی که در نقل قول بالا از آنها نام برده شد، جزو املاک امیرشوکت الملک دوم و از سرزمین‌های ایران بودند.

آلنای در رای خود حتی به نام آنجا نیز اشاره نکرد. این مکان در حقیقت دهکده‌ای بود با تعدادی سکنه و قطعاتی زمین کشاورزی که چکاب نام داشت. امیرحسین خان خزینه علم درگفت و گوی ژانوبه ۱۹۹۲ با نگارنده اشاره کرد:

«چکاب متعلق به عمومی پدر و پدر همسرم امیر ابراهیم خان شوکت‌الملک بود. اگر چه مالکیت وی بر آنجا مسلم بود، داور تصمیم گرفت تنها بر اساس شهادت مباشر امیر شوکت‌الملک که یک افغانی بود، آن ناحیه را به افغانستان واگذار کند. مباشر امید داشت با این کار چکاب را به خود وی بدهند. امیر شوکت‌الملک تا چند سال پس از صدور رأی نیز به مالکیت خود بر چکاب ادامه داد».

نگارنده ایرانی، محمدعلی منصف تنها مرجعی است که مسئله مالکیت شوکت‌الملک بر چکاب را با شرح جزئیات می‌آورد. وی می‌نویسد که ادامه مالکیت امیر بر چکاب منجر به اعتراض دولت افغانستان شد. رضا شاه شوکت‌الملک را فراخواند و پس از گفت و گوی طولانی با وی، دستور داد که امیر، در صورتی که افغانها حقوق و منافع وی را پردازند، از چکاب صرفنظر کند.^۱

از آسپران، خط مرزی در جهتی شمالی - جنوبی تا سیاه کوه ادامه می‌یابد و اینجا نقطه آغاز خط مرزی سیستان بر اساس حکمیت مک - یا یکسره ماهون است. نشانه مرزی شماره ۸۷ به عنوان آخرین نشانه مرزی خط آلنای در بالاترین نقطه کوه یاد شده نصب است.^۲

۱. منصف، همان، صص ۱۹۳-۴.

۲. مخبر، همان، ص ۴۹.

اظهار نظر کلی در مورد رأی آلتای

دیبلمات‌های بریتانیا در کابل در آن زمان اشعار نمودند که افغانان، رأی آلتای را به نفع ایران ارزیابی کردند.^۱ این بدون تردید یک گزاره‌گری است. این حقیقت که داور، نظیر اسلام خود برخی از متصرفات ایران را به افغانستان واگذار کرد، بعدها آن‌گونه که خواهد آمد، به طور خصوصی حتی مورد تصدیق خود افغانان قرار گرفت.

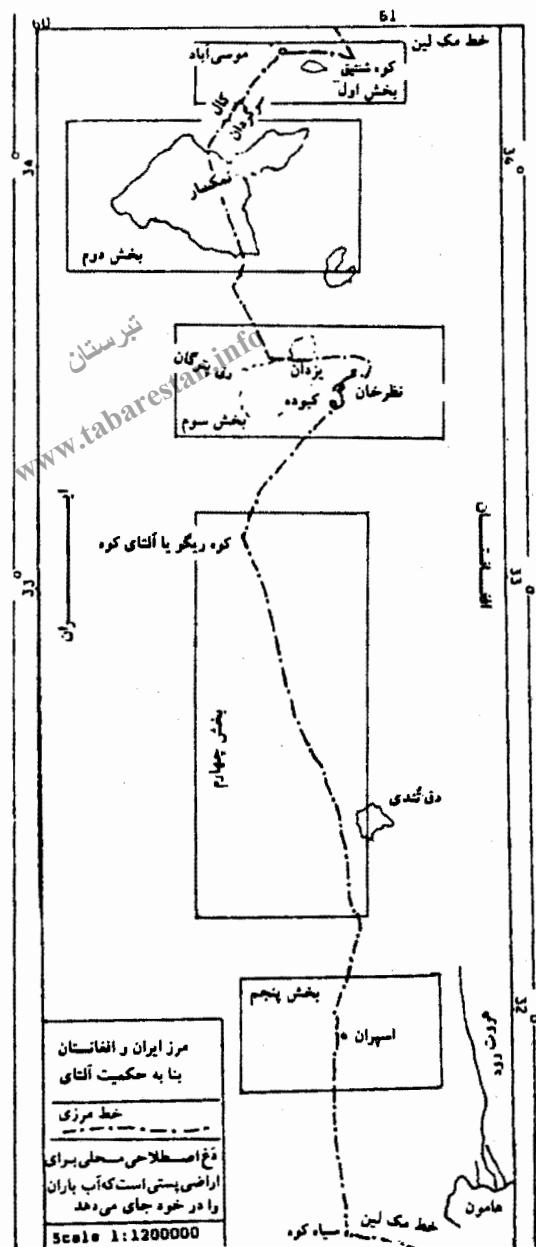
متصرفات ایرانی که در رأی آلتای به افغانستان داده شد عبارتند از:

۱. ناحیه موسی آباد. گرچه آلتای خود مالکیت زمین‌ها و تصرف ایران بر آن ناحیه را اقرار کرد، بدون در نظر گرفتن این‌که این ناحیه و رأی نقطه نهایی خط مکلین و کاملاً جزو ایران قرار دارد، آنجا را میان ایران و افغانستان تقسیم کرد.

۲. نمکزار. گرچه ژنرال آلتای مالکیت و تصرف عینی ایران را بر این ناحیه قبول داشت، و با وجود این حقیقت که در گفت‌وگوی در ژانویه منکر وجود هر گونه حقوقی برای افغانان نسبت به آنجا شده بود، بر مبنای سندی از یک ایرانی که در آن وی بنابر ملاحظات انسان‌دوستانه اجازه استفاده از نمک آنجا را به افغانان داده بود، ناحیه نمکزار را به دو نیمه تقسیم کرد.

اگر افغانان واقعاً نیاز داشتند که افزون بر دریاچه نمکی که در جنوب هرات در داخل سرزمین‌های واقع بود، به این نمکزار نیز دسترسی داشته باشند، افسر داوری می‌باید خط مرزی را در حاشیه‌های خاوری دریاچه در سرازیری‌های زنگلاب و کوه شتیق، و در بستر رود سرگردان که مستلزم تقسیم متصرفات ایران در نمکزار بود قرار می‌داد، اقدامی که

1. Afghanistan Confidential Annual Report 1935, from Leut. Colonel Fraser-Tyler to Mr. Eden, No. 31, dated Kabul March 7, 1936m FO 371/19423, p. 48.



شکل ۱۲: خط آنای

دقیقاً در جهت خواست افغانان بود. از این روست که باید گفت، داور حقوق و متصرفات ایران و دعاوی آن در این اراضی را نادیده انگاشت و رای خود در مورد نمکزار را دقیقاً بر آنچه افغانان ادعا می‌کردند و به آن تمایل داشتند، تعیین کرد.

۳. هیئت ایرانی برای کمیسیون داوری ثابت کرد که بخش‌های عمدۀ نمکزار با تلاقی و غیرقابل استفاده است.^۱ لیا این وجود، داور نیمی از نمکزار را که اتفاقاً نیمة بهتر آن هم بود به افغانستان داد، و در نتیجه بیشتر آن نیمه‌ای که به ایران تعلق یافت زمین‌های با تلاقی غیرقابل استفاده بود.

۴. گرچه یزدان و کبوده به طور مسلم جزو متصرفات ایران و مالکیت آن بر نواحی یاد شده قطعی بود، داور، برای اینکه بتواند مزرعه نظرخان را بتواند به افغانستان واگذار نماید، خط مرزی را به گونه‌ای ترسیم کرد که یزدان را در یک تنگنای سرزمینی کامل قرار داد و به این ترتیب کل آن ناحیه از نظر نظامی و بر حسب فعالیت‌های کشاورزی غیرقابل استفاده شد.

۵. اگرچه چکاب به طور مسلم جزو متصرفات ایران و مالکیت آن بر دهکده و ناحیه قطعی بود، داور آن را به افغانستان واگذار کرد تنها به این خاطر که می‌خواست خط مرزی جهت مستقیم شمالی - جنوبی خود را حفظ کند، و به این خاطر که داور نمی‌توانست مالک ایرانی آن ناحیه، امیرشوکت‌الملک را که مشهورترین فرد در سرزمین‌های خاوری ایران بود، پیدا کند. وی شهادت یک مباشر (افغانی) را پذیرفت، بدون اینکه حتی اشاره کند که وی مباشر امیر شوکت‌الملک بود.

در زمینه اینکه چرا داوری آلتای این‌گونه آشکارا به سود افغانستان بود، چندین فرضیه مطرح شده است. یکی اینکه آلتای، نواحی مرزی را از جانب افغانی آن نواحی و بدون حضور هیئت ایرانی مورد بازبینی قرار

داد، که این موجب گردید تا دریافت و برداشتی متمایل به استدلال‌ها و ادعاهای افغانستان پیدا کند. فرض دیگر این است که دوستی نزدیک و تماسهای مستمر دستیار ژنرال آلتای، کلنل ضیاء ییگ، با افسران نظامی افغان داوری را به سود افغانستان رقم زد.

عبدالحسین مفتاح، یکی از کهن دیپلمات‌های ایرانی، در نوامبر ۱۹۸۹ و انذکی پیش از وفات در نامه‌ای به نگارنده، فرضیه متفاوتی ارایه نمود. وی نوشت: که به هنگام ماموریت در آنکارا، با فیض محمدخان سفیر افغانستان در ترکیه که در زمان داوری آلتای در سال ۱۹۳۵ وزیر خارجه افغانستان بود، دیداری داشتم. وی به طور خصوصی به من گفت:

«آقای مفتاح می‌دانم که داوری موجب عصبانیت در ایران شده (رضا شاه و فروغی هر دو خیلی خشمگین بودند)، ولی چه کسی مقصراست؟ ایراد از دولت ایران است که شخصی را که از توازن روحی برخوردار نیست به ریاست هیئت کمیسیون می‌فرستد.» این کلمات مرا شوکه کرد و همین طور با شکفتی به او خیره بودم. وی ادامه داد: «آقای مفتاح تعجب نکید، برایتان انذکی از رفتار او می‌گوییم، قضاوت با خودتان. این مرد در هر جلسه عادت داشت از جابری خاست و در حالی که دستان خود را به پشت می‌گرفت و مانند آموزگار در سرکلاس بالا و پائین می‌رفت، کلمات و عباراتی به فرانسه بر زبان می‌راند. وی از عقدۀ خودبزرگ‌بینی رنج می‌برد، به نحوی که هم من و هم ژنرال آلتای را شدیداً عصبی می‌کرد. وقتی شما چنین فرد بی‌نزاكت و نامتعادلی را مامور چنین کار خطیری می‌سازید، دیگر چه انتظاری دارید؟»

این مساله نزد نسل پیشین از دیپلمات‌های ایرانی زیانزد بود، ولی کسان دیگری نیز که در خدمت دولت ایران بودند و آشنایی فراگیرتری به روابط ایران و افغانستان دارند، فرضیه مزبور را وارد نمی‌دادند. یکی از وزیران پیشین دولت ایران، دکتر علی نقی عالیخانی، در مارس ۱۹۹۱ به این نگارنده گفت:

«اگرچه تردیدی در رفتار نابخرا دانه فرخ وجود ندارد، ولی دشوار می‌توان پذیرفت که یک داور مرزی تصمیم خود برای به وجود آوردن مرزهای همیشگی میان دو یا چند کشور را، بر پایه ملاحظات فرعی و کوچک نظیر بیزاری از رفتار یک همکار وهم ردیف قرار دهد. اگر داوری آلتای به سود افغانستان بود، دلیل آن را باید در جای دیگری جست.» با این وجود، نامه آقای مفتاح تاکید دارد که مقامات دولای افغانی به طور خصوصی قبول داشتند که رای داوری آلتای، بهبهانی سرزمین‌های ایران به سود افغانستان بود.

به هر حال، کمیسیون مشترک نشانه‌گذاری ایران - افغانستان، بی‌درنگ پس از اعلان رسمی رای آلتای در ماه مه ۱۹۳۵ تعیین شد. کمیسیون مذبور تا اویل سال ۱۹۳۶ همه خط مرزی آلتای را به طول ۲۳۴ مایل نشانه‌گذاری کرد.

در نهایت، شایان یادآوری است که گرچه نشانه‌گذاری مرز از دست اندازی‌های مرزی به روستاهای ایران کاست، ولی مشکل را به طور کامل حل و فصل نکرد.

بخش دوم: تقسیم بلوچستان و مرز با هند بریتانیا

مقدمه

امپراتوری صفویان پیروزمندانه اتحاد سیاسی سنتی ایران را تقریباً در همان مرزهای امپراتوری‌های پیش از اسلام بازسازی کرد. منطقه بلوچستان (از رود هیرمند تا کرانه‌های اقیانوس هند و از ایندوس تا کرمان) در سراسر دوره صفویان در حاکمیت ایران بود. ظهور نادرشاه افشار در سالهای دهه ۱۷۳۰، به دوره کوتاه‌کمتر از ده سال آشنازگی ناشی از شورش‌ها افغانان پایان بخشید و بازگشت بلوچستان به حاکمیت ایران

را تضمین نمود. هنگامی که نادرشاه (آن‌هنگام نادرقلی) در سال ۱۷۳۰ تصمیم داشت به سرکوبی شورشی در هرات پردازد، محمد مومن یک مروی را برای جلب کمک نزد عبدالله‌خان حاکم بلوچستان و رهبر بلوچان براهوبی فرستاد. عبدالله خان در تدارک یاری رسانی به نادر قلی بود که در درگیری با حاکم منطقه سند کشته شد. فرزندان او، امیر محبت و امیر الشیاز در نامه‌ای، نادرقلی را در جریان حادثه قرار دادند. نادرشاه در سال ۱۷۳۶ حکمرانی بلوچستان را به امیر محبت داد. نادر پس از بازگشت از هند، فرمان داد بخش‌های جنوب باختり ایالت سندھ را از حکمرانی بلوچستان گردید.^۱

در دوره پرآشوب پس از مرگ نادرشاه در سال ۱۷۴۷، نصیرخان جوانترین فرزند عبدالله خان، که در ارتش نادری در حمله به هند شرکت داشت، قدرت را در کلات به دست گرفت. او خود را تحت تبعیت امیرعلم خان اول خزیمه قائنات و سیستان قرارداد که در پی قتل نادرشاه، بلوچستان را به قلمرو خود افزوده بود. در فاصله کوتاهی پس از آن، امیرعلم خان نیز به قتل رسید و نصیرخان خود را تحت تبعیت نخستین پادشاه افغان، احمدشاه درانی قرار داد. پس از مرگ احمد شاه در سال ۱۷۷۲، نصیرخان مدعی استقلال شد و شروع به گسترش قلمرو خود در محدوده ایران نمود:

«ارتش کلات در مکران تا قصر قند و دیزک پیش رفت. ایالت‌های یاد شده هیچ‌گاه به صورت دائم حفظ نشد و ایران در نهایت آن‌ها را دوباره به اشغال خود گرفت. پنج گور و کلوه به ایالت‌های شمالی ضمیمه شدند و مکران ویژگی سیاسی را که اکنون به نمایش می‌نمهد به خود گرفت.»^۲

۱. مخبر، همان، ص ۵۳

2. Extracts of a document on the history of Baluchistan, Public Record Office, FO 60/385, p.61 of 60.

ایران در این زمان در آشفتگی به سر می‌برد و درگیری‌های مسلحه‌انه قاجاریه به رهبری آقامحمدخان و زندیه به هدایت لطفعلی‌خان زند که جانشین کریم خان شده بود، کشور را فرسوده می‌ساخت.

با مرگ نصیرخان در سال ۱۷۹۵، برخی طایفه‌ها از سردرگمی در کلات سود جسته تلاش کردند خود را از قید و بند کلات رها سازند، که البته دوباره در سال ۱۸۳۱ به دست مهراب‌خان وادار به اطاعت شدند.^۱ در اواخر سده نوزده سلسله قاجار کنترل کامل ایران کنونی را در دست داشتند. محمدشاه قاجار (۱۸۳۴-۴۷) دعاوی حاکمیت ایران بر سراسر بلوچستان را احیاه کرد. بمپور در سال ۱۸۳۴ از سرداران شورشی گرفته شد. در پی آن، ابراهیم خان حاکم جدید کرمان، مناطق گه، قصر قند، دیزک، باهو و سرباز را بازسی گرفت. اسفندک و چابهار در سال ۱۸۷۲ تصرف شدند.^۲ چابهار در آنهنگام برای مدت کوتاهی در تصرف عربان مسقط بود که بندر و نواحی اطراف آن را از سوی دولت ایران اداره می‌کردند.^۳

البته قاجاریان نه تنها توانستند همه متصرفات از دست رفته ایران را بازگیرند، بلکه حتی در تعیین و ترسیم چارچوب روشنی برای تعریف

1. Ibid., p.62.

2. تاریخ‌های ارایه شده در سند زیر، با تاریخ‌های بالا هم خوانی ندارد: «شایان یادآوری است که آقای بچرگه از میرعبدالله از گه سخن می‌گفت اشاره دارد که وی حدوداً دوازده سال پیش (۱۸۴۹) خراج‌گزار ایران شد و هنوز (۱۸۶۱) به سرسردگی به شاه اعتراض دارد. این مطلب صرفاً یک شایعه نیست بلکه نتیجه تحقیق دقیق است و با گفته... نانومول هم خوانی دارد که تصرف بمپور به دست ایرانیان را در سال ۱۸۴۵ و تهاجم بعدی به گه و قصر قند را چند سال بعد و یا در حدود سال ۱۸۴۹ می‌داند.»

(*Letter of the Acting Secretary to Government, Bombay, No. 9 of 3 June 1861, FO 60/385, p.25 of 42*).

3. Reverand, G.P.Badger to the Government of Bombay, No. 10, dated 5 June 1861, FO 60/385.

رابطه روسا و سران خودمختار محلی مناطق پیرامونی کشور با دولت مرکزی نیز - ناتوان بودند. شاهان قاجار همچنین نتوانستند حدود مرزی جامع و مشخصی برای سراسر ایران تعیین کنند.

«بر مبنای خط مشی عرفی، مقام‌ها و یا نیروهای ایرانی هیچ‌یک اداره این نواحی را خود بر عهده نمی‌گرفتند. تازمانی که سران و روسرای محلی خواسته‌های ایران (دولت مرکزی) را پرآورده می‌ساختند مورد تعرض نبودند. نواحی گه، قصر قند، باهو، و دوست یاری در اختیار رئیس طایفه گیچکی به نام میرعبدالله است که از سوی ایران نایب است و تحت فرمان ابراهیم خان حاکم ایرانی بسپور عمل می‌کند. ابراهیم خان هم به نوبه خود تابع وکیل الملک حاکم کرمان است. محمدعلی و دین‌محمد سران جودگال باهو و دوست یاری، از میرعبدالله پیروی دارند. دیگر نواحی ایرانی هم در حکمرانی روسرای بلوج است که درآمد مالیاتی به ابراهیم خان می‌پردازند.»^۱

به این ترتیب، در زمان تحدید حدود مرز در ناحیه بلوجستان (سال ۱۸۷۰)، کاملاً روشن بود که نیمه خاوری مکران و بلوجستان جزو سهم خودمختاری کلات قرار گرفته که خود تحت الحمایگی و سرسپردگی بریتانیا را پذیرفته بود و نیمه باختری آن به ایران بازگشته بود.

نفوذ بریتانیا در بلوجستان و سیستان از اواخر سده نوزده رویه فزونی نهاد. با درک اهمیت گردنۀ بولان برای امنیت هندوستان، در جریان عملیات نظامی در افغانستان، بریتانیا نیروهایی را برای تنبیه مهراب خان که در دسرهای فراوانی به وجود آورده بود به کلات اعزام کرد. مهراب خان در درگیری‌ها کشته شد و نیروهای بریتانیا کلات را در کنترل گرفتند. دو سال پس از آن بلوجان علیه بریتانیا شوریدند و نتیجه آن، سرسپردگی آنان به حکمرانی نصیرخان دوم بود.^۲

1. Extract of a document on the history of Baluchistan, op.cit., p. 62.

۲. مخبر، همان، ص ۵۴

با انضمام سند در سال ۱۸۴۳ و پنجاب در سال ۱۸۴۸، نفوذ بریتانیا در بلوچستان گسترش یافت. در سال ۱۸۵۴ بریتانیا قراردادی با نصیرخان منعقد ساخت که وی را در برابر دریافت پولی سالیانه، تحت الحمایه بریتانیا کرد.^۱ نصیرخان دوم در سال ۱۸۵۷ درگذشت و برادرش میر خداداد جانشین او شد. میر خداداد در برابر دریافت دو برابر مبلغ، قرارداد تحت الحمایگی بریتانیا را ادامه داد. رخدادهای یاد شده ایران و بریتانیا را در بلوچستان رویارویی یک دیگر قرار داد و موجب کشاکش میان دو دولت شد. ابراز تمایل بریتانیا مبنی بر گسترش خطوط تلگراف خود به سوی باخته از گواتر تا تنگه هرمز در جاسک، کشمکش یاد شده را شدت بخشید و ضرورت تعیین دقیق مرز میان طرفین به میان آمد. هم زمان، کشمکش میان ایران و حکومت جدید افغانستان بر سر ایالت سیستان نیز مطرح شد. امیر شیرعلی خان از بریتانیا خواست از سوی حکومت افغان مداخله کرده به داوری میان دو کشور بپردازد که مورد قبول واقع شد.^۲

خط گلدن‌سیمید در مرزهای ایران و کلاط

در سال ۱۸۷۰ توافق شد که حل و فصل اختلافات مرزی ایران و افغانستان از راه داوری بریتانیا انجام پذیرد، ولی افغانان از بریتانیا خواستند تا کار داوری را به دلیل برخی مشکلات داخلی آن کشور برای یکسال یا بیشتر به تأخیر اندازنند.^۳ دولت ایران، میرزا معصوم انصاری یکی از دیپلمات‌های برجهسته و هوشیار وزارت خارجه را به عنوان

.۱. همان.

2. From Colonel F.R.Pollock to the Secretary to the Indian Government, dated Peshawar 17 June 1870, FO 60/386, p. 206.

3. From H.H.Amir of Afghanistan to the Governor General of India, dated 8 October 1870, FO 60/386, p. 462.

کمیسیونر ایران منصوب کرد. حکومت هند بریتانیا، ژنرال فردریک گلدسمید، رئیس طرح ایجاد خطوط تلگراف بریتانیا در بلوچستان جنوی را برای ریاست گروه داوری در سیستان و بلوچستان منصوب نمود.^۱ انتصاب وی در نتیجه پاشاری حکومت هند بریتانیا بود که عقیده داشت امیر افغان، «طبیعتاً انتظار دارد که داور مرز سیستان را حکومت هند منصوب نماید».^۲

تقاضای امیر افغان مبنی بر مداخله بریتانیا در اختلافات مرزی با ایران، در حقیقت فرصتی برای حکومت هند نیز بود تا خط مرزی بلوچستان را که مدت‌ها در پی تعیین آن بودند، مشخص کند: «مراسله ۵ مه ۱۸۶۹ از وزارت امور هند به وزارت امور خارجه، برای اظهارنظر نسخه‌ای از نامه شماره ۸۵ مورخ ۱۶ مارس را ارسال نموده که حاوی این پیشنهاد است که باید دولت ایران را به موافقت با مذاکرات جهت تعیین رضایت‌مند مرزهای خاوری آن واداریم».^۳

البته، از آنجا که کار تحدید حدود مرزهای ایران و افغانستان در سیستان به تاخیر افتاد، ژنرال گلدسمید مأموریت یافت در مورد مرزهای بلوچستان اقدام نماید. گلدسمید در نامه‌ای مورخ ۲۸ نوامبر ۱۸۷۰ به حاکم بمبی پیشنهاد کرد که از بمپور به سمت شمالی - خاوری ترین نقطه ممکن در مرز بلوچستان و پس از آن به سمت جنوب تا دریا اقدام شود.^۴

1. Telegram from Secretary of State to Viceroy of India, dated 19 May 1870, FO 60/386, p.249, section 182.

2. Extract of telegram from the Viceroy to the Secretary of State, dated 14 May 1870, No. 784, No.784p, FO 60/386, p.249, section 182.

3. FO 60/387, p.14 of 60.

4. Confidential letter from C.U.Aitchison, Secretary to the Government of India, to Major General Goldsmid, dated Fort William 24 January 1871, No. 169p. FO 60/387, p.158.

حکومت هند که خود به گلدمید توصیه کرده بود مرز بلوچستان را چگونه تعیین نماید، با پیشنهاد وی موافقت کرد. وزیر خارجه حکومت هند در نامه خود به گلدمید توصیه کرد:

«۳. در نظر خواهید داشت که وزیر امور هند تصویب کرده است که مرز توصیف شده در یادداشت ۲۸ آوریل ۱۸۶۹ شما باید مبنای عملیات قرار گیرد و اگر تغییرات مناسبی لازم بود باید با نظارت شخص خودتان انجام گیرد. به فرض اینکه شما مرز را جایی در نزدیکی جالق تعیین کنید، آنگاه خط پیشنهادی در صورت پذیرش، دقیقاً در باختر تپه در ایل در مرکز خلیج گواتر به دریا می‌رسد و در باختر خود جالق، دیزک، سرباز، پشن، و باهو، و در خاور کوهک، پنج گور، کچ، تومپ، نصیرآباد، و موند را خواهد داشت. هدف اصلی، تعیین مرز باختری کلات و نواحی تابع آن از جمله کچ و غیره است، که تصور نمی‌رود دعاوی ایران فراتر از آنجا چندان معتبر باشد. بنابراین اگر بخواهیم خیلی آزادمنش بنگریم، دعاوی ایران در باختر آن خط در نظر گرفته شود. ولی هر نوع انحراف از آن خط به سوی خاور باید زمینه‌های مستدلی نظری پیمان، تصرف، تمایلات روسای محلی و یا مزیت‌های آشکار داشته باشد.

۴. از جالق به سوی شمال، مرز نشان داده شده در گزارش شما خط فرضی است که در درازای بیابان به سیستان کشیده شده است. در مورد چنین خطی که ممکن است به کمیسیونرهای همکار خود پیشنهاد نماید، احتیاط بسیار یک پیش شرط خواهد بود. نقطه‌ای که امتداد مرز به زمین‌های کشاورزی در کرانه چپ هیرمند می‌پیونددند، طبیعتاً نقطه‌ای خواهد بود که مرز سیستان از آنجا آغاز می‌شود. در این موضوع، نسخه‌ای از مراسله شماره ۴۱ مورخ ۷ ژوئیه ۱۸۶۹ حکومت هند به وزیر خارجه را برای اطلاع شما پیوست می‌کنم. اگر خط نقطه‌چین نشان داده شده روی نقشه شما به عنوان مرز پیشنهادی را، امتداد دهیم، جایی در

نژدیکی بوگوت سر با هیرمند برخورد خواهد کرد، یا به هر صورت بسیار بالاتر از رود از بلندترین نقطه‌ای که دولت ایران در آنجا ادعا داشته باشد.»^۱

گذشته از تعیین مرز، پیش از آغاز مطالعات مرزی، توسط حکومت هند بریتانیا، تمایلات و نیات بدخواهانه حکومت هند نسبت به حقوق حاکمیت ایران در بخش ایرانی بلوچستان، در بند ۸ همان نامه بیشتر نمایان بود. در آن بند، مقامات حکومت هند پیشنهاد می‌کنند که هیات مرزی، عربان مسقط را نیز در داوری در نظر بگیرند، زیرا که روزگاری آنان در گواتر و چابهار بودند.^۲

حکومت هند با اینکه می‌دانست این نقاط براساس توافق، در اجاره مسقطیان بود و به هیچ وجه با حاکمیت ایران مغایرت نداشت،^۳ در حق حاکمیت ایران بر آن جاها تردید به وجود می‌آورد.

پیش از آغاز بررسی مرزی، اولین درگیری میان دو کمیسیونر ایران و بریتانیا در محل آغاز شد. اختلاف اولیه بر سر معرفی فقیر محمدخان تحت الحمایه سرشناس بریتانیا، یعنوان کمیسیونر نماینده خان کلات پیش آمد. کمیسیونر ایران استدلال می‌کرد که کار کمیسیون، تنها بررسی و ترسیم نقشه‌ای از نواحی مرزی برای مذاکرات دیپلماتیک ایران و بریتانیا در تهران جهت حل قضیه است، نه اجرای داوری و تعیین مرز که حضور نماینده کلات را ایجاد نماید. این استدلال براساس نامه‌ای بود که وزیر امور خارجه ایران در آن موافقت خود را با پیشنهاد بریتانیا برای تحدید حدود مرز اعلام کرده بود. وی در نامه مزبور تأکید کرده بود که:

«کمیسیونرهای یاد شده آزادی خواهند داشت نقشه‌ای از متصرفات

1. Ibid., Clause 3 and 4.

2. Ibid.

3. Reverend Badger to the Government of Bombay, No.10, dated 5 June 1861, FO 60/385.

ایران در بلوچستان و متصرفات خان کلات با مرزهای آن‌ها ترسیم کنند و آن را با خود به تهران بیاورند. پس از آن مساله با آگاهی دولت بریتانیا به گونه عادلانه تصمیم گرفته می‌شود، ولی در همین جا توافق می‌شود که مرزهای سیستان باید پیش از مرزهای بلوچستان در نظر گرفته شوند.^۱ در پی اعمال نفوذ بریتانیا در تهران، وزیر خارجه ایران به میرزا معصوم خان دستور داد تا کمیسیونر کلات را بپذیرد.^۲ البته پیش از حل این مساله، مشکل بیشتری پیش آمد که ماموریت داوری را سخت به خطر انداخت. دولت ایران در ۵ مارس به آگاهی سفیر بریتانیا در تهران رساند که برابر گزارش‌های واصله از کمیسیونر ایران، ژنرال گلدسمید برخی اقدام‌هایی انجام داده که موجب آسیب رساندن به حقوق ایران در نواحی مورد اختلاف بوده و بسیار تحریک‌آمیز است:

«براساس گزارش‌های واصله از کمیسیونر ایران، ژنرال گلدسمید آشکارا مناطقی را که همگان به ایرانی بودن آن‌جاهای معتبر فاند، به کلات متعلق دانسته و در مورد حقوق ایران نسبت به دیگر مناطقی که در تصرف ایران است و تعلق آن‌ها به ایران مورد اختلاف نیست، شیوه فکر درستی ندارد. موضوع دیگر شکایت در مورد اقدام‌ها تحریک‌آمیز مقام‌ها کلات و اعظام سربازان با سروصدای اگواتر به کج به تحریک مقام‌ها بریتانیا بود. وزیر مختار اشاره نمود که اعلیحضرت (شاه ایران) چنان از این اقدام‌ها خشمگین شد که فراخوانی کمیسیونر خود را کاملاً توجیه‌پذیر می‌دانست. تنها هدف وی نسبت به مرز مورد اختلاف ایران و کلات این بود که کمیسیونرها با نظم و ترتیب به تحقیق و رسیدگی پرداخته و

-
1. Extract of Translation of memorandum from Mirza Saeed Khan, Iran's Foreign Minister, dated Tehran 24 July 1870, FO 60/386, p.431.
 2. Telegram from the Iranian Minister of Foreign Affairs to the Iranian Commissioner, repeated in Mr. Alison's Telegram to Goldmid, dated Tehran 2 March 1871, FO 60/390-16925, p.4.

نقشه‌ای از خط مرزی ترسیم کنند و آنرا به تهران بیاورند که مساله میان دولت‌های بریتانیا و ایران حل و فصل گردد».^۱

ژنرال گلدمیید در نامه ۱۸ مارس ۱۸۷۱ برای وزیر امور هند، میرزا معصوم خان را به همان اقدام‌ها متهم کرد و پیشنهاد نمود که: «اقدام‌ها کمیسیونر ایران را به این نتیجه گیری ناخوشایند می‌رساند که اقدام‌ها دولت اعلیحضرت در مورد مرز ایران و بلوج قابل اجرا نخواهد بود مگر این‌که نفوذ دیپلماتیک در تهران بکار گرفته شود».^۲

اختلاف نظرهای میان کمیسیونر ایران که از سوی حاکم بمپور، ابراهیم خان حمایت می‌شد، و کمیسیونر بریتانیا مورد حمایت خان کلات، اساساً از عدم اعتماد میرزا معصوم خان نسبت به نیات واقعی گلدمیید ناشی می‌گردید. میرزا معصوم خان در گزارشی برای وزارت خارجه ایران تاکید نمود چون مقاصد گلدمیید از یادداشت‌های وی قابل فهم است، «لهذا به فرستادن کتابچه سؤال و جواب خود با مأمور انگلیس به حضور اولیای دولت علیه اکتفا» خواهد کرد و افزود که «این مأمور به جز حمایت و تقویت مأمور خان کلات و تحصیل سند که کج و تمپ و بليده و موند و کوهک و اسپندار و بلکه بيشتر سرباز و دشت باهو تعلق به خان معزی‌الیه دارد خیال دیگر...» ندارد و در پایان افزود که گلدمیید از وی شدیداً دل‌گیر است زیرا او در پیشبرد نیات گلدمیید همکاری نمی‌کند.^۳

با تشديد اختلافات میان دو کمیسیونر، دولت‌های ایران و بریتانیا از آن

1. Extract of letter from C.Alison, H.B.Majesty's Minister at Tehran to Right Hon'ble the Earl Granville, dated Tehran 9 March 1871, No. 22, FO 60/390, p.57.

2. Extract of clause 12 of despatch No.67, from Major General Goldsmid to His Grace the Duke of Argyll, dated Camp Gwadur 18 March 1871, FO 60/388, p.5.

۳. از نامه میرزا معصوم خان به میرزا سعیدخان مورخ ۲۹ صفر ۱۲۸۸ مطابق با ۱۹ مه ۱۸۷۱ سند شماره ۹۳ از کتاب یکصد سند تاریخی، از ابراهیم صفائی، تهران، ۱۳۵۳.

دو خواستند با یک دیگر همکاری کنند. سفیر بریتانیا در تلگرامی به گلدسمید توصیه می‌کند:

«دولت ایران چندین شکایت در مورد اقدام‌ها ادعای غیر منصفانه شما نسبت به ایران و نمایش‌های جنگ طلبانه از سوی کلاس و خیره مطرح ساخته است. اعلیحضرت تمایل دارد بررسی مساله با نظم و ترتیب و آرامش انجام پذیرد، و شما و همکاران نقشه‌ای تهیه کنید که مساله مرز در این حال و فصل گردد. من به موطن خود تلگراف زده‌ام که اظهارنظر آشکار اگر با مقاصد ایران هم خوانی نداشته باشد، می‌تواند در رسیدگی به مساله مرز سیستان اثر منفی داشته باشد.»^۱

وزیر خارجه ایران نیز در پیام مشابهی برای میرزا معصوم خان چنین توصیه کرد:

«تلگرام شما رسید. همکاری شما با کمیسیونر بریتانیا تصویب شد. برابر دستورالعمل‌ها اقدام کنید. افزون بر آن، فرمان همایونی برای شما این است که در بازرگانی مناطق متصل به خط مرزی، در انجام تحقیقات لازم، و در جمع آوری اطلاعات، بدون هیچ اقدامی برای تصمیم‌گیری در مساله مرز با ژنرال گلدسمید همکاری کنید. هر یک از شما نقشه‌های خود را تهیه کنید و آن‌ها را با یادداشت‌های خود به تهران بیاورید، تا مساله از سوی دولت‌های ایران و بریتانیا تصمیم گرفته شود.»^۲

گلدسمید و میرزا معصوم خان بدون اینکه به تنش میان خود پایان دهنند. کار بررسی مرز را ادامه دادند. البته همکاری آنان به مبادله برخی یادداشت محدود بود. گلدسمید کار بررسی و ترسیم نقشه از نواحی

1. From Mr.Alison to General Goldsmid, dated Tehran 8 March 1871, FO 60/1390, p.3 of 58.

از نامه وزیر خارجه به میرزا معصوم خان آن‌گونه که در گزارش زیر آمده است؛ Mr. Alison's telegram to Goldsmid, dated 3 March 1871, FO 60/388, pp.11-12.

مرزی را به کاپیتان لاوت^۱ از مهندسان گروه خود سپرد. گلدمید در ۷ فوریه ۱۸۷۱ در نامه‌ای به آگاهی کمیسیونر ایران رساند که کاپیتان لاوت در نقشه‌ای که از مناطق مرزی تهیه کرده، مناطق کوهک و اسفندک را در سوی ایرانی خط مرزی قرار نداده است:

«چون ادعای ایران نسبت به کوهک و اسفندک از سوی طرف دیگر پذیرفته نشده و آنان در تائید ادعای خود چندین بفر شاهد دارند، فکر می‌کنم این مساله را باید بررسی کنیم...»^۲
کمیسیونر ایران پیشنهاد گلدمید را مورد اعتراض قرار داد. میرزا معصوم خان در پاسخ نوشت:

«اولاً، کوهک و اسفندک از توابع دیزک هستند و هیچ ارتباطی به ماموریت تحقیقاتی شما پیدا نمی‌کند. ثانیاً، کمیسیونرهای کلات که منحصرأ برای بحث در مساله مرز کج و توابع آن منصوب شده‌اند، چه حقی دارند نسبت به دیزک و توابع آن ادعا کنند. آنان وقت شما را تلف می‌کنند و کار ما را با این موضوعات بی‌فایده به تأخیر می‌اندازنده.»^۳

میرزا معصوم خان به اعتراض به شیوه کار گلدمید، از حضور در روند اجرایی کار خودداری ورزید، بی‌آنکه خود مرزها را، به گونه جدا و مستقل بررسی نماید و یا این که آثاری از چنین مطالعه مستقل ایرانی برجای گذارد. البته گلدمید کار خود را بدون همکاری کمیسیونر ایران ادامه داد. او ماموریت خود را تکمیل کرد و مراتب را در ۱۹ آوریل به وزیر مختار در تهران تلگراف نمود. وی پیشنهاد کرد که نقشه ترسیمی و

1. Lovett

2. From General Goldsmid to Mirza Masum Khan Ansari, dated Bampoor 7 February 1871, FO 60/388, p.23.I.

3. From Mirza Masum Khan to General Goldsmid, dated Bampoor 8 Feb. 1871, FO 60/388, p.23.

گزارش وی مبنای بحث و گفت و گو در تهران قرار گیرد،^۱ و این چیزی بود که دقیقاً انجام شد. دولت ایران در ۳۲ اوت آن سال پذیرفت که نقشه و یافته‌های یک جانبه گلدمید مبنای صدور آرای مرزی قرار گیرد، و این در حالی بود که یک هفته پیش از آن در نامه‌ای به وزیر مختار بریتانیا، از نحوه و شیوه اقدام‌ها گلدمید در بررسی نواحی مرزی ابراز تأسف شده بود.^۲

با این وجود، دولت ایران نه تنها نقشه گلدمید را به عنوان اساس گفت و گو پذیرفت، بلکه تنها به یک جلسه گفت و گو میان وزیر خارجه ایران با وزیر مختار بریتانیا که گلدمید او را همراهی می‌کرد و بدون حضور میرزا معصوم خان که گفته شد بیمار است، بسته نمود.^۳

خط مرزی پشتنهادی گلدمید، به نظر شاه ایران رسانده شد. شاه تغییری در آن داد به این ترتیب که، کوهک در شمال و زمین‌های بین رودهای نهنگ و دشت، از موند به سوی دریا، را جزو قلمرو ایران آورد.^۴ گلدمید که دریافته بود ایران در مورد منطقه کوهک کاملاً جدی است، به حکومت هند بریتانیا توصیه کرد که کوهک به ایران داده شود:

«شاید ما باید کوهک را حتی بر مبنای تصرف تردیدآمیز و عدم پرداخت درآمد به ایران بدھیم تا قضیه حل شود و بقیه خط مرز براساس نقشه لاوت را حفظ کنیم. در چنین حالتی آیا باید افسر مهندس را برای دیدار با هریسون^۵ و روسرای هیئت‌های در طرف جهت نشانه گذاری مرز در پاداشت تفصیلی، کاملاً توجیه کرد؟ کل پشتنهاد با پست ارسال شد.»^۶

1. From General Goldsmid to Mr. Alison, dated 17 April 1871, FO 60/390.

2. Memorandum from Mirza Saeed Khan to C.Alison, H.B.Majesty's Minister at Tehran, dated 17 Aug.1871, FO 60/391, p.33.

3. From Alis on, Tehran, to Viceroy, Simla, 18 July 1871, FO 60/391, p.33.

4. From Goldsmid to Foreign Secretary, Simla, dated Tehran 14 Aug. 1871, FO60/390.

5. Harrison

6. Ibid.

توصیه مزبور در هند پذیرفته نشد و وزیر مختار بریتانیا در اول سپتامبر ۱۸۷۱ در یادداشتی رسمی به وزیر خارجه ایران اطلاع داد که مرزهای بلوچستان از گواتر تا جالق در شمال براساس نقشه و یافته‌های گلدسمید تعیین شده است. در یادداشت مزبور چنین آمد:

«امضاء‌کننده زیر، فرستاده فوق العاده اعلیحضرت [یادداشت] بریتانیا و وزیر مختار در دربار ایران، به نمایندگی از سوی دولت متبع خوش افتخار دارم نقشه‌ای را که در آن خط مرزی میان متصروفات سرزمینی ایران در بلوچستان و سرزمین‌های جزو اموال اتحادیه جکومت مستقل کلات مشخص گردیده، تقدیم نمایم. خط مرزی را می‌توان این‌گونه توصیف نمود: آغاز آن از شمالی‌ترین نقطه که دورترین نقطه تا دریا است. سرزمین کلات از باختر محدود است به ناحیه وسیع ایرانی به نام دیزک که شمال روستاهایی چند و نواحی کوچکی است چون جالق و قلعگان که در مرز واقع‌اند. پائین دو منطقه نام برد، ناحیه کوچک کوهک قرار دارد که همراه با پنج گور، پروم و سایر نواحی تابع آن را تشکیل می‌دهد و در طرف کلاتی مرز واقع است در حالی که به پشت در طرف ایران قرار دارد. در مرز پائین پنج گور، متصروفات کلات به سوی دریا عبارتند از بلدیه شامل زمیران و دیگر نواحی، موند، و دشت. در طرف ایرانی مرز، روستاهای زمین‌باز و باهو دوست یاری قرار دارند. مرز دشت به‌وسیله یک خط طولانی از تپه درابل واقع در بین رودهای باهو و دشت به سوی دریا در خلیج گواتر کشیده شده است.

به‌طور خلاصه: پنج گور و پروم و دیگر نواحی باکوهک، بلدیه شامل زمیران و دیگر نواحی آن، موند شامل تومپ، ناصرآباد، کج و همه نواحی، روستاهای توابع آن به سوی خاور، دشت با همه نواحی آن تا دریا، همه این نام‌ها نشانگر خط متصروفات کلات است. همگی این‌ها،

کلیه نواحی خاور مرز متصروفات ایران شامل دیزک، بم پشت، سرباز، پشین، باهو و دوست یاری هستند.»^۱

وزیر خارجه ایران در پاسخ به این یادداشت، سیاست رسمی دولت متبع خود مبنی بر پذیرش تحديد حدود را بدون رضایت، اعلام کرد. در نامه وزیر خارجه ایران آمده بود:

«در اطاعت از دستورات اعلیحضرت همایونی برای پاسخ، با احترام تمام تاکید می نمایم که دولت ایران، با وجود حقوق آشکاری که برای خود در بلوچستان قائل بود، صرفاً به لحاظ رعایت منیبات دولت علیاحضرت پادشاه بریتانیا مبنی براینکه این قضیه باید با تعیین خط مرزی به نتیجه رضایت بخشی برسد، به این وسیله نامه و نقشه ارائه شده از سوی جنابعالی را می پذیرد.»^۲

با وجودی که ایران به گونه ای شگفت آور اقدام به پذیرش خط گلدن‌سیمید در بلوچستان نمود، مقامات ایرانی بطور غیررسمی به وزیر مختار بریتانیا اطلاع دادند که کوهک و بخشهايی از دره مشکیل باید به ایران واگذار گردد. این درخواست‌ها بزوی روشن ساخت که توافق نهایی در مورد این مرزها ممکن نیست و به این ترتیب مساله کوهک و دره مشکیل حل نشده ماند تا در زمانی دیگر به نتیجه برسد.

ابراهیم خان حاکم بمپور، بی‌درنگ پس از تکمیل امور تعیین مرز و بازگشت گلدن‌سیمید از ایران، اقدام به تصرف کوهک و دیگر بخشهايی دره مشکیل نمود.

1. Extract of memorandum From C.Alison to the Persian Minister of Foreign Affairs, dated Guilhak, 1 Sept. 1871, FO 60/391, pp.1.2. of 37.

2. From Mirza Saeed Khan, Iranian Minister of Foreign Affairs to Mr. Alison, dated 14 Sept. 1871, FO 60/391, P.2. of 37.

خط هولدیچ و موز ایران - خوان

در حالی که حدود متصرفات ایران در بلوچستان را خط گلدمید در سال ۱۸۷۱، از کرانه خلیج گواتر به سوی شمال تا جالق تعیین کرد، ولی وضعیت کوهک و اسفندک حل نشده باقی ماند. دولت ایران ضمن پذیرش اصولی خط گلدمید، با تصمیم وی در بخش‌های شمالی آن خط موافقت نکرد. از این رو، توافق نهایی مناطق کوهک، اسفندک و دره مشکل را در یک نوار مرزی تارود هیرمند در تمام طول ۳۰۰ مایل مرز، تعیین نشده و عمدتاً نقشه‌برداری نشده باقی نهاد. این نقاط تعیین نشده مرزی، در حکم داوری گلدمید چنین مشخص شده بود:

«سیستان - به این ترتیب، بستر اصلی هیرمند در پائین کوهک باید مرز خاوری سیستان ایران باشد و خط مرزی از کوهک تا پهنه‌های جنوب ییابان سیستان باید به نحوی ترسیم شود که همه زمین‌های قابل کشت در کرانه‌ها از بند به سوی بالا جزو محدوده افغان قرار گیرد. به نظر می‌رسد که ملک سیاه کوه در زنجیره تپه‌هایی که سیستان را از ییابان کرمان جدا می‌سازد، نقطه مناسبی باشد.

مکران - از شمالی‌ترین نقطه یا دورترین نقطه از دریا شروع می‌شود. و سرزمین کلات از سوی باختر محدود است به ناحیه پهناور ایرانی دیزک و شامل روستاهای و نواحی زیادی است و جالق و قلعگان از جمله‌اند که در مرز واقع‌اند. پائین دو منطقه گفته شده ناحیه کوچک کوهک است که با پنج گور شامل پروم و دیگر نواحی در سمت متعلق به کلات مرز قرار می‌گیرند، در حالی که بم پشت جزو ایران می‌شود.^۱

تصمیم کمیسیون گلدمید در ناحیه مکران مبنی بر عدم تعیین مرز در

1. Boundary between Persia and North-West Baluchistan, Confidential Foreign Office Document, dated 19 Sept. 1893, FO 60/627, p.1.

نواحی سمت شمال جالق، به این خاطر بود که، آزادخان رئیس طایفه خران خود و قلمروش را از خان کلات مستقل می‌دانست.^۱

البته آزادخان در سال ۱۸۸۴ با هدایت و نظارت سر راپرت سندمن^۲، به عنوان یکی از سرداران خان کلات، با او به مصالحه رسید. آزادخان پیش از مصالحه یاد شده، در نامه‌ای به امیر افغانستان پرسیده بود که آیا کابل با سرپرده شدن وی به دولت بریتانیا مخالفت خواهد ورزید (بریتانیا کلات را از خان آن‌جا خریداری کرده بود). امیر افغان با در نظر گرفتن این حقیقت که قدرت خودش و بقای یک افغانستان یک‌بارچه، تا حدود زیادی به ملاحظات ژئواستراتژیک دولت بریتانیا در آسیای مرکزی و جنوب باختり آسیا بستگی دارد، رضایت داد که خران به کلات و حکومت هند بریتانیا منضم گردد، که تا آن‌هنگام سراسر بلوچستان خاوری به اضافه کلات را در کنترل مستقیم داشت.^۳

در همان زمان، ایران مدعی کنترل بر کوهک شد و همین موضوع موجب گردید تا مقامات بریتانیا برای جلوگیری از «دست‌اندازی‌های ایران به خران»، در پی تحدید حدود مرزهای این نواحی بروند. البته همان‌گونه که در یادداشت کاپیتان مکدونالد از حکومت هند در اوت ۱۸۹۳ آمده است، بریتانیا دلایل دیگری هم برای تعیین و ترسیم خط مرزی در مناطق واقع به سوی شمال جالق و رود مشکیل داشت، از جمله: ۱. مناقشه و دسیسه میان ایران و خران در تصرف مشکیل را متوقف کرده و از تجاوز ایران نه تنها در مشکیل بلکه در کوهک نیز جلوگیری خواهد کرد. ۲. ما را نیز قادر می‌سازد روابط میان ریگی رئیس مشکیل و

1. From Foreign Secretary to General Goldsmid, dated 26 May 1871, enclosure 12 of Government of India, Secret letter No.61 dated 26 Sept. 1871, quoted in Boundary between Persia..., op.cit. 2. Sir Robert Sandeman

3. Boundary Between Persia... op.cit., p.4.

نوروزخان را دقیقاً تنظیم نماییم و به این ترتیب بتوانیم میان ایران و خران حائل و مانع قابل اعتمادی بوجود بیاوریم.^۳ موجب اطمینان مردم و حاکمان مکران خواهد شد که ما از توجه به آنان غافل نبوده‌ایم و قصد نداریم اجازه دهیم آنان جذب ایران یا خران شوند.^۴ به گونه غیرمستقیم رشد قدرت نوشیروانی را تحت نظرارت قرار می‌دهد.^۵ به عنوان اقدام متقابل در برابر روسیه عمل خواهد کرد و به مردم تشان خواهد داد (و این نکته حائز اهمیت بسیار است) که ما منطقه را به روسیه واگذار نکرده‌ایم و از آن قدرت هراسی نداریم.^۶

شایان یادآوری است که اشاره کاپیتان مکدونالد در مورد روسیه مربوط است به کنسولگری جدید روسیه که در قائن گشوده شد.

البته در دسامبر ۱۸۹۵ طرفین تصمیم گرفتند اراضی میان کلات و سرزمین سیستان را نشانه گذاری کنند. در تهران قراردادی میان نخست وزیر ایران و وزیر مختار بریتانیا امضاء شد که اجرای نشانه گذاری مرز را امکان پذیر ساخت.^۷ بریتانیا این بار پذیرفت که نمی‌تواند تصرف بیش از بیست سال مناطق کوهک و اسفندک از سوی ایران را به سادگی نادیده انگارد.^۸ به این ترتیب کوهک و اسفندک به ایران بازگردانده شد. تحدید حدود این مرزها عملاً براساس گزارش نهایی کمیسیون کلنل هولدیچ در مورد تعیین مرزهای ایران - بلوجستان مورد توافق قرار گرفت. جزئیات آن در قرارداد ۲۷ دسامبر ۱۸۹۵ تهران منعکس است که به

1. Memorandum of Captain F.W.P.Macdonald of Indian Staff, dated London 15 Aug. 1893, FO 60/627, p.17.

۲. به پرسن اول بنگرد.

3. From Colonel T.H.Holdich, H.B.Majesty's Commissioner for the delimitation of Perso-Baluch Frontier, to the Secretary to the Government of India, Foreign Dept. dated Camp Panjgur 5 April 1890, No. 43, FO 60/627.

نمايندگان دو طرف اجازه داده شد نشانه‌گذاري مرزی را انجام دهند.^۱ كلل هولديچ و همتاي ايراني وي ماموريت نشانه‌گذاري مرز را در اواخر مارس ۱۸۹۶ به پيان بردنده در ۲۴ همان ماه موافقنامه‌اي در تكميل آن امضاء کردنده در اوایل آوريل ۱۸۹۶ تسلیم دولتهای طرفين گردید و به اين ترتيب کار تعیین مرز بلوچستان شمالی به سامان نهايی رسيد.^۲

روند ياد شده گرچه موجب شناسايي حاكميت ايران بر مناطقى نظير کوهک، کناريسته، اسفندك و نواحى باختر رود مشكيل گردید که از مدت‌ها پيش عملاً در تصرف ايران بود، بخش عده ناحيه مشكيل و از آن مهمتر ناحيه ميرجاوه و شهر آن و نقاط استراتژيك آن را از ايران جدا ساخت. مقامات بريتانيا از ناحق بودن اين جداسازی به خوبی آگاه بودند.

در نامه‌اي از سفارت بريتانيا به لندن چنین می‌خوانيم:

«بدین وسیله نسخه‌اي از قرارداد با يادداشت و نقشه پيوست آن را ارسال می‌دارم. جنابعالی درخواهيد یافت که براساس اين قرارداد، کلات زمين‌های بسيار بيشتری از آنچه حکومت هند خواستار پذيرش آن بود به دست آورد. فكر کردم برای معامله کردن‌های آينده و گرفتن امتياز، چيزی در دست داشته باشيم. کميسيونرهای ما اکنون در موقعیت خوبی هستند زيرا می‌توانند در صورتی که بخواهند، امتياز قابل توجهی به ايران بدهند، در حالی که هم چنان محدوده موردنظر حکومت هند برای کلات را تماماً حفظ کنند. البته در حال حاضر دولت ايران از معامله‌ای که کرده بسيار راضی است...»^۳

شایان يادآوری است که حکومت هند، در سال ۱۹۰۰ زمين‌های

1. Ibid.

2. Ibid.

3. From Durand to Marquis of Salisbury, dated Tehran 20 Jan. 1896, No.5, FO60/62.

ناحیه نوشکی را از خان کلات خریداری کرد^۱، و این در حالی بود که خود کلات تحت الحمایه بریتانیا بود.

توافق سال ۱۹۰۵

کلتل هولدیچ به هنگام تعیین مرز به سوی شمال جالت، اطلاعات خود را بر مبنای نقشه‌ای قرار داد که بریتانیا مدعی گردید که بررسی‌های بعدی نادرست بودن داده‌های آن را ثابت کرد. مقامات بریتانیا دریافتند که اگر مرز را براساس نقشه یاد شده نشانه‌گذاری کنند، به احتمال زیاد پاسگاه آنان در پداهه جزو سرزمین ایران قرار خواهد گرفت. از این‌رو، کاپیتان وب ویر^۲ مأمور بررسی نواحی مربوطه و تهیه گزارش در مورد موقعیت اصلی خط مرزی گردید. وی بررسی خود را در سال ۱۹۰۲ انجام داد. براساس نقشه‌ای که او تهیه کرده بود، میرجاوه جزو سرزمین هند بریتانیا قرار می‌گرفت. این اقدام موجب تحریک ایران و بروز اختلاف میان دو کشور گردید.

کلتل مک ماهون کمیسیونر داوری مرز سیستان، در گزارش مفصلی در نوامبر ۱۹۰۴ پیشنهاد کرد به جای خط مرزی هولدیچ موسوم به «خط آبی»، خط مرزی جدیدی با نام «خط قرمز» را به ایران تحمیل کنند. مک ماهون در بخشی از گزارش خود نوشت:

«برای ادامه خط مرزی در طول آب پخشنام تمام تپه‌های شمال کجه کوه، آب آن در جهت خاوری و به سوی سرزمین هند بریتانیا است، ایجاد می‌نماید خطی از قله ۷۰۳۳ (نژدیک گردنۀ بقا یواد) به سمت باخترا تا یال رشته کوه‌های بزاف، لکشک، و اوپلاکشیده شود. این خط موجب می‌شود که جاده‌های ایران از سیستان به بمپور، لادیز و جالت از

1. Sykes, *Ten Thousand Miles in Persia*, op.cit., p. 358.

2. Webb Ware

مسیر دزداب، جزو سرزمین ما قرار گیرد و طبیعتاً مخالفت شدیدی را از جانب ایران دامن خواهد زد^۱

«خط قرمز» پیشنهادی مک ماهون از سوی دولت بریتانیا رد شد زیرا وزیر مختار بریتانیا در تهران معتقد بود نخواهند توانست دولت ایران را وادار به پذیرش آن کنند.^۲ وزیر مختار پیشنهاد کرد اگر ایران در سیستان درست عمل کند و امیر حشمت‌الملک دوم خزیمه را از مداخله در بازرگانی هند باز دارد، «ما میرجاوه را به آنان واگذار خواهیم کرد».^۳

مساله امیر خزیمه، اشاره به امیر علی اکبرخان خزیمه حشمت‌الملک دوم، امیر سیستان بود که متهم بود با حمایت روس‌ها دستور داده بود صدور کالا به مرزهای هند بریتانیا ممنوع گردد. نایب کنسول بریتانیا در سیستان و قاین در تلگرامی برای حکومت هند در فوریه ۱۹۰۲، نوشت: «مسیو مولیتور^۴ (بلژیکی - از مدیران اداره گمرک) پیش از ترک سیستان با امیر حشمت‌الملک دیدار داشت و فرمان ممنوعیت صدور کالا به مرزهای ما را به او یادآور شد. چند روز بعد، به دیدار امیر رفتم که به من گفت آقای میلر^۵ (کنسول روسیه) نیز به دیدار اورفته و در مورد فرمان یاد شده وی را تحت فشار قرار داده و هشدار داده است که باید کدخدایان دهکده‌هایی را که از فرمان پیروی نمی‌کنند تنبیه کند. امیر افزود که میلر به وی گفته است «اگر نمی‌توانید خود از مرز مراقبت کنید می‌دانید دیگرانی هستند که این کار را برای شما انجام دهند». امیر این را نشانه‌ای از طرح‌های میلر در مورد مرز ما می‌داند. در موضوع کالاهای امیر

1. Clause 14 of McMahon's memorandum, No.2540, dated Camp Kohak, 5 Nov. 1904, FO60/712, p.3.

2. From Sir A.Harding, H.B.Majesty's Minister of Tehran to Foreign Secretary, Telegram No.5, dated 9 January 1905, FO60/712.

3. Ibid.

4. Molitor

5. Miller

گفت فرمانی مبنی بر ممنوعیت صدور آنها وجود دارد، ولی برای ما در مواردی همیشه استثناء وجود داشته است چراکه کالاهای مورد نیاز برای بازرگانی نبوده و جهت مصرف پادگان نظامی است.^۱

یک سال بعد موقعیت امیر حشمت‌الملک به عنوان حاکم سیستان، نه تنها از سوی برادر جوانترش شوکت‌الملک دوم امیر قاثرات که همه قدرت‌های خود را از دست داده بود، بلکه هم چنین از سوی معززالملک که در آن هنگام به عنوان حاکم قاین متصدی بود، مورد تهدید قرار گرفت. حشمت‌الملک تصمیم گرفت در برابر تهدیدهای یاد شده، از حمایت بریتانیا برخوردار گردد.^۲ امیر در آشوبی که در ژوئیه ۱۹۰۳ علیه آنان در سیستان صورت گرفت، از جان و مال انگلیسیان حفاظت کرد. کنسول روسیه در واکنش به این اقدام حشمت‌الملک، در صدد برآمد عزل وی را به دست آورد.^۳ بریتانیا که عزل امیر را صدمه جبران‌ناپذیری برای شان و جایگاه خود در ایران خاوری در برابر روسیه ارزیابی کرده بودند،^۴ به وزیر مختار در تهران دستور داد، در برابر حفظ موقعیت حشمت‌الملک به عنوان حاکم سیستان، با دولت ایران توافقی به عمل آورد که بر مبنای آن وضع موجود مرزی در شمال خط هولدیچ در نشانه شماره یازده ثبت گردد. این قرارداد که در ۱۳ مه ۱۹۰۵ منعقد شد،^۵ گرچه پاسگاه قلعه سفید

1. Clause 4 of despatch No.331, from Major R.A.E. Benn, H.B.Majesty's vice Consul for Sistan and Kain, to the Secretary to the Government of India, Foreign Dept. dated Sistan 23 Feb.1902, FO 60/712, p.2.

2. Notes by Major Benn, dated 21 May 1903, FO 248/789.

3. H.Dobbs, Consul for Sistan, to the India Government, 7 July 1903, Confidential, FO 248/790.

4. Ibid.

5. From Mr Cook to Foreign Office, 1 Sept.1950, FO 371/82332 A, No.417/1, p.2.

نیز به پیروست دوم بنگرد.

را در اختیار بریتانیا باقی نهاد، «خط آبی» هولدیج را در مسیر آب تالاب (تحلاب یا تلخاب) تحديد حدود کرد و براساس آن میرجاوه قدیم و جدید به همراه ۳۰۰ مایل از نواحی مرزی مورد اختلاف به ایران بازگردانده شد. دولت‌های ایران و بریتانیا هم چنین متعهد به بررسی و تحديد حدود بخش مرزی از نزدیکی میرجاوه تا کوه ملک سیاه شدند. این توافق هیچ اقدامی فراتر از نقشه‌برداری مرز به همراه نداشت.^۱ در سالهای ۱۹۳۸-۹ نیز توافق‌های مشابه میان دولت برای تحديد حدود انجام شد که آنها نیز حاصلی نداشت.

با فروپاشی و نابودی امپراتوری هند بریتانیا در سال ۱۹۴۸،^۲ بلوچستان بریتانیا نیز هویت سیاسی نوینی یافت و همراه با بخش‌هایی از پنجاب و سند، قلمرو سرزمینی کشور نوینیاد پاکستان را تشکیل داد. روزنامه اطلاعات تهران در ۱۳ اوت ۱۹۵۰ گزارش نمود که دولت‌های ایران و پاکستان در مورد نشانه‌گذاری مرز میرجاوه - ملک سیاه کوه به توافق رسیدند.^۳ دولت بریتانیا همه استناد مربوط به این بخش از مرز ایران و پاکستان را در اختیار دولت اخیر قرار داد.^۴

نتیجه‌گیری

به عنوان یک نتیجه‌گیری، باید خاطر نشان کرد که بخش جنوبی (بلوچستان) از مرزهای خاوری ایران، یکی از اولین نمونه‌های کاربردی مقاهمیم نوین اروپایی در تحديد حدود و تعیین مرز است که در خاور زمین به اجرا درآمد. بریتانیا در مورد اثرات حقوقی و جغرافیایی به کارگیری این

1. Ibid.

۲. روزنامه اطلاعات، ۲۲ مرداد ۱۳۲۹

3. From L. Barnett of Foreign Office to C. E. Diggins of Commonwealth Relations Office, dated 11 Aug. 1950, FO 371/8233 A (Ep 1081/3).

مفاهیم نوین تصور روشنی داشت. افزون برآن، مقامات بریتانیا آگاهی‌های دقیق و دستور کار سنجیده‌ای در مورد سرزمین‌ها و مرزهای بلوجستان داشتند و از پیش در مورد چگونگی تعیین خط مرزی تصمیم گرفته بودند. در حقیقت، ماموریت ۱۸۷۰-۷۱ ژنرال گلدمیلد، نه برای داوری در رفع اختلافات مرزی در بلوجستان، بلکه برای به اجرا درآوردن برنامه تفصیلی حدود مرزهای بلوجستان بود که در زانویه ۱۸۷۰ برای او تعیین شده بود. ایرانیان در برابر، نظیر سایر ملت‌های خاور زمین، کاملاً با مفاهیم نوین اروپایی مرز و اثرات حقوقی و جغرافیایی آن بیگانه بودند. فراتر، در عمل ثابت شد که ترجمان سنت کهن شرقی حاکمیت و کشورسالاری بر نواحی و مناطق تابعه، به شکل‌های حقوقی نوین اروپایی کاری ناشدنی بود. در نتیجه هرگاه بریتانیا در مورد جدایی و جداسازی نواحی تابع ایران به بحث و استدلال می‌پرداختند، ایرانیان قادر نبودند خلاف آن را ثابت کنند.

بیش از آن، تھوڑه غیرمسئولانه برخورد دربار قاجار به ویژه شخص ناصرالدین شاه، در موضوع تقسیمات سرزمینی و تعیین مرز نیز شایان اهمیت است. به شرحی که پیش‌تر اشاره شد، شکایت‌ها و هشدارهای میرزا معصوم‌خان کمیسیونر مرزی ایران هیچ گوش شنوایی نیافت.

دولت ایران نه تنها به اقدامات بی‌قاعده بریتانیا اعتراض نکرد، نه تنها با کمیسیونر منصوب خود مشورت نکرد، و نه تنها به پذیرش «رأی داوری» یک سونگر گلدمیلد تن داد، بلکه بحث‌های خود را در مورد تابع بررسی مناطق مرزی به یک جلسه گفت و گو میان وزیر خارجه با وزیر مختار بریتانیا در تهران که گلدمیلد نیز حضور داشت، محدود ساخت. نقشه‌ها و پیشنهادهای گلدمیلد بی‌درنگ و بدون مخالفت پذیرفته شد. تنها به هنگام تصویب نهایی از سوی ناصرالدین شاه بود که او ناجیه کوهک را درخواست کرد.

نتیجه نهایی این داوری و داوری‌های بعدی در مرز بلوچستان بسیار سویه بود و بریتانیا توانست تا آن اندازه سرزمین‌های بلامعارض ایرانی را برای خانان سرسپرده خود دست و پا کند که برای معامله و امتیازگرفتن از ایران از آن‌ها به خوبی استفاده کند.^۱ این بدنه بستان در حقیقت دست کم یک بار در سال ۱۹۰۵ واقعیت یافت که براساس آن در مقابل عدم اجرای حکم عزل امیرخزیمه در سیستان، میرجاوه و بخش بزرگی از سرزمین‌های غصب شده ایرانی، بازگردانده شد.

همه این اقدامات چیزی جز یک بازی جغرافیای سیاسی نبود که براساس مقررات اروپایی بازی پی‌گیری می‌شد، آن‌هم در حالی که توب‌بازی همیشه در اختیار بریتانیا بود. این نخستین مرحله از تعیین مرز در خاور ایران بود که به صورت الگویی در دیگر موارد از آن استفاده شد. به گفته دیگر، مرز تعیین شده از سوی گلدمید در بخش جنوبی بلوچستان به صورت الگویی برای تعیین مرز در دیگر سرزمین‌های خاوری ایران درآمد.

1. Letter of 20 Jan. 1896, from Duran, Tehran to Marquis of Salisbury,
FO 60/62.

تبرستان
www.tabarestan.info

فصل ششم

سیستان و حکومت گلدمید

مقدمه - پیشینه تاریخی کوتاه

ایالت سیستان در دوره‌های تاریخی با نام‌های سکستان، نیمروز، زرنگ و زابلستان و غیره خوانده شده، و چهاردهمین ساتراپی در نظام مشترک المناع هخامنشی ۵۵۹ تا ۳۳۰ پیش از میلاد)، و بخشی از کوست خاور در ساختار فدرال ساسانی (۲۲۴ تا ۶۵۱ پس از میلاد) را تشکیل می‌داد. در دوره اسلامی، سیستان مرکز مهمی در جنبش‌های سیاسی برای بازپسایی ایران گرایی به شمار می‌رفت. بسیاری حرکتها و جنبش‌ها از سیستان آغاز و در سراسر فلات ایران گسترده شد. صفاریان سیستان نخستین سلسله‌ای بودند که از بندگی و اسارت خلافت عباسی رهایی یافتنند. سلسله‌های متواتی همیشه خراسان و سیستان را به عنوان بخشی از سرزمین‌های ایران در نظر می‌گرفتند. در سراسر دوره صفوی (۱۷۳۰-۱۵۰۱)، ایالت سیستان، یکی از ایالت‌های خاوری ایران بود و نادرشاه افشار در آستانه پادشاهی خود، سیستان را، پس از یک دوره هشت ساله آشوب افغانان، به قلمرو امپراتوری خود بازگرداند. در پی مرگ نادرشاه، ایران دست‌خوش آشتفتگی شد و احمدخان درانی (ابوالی) که پادشاهی افغانستان را بنیاد نهاد، از فرصت نبودن یک

رهبر توانا در ایران سود جست. وی با شکست دادن امیرعلم خان اول امیرخزیمه که در سال ۱۷۴۷ سراسر سیستان، خراسان و بلوچستان را بر قلمرو خود افزوده بود، بخش‌های عمدۀ سیستان را به اشغال خود گرفت. از سال ۱۷۴۹، بخش‌های سیستان تا مرگ احمدشاه درانی در سال ۱۷۷۲، در اشغال وی باقی ماند. دوره کوتاهی که تنها ۲۳ سال به درازا کشید.

در پی مرگ احمدشاه، پادشاهی سدوزانی افغانستان در آشوب فرو رفت، در حالی که ایران نیز هم چنان درگیر رقابت‌های داخلی از جمله میان آقامحمدخان قاجار و لطفعلی خان زند بود. در این دوره سیستان تحت حکومت روسای بلوج و بهرام خان از خاندان کیانی قرار داشت، که خود را بازمانده سلسله افسانه‌ای ایران به نام کیانیان می‌دانستند. در شرایط آشفته یاد شده، خانواده کیانی، سروری تیمور جانشین احمدشاه درانی را در سیستان پذیرفتند. وی این سروری را به زور تحمیل کرده بود. در ایران کسی نبود از آنان پاسداری و حمایت کند.

در دوره فتحعلی شاه قاجار بود که بین سال‌های ۱۸۱۰ تا ۱۸۴۰ سراسر سیستان، بلوچستان و خراسان به ایران بازگردانده شد. از آن زمان، دولت‌های ایران هیچ‌گاه اجازه ندادند در حاکمیت ایران بر سیستان وقفه‌ای پدید آید. در زمان انعقاد قرارداد مارس ۱۸۵۷ پاریس، هرات و قندهار مدعی بخش‌هایی از سیستان شدند. سردار موروژنی سیستان به نام سردار علی خان سرندی از منطقه سه‌کوهه که در سال ۱۸۵۳ رسمًا اعلام وفاداری به ایران کرده بود^۱، با احساس تهدید از جانب ادعاهای هرات و قندهار، شخصاً به تهران رفت و در آنجا رسمًا به عنوان حاکم ایالت منصب شد و دختر عمومی ناصرالدین شاه را نیز به همسری گرفت. این

1. «Persian Frontiers», A Document prepared for the British Indian Government, No. RRx/7/I, FO 371/40219, p. 12..

اقدام یکبار دیگر موجب برانگیختن ذهنیت استراتژیک مقامات حکومت هند بریتانیا شد مبنی بر این که اگر سیستان هم چنان به عنوان ایالتی از ایران باقی بماند، امتیت هند را تهدید خواهد کرد.

در همان زمان، وقتی هرات در صدد دست‌اندازی به سیستان بود، کمیسیونر بریتانیا در هرات، کلنل تیلور^۱، تلاش می‌کرد دولت متبع خویش را متقاعد سازد که: «اگر به ایران اجازه دهیم به اعمال نفوذ در سیستان ادامه دهد، می‌تواند آنجا را مقهور قدرت خود کرده به مرزهای هند نزدیک شده و اقداماتی به ضرر آن سرزمین انجام دهد. از سوی دیگر، اگر سیستان در اختیار یک قدرت دوست باشد، می‌تواند به هنگام لزوم با ایجاد آشوب در مرز جنوب خاوری ایران و غارت کاروانهای آن، صدمات بسیار سنگینی به تجارت ایران وارد آورد.^۲

در آن‌هنگام شایع بود که علی خان سربندی با تجهیزات و نفرات در صد بازگشت به سیستان بوده است.

پیش از آنکه حتی سران افغانی چیزی از شایعه یاد شده شنیده باشند، وزیر مختار بریتانیا در تهران، در ۵ مه ۱۸۵۷ خطاب به نخست وزیر ایران اظهار امیدواری کرده بود که شایعه بنی پایه باشد. وی در نامه خود افزوده بود: «زیرا سیستان بخشی از افغانستان است و اشغال آن از سوی ایران به منزله نقض آشکار و مستقیم معاهده پاریس خواهد بود»^۳ صدراعظم ایران در ۱۳ مه ۱۸۵۷ پاسخ داد:

«مقامات ایران همیشه بر این نظر بوده‌اند و اکنون نیز هستند که سیستان از قدیم الایام^۴ بخشی جدایی ناپذیر از سرزمین ایران است و در

1. Taylor

2. From Colonel Taylor to Lord Conning, 2 Feb. 1858, repeated in H.L.Wynne's account of History of Sistan and Lash-Jowain, 6 July 1870, FO 60/386, p. 18.

3. Ibid., p.20.

4. ab antiqua

عین واژه در سند آورده شده است.

حال حاضر نیز در تصرف دولت ایران است و بنابراین ضرورتی ندارد نیرو یا سرباز به آن جا اعزام کنیم و یا این که آن جا را مجدداً مورد اشغال قرار دهیم.»^۱

پاسخ صدراعظم ایران، برای مقامات حکومت هند که خواستار تقویت جناح‌های باختزی حکومت حاصل افغانستان بودند، خوشایند نبود. به همین جهت وزیر مختار بریتانیا در ۱۵ مه ۱۸۵۷ به نامه دیگری به نخست‌وزیر ایران، ادعاهایی از سوی روسی افغان مطرح نمود:

«دولت بریتانیا نمی‌تواند پذیرد که نظر شما درست باشد، زیرا در حقیقت این نظر نه تنها با تاریخ سیاسی سیستان هم خوانی ندارد، بلکه موقعیت جغرافیایی آن که در نقشه‌های موجود نمایان است، نیز آنرا بخشی از افغانستان می‌داند.»^۲

نامه وزیر مختار با این تهدید از سوی دولت بریتانیا پایان می‌پذیرد:

«... وظیفه دارم به اطلاع عالی‌جناب برسانم که اگر دولت ایران اقدام به اعزام نیرو به سیستان نماید، ایالتی که به قندهار، مرکز افغانستان و مرزهای بریتانیا، بسیار نزدیک است، دولت علیا حضرت چنین اقدامی را تخلف آشکار از پیمان پاریس تلقی خواهد کرد.»^۳

به هر حال، سردار علی خان با تجهیزات و نفرات خود به سیستان بازگشت، ولی در اکتبر ۱۸۵۸ به دست برادرزاده‌اش، تاج محمدخان سردار پیشین ایالت سیستان به قتل رسید. تاج محمدخان اندکی بعد خود را تبعه ایران اعلام و مراتب سرپرده‌گی به دولت ایران را ابراز داشت.^۴ دولت ایران پیش از اعلام وفاداری تاج محمدخان، تصمیم گرفته بود برای مجازات کسانی که در قتل سردار علی خان دست داشتند، نیروی نظامی

1. Ibid.

2. Ibid.

3. Ibid., p. 21.

4. «Persian Frontiers», op.cit., p.10.

اعزام نماید. صدراعظم ایران در پاسخ به نامه‌ای از سوی دوریا^۱ وزیر مختار جدید بریتانیا مبنی بر این که هدف دولت ایران از اعزام نیرو به سیستان چیست، تاکید کرد که شاه قصد داشت به حاکمان قائن و کرمان فرمان دهد نیروهایی تدارک ببیند تا در صورتی که مردم سیستان از تسليم مرتكبان قتل به دولت ایران خودداری ورزیدند، آنان نیروهای آماده شده را برای مجازات تاج محمدخان و همه دست اندرکاران قتل سردار علی خان اعزام نمایند.^۲

مقامات هند بریتانیا نیز بار دیگر به نخست وزیر ایران یادآور شدند که دولت متبوع آنان، سیستان را متعلق به افغانستان می‌داند، کشوری که در آن زمان هنوز موجودیت نداشت. با وجودی که بریتانیا پاپشاری داشت که سیستان بخشی از افغانستان است، تاج محمدخان سرسپردگی خود و حکمرانی سیستان را به ایران اعلام داشت. در این زمینه، وزیر مختار بریتانیا در تهران، در نامه‌ای به دولت هند در ۳۰ مارس ۱۸۵۹ گزارش داد:

«دو نفر که یک سینی حاوی سکه‌های طلا را حمل می‌کردند توسط نایب تشریفات معرفی شدند. آنگاه نامه مفصلی که به نظر از سوی حاکم سیستان نوشته شده بود، با صدای بلند خوانده شد. وی در آن نامه، مراتب اطاعت و وفاداری به پادشاه را تصریح کرد. سکه‌های درون سینی اشرفی‌های شاهی بود که به نام اهلیحضرت پادشاه (ایران) در سیستان ضرب شده بود.»^۳

حکومت هند که دریافته بود دولت ایران مصمم است حقوق دیرین حاکمیت خود بر سیستان را اعمال نماید، خردمندی را در شناسایی آن حقوق یافت. اج. ال. وین در گزارشی تحت عنوان «تاریخ سیستان و

1. Doria

2. H.L. Wynne, op.cit., p.22.

3. Ibid., P.23I.

لاش - جوین» برای وزارت خارجه بریتانیا در سال ۱۸۷۰ چنین بازتاب می‌دهد:

«لرد استانلی^۱ یادداشت خود را با دیدگاه‌های زیر پیوست کرده است: به نظر می‌رسد نتیجه‌گیری کلی از حقایق مندرج در آن یادداشت چنین باشد که سیستان برای نسل‌ها، و حتی از دوره‌پیش از تاریخ تا مرگ نادرشاه در سال ۱۷۴۷، بخش جدایی‌ناپذیری از امپراتوری ایران بوده است.^۲

هم‌چنین به نظر می‌رسد که سیستان را به هیچ وجه نمی‌توان جزو افغانستان دانست، زیرا ساکنان آن مردمان متفاوتی نسبت به افغانان هستند که بیشتر نظیر ایرانیان اهل تشیع و نه نظیر افغانان سنی می‌باشند، به زبان متفاوتی از افغانان سخن می‌گویند، و هیچ‌گاه چیزی بیش از یک اطاعت اسمی از حاکمان افغانی نداشته‌اند، به جز احمد شاه و آنهم تنها برای یک دوره بسیار کوتاه که نمی‌تواند ادعای حاکمیت ایران را بی اعتبار سازد، ادعایی که بر دو عنوان مورد پذیرش حقوق بین‌الملل، یعنی اشغال‌کننده اول و تصرف غیرمنقطع، استوار است.»^۳

رخدادهایی که به تقسیم سیستان و حکومیت موزی انجامید

امیرکابل، دوست محمدخان، در ژوئیه ۱۸۶۱ با ارتش بزرگی عازم ناحیه نیمه مستقل قندهار گردید، ناحیه‌ای که از نظر سنتی ولی به گونه‌ای مبهم، به جز در دوره پادشاهی احمدشاه درانی از ۱۷۴۹ تا ۱۷۷۲، تابع ایران بود. اقدام دوست محمدخان، ایرانیان را متلاuded ساخت که وی قصد دارد فراه و هرات و در نهایت سیستان را تصرف کند. ایالت فراه اندکی بعد

1. Lord Stanley

2. Mr. Eastwick to Mr. Alis on, 18 Dec. 1862.

3. H. L. Wynne, op.cit., p.22.

تصرف شد. وزیر مختار بریتانیا در تهران طی نامه‌ای به دولت متبع خود گزارش داد که دربار قاجار از دریافت خبرهای مربوط به قصد محمدشیرف خان فرزند دوست محمدخان و حاکم فراه برای مجازات بلورچان مهاجم به سرزمین قندهار، برآشفته است، و آن را دستاویزی جهت حمله به سیستان می‌داند. وی در نامه‌اش افزوده بود که دولت بریتانیا در حقیقت نمی‌تواند انتظار داشته باشند که دولت ایران ساكت بماند و نظاره‌گر حمله به سیستان گردد.^۱

دولت هند بریتانیا حتماً از برنامه دوست محمدخان و پیش‌نشان برای سیستان آگاه بود. در یادداشت‌های سفارت بریتانیا در کابل برای روز ۲۸ آوریل ۱۸۶۱ تأکید شده است که شریف خان در تدارک اقدام یاد شده است. یکی از خادمان تاج محمدخان خبرهایی را به مشهد برد و گفت که شریف خان ابتدا می‌خواهد، رودبار، متعلق به بلوج‌ها، را گرفته و سپس به سوی جهان آباد در سیستان پیش‌روی کرده آن‌جا را نیز تصرف نماید. حاکم کل خراسان به حکمرانان سیستان دستور داد تا رسیدن اخبار مقتضی از تهران، مواضع استوار خود را حفظ کنند.^۲

مقام‌های ایران که تجربه هرات را در یاد داشتند، تصمیم گرفتند مساله سیستان را براساس پیمان‌ها و سندهای مبادله شده میان ایران و بریتانیا و با استناد به پیمان صلح ۱۸۷۵ پاریس حل و فصل کنند، تا از ایجاد وضعیتی پرهیز کنند که می‌توانست به اعلان جنگ از سوی بریتانیا به نفع افغانان بیانجامد و تجربه هرات تکرار گردد.

البته با وجود درخواست‌های مکرر مقامات ایرانی از جمله شخص شاه مبنی بر این‌که بریتانیا مطابق ماده ۶ معاهده پاریس، از نفوذ خود بر

1. From Mr.Alison, H.B. Majesty's Minister at Tehran to Lord Clarendon, dated 20 May 1861, op.cit., p. 25 of 227.

2. Confidential Diary of Kabul, op.cit., p. 25 of 27.

دوست محمدخان استفاده برده و مانع هجوم وی به سرزمین‌های ایران گردد، بریتانیا ترجیح داد در این راه تلاشی نکند.

در این میان، دوست محمدخان در ژوئیه ۱۸۶۲ فراه و نیز قندهار را تصرف کرد و هرات را به محاصره درآورد. او با تصرف مناطق یاد شده، مناطق مهمی در سیستان نظیر چخانسور، قلعه فتح و قلعه نادعلی را نیز با موقیت تصرف کرد، مناطقی که از توابع خودمختار قندهار شمرده می‌شد و حاکمان آن‌ها، کهندل خان و فرزندانش، بر واستگی آن سرزمین‌ها به ایران صحّه نهاده بودند.

با تصرف جهان‌آباد در دلتای هیرمند از سوی پسر دوست محمدخان، ایالت سیستان عملیًّا تقسیم شد. البته دولت بریتانیا پس از تحقیق و تماس با دوست محمدخان نتیجه گرفت که امیرکابل قصد ندارد از مرز ایران بگذرد و جنگ را به درون قلمرو ایران بکشاند.^۱

این نتیجه‌گیری هنگامی دست داد که پسر دوست محمدخان، جهان‌آباد را اشغال کرده بود، ناحیه‌ای که در تعلق آن به ایران هیچ تردیدی نبود. مقامات بریتانیا برای توجیه موضوع‌گیری خود یکبار دیگر تغییر نظر دادند و منکر تعلق سیستان به ایران شدند.^۲

سیاست بریتانیا در دیدار لرد جان راسل وزیر خارجه بریتانیا با فرستاده ایران در دریار سلطان عثمانی بیان شد:

«فرستاده مدعی شد که بریتانیای کبیر براساس پیمان ۱۸۷۵ متعهد بوده که همه عوامل تخلف و اختلاف میان ایران و افغانستان را بر طرف سازد.

لرد راسل پاسخ داد که نه بریتانیا متعهد به بر طرف سازی آن‌ها نبوده

1. From India Office to Foreign office, dated 11 Aug. 1862, repeated in the History of Sistan and Lash Jowain, op.cit, p. 36.

2. Ibid., p.37.

بلکه همکاری در رفع اختلاف مطرح است و از آقای آلیسون هم قبل‌اً درخواست شده است تا مسامعی جمیله خود را بکار بندد.
فرستاده ایران گفت: اگر ما تصمیم نگرفتیم که دوست محمدخان را از محاصره هرات بازداریم، به این دلیل بود که دولت ایران امیدوار بود به بریتانیا امکان استفاده از امکانات خود برای جلوگیری از تصرف هرات داده شود.

لرد راسل پاسخ داد که منصفانه نیست بگوئیم حاکم هرات مجاز است به دوست محمد حمله کند ولی دوست محمد آزاد نباشد به هرات حمله نماید. اگر دوست محمد هرات را متصرف شود و گرایش تهدیدکننده علیه ایران بگیرد، آن‌گاه مطمئناً ایران می‌تواند مطابق اصول پیمان، برای دفاع از خود در برابر تجاوز دوست محمد به سلاح متولّ شود.^۱
در ژوئیه ۱۸۶۳، کمتر از یک‌ماه پس از مرگ دوست محمدخان، فرزند و جانشین او، شیرعلی خان، برادر جوانتر خود محمدامین خان را در راس یک نیروی افغان روانه سیستان کرد. وزیر خارجه کهنه‌کار ایران، میرزا سعیدخان^۲، با تامسون^۳ وزیر مختار بریتانیا در تهران دیدار کرد و به او اطلاع داد که ماموریت یاد شده را دوست محمدخان برنامه‌ریزی کرده بود که با مرگ وی متوقف ماند. وزیر خارجه ایران هم‌چنین گفت افغانان دیر یا زود طرح را تجدید کرده و تلاش می‌کنند سیستان را به اشغال درآورند، ولی دولت ایران سیستان را جزو قلمرو خود و بخش جدایی ناپذیری از آن می‌داند، و در صورتی که نیروهای افغانی وارد سیستان شوند، ایران بی‌درنگ نیرویی برای پایداری در برابر چنین

1. H.Lr. Wynne, *History of Sistan...*, op.cit., pp. 37-8.

2. خانم نیره سعیدانصاری (فتیحی مظفریان) نوه میرزا سعیدخان، در فوریه ۱۹۹۲ به نگارنده اظهار داشت که دوره وزارت پدربرزگش ۲۷ سال به درازا کشید.

3. Thomson

تجاوزی خواهد فرستاد. میرزا سعیدخان در پاسخ به اظهارات وزیر مختار مبنی بر این که دولت بریتانیا هیچ‌گاه حاکمیت ایران بر سیستان را نپذیرفته است، تاکید کرد که سبب این بود که در پیمان با انگلستان هیچ اشاره‌ای به سیستان نشده است. وزیر خارجه افزود که ایران از ادعای خود دست نمی‌کشد و حق خود بر آن ایالت را حتی به بهای درگیری با افغانان حفظ خواهد کرد.^۱

در پی آن، دولت ایران از دولت بریتانیا خواست، حال که اشغال چخانسور، قلعه فتح و قلعه نادعلی و جهان آباد عملاً موجب تقسیم سیستان شده است و چون دلیل وجود ندارد که تصور کنیم حرکت افغانان به درون سیستان ادامه نخواهد داشت، بر این مبنی اگر بریتانیا اقدامی در متوقف ساختن آنان انجام نمی‌دهد، دست کم باید حق دفاع مشروع ایران براساس مندرجات ماده هفت پیمان ۱۸۷۵ پاریس را تصدیق کند.

ماده هفت از پیمان مورد اشاره ایران مقرر می‌داشت که:

«در صورت بروز هر نوع تخلف از سوی حکومت‌های مورد اشاره بالا (کابل، هرات و قندهار) نسبت به مرز ایران، دولت ایران، در صورتی که رضایتش جلب نشود، حق دارد برای سرکوب و تنبیه متجاوزان به عملیات نظامی متولّ گردد، ولی این تفاهم وجود دارد که هر نیروی نظامی که از سوی شاه برای مقصود یاد شده از مرز عبور نماید، به محض این که هدفش برآورده شد، باید به سرزمین خود پس نشیند، و اعمال حق یاد شده دست آوری برای اشغال دائم از سوی ایران و یا انضمام هیچ شهر یا ناحیه‌ای از حکومت‌های یاد شده به قلمرو ایران نخواهد بود.»

1. From Mr. Thomson to the Government of India, dated 8 July 1863, repeated in H. L. Wynne, op.cit., p. 33 of 231.

مندرجات یاد شده کاملاً نشان می‌دهد که ایران در برابر تجاوز افغانان به سیستان از حق دفاع مشروع برخوردار بود. در خواسته‌های مکرر ایران، در نهایت منجر به این شد که وزیر خارجه بریتانیا در نامه‌ای به وزیر خارجه ایران در ۵ نوامبر ۱۸۶۳، اجازه دهد ایران با توصل به زور از حقوق خود در سیستان دفاع نماید. در آن نامه چنین آمده بود:

«افتخار دارم دریافت نامه بیستم ماه پیش عالیجناب را اعلام نمایم. جنابعالی در آن نامه توجه دولت علیاحضرت را به تهاجم افغانان به سرزمین سیستان جلب نموده، و خواسته اید به شما تضمین داده شود که دولت علیاحضرت اجازه چنین تهاجمی را به سرزمین ایران نخواهد داد. در پاسخ افتخار دارم آن عالیجناب را آگاه نمایم که دولت علیاحضرت، با اطلاع از این‌که حق و عنوان نسبت به سرزمین سیستان میان ایران و افغانستان مورد اختلاف است، باید از مداخله در موضوع خودداری کند و موضوع را به طرفین واگذارد تا با استفاده از زور اسلحه حق تملک خود را اعمال نمایند.»^۱

گرچه نامه یاد شده در هم‌خوانی با ماده هفت معااهده ۱۸۷۵ بود، ولی ایران آن را دلیلی برای اقدام بی‌درنگ تلقی نکرد. وزیر خارجه ایران به ایستویک از سفارت بریتانیا در تهران اطلاع داد که «دولت ایران تصمیم گرفت محمد کردبچه را که در گذشته در سیستان رسمآً منصوب بود، به آن‌جا بفرستد ولی نیروهای ایران وارد آن‌ایالت نخواهند شد مگر این‌که حرکت تجاوزکارانه‌ای توسط افغانان علیه آن سامان صورت گیرد.»^۲

این حرکت تجاوزکارانه در اکتبر ۱۸۶۵ در شکل متفاوتی صورت

1. Despatch from Lord Russell to Mirza Saeed Khan, dated London, 5 Nov. 1863, repeated in L.H.Wynne... , op.cit., p.39.

2. Extract of letter from Mr.Eastwick to the Indian Government, dated Tehran 28 Jan, L.H.Wynne, op.cit., p.41.

گرفت. شیرعلی خان، امیر افغانستان موفق شد حاکم لاش و جوین سیستان به نام احمدخان را که سالیان دراز خود را تبعه ایران می دانست و از دولت ایران مقرری می گرفت، برای پیوستن به خود وسوسه نماید. احمدخان با دختر شیرعلی خان ازدواج کرد و نه تنها خود، بلکه قلمرو تحت حکمرانی خویش را نیز به تبعیت امیر افغان درآورد. دسیسه باد شده در مورد یکی دیگر از سرداران سیستان به نام ابراهیم خان نیز کارگر افتاد.^۱ از دست رفتن بخش گسترده‌ای از سیستان به این نحو، موجب شد تا ایران برای برکنار کردن سرداران محلی یاد شده در سیستان و بازپس‌گیری سرزمین‌هایی که از طریق آنان به افغانستان واگذار شده بود، به عملیات نظامی متولسل گردد. اقدام نظامی یاد شده، طبق استدلال ایران با ماده هفت پیمان پاریس هم خوانی داشت و در نامه ۵ نوامبر ۱۸۶۳ وزیر خارجه بریتانیا به وزیر خارجه ایران نیز مورد تأثید قرار گرفته بود.

مقام‌های ایران، امیر قائنات، امیر علم خان سوم خزیمه را مأمور کردند تا در راس یک نیروی سواره نظام و توپخانه به سوی سیستان پیش روی کند. در آنجا واحدهای بیشتری به وی پیوستند.^۲ در ژوئن ۱۸۶۶ امیر علم خان فرماندهی کلیه نیروهای سیستان را بر عهده گرفت و حکمرانی سیستان نیز علاوه بر حکمرانی موروثی قائنات به وی تفویض شد. اولین هدف امیر خزیمه رویارویی با احمدخان حاکم لاش و جوین بود. احمدخان و برخی دیگر از افراد کم اهمیت تر دستگیر و به تهران فرستاده شدند.^۳ احمدخان تا پیش از بازگشت دوباره به سیستان، چند

1. From Mashhad Agent to the British Legation of Tehran, dated 28 Oct.1895, L. H. Wynne, op.cit., p. 43.

2. From Mr. Alison to lord Clarendon, dated 10 Jan. 1866, L.H.Wynne, op.cit.

3. From Sir H.Green to the Government of India, dated 13 Nov. 1867, L. H. Wynne, op.act., p. 46.

سال در تهران نگهداشته شد. امیر علم خان سپس ابراهیم خان را مورد حمله قرارداد و جهان آباد، جلال آباد و قلعه نادعلی واقع در خاور هیرمند را باز پس گرفت. ابراهیم خان از مقامها افغانی درخواست کمک کرد که بی‌پاسخ ماند. امیر خزیمه شماری از نفرات خود را مستول قلعه نادعلی قرار داد و به مقر خود در نصرت آباد (اکنون زابل) در سوی باختر رود هیرمند بازگشت. ناصرالدین شاه وی را به محاضر موققیت در دفع تجاوز عليه سیستان به لقب «حشمت‌الملک» و «امیر‌تومان» مفتخر ساخت.

ابراهیم خان که از عدم کمک سران افغانستان سرخورده شده بود، از بریتانیا نیز درخواست کمک نمود که پاسخی نشنید.

حکومت گلدمیید در مورد مرز سیستان

شیرعلی خان امیر افغانستان، در سال ۱۸۷۰ رسمیاً از بریتانیا خواست تا از سوی حکومت او، در سیستان مداخله نماید.^۱ دولت هند بریتانیا با دولت ایران تماس گرفت و پیشنهاد حکومت میان دو کشور را براساس ماده ۶ پیمان ۱۸۷۵ پاریس مطرح کرد.^۲ دولت ایران با شرایط زیر با آن پیشنهاد موافقت نمود:

«دولت ایران موافقت می‌کند که یک کمیسیونر از سوی دولت بریتانیا به تهران بیاید و از آنجا به همراه کمیسیونر ایران به (سیستان) برود. آنان باید متصرفات کنونی ایران در سیستان را بازبینی کرده و نقشه‌ای از آن‌ها را تهیه کرده به تهران بیاورند، که پس از ملاحظه پیشگاه اعلیحضرت همایونی، نسخه‌ای به دولت هند بریتانیا تسلیم گردد. دولت بریتانیا، آن‌گاه

1. From colonel F.R. Pollock to the Secretary to the Indian Government, dated Peshawar 17 June 1870, FO 60/386, p. 206.

2. From Secretary to the Government of India, to the Government of Punjab, dated Simla, 8 Sept. 1870, NO.1613, Fo 60/383, p. 382.

به طور دوستانه و مطابق اساس اولیه‌ای که بین وزارت خانه و سفارت بریتانیا قرار داده شده، و در هم خوانی با نامه لرد راسل و یادداشت‌های ارسالی به سفارت که یکی از آنها مورخ ۱۹ آوریل است، مرزهای متصرفات ایران در سیستان و نیز آن قسمت‌هایی که دولت ایران بر مبنای احساس طبیعی عدالت هنوز کوششی در تصرف آنها به عمل نیاورده تعیین گردد، تا این‌که با مساعی جمیله انگلستان، در آینده صلح و آرامش در مرزهای ما و طرفین دیگر حفظ گردد.^۱

شرایط دولت ایران مورد پذیرش دولت هند بریتانیا قرار گرفت.^۲ کمیسیون داوری به دستور وزیر امور هند در ۹ اوت ۱۸۷۰ به رهبری ژنرال فردیک گلدسمید تشکیل شد.^۳ میرزا معصوم خان انصاری کمیسیونر ایران و سیدنور محمدشاه خان فوشنجی^۴ کمیسیونر افغانی به گلدسمید پیوستند.

پس از آن، امیر افغانستان، به دلیل وقوع آشوب‌هایی در قلمرو خود، درخواست کرد شروع کار داوری مرزی برای یک سال به تاخیر افتد. کمیسیون داوری، به شرحی که در فصل پیش کتاب آورده شد، به تحدید حدود مرز بلوچستان میان ایران و بریتانیا در ناحیه‌های مکران و کلات پرداخت. کار تحدید حدود در سپتامبر ۱۸۷۱ کامل شد.

گلدسمید در ماه مه ۱۸۷۱ به حکمیت مرزی میان ایران و افغانستان

1. Extract of Mirza Saeed Khan's Memorandum of 24 July 1870, enclosure in Mr. Alison's despatch to the Earl of Granville, No. 38, dated 25 July 1870, FO 60/86, p. 431

2. Telegram No. 1963 p. from the Viceroy to Alison, dated Simla 16 Sept. 1871, FO 60/390, p. 188, enclosure No. 24.

3. Goldsmid, F.J. "Eastern Persia", Vol. I, London 1876, p. XIV.

4. Foshenji

مامور شد.^۱ انتصاب دوباره میرزا معصوم خان انصاری و گلدسمید در حالی صورت گرفت که این دو در گذشته اختلافات بزرگی در کار مشابه داشتند.

پیش از این که میان کمیسیونرها مشکل بروز کند، مساله‌ای به وجود آمد که ناشی از پیش روی یک نیروی افغانی به سوی سرزمین ایران بود. وزیر مختار بریتانیا با آگاهی از موضوع، در نامه‌ای به تایب‌السلطنه هند خواست حاکم افغانستان از شروع مخاصمات بازداشت شود.^۲ این کار با موفقیت انجام شد.^۳

موضوع دیگر بروز بی میلی ایران نسبت به آغاز کار حکومت بود. دلیل بی میلی ایران این بود که بریتانیا با هدف افزایش اختیارات گلدسمید، شرایط را پیشنهاد کرده بود. شرایط یاد شده در نهایت در اکتبر ۱۸۷۱ مورد پذیرش شاه ایران قرار گرفت و وزیر مختار بریتانیا در تهران نیز مراتب پذیرش ایران را به دولت هند اعلام داشت.^۴

به این ترتیب، هیات ژنرال گلدسمید به صورت کمیسیون داوری رسمی، با وضعیت حقوقی کامل درآمد. مقام‌های هند نیز امیر افغان را در تهدید علیه سیستان آرام ساختند و کلنل پولاك^۵ را مامور نظارت و هدایت کمیسیونر افغان نمودند. این اقدام مورد پرسش ایران واقع شد.

پیش از پرداختن به کارهای مربوطه، انبوهی از نوشته‌های مربوط به

1. From Indian Government to Goldsmid, dated 16 May 1871, No. 905p., FO 60/388, p.2.

2. Telegram from Alison to the Viceroy of India, dated 12 Oct. 1871, FO 60/390, enclosure N.30.

3. From the Viceroy to Alison, dated Simla 15 Oct. 1871, No. 2217p. enclosure 31, Fo 60/390, p.6.

4. From Alison to the Viceroy of India, dated Tehran 23 Oct. 1871, FO 60/390-169256, enclosure 35, p. 7. 5. F.R. Pollock

مکاتبات و بررسی تاریخی اختلافات سیستان از جمله سند پیش‌تر یادشده «تاریخ سیستان و لاش - جوین» تهیه شده توسط وین برای دولت هند در ژوئیه ۱۸۷۰، در اختیار ژنرال گلدمیید قرار گرفت. نوشته‌های یاد شده همگی آشکارا در جهت دعاوی افغانستان در مورد سیستان تهیه شده بود. برای مثال، سند یاد شده با نقل قول از یادداشت واتسون خطاب به آليسون در ۱۵ دسامبر ۱۸۶۴ در مورد مرزهای ایران، چنین شروع می‌شد:

«در دوره شاهان صفوی، ایالت سیستان و نیز سپه‌اسر افغانستان بخشی از قلمرو ایران بود. ولی سیستان در سال ۱۷۴۹ توسط احمدشاه، بانی سلطنت افغانستان، به پادشاهی جدید منضم شد، و از این رو دیگر نمی‌توان چنین گفت که ایالت سیستان بخشی جدایی ناپذیری از ایران است.

شصت سال، مدت زمانی است که مقرر شده است پس از آن هیچ ادعای سرزمینی مردہ نمی‌تواند از نظر حقوقی احیاء گردد. بنابراین، حتی با فرض این که شاهان سلسله قاجار حق داشتند مدعی کلیه متصرفات صفویان گردند، براساس قاعده یاد شده، در این زمان آن حق را در مورد سیستان از دست داده‌اند». ^۱

مشابه این ارزیابی یک‌سونگر در مورد سیستان در همه ۷۵ صفحه سند یاد شده ادامه دارد. در میان مکاتبات دیپلماتیک جزو انبوه اطلاعات در اختیار گلدمیید، اشاره به یک نمونه بس است تا نشان داده شود که ذهن داور انگلیسی در مورد سیستان حتی پیش از رفتن به منطقه جهت‌دهی شده بود:

«از نقطه نظر استراتژیک، پیشروی ایران در طول دره حاصلخیز هلمند (هیرمند) بسیار بیش از پیشروی آن به سوی هرات، برای افغانستان تهدید

1. Extract of section one of H.L.Wynne, op.cit., p.3 of 214.

مهمی به حساب می آید و دولت بریتانیا با صرف خون و پول فراوان در برابر آن ایستاد و نهایتاً در معاهده ۱۸۵۷ پاریس به آن رسیدگی کرد.^۱ رهیافت گلدمیید به حقوق ایران در حاکمیت بر سیستان، بر مبنای اطلاعاتی از این دست، مورد سوءظن میرزا معصوم خان، کمیسیونر ایران قرار گرفت. وی از آغاز جریان تحدید حدود مرز سیستان، مقاصد واقعی گلدمیید را زیر پرسش برد. با شروع کار کمیسیون، مکاتبات تندي میان دو کمیسیونر مبادله شد. برای مثال کمیسیونر ایران در ۹ فوریه ۱۸۷۲ به گلدمیید نوشت:

«پس از مطالعه محتوی نامه ۲۸ ذیقده شما، لازم دیدم بدون درنگ به آگاهی رسانم که، با در نظر گرفتن متن موردن توافق در ۷ شعبان که مقرر می دارد: «اگر بازیمنی هر ناحیه ای ضرورت یافتد، کمیسیونرها باید هر مکان چاره ساز را مورد بازدید قرار دهند و نقشه های هر ناحیه را بدون تأخیر و درنگ آماده سازند»، معنی آن این است که آن بخش از متصرفات کنونی ایران در سیستان باید دوباره مورد تحقیق و بازیمنی قرار گیرد، بلکه منظور و نیت وزارت خارجه ایران و سفارت بریتانیا این بوده و هست که اگر کمیسیونرها در جریان اقامت خود در هر مکان خواستار اطلاعاتی از دیگر مکان ها در سیستان شدند که کاملاً در تصرف ایران نیست و ممکن است کمیسیونر افغان ادعایی نسبت به آن مطرح سازد، آنگاه باید به آن مکان ها رفت و نقشه های لازم را بدون تأخیر تهیه کرد.^۲

گلدمیید در پاسخ چنین نوشت:

1. Clauses 3 and 5 of despatch from Mr. Mayo and others of the Government of India Foreign Department to the Duke of Argyll, dated Simla 7 July 1870, No. 41 of 1870, FO 60/388, pp.1-2 of 211.

2. From the Persian Commissioner, Nasirabad, 9 February=28 Zulkhade, enclosure No.22, FO 60/392, pp. 26-7.

«نامه ۲۸ ذیعقدہ شما را خواندم. متأسفم که نمی‌توانم دیدگاه خود را که در نامه‌های رسمی برای شما ارسال کرده‌ام و شفاهان نیز اظهار داشته‌ام، تغییر دهم. در مورد سایر موضوعات، باید تا جلسه کمیسیون‌ها صبر کنم. به نظر من درست نیست تا اشاره‌ای به مسائل‌های نشده برای آن مشکلاتی به وجود آوریم». ^۱

پاسخ بالا رضایت میرزا معصوم خان را جلب نکرد و در نامه دیگری گلدمیید را در مورد نقش واقعی کلنل پولاک در کمیسیون داوری، مورد پرسش قرار داد: «از شما تقاضا کردم بگوئید که کلنل پولاک در کمیسیون داوری چه صلاحیتی دارد که کمیسیونر افغان را همراهی می‌کند و مقصد او چیست؟ شما پاسخ دادید که از مدت‌ها پیش آمدن پولاک را به من گفته بودید. در حالی که من می‌خواستم بدانم کار واقعی او چیست. دوباره می‌برسم که برایم توضیح دهید کلنل پولاک با چه صلاحیت کمیسیونر افغان را همراهی می‌کند و هدف او چیست؟» ^۲

پاسخ گلدمیید چنین بود که: «شخصیت مورد اشاره با آمدن خود، به من در هر کار مأموریت که به او واگذارم، کمک خواهد کرد». ^۳ البته پاسخ گلدمیید در مورد نقش پولاک کاملاً مطابق واقع نبود، بهویژه آن‌جا که به وظیفه پولاک در باری به خودش اشاره دارد. زیرا پولاک مأموریت داشت کار کمیسیونر افغان را هدایت و نظارت کند.

این نکته در نامه شماره ۱۶۱۴ دولت هند بریتانیا به مقام‌ها پنجاب که کلنل پولاک در آن‌جا کار می‌کرد، به روشنی دیده می‌شود: «کلنل پولاک باید با دقت کمیسیونر افغان را در کارهایش راهنمایی کند، و بدون این‌که موضع جانبدارانه داشته باشد، باید به طور کلی مراقب

1. From General Goldsmid, Nasirabad, 9 February=28 Zulkhadeh, enclosure No.22, FO 60/392, pp.26-27.

2. Ibid. enclosure 23.

3. Ibid. enclosure 25.

باشد که نظرات دولت کابل که کمیسیونر آنان ارایه می‌دهد، کامل و درست توضیح داده شود»^۱ به گفته دیگر، پولاك لله و سرپرست کمیسیونر افغانی بود.

وظیفه پولاك، هم‌چنین در نامه ۸ سپتامبر ۱۸۷۰ بخش امور خارجی دولت هند بریتانیا چنین توضیح داده شده بود که، «وی کمیسیونر افغان را با نظرات و تمایلات دربار کابل آشنا سازد، و نظرات و سیاست دولت هند در مساله سیستان را برای او تشریح نماید».^۲

کلتل پولاك به همراه کمیسیونر افغان و شمار زیادی همراه، در اوایل مارس ۱۸۷۲ وارد سیستان شدند. کمیسیونر ایران به حضور چنین تعداد زیادی از سرداران محلی از افغانستان به همراه پولاك و کمیسیونر افغان در خاک ایران اعتراض کرد. میرزا معصوم خان در نامه‌ای به گلدن‌سید تاکید کرد: «در نامه ۲۷ ذیقده خود نوشته‌اید که مطمئناً باید به من اطلاعات درستی بدهید که چه کسانی در حین اقامت پولاك و کمیسیونر افغان در نصیرآباد همراه آنان خواهند بود و نوشته بودید که سردار احمدخان تنها فرد مهم در آن میان است. فکر کردم از شما به پرسم دلیل حضور سردار احمدخان و مردان خان و دوست محمدخان و دیگران چیست و چرا آنان همراه کمیسیونر افغان وارد سرزمین ایران شدند، خواهشمند در مورد این موضوع بی‌درنگ به من توضیح دهید».^۳

در نتیجه این اعتراض، بیشتر آن افراد و مردان مسلح همراه آنان به

1. Extract of clause 5 of despatch No.1614 of Aitchison to the Secretary to the Indian Government of Punjab, dated Simla 8 Aug.1870, FO 60/392, p.383.

2. Quoted in Mirza Masum Khan's letter to General Goldsmid, dated, March 1872, No. 84 of correspondence related to Sistan Mission, FO 60/392, p. 81.

3. Extract of Mirza Masum Khan's letter in C.U. Aitchison, Secretary to the Indian Government of Punjab, dated Simla & Sept. 1870, No. 1614, FO 60/386, p. 383.

افغانستان بازگشتند، واگرچه امیرعلم خان سوم امیرخزیمه قائنات و سیستان، کلمل پولاک را به گرمی و با احترام به حضور پذیرفت ولی از پذیرفتن کمیسیونر افغان خودداری کرد. میرزا معصوم خان در نامه‌ای به گلدسمید تصمیم امیرخزیمه را در این موضوع چنین توضیح داد:

«دستیار ویژه شما، سرگرد اسمیت، به وسیله غفار بیگ میرآخور شما، برای من پیام داد که ژنرال پولاک فردا به نصیرآباد خواهد آمد و با من و حشمت‌الملک تماس خواهد گرفت با این تفاهم که من و امیر هم در بنجار به بازدید وی برویم. امیر با این ترتیب موافقت نکرد ولی از من خواست به شما بگویم که اگر کمیسیونر افغان هر ادعایی دارد یا باید به نصیرآباد بیاید و آن‌ها را شفاهی بگوید و یا این که آن‌ها را کتاباً به بنجار بتوسد. دیگر این که حضور مدام چنین تعداد زیادی از افغانان در سرزمین متصرفه ایران خلاف توافق میان دو دولت است و از وظایف و اختیارات امیر خارج.»^۱

مشکل دیگری در رابطه با افراشتن پرچم بریتانیا در جلوی چادرهای هیات گلدسمید پیش آمد که شایعات ناخوشایندی در میان مردم و در دسر فراوانی برای امیر قائن و سیستان بوجود آورد. کمیسیونر ایران پس از گفت و گوی طولانی راه حلی یافت که گلدسمیدنامه توضیحی برای امیر بتوسید و وی بتواند آن را برای مردم و افرادش شرح دهد. نامه نوشته شد و موضوع حل گردید.

کمیسیون داوری تصمیم گرفت نه تنها نواحی مرزی، بلکه زمین‌های بسیاری درون متصروفات مسلم ایران را نیز مورد بازدید قرار دهد. این تصمیم موجب افزایش تنش میان گلدسمید و میرزا معصوم خان گردید و از سوی وی مورد اعتراض واقع شد. میرزا معصوم خان مأموریت خود را

1. From Mirza Masum Khan to General Goldsmid, dated 8 March 1872=2 Zulhajeh, No. 83, FO 60/392, p. 43.

به حال تعلیق درآورد و با این امید بهوده که مقام‌های ایرانی اعتراض وی علیه اقدامات گلدمید در سیستان را جدی بگیرند، به تهران بازگشت. کمیسیون داوری با بازدید از دلتای هیرمند و بسیاری جاهای دیگر در ایالت و اطراف آن، و گفت و گو با تعداد زیادی از مردم به این نتیجه رسید که جریان داوری باید با اتكاء به متصرفات عینی و بررسی شواهد مستند دولت‌های طرفین، حقوق کهن و اخیر طرفین را مورد ملاحظه قرار دهد. کمیسیونر افغان در نوشته مفصلی به ارائه شواهد مورد استناد خود پرداخت. از سوی ایران چنین نشد زیرا کمیسیونر ایران منطقه سیستان را ترک گفته بود.

از دیگر عوامل تعیین‌کننده، در نظر گرفتن گواهی سران و خانهای محلی بود مبنی بر این‌که به کدام حکومت ابراز وفاداری می‌کنند. داور به‌منظور تعیین ماهیت دعاوی حاکمیت بر سیستان چنین نتیجه گرفت که سیستان:

«... ایالتی در مرز خاوری ایران بود که در اولین جابه‌جایی، در پادشاهی احمد شاه درآنی جزو افغانستان درآمد، ولی در یک روند مدام تحریک و دست‌اندازی، به گونه‌ای تدریجی در اختیار همسایه قدرتمندتر در باخته قرار گرفت... ایران از سوی دیگر، مدعی است که بر مبنای حاکمیتی طولانی‌تر از پادشاهی احمد شاه درآنی و به توان و نیروی تصرفات اخیر، ادعای دیرین خود را تجدید کرده است...»^۱

اگر منافع بریتانیا در دفاع از ادعاهای افغانستان روشن نمی‌بود، درک این نکته مشکل بود که چگونه داور قضیه می‌توانست بیش از دوازده سند حاکمیت ایران بر سیستان، تا پیش از انضمام آن به قلمرو احمد شاه درآنی، را نادیده بگیرد، و چگونه انضمام کوتاه یاد شده، از سال ۱۷۴۹ تا ۱۷۷۲ را موجود هر نوع حق حاکمیتی برای افغانستان بداند.

1. Goldsmid., op.cit., p. XIII

احمدشاه درانی، در پی مرگ نادرشاه افشار، اقدام به اشغال سیستان و نیز هرات و قندهار و بلوچستان کرد. فراتر، داور مساله این حقیقت را نادیده گرفت که هم هرات و هم قندهار پس از مرگ احمد شاه، به عنوان نواحی خود مختار به وابستگی سنتی به ایران بازگشتند و سرداران سیستان و بلوچستان نیز در همان زمان مراتب تابعیت خود به ایران را اعلام نمودند. هیچیک از تحولات یاد شده را نمی‌شنبه عتوان «تحریک و دست اندازی» از سوی ایران توصیف کرد.

شگفت آنکه گلدمیید یک سال پیش از آن، به هنگام تعیین مرزهای بلوچستان، با وجود این حقیقت که بخش‌هایی از بلوچستان نیز به همان نحو توسط احمدشاه درانی تصرف شده بود، آنها را جزو حقوق افغانستان بر بلوچستان منظور نکرده بود. با در نظر گرفتن این حقایق تاریخی، اقدام امیر خزیمه در سیستان و بازپس‌گیری اراضی انتقال یافته به قلمرو افغانستان توسط احمدخان و ابراهیم خان از سرداران محلی که از سوی امیر شیرعلی خان تحریک شده بودند، را به دشواری می‌توان «تحریک و دست اندازی» ایران توصیف نمود.

با این وجود، داور مساله تصمیم گرفت حقوق تاریخی دو کشور در سیستان را بر مبنای پیشینهٔ رخدادها در دورهٔ یکصد ساله پیش از زمان داوری مورد بررسی قرار دهد، که سال‌های پایانی دورهٔ احمدشاه درانی را در بر می‌گرفت. یکصد سالی که به معنی نادیده گرفتن دو هزار سال حاکمیت ایران بر سیستان بود و از این رو آشکارا به سود افغانستان بود. گلدمیید برای پر کردن شکاف زمانی میان مرگ احمد شاه در سال ۱۷۷۲ و فتح و انصمام هرات و قندهار توسط دوست محمدخان در سال ۱۸۶۱ و ۱۸۶۳، تصمیم گرفت این دو ناحیه را جزو افغانستان بداند، کشوری که در آن دوره ۹۱ ساله از ۱۷۷۲ تا ۱۸۶۳ موجودیت نداشت. او این حقیقت را نادیده گرفت که هر دو منطقه رسماً وابستگی سنتی به ایران

را تجدید کرده بودند، حاکمان آنها از سوی دولت ایران بر آن نواحی حکمرانی می‌کردند، به نام شاه ایران سکه می‌زدند، به نام شاه ایران خطبه می‌خواندند، مالیات سالیانه به دولت ایران می‌پرداختند، و هرگاه در پرداخت مالیات کوتاهی می‌کردند، تنبیه یا جایگزین می‌شدند.

در مجموع گلدسمید حقوق تاریخی ایران را نادیده گرفت.^۱ او حتی گواهی‌های تابعیت نسبت به ایران از سوی سرداران محلی را مردود دانست.^۲ این تصمیم آشکار با اظهارات قبلی وی مبتنی بر این که «وضعیت موجود» را در نظر می‌گیرد مغایرت داشت.^۳ وی حتی هفت سال تصرف قلعه فتح از سوی ایران را مردود شمرد.^۴ چنانسور که برای یک سال توسط ابراهیم خان جزو قلمرو افغانستان درآمده بود، از سوی گلدسمید به درستی جزو افغانستان قلمداد گردید.^۵ وی این واقعیت را مردود دانست که تصرف سرزمین‌های سیستان از سوی ایران با نامه اشاره شده وزیر خارجه بریتانیا هم خوانی داشته است.

گلدسمید وقتی به سرزمین‌های ایران در باختر شعبه اصلی هیرمند در منطقه دلتا که از تصرفات جدا نشده ایران بود، رسید، حقوق حاکمیت ایران را البته با ملاحظات و تردیدهایی اعلام کرد.^۶

حقوق حاکمیت ایران نسبت به سرزمین‌های خاوری شعبه اصلی هیرمند مردود دانسته شد، و عواملی نظیر زیان و مذهب مردم (که مشابه سایر نقاط ایران بود) نادیده گرفته شد. به همین روای حقوق دیگر ایران از جمله در اشغال داشتن، اقرار زیانی شاهدان که به گفته گلدسمید از اوضاع راضی بودند، همگی رد شد.^۷

1. Goldsmid, op.cit., p. 407

2. Ibid., p. 407.

3. Ibid., p. 271.

4. Ibid., p. 409.

5. Ibid.

6. Ibid., p. 48.

7. Ibid., p. 271.

در آن زمان این سوءظن وجود داشت که ژنرال گلدمید در پی آن بود که سراسر سیستان را به افغانستان واگذار کند. ولی به نظر می‌رسد که قدرت و نفوذ امیر علم خان سوم خزیمه و عزم و اراده‌وی در حفظ سیستان در قلمرو ایران، گلدمید را قانع کرده باشد که محروم ساختن ایران از تمامی سیستان خردمندانه نیست. گلدمید در گزارشی به دولت هند بریتانیا می‌نویسد:

«امیر قائن قدرت زیادی دارد. کمیسیون ایران در دست او بازی می‌کند و از نامه لرد راسل سخن می‌گوید، استدلال می‌کند که متصرفات کنونی هیچ قابل بحث نیست. ولی بسیار با نزاکت می‌نویسد ولی با روحی خصمانه و شریرانه عمل می‌کند...»^۱

دولت هند بریتانیا بر مبنای اطلاعات بالا تصمیم به تقسیم سیستان گرفت. دولت هند در نامه‌ای به پولاک مشاور کمیسیون افغان پرسید: «دولت پس از بررسی اطلاعات بدست آمده باور دارد که موقعیت را این‌گونه بداند: ایران بخش‌های اصلی سیستان را به اندازه‌ای محکم در اختیار دارد که رای داوری باید به سود ایران باشد، ولی شاید بتوان مرزی روی هیرمند از محل بند امیر قائن^۲ به سوی شمال و شعبه اصلی از رودخانه به سوی دریاچه را بدست آورد. آیا می‌توانید این موقعیت را تائید کنید؟ اگر چنین باشد، آیا این مرز، گرچه کاملاً مطلوب نیست، آیا می‌تواند منافع افغانستان را به اندازه کافی برآورده سازد؟... و آیا امیر افغانستان را می‌توان قانع کرد که این بهترین نتیجه قابل دست یابی است...»^۳

1. Telegram from General Goldsmid Through Henjam to Foreign Secretary, Calcutta, dated 12 April 1872, FO 60/392.

2. منظور بند سیستان است.

3. Telegram from the Foreign Secretary to Indian Government to General Pollock, dated 27 April 1872, No. 1042p. FO 60/392.

به این ترتیب داور تصمیم گرفت ایالت سیستان را به دو بخش «سیستان درونی» و «سیستان» تقسیم نماید. وی بخش بزرگ‌تر را برای افغانستان در نظر گرفت و بخش کوچک‌تر را به ایران اختصاص داد و شاخه اصلی هیرمند در خاوری‌ترین بخش دلتا را به عنوان مرز تعیین کرد. این تصمیم بیشترین متصروفات مسلم ایران نظیر نادعلی، قلعه فتح و عمدۀ سرزمین‌های اشغالی توسط افغانستان در سال‌های پیش را به مدعيان افغان اختصاص داد.

رویکرد یاد شده در داوری مرز سیستان کاملاً در تضاد با شرایطی بود که خود گلدمید توصیف کرده و وی را به این نتیجه رسانده بود که، استناد تهیه شده در حمایت از دعاوی افغانان و گواهی‌ها ارایه شده توانسته او را نسبت به حقوق حاکمیت افغانستان در سیستان متقادع سازد:

«این استناد هر اعتباری داشته باشند، تنها بر شرایط و اوضاعی دلالت خواهند داشت که کوتاه مدت بوده و به نظرم نمی‌توانند تأثیری برای اعتبار حاکمیت افغان بر ایالت در دوره مورد بررسی داشته باشند.»^۱

سرپرسی سایکس در تفسیر آراء داوری گلدمید معتقد است که داور تلاش کرد عدالت مطلق را با کم اهمیت شمردن شواهد تاریخی و تاکید بیشتر بر متصروفات عینی، به دست آورد. وی می‌نویسد: «داور می‌بایست نه بر بنای دعاوی افغانان و ایرانیان که در دوره‌های مختلف ناحیه را تحت کنترل می‌گرفتند، بلکه بیشتر براساس وضع موجود عینی تصمیم می‌گرفت». ^۲

با این وجود، داور تصمیم گرفت برخی از متصروفات عینی ایران را نادیده انگارد. به عنوان مثال، متصروفات عینی امیر خزیمه در نادعلی و قلعه فتح و توابع آنها در کرانه خاوری هیرمند و هم‌چنین برخی متصروفات

1. Goldsmid, op.cit., p. 405.

2. Sykes, op.cit., p. 368.

طایفه‌های بلوچ ایرانی، نارویی و سنجرانی، در کرانه‌های خاوری هیرمند نادیده گرفته شد.^۱

رای حکمیت گلدمیلد نه تنها خواسته‌های سرداران محلی را برآورده نساخت و زمین‌های آنان را به دولتی واگذار کرد که در تابعیت آن نبودند، بلکه نزد ساکنان آن مناطق نیز نارضایتی پدید آورد.^۲

همان‌گونه که سال‌ها بعد نشان داده شد، ژنرال گلدمیلد با قراردادن مرز افغانستان در شعبه اصلی رود هیرمند در مقطقه دلتا، آن کشور را قادر ساخت تا بتواند نیمه حاصل خیزتر سیستان را که شدیداً نیازمند آب آن رود بوده است از دریافت آن محروم سازد.

ناشادرین فرد نسبت به جریان و نتیجه داوری، میرزا معصوم خان انصاری کمیسیونر ایران بود که آشکارا تلاش کرد با ایجاد مزاحمت هر چه بیشتر برای جریان کار داوری، از تقسیم سیستان جلوگیری کند. گلدمیلد در کتاب خود، ایران خاوری، از رفتار میرزا معصوم خان نسبت به کمیسیون داوری بریتانیا فراوان شکایت دارد. سپرمسی سایکس فراتر رفته کمیسیونر ایران را متهم می‌سازد که «او تنها مترصد کسب پول بود و فکر می‌کرد با تقویت ایده‌های نادرست می‌تواند منافع شخصی خود را تامین نماید».^۳

شایان توجه است که نه تنها در هیچ‌یک از اسنادی که این نگارنده مورد بررسی قرار داده است، میرزا معصوم خان مورد چنین اتهامی قرار ندارد، بلکه شواهدی نیز وجود دارد که کمیسیون داوری تلاش کرد حتی رضایت امیر خزیمه امیر علم خان سوم را با پیشنهاد رشوه خربزاری نماید. امیرعلی اکبرخان حشمت‌الملک دوم خزیمه، فرزند ارشد امیرعلم خان سوم و جانشین وی به عنوان امیر سیستان، در نامه‌ای در مارس ۱۹۰۳ به توسط نماینده خود در تهران برای شاه ایران نوشت:

1. Goldsmid, op.cit., p. 409.

2. Ibid.

3. Sykes, op.cit.

«در زمان پدر فقیدم، افرادی از سوی انگلیسی‌ها به سیستان آمدند و در فکر افراشتن پرچم بریتانیا بودند. آنان به پدرم امیر فقید پیشنهاد پول دادند، ولی او نظر به وفاداری اش هرگز نپذیرفت. این امر باعث شد که شاه فقید عنایت زیادی به پدر فقیدم داشته باشدند. انگلیسی‌ها بارها علیه پدرم نزد دولت مرکزی شکایت برداشتند، ولی بهره‌ای نگرفتند.»^۱

امیر محمد اسماعیل خان شوکت‌الملک، فرزند دیگر امیر علم خان سوم و جانشین وی به عنوان امیر قائن، نیز در نامه‌ای به شاه از طریق نماینده خود در تهران چنین نوشت:

«همه ساکنان خراسان و ایران به این حقیقت واقف هستند که پدر فقیدم از دریافت یک صد هزار تومان خودداری ورزید و تا آن‌جا که امکان داشت اجازه نداد انگلستان در سیستان جای پا باز کند...»^۲

سرپرسی سایکس به متهم ساختن میرزا معصوم خان به تلاش برای رشوه‌گیری از راه مقابله با داور مرزی بستنده نکرد: وی امیر علم خان خزیمه را، به دلیل عدم همکاری که انتظارش می‌رفت، «نادان» و «حسود» خواند. حتی گلدمیشید امیر را با عنایتی چون «نادان» و «حسود» دشنام نداد.

«به ویژه نسبت به حضور کلنل پولاک همراه کمیسیونر افغان مشکوک بود و به نظر می‌رسد که وی این موضوع را دلیلی بر تیجه‌گیری از پیش تعیین شده کار داوری مرزی از سوی دولت بریتانیا می‌پنداشت.»^۳
به دشواری می‌توان پذیرفت که امیر قائنات و سیستان به خاطر

1. From Amir Ali-Akbar Khan Khozeimeh to his agent in Tehran, dated 26 Zihajeh (25 March 1903), enclosed in despatch No. 56, from A.Harding to the Marquis of Lansdowne, dated 30 April 1903, FO 60/711.

2. From Amir Esmail Khan Khozeimeh to his agent, dated 18 Moharram 1321 (17 April 1903), enclosed in despatch No. 56, op.cit.

3. Goldsmid, op.cit., pp. 267-8.

حسادت و نادانی تلاش می‌کرد تا به گونه‌ای موثر از واگذاری سیستان خاوری به افغانستان جلوگیری کند. نه تنها تلاش‌های امیر در جلوگیری از واگذاری یاد شده شکست خورد، بلکه بسیاری از املاک شخصی و روستاهای متعلق به وی در کرانه خاوری هیرمند نیز به افغانان داده شد. نیمه خاوری قلمرو امیر خزیمه در سیستان به افغانان داده شد، با وجود این حقیقت که خود داور تائید کرد صاحبان آن نیمه سیستان بخشی ایرانی و بخش دیگر افغانی هستند.^۱

«از سوی دیگر، سیستان بیرونی به جز بیابان و شیلله و نواحی غیرمسکون، در تصرف سرداران بلوچ است که تابعیت از حاکمیت ایران را اقرار داشتند، یا این‌که، به گفته داور، از اعلام تابعیت نسبت به هر قدرتی جز افغانستان خودداری ورزیدند.»^۲

ارزیابی خود گلدسمید نسبت به نقش امیرخزیمه در ماجراهای داوری واقع‌گرایانه‌تر از نظر سرپرسی سایکس است. نقل قول‌های زیر دو نمونه از ارزیابی گلدسمید درباره نقش این امیر در قضیه داوری است:

۱. این راه‌پیمایی به سوی هیرمند نمی‌تواند از نظر جمع آوری اطلاعات، غیر سودمند باشد. از این طریق دریافتیم که اقدامات قاطع امیر قائن در ایرانی کردن سراسر ایالت در باخته رودخانه، تا چه اندازه موفق بوده است، و تا چه اندازه سرداران کهن بلوچ در آن سرزمین‌ها، به جز چخانسور ولash و جوین تعامل داشتند در دست او بازی کنند و تا چه اندازه اهالی منطقه از اوضاع موجود راضی بودند و یا، دست کم تعاملی به دگرگونی نداشتند.^۳

۲. ما پیش از امیر به محل مقرر رسیدیم. او همراه یک نیروی سواره بزرگ وارد شد، همراه با پسران دو تن از سرداران بلوچ که در بالا دست

1. Ibid.

2. Ibid., p. 4081

3. Ibid., p. 271.

هیرمند برج و بارویی دارند (که ما بعداً آنها را بازدید کردیم). این افراد تابعیت و وفاداری نسبت به ایران را اعلام کرده بودند و امروز آشکارا جهت نمایش عشقشان به ایران در برابر کمیسیون داوری آورده شده بودند.^۱ به هر حال، رای داوری ۱۹ اوت ۱۸۷۲ ژنرال گلدمید به دولت‌های ایران و افغانستان ابلاغ گردید.

این رای داوری مرزهای سیستان را به شرح زیر تعیین کرد:

۱. از سیاه‌کوه، نزدیک بندان، که شروع ناحیه قاثرات است به حد جنوبی نی‌زار به سمت لاش - جوین باید خطی ترسیم گردد. خط از آن‌جا ادامه می‌باید تا نقطه‌ای به نام شاهی که انتهای بستر اصلی آب هیرمند است.
۲. مرز، از شاهی بیشتر جهتی شمال باختり به جنوب خاوری می‌گیرد، تا کرکی.
۳. از کرکی، مرز در راستای جریان کanal اصلی هیرمند تا کوهک ادامه می‌باید.
۴. از کوهک، مرز در جهت شمال خاوری به جنوب باختری در یک خط مستقیم در طول صحراء تا کوه ملک سیاه ادامه دارد که بالاترین نقطه آن شروع بلوجستان است و نقطه تقسیم مرزهای ایران - پاکستان - افغانستان می‌باشد.

نقشه تهیه شده توسط مهندسان کمیسیون داوری اشتباهات فراوانی در ترسیم خط مرز بهویژه در نواحی شمال خاوری میان کنگی و جنوب خاوری لاش جوین داشت. این نقشه پر اشتباه بعداً اختلافات زیادی به وجود آورد و افغانان در توجیه دست اندازی‌های خود در بخش ایرانی رودخانه، آن را مورد استفاده قرار دادند.

ژنرال گلدمید در ۴ ژوئن ۱۸۷۲ وارد تهران شد. میرزا معصوم خان انصاری در این‌جا نیز به دلایل نامعلوم در صحنه حضور نداشت. در تهران

1. Ibid., pp. 268-9.

میرزا ملکم خان ناظم‌الدوله به عنوان کمیسیونر ایران جایگزین وی شد.^۱ گلدسمید و میرزاملکم خان و کمیسیونر افغان، دوبار در تهران برای بحث در عبارتهای متن رای دیدار کردند.^۲ افغانان و ایرانیان اعتراض‌هایی نسبت به برخی قسمت‌ها در متن رای داشتند. مهمترین مخالفت از سوی ایران در مورد استفاده طرفین از آب رود مرزی بود. دولت ایران از جمله عقیده داشت که سیستان ایران، بدون کنترل هیرمند تار و دبار نمی‌تواند به حیات خود ادامه دهد. این بیان حقیقتی بود که در گذر ۲۰ سال به اثبات رسیده است.

اجلاس سه جانبه کمیسیونرها در تهران عمدها تحت تأثیر پرسش و پاسخ‌هایی بود که بر محور اظهارات کمیسیونر ایران در مورد ادعای ایران بر تمام سیستان می‌گشت.

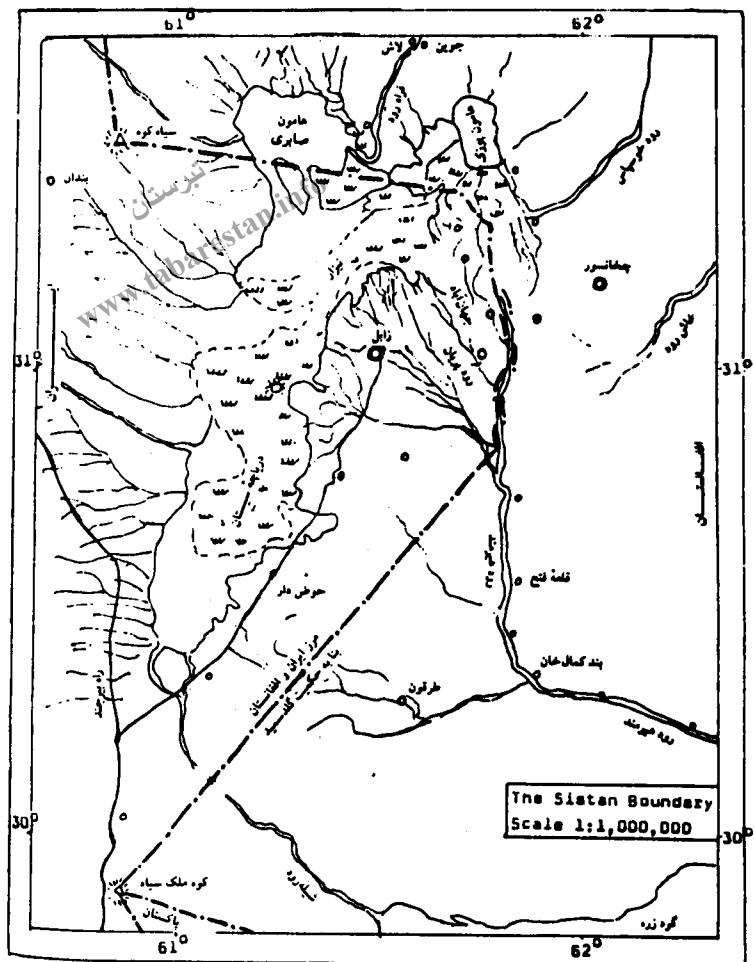
از آنجا که طرفین به توافق نرسیدند، نظر داوری برای فیصله نهایی به وزیر خارجه بریتانیا، لرد گرانولی^۳، ارجاع گردید. او نیز همه اعتراضات طرفین را مردود دانست و رای داوری گلدسمید را در ۷ مارس ۱۸۷۳ در تمامیت آن مورد تائید قرار داد. تائید مذبور به اطلاع دولت‌های طرفین رسید و مورد تصویب آنها قرار گرفت.

افغانان با رای گلدسمید در مورد آب هیچ مخالفتی نداشتند، ولی تفسیر خود از بند چهارم رای را با مقامات بریتانیا در میان نهادند. وزیر خارجه بریتانیا به افغانستان اجازه داد ارسال آب به ایالت سیستان را به حداقل برسانند، کانال‌های قدیمی را بازسازی کنند و کانال‌های دیگری نیز بسازند. وزیر خارجه بریتانیا تصمیم خود را دائمی خواند:

«وزیر امور خارجه علی‌حضرت تفسیر بالا را پذیرفت و حاصل آن

۱. «کتابچه تحدید سیستان»، در نشریه فرهنگ ایران زمین، تهران، ۱۳۶۹، جلد ۲۸، ص ۲۹۸.

۲. همان، ص ۳۰۱، ۳۱۵.



شکل ۱۳: مرز سیستان براساس حکمیت گلدسمید

به گونه مناسب به آگاهی امیر رسانده شد. بنابراین حکم یاد شده را باید به عنوان پیوست رای گلدمید تلقی کرد.^۱ چگونگی تکمیل رای گلدمید و شیوه پذیرش آن از سوی دولت ایران، با شرایط تعیین شده از سوی تهران به هنگام قبول داوری مرزی سیستان، مغایرت کامل داشت.

بی آمد رای گلدمید

رای داوری ژنرال گلدمید و تحديد حدود مرز سیستان، موجبات صلح و آرامش در آن منطقه را فراهم نساخت، بلکه زمینه‌های تازه‌ای برای برخورد و کشمکش بوجود آورد. افغانان با تفسیرهای شحفت‌آور از متن رای، شماری از روستاهای ایرانی را در بخش شمالی سیستان با این دست آویز که شرایط مقرر در رای چنین می‌رساند، به اشغال خود درآوردند. ایران به دولت بریتانیا شکایت برد. وزیر امور هند در این مورد از مقام‌ها هند در مورد احتمال برگرداندن اشغال پرسش نمود. وزارت خارجه دولت هند پاسخ داد که تفسیر مقام‌ها افغانی از رای را باید مورد حمایت قرار داد، زیرا «بهنگام بررسی آن نواحی توسط گلدمید، کمیسیونر ایران حضور نداشت» و این‌که «اگر تفسیر آنان مردود دانسته شود، امیر افغان ناخرسند خواهد شد».^۲

پیش از اشغال یاد شده، امیر علم خان سوم خزیمه در نتیجه حمله ناگهانی چند تن از سرداران بلوج، ناگزیر شد در ۲۱ دسامبر ۱۸۷۲ در قلعه نوساز خود به نام نصیریه (یا نصیرآباد) پناه گیرد.

1. From McMahon to Secretary to the Government of India in the Foreign Department, 25 Sept. 1904, op.cit., p.2.

2. From B.H. Ellis and others of the Foreign Dept. of the Government of India to the Marquis of Salisbury, Secretary for India, No. 56, dated Fort Williams 25 Aug. 1874, FO 60/394, p. 209.

موقعیت امیر و خیم شده بود و حتی فرزندش امیر علی اکبرخان که در نبود پدرش مسئول حکمرانی قائنات شده بود از اعزام نیروی کمکی برای رهایی پدر خودداری ورزید. خبرهای اعزام نیرو از مشهد و رسیدن آنان به نزدیکی سیستان موجب شد سورشیان پراکنده شوند. اقدام سرداران محلی سورشی که به گونه دسته جمعی مالک اراضی کشاورزی و نیزارهای وسیع در سیستان بودند، ناصرالدین شاه را برا آشقته ساخت به اندازه‌ای که دستور داد همه املاک آنان در سیستان بجز و اراضی خالصه درآید و هر کس که خواستار کشاورزی در آن زمین‌ها باشد اجازه داده شود.^۱ این زمین‌ها در دوره رضاشاه پهلوی، در سال‌های ۱۹۳۰ میان دهقانان تقسیم شد.

در آوریل ۱۸۷۲ صمصام‌الملک به عنوان حاکم سیستان جایگزین امیر علم خان سوم شد. این فرد در زمستان ۱۸۷۳-۷۴ فراخوانده شد و فرد دیگری به نام محمدجهان خان به جای او منصوب شد. او نیز مدتی دوام نیاورد و در دسامبر ۱۸۷۴ فراخوانده شد، و این بار امیر علم خان سوم مجددأ و برای همیشه به حکمرانی منصوب گردید.

در دوره حکمرانی صمصام‌الملک، دولت حاج شاه محمدخان را مامور نشانه‌گذاری مرز سیستان نمود که این کار را با همکاری نمایندگان افغان که به مرز آمده بودند، انجام دهد. حکمران پس از مدت کوتاهی آنان را بر کنار ساخت و دلیل آورد که «ترتیبات اداری و مالی برای تقسیم زمین‌ها و نشانه‌گذاری کامل نشده بود». ^۲

تلاش افغانان برای انحراف مسیر آب هیرمند، پیش از رسیدن به سیستان ایران، در دوره سه ساله پس از رای گلدن‌سیمید به گونه‌ای مؤثر احساس می‌شد، چنان‌که حتی گزارش کاپیتان ناپیر، «درباره اوضاع

۱. پیروز مجتبه‌زاده، «بر سیستان و هیرمند چه گذشته است»، فصل نامه ره‌آورد، شماره ۲۵، جلد ۱، بهار ۱۹۹۱، لس آنجلس، ص ۲۷۰.

2. Captain Napier's report, op.cit, p. 3.I.

سیستان در رابطه با داوری اخیر»، نیز توانست آن را نادیده انگارد.^۱ سرانجام این‌که، کاپیتان ناپیر در بازتاب ناخرسندی عمومی ایرانیان نسبت به رای حکمیت گلدمیشد، در بخش مربوط به «نظرات ایران» گزارش خود تأکید دارد:

«به نظر می‌رسد ایرانیان و به ویژه آنان که از اطلاعات محلی برخوردارند، رای داوری را وسیله‌ای برای رسیدن زمین‌های خود می‌دانند. زمین‌هایی که آنان به دست آورده بودند و ادعاهای کهنه نسبت به آن داشته‌اند. این کردار در نتیجه سستی و بی‌خبری شاه و وزیرانش صورت گرفته است، و نه به سود افغانان، بلکه به سود دولت (بریتانیا) است که داوری را به میان آورد. با چنین باوری و با دیدن آشکار این حقیقت که زمین‌های آنان در آن سوی هیرمند از دست رفته است، انگیزه‌ای برای نادیده گرفتن رای داوری در اختیار دارند و یا تا آنجا که ممکن باشد اجرای این رای را به تأخیر اندازن. به این ترتیب، این امید در میان است که با تأخیر اجرای رای داوری احتمالاً تحولاتی در اوضاع پیش آید که به سود آنان باشد و مواضع آنان را بهتر سازد.

وی در ادامه، در بخش مربوط به «نظرات سیستان» گزارش خود چنین نوشت:

«نظری که مردم سیستان از این رای داوری پیدا کرده‌اند بسیار شبیه نظر یاد شده ایرانی است. آنان نشان می‌دهند که باور دارند، اگرچه به این گونه برزیان نمی‌آورند، که این ترتیبات از سوی ما به ایران تحمیل شده و در راستای منافع خودمان است، و این‌که ما با بخشیدن این همه سرزمین به افغانان، تنها در پی برآوردن هدف‌های خود بوده‌ایم. آنان از بخش افغani منطقه به عنوان «مال انگلیس» و از مردم آن بخش به عنوان «رعیت انگلیس» نام می‌برند.»^۲

1. Ibid., p.5 of 222.

2. Ibid., p.7.

مقدمه

در پی رای داوری مرز سیستان توسط گلدمیش در سال ۱۸۷۲، کشمکش‌های بیشتری میان ایران و افغانستان در بخش سیستانی مرزهای دوکشور بروز کرد. تکرار کشمکش‌های ناشی از تغییر مجرای هیرمند در منطقه دلتا بود که با سیل عظیم و غیرمعمول سال ۱۸۸۴ آغاز و با سیل مشابه دیگری در سال ۱۸۹۶ تکمیل شد. در شرایطی که هر دو دولت از رای گلدمیش ناخورسند بودند، تغییر جهت تازه هیرمند، عامل دیگری بر کشمکش‌های پیشین افزود.

هیرمند در سال ۱۸۹۶ در جهت مجرای بزرگ تازه‌ای طغیان کرد که بعداً آن را روپیان نامیدند. افغانان مدعی بودند که مرز نیز باید در پی جریان اصلی تغییر یافته رود قرار گیرد، که در این صورت ناحیه میان - کنگی به سوی افغانی مرز تغییر می‌یافتد. ایران این ادعا را مردود می‌دانست و اصرار داشت که مرز باید در طول همان بستر قدیمی رود، یعنی مجرای نادعلی، تعیین شده در رای گلدمیش، باقی بماند و تغییر جریان رودخانه نمی‌تواند موجبی برای تغییر مرز باشد.

فصل هفتم

داوری مک ماهون در مرز سیستان (۱۹۰۳-۱۹۰۵)

تبرستان

www.tabarestan.info

افغانستان اراضی وسیع و پر ارزش واقع در خاور مجرای جدید پریان و باخته مجرای قدیمی ناداعلی را که به میان کنگی موسوم است اشغال کردند. افزون بر آن، آنان شروع به ساختن سدها و کانال‌های تازه‌ای کردند و عمدۀ آب هیرمند را به درون سرزمین افغانستان تغییر مسیر دادند. ایران در ژوئیه ۱۹۰۲ نسبت به دست اندازی افغانستان در سیستان به وزیر مختار بریتانیا در تهران شکایت برد و خواست بریتانیا برای جلوگیری از تجاوزات افغانستان به سرزمین‌های ایران مداخله کند.^۱ دولت هند بریتانیا به ایران یادآور شد در مرز مورد اختلاف به زور متول نگردد و برابر پیمان ۱۸۵۷ پاریس اختلاف را به دولت بریتانیا رجوع دهد.^۲ نایب‌السلطنه هند بریتانیا در نامه‌ای به امیر افغانستان از او نیز خواست تا موضوع کشمکش را برای داوری به دولت بریتانیا واگذارد.^۳ در نامه دیگری مورخ سپتامبر ۱۹۰۲ به وزیر امور هند، دولت هند پیشنهاد کرد سرگرد هنری مک ماهون^۴ بعنوان داور در «مرزهای مورد اختلاف در سیستان» منصوب گردد.^۵ ایران و افغانستان هر دو عدم رضایت و تمایل خود را برای ارجاع اختلاف به داوری افسران انگلیسی ابراز داشتند، ولی عدم رضایت طرفین مورد توجه قرار نگرفت و کمیسیون داوری مک ماهون به وجود آمد.

1. From H.B. Majesty's Chargé d'Affairs at Tehran to Foreign Secretary of India, No. 25, dated 1 Aug. 1902, FO 60/463.
2. Telegram from Government of India to Lord George Hamilton, Secretary of State for India, dated 21 July 1902, FO 60/463, p.118.
3. From His Excellency the Vicroy of India to His Highness Amir Sir Habibollah Khan of Afghanistan, dated Simla 31 July 1909, FO 60/659.
4. Major Henry McMahon
5. From Government of India to lord Hamilton, No.1, dated 30 Sept. 1902, of Persia and Arabia Confidential, FO 60/659.

حضور روسیه، بعدی تازه

مقام‌ها ایرانی برای وزیر مختار بریتانیا فاش ساختند که، نگرش روسیه دلیل واقعی عدم تمایل ایران برای داوری بریتانیا است. وزیر مختار بریتانیا در گزارش به وزیر خارجه لرد لیزدلون اطلاع داد که صدراعظم ایران به او گفته که سفیر روسیه از شاه تقاضا کرده است اجازه دهد یک نماینده روسی، کمیسیونر ایران را همراهی کند و شاه نیز به این پیشنهاد مخالفتی نشان نداده است. این نکته‌ای بود که نمی‌توانست مورد پذیرش بریتانیا قرار گیرد.^۱ وزیر مختار از صدراعظم خواست به روس‌ها بگوید: «دولت ایران تنها می‌تواند به روسیه قول بدهد که مساله را با ما مطرح کند و اگر ما مخالفت کردیم که فکر می‌کنم حتماً مخالفت خواهیم کرد، پاسخ ما و تعهدات ایران برابر قرارداد را به آنها اطلاع دهد.»^۲

به این ترتیب بریتانیا نه فقط با اندیشه مداخله روسیه در داوری سیستان مخالفت کرد، بلکه حتی ایران را تهدید کرد که اگر داوری مک ماهون را نپذیرد و یا بخواهد کمیسیونر خود را با نماینده روسی همراه نماید، آنان دست افغانان را در مورد آب سیستان باز خواهند گذاشت.

وزیر امور هند در لندن در نامه‌ای به دولت هند بریتانیا تاکید کرد: «فکر نمی‌کنیم بتوان به هیچ روی اجازه مداخله روسیه را داد، و بر این عقیده‌ایم که اگر با وجود مخالفت خود که به شاه ابراز کرده‌ایم، نماینده روس کمیسیونر ایران را همراهی کند، مک ماهون باید از انجام اقدامات خود دست بکشد و طبق پیشنهاد هارдинگ، در آن سوی مرز نزد افغانان بماند و آنان را راهنمایی کند.

1. From Lord Hamilton to Government of India communicated by India Office, dated Dec. 31, 1902, FO 60/711.

2. Extract of Telegram No. 83, from Sir A. Hardinge to the Marquess of Lansdown, dated Tehran 29 Dec. 1902, FO 60/711.

با پذیرش این روند وی می‌تواند همه اطلاعات لازم را کسب کند و دولت ایران نیز به دلیل خودداری از اجرای تعهدات خود، مستول هرگونه ناسازگاری و دردسراهی خواهد بود که در نتیجه مداخله افغانان در تأمین آب برای کشاورزی ایران بوجود آید.^۱

این تحول خود یکی دیگر از نمودهای رقابت تند روسیه و انگلستان در ایران بود، که در آستانه سده بیست از شدت زیادی برخوردار شد. بریتانیا متلاعنه شده بود که روس‌ها، سیستان را کلید حقیقی دسترسی به هند می‌دانستند و از این رو، اهمیت استراتژیک زیادی برای آن قائل بودند. به همین جهت کنسول آنان در سیستان نقش بسیار فعالی در منطقه بر عهده گرفت. مقاله‌ای در نشریه روسی نوی ورمیا^۲ در ژانویه ۱۹۰۲، بدگمانی نسبت به هدف‌های روسیه در سیستان را تشدید کرد:

«سیستان به دلیل موقعیت جغرافیایی و طبیعت مناسب خود در برابر هرات، به حق نام «کلید هند» را می‌گیرد. در صورتی که این کلید در دست ما باشد، پیشروی به سوی هند بسیار آسان‌تر می‌شود. و در صورتی که در اختیار انگلیسیان باشد، هر نوع عملیات ما با دشواری بسیار زیادی روی رو خواهد بود. لرد کرزن در مورد اهمیت زیاد سیستان آگاه است و از این رو می‌خواهد آن منطقه را هر چه زودتر بهزیر نفوذ بریتانیا درآورد. برای مثال، راه آهن کوتاه به نوشکی از مسیر سیستان هم اکنون در دست ساخت است. ولی نایاب‌السلطنه از میزان کم پیشرفت در جهت هدف موردنظر ناراضی است و آرزومند است عملیات را سرعت بخشد.

اگر ما هیاتی را همراه اسکورتی شایسته به قندهار اعزام کنیم، لرد کرزن چه خواهد گفت؟ ما به همان اندازه‌ای که انگلیس از اختلافات در

1. Extract from despatch from Secretary of State (for India) to Viceroy, dated 31 Dec. 1902, Fo 60/711.

2. Novoe Vremya

با ختر افغانستان برآشته می‌شود، حق داریم نسبت به اختلافات میان افغانان و قبیله‌های همسایه در باختر آن کشور تشویش داشته باشیم»^۱ نویسنده مقاله نسبت به داوری بریتانیا در سیستان بدون حضور روس‌ها اظهار نگرانی زیادی می‌کند و خواستار مشارکت فعال روسیه می‌شود: «ماموریت مک ماهون چه نقشی در سیستان خواهد داشت؟ آیا نماینده منافع افغانان و یا دربار سلطنتی بریتانیا خواهد بود؟ ما در هر حال نمی‌توانیم بنشینیم و ناظر بی تفاوت چنین ماموریتی در سیستان باشیم. اگر انگلیسی‌ها از منافع افغانان حمایت می‌کنند، ما نیز باید از منافع ایران حمایت کنیم. اگر انگلیس تمایل دارد نقش میانجی را بازی کند، پرسش این است که چه کسی خواستار میانجی‌گری آن شده است؟ بی علاقه‌گری انگلستان به منافع خود در همه امور برهمنگان کاملاً روشن است!! آنان با تقسیم آب هیرمند میان طرفین، متصرفات ایران و افغانستان را به گونه‌ای تحدید حدود می‌کنند که در پایان، همه جریان جنوبی رودخانه در کنترل خودشان خواهد بود». ^۲

در همان حال، سفیر روسیه در تهران روز ۲ ژانویه ۱۹۰۳ به آگاهی صدراعظم ایران رساند که یک نماینده روسیه باید در جریان داوری مداخله داشته و روسیه طرف هر نوع حل و فصل در سیستان باشد.^۳ صدراعظم ایران در گفت‌وگویی با نماینده بریتانیا گله‌مند بود که «نمی‌تواند بدون برانگیختن بدگمانی و مداخله روسیه یا بریتانیا هیچ اقدام سیاسی به عمل آورد، و این دو قدرت بزرگ بجای این که رقابت‌های میان

1. Extract of the translation of an article in the Russian paper "Novoe Vremya", dated 2 Jan. 1902, enclosure of despatch No.3, of British Embassy at St. Petersburg to the Marquess of Lansdowne, FO 60/711, p.4.

2. Ibid.

3. Confidential despatch of Sir Arthur H.Harding, British Minister at Tehran, to the Marquess of Lansdowne, No.5, Section 9, Persia and Arabia, dated 26 Jan. 1903, FO 60/711.

خود را با یک دیگر به بحث بگذارند، همیشه ایران را قربانی حسادت‌های متقابل خود قرار داده‌اند.^۱

اندازه و توانایی اسکورت مسلح همراه سرگرد مک ماهون نیز دلیل بزرگی برای اختلاف بود. کارگزار سیستان به دولت ایران گزارش داده بود که، به اعتبار نوشتۀ‌های رسانه‌های هند، سرگرد مک ماهون یک نیروی مسلح ۸۰ نفری با توبیخانه همراه خود به مرز سیستان خواهد برد. وزیر خارجه ایران در دسامبر ۱۹۰۲ در یادداشتی به وزیر مختار بریتانیا، اعتراض کرد که ماموریت مک ماهون نیازی به این همه تدارک نظامی ندارد.^۲ وزیر مختار بریتانیا پاسخ داد که: «اسکورت سرگرد مک ماهون شامل تنها یک یکان سرباز پیاده نظام و نیرویی از سواران است که باید وی را در حرکت از بخش خطرناک و ناشناخته افغانستان عبور دهد و تعداد آنان هم برای چنین ماموریت دیپلماتیک مهمی لازم است. و این تعداد نیرو به زحمت می‌تواند زیاده از حد تلقی شود. به دشواری قابل درک است که یک اسکورت کوچک ۱۵۰ نفری که نظیر آن در گذشته نیز بارها اعزام شده بود، عامل برانگیختن ناآرامی میان مأموران ایرانی در سیستان باشد. ولی اگر واقعاً مساله این است و اسکورت یاد شده مقامات ایران در سیستان را آشفته ساخته است می‌توان ترتیبی داد که بخشی از آن در داخل سرزمین افغانستان یا بریتانیا باقی بمانند و یا اگر در هر مکان لازم که برای اردو زدن و یا تأمین تدارکات، از مرز ایران بگذرند، تنها در فاصله بسیار کوتاهی از مرز باشد و وارد عمق سرزمین ایران نشوند.»^۳

1. Ibid., p.1.

2. From Moshir ad-Doleh to Sir A.Harding, dated 27 Dec. 1902, repeated in Sir Hardinge letter to Moshir ad-Doleh, 6 Jan. 1903, enclosure 1, in No.1, FO 60/711, p.2

3. Extract of letter from Hardinge to Moshir ad-Doleh, 6 Jan, 1903, enclosure 1 in No.1, FO 60/711, p.2.

به نظر می‌رسد این توضیح، وزیر خارجه ایران را متقادع ساخته باشد، گرچه وی در پاسخ دویاره به وزیر مختار یک‌بار دیگر تمایل ایران به لغو ماموریت مک ماهون را یادآور شد.^۱

این یادداشت آشکارا موجب ناخرسندی بریتانیا شد که مصمم به انجام داوری مرزی در سیستان بود و می‌خواست روسیه را نیز از صحنه دور نگه دارد. وزیر مختار بریتانیا در نامه^۲ ۱۹۰۳ به وزیر خارجه ایران، یک‌بار دیگر به آگاهی ایران رساند که ماموریت داوری باید انجام پذیرد.^۳ او هم چنین تکرار کرد که دولت بریتانیا با پیشنهاد حضور روسیه در داوری مرزی موافقت نخواهد داشت.^۴ دولت بریتانیا گامی فراتر نهاد و به سرگرد مک ماهون دستور داد کار داوری را بدون در نظر گرفتن این که ایران موافق یا مخالف باشد، آغاز کند.^۵

در این میان، سفیر روسیه در لندن گفت و گوی مشروحی با مقام‌ها وزارت خارجه بریتانیا به عمل آورد که در جریان آن رضایت روسیه را نسبت به اندازه و توان نظامی اسکورت مک ماهون، اعلام نمود. سفیر روسیه هم‌چنین اعلام کرد که نیروی افغانی قابل ملاحظه‌ای نزدیک مرز ایران تمرکز یافته و دولت روسیه با هیچ‌گونه تغییر در خط مرزی تعیین شده در داوری سال ۱۸۷۲ موافقت نخواهد کرد.^۶

روس‌ها آشکارا نشان می‌دادند که موضوع مورد توجه روسیه است

1. Ibid., enclosur 2, pp.2-3.

2. From A. Hardinge to Moshi rad-Doleh, 7 Jan. 1903, inclosure 3 in No.1, op.cit.

3. Ibid.

4. Telegram From Foreign office to Viceroy of India, dated 14 January 1903, FO60/711.

5. Extract of despatch from Foreign Office to India Office, repeated to the British Minister at Tehran, 21 Feb.1903, No. 39, FO 60/711.

زیرا آنان در مورد حفظ تمامیت و استقلال ایران، با بریتانیا توافق‌هایی داشتند و از نظر سن پترزبورگ اکنون مساله تمامیت ایران بود که مورد توجه روسیه قرار داشت. وزارت خارجه بریتانیا در یادداشتی در برابر این استدلال پاسخ داد که:

«درست است که دولت‌های بریتانیا و روسیه چندین بار در مورد احترام به تمامیت ایران توافق داشته‌اند، ولی درک این مساله آسان نیست که چگونه می‌توان داوری در حل و فصل اختلافات محلی بر سر حقوق آب را به اصل کلی تمامیت ایران ربط داد.»^۱

ظاهرآ توپیحات و تضمین مقامات لندن به روس‌ها و توسط ایرانیان در تهران، روسیه را نسبت به ادامه کار داوری مک‌ماهون مجاب ساخت. صدراعظم ایران در فوریه ۱۹۰۳ به وزیر مختار بریتانیا اطلاع داد که روس‌ها ایده مشارکت در جریان داوری را پس گرفتند و تصمیم دارند تا یک افسر روسی را به گونه‌ای مستقل و جداگانه برای مراقبت از جریان کار داوری اعزام نمایند.^۲

جریان کار داوری

این دگرگونی‌ها هم زمان شد با بارندگی‌های سیل آسا در سیستان و بالا آمدن آب هیرمند، که موجب افزایش تنش میان ایران و افغانستان شد. در یک گزارش محروم‌انه از کنسول بریتانیا در مورد سیستان برای دوره نیمه اول دسامبر ۱۹۰۲ تاکید شده است که: «هیرمند به گونه قابل ملاحظه‌ای بالا آمده است. نیمی از بند سیستان در کوهک از میان رفت و بند افغان در شاه گل که یکی از علل اصلی مشکل مربوط به آب می‌باشد، ویران شده

1. Ibid.

2. From Sir A. Hardinge to the Marquess of Lansdowne, dated Tehran, 9 Feb. 1903, No.9, FO 60/711.

است. یک بند نیز در مجرای پوزه جنگ جاه که توسط سیستانی‌ها ساخته شده بود ویران شد. آخوندزاده کانال طولانی از کوشک، در بالای بند سیستان تا جاروکی را تکمیل کرده است. حدود ۳۵۰ کارگر در ۴ دسامبر از کار مرخص شدند.^۱

کمیسیون داوری مک ماون در ژوئن ۱۹۰۳ بطور کامل در سیستان مستقر شد. مک ماون در عین حال ماموریت داشت خط تلگراف از هند به سیستان و سپس به مشهد را گسترش دهد. روس‌ها نیز تصمیم گرفتند سیم‌چی‌های نظامی خود را در نقاط عمدۀ خط تلگراف میان سیستان و مشهد مستقر سازند. اقدام روس‌ها موجب شد تا مک ماون کار توسعه خط تلگراف را به تعویق اندازد.^۲

در این بین، برخوردهای میان ایرانیان و افغانان، طبق گزارش ۱۶ ژوئن ۱۹۰۳ مک ماون، گرچه به خودی خود اهمیت نداشت ولی می‌توانست به بی‌آمدّهای جدی بانجامد و از این رو باید بی‌درنگ به آن توجه می‌شد.^۳ این درگیری‌ها در حقیقت ادامه کشمکش‌هایی بود که از ۵ سال یا بیشتر پیش از آن میان دو طرف وجود داشت. افغانان برای آبیاری اراضی میان ده یار محمد و ده حسن خروت، در سال ۱۹۰۲ اقدام به حفر کانالی برای خارج ساختن همه آب مجرای سیخ سر (ادامه شمالی نادعلی یا بستر اصلی قدیمی) از رود هیرمند کردند.

کمیسیونر ایران، عبدالحمیدخان غفاری یمین نظام، مدعی شد که

1. Clause 3 and 4 of Confidential Diary No.18 of H.B.Majesty's Consul for Sistan and Kain, for period 1-15 Dec. 1902, repeated in FO 60/711, p. 127.

2. Telegram No. 1892 F, from His Excellency the Viceroy to H. Majesty's Secretary of State for India, dated Simla 3 July 1903, enclosure No.44, Fo60/725 P.20.

3. From Colorel A.H.Mc Mahon to Secretary to the Government of India in the Foreign Dept., No. 45, dated Campkohak, 16 June 1903, FO60/725, p.20.

مجرای خشک سیخ سر به سوی شمال در نزیه زار، مطابق مرز تعیین شده توسط گلدرسید، بستر اصلی هیرمند است.^۱

کمیسیونر افغان، موسی خان (که بعداً جای خود را به فقیر محمد آخوندزاده داد) مخالف آن بود که بستر اصلی قدیمی رودخانه در ادامه مجرای خشک موسوم به شیله شمشیری، مرز باشد. به این ترتیب به ادعای وی، همه زمین‌های خاور آن جزء سرزمین افغانستان درمی‌آمد.^۲

مک ماهون در گزارش ۱۶ ژوئن خود اظهار نمود که: «ابدون تردید بستر اصلی هیرمند در گذشته در مجرای شیله شمشیری جریان داشت.»^۳ وی به دنبال آن، بی‌درنگ افزود که: «دلایلی موجود است که پذیریم در زمان داوری گلدرسید، بستر اصلی در مجرای سیخ سر بود. ده دوست محمد و دیگر روستاهای مهم در آن اراضی میان مجرای شیله شمشیری و سیخ سر هم به جز قلعه کنگ، جدید بودند. در میان مردم محلی، ایرانی و افغان، چنین روشن بود که سیخ سر از زمان‌های طولانی به عنوان خط مرزی شناخته بود.»^۴

بررسی مک ماهون از اراضی مورد اختلاف مشخص ساخت که اگر خط گلدرسید در حقیقت در مجرای سیخ سر بود، بنابراین افغانان اراضی کشاورزی ایران بین ده یار محمد و نزیه زار را در اشغال غیرقانونی داشتند، و اگر خط گلدرسید به سوی شمال در حاشیه نزیه زار ادامه داشته، پس ایرانیان اراضی افغانی و رای حاشیه نزیه زار را در اشغال غیرقانونی داشتند.

مک ماهون در برابر این وضعیت نتیجه گرفت:

«پیروی اکید از خط گلدرسید ایجاد می‌کند که افغانان اراضی ده حسن خروت و علی جنگی را، و ایران نیز اراضی نزیه زار و تپه کنیز را به

1. Ibid., No. 824, p.21.

2. Ibid.

3. Ibid.

4. Ibid.

یک دیگر واگذار نمایند. این مساله موجب رنجش هر دو سو خواهد شد و به سود افغانان نیست. زیرا زمین‌های ایران از باختر به سادگی قابل آبیاری است در حالی که افغانان امکانات آبیاری زمین‌هایشان را پیدا نمی‌کنند.^۱ مک ماهون به این نتیجه رسید که برای تعیین خط مرز میان این زمین‌ها، بهتر است به جای نشانه‌گذاری در راستای خطوطی که در معرض سیل قرار دارند، در بی نشانه‌های زمینی دائمی باشند. از این رو، وی برآن شد خط مرزی را در امتداد مجموعه خطوط مستقیم میان تپه‌طلایی به باختری‌ترین برآمدگی‌های تپه شهرک و از آن جایه تپه کرکی و سپس نقطه سلگومی در شمال تپه شاهی ترسیم نماید.^۲ زمین‌های دو سوی این تپه‌ها، نمکزارهای سخت و بدون ارزش‌اند.

خط یاد شده مورد نظر مک ماهون، از خط گلدمیید در نواحی بین ده یارمحمد و تخت شاهی تفاوت داشت و به ضرر ایران بود. مک ماهون با اعلام این که خط پیشنهادی او بیشتر به سود ایران خواهد بود تا افغانستان،^۳ یمین نظام کمیسیونر ایران را متهم نمود که با گزارش پندارهای نادرست در مورد مقاصد بدخواهانه وی به تهران، مستول نگرانی‌های شاه و دولت ایران است. در زمینه نگرش افغانان به این نکته، مک ماهون عقیده داشت که گنجاندن تخت شاهی جزو سرزمین ایران موجب اعتراض کابل خواهد شد. البته وی تصور می‌کرد اعتراض چندان شدید نباشد چون تخت شاهی از مدت‌های دراز پیش، جزو متصرفات ایران بود.^۴

در این میان، بین سیستانی‌های ایران و اتباع افغان، در نی‌زار درگیری پیش آمد که به جراحات و صدماتی برای افغانان انجامید. داور مرزی با آگاهی از حادثه توسط افغانان، در نامه‌ای به کمیسیونر ایران پیشنهاد کرد

1. Ibid.

2. Ibid., Clauses 9 and 10, pp.21-22.

3. Ibid., Clauses 12 and 13.

4. Ibid., Clause 15.

تا خط موقتی که متصرفات کنونی و بالفعل ستیزندگان را از هم جدا سازد، تعیین گردد.^۱

در سیستان این پیشنهاد با بدگمانی زیادی که آشکارا از سوی میلر، کنسول روسیه در سیستان، برانگیخته شده بود، رو به رو گردید. کنسول بریتانیا در سیستان در یادداشت‌های محروم‌انه خود اشاره دارد: «اعطف به بند ۶ یادداشت شماره ۱۱، گزارشی از فشرده ترتیبات مسربزینی مورد اختلاف میان افغانان و سیستانیان، از سوی کلیل مک ماهون دریافت داشتم و او درخواست نمود که آن را با امیر حشمت‌الملک در میان نهم. ترتیبات مطروحه با بدگمانی خیلی زیاد امیر رو به رو گردید و به من اطلاع داد که میلر به او گفته است که نایب‌السلطنه با امیر افغانستان معامله‌ای را انجام داده است که براساس آن، بریتانیا همه اراضی جنوب هیرمند را از افغانستان بگیرد و در برابر، اراضی پهناوری از سیستان را به افغانان واگذار نماید. من با هر استدلالی که در توان داشتم کوشیدم خاطر امیر را مطمئن سازم و او را از این اشتباه بیرون بیاورم، ولی بیم آن دارم که او هنوز کاملاً به حسن نیت ما بی‌اعتماد باشد. موضوع دیگری که موجب بدگمانی حشمت‌الملک می‌شود این است که مستوفی مشهد به او اطلاع داده که انگلیسیان از دشمن او سعیدخان ناروی^۲ حمایت می‌کنند».^۳

در این زمان، بریتانیا ایده ترتیبات صدور رواید در مرزهای ایران و افغان در سیستان را پرورش می‌داد. کنسول بریتانیا از نواحی مرزی دیدن کرد و نتیجه گرفت که روستاهای ایرانی و افغانی چنان درهم آمیخته‌اند و روابط و مناسبات روزمره چنان نزدیکی دارند که اجرای ترتیبات صدور

1. Letter from Colonel McMahon to Yamin Nezam, dated Camp Kahak, 14 June 1903, FO 60/725, pp.23-4.

2. علیرغم این دشمنی‌ها، سعیدخان برادر همسر حشمت‌الملک بود.

3. Clause 2 of Diary No.12 of Mr. H. Dobbs, H.B.M's Consul for Sistan and Kain, for the period 16 June to 9 July 1903, FO 60/725, p.4.

روادید حتی اگر بسیار ملاحظه کارانه هم باشد، دشواری و ناخشنودی های بسیاری به وجود خواهد آورد.^۱

پس از طغیان بهار ۱۹۰۳ هیرمند، مردم سیستان در شمار بسیار برای بازسازی بندسیستان که آسیب فراوان دیده بود گرد آمدند. کلتل مک - ماون در یادداشت ۲۴ اوت ۱۹۰۳ خود اشاره دارد که: «به نظر می رسد در این موضوع میان کمیسیونرهای ایران و حکمران (امیر سیستان) اختلاف نظر وجود دارد. کمیسیونرها نمی خواهند در حالی که هیئت داوری در منطقه هستند، بند سیستان ساخته شود... ولی حاکم، با خردمندی بسیار، می گوید که وی و مردم نمی خواهند به خاطر آنچه ماموران می آندیشنند، از آب یک فصل سال محروم گردند». ^۲

در هر حال، ایرانیان پس از برخی بحث و جدل‌ها، خط مرزی پیشنهادی کلتل مک ماون در ادامه شمالي مجرای سیخ سر را که تعديل شده خط گلدمید بود، پذیرفتند. یمین نظام که مک ماون او را تحت امر کنسول روسیه می‌پداشت،^۳ تلگرام‌های محترمانه گزارش وزیر خارجه ایران در پذیرش خط پیشنهادی را به مک ماون نشان داد.^۴

یمین نظام غفاری به مک ماون اطمینان داد که نامه او موجب پذیرش خط مک ماون شده است. وی همان روز تلگراف زد که دوباره بررسی‌های دقیقی انجام داده و می‌تواند بگوید که مبادله پیشنهادی به سود دولت ایران است.

1. Confidential Diary No. 14 of Mr. Dobbs, H.B.M.'s Consul for Sistan and Kain for the period ending the 31 Aug. 1903, FO 60/725, Claus2.

2. Extract from the Diary of Colonel McMahon for period ending 24 Aug. 1903, FO 60/725, p.14.

3. Ibid.

4. Colonel McMahon's Telegram No.422 to Sir A.Harding, dated Seistan 12 Sept. 1903, enclosure 21, FO 60/725, pp.14. 15.

توصیه یمین نظام به تهران مبنی بر این که «مبادله پیشنهادی به سود دولت ایران است»، با توصیف مک ماهون از اراضی مورد مبادله در تناقض آشکار بود. مک ماهون در گزارش پیش تر یاد شده ۱۶ ژوئن ۱۹۰۳، اراضی تحت اشغال افغانان را که باید به پیشنهاد وی مبادله شود به عنوان «قطعه زمینی کوچک و بی ارزش»^۱ توصیف کرده بود، در حالی که زمین های در اشغال ایران را که باید با آن مبادله می شد، «زمین های قابل کشت در نزیه زار» خوانده بود.^۲

مقامات بریتانیا حتی چنین احساس کرده بودند که تهران بدگمان شده بود که یمین نظام غفاری برای حمایت از راه حل پیشنهادی رشوه گرفته باشد. وزیر مختار بریتانیا در مراسله ۲۴ اکتبر ۱۹۰۳ به وزارت خارجه بریتانیا نوشت: «نگرش دولت ایران نسبت به این قضیه بسیار احمقانه است و در مورد آن، تنها می توان چنین اندیشید که بدگمانی ریشه دار آنان نسبت به مقاصد ما در سیستان سبب بوده که به موجب آن فکر کرده اند در پیشنهاد مک ماهون نیرنگی نهفته است و حمایت یمین از آن به خاطر مجاب شدن یا دریافت رشوه بوده است».^۳

در رابطه با مساله رشوه، یک حسابدار شیطان در شعبه بانک شاهی در سیستان در مارس ۱۹۰۴ اطلاعاتی بروز داد مبنی بر اینکه «یمین نظام غفاری ده هزار قران که بابت دوری مرز دریافت داشته بود به آن بانک سپرده است». کنسول بریتانیا در سیستان، اطلاعات یاد شده را در یادداشت های ۱۶ تا ۲۱ مارس ۱۹۰۴ کنسولگری چنین ثبت کرد:

1. Clause 8 of despatch No. 824, from McMahon to the Indian Government, dated Kohak 16 June, 1903, enclosure No. 45 of FO 60/725, p. 21.

2. Ibid.

3. Extract from despatch of Sir A.Harding to the Marquess of Lansdowne, dated Tehran 24 Oct. 1903, FO60/725, p.2.

۱۹ مارس. آقای امرسون^۱ مجبور شد، اسمعیل خان حسابدار بانک شاهی را از کار معلق سازد. بنظر می‌رسد اخیراً یمین نظام مبلغ ده هزار قران به بانک سپرده نهاده بود و حسابدار با انگیزه شخصی آن را به بیرون درز داده است. به هر تقدیر یمین نظام تاکید کرد که اطلاعات بیرون داده شده دیگر اکنون ورد زیان همگان است و اینکه، یمین نظام نه تنها این مبلغ پول را در بانک سپرده بلکه آن را بابت خدمات ارایه کرده در رابطه با رای مرزی اخیر از کمیسیونر بریتانیا دریافت داشته است!

یمین برآشفته است زیرا داستان سپرده بانکی به گوش کارگزار رسیده است و فکر می‌کند که کارگزار، تهران را علیه او برانگیزد.^۲

شاهد دیگر برنادرستی توصیه یمین نظام به دولت ایران، در نامه‌ای از نایب‌السلطنه هند به امیر افغانستان روشن است، که یادآوری کرد: «مرز از بند کوهک تانی زار عملاً از بستر قدیمی هیرمند یا سیخ سر می‌گذرد، ولی در یک جا اندکی به سمت باخترا کشیده می‌شود تا شامل روستاهایی که اکنون در تصرف افغانستان است. این امتیازات برجسته برای منافع آن عالی جناب تنها در برابر یک امتیاز اندک از سوی کلتل مک ماهون به ایران در جهت تخت سیاه حاصل می‌شود.»^۳

موافقت دولت ایران با این مبادله و خط پیشنهادی، در نامه ۲۴ اکتبر ۱۹۰۳ وزیر مختار بریتانیا به وزارت خارجه در لندن، تأیید شد. او در آن نامه اطلاع داد که دولت ایران پیشنهاد را با این شرط پذیرفته است که افغانان بر روی هیرمند، بالاتر از بند سیستان تا روobar هیچ سدی احداث

1. Emerson

2. Extract from Confidential Diary No. 7, of Captain A.D.Mc Pherson, H.B.M.'s consul for Sistan and Kain, for the period 16 to 21 March 1904, FO 60/729, p. 1.

3. Extract from the letter from His Excellency the Viceroy of India to His Highness the Amir of Afghanistan, No.8, dated 22 Nov. 1903, FO 60/711, pp.2.3.

نکنند.^۱ مک ماهون در تلگرام ۱۲ سپتامبر به وزیر مختار، با هر نوع ممانعت نسبت به افغانستان برای احداث سد و بند بر روی هیرمند در بالای بند سیستان، شدیداً مخالفت کرد و استدلال نمود که مساله مطرح شده در مورد بندهای افغانی در سیستان بالا، خارج از صلاحیت کار داوری او است و از هر اشاره‌ای به آن مساله در گفت‌وگوهای خود با ایرانیان خودداری کرده است.^۲ وزیر مختار نیز توانست دولت ایران را تشویق کند شرط یاد شده را پی‌گیری ننماید. مشیرالدوله وزیر خارجه، در دیدار با وزیر مختار به وی اطلاع داد که پس از گفت و گو باشاف، دولت ایران از شرط یاد شده صرف نظر کرده و تنها درخواست دارد که افغانستان از نابودسازی بند سیستان موجود بدون توافق قبلی ایران خودداری ورزند.^۳ کلnel مک ماهون برای جلب توافق افغانستان نسبت به خط پیشنهادی تصمیم گرفت بی‌پرده ولی غیرمستقیم به آنان تفهم کند که در دلستگی با اطمینان به تعریف مبهم گلدمیید از خط مرزی، تا چه اندازه در اشتباه بودند. مک ماهون در نامه‌ای برای وزیر مختار تهران که به وزارت خارجه در لندن فرستاده شد، اشاره کرد که نه تنها در آن کار موفق بود بلکه دریافت که افغانستان متن رای گلدمیید در داوری مرز را در اختیار نداشتند.^۴

کاردار بریتانیا در تهران، پذیرش بدون قید و شرط خط مرزی پیشنهادی مک ماهون از سوی دولت ایران را طی تلگرام ۱ نوامبر ۱۹۰۳

1. From A.H. Hardinge to the Marquess of Lansdowne, dated Tehran, 24 Oct. 1903, FO 60/725.

2. Ibid.

3. Telegram No.422 from Colonel McMahon to Sir A. Hardinge, dated 12 Sept. 1903, enclosure 21, FO 60/725, p.15.

4. From A. Hardinge to Marquess of Lansdowne, dated Tehran 24 Oct. 1903, FO 60/725.

به وی اطلاع داد. در ۸ اکتبر شاه ایران از طریق وزیر خارجه‌اش از بریتانیا خواست که مک ماون پس از توافق با یمین نظام در تحدید حدود شمال هیرمند، به منظور جلوگیری از تکرار درگیری‌ها، به نشانه‌گذاری مرز ایران و افغانستان بین هیرمند و کوه ملک سیاه پردازد.^۱

کلنل مک ماون رای داوری مرزی خود را تکمیل کرد و آن را در تاریخ ۷ نوامبر ۱۹۰۳ به کمیسیونر افغان و در ۱۷ نوامبر به کمیسیونر ایران ابلاغ نمود.^۲ در رای مرزی مک ماون آمده:

«خط مرزی در سیستان میان افغانستان در خاور، و ایران در باخته، باید چنین باشد که، از ملک سیاه کوه در یک خط مستقیم به بند کوهک و سپس در طول بستر هیرمند تا محل برخورد دو شعبه آن، رود پربان و مجرای نادعلی ادامه یابد. از اینجا خط مرزی باید بستر مجرای نادعلی را ادامه داده به درون سیخ سرو در طول بستر سیخ سر تا نقطه‌ای نزدیک ده یار محمد، جایی که سیخ سر به سوی باخته در مجرای آب نشان داده شده روی نقشه منحرف شده است، به شیله شمشیری، نزدیک ده حسن خروت، بیرونند. خط مرزی باید کرانه چپ این مجرای آب را ادامه داده به شیله شمشیری وارد شده و ده حسن خروت را در جانب خاور خود قرار دهد. از آن‌جا به خط مستقیم ادامه یافته و ده علی مردان در باخته را از ده علی جنگی در خاور تپه طلایی جدا مازد، و سپس به خط مستقیم به باخته‌ترین نقطه تپه‌های شهرک و باز به خط مستقیم به باخته‌ترین نقطه تپه کرکی و باز هم به خط مستقیم به سلگرمی و سیاه کوه در بندان بررسد.»^۳

1. Telegram from A. Hardinge to the Marquess of Lansdowne, No. 129, dated Tehran 8 Oct. 1903, FO 60/711.

2. From McMahon to Secretary to the Indian Government in the Foreign Dept., No.1258, dated Camp Kohak, 14 Nov. 1903, enclosure 66, FO60/725, p.411.

3. McMahon's Boundary Award, FO60/725, p.43.

مک ماهون، جزئیات بیشتری از جنبه‌های مختلف رای خود را، در نامه‌های مجزا برای کمیسیونرهای ایران و افغان فرستاد.

دولت ایران با وجود این‌که از بخش اعظم متصرفات خود در نواحی شمال سیخ سر و در نی زار محروم شد، رای مرزی مک ماهون را پذیرفت، ولی افغانان شاکی بودند و حدود یک‌سال از پذیرش آن خودداری ورزیدند. امیر افغانستان در اکتبر ۱۹۰۴ رای مک ماهون را پذیرفت و با نشانه‌گذاری مرز موافقت کرد.^۱

در این فاصله، فقیر محمد آخوندزاده، کمیسیونر افغان، نمی‌دانست در برابر روند اوضاع چه کند زیرا، ایرانیان هم‌چنان به کشت در زمین‌های خاور خط پیشنهادی داور ادامه می‌دادند. ولی از آنجاکه دولت افغان هنوز رای را نپذیرفته بود، آخوندزاده نمی‌توانست کاری کند.

بیین نظام غفاری در ۲ ژوئن ۱۹۰۴ در نامه‌ای به مک ماهون آگاهی داد که افغانان در حالی که با خط مرزی موافقت نکرده‌اند، با توصل به زور از جمع آوری درآمد مالیاتی ایران از زمین‌های نزدیک روستاهای علی جنگی جلوگیری می‌کردند.^۲ مک ماهون در ۴ ژوئن پاسخ داد که: «امیر افغانستان اخیراً موافقت خود را با خط مرزی اعلام کرده ولی در مورد نشانه‌گذاری پرسش‌هایی بیان آورده که هنوز مورد بحث است. در هر حال پیش‌تر هم گفته‌ام که این خط اکنون راه حل قطعی برای مرز است و باید رعایت گردد. ایرانیان دیگر نمی‌توانند به جمع آوری درآمد مالیاتی آن زمین‌ها از سوی افغانان اعتراض داشته باشند.»^۳

با وجود ادعای مک ماهون، هیچ اثری از سندی که نشانگر پذیرش خط مرزی از سوی افغانستان تا پیش از ۱۵ اکتبر ۱۹۰۴ باشد، وجود ندارد. به احتمال زیاد، ولی به نامه‌ای از امیر افغان اشاره داشت که در

1. From Yamin Nezam to Colonel McMahon, in McMahon's Diary of 8 June 1904, dated 2 June 1904, FO 60/727.

2. Ibid.

فوریه ۱۹۰۴ به کمیسیونر افغان نوشت و به او دستور داد تا جنبه‌های مختلف وضعیت در مناطق مرزی را بازبینی کند. در نتیجه روند مزبور، کشاورزان ایرانی تمام درآمد سالانه کاشت و داشت زمین‌های یاد شده را از دست دادند.

با ادامه دو دلی افغانان در مورد وضعیت نواحی شمال مرز سیخ‌سر، مک‌ماهون دو نسخه از پیش‌نویس گزارش نهایی خود در بازاره مرز سیستان را برای دولت هند ارسال کرد، تا در برابر اعتراض‌های افغانان مورد استفاده قرار گیرد. گزارش یاد شده آشکارا حقوق ایران در نزی زار و زمین‌های مبادله شده را نشان می‌داد.

امیر افغانستان در نیمه اکتبر ۱۹۰۴ طی نامه‌ای به نماینده خود در کمیسیون داوری، رضایت خود را نسبت به رای داوری و شروع نشانه‌گذاری خط مک‌ماهون اعلام کرد. پس از آن، کلنل مک‌ماهون بی‌درنگ به کار نشانه‌گذاری پرداخت و در ۱۸ نوامبر ۱۹۰۴ به دولت هند اطلاع داد که کار علامت‌گذاری خط مستقیم مرز از کوه ملک سیاه تا کوهک، در تاریخ یاد شده به سامان رسیده است.^۱

رای مربوط به آب نیز در ۲۵ سپتامبر ۱۹۰۴ صادر شد.^۲ مک‌ماهون در رای آب، بدون در نظر گرفتن میزان مصرف ضروری طرفین که طی نسل‌ها وجود داشته و بدون در نظر گرفتن این حقیقت بارها تصدیق شده که زمین‌های سیستان ایران بسیار گسترده‌تر مورد بهره‌برداری بوده و در نتیجه نیازمند آب بیشتری نسبت به بخش افغانی سیستان بوده و مورد تصدیق ژنرال گلدسمید نیز بوده است، مقرز داشت که ایران و افغانستان آب

1. Telegram No. 838 of McMahon to Foreign Secretary of the Indian Government, dated 18 Nov. 1904, enclosure No. 14 of FO 60/728, p. 27.

2. From Colonel McMahon to the Government of India, No. 2407, dated 25 Sept. 1904, FO 60/727, pp.1-20.

هیرمند در پائین بند کمال خان را باید به گونه مساوی تقسیم کنند.^۱ مک - ماهون در رای نهایی، همین تصمیم را نیز تغییر داد و از پائین بند کمال خان $\frac{1}{3}$ آب هیرمند را به ایران و $\frac{2}{3}$ دیگر را به افغانستان اختصاص داد. مک ماهون نشانه گذاری مرز سیستان را در فوریه ۱۹۰۵ تکمیل کرد و گزارش حل و فصل نهایی و نشانه گذاری را در ۲۱ فوریه ۱۹۰۵ برای دولت هند ارسال نمود.^۲

بندهای یک تا نوزده گزارش وی شامل پیشینه تاریخی اختلافات و داوری گلدسمید است. بندهای ۲۰ تا ۴۳، شیوه‌های مورد استفاده در تعیین مرز سیستان را مطرح می‌سازد. مک ماهون در ۱ فوریه ۱۹۰۵، گزارش خود از نشانه گذاری این مرز را به کمیسیونرهای ایران و افغان تسلیم نمود.

رای مک ماهون در مورد آب موجب ناخرسندي شدید دولت ایران شد و رای مربوط به مرز نیز سیستانی‌ها را سرخورده ساخت. در نامه‌ای به سرداربیر یک نشریه روسی در ۱۹ مارس ۱۹۰۵ از سوی یک سیستانی ناشناس چنین می‌خوانیم:

«از شما تقاضا داریم نکات زیر را در آن مجله محترم درج فرمائید، تا همه عاشقان سرزمین مادری خود بدانند که ما در مورد مساله تعیین حدود مرز سیستان شکایت داشته و داریم، که بخش بزرگ و ارزشمندی از سرزمین مقدس ایران را جزو افغانستان کرده‌اند. مایه افسوس فراوان است که مقامات عالیه دولت به تقاضاها و شکایت‌های ما گوش فرا نمی‌دهند.

اکنون سه سال است که این میسیون داوری انگلیس به سیستان آمده و اردوی خود را در کرانه‌های هیرمند در سرزمین ایران برپا ساخته‌اند. هنگامی به اینجا رسیدند گفتند که کار داوری را پایان بردند در ۲ یا ۳ ماه

1. Ibid.

2. From McMahon to the Government of India, dated 21 Feb. 1905, FO 60/728.

آن جا را ترک خواهد گفت. ولی اکنون سه سال سپری شده و هنوز می‌گویند در ۲ یا ۳ ماه خواهند رفت. در حال حاضر چادرهای خود را رها کرده و به جای آن خانه و آپارتمان ساخته‌اند. خدا می‌داند چه وقت خواهند رفت!

چیزی که شگفتی آور است این‌که این میسیون برای داوری در آب‌های هیرمند منصوب بود. آهسته آهسته شروع گردند که بر حسب وظیفه باید مرزها را مشخص و قطعی سازند، و پیش از آن که مردم فقیر از مساله آگاهی یابند، میسیون بریتانیا ناگهان مرزی میان سیستان و افغانستان را تعیین نمودند، و ستون‌های مرزی بلندی روی خط بنا کردند، به گونه‌ای که حشم داران و کشاورزان دیدند که همه مراعت و نیازهای آنان که به ویژه به حشم داران سیستان تعلق داشت، همگی به افغانستان واگذار شده است. شگفتی در این است که مقامات عالیه دولت ایران کمیسیونری برای نظارت بر مساله تعیین مرز منصوب کرده‌اند، ولی هنگامی که این تحديد حدود شکل می‌گرفت، وی کجا بود، چرا جلوی آنان را نگرفت و یا دست کم حقایق عینی و همه نکته‌های موضوع را به مقامات عالیه دولت گزارش نکرد؟

میسیون از همان آغاز تاکنون گفته‌اند که هیچ تغییر تازه‌ای صورت نخواهد گرفت، ولی خط مرزی که حدود ۳۲ سال پیش به وسیله ژنرال گلدسمید میان ایران و افغانستان تعیین گردید، تجدید خواهد شد، زیرا در بیشتر جای‌ها اثر آن از میان رفته و مشخص نیست.^۱

نگارنده نامه سپس برخی جزئیات تعیین مرز از سوی گلدسمید را شرح داده و مناطقی از آن داوری را که اکنون به افغانستان واگذار شد. خاطر نشان ساخت وی آن‌گاه، بریتانیا را به برنامه ریزی برای در اختیار

1. Extract of Translation of a letter from Sistan as appeared in the *Trans-Caspian Review*, dated 12 Moharram 1323 H. (19 March 1905), enclosure No. 14 of FO 60/728, p.7.

گرفتن سیستان متهم ساخت. نکته‌ای که روس‌ها نیز در آغاز مأموریت مک-ماهون در سیستان مطرح کردند. توصیه‌های افراطی نظری آنچه از سرگردپرسی سایکس، کنسول بریتانیا در کرمان، در زیر می‌آید، در برانگیختن نگرانی‌های یاد شده مؤثر بود:

«در مورد ایالت قائن، متفاوض شده‌ام که تصرف آن از سوی روسیه تهدید دائمی برای امپراتوری هند خواهد بود.

دولت سپری (حائل) افغانستان آشکارا در شیرف از هم پاشی است که کمترین سهم ما از آن، محروم شدن از آب پخشن همیزمند است. من پیشنهاد دارم که نباید جناح باختری افغانستان را بدون حفاظت رها سازیم.»^۱

نزدیک به یک سده گذشت تا ثابت شود، اندیشه تصرف قائنات از سوی روس‌ها بی‌پایه بود، ولی رای مک‌ماهون در مورد آب، دست‌آورده تلخ و ناگواری برای مردم و ساکنان سیستان بر جای گذارد.

1. Extract from Major Percy Molseworth Sykes's (later Sir Percy Sykes) despatch to the Marquess of Salisbury, dated Kerman, 29 June 1900, No.4, FO 60/621.

تبرستان
فصل هشتم
هیدر و پلیک هیرمند
(۱۹۳۹-۱۸۷۲)

زمینه‌های جغرافیایی

رود هیرمند از کوه بابا در شمال باختری کابل سرچشمه گرفته و بیشتر مسیر آن در خاک افغانستان جریان دارد، ولی پیش از رسیدن به دریاچه هامون، حدود ۴۰ تا ۵۰ مایل از مرز ایران و افغانستان را شکل می‌بخشد.^۱

نام رودخانه از فارسی کهن و ترکیبی از کلمه «هیر» به معنی آب در فارسی پیش از اسلام و پسوند «مند» به معنی دارندگی و فراوانی است. بنابراین، هیرمند به معنی «رود سرشار از آب» است. در فارسی امروزی این صفت وصفی زیاد به کار می‌رود نظیر هنرمند به معنی شخصی که هنر فراوان دارد.^۲ نام هیرمند در این شکل، در همه آثار فارسی و عربی تاریخ و جغرافیای دوران پس از اسلام دیده می‌شود. مقدسی از جغرافی دانان سده چهار هجری، در اشاره به شهر بُست در افغانستان می‌نویسد که شهر

1. Donald N. Wilber, (ed.), *Afghanistan*, Human Relations Area File, 1956, p. 24.

2. پیروز مجتبه‌زاده، «بر سیستان و هیرمند چه گذشته است؟»، همان، صص ۲۶۲-۷۱

و باروی آن را حومه وسیعی در برگرفته است که در حدود ۳/۵ مایل بالای محل برخورد رود خردریا (اکتون ارغنداب) و رود هیرمند واقع است.^۱ به هر حال، به دلایل نامعلوم، مسافران و سورخان بریتانیایی سده نوزده، واژه «هلمند» یا «هلموند» را که تلفظ نادرستی از گویش محلی جنوب باختری افغانستان در مورد هیرمند است، به کار برداشتند. البته می‌توان تصور کرد که بریتانیا به دلیل گرایش کلی که نسبت به سرزمین تحت الحمایه خود (افغانستان) داشت، گفته‌ها و حتی تلفظهای افغانان را درست و واقعی می‌پنداشت.

هیرمند پس از گذر از یک مسیر ۶۵۰ مایلی در جهتی شمال خاوری به جنوب باختری، وارد منطقه مرزی ایران در کوهک می‌شود. نظام آبگیر آن بیشتر بخش‌های نیمه مرکزی و جنوبی افغانستان را دربرمی‌گیرد. جریان رود، از سرچشمه تا دلتا، دو بخش با ویژگی کاملاً متمایز کوه و دشت را می‌گذراند. حوضه کوهستانی بخش گسترده‌ای از شیب جنوبی بلندی‌های افغانستان را پوشانده و ریزابه‌های بسیار زیادی را جمع‌آوری می‌کند که همگی در دو شاخه اصلی جریان می‌یابند. شاخه اصلی هیرمند که زمین دور نیز خوانده می‌شود، و شاخه ارغنداب که خود در جنوب مناطق کوهستانی جاری است، در نزدیک قلعه بُست یا بیست به هم می‌رسند. تیت در توصیف هیرمند می‌گوید: «هلمند در میان این شاخه‌ها بزرگترین است و ناحیه‌ای به گستره یکصد هزار مایل مریع را آبگیری می‌کند و آب‌دهی آن در سالهای معمولی در تابستان هفتاد هزار فوت مکعب در ثانیه است. این رود در فهرست رودهای آسیا، از بابت گستره حوضه آبگیر و ریزابه‌ها در رتبه دوازده و از بابت شمار مردمانی که از آن بهره می‌گیرند در رتبه یازده جای می‌گیرد.^۲

1. G. Le Strange, op.cit, p.345.

2. G.P. Tate, *Travel on the Borders of Persia and Afghanistan*, London, 1909,

هیرمند در بخش‌های بالایی جریان خود بیشترین حجم آب را به همراه دارد و گستره بستر آن در زمین دوار در بهار و تابستان نهصد متر و در زمستان سیصد متر است.^۱ پهنهای بستر رود در دلتا، در سیستان، بسیار کمتر است. پهنهای رود در میلک، جایی که رودپریان آغاز می‌شود به دویست متر با ژرفای دو تا سه متر می‌رسد.^۲

از قلعه بست که محل برخورد ارگنداب با هیرمند است، رودخانه برای حدود دویست و پنجاه مایل به سوی بیابان‌های پیگستان و دشت مرگ جریان می‌یابد. هیرمند پیش از رسیدن به منطقه دلتای سیستان، در بند کمال خان به سوی شمال تغییر جهت می‌دهد، و در سیستان به شاخه‌های متعددی تقسیم می‌گردد که به هامون هیرمند و هامون پوزک می‌ریزند.

داده‌های موجود از اندازه‌گیری‌های کمیسیون حکمیت مک ماهون از آب هیرمند در آستانه سده بیست (دوره بین اکتبر تا سپتامبر در سالهای ۱۹۰۲ تا ۱۹۰۵) در محل انشعاب، به ترتیب سالیانه $\frac{۷}{۷} \frac{۵}{۶} \frac{۴}{۳}$ میلیارد متر مکعب با جریان ماهیانه در حداقل ۴۰ تا ۵۰ میلیون متر مکعب و حداقل ۲ میلیارد متر مکعب را نشان می‌دهد.^۳

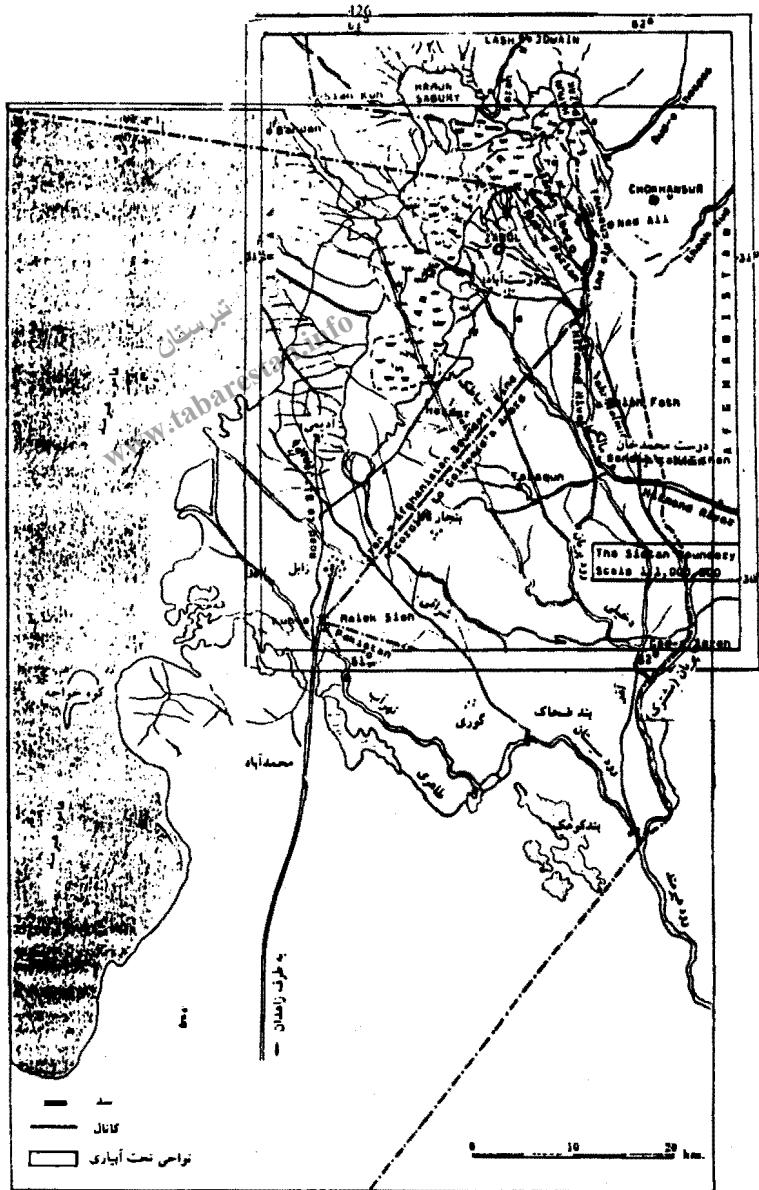
در برابر این داده‌ها، آنچه از بررسی‌های ایستگاه اندازه‌گیری در چهاربرجک (واقع در بخش دشت حدود ۴۵ مایل بالای دلتا) در دوره بین اکتبر ۱۹۴۶ و سپتامبر ۱۹۵۰ توسط «میسیون دلتای هیرمند» (کمیسیون به اصطلاح بی‌طرف) بدست آمده، نشان می‌دهد: به ترتیب $\frac{۲}{۲} \frac{۴}{۵}$ و



تیت یکی از اعضاء گروه کارشناسی کلnel مک ماهون در داوری مرزی سیستان بود.

^۱. محمدعلی محیر، مرزهای ایران، همان، ص ۱۰۱.
^۲. همان.

3. Italconsult, op.cit/p.52.



شکل ۱۲: شب هیرمند براساس گزارش ۱۹۵۹ ایتال کنولت

۶/۵ میلیارد مترمکعب با حداقل ماهیانه در ماههای سپتامبر و اکتبر (به جز سپتامبر ۱۹۴۷ که استثنائاً پائین بود) 10×30 متر مکعب (برابر با حجم حدود ۱۱ تا ۱۲ مترمکعب در ثانیه) و حداقل $10 \times ۱/۸-۲/۶$ مترمکعب در ماههای آوریل و مه (۷۰۰ تا ۱۰۰۰ مترمکعب در ثانیه).^۱

دو مجموعه داده‌های یاد شده به خوبی نشانگر کاهش در حجم میانگین آب جاری در پائین رود هیرمند در نیمه اول ساله بیست است که در جریان آن افغانان چندین سد و کanal روی هیرمند ساختند و یا تاسیس کردند.

در سال ۱۹۴۵ افغانان چندین موافقتنامه با شرکت‌های امریکایی برای احداث سد و حفر کanal از هیرمند امضاء کردند. مهمترین سدهای ساخته شده توسط امریکاییان عبارتند از سد آبگردان (انحرافی) بقرا در گیریشک به همراه کanal ۷۰ کیلومتری بقرا با ظرفیت ۲۸۰۰ فوت مکعب در ثانیه، و سد ذخیره‌ای کجکی با ظرفیت $1/5$ میلیون فوت مکعب و کanal جوی نو که نزدیکی مرزهای ایران ساخته شد.^۲ سد ارغنداب که روی شاخه ارغنداب هیرمند ساخته شد یکی دیگر از سدهای مهمی است که در این دوره ساخته شد. کجکی روی شاخه اصلی هیرمند، بالای تقاطع ارغنداب قرار داد.

بهره‌برداری از آب‌های جمع آوری شده اگر به حوضه میانی هیرمند محدود گردد، می‌تواند اثرات وخیمی در منطقه دلتا داشته باشد که آب‌های ویژه آبیاری و آنچه به هامون هیرمند می‌ریزد کاهش خواهد

1. Ibid.

2. Pirouz, Mojtabah-Zadeh, "The Eastern Iranian Boundaries", Paper Presented to the seminar on the Iranian Boundaries at the Geopolitics and International Boundaries Research Research Centre, SOAS, Dec. 9 1991.

یافت. در نتیجه، اندازه دریاچه که خود منبع عمدۀ آبیاری در سیستان است کاستی می‌پذیرد. در صورتی هم که مازاد آب که از راه شیله شلاق، کanal طبیعی، به گودزره می‌ریزد قطع شود، میزان شوری آب بسیار افزایش می‌یابد. از این رو، در تدارک برنامه‌ریزی برای توان بخشی اقتصادی سیستان، آگاهی کامل از طرح‌های آبیاری افغانان، نحوه بهره‌برداری ذخایر و چگونگی تأمین منافع بهره‌گیران پائین رود، ضرورت دارد. جریان هیرمند در منطقه دلتا در کوهک آغاز می‌شود، جایی که رود (جهت آن از جنوب به شمال است) به دو شاخه اصلی تقسیم می‌گردد: رود سیستان که از کوهک با جهت جنوب خاوری به شمال باختり آغاز شود، و مجرای هیرمند که به سوی شمال یا میلک جایی که رودپریان بیشترین مقدار آب را می‌گیرد، ادامه می‌یابد. این شاخه، از کوهک تا میلک را در حال حاضر عموماً بنام پریان مشترک می‌خوانند. بقیه مسیر آب در جهتی شمالی ادامه می‌یابد که عموماً بنام بستر قدیمی رودخانه، « مجرای سیخ سر» شناخته می‌شود. ادامه آن به سمت نیزار بنام « مجرای نادعلی» خوانده می‌شود. ادامه آن به زمین قابل تشخیص نیست. هریک از این شاخه‌ها در منطقه دلتا به چندین کanal و شاخه دیگر تقسیم می‌شوند و به طور بالقوه این امکان را فراهم می‌آورند که آبهای هیرمند به کلیه مراکز جمعیتی و زمینهای کشاورزی در سیستان برسد.

رود سیستان مهمترین شاخه هیرمند در منطقه دلتا است که پرجمعیت‌ترین و بارورترین منطقه سیستان، شیب آب و پشت آب، را آبیاری می‌کند و در ادامه از طریق کanal آذر، بخش بیشتر آب آبیاری را به منطقه سوم سیستان یعنی میان‌کنگی می‌رساند.

شاخه دیگر هیرمند به نام پریان مشترک که مرز میان ایران و افغانستان

را نیز شکل می دهد به چند شاخه کوچکتر تقسیم می شود که مهمترین آنها عبارتند از پریان داخلی، میلک و شاه نهر هلمیر که همگی در سرزمین ایران واقع اند. پریان داخلی یا رودپریان به نوبه خود به مجراهای متعددی تقسیم می گردد که شیردل، ملکی و نیاتک از آن جمله اند. مجاري شیردل و ملکی، آب را به منطقه میان کنگی می رسانند و نیاتک نیز آب را به پشت آب شمالی و میان کنگی می رساند.^۱

مطالعه تغییرات جریان هیرمند در منطقه دلتا که در سال ۱۹۴۰ توسط نایب کنسول بریتانیا در سیستان، تندی^{*}، انجام گرفت بهمراه نموداری که ترسیم کرد، اطلاعات سودمندی در شکل گیری شاخه های اصلی موجود و دلتا های مربوط به آنها عرضه می دارد. تندی اشاره دارد که رسوب گیری دلتای سیلینگ رود سیستان که آن را نورآب می خواند، حدود ۶۰ سال و رسوب گیری دلتای علمدار در سمت افغانی خط مرزی، حدود چهل سال به دراز کشیده است.^۲

مطالعه سودمند دیگری در مورد توزیع آب آبیاری از طریق کانال های مصنوعی در منطقه های دلتا های هیرمند، توسط یکی از نایب کنسول های بریتانیا در سیستان در سال ۱۹۰۹ انجام گرفت که حاوی نقشه ای از این کانال ها می باشد.

یکی از ویژگی های مهم جریان هیرمند دگرگون شدن های زیاد در سطح آب آن در طول سال است. پائین ترین سطح آب در ماه های پائیز و زمستان است در حالیکه در ماه های بهار و تابستان بیشترین حجم آب در آن جریان می یابد.

1. Italconsult, op.cit.

* M. P. Tandy

2. Paragraphs 2 to 7 of M.p.Tandy's "Note on the Helmand in Sistan", enclosed in Indian Government's Foreign Secretary's letter No.48, dated 11 March 1940, Fo 371/29582.

داده‌های موجود، تعیین نوع رژیم هیدرولوژیک (آبشناسختی) و بر قاب هیرمند را امکان‌پذیر می‌سازد. از تابع گزارش ایتال کانسالت در سال ۱۹۵۹ چنین برمی‌آید که حجم متوسط ماهیانه آب در چهار برجک در دوره ۱۹۴۶-۱۹۵۰ میانگین ۱۵۷ مترمکعب در ثانیه را برای سراسر دوره بدست می‌دهد.^۱

جریان آب در دوره آب شدن برف، به ویژه ۷۵ درصد در ماه‌های مارس تا مه و حدود ۹۰ درصد در ماه‌های فوریه تا زوئن، متمرکز می‌گردد. دگرگونی‌های بزرگتر نیز در حجم آب جاری به دریاچه هامون در سال‌های متفاوت وجود دارد. در مورد چرخه سال‌های خشکسالی و سیلاب در هیرمند آگاهی‌های اندک موجود است و از این رو، هیرمند یکی از غیرقابل پیش‌بینی‌ترین رودهای جهان است.

یکی از آب جوش‌ها بالاترین نشانه‌های برجای مانده از طغیان سطح آب، پس از سیلاب، که می‌توان در اطراف دریاچه هامون یافت، در سال ۱۹۰۳، یعنی سال حکمیت مک ماهون در مورد آب سیستان، شناسایی شد، که پنج فوت بالاتر از سطح کنونی قرار دارد. وقتی این رقم در مورد دریاچه مورد نظر قرار داده شود، میزان تخلیه هیرمند نمی‌توانست کمتر از ۲۰۰ هزار فوت مکعب در ثانیه بوده باشد.^۲

سال ۱۸۸۵، به احتمال زیاد سالی بود که ناحیه دریاچه این چنین گسترش یافت. این طغیان زمینه را برای تغییر مسیر هیرمند در منطقه دلتا از مجرای قدیمی رود پریان آماده ساخت که با طغیانهای وسیع سالهای ۱۸۹۵ و ۱۸۹۶ تکمیل گردید.^۳

آخرین طغیان بزرگ گزارش شده مربوط به آوریل ۱۹۹۱ است که پس از سالیان دراز کم‌آبی و خشکسالی که آسیب گسترده‌ای برای سیستان بهمراه داشت، سطح آب هامون را گسترش چشمگیری بخشید.

1. Italconsult, op.cit, p.52.

2. Tate, op.cit, p.245.

3. Ibid.p.246.

پویش هیدرولیک هیرمند

مسئله سهم‌بندی آب هیرمند و شیوه بهره‌برداری آن در منطقه دلتا همیشه یکی از مهمترین جنبه‌های منازعه‌های مرزی ایران و افغانستان در سیستان بوده است. اگرچه مکان دقیق مرز را دو دولت از سالها پیش پذیرفته‌اند، ولی منازعه‌های مربوط به سهم‌بندی و دیگر حقوق مربوط به این رود مرزی، با وجود چندین کوشش در ۲۰ سالگذشت، تاکنون حل نشده باقی مانده است.

مشکل اصلی این بود که امیر افغان، هیرمند را یک رودخانه داخلی آن کشور می‌دانست که حق بهره‌برداری از آب آن را به هر نحو برای خود می‌دانست. در یادداشت ۲۵ سپتامبر ۱۹۰۴ مک ماهون چنین آمد که: «دولت افغان نمی‌پذیرد که اصلاً منازعه‌ای در مورد آب وجود دارد، زیرا به دلیل موقعیت جغرافیایی، افغانان خود را تنها مالک تمام هیرمند در بالای بند سیستان می‌دانند». ^۱

امیر افغانستان با توصل به چنین ملاحظاتی، نه تنها حقوق مردم پائین رود هیرمند را که حیات آنان کاملاً وابسته به تأمین آب از آن رود بود نادیده انگاشت، بلکه هم‌چنین روندهای بین‌المللی شناسایی وضعیت رودهای جریان یافته در چند کشور بعنوان «رودهای بین‌المللی» را نادیده گرفت. روند یادشده با موافقنامه وین در سال ۱۸۱۵ میان دولتها پروس و ساکسونی در حقوق ناوبری بر روی رودخانه البه^{*} آغاز شد، ^۲ و در چندین معاهده و موافقنامه دیگر میان دو یا چندین کشور کرانه‌ای در

1. Paragraph 3 of clause 69 of McMahon's Memorandum of 25 Sept.1904 on Sistan Water Question, Fo 60/727, p.II.

* Elbe

2. Whittermore, Bogg, *International Boundaries, a Study of Boundary Function and Problem*, New York, Columbia University Press, 1940, p.117.

اواخر سده نوزده تکامل پذیرفت. توصیف رودخانه بین‌المللی را در معاهدات یاد شده می‌توان اینگونه برشمود:

الف. رودی که از سرزمین دو یا چند کشور می‌گذرد،
 ب. رودی که سرزمین دو یا چند کشور را جدا می‌سازد،
 پ. رودی که برای دو یا چند ملت دارای اثر اقتصادی باشد.^۱

هیرمند دارای ویژگی‌های یاد شده بوده و بدون تردید یک رود بین‌المللی است که در بخش‌های پائین رودی آن، همچوک از دو کشور ایران و افغانستان نمی‌توانند مدعی حقوق انحصاری گردند. در حقیقت رای داوری سال ۱۹۰۵ و موافقتنامه‌های در پی آن، وضعیت پائین رود هیرمند از بند کمال خان در جنوب باختری افغانستان را بعنوان یک رودخانه بین‌المللی به رسمیت می‌شناسند.

رای گلدمیید در مورد آب هیرمند

هنگامی که کمیسیون حکمیت گلدمیید در سال ۱۸۷۲ بررسی خود را در سیستان آغاز کرد، هیرمند تنها یک شاخه فرعی عمدۀ بنام رود سیستان داشت. این رود در بند کوهک که آغاز مرز ایران و افغانستان است و در موقعیت کنونی آن، از هیرمند شاخه شده و از آنجا در جهتی باختری و در موقعیت کنونی جریان دارد.

دست کم بیست سال پس از رای گلدمیید، شاخه اصلی هیرمند در سیستان، از بند کوهک به سمت شمال، در مسیر کنونی به نزدیکی شاه گل که رود پریان در اواخر سده نوزده شاخه شد، جریان یافت. از شاه گل، مسیر نادعلی و سیخ سر به نیزار و هامون جریان گرفت. گلدمیید در رای داوری خود، در مورد حقوق آب هیرمند مقرر داشت که:

1. Ibid. and/also: L.F.L. Oppenheim *International law and Treaties*, ed. Lauterpacht, 8th edition, New York, Longman, 1955

۱. ایران نباید در سمت راست هیرمند زمینی متصرف باشد. بنابراین بستر اصلی هیرمند پائین کوهک باید مرز خاوری سیستان ایران باشد.
۲. خط مرزی از کوهک تا تپه‌ها در جنوب بیابان سیستان باید به گونه‌ای ترسیم شود که تمام زمین‌های کشاورزی هر دو کرانه رودخانه از بند به سمت شمال جزو افغانستان قرار گیرد.
۳. افزون بر آن، کاملاً باید دانسته شود که هیچ اقدامی که موجب مداخله در تأمین آب مورد آیاری در هر دو سوی هیرمند گردد، مجاز نیست.^۱

با در نظر گرفتن عبارت‌های بالا، تاکید بر این نکته منطقی است که گلدرسید در رای داوری خود در حقیقت در مورد نحروه تقسیم آب هیچ رایی صادر نکرد و عبارت‌های مبهم یاد شده برای منطقه راهگشنا نبود. با این وجود، به نظر می‌رسد که افغانان، سالیان دراز پس از آن، حتی نسبت به این عبارت‌های مبهم نیز آگاه نبودند. این نکته در نامه‌ای از نایب‌السلطنه هند برای امیر افغان در سال ۱۹۰۲ آشکارا تاکید شده است. در آن نامه تاکید شده:

«تمام آب هیرمند که از بند کوهک می‌گذرد، در پایان سپتامبر وقتی که آب برای کشاورزی شدیداً مورد نیاز بود، بوسیله بند افغانی در شاه گل و مجرای حفر شده توسط افغانان در بالای این بند به مجرای قدیمی هیرمند منحرف شد، و به این ترتیب کل سیستان ایران بدون آب ماند. مقامات محلی ایرانی متعرض مقامات افغانی شدند که اجازه نمی‌دادند هیچ آبی به سیستان ایران برسد. بنظر می‌رسد که پس از آن ایرانیان برای اقدام متقابل، اقدام به ساخت مجرای دیگری بالای مجرای افغانان کرد

1. Memorandum on the Sistan Water Question from Colonel H.McMahon to the Indian Government, No. 2407, dated camp Kohak, 24 Sept. 1904, FO60/797.p.2.

باشند و اکنون نیز افغانان ساخت مجرای سوم را در دست دارند. در مجرای در حال ساخت ایران حدود هفتصد نفر کار می‌کنند و موقعیت به گونه‌ای است که هر آن احتمال درگیری می‌رود».^۱

دولت ایران در اکتبر ۱۸۸۳ در نامه‌ای به وزیر مختار بریتانیا در تهران شکایت کرد که افغانان با ساختن بند شمشیری، هیرمند را به درون سرزمین خود منحرف ساخته‌اند. ولی نه ایران و نه بریتانیا نتوانستند موقعیت دقیق بند مزبور را تعیین کنند و در نتیجه موضوع رها شد. با این حال، حدود بیست سال پس از آن، هیأت داوری مک‌ماهون موقعیت آن بند را یافت، که در آن هنگام بلااستفاده بود زیرا شاخه اصلی هیرمند در سال ۱۸۹۶ به بالای آن محل تغییر مسیر داده بود. در یادداشت سپتامبر ۱۹۰۴ مک‌ماهون آمده بود:

«پس از تحقیقات محلی دقیق دریافتیم که بند شمشیری مورد اشاره، در دهانه شیله شمشیری ساخته شده بود و در نقطه‌ای بین ده طوس و روستای کنونی ده لاله از رود اصلی جدا شد. این بند برای آن ساخته شد که از ریزش زیاده از حد آب به شمشیری جلوگیری کند و به این ترتیب مجراهای افغانی دیگر از جمله سیخ سر سیراب گردند. افغانان ابتدا در سال ۱۸۸۳ شروع به ساخت آن کردند که تا ۱۸۹۵ ادامه یافت. تغییرات جریان رود ناشی از طغیان سال ۱۸۹۶ موجب گردید آن را رها کنند».^۲

طغیان بزرگ غیرعادی سال ۱۸۸۵ جریان اصلی هیرمند را از سیخ سر به شیله لک شاخ برگرداند. این شیله هنوز جریان اصلی بود که کلیل بیت

1. Extract from letter from H.E. The Viceroy and Governer-General of India to H.H. Amir Sir Habibollah Khan of Afghanistan, No.51, dated 24 Nov. 1902, FO 60/659,p.99.

2. Extract from McMahan's Memorandum on Sistan Water Question, op.cit., p.3.

در بهار سال ۱۸۹۴ از آن دیدن کرد، ولی شیله جهان آباد در نیمه راه میان میلک و ده سید که وی از آن گذر کرد، اندکی از لک شاخ کوچکتر بود.^۱ البته طغیان بزرگ دیگری در سال ۱۸۹۶ جریان رود را به طور کامل به رود پریان تغییر مسیر داد که بخش‌های شمالی آن مجراهای لک شاخ و شیله جهان آباد بودند. این تغییر عمدۀ، مساله مرز سیستان را به صورت جلوه‌دار اختلافات مرزی دو کشور درآورد.

حکمیت کلنل مک ماہون در مورد سیستان و رای مربوط به آب

در آستانه سده بیست، افغانان برای آب رسانی به کانال مهم جرکی که در آن زمان نهر سلطانی خوانده می‌شد، در نقطه‌ای حدود پنج مایل بالای بند سیستان کانال قدیمی را از هیرمند باز کردند. ایرانیان در تلافسی برای برگرداندن جریان رود به رود پریان، اقدام به حفر کانال تازه‌ای بنام نور پوزه جنگ جاه نمودند. افغانان هم تهدید کردند که رود را در بالای این کانال مسدود می‌سازند.

به این ترتیب منازعه شدت گرفت و طرفین خواستار مداخله بریتانیا شدند. یک طغیان زمستانی زود هنگام غیرمعمول در سال ۱۹۰۲ اختلافات مربوط به آب را به طور طبیعی ولی موقتاً حل کرد. هر دو دولت تقاضای خود مبنی بر مداخله بریتانیا را پس گرفتند و نسبت به حکمیت آن دولت در مورد مرز و آب اظهار عدم علاقه کردند. با این وجود، کارهای مربوط به حکمیت از سوی مک ماہون در ژوئن ۱۹۰۳ با بررسی‌هایی در مورد آب و زمین در سیستان شروع شد. اندازه‌گیری‌های گروه مک ماہون از میزان حجم آب هیرمند در سال ۱۹۰۳ و ۱۹۰۴ به تابیغ زیر رسید:

1. Yate, *Khorasan and Sistan*, op.cit., pp.102-105.

«اگر ما کل میزان آب گرفته شده توسط ایرانیان و افغانان، در فصل بهار از رودبار به سمت پائین، را به ترتیب در نظر بگیریم، در می‌بایس که حجم آب هیرمند (محاسبه شده در راس کانال رودبار در پولک) به این ترتیب اختصاص یافته است:

توسط افغانان	۱۶ درصد
توسط ایرانیان	۶۲ درصد
جریانهای بلاستفاده در ماهون	۲۲ درصد ^۱

مک ماهون ادعا می‌کند که «گرچه ایرانیان این حجم زیاد از آب هیرمند را به خود اختصاص می‌دهند، ولی نباید تصور کرد که حقیقتاً به این مقدار بسیار زیاد، برای کشاورزی خود نیاز دارند، و بخش زیادی از آب را به لحاظ سیستم ناکار آمد آبیاری هدر می‌دهند».^۲

وی این حقیقت را نادیده گرفت که زمین‌های کشاورزی و جمعیت در سیستان ایران بسیار بیشتر از زمین و جمعیت بخش افغانی منطقه بود. از این رو، وی نیازهای آینده به آب در سیستان را در نظر نگرفت. مک ماهون حقیقت دیگری را نیز نادیده گرفت و آن اینکه آب‌هایی که به دریاچه هامون می‌ریزند بعنوان هدر رفته تلقی نمی‌شوند، زیرا هامون خود منبع مهمی برای آبیاری و دیگر علائق اقتصادی در سیستان بشمار می‌رود، و آبهای مازاد آن به منطقه گودزره واقع در داخل مرزهای افغانستان باز می‌گردد. وی با افروزن زمین‌های غیرقابل کشت بیابانی و تپه‌های شنی بخش افغانی سیستان، جزو زمین‌های کشاورزی آن کشور، نتیجه گرفت که نسبت زمین‌های کشاورزی افغانستان به ایران^۳ به ۳۰٪ است:

1. Paragraph 51 of McMahon's Memorandum on the Sistan Water Question op.cit, p.8.

2. Ibid, paragraph 52.

در سیستان افغانستان

زمین‌های تاراکن	۲۶۹۷ مایل مربع	در سیستان ایران
زمین‌های دیگر	۱۵۱۰ مایل مربع	
	<u>۴۲۰۷</u> مایل مربع	جمع
زمین‌های حوض دار	۱۱۳۹ مایل مربع	
زمین‌های دیگر	۱۷۲۸ مایل مربع	
	<u>۲۸۶۷</u> مایل مربع	جمع
	<u>۷۰۷۴</u> مایل مربع ^۱	جمع کل

مک ماهون ارقام حاصل از بررسی خود را، غیرواقع بینانه یافت. از این رو، نظرش تغییر کرد و ادعا نمود که زمین‌های قابل کشت در سیستان، میان دو کشور تقریباً مساوی است:

«وقتی ناحیه نسبتاً بزرگتر و غیرقابل اداره و نگهداری داشت و تپه‌های شنی در سرزمین افغان را در نظر بگیریم، در می‌باییم که کل نواحی قابل کشت در سیستان ایران و افغانستان را می‌توان تقریباً مساوی دانست». ^۲

بر مبنای چنین نگرشی نسبت به زمین‌های کشاورزی سیستان بود که مک ماهون ابتدا تصمیم گرفت آب هیرمند را به طور مساوی میان طرفین تقسیم کند، در عین این حقیقت که زمینهای ایرانی دست کم در منطقه حوض دار سیستان، درگذشته از بهترین و بارورترین زمین‌های منطقه بود که طبیعتاً به آب بیشتری نیاز داشت. مک ماهون به انتکاء یافته‌های خود تصمیم گرفت: «تقسیم‌بندی سهم آب به شرح زیر، می‌تواند به گونه‌ای عادلانه همه نیازهای احتمالی آینده را برآورده سازد:

1. Ibid., paragraph 61.

2. Ibid.

^۱ آب هیرمند به سرزمین افغان در کرانه راست پائین بند کمال خان.

^۲ آب هیرمند به سرزمین ایران در کرانه چپ بند سیستان.

^۳ آب هیرمند بطور مساوی به زمین‌های تاراکن و حوض دار.

این ترتیب موجب می‌شود که نیمی از کل آب هیرمند به ایران و نیمه بقیه به افغانستان برسد.^۱

این تصمیم بدون تردید حقوق ایران را تسبیت به آب هیرمند که خود مک ماهون قبول داشت، محدود می‌ساخت. او در پیادداشت خود در مساله آب هیرمند، وضعیت را این‌گونه توصیف کرد: «البته هر افغانی باید تصدیق کند که هر نوع محدودیت در حق ایران به آب نظیر آنچه در حال حاضر مطرح است، یک دست آورد ویژه برای افغانستان بشمار می‌رود، زیرا افغانستان تنها ۱۶ درصد کل آب رود را از پائین رود رودبار در اختیار دارد، در حالیکه ایرانیان ۶۲ درصد آن را می‌برند. اگر در حل و فصل مساله تاخیر روی دهد، باید آنگاه حقوق سنتی ایران را نیز در نظر بگیریم». ^۲ البته مساله به همین جا پایان نگرفت و تغییرات بیشتری به زیان ایران در سهم‌بندی در راه بود.

مک ماهون به‌هنگام صدور رای، محدودیت بیشتری برای حقوق ایران در آب هیرمند بوجود آورد. او چهار پیش‌نویس (الف. ب. پ. ت) تهیه کرد که نایب‌السلطنه هند متن (ب) را که بیشترین صدمه را به موقعیت ایران وارد می‌آورد، تصویب کرد.^۳

بندهای ۲ و ۳ متن (ب) رای مک ماهون در مورد آب هیرمند که مورد توجه نایب‌السلطنه قرار گرفت، نیاز ایران به آب هیرمند را ^۱ کل حجم آب رود تعیین کرد و به این ترتیب تنها ^۱ آب را به ایران اختصاص داد. این

1. Ibid., p.14.

2. Ibid., paragraph 82.

3. Telegram No.4883, from H.E. The Viceroy, Calcutta, To H. Majesty's Secretary of State for India, London, dated 29 Dec. 1904, FO60/728, p.34.

به معنی محدود شدن سهم ایران از ۶۲ درصد آب به ۳۳ درصد بود. این شیوه غیرقابل فهم سهم‌بندی آب برای سیستان ایران که بخش حاصلخیزتر زمین‌ها را در اختیار داشت و طبیعتاً به بیش از نیمی از آب هیرمند نیازمند بود، در تضاد آشکار با رای گلدسمید قرار گرفت، که مک ماهون بارها عنوان کرده بود که حکمت وی از چارچوب تعیین شده توسط گلدسمید فراتر نخواهد رفت.

رای داوری مک ماهون پس از انجام اصلاحات مورد نظر نایب‌السلطنه، در ۱۰ آوریل ۱۹۰۵ تسليم کمیسیونرهای ایران و افغان گردید.^۱ دولت ایران بی‌درنگ نسبت به رای مذکور اعتراض کرد. مک ماهون در تلگرام ۱۲ آوریل برای وزیر خارجه حکومت هند بریتانیا، فشرده‌ای از گفت و گوی خود با کمیسیونر ایران را آورد و در پایان آن اظهار نمود:

«گفت و گوی سیار دوستانه بود و از موارد اندک مخالفت‌های وی علیه رای شگفت‌زده شدم. مطمئن هستم ایران سهم $\frac{1}{3}$ آب برای زمین‌های قابل کشت در پائین کوهک را می‌پذیرد ولی در مورد بندهای ۵ و ۶ شدیداً مقاومت خواهد کرد».^۲

افغانان از رای مک ماهون خرسند بودند. مک ماهون در تلگرام دیگری به حکومت هند بریتانیا از گفت و گوی خود با کمیسیونر افغان می‌گوید: «کمیسیونر افغان کل رای را با خرسندی بسیار پذیرفت و اشاره نمود که اعتراض‌های وی به بندهای ۱ و ۳ جنبه صوری * داشته است...»^۳ یعنی نظام، کمیسیونر ایران، چند مساله غیرمهم را با مک ماهون در

1. From H.E. The Viceroy to H.Majesty's Secretary of State for India, dated 12 April 1905, FO60/728, p.5.

2. Extract of Telegram N. 947 from Colonel McMahon to Foreign Secretary of India, dated 12 April 1905, enclosure No.6, FO60/728, p3.

* Progorma

3. Extract of Telegram N. 949 from Colonel McMahon to Foreign Secretary of India, dated 13 April 1905, enclosure No.1, FO60/728, p.4.

میان نهاد. مک ماہون در پاسخ به پرسش‌های یمین نظام، در گزارش خود ابراز شکفتی کرد که چرا ایران مسائل مهم را مطرح نساخت. به گفته وی، فضای گفت و گو با یمین نظام نیز دوستانه و مورد توافق بود.^۱

کارگزار و امیر معصوم خان خزیمه حسام الدوله سوم، نایب‌الحکومه سیستان، در تلگرام‌هایی به تهران یمین نظام را متهم کردند که با کمیسیونر بریتانیا ساخت و پاخت کرده است.^۲ البته مقامات تهران در همان زمان رای حکمیت مک ماہون را بدون مخالفت چندانی پذیرفتند.

وزیر مختار بریتانیا در تهران در گزارش به وزیر خارجه بریتانیا، در مه ۱۹۰۵ نوشت:

«حشمت‌الملک در جریان دیدار اخیر به مساله آب سیستان اشاره کرد. البته وی چیزی از رای مربوطه نمی‌دانست ولی گفت که احداث کanalی از نقطه‌ای نزدیک بند کمال خان از طریق زمین‌های بیابانی منطقه تاراکن توسط افغانان موجب نگرانی ایرانیان است. احتمال دارد که حذف هر نوع اشاره به این احتمال در رای، به ویژه وقتی شرایط آن برای روس‌ها روشن گردد، انتقاداتی در اینجا برانگیزد. البته به طور کلی به نظر می‌رسد تصمیم مربوط به رای با عدم علاقه کمتر از آنچه یمین نظام به مک ماہون گفته بود، در تهران پذیرفته شده است.»^۳

بی‌آمد رای حکمیت مک ماہون در مورد آب هیرمند با نزدیک شدن ماههای پایانی تابستان ۱۹۰۵ و شروع کاهش حجم آب

1. Persian Commissioner's views, from Colonel McMahon to the Government of India, No. 3004, dated 15 April 1905, No. 16 of FO60/728, p.15.

2. Diary No.1 of Captain A.D.Mc Pherson, H.B. Majesty's Consul for sistan and kain, for the period 1 to 7 jan. 1905, FO248/847.

3. Extract of despatch No. 103 from Sir A. Hardinge, British Minister at Tehran to the Marquess of Lansdowne dated Tehran, 15 May 1905 FO60/728

هیرمند، ایرانیان دو کانال جدید از جریان اصلی هیرمند (پریان مشترک) در نزدیکی رویروی نادعلی گشودند، جایی که طبق رای مک ماہون هر دو طرف نمی توانستند در رودخانه انحراف به وجود آورند. از آنجاکه رای درباره آب هنوز از سوی هیچ یک از طرفین پذیرفته نشده بود، مک ماہون نمی توانست برای جلوگیری از اقدام یاد شده کاری انجام دهد. نایب کنسول بریتانیا در سیستان در گزارش ۱۲ ژوئیه ۱۹۰۵ چنین ثبت کرد:

«ایران در ۲۷ ژوئن دو کانال از جریان اصلی هیرمند در نزدیکی رویروی نادعلی گشود. این مساله بخاطر کوتاهی گزارشگر ماتا اول ژوئیه گزارش نشد. ابتدا افغانان از مرز گذر کرده کانال‌ها را بستند. من محمد اشرف را برای کسب اطلاعات دقیق فرستادم. وی در ۶ ژوئیه گزارش داد که یمین با مقامات افغانی گفت و گو داشته و آنان به وی اجازه دادند یکی از کانال‌ها برای ده روز از دوم ژوئیه باز باشد، ولی سرتیپ غلام احمد کفیل حاکم چخانسور و ایوب خان حاکم قلعه فتح هر دواز شرایط رای مک ماہون که نسخه‌هایی از آن را آخوندزاده به کابل بردۀ است، بی خبر بودند. در این میان شنیدم که یمین با لافزنی در مورد اینکه افغانان را مقهور ساخته، اعلام کرده است که تا زمانی که لازم باشد کانال‌ها را باز نگه می دارد. من در ۷ ژوئیه کانال‌ها را مورد بازبینی قرار دادم، یکی از آنها به اندازه‌ای آب می گیرد که می تواند بر آیاری افغانان شدیداً اثر گذارد. ایوب خان به قلعه فتح بازگشته است ولی سرتیپ در ۸ ژوئیه مرا بسیار دوستانه به حضور پذیرفت. به من اطلاع داد که اجازه داده است یکی از کانال‌ها برای ده روز باز باشد زیرا این را بعنوان یک هم‌کیش مسلمان از وی خواسته‌اند، ولی با سپری شدن ده روز، در صورت لزوم با توصل به زور کانال را خواهد بست. وی آدم معتلی است و اقدامات شدید را نمی پسندند. ولی سروصداحایی که آخوندزاده و اطرافیانش راه انداخته‌اند ممکن است سبب شود که وی دست به اقداماتی شدید بزند تا

از ارسال گزارش‌های خصمانه به کابل درامان بماند. از آنجا که امیر هنوز رای را نپذیرفته است، صلاح ندیدم متن رای را به او نشان دهم، ولی به او توصیه کردم چون موضوع هنوز به رای نهایی نرسیده و در دست رسیدگی است، از هرگونه تخلف مرزی خودداری ورزد. اخطارهایی هم برای دار و دسته آخوندزاده می‌فرستم که اعمال آنان تنها به ارباب آنان صدمه خواهد زد. روز نهم با یمین گفت و گو داشتم که از موقفيت خود سرخوش بود و تهدید می‌کرد که اگر افغانان بار دیگر از مرز بگذرند وی ۳۰ کانال آنان را که از زمان رای گلدمیید حفر کرده‌اند خواهد بست. یمین گفت که به افغانان هشدار داده است که این بار آنان را خواهد بخشید ولی اگر کارشان تکرار شود در تبیه آنان درنگ نخواهد کرد. وی قبول ده روز را منکر شد و مدعی گردید حق داشته کانال‌ها را حفر کند و افغانان هم چنین کرده‌اند. یمین افزود که کانال‌ها را تا وقتی لازم بداند باز نگه می‌دارد. به وی در مورد پی‌آمدهای جدی نقض شرایط روشن در هر دو حکم داوری هشدار دادم.^۱

افغانان توافق با یمین نظام رانادیده گرفتند و سرتیپ غلام احمد، با دریافت دستور اکید از حاکم هرات و به تلافی، دو کانال به نامهای نادعلی و نشان دیوان را گشودند.^۲ افزون بر آن، با گذر از مرز، دو کانال حفر شده توسط ایرانیان را بستند.^۳ مداخله مقامات کنسولگری بریتانیا در سیستان، از برخورد میان طرفین جلوگیری کرد.^۴

1. Extract of telegram No.98c. from Lieut.T.H.Keyes to Captain A.D.Mc Pherson, H.B.M.'S Consul for Sistan and Kain, dated 10 July 1905, FO60/729, P.10.

2. Telegram No.112c. op.cit., dated 29 1905, p.13.

3. Ibid., No. 105c. dated 21 July 1905, pp. 13to 16.

4. From the Secretary to the Government of India in the Foreign Department, to Colonel A.H.McMahon, No. 2575F, dated Simla 15 July 1905, FO60/729.

شکایت‌های مردم سیستان یکبار دیگر در مورد اثرات منفی حکومت مک ماهون بر زندگی آنان در نشریه روسی «مطالعات ماوراء خزر» بازتاب یافت.

کلنل مک ماهون در اول ژوئیه ۱۹۰۵ ماموریت خود را پایان داد و حکومت هند بریتانیا در ۱۵ ژوئیه در نامه‌ای، کامیابی او در ماموریتش را شادباش گفت،^۱ در حالی که مردم سیستان هم چنان فریاد ناخستینی از نتیجه حکومت او را ابراز می‌داشتند. روزنامه پرنفوذ جبل‌العتین در مقاله‌ای در اواخر ژوئیه ۱۹۰۵ به جنبه‌هایی از حکومت که بیشترین صدمات را برای سیستان ایران خواهد داشت، اشاره کرد.^۲ سفارت روسیه در تهران نیز در گزارشی برای ولی‌عهد قاجار، نکته‌های برجسته موارد به زیان ایران را در حکومت مک ماهون بر شمرد.^۳ وزیر مختار روسیه، در نامه دیگری برای ولی‌عهد مدعی شد که یمین نظام کمیسیونر منافع ایران را در برابر مک ماهون قربانی کرده و خواستار عزل او شد.^۴ ولی‌عهد، محمدعلی میرزا، ظاهراً با اعزام هیاتی برای تحقیق در حقیقت اتهام‌های فساد عليه یمین نظام موافقت کرد.^۵

امیر افغانستان در سپتامبر ۱۹۰۵ رضایت کلی دولت خود را نسبت به

1. From the Secretary to the Government of India in the Foreign Department, to Colonel A.H.McMahon, No. 2575F, dated Simla 15 July 1905, FO60/729.

2. Letter from Sistan appearing in Habil-al-Matin of 24 July 1905, enclosure No.20 of FO60/729, p. 17of 298.

3. Copy of a report sent by the Russian Legation at Tehran to H.I.H. The Vali-ahd, dated 20 July 1905, FO60/729, p. 48.

4. Despatch from British Legation at Tehran to the Marquess of Lansdowne No. 182, Secret, dated 21 Aug. 1905, FO60/729, p. 43.

5. Telegram No. 147, from Sir A.Harding, British Minister at Tehran, to Foreign Secretary of the Indian Government, 22 Aug. 1905, FO60/729, p. 26.

نتیجه حکمیت مک ماهون، به اطلاع نایب‌السلطنه هند رساند.^۱ ایرانیان نسبت به شرایط حکمیت بسیار آشفته شده بودند. در اوایل سپتامبر ۱۹۰۵، احتشام‌الوزاره که مهندسی کارآزموده بود، برای تحقیق در شکایت‌های اهالی در مورد نتایج داوری مک ماهون در آب و مرز، به سیستان اعزام شد.^۲

در این زمان، برای سفارت بریتانیا در تهران روشن شد که دولت ایران تصمیم دارد نتایج حکمیت مک ماهون را تقسیم آب را رد کند و درخواست تجدیدنظر نماید.^۳ ناخست‌نیز مردم ایران نیز برانگیخته شد و نامه‌های اعتراض از سیستان و تهران در نشریات مختلف داخل و خارج بازتاب یافت. تایمز لندن گزارشی طولانی از جریان داوری مک ماهون به چاپ رساند تحت عنوان «ایران، روسیه و بریتانیای کبیر» از «خبرنگاری در سن پترزبورگ» مورخ ۲۳ سپتامبر و چنین نوشت:

«تلگرام‌هایی از تهران همه روزه در روزنامه‌های سن پترزبورگ به چاپ می‌رسد، که به زیان انگلیسی و در نشریات خارجی بازتاب می‌یابد. این تلگرام‌ها حاوی اظهارات نادرست یا مبالغه‌آمیز برای برانگیختن احساسات علیه انگلستان است. از این رو، ادعا می‌شود که کمیسیون مرزی سیستان منافع ایران را برای افغانستان به تاراج داده است، که امتیازات از سوی انگلستان از صدر اعظم جدید گرفته شد، به اضافه

1. From H.H. The Amir of Afghanistan to H.E. The Viceroy of India, No.73, dated 17 Sept. 1905, FO60/729, p. 34 of 225.

2. Telegram from E. Grant Duff H.B. Majesty's Charged' Affairs at Tehran to the Secretary of Foreign Affairs, London, No. 162, dated 14 Sept. 1905, Fo 60/729, No.33 of p.225.

3. Letter from British Minister at Tehran to the Moshir ad-Doleh, The Iranian Foreign Minister, dated Meashed 9 Sept. 1905, FO60/729, p. 206.

مطالبی درباره سفر وزیر مختار بریتانیا به شمال خاوری ایران، که انگلار برای سریوش نهادن بر مسایلی بوده است. همه این اظهارات بسیار مبالغه‌آمیز است. کمیسیون مرزی بریتانیا بخشی را که پیش‌تر جزو سرزمین ایران تصور می‌شد به افغانستان اختصاص داد، ولی در عین حال بخش بزرگتری را که پیش‌تر جزو خاک افغان بود به ایران داده است. در تهران در مورد سهم اختصاص یافته به ایران از بابت آب هیرمند نارضایتی‌هایی وجود دارد.^۱

گزارش یاد شده در ادامه چنین مدعی شد:

«سپس مساله توزیع آب هیرمند مطرح شد، که منوط به نشانه‌گذاری نبود بلکه به حقوق و رویه جاری بستگی داشت. در این مورد، در ماه مه تصمیم گرفته شد و به نظر می‌رسد مورد پذیرش امیر و شاه هر دو قرار گرفته است.^۲

هیچ یک از موارد یاد شده در گزارش تایمز لندن با حقیقت هم خوان نبود، زیرا نه تنها رای مربوط به آب بر مبنای حقوق و رویه جاری تصمیم گرفته نشده بود، و نه تنها موضوع به ماه مه ۱۹۰۵ مربوط نبود، بلکه تا آنجا که نگارنده در اسناد ایرانی و انگلیسی کاوش کرده است هیچ نشانه‌ای از پذیرش تیجه حکمیت از سوی ایران وجود ندارد.

برطبق برخی گزارش‌ها، مردم سیستان در ۲۹ اکتبر ۱۹۰۵ بند لک شاخ افغانان را ویران کرده و به آتش کشیدند.^۳ یمین نظام، به ابتکار فردی، تماس‌هایی برای ترتیبات رضایت‌بخش‌تر با افغانان برقرار ساخت، در شرایطی که دولت ایران در پی طرح تقاضای حکمیت دیگری

1. *The Times*, Friday Sept.29, 1905, FO 60/729, p.20.

2. *Ibid.*

3. Confidential Diary of H.B.Majesty's Consul for Sistan, dated 15 Nov. 1905, Fo 248/847, p.6 of 315.

بود.^۱ ناراحتی و عصبانیت عمومی در سیستان واکنش‌های گستردۀ ای بهمراه آورد. مقامات محلی سیستان بنای قرارگاه کمیسیون حکمیت بریتانیا در کوهک را مورد حمله قرار داده و به آتش کشیدند.^۲ مردم سیستان نیز کانال‌ها را پهن تر کردند و بندۀ‌های روی هیرمند را تقویت کردند و آب ییشتزی از رودخانه گرفتند. نایاب‌السلطنه هند در مورد شکایت‌های افغانان از اقدامات اتباع ایران چنین گزارش کرد:

«سیستان. تلگرامی به تاریخ ۳۰ نوامبر از کنسول اعلیحضرت رسیده مبنی بر اینکه افغانان شکایت دارند که ایرانیان در حال بهره‌برداری آب بیشتری نسبت به پیش هستند. مک فرسون^{*} تاکید دارد که شکایت افغانان کاملاً توجیه‌پذیر است زیرا ایرانیان در حال حاضر ۱۴۰۰ فوت مکعب در ثانیه آب می‌گیرند در حالیکه سهم افغانان تنها ۱۰۰ فوت مکعب در ثانیه است و از مجرای سیخ سر نیز هیچ آبی نمی‌گذرد. اخیراً دو سد توسط افغانان ساخته شده است یکی در شاهگل و دیگری در دهانه کانال لک شاخ که اثر بند شاهگل کاهش آب لک شاخ بود. دسته‌های ایرانی برای اجرای دستورات صادره از سوی یمین جهت نابودی سد گردهم آمدند. مک فرسون نگران است مشکلات جدی پیش آید مگر اینکه ایرانیان اجازه دهند حجم بیشتری آب در بند کوهک جریان یابد. وی در تلاش است حکمران افغان را به حل و فصل مساله به نحو دوستانه تشویق کند».^۳

البته مساله حل نشد و مک ماهون که آشکارا ترس جان کرده بود، سیستان را به سمت هند ترک گفت و منازعه ادامه یافت.

1. From Hardinge to the Foreign Office, dated Brighton, 21 Nov. 1905, FO60/729, p.268.

2. From India Office to Foreign Office, dated 23 Nov. 1905, FO60/729, p. 289.

* Macpherson

3. From The Viceroy of India, dated 8 Dec. 1905 FO60/729, p. 341.

مذاکرات مستقیم: ماموریت امیرشوکت الملک

کشمکش برای سهم‌بندی آب هیرمند در سیستان، برای سال‌ها میان دو کشور ادامه یافت. نه تنها تصمیم مک ماهون در نحوه توزیع آب هیرمند از سوی مردم منطقه نادیده گرفته شد، بلکه توصیه وی مبنی بر انتساب یک مهندس انگلیسی جهت نظارت دائمی بر نحوه توزیع آب را هیچکس بی‌گیری نکرد.

کنسول بریتانیا در سیستان، در یادداشت‌های محروم‌انه دسامبر ۱۹۲۹ تأکید نمود که: «در نتیجه منازعه‌های مربوط به توزیع آب هیرمند، یک یا دو برخورد میان ایرانیان و افغانان در ناحیه میان‌کنگی سیستان بروز کرد که چند قربانی از هر دو سو بهمراه داشته است».^۱

در این زمان، رضا شاه پهلوی دولت مرکزی مقتدری را با پشتیبانی یک ارتش مدرن در ایران بوجود آورده بود. رضاشاه، هم زمان با تحکیم قدرت در کشور، تلاش‌های تازه‌ای برای حل منازعه آب سیستان از طریق مذاکرات مستقیم با افغانان در پیش گرفت. اولین تلاش یاد شده در سال ۱۳۰۹ بود. طبق نظر نویسنده کتاب «امیر شوکت‌الملک علم»، دولت‌های ایران و افغانستان توافق کردند و هیئت‌هایی را به سیستان اعزام دارند تا بتوانند مذاکرات را در محل مرزهای مورد منازعه انجام دهند. ریاست هیئت ایرانی با امیر محمد ابراهیم خان شوکت‌الملک دوم، امیر خزیمه قائنات و سیستان بود که نام علم را برای خود برگزیده بود. انتساب امیرشوکت‌الملک به این مأموریت ناشی از آگاهی وسیع وی نسبت به مساله و علایق عمیق شخصی و حکومتی او در آن مورد بود. دیگر اعضاء هیات ایران عبارت بودند از سرهنگ مکری نماینده ارتش، بدیع‌الزمان خان مصباح و اسماعیل شیرازی نماینده‌گان وزارت مالیه، رفیع‌الملک رسته

1. Paragraph 97 of Confidential Diary of H.B.Majesty's Consul for Sistan for 15 Nov. to 31 Dec.1929, FO371/14526, p.3 of 211.

نماینده وزارت امور خارجه، و محمد علی منصف منشی هیات. ریاست هیات افغانی با عبدالاحد خان رئیس مجلس افغانستان بود و او را محمد انور خان حاکم چخان سور، غلام یحیی خان معاون وزارت امور خارجه، معتقد خان و محمد اسماعیل خان همراهی می کردند.^۱

دو هیات در ده محمد در سیستان دیدار کردند و به مدت دو ماه گفت و گوهایی داشتند. وقتی هیات افغانی به حکمیت‌های گل‌دسمید و مک‌ماهون اشاره کردند، امیر گفت ما حاضر نیستیم راجع به حکمیت خارجی که ابداً رسمیت نداشته صحبت نمایم. بعلوه حکمیت مزبور برای حل مشکلات نبوده بلکه برای تولید مشاجره بین دو برادر دینی بوده است، به همین جهت صلاح طرفین نیست روی آن مذاکره کنیم.^۲

بنابراین امیر توانست احتمال‌های تازه‌ای در مذاکرات ایران و افغانستان برای توزیع آب هیرمند به میان آورد که نتایج داوری‌های گل‌دسمید و مک‌ماهون را در آن راهی نباشد. هر چیز باید مطابق قواعد پذیرفته شده بین‌المللی و نیازهای واقعی محلی مذاکره می‌شد. شوکت‌الملک در این گفت و گوها خواست که آب هیرمند به طور مساوی تقسیم شود و هر طرف از پائین بند کمال‌خان از نیمی از آب هیرمند بهره‌مند گردد. افغانان پذیرفته شده بآب هیرمند از نهر شاهی واقع در پائین بند کمال‌خان به طور مساوی تقسیم شود. این پیشنهاد را امیر پذیرفت زیرا، از نهر شاهی به پائین آب چندان باقی نمی‌ماند و امیر امیدوار بود برای سیستان آب بیشتری بدست آورد.^۳ وی در این ارتباط چنین گفت:

«من صراحتاً قبلًاً گفتم ترتیب دیگری را [به] جز تقسیم کل آب از بند کمال‌خان به دو بخش مساوی] را نمی‌توانم قبول کنم. در صورتی که مایل باشید نظر شما را به دولت خود پیشنهاد می‌کنم. چنانچه دولت متبعه من

۱. محمد علی منصف، همان، صص ۲۰۰-۲۰۶.

۲. منصف، همان، ص ۲۰۳.

پیشنهاد را پذیرفت من شخصاً از انجام آن خودداری کرده و از این مأموریت کناره‌گیری می‌کنم. زیرا نظر شما کاملاً به ضرر دولت و اهالی سیستان تمام می‌شود و سیستان حال خاش رود را پیدا کرده و مسلوب‌المتفقہ می‌شود. من نمی‌خواهم مانند هیئت سابق [یعنی نظام] مورد طعن و لعن قرار گیرم. خودم هر وقت میله‌های سرحدی را می‌بینم به آن‌ها لعنت می‌فرستم زیرا برخلاف آنچه در تمام دنیا معمول بوده که رودخانه و کوه‌ها سرحد طبیعی قرار می‌گیرد، این جا از این سرحد طبیعی صرف نظر شده است...»^۱

تحولات بعدی

در پی تلاش‌های بی‌نتیجه شوکت‌الملک برای حل اختلافات، بلافضله در گیری‌هایی پیش آمد. اداره امور خارجی و دیپلماتیک دولت هند بریتانیا، در نوامبر ۱۹۳۱ در گزارشی برای وزارت خارجه بریتانیا، منازعه‌های تازه‌ای میان اتباع ایران و افغانی را بر سر بهره‌گیری از آب هیرمند برشمرد. در بخشی از آن گزارش می‌خوانیم: «افغانستان در حال لایروبی بستر کanal قدیمی شاهی بالای بند سیستان بودند که اگر مورد استفاده قرار گیرد، سیستان را از آب محروم خواهد ساخت... سردار محلی و افرادش که حدود یک‌هزار نفر می‌شوند برای مذاکره بسوی مرز رفته‌اند. حقیده بر این است که دستوراتی دارند که اگر ضرورت یافت جنگ کنند...»^۲

در این میان، دولت بریتانیا هیاتی را به ریاست سرتیپ هاسول* مامور

۱. همان، از یادداشت‌های دور سوم مذاکرات، ص ۲۰۴.

2. Telegram No.2799S. from Government of India to the Foreign Office, London, dated 17 Nov. 1931, FO371/15550/p.8.

* C. H. Haswell

نمود تا مطالعاتی مقدماتی را در مورد آب هیرمند و امکانات احداث پل و سد بر روی رود، و درون سرزمین افغانستان انجام دهد. با توجه به حساسیت‌های موجود زمان و هدف ماموریت یاد شده، این اقدام می‌توانست بسیار جنجال برانگیز باشد، و به همین جهت هاسول دستور داشت بسیار محترمانه عمل کند.^۱ البته ماموریت یاد شده با بیشترین پنهان‌کاری انجام گرفت و ظاهراً قصد مداخله در جرم آب هیرمند که به سیستان می‌ریزد نداشت.

افغانستان از سال ۱۹۲۰ شروع به کشاندن امریکاییان به کابل نمودند.^۲ روزنامه دیلی تلگراف لندن در ژانویه ۱۹۳۵ گزارش داد که امریکا تصمیم گرفته است به افغانستان سفير بفرستد.^۳ مقامات بریتانیا، در شگفتی از تصمیم یاد شده، تیجه‌گیری کردند که تحرک امریکا با اکتشاف‌های نفتی در افغانستان مربوط است.^۴ ولی سیر جریانات نشان داد که هدف امریکا نه نفت، بلکه برآمده از ملاحظات ژئواستراتژیک بود که می‌خواست افغانستان را به حوزه نفوذ غرب بازگرداند. هدف یاد شده، در همکاری‌های اقتصادی از جمله احداث سد و کanal بر روی هیرمند نمایان گردید.

موافقنامه سال ۱۹۳۹ آب هیرمند

افغانستان پس از جنگ سوم خود با بریتانیا، احساس نزدیکی بیشتری با همسایه دیرینه خود ایران پیدا کرد.^۵ دولت افغان در سال ۱۹۲۰ سردار عبدالعزیز خان را بعنوان نماینده به ایران فرستاد، که موفق شد در ژوئن

1. Telegram No.812 from H.B.Majesty's Minister at Kabul, to Foreign Department, New Delhi, dated 10 Dec. 1931, FO371/162758, p. 29.

2. Minute paper of British Foreign office, No. P.Z.325/35, FO371/1942/pp.1,2 of 104.

3. Daily Telegraph, Cutting date 16 Jan. 1935, FO371/19421, p. 106.

4. Minute paper of F.O, op.cit, p.2.

5. میرمحمد غبار، همان، صص ۷۸۷-۸

۱۹۲۱ یک موافقنامه دوستی با ایران منعقد شاخد.^۱ در همان سال روابط دیپلماتیک برقرار شد. در آذر ۱۳۰۶ موافقنامه دوستی دیگری به اعضاء رسید که ماده ۶ آن مقرر می‌ساخت که اگر اختلافات میان دو کشور از طریق دیپلماتیک حل و فصل نشود به طریق مخصوصی در پروتکل پیوست معین شده بود حل و فصل گردد. در پروتکل مذبور مقرر شده بود:

برستان

«نظر به فصل ششم قرارداد و دادیه و تامینیه منعقده بین دولتین ایران و افغانستان طرفین متعاهدین برای طرز ارجاع به حکمیت این طور موافقت نمودند که در صورت ظهور اختلاف مابین طرفین متعاهدین هرگاه از مجرای سیاسی حل قضیه نشود هر یک از طرفین یکی از رجال مهم مملکت خود را به طور تفویض انتخاب نمایند در صورت عدم موافقت رای مابین آنها دو حکم مذبور متفقاً یکی از رجال مهم مملکت بی طرف ثالثی را انتخاب خواهند نمود و رای آن حکم ثالث در باب مابه الاختلاف قطعی الاجرا خواهد بود.»^۲

بر مبنای این پروتکل بود که ژنرال ترک، فخرالدین آتاوی در سال ۱۹۳۵ برای حکمیت میان دو کشور در مورد نواحی مورد منازعه موسی آباد و بیزان برگزیده شد (فصل پنجم مربوط به مرزهای خراسان و بلوچستان را بنگرید).

دولت ایران با تحکیم موقعیت نظامی خود در بلوچستان و سیستان در نیمه سالهای ۱۹۳۰، یکبار دیگر متوجه سیستان و مساله آب هیرمند گردید. در سال ۱۹۳۸ حادثه‌ای میان اتباع دو کشور در سیستان رخ داد،^۳

۱. همان.

۲. دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، استاد معاهدات دو جانبه ایران با سایر دول، تهران،

۱۳۵۰ ج ۳، ص ۱۰.

۳. برای تفصیل بنگرید: میرمحمد غبار، همان.

که ضرورت حل و فصل اختلافات آب هیرمند را در راس الوبت‌های سیاست خارجی دولت ایران قرار داد. گرایش دوستانه پادشاه جدید و پرتوان افغانستان، محمد نادرشاه، نسبت به ایران، امکان حل و فصل مسالمت‌آمیز اختلافات را بوجود آورد. پروتکل پیوست معاهده دوستی ۱۳۰۶ زمینه را برای مذاکرات فراهم ساخت. باقر کاظمی سفیر ایران در افغانستان مامور مذاکره با دولت آن کشور گردید. مذاکرات کاظمی و علی محمدخان وزیر خارجه افغانستان به امضاء معاهده جدیدی در ۶ بهمن ۱۳۱۷ (۲۶ زانویه ۱۹۳۹) انجامید.

ماده یک این معاهده مقرر داشت که دولتهای ایران و افغانستان در مورد تقسیم تمام آب رود هیرمند که به بند کمال خان می‌رسد «از بند کمال خان به بعد بالمناصفه تقسیم شود».

ماده دوم نیز مقرر داشت: «برای آن که از ده چهار برجک الى بند کمال خان زائد بر مقدار آبی که فعلًا برده می‌شود مصرف نگردد دولت افغانستان تعهد می‌کند که در فاصله مزبور علاوه بر انها ری که جاری بوده و هست نه دیگری احداث و حتی تعمیر ننماید».^۱

در راه حصول توافق مانع مهمی وجود داشت و آن عدم اعتماد ریشه‌دار مردم دو طرف از نیات یکدیگر بود. امضاء کنندگان معاهده برای برطرف کردن مانع یادشده، در همان روز یادداشت مشترکی نیز صادر کردند.^۲

این توافق گرچه نسبت به حکمیت مک ماهون پیشرفت مهمی به حساب می‌آید ولی توانست اختلافات ایران و افغانستان بر سر مساله آب

۱. موارد ۱ و ۲ معاهده تقسیم هیرمند، میان دولت شاهنشاهی ایران و دولت پادشاهی افغانستان در ۶ بهمن ۱۳۱۷ (۲۶ زانویه ۱۹۳۹). اسناد معاهدات دوجانبه، پیشین، ص ۴۱.

۲. برای آگاهی از متن اعلامیه مورخ ۶ بهمن ۱۳۱۵ باقر کاظمی و علی محمدخان، بنگرید به سند شماره ۱۰ اسناد ضمیمه.

هیرمند را حل کند، اساساً بعد از سرنگونی رضاشاه در سال ۱۳۲۰ دولت‌های ضعیف پس از وی به اندازه‌ای ناتوان بودند که قادر به حل و فصل هیچ‌یک از مسایل موجود در سیاست خارجی کشور نبودند.

در مورد تأثیر معاهده ۱۳۱۷، در یکی از مکاتبات سفارت بریتانیا در تهران به وزارت خارجه بریتانیا^۱، نقل قولی به فرانسه از یکی از مقامات وزارت خارجه ثبت گردیده که حاکی است:

«به‌نظرم وقتی در تهران بودم (۱۹۳۱-۱۹۳۴)، مسایل سهم‌بندی آب دوباره ضرورت یافت. در این مورد هیچ داوری نمی‌تواند برای همیشه پایدار بماند، زیرا هیرمند دائماً در حال تغییر بستر جریان خود است.»^۲

با وجود اینکه پیمان ۱۳۱۷ تقسیم آب هیرمند با معیارهای شناخته شده بین‌المللی مربوط به رودهای بین‌المللی هم خوانی داشت، ولی عدم کامیابی آن به دلایل سیاسی بود، و نه بنا به شرایط جغرافیایی که مامور بریتانیا در بالا مدعی شد. از سال ۱۹۳۹، بستر جریان هیرمند در منطقه دلتا تغییر نکرده است، ولی چیرگی فضای عدم اعتماد و نبود حسن نیت مانع تلاش در جهت حل اختلافات شده است.

ارزیابی تحولات در اختلاف آب هیرمند از موافقنامه ۱۳۱۷ به بعد

موافقنامه ۱۳۱۷ به اجرا در نیامد، زیرا دولت افغانستان از تصویب آن خودداری ورزید. آن دولت استدلال می‌کرد که دولت ایران باید در یک یادداشت رسمی جداگانه که به تصویب مجلس ایران رسیده باشد، متعهد شود با آزادی کامل افغانستان برای مداخله در آب هیرمند بالای بند کمال

1. From British Legation at Tehran, to Viscount Halifax London, dated 13 April 1939, FO371/23264, p. 184.

2. Comments from an unnamed official of F.O.on the French Text of Hirmand Water Division of 1939, dated 2 May 1939, FO371/23264.

خان مخالفت نخواهد کرد.^۱ استدلال دیگر افغانستان این بود که بیانیه پیوست معاهده از سوی مجلس ایران تصویب نشد. از این رو، مبادله رسمی اسناد تصویب موافقنامه صورت نگرفت و هشت سال مذاکره، برای زندگی بخشیدن به موافقنامه بی ثمر ماند.

در پی برکناری رضاشاه، دولتهای ضعیفی در ایران بر سر کار آمدند که فاقد توانایی و ابتکار در یافتن راه حلی برای مسئله رو به وخت آب سیستان بودند. از سوی دیگر، افغانان در سال ۱۳۲۴ توanstند برای واگذاری امتیاز احداث چندین سد و کانال در نقاط مختلف هیرمند و شاخه‌های آن در افغانستان با امربکائیان به توافق برستند، که پی آمدهای زیان‌آوری برای سیستان داشت.^۲

در یادداشت‌های سیاسی سرکسل برتیانیا در مشهد که در آن از خشکسالی گسترده در سیستان در تابستان ۱۳۲۶ سخن رفته است آمده است که: «از زابل گزارشی رسیده مبنی بر این که یک ماه است هیچ آبی از هیرمند به شهر نرسیده و روستاهای اطراف نیز سه ماه است بدون آب مانده‌اند. مردم خشکی زده باورندارند که دلیل آن عدم بارش برف زمستانی است و می‌گویند می‌خواهند وارد افغانستان شده و با توصل به زور، آب را بگشایند. آنان عقیده دارند که افغانان از طریق طرح‌های آبیاری مهندسی امربکائیان در همسایگی گیریشک، به‌طور غیرقانونی آب را دزدیده یا منحرف می‌سازند».^۳

در این میان جریان آب هیرمند به درون سیستان کاهش یافت و در چندین مورد کاملاً قطع شد. در گزارشی از زابل برای دولت ایران در

۱. پیشنهادات افغانستان، پیوست به نامه ۱۱ دی ۱۳۱۹ (۱ فوریه ۱۹۴۱) از معاون وزیر خارجه به نخست وزیر، اسناد دفتر نخست وزیر ایران، سری شماره ۱۰۲۰۱.

۲. مجتبه‌زاده، پیروز «مرزهای خاوری ایران»، همان، ص ۱۳۷.

3. Extract from Secret Political Diary of British Consulate General Meshed, No. 8 of 1947, dated 5 Aug. 1947, FO371/62024.

تابستان ۱۳۲۶ اشاره شد که آب هیرمند در آن سال کاملاً خشک شده بود:

«پیرو گزارش‌های پیشین، تعداد افراد شرکت‌کننده در تحصص امروز افزایش یافته و همگی آنان از نبودن آب فریاد دارند. آنان با اصرار از من می‌خواهند پاسخی برای تلگرام‌ها و شکایت‌های آنان به حضور جناب آقای نخست وزیر و برخی وزیران و نیز رسانه‌ها و مراکز ارتباطی بگیرم.

خواستم بدینوسیله توجه جنابعالی را به موضوع جلب نمایم...»^۱

در فاصله سالهای ۱۹۴۷ و ۱۹۵۷، سد آبگردان بقرا در گیریشک و کanal بقرا به طول ۷۰ کیلومتر با ظرفیت ۲۸۰۰ فوت مکعب در ثانیه ساخته شد. هم‌چنین، سد مخزنی کجکی با ظرفیت ۱/۵ میلیون فوت مکعب و سد ارغنداب بر روی شاخه ارغنداب هیرمند احداث گردید. چندین کanal از جمله هوقيان، کمرق، اخته‌چي، گوهريگان، جوي‌نو، آرجي سروي نيز حفر شد که همگي پس آمد هاي فاجعه باري برای سیستان داشتند.^۲

سفير ايران در کابل در گزارشی برای تهران، ارزیابی شخصی خود را پس از بازدید از کanal بقرا، اين گونه توصیف کرد:

«پیرو تلگرام شماره ۲۴۴، شب گذشته به کابل بازگشتم. با همراهی مهندس تشکری برای بازدید کanal بقرا از کرشک (گیریشک) رفته بودیم، آنجا آغاز کanal است و تا نادعلی ۶۵ کیلومتر طول دارد. این کanal تکمیل شده و اکنون مورد استفاده قرار دارد. ژرفای آب در تمام طول کanal ۲/۵

۱. تلگرام افسار نادری در سیستان به دولت ایران، تاریخ ۷ شهریور ۱۳۲۶ (۲۹ اوت ۱۹۴۷)، استاد دفتر نخست وزیر ایران، سری شماره ۱۰۲۰۱۰.

۲. مجتبه‌زاده، «مرزهای خاوری ايران»، همان، اطلاعات مندرج در آن مقاله از منابع مختلف افغان جمع‌آوری شده بود.

متر است. در حال حاضر یک هزار فوت مکعب یا بعبارت دیگر ۳۰ متر مکعب در ثانیه آب وارد کanal می شود. آب هیرمند در این وقت سال که بیشترین حجم را دارد بین ۱۵ تا ۲۰ هزار فوت مریع می باشد. پهنای کanal در بالارود آن ۳۰ متر است و در پائین رود به دست کم ۱۲ متر کاهش می یابد...»^۱

در سال ۱۹۴۵ در گزارشی از یک مقام محلی در زاپل برای استاندار وقت سیستان و بلوچستان، امیر اسدالله علم، چنین می خوانیم:

«براساس اطلاعات بدست آمده از داخل افغانستان، کanalی بنام کanal بقرا در سالهای ۱۳۱۴-۱۵ (۱۹۳۵-۳۶) نزدیک قدمهار احداث شده است. تحقیقات ما نشان می دهد که این کanal در ۸ سال گذشته در ۱۸ کیلومتر با پهنای ۳۵ متر و ژرفای ۵ متر ساخته شده است. تعداد افرادی که در آنجا کار می کنند، به جز سه ماه زمستان بین ۶ تا ۷ هزار نفر بوده ولی امسال تعداد آنان افزایش یافته و برآورد می گردد که کanal در ۵ سال آینده تکمیل گردد، که در آن صورت نتایج و خیمی برای سیستان به بار خواهد داشت...»^۲

احداث سد مخزنی کجکی و سد انحرافی بقرا در سالهای ۱۹۴۷-۴۹، در ایران به ویژه نزد مردم و چهره های شاخص سیستان و بلوچستان موجی از نگرانی و خشم برانگیخت. امیر حسین خان خزیمه علم در گفت و گویی با نگارنده در آوریل ۱۹۹۲ اظهار نمود:

«احداث سد بقرا در افغانستان موجب نگرانی شدیدی در میان مردم سیستان گردید و وحشت از قطع کامل جریان آب هیرمند به منطقه دلتا

۱. از تلگرام شماره ۲۵۲ سفیر ایران در کابل به تهران، تاریخ آن روشن نیست، اسناد دفتر نخست وزیری ایران، همان.

۲. از تلگرام ۵ خرداد ۱۳۲۴ (۲۶ مه ۱۹۴۵) حسین سرانی به امیر اسدالله علم، اسناد دفتر نخست وزیری، همان.

افزایش یافت. البته سیل تامه و تلگرام از سیستان و بلوچستان نتوانست دولت ایران را وادار به اقدام نماید. عموزاده و برادر همسرم، امیراسدالله خان علم، آن هنگام فرماندار کل سیستان و بلوچستان بود. احساسات و نگرانی وی نسبت به اوضاع سیستان و قائنات تردیدپذیر نبود. وی به واحدهای نیروی هوایی در زاهدان دستور داد تا پروازهای شناسایی ضروری را روی سدهای یادشده انجام دهند. و راههای ویران کردن آنها را مطالعه نمایند. امیراسدالله خان جوان در آستانه آن قرار داشت تا به ابتکار شخصی متولّ شود که محمد رضا شاه از وی خواست خود را کترول نماید و اجازه دهد مساله از راههای مسالمت آمیز حل و فصل شود. وی از توصیه شاه جوان پیروی کرد ولی حل و فصل وعده شده مساله هرگز واقعیت نیافت.^{۱۰}

از آنجاکه افغانستان بطور مداوم از پاسخ به پیشنهادهای ایران برای حل مساله طفره می‌زد، دولت ایران در سال ۱۹۴۷ به نماینده دائم خود در سازمان ملل دستور داد تا قضیه را به شورای امنیت ارجاع دهد. پیش از طرح مساله از سوی ایران، دولت ایالات متحده مداخله نمود و جرج آلن سفیر آن کشور در تهران مأموریت یافت مقامات ایرانی را مقاعد کند به مذاکرات با افغانان در واشنگتن ادامه دهند. دولت ایران پذیرفت و هر سه دولت تصمیم گرفتند کمیسیون بیطریقی مامور مطالعه میزان آب هیرمند، اندازه زمین‌های کشاورزی طرفین رود مرزی و میزان نیاز هر یک به آب، گردد و در پی آن مذاکرات جدی‌تر انجام شود.

کمیسیونی مشکل از سه کارشناس بین‌المللی آب از سه کشور بیطرف تشکیل شد:

۱. دو مینگر^{*} کارشناس آب و استاد دانشگاه از شیلی،

۲. رابرт لوری* کارشناس آب از ایالات متحده و
۳. کریستوفروب** کارشناس آب از کانادا.^۱

این کمپسیون پس از تکمیل تحقیقات خود در افغانستان، در سال ۱۹۴۸ به بررسی مسایل کشاورزی و آب در سیستان ایران پرداخت. امیرحسین خان خزیمه علم که آن هنگام معاون وزیر کشاورزی بود و مستولیت میزانی و هدایت کمیسیون در ایران را بر عهده داشت، در گفت و گو با نگارنده در آوریل ۱۹۹۲ اظهار نمود که این کمیسیون نواحی مربوطه را در هر دو سوی رود مورد مطالعه قرار داد و توصیه کرد که سیستان ایران دست کم ۲۲ متر مکعب در ثانیه از آب هیرمند بهره مند شود. به این ترتیب در دسر تازه‌ای برای ایران درست شد.

گرچه این میزان از آب هیرمند، عملأً کمتر از میزان تعیین شده توسط کلتل مک ماهون در سال ۱۹۰۵ بود، افغانان آن را نپذیرفتند. دولت ایران توانست رضایت افغانستان را برای دور دیگری از مذاکره بر مبنای توصیه‌های کمیسیون بیطرف جلب نماید.

مذاکرات در واشنگتن ادامه یافت. هیئت ایران به ریاست امیرحسین خان خزیمه علم و گروهی مشتمل از آقایان قدرت الله تشکری و سلیمان پور بعنوان کارشناسان آب، عبدالاحد دارا، محمد سروری و دکتر محمد حسن گنجی بعنوان منشی هیئت بودند.

در واشنگتن، سفیر ایران، دکتر علی امینی، بعنوان مذاکره کننده اصلی به هیئت پیوست.

ریاست هیأت افغانی با آقای لو دین سفیر آنان در ایالات متحده بود که دکتر طبیبی، عبدالحمید خان زابلی و آقای رضا بعنوان مهندس آب وی را همراهی می‌کردند.

* R.L.Lowry

** C.E.Webb

۱. استناد دفتر نخست وزیری ایران، همان.

استاد محمدحسن گنجی در فشرده‌ای از یادداشت‌های داخلی هیات که برای این نگارنده ارسال داشت، اشاره می‌کند که: «اولین اجلاس رسمی در ۹ آوریل ۱۹۵۹ آغاز شد. روسای دو هیات بیانیه‌های کتبی طرفین حاوی نکات اصلی ادعاها خود را مبادله کردند. در ۱۱ آوریل پاسخ‌های هر یک به بیانیه دیگری مبادله شد... سپس اجلاس‌ها هفت‌های دویار به نوبت در سفارتخانه هر یک از دوکشور برگزار شد. در جریان بحث‌ها، افغانان در برابر پرسش‌های ایران همان پاسخ‌های یک سوگرايانه را تکرار می‌کردند. این رویه مانع پیشرفت مذاکرات بود... آنان اصرار داشتند که حقوق ایران از آب هیرمند به ۲۲ متر مکعب در ثانیه که توسط کمیسیون بیطری تعیین شده بود، محدود است. ایران در پاسخ خواستار آن بود تا سهم ایران ۵۲ متر مکعب در ثانیه باشد، که میزان سوردنیاز آبیاری کشاورزی در سیستان بود... با عدم پیشرفت در گفت و گوها، دکتر علی امینی طی سخنانی در یکی از آخرین دیدارها مدعی شد که وی مساله نفت ایران را حل کرده بود، مساله آب هیرمند را نیز می‌تواند حل کند. امینی به مستولیت خود حاضر شد سهم ۳۰ متر مکعب یا حتی ۲۶ متر مکعب در ثانیه را پذیرد. ولی افغانان تاکید داشتند که اختیاری برای واگذاری بیش از ۲۲ متر مکعب در ثانیه را ندارند...»^۱

مذاکرات به شکست انجامید و هیات افغانی در صدد بازگشت به کابل گردید. پرسور گنجی تاکید می‌نماید: «در ۵ ژوئن ۱۹۵۹ دکتر امینی هیات ایران را مطلع ساخت که هیات افغانی از او خواسته است گفت و گو در عرض یک هفته به پایان برسد و وی بتواند به کارهای دیگر ش رسیدگی نماید. هیات ایران نظرات خود را در یادداشتی خلاصه نمود و تسلیم هیات افغان کرد. یادداشت حاوی نکات زیر بود:

۱. خلاصه یادداشت‌های مذاکره هیات ایران در واشنگتن، ارسالی از سوی دکتر محمدحسن گنجی برای نگارنده در ۹ مارس ۱۹۹۱.

۱. ایران، براساس سنت تاریخی، حقوق استفاده از آب هیرمند را دارد و به حفظ این حقوق ادامه خواهد داد.
۲. مذاکرات واشنگتن خاتمه یافته تلقی نمی‌گردد، ولی دو طرف توافق دارند که: الف. افغانستان آب مورد نیاز زمینهای کشاورزی موجود در سیستان (۱۴۹۰۰ هکتار) را بمدت ۵ سال تامین خواهد کرد و ایران نیز بر عهده می‌گیرد برای جلوگیری از هرق آب، شبکه‌های آبیاری خود را توسعه بخشد.
- ب. افغانستان تأمین آب موردنیاز کشاورزی آینده سیستان را متعهد می‌شود.
- پ. طرفین برای مطالعات بیشتر در موضوع و تهیه استناد مربوطه، کمیسیونهای مشترک تشکیل خواهند داد.
- ت. پس از پایان دوره ۵ ساله، کمیسیون حاضر اجلاس‌های خود را سر خواهد گرفت و یا کمیسیون تازه‌ای شکل می‌گیرد.^۱
- در روزهای ۱۹ و ۲۰ مارس ۱۹۵۹ مذاکرات مستقیمی میان هیات ایرانی و سردار داودخان، نخست وزیر افغانستان در کابل انجام شد. ایران پیشنهاداتی ارایه کرد که هیچیک مورد پذیرش قرار نگرفت.
- بالاخره در ۱۳ مارس ۱۹۷۳ موافقنامه جدیدی بهمراه دو پروتکل پیوست در مورد تقسیم آب هیرمند در کابل امضاء شد. متأسفانه متن و اطلاعات مربوط به آن تاکنون آشکار نشده است. موافقنامه بخاطر کودتای آن سال افغانستان که مانع تصویب آن توسط مجلس افغانستان شد، به اجرا در نیامد. در ایران نیز، موافقنامه بخاطر اعتراض گسترده داخلی علیه آن و سپس بخاطر وقوع انقلاب اسلامی در سال ۱۳۵۷ بطور غیررسمی رد شد. محمود فروضی، سفیر ایران در کابل (فروروردین ۱۳۴۵ تا فروردین ۱۳۵۰) که دست اندر کار تدارک زمینه‌های موافقنامه ۱۹۷۳ بود،

۱. خلاصه یادداشت‌های مذاکره هیات ایران در واشنگتن، همان

براساس یادداشت‌های شخصی خود، گزارشی از جریانات منجر به امضاء موافقتنامه ۱۹۷۳ را برای این نگارنده ارسال داشته است. آنچه در پس می‌آید فشرده‌ای از گزارش وی است:

«در اواخر شهریور ۱۳۴۵ (نیمه سپتامبر ۱۹۶۶)، ۶ ماه پس از ورودم به کابل در گزارشی به اطلاع وزیر خارجه رساندم که:

۱. یکی از دلایل اساسی اختلافات میان کشورهای آسیا و افریقا میراث سیاست‌های استعماری سده نوزده کشورهای اروپایی است... من منازعه هیرمند را از جمله آنها می‌دانم...

۲. من حکمیت گلدسمید را مورد بحث قرار دادم و اختراع او در زمینه «سیستان بیرونی» و «سیستان درونی» را علت‌العلل منازعه هیرمند می‌دانم و این را در گفت و گو با افغانان طرح کردم.

۳. سپس مأموریت سر هنری مک ماهون را با افغانان مورد بحث قرار دادم.

۴. سپس کمیسیون دلتای هیرمند (کمیسیون بی‌طرف) در سال ۱۹۵۰ را نیز مورد بحث قرار دادم. مطابق جدولی که این کمیسیون صادر کرد میانگین سهم سالانه ایران از آب هیرمند ۲۲ مترمکعب در ثانیه تعیین شده است. شایان توجه است که دولت ایران نتایج دو کمیسیون (مک ماهون و کمیسیون بی‌طرف ۱۹۵۰) را پذیرفت.

۵. اعلیحضرت پادشاه افغانستان، به احترام اعلیحضرت محمدرضا شاه، ۴ متر مکعب در ثانیه افزونتر (به سهم ۲۲ مترمکعب) در نظر گرفتند و کل آن را به ۲۶ متر مکعب در ثانیه رساندند، ولی تقسیم آب می‌بایستی بر مبنای فرمول همان جدول انجام شود.

۶. در آن سال (۱۹۶۶) این امکان وجود داشت که دو متر مکعب در ثانیه بر سهم ایران افزوده شده کل آن به ۲۸ متر مکعب در ثانیه بالغ شود.

۷. کلیه خسارتهای واردہ به ایران در سالهای گذشته حاصل ناگاهی مقامات وقت (ایرانی) است و امیدوارم ناشی از سوء‌نیت نبوده باشد.

۸. هم‌اکنون مطالعه دقیق اهمیت نظامی و اقتصادی امروزه سیستان مورد نیاز است. اگر وضعیت بهمین منوال باقی بماند چه اتفاقی خواهد افتاد؟ چگونه می‌توان آب را جمع‌آوری کرد و سهم ایران را چطور می‌توان افزایش داد؟ دولت ایران در مورد رودهای جریان یافته از ایران به

دیگر کشورها چه سیاستی باید در پیش گیرد؟

۹. طرحهای توسعه که در چهاردهمین افغانستان پیش می‌رود، تا چه اندازه برآب هیرمند اثر خواهد گذاشت؟

۱۰. با تکمیل مطالعات یاد شده باید در پیش از این راه حل باشیم. آیا باید سهم ۲۸ متر مکعب در ثانیه را بپذیریم و سپس سهم خود را با اجرای طرحهای مشترک برای ذخیره آب هیرمند افزایش دهیم، یا اینکه در حال حاضر کاری انجام ندهیم و داوری بین‌المللی را بپذیریم و البته باید بخاطر داشته باشیم هرگاه چنین کردیم خسارتهای زیادی دیدیم. یا باید دنباله رو پندارهای کسانی باشیم که هنوز معتقدند سراسر سیستان (که بین افغانستان و ایران تقسیم شده) و مناطق هرات و سمرقند و بخارا و قفقاز و غیره جزو ایران است؟

۱۱. زمان به زیان ایران می‌گذرد. وضعیت سیاسی افغانستان ناپایدار است و هر روز که می‌گذرد تمرکز تصمیم‌گیری در آنجا مشکل‌تر می‌شود.

۱۲. اگر هدف حل و فصل اختلافات است، باید یادآور شد که حصول یک توافق به معنی پایان مشکل نیست بلکه آغازی برای فعالیت‌های گسترده بحساب می‌آید.

۱۳. پیشنهاد می‌کنم کمیسیون ذیصلاحی برای رسیدگی به موضوعات مطروحه منصوب گردد.^۱

مذاکرات با نخست وزیر افغانستان در آبان آن سال، به موافقت وی با پیشنهاد سرمایه‌گذاری در اجرای طرحهای مشترک در سرزمین افغانستان

۱. این گزارش در اصل به فارسی بود و نگارنده آن را به انگلیسی برگرداند. (این مترجم آن را از انگلیسی به فارسی برگرداند).

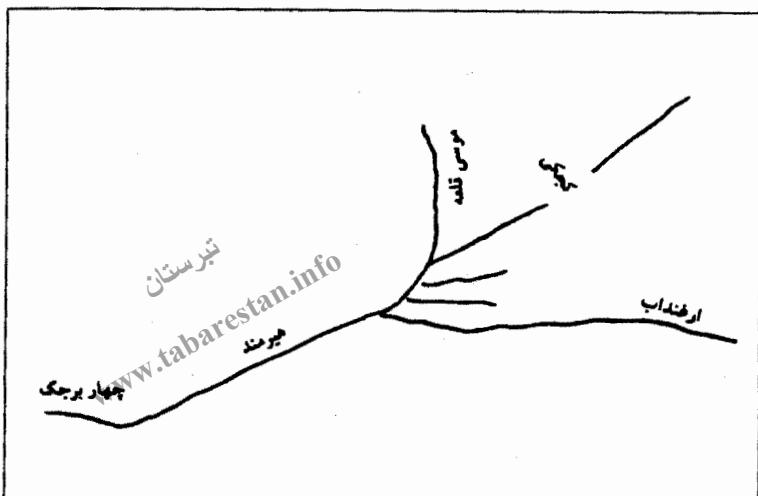
انجامید. در ماه بعد از آن، تهران به محمود فروضی دستور داد تا با هدف حل اختلافات بر مبنای پذیرش سهم ۲۸ متر مکعب در ثانیه، بهمراه طرحهای مشترک و سرمایه‌گذاری در جهت افزایش سهم ایران از آب هیرمند اقدام کند. در این میان افغانستان دستخوش دگرگونی سیاسی داخلی بود. با گسترش آزادی در کشور، حصول یکسانی دیدگاهها در مساله اختلاف آب هیرمند با ایران دشوارتر شد. گویا گروهی از ایرانیان نیز بودند که، به گفته فروضی، «تحت تاثیر احساسات، دشمنی با هرگونه حل و فصل مساله با افغانستان را تشویق می‌کردند و تبلیغ می‌نمودند که هرگونه حل و فصل مساله با آن کشور، چیزی کمتر از یک «خیانت» نخواهد بود. ولی می‌نویسد:

«این مساله که در آغاز، جنبه فنی داشت، به یک مساله سیاسی و حقوقی تبدیل شد. واقعًا نمی‌دانم در ایران چند تن، سیستان و هیرمند و چخانسور را دیده‌اند... به هر حال، پس از مدتی گفت و گو با اعلیحضرت پادشاه و نخست وزیر افغانستان، به من گفته شد که با توجه به وضع (سیاسی) موجود، قبول سهم ۲۶ متر مکعب در ثانیه دشوار است چه رسد به سهم ۲۸ متر. ولی از آنجاکه ۲۶ متر را پذیرفته باشد در هر حال آن را موافقت خواهیم کرد. ما هم چنین به اتکای شرف خود و عده می‌دهیم که پس از حل مساله، با طرح‌های مشترک موافقت کنیم چون این طرحها به سود افغانستان نیز هستند».

با سپری شدن هر ماه آشکارتر شد که زمان علیه ایران در جریان است و مقامات افغانی قدرت و نفوذ خود را در کشور از دست می‌دهند. محمود فروضی می‌نویسد: «هوابدا، نخست وزیر وقت، در ۶ آبان ۱۳۴۷ (۲۸ اکتبر ۱۹۶۸) برای دیداری رسمی وارد کابل شد. مذاکره در مساله هیرمند در صدر دستور کار بود. شب پیش از بازگشت وی به ایران، کابینه افغانستان در کاخ چهل ستون، محل اقامت نخست وزیر ایران، جلسه‌ای تشکیل داد و در اتاق دیگری ما ایرانیان جلسه کردیم. رفت و آمد زیادی میان دو اتاق انجام شد. ولی توافقی حاصل نیامد و روز بعد نخست وزیر با همراهان به ایران بازگشت (۱۳۱ - ۹ آبان)».

سال ۱۹۷۱، منطقه دلتای هیرمند شاهد خشکسالی بزرگی بود. مردم در ایران و افغانستان خسارت‌های فراوانی متحمل شدند. گروههای بزرگی از مهاجران افغانی به شهرهای ایران در کرمان، بلوچستان، خراسان و گرگان کوچ کردند. دولت افغانستان در آغاز تصمیم گرفت برای مقابله با خشکسالی تقاضای کمک خارجی نکند ولی نتوانست و از جمعیت شیر و خورشید سرخ ایران همه گزنه کمک دریافت کردند. پس از ۶ سال اقامت در افغانستان، محمود فروغی درخواست پایان مأموریت کرد و در نوامبر ۱۹۷۱ به ایران بازگشت. اما مساله هیرمند پس از آنهمه گفت و گو و رفت و آمد میان تهران و کابل حل نشده باقی ماند. آقای فروغی می‌نویسد: «در شهریور ۱۳۵۱ (اوت - سپتامبر ۱۹۷۲) برای مأموریت موقت در راس یک هیات عازم کابل شدم. در آنجا مذاکرات را تجدید کردم. مبنای گفت و گوها همان سهم ۲۶ متر مکعب در ثانیه بود. ولی طبق جدول تنظیم شده از سوی وزارت نیرو و آب ایران، سهمیه بیشتر آب می‌باشد طبق توافق جداگانه‌ای از افغانستان خریداری شود. موافقنامه‌های میان ایالات متحده و کانادا، ایالات متحده و مکزیک و برخی موافقنامه‌های میان ایالتهای دولت امریکا درمورد رودهای جاری از یک کشور به کشور دیگر و راههای خرید آب، مورد مطالعه قرار گرفت... پیش‌نویس نهایی اندازه‌گیری‌های آب آماده شد. در نامه نهایی که در ۲۹ شهریور ۱۳۵۱ (۲۰ سپتامبر ۱۹۷۲) برای وزارت خارجه نوشتم، خاطر نشان کردم که در اجلس نهایی در کابل تأکید کردم که با حصول توافق و آغاز روند حقوقی تنظیم استناد، فعالیتها و همکاریهای دو کشور نیز آغاز خواهد شد.»^۱ در اینجا، محمود فروغی ابراز تأسف دارد که متن نهایی سند قرارداد را در در اختیار نداشته است تا برای نگارنده ارسال دارد. پیش از ورود به متن نهایی، نمایندگان دو کشور، یازده متن را در خلال شش سال مذکوره

۱. از نامه آقای محمود فروغی به نگارنده.



شکل ۱۵: ترسیم دستی هیرمند و شاخه‌های آن توسط آقای محمود فروغی، در کمک به گزارش‌های که ایشان در رابطه با مذاکرات دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ ایران و افغانستان در ۲۹ اوت ۱۹۹۰ برای نگارنده تهیه کردند.

تهیه و آماده کرده بودند. در مورد سرمایه‌گذاری و طرحهای مشترک، وی اشاره کرده است که کارشناسان دو کشور به این نتیجه رسیدند که: «...شاخه موسی قلمه از هیرمند بهترین محل احداث سد موردنظر می‌باشد. یک ترسیم غیرحرفه‌ای که پیوست می‌کنم حدود تقریبی پیوستن این شاخه به رود اصلی را نشان می‌دهد و امیدوارم قابل استفاده باشد.^۱

آقای محمود فروغی در نامه‌ای که قبلًاً و در تاریخ ۱۰ خرداد ۱۳۶۹ (۳۱ مه ۱۹۹۰) برای نگارنده ارسال داشته بود، نوشت: «پس از چند ماه اعلیحضرت به من دستور دادند همراه هیاتی به کابل بازگردم و گفت و گو برای حل مساله هیرمند را پی‌گیری کنم. گفت و گو از سرگرفته شد و توافق

۱. بازگرفته شده از نامه ۷ صفحه‌ای مرحوم محمود فروغی که براساس باداشت‌های شخصی مورخ ۷ شهریور ۱۳۶۹ (۲۹ اوت ۱۹۹۰) وی به نگارنده تهیه گردید.

کردیم که پس از امضاء قرارداد جدید، متن آن نخست در پارلمان افغانستان تصویب شده و به توشیح پادشاه برسد. آنگاه قرارداد خرید آب امضا گردد و همه این اسناد با هم به مجالس شورا و سنای ایران تقدیم گردد، و پس از تصویب، به توشیح شاه برسد.

«باقي مانده کار که می‌بايستی حل و فصل گردد، مساله چگونگی اندازه‌گیری آب بود. از آنجاکه این موضوع جنبه فنی داشت و من تخصصی در آن نداشتم، به تهران بازگشتم و گزارش توافق‌ها را تقدیم شاه کردم. چند روز بعد، آقای هویدا، نخست وزیر، اطلاع داد که آقای صفوی اصفیا، معاون نخست وزیر قرار شد همراه هیاتی به کابل رود. من از اینکه قادر به همراهی ایشان نبودم پوزش خواستم ولی قول دادم همه جزئیات کار و جریان مذاکرات را در اختیار آقای اصفیا گذارم. این کار را کردم، ولی اندکی بعد دریافتیم که قراردادها امضاء شده و به تصویب پارلمان ایران رسید بدون هیچ آگاهی درباره قرارداد خرید آب.»

قرارداد ۱۹۷۳ در افغانستان به تصویب نرسید هنگامی که قرارداد در سال ۱۹۷۳، برای تصویب تقدیم پارلمان ایران شد مخالفت‌های زیادی علیه آن، درون و بیرون پارلمان، بروز کرد. یکی از مخالفان پرسروصدای قرارداد، امیرحسین خزبیم علم بود که در آن‌هنگام عضو مجلس سنا بود. وی در آوریل ۱۹۹۱ در گفت‌وگو با نگارنده اظهار داشت:

«مخالفت من ناشی از دو جنبه خاص قرارداد بود، نخست این‌که این قرارداد ایران را از حق و حقوق دیرین آن در مورد نیم آب هیرمند که به مرز ایران می‌رسد محروم می‌ساخت و دوم اینکه این قرارداد همه بندها و کانال‌هایی را که در افغانستان ساخته شده و حجم بزرگی از آب را پس از بند کمال خان، که براساس قرارداد ۱۳۱۷ و برابر داوری‌های پیش از آن باشستی به ایران رسید، منحرف می‌سازد، به رسمیت می‌شناسخت.»

دولت افغانستان نیز دچار مخالفت‌های اساسی نسبت به این قرارداد

شد، و دریافت که تصویب آن در پارلمان آن کشور غیر عملی است.
در یادداشت مورخ دوشنبه ۳ آبان ۱۳۵۲ (۲۵ اکتبر ۱۹۷۳) خود، وزیر دربار وقت ایران، امیراسدالله علم، می‌نویسد:

«... به (شاه) عرض کردم که دکتر خانلری، دوست من، که با قسمتهای فرهنگی افغانستان در تماس است، عرض می‌کند با آنکه شاه و صدراعظم خیلی مایل به تصویب قرارداد هیرمند در مجلس (آن کشور) می‌باشد، زمینه فراهم نیست و تصویب نخواهد شد. شاهنشاه فرمودند، اطلاعاتی که به ما رسیده غیر از این است، خود شاه دارد مداخله می‌کند و به نظر می‌رسد که کار را تمام خواهد کرد. بعلاوه قراری به این اندازه به نفع افغانستان را چرا تصویب نکنند؟ عرض کردم من که نخست وزیر بودم صحبت از ۳۰ متر (مکعب) داشتم، حالا به ۲۶ متر خاتمه شد. فرمودند، به هر صورت حالا افغانان فهمیده‌اند که ما گذشت کرده‌ایم و معاملات دیگر، یعنی معامله آب یا (پروژه‌های مشترک^{*}) در چخانسور و کجکی انجام خواهند داد. عرض کردم انشاء الله». ^۱

در خلال تابستان و پائیز ۱۹۷۳ شاه و مشاور نزدیک و وزیر دربارش، امیراسدالله علم، بارها در خلوت خود سخن از آن به میان آوردند که پادشاه سابق (افغانستان) یا داماد وی، عبدالولی، را به غرب افغانستان وارد ساخته و از آنان برای دست‌یابی دوباره به قدرت حمایت نمایند، یا دست کم، این اقدامات می‌توانست سبب شود تا رژیم جدید افغانستان رفتار دوستانه‌تری نسبت به ایران در پیش گیرد. ^۲

در همان حال، برای جلوگیری از تحریک افغانستان، دولت ایران به

* Joint Venture

۱. اسدالله علم، یادداشت‌های علم، همان، جلد سوم، سال ۱۳۵۲، ص ۲۷.
۲. برای آشنایی بیشتر با مواردی از این گفت و گوها نگاه کنید به: یادداشت‌های علم، همان، جلد سوم، صص ۱۲۱-۱۲۰ و صص ۱۵۵-۱۵۳.

نظر می‌رسد که تصمیم گرفت به کار در شاخه‌های هیرمند در دلتا، حتی در داخل ایران، رضایت دهد. به نظر می‌رسد که این کار تا وقتی پادشاهی در آن کشور تا اواسط سال ۱۳۵۲ دوام داشت، ادامه پیدا کرد.^۱

چند سال بعد (از قرارداد ۱۹۷۳)، پادشاهی ایران نیز توسط انقلاب اسلامی ۱۳۵۷ سرنگون شد. چند ماه پس از آن، افغانستان از سوی نیروهای اتحاد شوروی (پیشین) اشغال شد و جنگ داخلی تا آوریل ۱۹۹۲ که رژیم دست نشانده دکتر نجیب‌الله از سوی نیروهای مجاهدان افغان سرنگون شد، ادامه یافت. از آن پس، مجاهدان بیاد شده به جان هم افتادند و جنگ داخلی تازه‌ای راه انداخته‌اند که هم‌چنان ادامه دارد.

در حال حاضر چشم‌اندازی واقعی برای تجدید گفت و گوها میان ایران و افغانستان برای حل مساله اختلافات برسر آب هیرمند، بوجود نیامده است.

۱. اسدالله علم، همانجا، ج سوم، ص ۳۰۸

کلتل سرهنگر فورد هولدیچ از مدیران بر جسته دولت هند بритانیا در اواخر سده نوزده، و لرد جرج کرزن نایب‌السلطنه هند در همان دوران، طرفدار «مرزهای طبیعی» Physiographic boundaries بودند.^۱ این نظر با مفهوم فرانسوی «مرزهای طبیعی» frontières naturelles هم خوانی دارد. هر دوی آنان مرز را خطی در فضای می‌دانستند که باید عینیت یافته و حفظ کردد.^۲

هم کرزن و هم هولدیچ اثر ژرفی بر شکل‌گیری مرزهای خاوری ایران داشتند. هولدیچ، عملأً مرزهای بخش شمالی مرزهای ایران و هند در بلوچستان را در سال ۱۸۹۵ تعیین و ترسیم کرد. وی در نوشتاری در سال ۱۹۱۶ درباره تعیین مرزهای یاد شده، می‌گوید هیچ مرزی مناسب‌تر با مرز تعیین شده روی ترکیبی از کوه‌ها و رودها نیست.^۳

مفهوم «مرزهای طبیعی» به دلیل نادیده انگاشتن جنبه انسانی در سازمان‌دهی مرزی بزودی از اعتبار افتاد. آن دو در مورد مرزهای خراسان

1. See Holdich, Colonel T.Hangerford, *Political Frontiers and Boundary-Making*, MacMillan, London, 1916. and Curzon, of Kedleston, Lord Georg, "Frontiers", in *The Romanes Lectures*, University of Oxford, Oxford University Press, 1908.

2. See Gottmann, Jean, "Evolution of the Concept of Territory, "Social Science Information, Paris, 1975, Vol.14, Nos.3/4.

3. Holdich, op.cit.

و سیستان و بلوچستان چنان کردند و مردمان همگنی را میان کشورهای گوناگون تقسیم کردند.

از سوی دیگر، مرزهای خاوری ایران که نماینده محدوده خاوری قلمرو حاکمیت ایران است، نمایانگر مکانی فشارهای سیاسی ایران و هند بریتانیا در سده نوزده است. در تشریح بخش جنوبی این مرزها از دید هند بریتانیا، کلتل هولدیچ، این فشارها را، از جانب ایران، چنین توصیف کرده است:

«...ایرانیان عملاً مساله کوهک را از راه اشغال نظامی حل کردند و فشار ادعاهای دست اندازی ها را بیشتر و بیشتر به سمت خاور ادامه دادند تا آنکه تعیین حدی بر تجاوزهای آنان به یک ضرورت سیاسی تبدیل شد».^۱

در عین حال، مرزهای خاوری ایران به گونه‌ای غیرمستقیم نماینده سرحد جغرافیایی رقابت‌های سیاسی میان روسیه و بریتانیا در سده نوزده است که آن هنگام بریتانیا تصور می‌کرد روسیه با ایران در اتحادی علیه منافع آن در هندوستان است. هر اندازه این تصور در حال حاضر غیرواقع یینانه به نظر آید، آن هنگام بسیار جدی بود و هند بریتانیا دلایل محکمی برای نگران بودن نسبت به حساسیت استراتژیک موقعیت ایران و وابستگی‌های آن در افغانستان میان دو ابرقدرت دوران داشت. سستی و نداشتن ابتكار سیاسی که مشخصه رژیم قاجاری در ایران بود، و امضاء پی درپی قراردادهای بی معنی با فرانسه و روسیه (رقیان اصلی بریتانیا در امپریالیسم جهانی) نمی‌توانست کمکی به کاهش نگرانی‌های هند بریتانیا باشد.

این شرایط کلی نمی‌توانست به سرانجامی رسید جز جدال‌های

1. Holdich, Colonel Sir T.Hangerford, "The Indian Borderlands 1880-1900," op.cit., p.317.

سرزمینی در بخش خاوری ایران، جایی که هند بریتانیا با دست پاچگی می‌کوشید یک سرزمین حاصل (یک منطقه سپری) میان خود و روسیه درست کند. این شرایط به سرانجامی متهمی گردید که آن‌هنگام «بازی بزرگ» ژئوپلیتیک میان بریتانیا و روسیه نامیده شد. ایران نیز، تا آنجا که به تقسیم سرزمین‌های خاوری آن مربوط می‌شد، در این بازی بزرگ درگیر بود. ایران از سوی بریتانیا مورد بدگمانی بود که با روسیه علیه مایملک بریتانیا در هند و علیه حساسیت‌های استراتژیک پیرامونی هند بریتانیا، دست به یکی کرده است. اگرچه این بدگمانی براساس برداشت‌های منطقی استوار بود، ولی از زمینه‌های حقیقی بی‌بهره بود.

گذشت زمان خود ثابت کرده است که ایران ضعیفتر از آن بود و رهبران آن نسبت به این بازی ژئوپلیتیک ناگاهاتر از آن بودند که خود را درگیر توطه‌ای به نفع یک همسایه غول‌آسا و به زیان همسایه غول‌آسای دیگر نمایند. با این حال، نفس ضعف و سستی ایران حقیقتاً موضوعی برای نگرانی بریتانیا بود. هنگامی که نوبت به اختلافات سرزمینی و تعیین مرزها رسید، این ناتوانی‌های ایران به گونه‌ای انکارناپذیر نمایان گردید. درنتیجه، مرزهای خاوری ایران به گونه‌ای تعیین شدند که در خورند نیازهای استراتژیک هند بریتانیا باشند و نه هیچ چیز دیگر. هولدیج می‌گوید:

«یک کنسولگری در کرمان (مهمنترین شهر در خاور ایران و جنوب مشهد) تاسیس شد، و برقراری این ارتباط و حلقه سیاسی میان تهران و هندوستان به وصول بهترین نتایج کمک کرد. در نتیجه نفوذ سیاسی که اینگونه برقرار شد، و در نتیجه اطلاعات دقیق جغرافیایی بدست آمده بود که پیروزی فوری تلاش‌های دولت (هند) در راه حل و فصل دائمی ناراحتی‌های ناشی از اختلافات مرزی با ایران، حاصل آمد.»^۱

1. Ibid.

در قیاس ناتوانی‌های کلی دولت مرکزی ایران، و پیوندهای سست موجود میان مرکز و وابستگی‌های پیرامونی گوناگون، حکومت‌های مرزداری این کشور نقش بزرگی، نه تنها در حفظ سرحدات داشتند، بلکه در بقای خود کشور نیز نقش مؤثری بازی کردند. در حقیقت قدرت و نفوذ آنها بود که ایران را به سلامت از میان دوران‌های پرهرج و مرج سیاسی و نشیب و فرازهای تاریخ آن به امروز رسانید.

با مجهر بودن به فلسفه و سنت رهبری سیاسی ایرانی که در بخش معرفی این کتاب تحت عنوان «گذران شکل‌گیری حکومت و مرز در ایران» مورد بحث قرار گرفت، منطقه‌های همگن و امیرنشینی‌ها در ایران دائمًا موقعیت خود را استحکام دادند و متظر ماندند تا هرگاه سستی و فساد بر مرکز چیره شده و جریان فروپاشی قدرت مرکزی و از هم گسیختگی وابستگی‌های پیرامونی را سبب شود، رهبری کشور را به دست گیرند.

به قدرت رسیدن نادرشاه افشار نمونه بر جسته‌ای از این واقعیت بود، و هنگامی که او در ژوئن ۱۷۴۷ به قتل رسید رهبران منطقه‌ای و امیرنشینی‌های بسیاری که به وی وقاردار بودند، برای به دست گرفتن رهبری کشور قامت آراستند. یکی از این رهبران، امیر علم خان اول، امیر خزیمه در قائنات بود که تقریباً موفق شد سلسله خزیمه را در ایران مستقر نماید. وی پیش از رسیدن به این هدف کشته شد و رقبیانش قلمرو نادرشاه را به دو کشور تقسیم کردند، احمدخان ابدالی (درانی) افغانستان را تأسیس کرد و محمدحسن خان و پسرش آقامحمدخان سلسله قاجاریه را در باقی مانده ایران تأسیس نمود که در سال ۱۳۰۴ و در اوج فساد و اضمحلال جای خود را به پهلوی‌ها داد. آنان نیز در پی انقلاب اسلامی ۱۳۵۷ سرنگون شدند.

این حرکت‌ها از سوی حکومت‌های پیرامونی که از نظر سیاسی در

مسیر یاد شده بود، دو نمای اصلی و اساسی داشت؛ نخست این وضع، رقابتی را میان آنان تشویق می‌کرد که سرانجام سبب شکل‌گیری تقسیمات و ساختار سیاسی درونی کشور شد. این ساختار سیاسی و اداری درونی ایران، چنانکه حتی امروزه نیز قابل مشاهده است، کمتر ناشی از عوامل جغرافیایی و بیشتر ناشی از گرایش‌های منطقه‌ای و قومی است. در برخی موارد این ساختار نماینده منطقه‌های سیاسی - اجتماعی، همانند پادشاهی‌های نیمه مستقل و امیرنشین‌های دوران کهن هستند. نمای دوم این حرکت، فقدان نسبی گرایش‌های منطقه‌ای با ماهیت جدایی خواهانه میان قدرت‌های پیرامونی کشور و حکومت‌های مرزداری ایران بود. در بیشتر موارد این پدیده‌های سیاسی، وفادارانه به قدرتی تکیه کرده و از آن حمایت می‌نمودند که پیروزمندانه رهبری سیاسی را در مرکز بدست می‌آورد. امیرنشین خزیمه، که مورذ بررسی ویژه‌ای در کتاب قرار گرفت، شاید بهترین نمونه این وضعیت بود.

در نوشته‌ای پیرامون قیام ژاندارمری خراسان در سال ۱۳۰۰، به رهبری سرهنگ محمد تقی پسیان، و تلاش‌های امیر محمد ابراهیم خان شوکت‌الملک دوم، امیر وقت خزیمه در قائنات و سیستان، در میانجی‌گری میان دولت مرکزی و سرهنگ پسیان، نویسنده آن که به نظر می‌رسد با نقش خزیمه در خراسان جنوبی آشنایی دارد، وفاداری شوکت‌الملک به دولت مرکزی را به گونه زیر شرح می‌دهد:

«برای او اطاعت از مرکز به معنای تداوم زندگی ساده مردم و بقای سلطه او بود. برای او فرق نمی‌کرد که قاجارها یا پهلوی‌ها بر سر کار باشند، او مطیع مرکز بود.^۱

در تلگرامی به سرهنگ پسیان، خود امیر شوکت‌الملک نوشت:

۱. مهرداد بهار، درباره قیام ژاندارمری خراسان، تهران، ۱۳۶۹، ص ۲۰.

«چه کنم؟ بندۀ خود را مطیع اوامر دولت می‌دانم و نمی‌توانم با اوامر دولت مخالفت نمایم...»^۱

تها دلیلی که بقای امیرنشین خزینه را در درازای دوران تضمین کرد و همواره آن را مورد محبت و توجه سلسله‌های گوناگون حکومتی ایران قرار می‌داد، همین وفاداری بی‌کم و کاست آن نسبت به حکومت مرکزی بود، بدون اینکه اصل و خاستگاه سلمانه مستقر در مرکز چه بوده باشد. به دیگر سخن، تفاوتی برای وفاداری آنان ثابت به مرکز نداشت، اگر مرکز در دست عربان عباسی بوده باشد یا هلاکو خان مغولی، در دست سیدان صفوی بوده باشد یا سپهان افشاری، در دست قاجاریان ترکمن بوده باشد یا پهلویان مازندرانی، در هر حال آنان به مرکز وفادار بودند.

حکومت‌های پیرامونی و امیرنشین‌های ایران نقش انکارناپذیری را در حفظ یکپارچگی و تمامیت ایران بازی کردند و سهم بزرگی در تعیین شکل کنونی مرزهای بین‌المللی این کشور داشته‌اند. اهمیت نقش آنان به‌ویژه در سرحدات خاوری ایران نمایان است.

در سرزمین‌های سرحدی خاور ایران، از شمار زیادی از این امیرنشین‌ها و خانواده‌ها می‌توان یاد کرد. از نظر تاریخی خاندان‌های پرآوازه‌تر طاهریان خراسان و صفاریان سیستان جنگ‌های زیادی را علیه نبردهای غیرایرانی در باخترا، به‌ویژه غلیه خلافت بغداد، نه تنها برای حفظ آزادی سرزمین‌های خود، بلکه برای تجدید استقلال ایران به عنوان یک کشور، ترجیحاً در حکمرانی خود آنان، در پیش گرفتند.

در سده‌های نزدیک‌تر به دوران کنونی، خانواده‌هایی چون کیانی‌ها، خزینه‌ها، هزاره‌ها، بارکزائی‌ها، ابدالی‌ها، کلالی‌ها، تیموری‌ها، سربندی‌ها، شهرکی‌ها، ناروئی‌ها، پردلی‌ها، براهوئی‌ها، شبیانی‌ها، سنجرانی‌ها و دیگران، هر یک نقش کم و بیش پراهمیتی در شکل دادن

۱. همان، ص ۵۶، تلگرام از بیرون گند به مشهد، مورخ ۹ سپتامبر ۱۳۰۰ (۱۹۲۱ آوت).

تاریخ و مرزهای خاوری ایران داشته‌اند. میان این خانواده‌ها، هیچ‌یک به اندازه خانواده خزیمه، بر جغرافیای سیاسی و سرزمین‌های مرزی خاور ایران اثر ننهاد. امیرنشین آنان که احتمالاً بهترین نمونه حکومت‌های مرزداری در دوران پس از اسلام تاریخ امیران بوده است، دست‌کم برای سه سده، از دوران شاهان صفوی تا اوایل سده بیست درگیر رقابت‌های منطقه‌ای و ایلی با دیگران در سرزمین‌های اطراف بودند. رقابت‌های سرزمینی و سیاسی آنان با قبایل و امیران باخترا فغانستان، بهوژه، عامل تعیین‌کننده‌ای در ایجاد مرزهای کنونی میان ایران و افغانستان در منطقه قائنات و سیستان بود.

دست‌کم در سه بخش از مرزهای خاوری ایران، اثر نقش‌آفرینی امیران خزیمه، ترسیم خطوط مرزی را مستقیماً به سود ایران گرداند:

۱. در سیستان، نقشی که امیرعلم خان سوم حشمت‌الملک بازی کرد، داور انگلیسی را وادار نمود تا قدرت و نفوذ‌وی را در آن منطقه درنظر گیرد. داور مرزی به دولت خود نامه‌ای نوشته و آنان را نسبت به «قدرت بزرگ امیر قائمش و امتناع وی از بحث پیرامون متصروفات کنونی» آگاه ساخت.^۱ براساس این اطلاعات بود که دولت هند بریتانیا افسر همراه کمیسیونر افغان را آگاه ساخت که «ایران بخش‌های اصلی سیستان را با چنان قاطعیتی در دست دارد که نظر داوری در آن بخش باید به سود ایران باشد...»^۲ کمیسیون داوری، در تیجه نمایش اقتدار و نفوذ امیرعلم خان، تصمیم گرفت که سیستان بجای اینکه تماماً به افغانستان را گذار شود، میان آن کشور و ایران تقسیم گردد.

1. From General Goldsmid to Foreign Secretary Calcutta, dated 12 April 1872, FO59/392.

2. From Foreign Secretary Calcutta to General Pollock, dated 27 April 1872, No. 1042P/FO60/392.

مرز این بخش به گونه دلتا شکل ترسیم شد تا بخش باختり سیستان جزو سرزمینهای ایران قرار گیرد.

۲. کمیسیون داوری مرزی ۱۸۹۵ بلوچستان، ناحیه میرجاوه (از متصرفات مسلم ایران) را ضمیمه سرزمین‌های کلات کرد. این تصمیم از سوی ایران مورد اعتراض قرار گرفت، ولی سودی حاصل نشد. رقابت‌های روسی - انگلیسی در سیستان، از سوی دیگر، تا آن اندازه فزونی گرفت که بریتانیا احساس کرد اگر روسها موفق شوند عزل امیر علی اکبرخان خزیمه را تضمین نمایند، اعتبار و نفوذ آنان در منطقه دچار «آسیب سختی»^۱ خواهد شد. روسها در حال اجرای توطئه‌ای با شرکت دولت مرکزی ایران بودند برای عزل امیر، به این دلیل که وی در جریان آشوبی که گفته می‌شد روسها در سال ۱۹۰۳ علیه بریتانیا در سیستان دامن زده بودند، از جان و مال بریتانیائیان حفاظت کرد. هندیان بریتانیا خود را ناچار دیدند که این وضع را در معامله‌ای با دولت ایران و در برابر دادن امتیازهای سرزمینی و مرزی در بلوچستان، ترمیم نمایند.

آنان در ماه مارس ۱۹۰۵ موافقت کردند که در برابر، «امتیاز در سیستان»، یعنی بر جای نگاه داشتن امیر علی اکبرخان خزیمه در مقام حکومت موروئی آن حدود، منطقه میرجاوه را که وصل‌کننده بخش شمالی مرزهای بلوچستان با بخش جنوبی مرزهای سیستان است، در درازای ۳۰۰ مایل بعنوان مایملک ایران به رسمیت شناسند.

۳. هنگامی که بخش جنوبی مرزهای خراسان با افغانستان توسط حکومت سال ۱۹۳۵ تحديد حدود می‌شد، زمین و آب ملکی امیر معصوم خان حسام الدله و فرزندش امیرحسین خان خزیمه علم و

1. From H.Dobbs, H.B.Majesty's Consul for Sistan to the Indian Government, dated 7 July 1903.

برادرش امیر محمد رضاخان خزیمه در ناحیه «یزدان» محاکمتر از آن بود که بتواند مورد بی‌اعتنایی کمیسیون داوری قرار گیرد.
به این دلیل، خط مرزی در ناحیه یزدان، به گونه دلتایی ترسیم شد تا آن ناحیه جزو قلمرو ایران گردد.

گذشته از این موارد، توجه مستمر خانواده خزیمه نسبت به توسعه ایالت‌های مرزی قائنات و سیستان که از منافع بلاواسطه سیاسی و اقتصادی آنان در آن سرزمین‌های مرزی ناشی می‌شد، از سوی دولت مرکزی ایران یک عامل تعیین‌کننده اساسی شمرده می‌شد. چنانکه شماری از اعضاء این خانواده، به این دلیل، از سوی دولت مرکزی مامور گفت و گو با افغانستان شدند. هیات امیر شوکت‌الملک در سال ۱۹۳۰ و مأموریت امیر حسین خان خزیمه علم در سال ۱۹۵۹ در واشنگتن موارد چشمگیری از این موضوع هستند. در حالی که محمدرضا شاه در سال ۱۹۶۹، هنگامی که تصمیم گرفت تماسهای مستقیمی با رهبران افغانستان برقرار سازد، وزیر دربار، امیر اسدالله علم را به نیابت از خودروانه مذاکرات محروم‌های با پادشاه و نخست‌وزیر آن کشور کرد.^۱

آنچه دریی می‌آید، نمونه‌ای است از این حقیقت که شاه همه جنبه‌های روابط دولتش با افغانستان را با علم در میان می‌گذارد. در این چند نمونه از اثرگذاری مستقیم قدرت و نفوذ امیران خزیمه روی چگونگی شکل‌گیری مرزهای خاوری ایران و اثرگذاری گسترده‌تر روی چگونگی شکل‌گیری جغرافیای سیاسی سرزمینهای مرزی خاوری ایران، در عین حال نشانه‌هایی هستند از چگونگی تأثیرگذاری خودمختاری‌های پیرامونی در نظام اداری - سیاسی کهن ایران بر حفظ و نگهداری تمامیت سرزمینی این کشور.

۱. نگاه کنید به: یادداشت‌های علم، همان، ص ۴۱. همچنین ص ۲۵۷ همین یادداشت‌ها که در خلال آن پاره‌ای از تنش‌های مرزی فی‌مابین مورد بحث و تبادل نظر قرار گرفته است.

توجه خانواده خزیمه به کشاورزی و آبیاری، اطلاعات ضروری و مشوّقه‌های اقتصادی ضروری را در اختیار آنان می‌گذارد تا در راه بدست آوردن حداکثر ممکن از زمین‌های کشاورزی و منابع آب در جنوب خاوری ایران تلاش نمایند. تا آنجاکه این علائق خانواده در منطقه با سیاست‌های عمومی کشور هماهنگی پیدا می‌کرد، ایران از تلاشهای قدرتهای محلی سود برد. هرگاه رهمندی‌های محلی، همانند رایزنی‌هایی که خزیمه در اختیار می‌گذارد، مورد بسی اعتمادی دولت مرکزی قرار می‌گرفت، منافع ملی زیان دید. چنانکه برخوردهای سست و بسی اسامان اقتدار مرکزی با مسائل مرزی در سیستان و بلوچستان و نواحی دیگر، در غیاب دخالت‌های محلی، پیوسته به زیان کشور تمام شد. در حالی که این حکومتهاي محلی پیرامونی وظایف خود را پیروزمندانه در دفاع از آب و خاک تحت حکمرانی خود، به جای آوردن، برخورد سست حکومت مرکزی با همان مسایل در همان مناطق تبايع عکس حاصل کرد.

رأی داوری مرزهای سیستان در سالهای ۱۸۷۲ و ۱۹۰۵، آرای داوری مرزهای خراسان در سالهای ۱۸۹۱ و ۱۹۳۵، و موافقنامه مربوط به مرزهای بلوچستان در سالهای ۱۸۷۱ و ۱۸۹۶ منجر به از دست رفتن سرزمین‌های زیادی شد. در برخی موارد این زمین‌ها در تصرف عملی ایران بوده و نسبتاً ایرانی شناخته می‌شدند. این وضع ناشی از دو عامل بود. نخست، ملاحظات استراتژیک دولت هند بریتانیا بود که تماماً بر نیاز آن دولت در زمینه فشار آوردن برای عقب راندن مرزهای خود با ایران در بلوچستان و مرزهای تحت الحمایه افغانی آنان در خراسان و سیستان بسوی باخت، متکی بود. این استراتژی در درجه نخست ناشی از باور استواری بود مبنی بر اینکه روسيه برنامه‌هایی جدی برای تهدید هند از راه ایران در دست دارد، در حالی که ایران به دلیل روی آوردن به هند و اشغال آن سرزمین پهناور در دوران نادرشاه، پیوسته یک منبع تهدید عليه

آن سرزمین قلمداد می‌شد و مورد سوء‌ظن بود که شاید روس‌ها را تشویق کند تا با استفاده از راههای ارتباطی آن به هند دست اندازد.

عامل دوم و مهمتر، سستی، عدم کارданی، ناآگاهی و نداشتن احساس مستولیت بود که علامت مشخصه قاجاریان، به وزیر ناصرالدین شاه محسوب می‌شد. زوال قدرت ایران با قراردادهای ۱۸۱۳ گلستان و ۱۸۲۸ ترکمانچای آغاز گردید، قراردادهایی که منجر به جدا شدن شماری از ایالت‌های شمالی ایران و واگذاری آنها به روسیه و گسترش نفوذ خارجی در کشور و در میان طبقه حاکمه ایران، شد. این سراسیری شیاسی همراه با ناآگاهی و عدم کاردانی دستگاه اداری کشور و روش نامسئلانه‌ای که شاه و وزیرانش در امور کشور داشتند، به از دست رفتن سرزمین‌های ارزشمندی در اطراف کشور انجامید.

برای مثال، ناصرالدین شاه خود، دشت هشتادان را به خاطر «احساس دوستی» که نسبت به دولت فخمیه بریتانیا داشت، به افغانستان بخشید. اقدامی باورنکردنی که تنها می‌توانست ناشی از ناآگاهی و عدم احساس مستولیت باشد، و این برداشت را برای روس‌ها و فرانسویان پیش آورد که تاراج رفتن سرزمینهای ایرانی آغاز شده است. ایران سرزمین‌هایی را به همین شیوه به تحت‌الحمایگی بریتانیا در کلات باخت. دولت شاه پذیرش پیشهاد ۱۸۷۰ دولت هند بریتانیا در زمینه تعیین مرز را مشروط به این شرط دانست که کمیسیونرهای دو طرف تنها مناطق مرزی را مطالعه کرده و نقشه‌های ضروری را ترسیم نمایند، ولی تعیین قطعی مرز در مذاکرات مرزی در تهران صورت گیرد. در عمل، آنان حتی همت نکردند که نقشه تهیه شده از سوی کمیسیونر خود را بخواهند و نه تنها نظر کمیسیونر خود را نپرسیدند، بلکه این به اصطلاح مذاکرات را نیز به یک دیدار میان وزیر خارجه و وزیر مختار بریتانیا در تهران محدود ساختند که در خلال آن پیشهاد و نقشه مرزهای پیشنهادی کمیسیونر انگلیسی بعنوان حل و فصل

نهایی مرزهای بلوچستان پذیرفته شد، جز اینکه خود شاه خواستار آن گردید که کوهک به ایران داده شود. به این ترتیب، با به رسمیت شناختن موقعیت خان‌کلات بعنوان تحت‌الحمایه هند بریتانیا و با صرفنظر کردن از مایملک ایران در کلات و مکران خاوری، وزیر خارجه ایران در سال ۱۸۷۶ خواستار آن شد که چون وضعیت حقوقی کلات دگرگون شده است (مسئله‌ای داخلی که آن هنگام به هند بریتانیا و نه هیچ‌کس دیگر مربوط می‌شد) حقوق صرفنظر شده ایران در آن سرزمین تجدید گردد. این درخواست‌های بی معنی در برخورد با نخستین واکنش‌هند بریتانیا پس گرفته شد:

«به پیشنهاد لرد سالیزبری، به دولت ایران تفهیم شد که سیاست دولت علیاحضرت [ملکه بریتانیا] در رابطه با کلات، از یک برنامه تجدیدنظر خواهانه یا از سوی ادعایی از جانب ایران نسبت به سرزمین‌هایی که اکنون در اختیار خان (کلات) است، اثر نمی‌پذیرد. چنین مقرر شده بود که با پذیرش رسمی نامه مورخ ۱ سپتامبر ۱۸۷۱ مستر آلیسون از سوی شاه که در آن تصمیم مرزی ژنرال گلدسمید به وی (شاه) ابلاغ شده بود، صرفنظر کردن رسمی ادعاهای ایران جنبه نهایی دارد، حال این ادعاهای متکی بر دوره امپراتوری کوتاه عمر و از مدت‌ها پیش مرده نادرشاه است، هر ارزشی می‌خواهد داشته باشد».^۱

نه تنها این پاسخ درشت وزارت خارجه ایران را خاموش کرد، بلکه شهامت طبیعی تلاش برای اصلاح مطالب تاریخی این نامه را نیز از آنان گرفت؛ اینکه امپراتوری «کوتاه عمر» نادرشاه آغاز و انجام موجودیت بزرگ ایران در باخترا آسیا نبود، اینکه این امپراتوری تنها یکی از چندین مورد تجدید حیات قدرت ایرانی محسوب می‌شد، اینکه این امپراتوری

1. Extract of Confidential Memorandum of Boundary Between Persia and North-West Baluchistian, dated 19 Sept. 1893, P.8, FO 60/627.

چیزی جز تجدید حیات امپراتوری بزرگ صفوی در چارچوب مرزهای سیصد ساله اش نبود، آنهم به فاصله‌ای کمتر از ده سال از تاریخی که افغانان امپراتوری بزرگ ایران را دچار آشوب و آشتفتگی کرده بودند.

دامنه گستردۀ بی خبری و ناآگاهی مقامات ایرانی در مسایلی به اهمیت و بزرگی مساله حفظ تمامیت سرزمینی کشور، از دید قدرتهای رقیب پنهان نماند. وزیر مختار بریتانیا در تهران، برای مقال به دولت خود گزارش داد: «در آغاز این مذاکرات، دولت ایران برخی ادعاهای گزاف را پیش کشید، ولی خوشبختانه وزارت خارجه ایران بی‌نهایت ناآگاهی دارد، هم نسبت به جریان مکاتبات گذشته، و هم نسبت به اوضاع واقعی در مناطق مرزی. در نتیجه، ادعاهایش متکی بر استدلال‌هایی بود که به آسانی ناوارد بودنش را می‌توان ثابت کرده».^۱

اکنون که همه این موارد به تاریخ پیوسته است و ایران در چارچوب مرزهای کنونی خود راضی زندگی می‌کند، اگر ایرانیان خواسته باشند که نگاهی به گذشته اندازند و کسانی را به خاطر از دست رفتن سرزمین‌هایی ارزشمند شماتت کنند، نیازی ندارند که فراتر از ناکارآیی و ناآگاهی آنان که بهنگام تعیین مرزهای یاد شده بر این مرز و بوم حکومت داشتند، مورد دیگری را جست‌وجو نمایند.

یک عامل نیرومند که می‌تواند در آینده مرزهای خاوری ایران اثر گذارد، این حقیقت است که این مرزها، در موارد زیادی، سرزمین‌هایی را تقسیم کرده است که خصوصیت واحد و مردمانی از یک تیره واحد دارند. این شرایط در سیستان چشمگیرتر است، در جایی که آب هیرمند در زندگی مردم هر دو سوی مرز اثر حیاتی دارد. به این دلیل، واز آنجاکه این مرزها، در مواردی چند، هنوز قاطعیت ضروری را نیافته است،

1. Clause 3 of letter from Duran/ H.B. Majesty's Minister at Tehran to the Marquess of Salisburry, No. 5/dated Tehran 20 Jan. 1896/FO60/627.

هم‌چنان می‌تواند منبع مشکلات و جدایی‌هایی میان ایران و همسایگان خاوری‌اش باشد. در حقیقت، اختلافات بر سر آب هیرمند هیچگاه از جدا ساختن ایران و افغانستان باز نیاستاده است.

اختلاف بر سر استفاده از آب هیرمند میان ایران و افغانستان، از سال ۱۹۲۹، ناشی از آن بوده است که افغانستان، تلاش کرده نسبت به تقسیم دوسرمی که از سوی داوری مک ماهون در سال ۱۹۰۵ در اختیارش نهاده شد، از آب بیشتری استفاده نماید.

در سال ۱۹۳۱ گزارش شد که افغانستان شروع به پاکسازی بستر کanal قدیمی شاهی، واقع در بالای بند سیستان کردند، کاتالی که اگر مورد استفاده قرار گیرد سیستان را از آب محروم خواهد ساخت.^۱ این اختلافات تا سال ۱۹۳۵ ادامه پیدا کرد و آن هنگامی بود که کار داوری مرزی فخرالدین آلتای پایان گرفت و فشاری که از سوی دولت رضاشاه اعمال شد، به امضاء قرارداد تازه‌ای انجامید که براساس آن خط مرزی در میانه رودخانه قرار داده شد و آب، آن به دو سهم مساوی میان دو کشور تقسیم شد.^۲

ماده یکم این قرارداد می‌گوید:

«دولتین ایران و افغانستان موافقت می‌نمایند که همه ساله هر مقدار آب رودخانه هیرمند که به بند کمال خان می‌رسد بین ایران و افغانستان از بند کمال خان به بعد بالمناصفه تقسیم شود.»^۳

گرچه این قرارداد، از دید ایران، پیشرفت چشمگیری شمرده می‌شد،

1. Decripted Telegram from the Government of India to the Secretary of State, dated 16 Nov. 1931/FO371/15550.

2. From British Legation, Tehran, to Foreig Office, dated 14 Nov. 1935, No. 6213, FO311/19408.

3. اسناد معاهدات در جانبه، پیشین، ص ۴۱.

توانست به اختلافات پایان دهد. افغانان به یاری امپریکائیان، شماری سد و کanal احداث کردند و پیش از نیمی از آب هیرمند را پیش از رسیدن به مرزهای ایران، منحرف ساختند، و به این ترتیب سرزمین حاصل خیز و پرجمعیتی را از آب مورد نیاز زندگی بخش محروم ساختند.

اختلافات در دلتای هیرمند هم چنان ادامه پیدا کرد و حتی پیمان سعدآباد^۱ در سال ۱۹۳۷، که به گونه ضمیم مرزهای موجود در منطقه را به رسمیت شناخت به قضیه پایان نداد. افغانان انحراف دادن مسیر هیرمند پیش از رسیدن به بندکمال خان را ادامه دادند و محروم شدن سیستان از آب هیرمند را افزون کردند، کاری که می‌تواند به یک فاجعه جغرافیایی در پهنه‌ای وسیع بیانجامد.

سیستان که در استناد تاریخی، بارها بعنوان «سبد نان» خراسان خوانده شده است، بخش اعظم زندگی اقتصادی و معشیتی خود را مدیون جریان آزاد آب هیرمند بوده که دریاچه هامون را نیز دربردارد. این سرزمین بسیار حاصل خیز هم‌اکنون به آرامی به پاره‌خاکی تشنۀ تبدیل می‌شود.

دریاچه هامون که با گزاف‌گویی آشکاری، از سوی تیت در سرآغاز سده بیست به ۱۵۰ هزار مایل مربع توصیف شد^۲، آهسته کاهش یافته است و همراه آن تقریباً همه نیزار و زندگی معشیتی وابسته به آن نیز از میان رفته است، و نتایج محیطی بهمراه می‌آورد که برای سیستان ایران و نیمروز افغانستان می‌تواند فاجعه‌بار باشد. هامون، این تنها دریاچه آب شیرین در آسیا، نه تنها غیر از هیرمند، تنها منبع آبیاری سیستان است بلکه گونه‌هایی از تلاش اقتصادی وابسته به آب را واقعیت می‌بخشید،

۱. هر دو کشور ایران و افغانستان، به اتفاق ترکیه و عراق، اعضاء کنندگان این پیمان بودند.

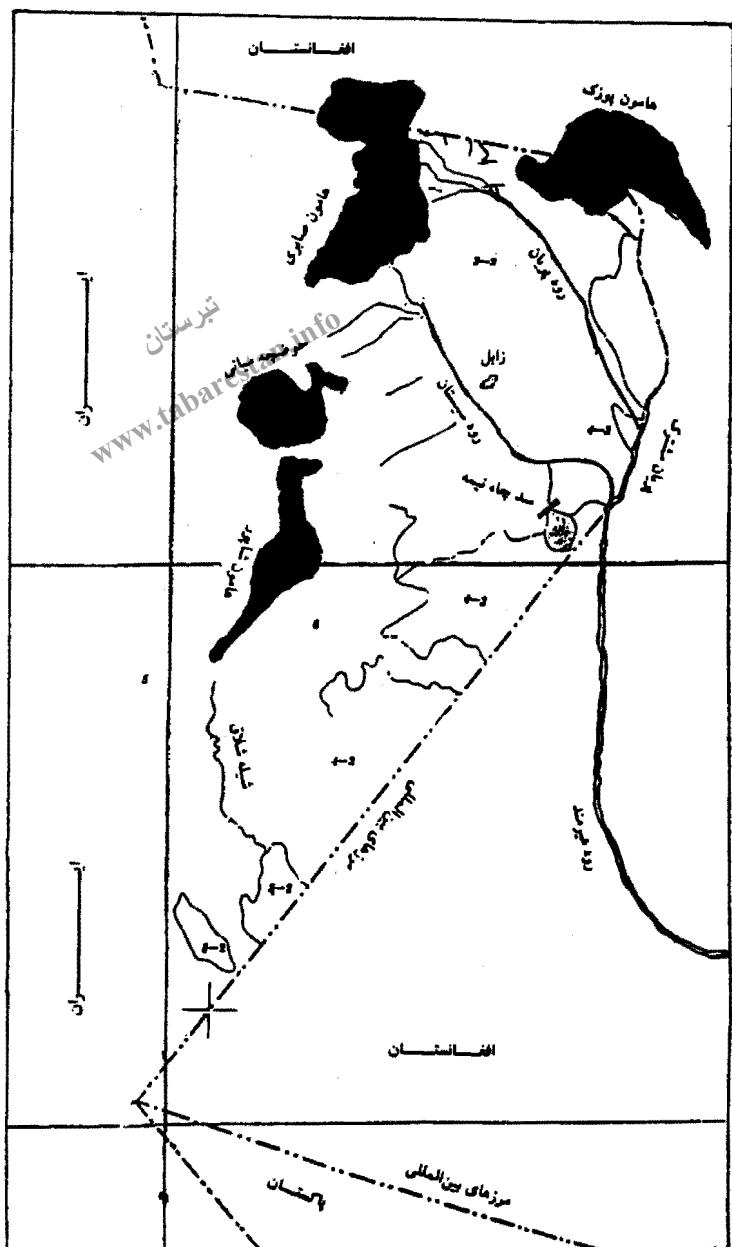
2. G.P.Tate, *The Frontier of Baluchistan Travel on The Borders of Persia and Afghanistan*, London, 1909, P.237.

همانند ماهی‌گیری، شکار در نی‌زار، بار و مسافرکشی با قایق روی آب دریاچه، چرای دام در نی‌زار که در زندگی معيشی سیستان نقش محوری داشته است. با کاهش یافتن بدنۀ دریاچه و نی‌زار، همه این تلاشهای اقتصادی نیز از میان رفته‌اند: همراه با آسیب شدیدی که به زندگی کشاورزی منطقه وارد آمده و سبب مهاجرت گروههایی از جمعیت سیستان به دیگر نقاط ایران گردیده است.

در تلاش پرداخته‌اش برای حل و فصل این مشکل، ایران به ندرت با خود افغانستان رود را بوده است. در آغاز ایران ناگزیر بود با بریتانیا در افغانستان سروکله زند، با کسانی که در میانه سده بیست تا حدود زیادی جای خود را به امریکائیان دادند. آنان نیز با ساختن شماری از سدها و کانال‌های انحرافی، به کاهش آب سیستان کمک کردند. با آغاز نیمه دوم سده بیست، افغانستان آهسته به زیر نفوذ اتحاد شوروی درآمد. در این دوره‌های تسلط بیگانه بر افغانستان، دو فاصله خلا پیش آمد:

۱. نخستین، در دو دهه ۱۹۲۰ و ۱۹۳۰ میان پایان گرفتن چیرگی بریتانیا و آغاز نفوذ ایالات متحده پیش آمد. این دوره خلاء نفوذ بیگانه بر افغانستان، هم زمان بود با بالاگرفتن اقتدار و نفوذ ایران پهلوی اول که دولتش موفق به عقد قرارداد ۱۹۳۹ با افغانستان گردید. قرادادی که به موجب آن، آب هیرمند از پائین بند کمال خان به تساوی میان دو کشور تقسیم گردید.

۲. دومین فاصله خلاء نفوذ، در دهه ۱۹۶۰ و اوایل دهه ۱۹۷۰ بروز کرد، هنگامی که افغانستان تقریباً از چیرگی سیاسی بیگانه در امان بود. گرچه نفوذ شوروی در این دوره در آن کشور رو به فزوئی بود ولی عوامل کمونیستی هنوز روابط خارجی افغانستان را به کترل خود نگرفته بودند. این دوره هم زمان بود با گسترش اقتدار و نفوذ ایران در منطقه. با این حال برخورد ایران با مسایل مرزی موجود با افغانستان، بگونه‌ای شگفتی آور،



شکل ۱۶: موقعیت کنونی دریاچه هامون

سست و غیرقابل درک بود. برخلاف این حقیقت که با امضاء قرارداد ۱۹۳۹، نیمی از آب هیرمند، از بندکمال خان به پائین به ایران تعلق یافت، نمایندگان ایران در این دوره اخیر، ابتدا در مذاکرات ۱۹۵۹ واشنگتن بر سر ۵۲ متر مکعب در ثانیه از آب هیرمند چانه زدند. پس از آن ایران این رقم را کاهش داد و هویتا نخست وزیر وقت و معاون او در سازمان برنامه و بودجه، صفی اصفیا، در سال ۱۹۷۳ قوارداد جدیدی را با افغانستان امضاء کردند که به موجب آن ایران ۲۶ متر مکعب در ثانیه از آب هیرمند دریافت می‌کرد، که هم بعنوان آب سهمی خود و هم به صورت آب خردباری شده بود.^۱

این قرارداد نافرجام، اگر تصویب و اجرا می‌شد، می‌توانست زندگی سیستان را شدیداً لطمہ زند. در کاوش برای یافتن دلایل توجیه‌کننده روشی که دولت وقت در پی گیری منافع مرزی ایران به اجرا می‌آورد، نگارنده در تاریخ ۴ آوریل ۱۹۹۲ گفت و گویی با دکتر علینقی عالیخانی، از اعضا بر جسته دولت در دهه ۱۹۶۰ و اوایل دهه ۱۹۷۰، ترتیب داد. ضمن خودداری از هر بحثی پیرامون خود قرارداد نافرجام ۱۹۷۳، دکتر عالیخانی در مورد سیاستهای کلی دولت وقت ایران نسبت به افغانستان اظهار داشت:

«با توجه به این حقیقت که نفوذ شوروی در افغانستان رو به فزونی داشت، دولت ایران به گونه‌ای فزاینده نگران و دستپاچه دورنمای چیرگی شوروی بر افغانستان بود که می‌توانست آن قدرت را ۳۰۰ مایلی تنگه هرمز نزدیک سازد، تنگه‌ای که در آن زمان از سوی شاه بعنوان «شهرگ گلویی ایران» خوانده می‌شد. برای جلوگیری از چنین سرنوشتی، تهران

۱. غلامرضا فخاری در کتاب اختلاف دولتين ایران و افغانستان در مورد رود هیرمند (تهران، ۱۳۷۲ دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی صفحه ۷۴) این رقم را ۲۸ متر مکعب در ثانیه آورده است.

خود را درگیر سیاستی در زمینه تشویق افغانستان برای دوری جستن از نفوذ شوروی و پیوستن به اردوگاه غرب زیر نفوذ ایران، کرد. به این ترتیب، نه تنها ایران کمک‌های مالی و اقتصادی زیادی در اختیار افغانستان نهاد و امتیازاتی نظیر راه ارتباطی به خلیج فارس از طریق خاک ایران، ارایه نمود، بلکه خواسته‌های طبیعی خود را در مسائل مرزی با آن کشور نیز کاهش داد...».

این نظر با موارد چندی که در «یادداشت‌های علم»^۱ آمده است هم خوانی دارد که در آن در اشاره به تحولات ژوئیه ۱۹۶۹ خاطرنشان شده است که «...اعلیحضرت نسبت به وضعیت در افغانستان نگرانی ویژه‌ای دارند و فکر می‌کنند که به زودی در آنجا کودتا بی دست چپی اتفاق می‌افتد، در لوای گرایش‌های مذهبی، همانند آنچه در سودان رخ داده است. افغانان مرتبأً دانشجویان خود را و حتی افراد نظامی خود را به شوروی اعزام می‌دارند. آنان هم چنین به چینی‌ها اجازه داده‌اند به آن کشور وارد شده و برنامه‌های عمدۀ عمرانی را سرپرستی کنند. رژیم افغانستان، اگر نه خود کشور افغانستان، هر روز متزلزل‌تر از روز پیش است. و همه این مسائل در نظر ما اهمیت زیادی برخوردار است...»^۲

و یا نمونه‌ای دیگر از این نگرانی‌ها که در خلال آن علم در اشاره به تحولات فوریه سال ۱۹۷۰ از این سخن می‌گوید که «... ما می‌بایستی تسهیلات ترانزیتی در اختیار (افغانستان) قرار دهیم و امتیازات دیگری در نظر بگیریم، همانند شرایط آسان فروش نفت... اگر بتوانیم از این راهها نفوذ شوروی و چین را در آن کشور کاهش دهیم...»^۳

این موارد با نقش آفرینی منطقه‌ای ایران در دهه ۱۹۷۰ هم خوانی دارد و اگر بعنوان دلیل اصلی کاهش دادن ادعای حقوق در رودخانه مرزی در

۱. یادداشت‌های علم، همان، ص ۷۹.

۲. همان، ص ۱۲۸.

اندازه قرارداد نافرجام ۱۹۷۳ پذیرفته شود، بی تردید تهران باید امیدوار بوده باشد که در فرصتی مناسب‌تر درآینده، بتواند قرارداد معقول‌تری را جایگزین این قرارداد سازد.

در حال حاضر هیچ کنترل دقیقی بر میزان عرضه آب در سیستان وجود ندارد. این تجدید حیات عرضه آب در دلتای هیرمند و دریاچه هامون، یک پدیده گذرا است، تا چه زمانی هیدرولیتیک افغانی دوباره نقش آفرین گردد و ساختن سد انحرافی کمال خان، فاصله میان دو ملت را افزون‌تر سازد.

اختلافات ایران و افغانستان در مورد حقوق آب هیرمند، به هر حال، نقش بزرگی در روابط دو کشور بازی کرده است و در بسیاری از مواقع همکاری میان دو کشور را مانع شده و این نقش را ادامه خواهد داد، مگر اینکه به گونه‌ای عادلانه حل و فصل گردد.

با توجه به تأثیر مثبتی که نظام دگرگون شونده جهانی و ساختار تغییر یافته ژئولیتیک جهانی، در دوران پس از فروپاشی شوروی پیشین و پیمان ورشو بر جای نهاده است، و با توجه به دگرگون شدن نظام سیاسی در هر دو کشور ایران و افغانستان، دل بستن به امید حل و فصل عادلانه این مساله چندان غیرواقعی نخواهد بود.

پیوست اول

شجره نامه نسل های خانواده خزیمه

۱. شجره نامه نسل های پیشین خانواده خزیمه

خزیمه بن سلمی

(هم دوره مروان اول خلیفه اموی که در سال ۶۸۰ بعنوان حاکم وارد خراسان شد)



۲. شجره نامه نسل نوین خانواده خزیمه (نمودار اول)

۱. امیر اسمعیل خان خزیمه

(حدود سال ۱۷۳۱)

۲. امیر علم خان اول - وکیل الد

(مرگ سال ۱۷۵۳)

۳. امیر علی خان

(مرگ سال ۱۷۹۶)

۴. امیر علم خان دوم

(مرگ سال ۱۸۲۲)

۵. امیر اسلاف خان

حسام الدوله اول

(مرگ سال ۱۸۶۲)

امیر مصطفی خان

(فرمانده ارتش امیر علم خان)

۶. امیر علم خان سوم
(همسر رضاقلی خان طبری)

امیر تومان، حشمت‌الملک اول
(مرگ سال ۱۸۹۱)

نواب الحاجی
(ازدواج اول با امیر حسن خان طبری)
ازدواج دوم با یعنی نظام (غفاری))

امیر برویز خان میر پنج
(فرمانده ارتش امیر علم خان سوم،
دختر وی با شوکت‌الملک دوم ازدواج کرد)

۷. امیر علی اکبر خان
خشمت‌الملک دوم
حسام الدوله دوم
(با دختر خان بلوج سردار بلوج شاه هرات ازدواج کرد)
شریف خان ناروی ازدواج کرد)
مرگ در سال ۱۹۵۱

۸. امیر علم اسمعیل خان
شوکت‌الملک اول
(با حاج عبدالعلی خان ازدواج کرد) (امیر نهیندان)
حسام الدوله دوم
(با دختر خان بلوج سردار بلوج شاه هرات ازدواج کرد)

۹. امیر حیدرقلی خان
حسام الدوله دوم
(با دختر خان بلوج سردار بلوج شاه هرات ازدواج کرد)

۱۰. امیر محمد ابراهیم خان علم شوکت‌الملک دوم
(مرگ در سال ۱۹۴۲ وی ۴ بار ازدواج کرد. از جمله با دختر امیر برویز خان میر پنج
مادر فرزندان امیر، دختر سلطان احمد خان بلوج شاه هرات که پیشتر هم
برادر بزرگر وی یعنی امیر اسمعیل خان شوکت‌الملک اول بود)

نمودار دوم و سوم شجره نامه
ربنگرید

امیر اسلاف خان علم
بی بی زهره
(همسر امیر حسین خان)
خزیمه علم و فرزند امیر
فرزند امیر محمد رضا خان
قوام شیرازی ازدواج کرد)
امیر عباس
معصرم خان حسام الدوله سوم
(صمimusam الدوله)

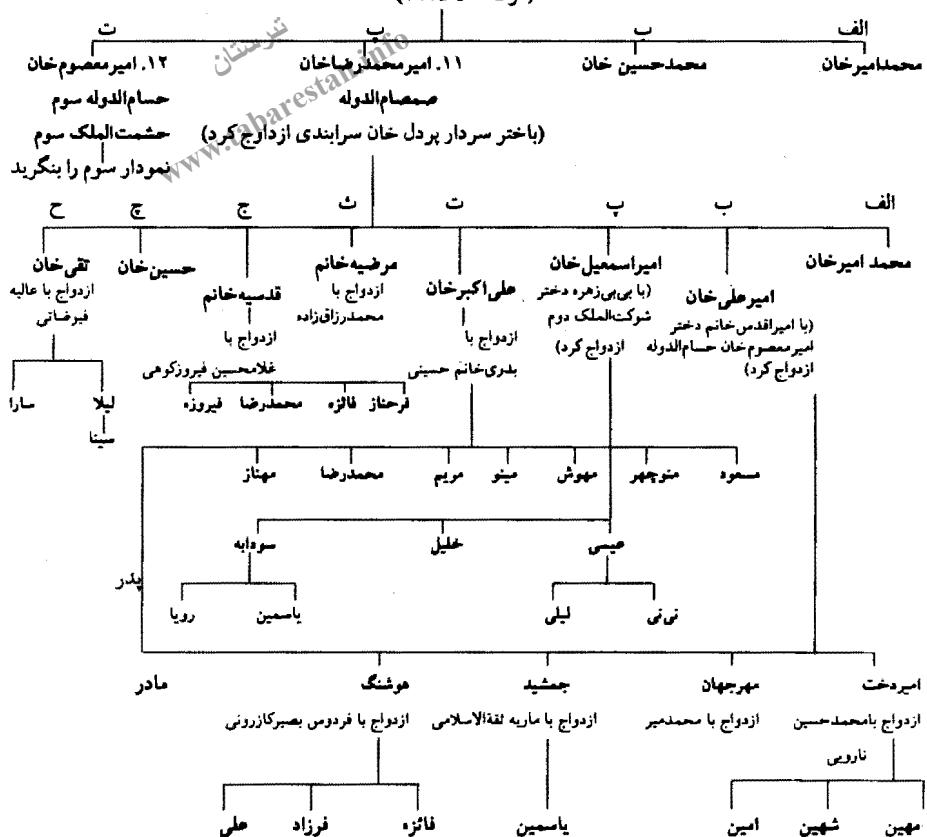
نمودار سوم شجره نامه رابنگرید
نمودار دوم شجره نامه رابنگرید

امیر
ثانی
بیانه
بلوفر
رودابه

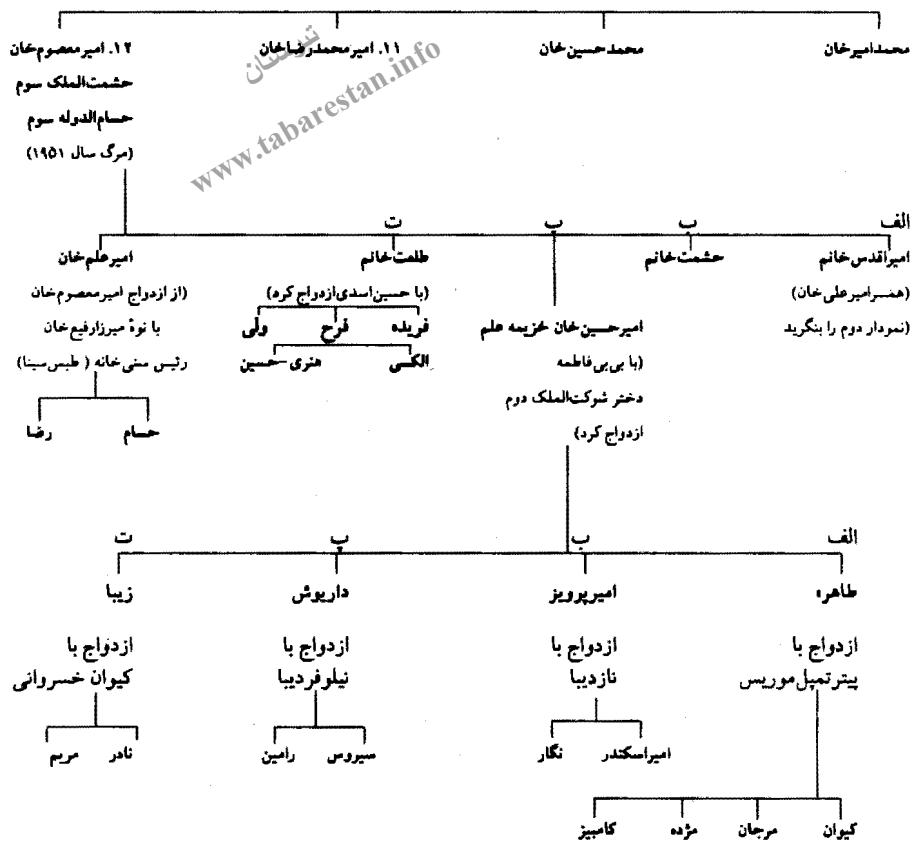
۳. شجره نامه نسل نوین خانواده خزیمه (نمودار دوم)

۷. امیر علی اکبرخان حشمت‌الملک دوم حسام‌الدوله دوم

(مرگ سال ۱۹۱۵)



۴. شجره نامه نسل نوین خانواده خزیمه (نمودار سوم)
 ۷. امیر علی اکبرخان حشمتالملک دوم حسام الدلوه دوم
 (مرگ سال ۱۹۱۵)



پاره‌ای از معمورات امیران خزیمه، که هنوز در قان و بیرجند و سیستان باقی است.

۱. امیر علم خان اول و برادرش امیر معصوم خان

• قلمه بیرجند

• مدرسه مذهبی معصومیه بیرجند که جزو موقوفات مشهد است.

۲. امیر علی خان

• استحکامات خوند مود

• قنات مود

• شروع آب بند عمر شاه برای تأمین آب آشامیدنی و کشاورزی بیرجند

۳. امیر علم خان دوم

• تکمیل آب بند عمر شاه

• ارگ بزرگ بیرجند. این بنادر محل ارگ خشت خام نامیده می‌شد.

• آب انبارهای جنوب قلمه بیرجند

۴. امیر اسدالله خان حشمت‌الدوله اول

• ارگ کوچک که در محل به ارگ خشت پشته معروف است

• باغهای باغ امیر و بناهای طبس

• ارگ کلاته خان در ۶ کیلومتری جنوب بیرجند

• قنات امیرآباد کلاته خان

• تأمین آب آشامیدنی برای امیرآباد کلاته خان

۵. امیرعلم خان سوم حشمتالملک اول امیرتومان

- بنای نصرتآباد، اکنون زابل
- بنای قلعهحسین آباد در سیستان
- بنای بند داره برای آب آشامیدنی و آبیاری اکبریه، رحیم آباد (کلاته عابدی)، بیدخت

• بنای باغها و ساختمانهای اکبریه

- بنای قنات یدمشک جنون کوه باقران و قنات بیدخت و قنات گیو
- حسینیه و مدرسه مذهبی در سیستان

۶. امیرعلی اکبرخان، حشمتالملک دوم حسام الدوله دوم

- قنات عوض طبس مسینا (سنی خانه)
- قنات شمس آباد طبس مسینا
- قنات آهتنگران زرکوه
- قنات محمد آباد زرکوه
- توسعه کلاته اکبریه

۷. امیر محمد اسماعیل خان شوکتالملک اول

- قنات و بناهای شوکت آباد (خاور بیرجند)

• بناهای رحیم آباد (کلاته عابدی) شامل ارگ، اقاماتگاه خانوادگی،
بناهای شمالی کلاته

- حسینیه شوکیه در بیرجند

۸. امیر محمد ابراهیم خان شوکتالملک دوم (علم)

- قنات شرق بیرجند

• شبکه آب لوله کشی برای بیرجند با کمک مالی مردم از علی آباد در ۹
کیلومتری شهر

- درمانگاه علم بیرجند (این طرح را امیراسدالله علم پس از مرگ پدر
کامل کرد)

• دبستان و دبیرستان شوکتیه (که توسط امیرasad الله علم به صورت
دانشگاه کامل شد)

• دبستان و دبیرستان دخترانه بیرجند

• تکمیل بناهای شوکتیه و اکبریه

• توسعه آبهای معدنی (آب ترش) گوجه مرغ و راهسازی از آنجا به
بیرجند

٩. امیر محمد رضا خان صمصام الدوّله

• نیروگاه برق برای زابل و بیرجند

• کارخانه آرد زابل

• سینما برای بیرجند و زابل

• بازسازی قنات‌های زرکوه، یزدان، فرزانه

١٠. امیر معصوم خان حشمت‌الملک سوم حسام الدوّله سوم

• قنات، بنها و باغهای معصومیه غرب بیرجند

• بناهای شمس‌آباد و سنی‌خانه

• چهارباغ زابل

• باغهای امیرآباد و قناتهای معصوم آباد زرکوه، کبوده، فلکی، امیرآباد

١١. امیر حسین خان خزیمه علم

• بیمارستان خزیمه علم و زایشگاه بیرجند

• یتیم خانه خدیجه علم بیرجند (اهدایی بی بی خدیجه علم)

• دبیرستان پسرانه خزیمه علم بیرجند

تبرستان
www.tabarestan.info

بررسی تاریخی فشرده در مورد سرداران بلوچ نارویی در سیستان، وابسته به امیران خزینه

۱. سردار علم‌خان اولین سردار طایفه نارویی در سیستان بود. وی عمومی بزرگ شاه مهراب خان بمپور بود. وی تحت نظرات ملک بهرام کیانی در سیستان مستقر شد، در سرحدات گودرزه جنوب سیستان، و در آنجا بنای مشهور برج علم‌خان را ساخت. وی چهار فرزند داشت که بزرگترین آنان سردار دوست محمدخان بود.

۲. سردار دوست محمدخان از رؤسای قدرتمند بلوچ در سیستان بود.

«لیچ Leech در مطالبی که احتمالاً در حدود سالهای ۱۸۳۸ و ۱۸۳۹ نوشته بود، اشاره دارد که وی خواهر رضاخان را به زنی گرفت و خواهر خود را به علی خان بلوچ داد، و می‌افزاید که وی تحت امر کامران است.»^۱

سردار دوست محمدخان در سال ۱۸۵۷ درگذشت و نزدیک قلعه نائز دفن است. این قلعه که به قلعه دوست محمدخان نیز معروف است نزدیک برج علم‌خان قرار دارد و مقر ریاست ناروی‌ها بشمار می‌رود.

1. Goldsmid, op.cit., p. 425.

۳. فرزند بزرگ سردار دوست محمدخان، سردار درویشخان، جانشینی پدر را به عموی خود و برادر دوم پدرش، سردار شریفخان واگذار کرد.
 ۴. سردار شریفخان نارویی، در سالهای ۱۸۷۰ مهمنتین، رئیس ایل بلوج در سیستان بود. هواخواهی او نسبت به منافع ایران در جریان داوری مرزسیستان توسط گروه گلدسمید در سال ۱۸۷۲، مهمترین عامل تحکیم موقعیت امیر علم خان خزیمه در سیستان گردید، که از نتیجه سیستان اصلی را جزو ایران حفظ کرد. ژنرال گلدسمید دواین مورد مم نویسد:

«شریفخان، رئیس عمدۀ بلوج در سیستان، که طرفداری وی از ایران ظاهری یا واقعی، بدون تردید در تحکیم قدرت امیرقائن کارساز بود.»^۱

امیرعلم خان سوم برای ایجاد اتحاد در سیستان، فرزند بزرگ خود امیرعلی اکبرخان (حشمت‌الملک دوم) را به ازدواج با دختر سردار شریفخان رساند. این اتحاد دو خانواده بانفوذ، بدون تردید در تحکیم منافع ایران در سیستان مؤثر بود.

در پی عدم پذیرش حکم داوری مرزی گروه گلدسمید از سوی ایران در سال ۱۸۷۲، ائتلافی از روسای بلوج سیستان علیه حکمران ایرانی آن ایالت و به تحریک سردار ابراهیم خان سنجرانی چخانسور بوجود آمد، که موجب گردید امیرعلم خان سوم در دسامبر ۱۸۷۲ در قلعه نصیریه در نصیرآباد پناه گیرد.

سردار شریفخان نارویی نیز به ائتلاف پیوست، تنها به این دلیل که همه دیگر رؤسای بلوج چنین کرده بودند. برخی تاریخ‌نگاران انگلیسی این رخداد را به گونه‌ای نادرست تفسیر کرده‌اند که گویی سردار

1. Ibid

شریف خان سرسپرده افغان‌ها بود.^۱ سردار شریف خان در سال ۱۸۸۹ درگذشت و دو فرزندش سردار سعید خان و سردار محمد علی خان از سوی امیر شیرعلی خان افغانی به افغانستان دعوت شدند، ولی به جای خوشامدگویی، آنان را به تبعید به ترکستان فرستادند. دو برادر گریختند و سردار سعید خان به پیشاور گریخت و از طریق کورتہ به سیستان آمد. برادر دیگر نیز از کنار هیرمند به سیستان وارد شد و از آن پس عمدتاً با بلوچ‌های سرحد زندگی کرد.^۲

هنگامی که سردار شریف خان ریاست نارویی‌ها در بخش‌های عمدۀ سیستان را داشت، دو برادر جوانتر وی، شیردل خان و عظیم خان نیز متصدی بخش‌هایی از متصروفات نارویی در کیمک و برج علم خان بودند که همراه با وفاداری به حاکمیت ایران بر سیستان بود.^۳ فرزند شیردل خان، حیدرعلی خان در تهران تحصیل کرد و در برج علم خان جانشین پدر شد. عظیم خان ده شریف خان را همراه با وفاداری به حاکمیت ایران در کنترل داشت.

۵. سردار سعید خان، که نفوذ طایفه‌ای خود را به نفع حاکمیت و منافع ایران در سیستان بکار گرفت. خواهرزاده او، امیر معصوم خان خزینه نایب حکمران سیستان بود.

1. Yate, op.cit., pp. 76-7.

2. Ibid

3. Goldsmid, op.cit...

سرداران ناروی سپستان

۱. سردار حلم خان

دخت

ظیم خان

شیرل خان

۴. سردار شریف خان

۵. سردار دوست محمد خان

۳. سردار درویش خان

۶. سردار سعید خان

تبرستان
www.tabarestan.info

جبار علی خان

ساد

۱۲ شهور عصنا البر

هزار زیر خوبی باید جدا کنم که توان اینکه در هر چند شرکتی در بازار پیش میگیرد
 قریب شنیده و سفراست مراجعت کردند که رفع نمایند از همین امر که این حالت خلاص نمایند
 (و که شرکت را در منطقه فقر بیان کرد) خوبی با لذت شدیده و مصلحت نمایند
 در حقن داشتند پاره مصالحه با خوبی پیش میگردند که از طرف خوبی باهم مدارک
 کوچک خواهند کردند که این حالت خواهد بودند و از پاره احتمالات آسوده و ناخوش
 ایشانها فرود خواهد بودند که با خوبی خوبی باشند همچو مرحمت فرموده شدند مانند
 ساخته و خود را اگر برای سبب خدمت شود شدیده لطف خواهد نمود امکان این مصالحه باز نداشته
 شده از مشیخ که مرحمت فرموده در ذهن اینها در قدر ملایم بعرض را افسوس نموده آنها
 برقرار خوبی باشند که میتوانند ملکه است (امان) کنند که هم درست داشته باشند
 (۱) - توقف نمایند از نیکیه در طیان طولانی داشت اول این که مت عذر باشد
 اگر اینکه قابل ایشان است به پیش زد و اگر قابل اینم فرض نمایند خواهی بخواهی همچو مصالحه
 و پیش زنکه سعادت حسنه که اینکه مرحمت فرموده بیرونی فرآیند که توقف نمایند در طیان
 در حقن خارج یارا حسبت بدل است با خوبی خوبی باشد -

(۲) - اگر در هر توقف مبنی در طهان انقدر بی حادث شد که برای خطر حذف شود باشد
نحو رت رسیده از مبنی حذف نمایند.

(۳) - خوب بینید زیرا در خزانه دار بود سلطنتیکه پارسال میتوان درباره من لفت داشته باشند و میرزا ابراهیم ختن درست نظر کار من بعده طبع رسمت حق سال و جلاب
باشند مدارسته باشند که اگر خوش بینید میتوان در کتابخانه میرزا مبنی در رسمیت میرزا مطابق باشد

ترسیمات میتوانند دسته مذهبی باشند میتوان حکایت حکایت سیاه یا سفید دارند

(۴) - آنچه میخواهیم بروز سلطنه خوش بینید نویسند (نویسندگان) باشند اراده حق نداشت باشد

دو بحکایت مخاطب نمایند زیرا که من ساقی هم دیگر قرارداد ام و سازمان
حروف نهایم و این مکانی هم استهانه حرف ندارم که باشند نمایند سال و جلاب نمایم -
زیاده برای این خوش بودام و بخوبی شکرست زیاده خوب خواهد بود که به خود
نافعه را نسبت بآنچه میخواهیم میخواهیم (حدیث رسیده)

Sd: Ebrahim

True Copy

W.M. Alexander
attaché
etc.

سرواد

۱۳/۲/۱
سیر توانی اسلام

خود فرستاد خان خلیل آبیکان تقدیر متفق نمایم که همچنان مفاسد اقتصادی اسلام
دانم (خواه) دارای ارادت و احتمال و این از مفتخر است
قریب شوم در حضرت امام ارادت و احتمال و این از مفتخر است
محض و تفاه مدت و حجم بزرگتر خان طلبان که اصلیت مدهی بر جون در این
او پیمانه امور که نشود را احتمال بطلبان فرموده و به پیویش من اوجده عملت و چشم
احتمال خود را نمیدانم اول این معنی است بتعظیم احتمال و احتمال کامل خود
نهاد عدالت خود را در حضور احتمال نشود از مردم فرمایند شاید لطفاً اشاره
نمایم بعد از ورود به لاهیزان از طرف سفارت سینه کرت فیض اکنکشی بر ظله و
حضر تعالیٰ در کام سار خود را هزاری و ساعتی خلاهش شاید مردم
هزار پیویش خود را در در در در احمد امین داشت هر کجا زار ارادت و احتمال
نیت بخوبان خدا را نموده خلاف این بخش هم فرموده و سوار اطمینان از احتمال
و معمول داشتن مراسم مده اول از مفتخر نهاد که نیت چیزی نمود خود فرموده

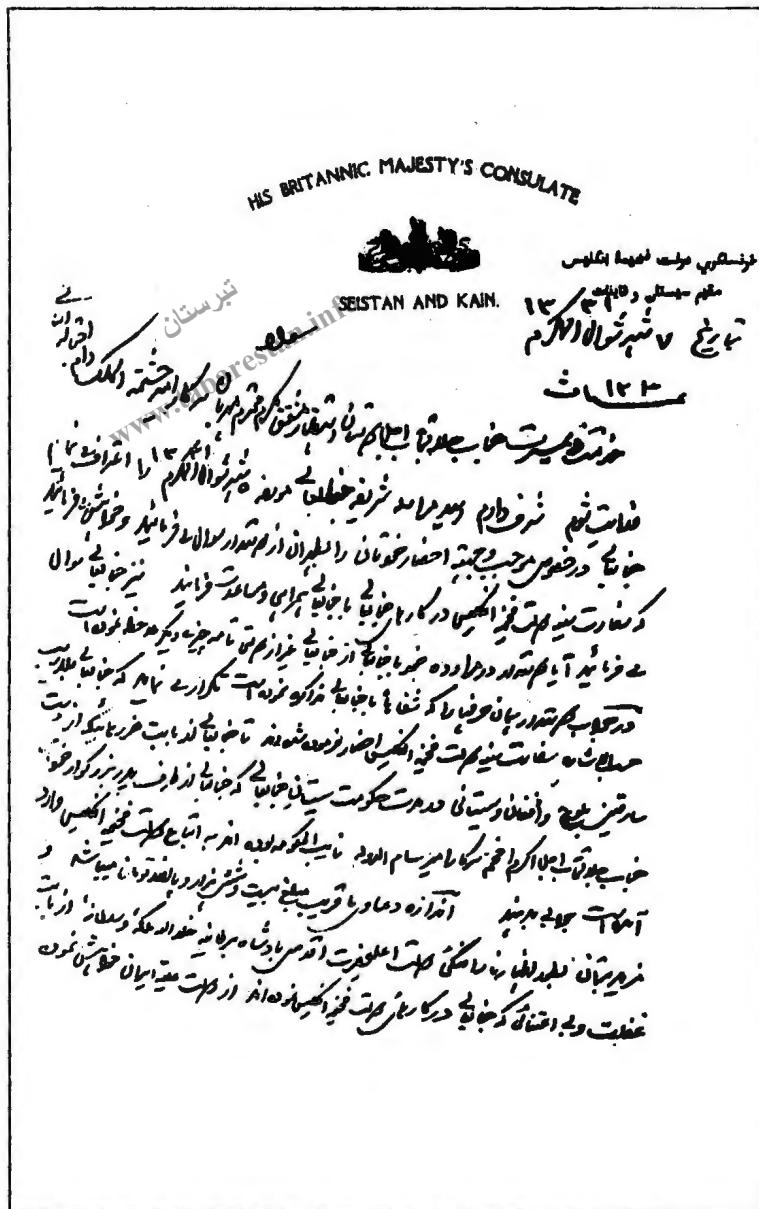
از موقع راغبین شد اخراج موقت خود را نسبت بخواهند
که از اینجا مخصوص خواهند

تبرستان

See Copy

Mousavikhan
attaché
His Excellency Consul
General Katt.

www.tabarestan.info



متن نامه پاسخ از سرگرد پریلوکس کنسول بریتانیا در سیستان به امیر معصوم خان خرمد
تاریخ ۹ سپتامبر ۱۹۱۳ استناد بریتانیا FO 248/1071

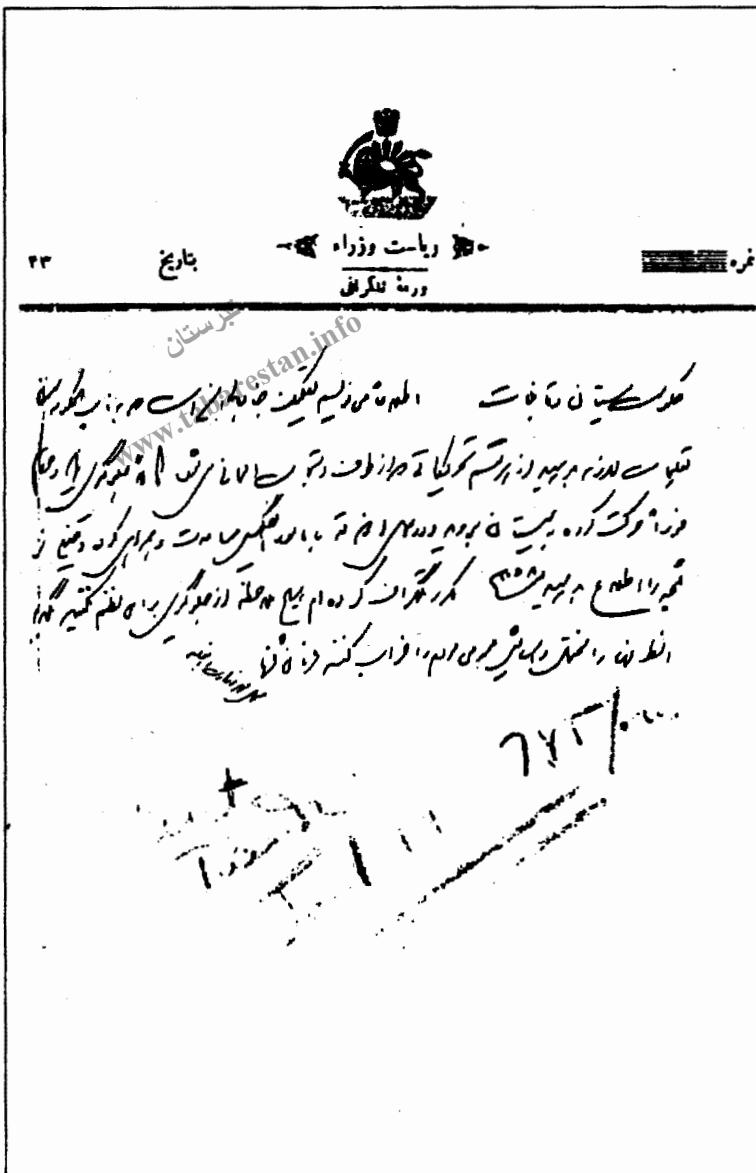
شده است و همچنین آنچه خوب است از راه است بزرگی که قدرت و سلطنت منع فرماید
نمایت نیز که هست غیر از چیزی نیست بجز چیزی که باز از آن در خانه نداشته باشد و آنرا زده که در تقدیر
هدایت می‌کند می‌باشد که این احمد خوبی را پس از رسیده و درست هدم نمایند که می‌توانند می‌توانند
که در تقدیر می‌باشند از این خوبی می‌باشد خوب و بدبود و ایام است خوبی است اما از این می‌باشد
خوبی است بارگویی و خوبی است ایام از خوبی آنها نزدیکی و قریب نزدیکی داشتم اینها نزدیکی
رسانیت خوب شده در خدمت ایام خوب شده بجهت این که می‌توانند جزوی خوبی داشتند
در این ایام که این خوبی است این ایام از خوبی است که می‌توانند در خدمت ایام خوبی داشتند
که این ایام خوبی است را ایام خوبی است در این ایام خوبی داشتند این خوبی است که این ایام خوبی داشتند

True Copy

سید محمد تقی باقر

M. M. Baqri

٦٠ - ٩ - ١٣



متن تلگرام وزارت کشور به امیر ابراهیم خان شوکت‌الملک دوم مبنی بر صدور دستور
یاری به بریتانیا از طریق دستگیری مأموران آلمانی که از امارات وی هازم افغانستان بودند.
به تاریخ ۲۵ زریمه ۱۹۱۵ استناد بریتانیا ۱۱۱۶ FO 248/1116

پیوست نظر ثقہ کی پیشواہ مذکور
بایگان مدد خود مردم ایران را دست زد
و من ایک دیگر کو کھلے گوں

نے سندھ و خلخال کے شروع خارج نہ مذکور
بروکسیکر ترکیم کیا ہے بلکہ وہ
بیکھل بہرائچ کو جو پس اسی کی ایک دیگر
سرز

لہن شد خدا در سرمه بکھل نہ نہیں
لہن ایک شہر میں نہ نہیں
جیسا کہ وہ ایک رنگی کھلکھل

مدینہ کو تقریباً بلوپ بہبہ بہبہ رہیں
مردوں بھر بندی میں نہ مدد خود رہیں
کوہ ہمیرے کو کریت بڑ کوکہ بہبہ
بایگان نہ نہیں

.....

Memorandum attached to the map supplied to the Commissioners for the demarcation of the Perso-Kalat frontier from the neighbourhood of Kohuk to Koh Malik Shah.

The point from which the boundary line will start is a point on the Mashkil river about a mile and a quarter north of the junction of the Mashkil with the small stream which takes its rise in the Segarkand hill.

Thence the line will be continued along the Mashkil river northwards to a point about six miles short, that is to the west, or south west, of the junction of the Bahshan and Mashkil rivers.

From thence it will run approximately west along the southern slopes of the Sianeh Koh till it joins Sir F. Goldsmid's line of demarcation, giving Kohuk, Konarbasta and Ispandak to Persia.

تپه های خاور میزدگر از ناحیه سیاه کوه
 که نزدیک روستاها است راهت داشت
 سرمه کشند از سمت غربی خود میزدگر از
 دریا نزدیکی داشت و از کشند خواهد بود
 پس از عبور از سرمه کشند میزدگر ایلخانی
 کو از این طرف نیامد و پس از عبور از این ناحیه

آنچه خاور میزدگر امدادی کشند و خواهند
 سرمه کشند از این طرف جهاد داشت و نیز
 پس از عبور از سرمه کشند
 از این طرف امدادی کشند کشند خواهد
 کرد و میزدگر ایلخانی از این طرف
 کا شیراز فارسی ایلخانی از این طرف خواهد
 گزدگر ایلخانی از این طرف خواهد
 داشت و نیز از این طرف که میزدگر ایلخانی از این طرف
 پس از عبور از این طرف ایلخانی ایلخانی
 ایلخانی ایلخانی ایلخانی ایلخانی
 ایلخانی ایلخانی ایلخانی ایلخانی

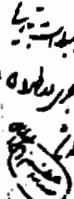
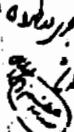
The line will then run northwards to the west of the prominent hill overhanging the Bonsar pass.

After passing through the Sianeh Koh, the line will be drawn in the direction indicated on the sketch map, that is, to the East of the minor districts of Kallegan and Jalk, which, with all the villages belonging to them, will be left to Persia.

From Jalk the line will be drawn to Koh Malik Siah, leaving on the East certain groups of date groves, among which are Ledgasht and Kalag.

Such information as is available tends to show that the country North of Jalk is mainly desert. The commissioners will effect a settlement on this section on the basis that Persia should receive approximately as much territory as will be left to the west of a line drawn straight from Jalk to Koh Malik Siah.

(Sd.) December 27/895¹
Sadr I Azam.
H.N. Durand.


 سadr I Azam

 H.N. Durand

**** قرارداد میان رئیس هیئت شاهنشاه ایران و هیئت پادشاه

AGREEMENT

Between the Governments of H.M. the King of Great Britain Dominions beyond the seas, Defender of the Faith, Emperor of India; and H.M. the Shahinshah of Persia for the settlement of certain outstanding questions on the frontier of Persia and India.

و خوب است بین رئیس هیئت پادشاه و رئیس هیئت پادشاه
و مشاهده کنندگان ایران و ایالت خوش از خواسته های پادشاه
با این موافقت خود را در پذیرش می خواستند

I. H.B.M. Government withdraw the claim to the ownership of Mirjavar put forward on its behalf in the year 1902 when a Persian Custom House was first established at that place. The Persian Government on its side undertakes to permit the British outpost at Padaha to procure using buckets or waterskins

ضمن آن

اوونگ کرد شاهنشاهی در مکان اول ده بار ایران و بریتانیا
در مکان آن نزدیک هر چندی می آمد و مراجعت شد

این از تراک میخواهد از این راه از نزدیک تهیه شود
که از آن میخواهند از آن آب و ماء خوار از پس بگیرند

for the purpose) the supply of water which may be necessary for it from the wells or tank situated at or near Mirjavar.

که در اینجا از این دلیل باشند که از

تبرستان
صلح

در تبرستان میتوان رفت و بازگشته که در قبول نمایند

لیکن پس از این سبب از فواید نهایی از این پس

دو مردم از این خوب بگیرند و بحسب این را در نظر بگیرند

2. The two Governments agree by common consent to abandon the further examination by a special commission of their frontier line in this region which was proposed on behalf of M.R.M. Government in Sir A. Hardinge's note to the Mushir od Dowleh dated 6 April, 1902 and accepted by H.E. in his note to Sir A. Hardinge of May 14, 1902. This frontier shall be definitely settled in accordance with the agreement of 1896 and no further claim shall be made in respect of it.

و حالت برآورده میگیرد و جنگ شکسته شود و شرکت در این راه را نهاده

و میتوانند از این خوب بگیرند که در نزدیک تهیه شود

و از آن میخواهند از آن آب و ماء خوار از پس بگیرند

و از آن میخواهند از آن آب و ماء خوار از پس بگیرند

و از آن میخواهند از آن آب و ماء خوار از پس بگیرند

و از آن میخواهند از آن آب و ماء خوار از پس بگیرند

و از آن میخواهند از آن آب و ماء خوار از پس بگیرند

3. With a view to the increase of friendly relations the Persian Government will permit the inhabitants of the frontier villages of Mirjavar, Ladis and Dusdah to sell supplies, should they be willing to do so, (the annual amount of seven hundred Tabris Kharvars of grain) to the neighbouring British outposts of the Indian side of the frontier, and will also allow the unrestricted export of fifteen hundred Tabris Kharvars of grain and fifty Tabris Kharvars of ghee annually from Sistan for the use of the British frontier station of Rabat Killah and other stations along the Mushki route. All the

تبرستان
صلح

www.tabarstan.info

دیز جون خواهند دلو بودن سچ نخواهد میسر بگیرد و این را
 برز خود مکار نمایه خواهد داشت زیرا نهادهای این کشور
 بجز اینها هر کسی از اینها خواهد بود که اینها را
 بجز اینها خواهد داشت زیرا نهادهای این کشور
 این نهادهای اینها را مجبو نمایند که اینها را در اینجا
 که خود خواهند داشت می‌دانند که اینها را با خود
 بخواهند

www.tabarestan.info

exports of grain and ghee will be
 liable to the payment of the
 customs duty levied on those of the
 most favoured nation. It is
 understood that this provision
 applies to nominal years and that
 the British Government will not
 demand the specified export of
 grain from one of the localities
 mentioned when such locality can be
 clearly shown to be suffering from
 actual famine owing to destruction
 of its crops by locusts, blight, or
 other exceptional visitation.

میراث شاهزاده دولت پیغمبر حضرت میرزا غلام خان
 Done at Tehran on the 13th day of
 May in the year 1908

کارنوت نگوش روزات کارنوت که پیغمبر حضرت میرزا غلام خان
 Seal (Sd.) Arthur Hardinge

کارنوت بله کفت نهادهای خانه، بخت بیانیات فردیه

میراث شاهزاده دولت پیغمبر حضرت میرزا غلام خان

۱۹۰۸
 میراث شاهزاده دولت پیغمبر حضرت میرزا غلام خان


Signature of the
 seal

میراد تقسیم آب هیرمند میان دولتهای ایران و افغانستان

چنان است شاهزادی ایران دلتا باشای خان افغانستان بر این سرایل و کهان تقسیم آب هیرمند نکنند ترا را بدهند و از این

در این پنجاهیں عصقوواره و خسرو منتهی نشود و اصلان این دلتهای افغانستان بخوبی این دلتهای افغانستان

از این پنجاهیں شاهزادی ایران دلتا باشای خان بخوبی این دلتهای افغانستان

بناب آقای همراهان سرکری بر دلتا باشای خان کوں .

از این پنجاهیں شاهزادی افغانستان

مالیه سیده آلب آب علی هر خان و زیر اموام خانه دلتا باشای

دلتا باشای افغانستان را این دلتهای افغانستان که در کوهها پیشنهاد می‌گردند و این دلتهای افغانستان را افت نمودند .

اده اهل ، و قبیل افغانستان را اقتضیا نمایند که بر ساره هر سه دلتهای افغانستان آب دهند . هیرمند که بندگان افغان هیرمند میان افغانستان

از بندگان افغانستان را اقتضیا نمایند .

دانده هم باید گذرهای بندگان افغانستان را این دلتهای افغانستان بگردند و بندگان افغانستان بجهت چنین که دندان

هزار دلتهای بندگان افغانستان را این دلتهای افغانستان بگردند و بسته بزرگی احادیث و می فرمایند .

از ده هم ساله درین هر برابری بندگان افغانستان را این دلتهای افغانستان بگردند و بندگان افغانستان بجهت

شما این دلتهای افغانستان را بسیار شبه ای این دلتهای افغانستان بگردند و بندگان افغانستان بجهت این دلتهای افغانستان

مررت قیمتیات اسای این دلتهای افغانستان را بسیار شبه ای این دلتهای افغانستان بگردند و بندگان افغانستان

در صورتی که این دلتهای افغانستان را بسیار شبه ای این دلتهای افغانستان بگردند و بندگان افغانستان

دانده هم باید گذرهای بندگان افغانستان را این دلتهای افغانستان بگردند و بندگان افغانستان بجهت این دلتهای

نمیگردد و بدبایی مناسب ایندگان نیز بمنصب نموده و در مرست از زمینهای دوستانه را زاندیده که با این ترتیب میگذرد.

اده هشتم.- بهای یک تصرفیه سهیم است و خانه هایی که در این ناحیه از زمینهای خود میگذرد این فردا و امروز است که از امورین خودشان
نمیگذرد مناسب پاشه و ناگاهی خود مسماهی این چونه باشند و تاخیر ساختن این تصرفیه از طرف شاهین بدان امر میگذرد.
نمیگردد این آن است که مناسب خانه ای که در زمینهای خود میگذرد و امروز است.

اده هشتم ساختن مددنهای ای این جنس ای گزی تبر و ساقی ساختن خواهد شد و اگر قدرخانه باشی بدهیم بگذرد و استدعا
باشدند بنابراین بجهت یک گزی که در اینهاد

اده هشتم- همین هنر همراه با یک سنتی اند و خانه هایی که در این ناحیه از زمینهای خود میگذرد و بنا که طرفین پاره شده ناکه باشد برای نیزه کرد
نیزه و اتصالی هدف همراه گردد. طرفین پیش از شد و دو سهیم تهیه شده بگذارند چنانچه این اتصالی این تبر و این چشم تا بهتر ایصال یافته
آن هنر با آجره گفت یک گزی همراه باشند.

اده هشتم- و دوییم تهیه شده بگذارید که این ادوات از زمینهای خانه ای باشند و دوست گورمان یک سخن که کسر تفسیر یاراست غیر اینکه
که در چنان با یک گزی همراه گزی باشند.

اده هشتم- و دوییم یاران افغانستان ستم باز و اغافت چنانند که امورین فیضی همراه باشی که امور ایرانی همیات نسبه داشته باشند
و همین هدفها ای اور سبتن ساختن ای ای که در تهم زده اند اینها همین یک گزی که ای این سخن کسر اقامه آن هم بسیار قدر است
و ناگهان طرف نتابی هم اشتوپشندند و دن اسلوکیه ای اند اینها همکاری که بگزیدند.

تجھیز- صلحی و ادوات داشتیا یکه امورین هملا بای اینها هم خلاف مشهد در این قریب زاده از ازم دارند بای این طبق خانع نندگی
خود در حق از سرمه برگاره خوبی را خوش گزی صاف خواهند داد.

اده هشتم- و دوییم یکه در خانه هایی که ناگاهی خود میگذرد این همکاری همکاری که ناگاهی که ناگاهی خود میگذرد
فعل باشد با اقتضای این بر این سهیم ششم خواهش چنانچه پایین نزدیکه ای این همکاری خانه هایی که ناگاهی
اما فی سیستان آییاری یکنی داده ترسیم اقتضیت یکنند و این حکومت بای استفاده ای افی سیستان ای همیشی یکنیده اند ای ای

میعنی شد است برخایت طرفین تک شرکت اکانز تراودا ایش بند.

ماهه سی کم - هنین شاهین هنر فراز و اندیشه ای پیغمبر اد و ترتیب استاده اد از آب بیرون زندگانیان همچو داران گشته
بلطفه خود می بودند و هنر ملائمه ای اکنین اطراف و در خانه خود بندگانید :
ماز جمله هم - هر گفت این هنین شاهین پر فخر و درین از احصای این قدر اد و افسوس برای راجحتات نظرات دایبرای هدایت این قدر ایاد
تینیه کیا بذری ستایل خانه خود را بسیار .

ملوک پنجمین قراردادهای از خانه اصلی آن تسبیح تمام است بر طبق دوین خواجه سعید خ نسبت شد و در کابینه

ماده شانگهای تیرا و داده می اند با این سه سناء موشکهای بزرگی است.
این تیرا که بعد از نیزه های اولیه پروردیده شده اند نیزه ای تیراست. تیرا را بخوبی تایید کنند. این تیرا در اصل اسنایر برخوردار نبوده و نیزه های اولیه که از آن بزرگ شده اند نیزه هایی هستند که این تیرا را در این شکل ایجاد کرده اند. این تیرا را در این شکل ایجاد کرده اند.

وزیر امور خارجہ و دولتِ اسلامی افغانستان

سینمای ایران



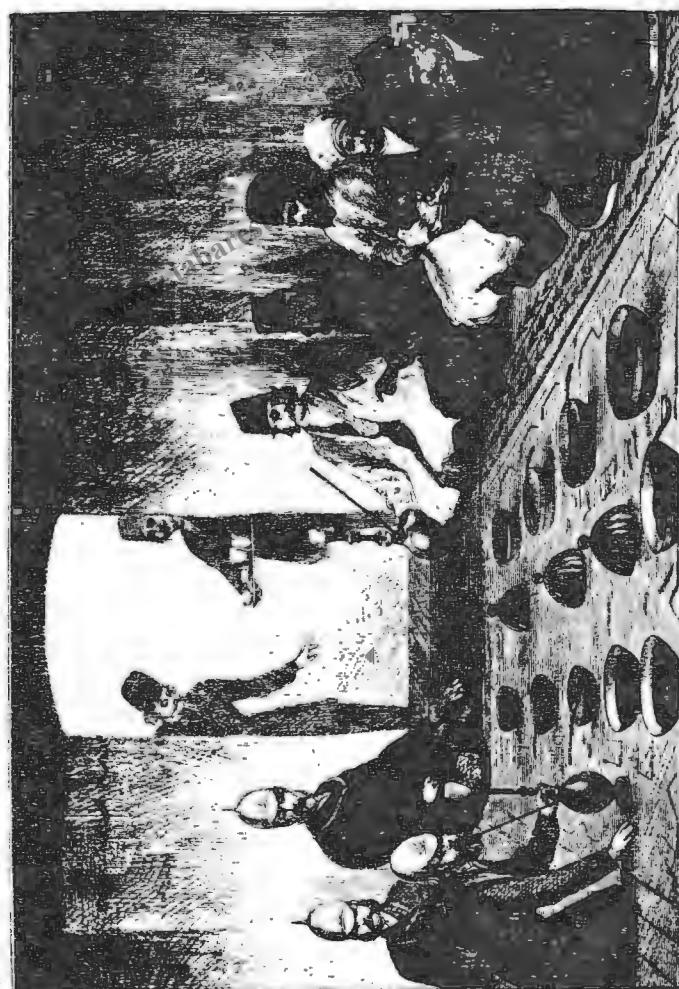
آنهاست. دولت پادشاه ایالتستان اعلام کرد که بودجه مخصوص، تحقیق و فناوری رسانیده آن استان نمایندگان امنیتی را که موجب محشی آب سکی ایران مینهند کاران (فراریک) را دارد از اول تیراه اذون پنج یافت، اما زیرا این مرد مددک آیاری سیستان شود و اجازه غواص داد.

کابل: نایاب شمس پرنٹنگ ۱۳۹۷

وزارت امور خارجه، پاکستان

سینمای ایران

ژنال گلتسپید و صرمان وی در گروه داروی مرزی در حضور امیر علم خان خوش





تبرستان
www.tabarestan.info

فرخ خان امین الملک



امیر محمد رضا خان صاحب‌الدوله، امیر و حاکم سیستان

تبرستان
www.tabarestan.info

حشمت الملك
(امير علم خان سوم)



امير اسماعيل خان
شوکت الملك اول



امیر علی اکبرخان حسام الدوله دوم (حشمت‌الملک دوم)



در یکی از سلامهای رسمی امیر شوکت‌الملک کنسول انگلیس
و کارکنان کنسولگری در یک طرف و کنسول روس و کارکنان
کنسولگری در طرف دیگر

تبرستان
www.tabarestan.info



امیر معصوم خان خزیمه



امیر معصوم خان خزیمه در ایام نیابت حکومت سیستان



لهم حسناه و مصراه و نهاده و ایام زانه و ایام زانه ای ایام زانه

تبرستان

www.tabarestan.info



(امیرابراهیم خان شوکت‌الملک (علم) (نشسته در وسط) و هیات همراه

برای مذاکره با افغانستان در مورد مساله آب هیرمند، در سال (۱۳۱۰).

عکس اهدایی آقای ایرج افشار سیستانی به نگارنده کتاب



تبرستان
www.tabarestan.info

امیرحسین خان خزیمه علم

كتاب شناسی

عربی

دائرۃ المعارف اسلامی، لیدن، ۱۹۲۷

مقدسی، احسن التقاسیم فی معرفت الاقالیم، لیدن، ۱۹۰۶

انگلیسی

(الف) اسناد و آثار منتشر نشده

1. British Documents of Foreign Affairs: Reports and Papers from Foreign Office Confidential Print, Part 1, from the mid-nineteenth Century to the First Worl War, Section B, The Near and Middle East 1856-1914, edited by David Gillard, Vol 10 Persia 1856-1885, University Publication of America, 1984.
2. British Foreign Office Diplomatic Correspondence, especially FOs 248, 60, 371 and 539/1-10 (microfilm).
3. Mojtahehd-Zadeh, Pirouz, "Evolution of Eastern Iranian Boundaries = Khozeimeh Amirdom; Ph.D Thesis in file at the University of London 1993.

(ب) اسناد و گزارش‌ها

1. Bacharach, Jere L., *A Middle East Studies Handbook*, University of Washington Press, Seattle, London, 1984.

2. Echo of Iran Publication, *Iran Almanac and Book of Facts*, 18th ed., Tehran, 1987.
3. Italconsult, *Socio-Economic Development Plan for the South-Eastern Region*, Plan and Budget Organization, Rome, 1959.
4. Nouri-Ala, Esmail (Payam), *Evolution of Religious Organization and Legal Theories in Relation to Socio-Economic Conditions of Iran*, Ph.D. Thesis, University of London, 1980.

ت(کتابها)

1. Alam, Assadollah, *The Shah and I*, (The Confidential Diary of Iran's Royal Court, 1969-1977), Introduced and edited by Ali-Naghi Alikhani, I.B. Tauris, London, 1991.
2. Bellow, H.W., *From the Indus to the Tigris*, first published London 1873, reprinted Karachi, 1977.
3. Bilgrami, Asghar H., *Afghanistan and British India*, New Delhi, Stirling Publishers (P. Ltd), 1972.
4. Bogg, Whittermore, *International Boundaries, a study of Boundary Function and Problems*, New York, Columbia University Press, 1949.
5. Cressey, George B., *Crossroads*, Chicago - J.B. Lippincott Co, 1960.
6. Curzon, Lord George N., *Persia and the Persian Question*, two vols., London, 1892, second ed., Frank Cass, London 1966.
7. Ferrier, General Joseph Pierre, *Caravan Journeys and Wandering in Persia, Afghanistan, Turkistan and Baloochistan*, London, William Clawes & Sons, 1857.
8. Fisher, W.B., *The Middle East*, fifth ed., London, Methuen & Co. Ltd, 1963.
9. Goldsmid, General Frederick, *Eastern Persia*, two Vols., London, Macmillan and Co. 1876.
10. Hale, F., *From Persian Uplands*, London, nodate.
11. Hermann, Georgina, *The Iranian Revival*, of the making of the past series, Elsvier Phaidon, Oxford, 1977.

12. Holdich, Colonel T. Hangerford, *Political Frontiers and Boundary Making*, Macmillan, London, 1916.
13. Holdich, Colonel T. Hangerford, *The Indian Borderland 1880-1900*, London 1901.
14. Hunt, Captain G.H., *The Persian Campaign*, London, 1858.
15. Le Strange, G., *The Lands of Eastern Caliphate*, London, 1960.
16. Major, R.H., *India in the Fifteenth Century*, London, 1865.
17. Malcolm, Sir John G.C.B./K.I.S., *History of Persia*, two vols., London, 1829.
18. McLachlan, K.S., *The Neglected Garden*, London, I.B.Tauris & Co. Ltd, 1988.
19. Murray, John, *Iran Today*, two vols., Tehran, 1950.
20. Oppenheim, L.F.L., *International Law & Treaties*, ed., by Lauterpacht, H., 8th ed., New York, Longman, 1955.
21. Sing, Ganda, *Ahmad Shah Durrani*, Bombay 1959.
22. Skrine, Sir Claremont, *World War in Iran*, London, 1962.
23. Sykes, Sir Percy, *History of Persia*, two Vols., London, 1915.
24. Sykes, Sir Percy, *Ten Thousand Miles in Persia*, London, John Murray, 1902.
25. Tate, G.P., *The Frontier of Baluchistan; Travel on the Borders of Persia and Afghanistan*, London, Witherby & Co., 1909.
26. Tate, G.P., *The Kingdom of Afghanistan*, Witherby & Co., first Published 1911, reprinted in India 1973.
27. Taylor, Peter J. *Political Geography*, Second ed., London, Longmans Scientific & Technical, Essex 1989.
28. Templeton, Peter Louis, *The Persian Prince*, London, 1979.
29. Walis, E. A., *A History of Egypt*, London, 1902.
30. Watson, Robert Grant, *A History of Persia*, London, 1866.
31. Warner and Warner, Arthur G. and Edward, *Shahnameh Ferdosi*, Vol. VII, London, 1925.
32. Wilber, Donald N., editor, *Afghanistan*, Human Relation Area File, London, 1956.

33. Yapp, M.E., "The Control of Persian Mission" 1822-36, University of Birmingham, *Historical Journal*, 1959-60.
34. Yate, Lieut-Colonel C.E., *Khurasan and Sistan*, Edinburgh and London, William Blackwood & Son, 1900.

(پ) رسائل و مقالات

1. Curzon of Kedleston, Lord George N., "Frontiers", in *the Romanes Lectures*, University of Oxford, 1907, Oxford University Press, 1908.
2. Fillipani-Ronconi, Pio, "The Tradition of Sacred Kingship in Iran", in George Lenczwickis *Iran under the Pahlavis*, Hoover Institute, USA, 1978.
3. Gabriele, Alfons, "The Southern Lut and Iranian Baluchistan", in *Geographical Journal*, Vol. XVII, London, 1938.
4. Gottmann, Jean, "Evolution of the Concept of Territory" in *Social Science Information*, Vol 14, Nos. 3/4, Paris, 1976.
5. Gottmann, Jean, "Geography and International Relations" in W.A.D. Jackson's *Political and Geographic Relationships*, Princeton Hall INC, Englewood, CLIFFS, N.J., 1964.
6. Iliff, J.H., "Persia and the Ancient World", in A.J. Arberry's *The Legacy of Persia*, Oxford, Clarendon 1953.
7. Levy, R., "Persia and the Arabs", in A. J. Arberry's *The Legacy of Persia*, Oxford, Clarendon, 1953.
8. Lockhart, L., "Persia as Seen in the West", in A. J. Arberry's *"The Legacy of Persia"*, Oxford, Clarendon, 1953.
9. Lovel, Major Bersford, "Journey in Baluchistan", in Major-General Goldsmid's *Eastern Persia*, Vol II, London, Macmillan & Co, 1876.
10. Mitrany, David, "Evolution of the Middle Zone", *Annals of the American Political and Social Science*, September 1950.
11. Mojtabah-Zadeh, Pirouz, "Eastern Iranian Boundaries", Paper presented to the Seminar on the Iranian Boundaries at the Geopolitics and International Boundaries Research Centre, SOAS, University of London, December 9th, 1991.

12. Mojtabah-Zadeh, Pirouz, "Eastern Iranian Boundary" in K.S. McLachlan, ed. *International Boundaries of Modern Iran*, UCL Press, London 1994.
13. Rice, Talbot, "Persia and Byzantium" in A. J. Arberry's *The Legacy of Persia*, Oxford, Clarendon, 1953.
14. Ross, E.C., "Annals of Oman", trans. From local Omani manuscripts Parts of Sirhan bin Sa'id's "Kashf a;-Ghemmah", F. Asiatic Soc., Bengal 43 (1874) III-96.
15. Smith, Major Euar, "Perso-Baluch Frontier", in Major General Goldsmid's *Eastern Persia*, Vol. II, London, Macmillan & Co, 1876.

فارسی

الف) اسناد

اسناد دفتر نخست وزیری ایران، ردیف ۱.۲.۱.
فرمان احمدشاه درانی در فرهنگ ایران زمین، تهران، ۱۳۳۷
وزارت امور خارجه ایران، مجموعه عهدنامه‌های تاریخی و سیاسی ایران، ۳ ج،
تهران، ۱۳۵۰

ب) گزارش‌ها

بانک کشاورزی ایران. گزارشی از امکانات بالقوه و بالفعل استان سیستان و
بلوچستان، بدون تاریخ
مرکز آمار ایران، آمار عمومی مهر ۱۳۶۵، مجلدات ۱ و ۲، ۱۱۸۲، ۱۰۸۳ و
۱۲۴-۳

وزارت نیرو، جمهوری اسلامی ایران، اطلس آب‌های ایران، تهران: ۱۳۶۹، ۲ ج

پ) مقالات و رسائل

شيخ الاسلامی، جواد، «افزایش نفوذ سیاسی روس و انگلیس در ایران»، اطلاعات
سیاسی و اقتصادی، شماره ۳۶، تهران، تیر ۱۳۶۹
مجتبه‌زاده، پیروز، «بر سیستان و هیرمند چه گذشته است» رهارد، شماره ۲۵،
دوره اول، لس‌آنجلس، بهار ۱۹۹۱.

ت) کتابها

- آیتی، شیخ محمدحسین، بهارستان، مشهد: دانشگاه فردوسی ۱۳۷۱
 اشار یزدی، محمود، افغاننامه، ۲ ج؛ تهران: انتشارات موقوفات اشار، ۱۳۶۹
 الموتی، مصطفی، ایران در عصر پهلوی، ۱۴ ج، ج ۲ و ۳، لندن ۱۹۸۹-۱۹۸۸
 علم، اسدالله، یادداشت‌های علم، ۴ ج، ج ۳ به کوشش علیقی عالیخانی
 New World Ltd., USA, 1995
- باستانی پاریزی، محمدابراهیم، از سیر تا پیاز، تهران: ۱۳۶۸
 بدیعی، ربيع، جغرافیای مفصل ایران، ۳ ج تهران: انتشارات اقبال، ۱۳۶۲
 بهار، مهرداد (به کوشش)، درباره قیام زاندارمری خراسان، تهران: انتشارات معین، ۱۳۶۹
- پورداود، ابراهیم، ایران باستان، تهران: انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۵۵
 تابنده، سلطان حسین، تاریخ و جغرافی گناباد، تهران: بی‌نا، ۱۳۴۸
 حکیم‌الممالک، علی نقی، روزنامه سفر خراسان تهران: فرهنگ ایران زمین، ۱۳۵۶
 اینوستراتسف، کنسانتین، مطالعاتی درباره ساسایان ترجمه کاظم کاظم‌زاده،
 تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۸
- خلیلی، عباس، ایران بعد از اسلام تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۳۶. ۲ ج.
- رائین، اسماعیل، میرزا ملکم خان، تهران: صفیعلیشاه، ۱۳۵۳
- شاله، فلیسین فلسفه علمی، ترجمه یحیی مهدوی، تهران: امیرکبیر، ۱۳۴۱
- صفا، ذبیح‌الله، تاریخ ادبیات ایران، ج ۱، ج ۶، تهران: ۱۳۶۳
- صفایی، ابراهیم، یکصد سند تاریخی، تهران؛ بابک، ۱۳۵۲
- طبری، محمدبن جریر، تاریخ طبری، ترجمه ابوالقاسم پاینده، ۱۱ ج، تهران: بنگاه
 ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۳
- غبار، میرغلام محمد، افغانستان در مسیر تاریخ، کابل ۱۹۶۵
- غفاری قزوینی، قاضی احمد، تاریخ جهان آرا، تهران: حافظ ۱۳۴۳
- فخاری، غلامرضا، اختلافات دولین ایران و افغانستان در مورد رود هیرمند، تهران:
 دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، ۱۳۷۱
- فرهنگ، میرمحمدصادق، افغانستان در پنج قرن، American Speedy, Virginia
 US, 1988

- قائم مقام فراهانی، مشات قائم مقام، به کوشش جهانگیر قائم مقامی. تهران: کتابخانه ابن‌سینا، ۱۳۳۷
- قائم مقامی، جهانگیر، یکصد و پنجاه سند تاریخی، تهران: انتشارات بزرگ ارتبه‌داران، ۱۳۴۸
- مجتهدزاده، پیروز، شهرستان نور، تهران: انتشارات صبح امروز، ۱۳۵۲
- . شیخ‌نشین‌های خلیج فارس، تهران: انتشارات عطایی، ۱۳۴۹
- محمود، محمود، تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در قرن نوزدهم، ۸ ج، تهران: اقبال، ۱۳۳۶
- محمودی، گودرزی، خلیلی‌فر، جغرافیای ایران، تهران، ۱۳۶۴
- مخبر، محمدعلی، مرزهای ایران، تهران: چاپخانه کیهان، ۱۳۲۴
- مسعودی، ابوالحسن علی‌ابن حسین، مروج الذهب، ترجمة ابوالقاسم پاینده، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۶
- منصف، محمدعلی، شوکت‌الملک علم امیرقائی، تهران: انتشارات امیرکبیر، ۱۳۵۵
- ودیعی، کاظم، مقدمه‌ای بر جغرافیای انسانی ایران، تهران: انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۵۳
- رهبرن، کلاوس مایکل، نظام ایالات در دوره صفویه، ترجمة کیکاووس جهانداری، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۹

تبرستان
www.tabarestan.info

فهرست اعلام

۷

- آخوندزاده، احمد ۴۱۸، ۴۱۰، ۴۰۹
 آخوند ملاحسن سرجاهی ۱۵۸
 آخوند ملاعبدالکریم اشراف ۱۵۳
 آذربایجان ۱۰، ۲۹، ۴۸، ۴۲، ۳۸، ۱۲۸
 آقا صدر مجتهد ۲۸۰، ۲۵۴، ۱۴۱
 آقا محمد بیدآبادی اصفهانی ۱۵۴
 آقا محمدخان قاجار ۱۴۹، ۱۵۲، ۱۵۳
 آگاد ۲۰
 آگسپورد ۸۲
 آکلند (لرد) ۲۸۷، ۲۸۳
 آل بویه ۳۴
 آلب ارسلان ۳۵
 آلتای، فخرالدین ۷۴، ۳۱۹، ۳۲۸
 آنیا ۳۲۹-۳۴۱، ۳۳۶، ۳۳۷
 آسیا ۴۶۱، ۴۲۴، ۳۵۷، ۲۷۶، ۲۶۸
 آسیا مرکزی ۴۸۳، ۴۸۰
 آسپران ۳۵۷
 آسان ۵۲
 آسپران ← ایسپران ۶۷۰
 آستارا ۳۹
 آسور ۲۲
 آسیا ۴۶۱، ۴۲۴، ۳۵۷، ۲۷۶، ۲۶۸
 آسیا مرکزی ۴۸۳، ۴۸۰
 آسیای مرکزی ۳۵، ۸، ۴۹، ۱۱۱، ۲۶۷

تبرستان

www.tabarestan.info

۲۸۸، ۲۷۸، ۲۷۴

- آصف الدوّله، الـلهـيـارـخـان ۱۵۶، ۲۲۴
 آصف الدوّله، حمزه میرزا ۲۹۱
 آفریقا ۴۶۱
 آقاخان نوری ← میرزا آقاخان نوری ۲۶۰، ۲۸۷، ۲۷۹
 آقا صدر مجتهد ۲۰۷
 آقا محمد بیدآبادی اصفهانی ۱۵۴
 آقا محمدخان قاجار ۱۴۹، ۱۵۲، ۱۵۳
 آگاد ۲۰
 آگسپورد ۸۲
 آکلند (لرد) ۲۸۷، ۲۸۳
 آل بویه ۳۴
 آلب ارسلان ۳۵
 آلتای، فخرالدین ۷۴، ۳۱۹، ۳۲۸
 آنیا ۳۲۹-۳۴۱، ۳۳۶، ۳۳۷
 آسیا ۴۶۱، ۴۲۴، ۳۵۷، ۲۷۶، ۲۶۸
 آسیا مرکزی ۴۸۳، ۴۸۰
 آسیای مرکزی ۳۵، ۸، ۴۹، ۱۱۱، ۲۶۷

- ابن حوقل ۶۱
 ابوالعباس سفاح ۱۰۸، ۱۰۵
 ابو مسلم خراسانی ۲۳، ۱۰۶، ۱۰۷
 ابوالنجم سیستانی ۷
 اتابک اعظم ۲۱۳
 اتریش ۱۲۵
 ایتون ۲۲، ۱۴۴
 احشام وزاره ۴۴۶
 احمدخان ابدالی ۱۴۷-۱۴۰
 احمدشاه درانی ۱۴۹-۱۴۰
 اردبیل ۴۲، ۳۶
 اردشیر ساسانی ۲۳
 اردن ۱۸
 ارزنجان ۲۸
 ارس ۲۷۵
 ارسطور ۱۸، ۱۶
 ارغنداب ۸۷، ۸۹، ۴۲۷، ۴۲۵، ۴۲۴
 آلمان، آلمانی ۱۲۳، ۱۲۶، ۱۲۵، ۱۸۷، ۱۹۷، ۱۹۸
 سردار امین خان ۳۰۴
 آلیس، هنری ۲۸۶
 آلیون ۳۷۵، ۳۸۲
 آماردها ۲۲
 آمل ۳۲۸
 آمودریا ۱۹
 آناطولی ۳۰، ۲۲
 آنکارا ۳۴۰، ۳۳۱
 آوتم، سرجیمز ۳۰۰
 آیین، حاج شیخ محمدحسین ۱۱۱، ۱۳۸
 ۱۴۲-۱۴۱، ۱۵۱-۱۵۴
 ۱۹۹، ۱۸۵، ۱۸۰، ۱۶۶-۱۶۴، ۱۵۸
 آبراموف ۲۵۳
- الف**
- ابدالی ۴۷۴
 ابراهیم خان خزیمه ۱۱۴
 ابراهیم خان سعدالدوله ۳۴۴-۳۴۳
 ۳۵۰
 ابراهیم خان (سیستانی) ۳۷۹، ۳۷۸
 ۳۸۹، ۳۸۸
 ابراهیم خان بلوج ۱۶۰
 ابراهیم میرزا ۱۴۰، ۱۱۷
 ابرقوه ۳۹
 ابوحرب ۱۰۹

- ۲۶۲، ۱۵۴
اصفیا، صفائی، ۴۶۶، ۴۸۶
اصلان خان (پسر سالار) ۱۵۷
اعتماد، میرزا محمد علی ۱۶۶
اعتماد الدوّله نوری، میرزا نصراله خان ←
میرزا آقا خان نوری ۱۴۰، ۱۳۹
افشار، رضاقلی ۵۲، ۵۳، ۵۴-۵۵، ۵۷-۵۸، ۴۸، ۴۷
افشار یزدی، محمود (دکتر) ۲۶۸
افغانستان، افغانی ۷، ۲۶، ۳۹، ۴۰، ۴۱-۵۹، ۶۱-۶۴
استانبول ۱۳۱
استانلى (لرد) ۳۷۲
استرآباد ۱۴۹، ۱۴۱، ۳۸
استرالیا ۴۵
اسدی، علی نقی ۱۷۸
اسفراین ۶۴
اسفراز ۱۴۵
اسفندک ۳۵۲، ۳۵۶، ۳۵۸
اسکرین، سرکلار مونت ۲۰۲، ۱۸۶
اسکندر مقدونی ۱۲۵، ۸۲، ۱۶-۱۴
اسکندر میرزا ۲۵۴
اسکندریه ۱۵، ۱۶
اسمعیل خان والی (حاکم کوهگلبویه) ۱۲۶
اسمعیل زلی ۱۷۸، ۱۷۹
اسمعیل شیرازی ۴۴۷
اسمیت، (سرگرد) ۳۸۶، ۱۳۱
اشرف نظام (سرگرد) ۱۷۹
اشعری ۲۵۴
اشکابیان ۱۷
اصفهان ۳۹، ۵۳، ۱۲۵، ۱۳۶، ۴۷۹، ۴۷۷-۴۷۸
۴۸۸-۴۸۶، ۴۸۴-۴۸۱، ۴۷۹، ۴۷۷-۴۷۸

- اقبال، منوچهر ۱۸۹
 اقیانوس هند ۳۴۱، ۹۸، ۱۰
 اکبرآباد ۱۷۱، ۱۷۰
 اکبریه ۲۲۷، ۱۲۲
 اکراد ۲۶۵، ۱۴۵-۱۴۳
 الب (رودخانه) ۴۳۱
 البرز ۶۰، ۵۴، ۵۳
 السلیف ۱۰۸
 السیر ۱۰۸
 الفینسون، استیوارت ۲۷۳
 القور ۶۹
 الموتی، مصطفی ۲۰۱، ۱۸۸، ۱۸۷
 امینی، علی ۴۵۹، ۴۵۸
 الوارفیلی ۱۳۷
 الیوبیه ۲۶۸
 امام قلی بیک بدرخان ۱۱۷
 امامقلی خان ایبوردی ۱۳۷
 امرسون ۴۱۵
 امریکا، امریکایی ۴۵۰، ۱۸۸، ۴۷
 امیرابراهیم خان به علم، امیراسدالله ۴۸۴، ۴۸۳، ۴۶۴، ۴۵۷
 امیرابراهیم خان به شوکت‌الملک درم ۴۵۴
 امیر اسماعیل خان خرزیمه به ۴۲۲، ۳۷۹، ۳۶۸، ۳۴۲، ۲۹۸
 امیر علم خان دوم ۱۵۴، ۱۵۳
 امیر علم خان سوم ۱۲۹، ۹۲، ۹۶
 امیر علم خان اول ۱۵۹، ۱۶۱، ۱۶۳، ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۶۸
 امیر اسماعیل خان اول، امیراسماعیل خان ۱۹۰، ۱۹۴، ۱۹۰، ۱۸۵، ۱۷۹، ۱۷۱
 امیر اقدس خانم ۲۰۰
 امیر انجم ۱۴۳
 امیر بهادر ۲۲۲
 امیربرویز خان خرزیمه ۱۷۸، ۱۷۰، ۱۵۳، ۱۵۲

ب

- بابل ۲۲-۲۰
- باجعکیر ۵۹
- باخرز ۴۷۴، ۳۲۴، ۳۱۲، ۳۱۱، ۵۸، ۵۷
- بادقیس ۱۰۷
- بارکزائی ۴۷۴، ۳۱۰
- بانشانی پاریزی ۱۷۸
- باقن ۱۵۴
- بانک شاهی در سیستان ۴۱۵، ۴۱۴
- بامهر ۹۹
- بامهر ۳۵۰، ۳۴۷، ۳۴۴، ۳۴۳
- بامهر ۳۵۵، ۳۵۴
- بعد ۶۹
- بحر ۳۴۳
- بغستان ۵۵
- بغنورد ۶۴
- بحرين ۳۰، ۴۸، ۱۰۵، ۱۰۷، ۱۰۸
- بغنورد ۱۱۰
- بخارا ۴۶۲، ۲۶۴، ۲۷۸، ۳۰۰
- بختیاری (ایل) ۲۴۵، ۱۳۸، ۳۹
- بدیع الزمان میرزا ۱۱۷
- بدیعی ۶۰
- برازجان ۳۰۲
- براهمی‌ها ۴۷۴
- برایتون ۳۱۸
- برکوه ۷۰
- برمکی ۲۴
- برنز (کاپیتان) ۲۸۲
- بروسکی ۱۰۵

- امیر علی خان خزیمه ۲۶۶
- امیر علی نقی خان عرب ۱۵۴
- امیر محبت ۳۴۲
- امیر محمد خان ۱۳۵، ۱۱۴
- امیر محمد رضا خان خزیمه ۳۳۱، ۲۴۷
- امیر معصوم خان به حسام الدوله سوم ۴۷۷، ۳۲۲
- امیر ناصرالدین محتشم ۱۱۵
- امین‌السلطان ۳۱۹، ۳۱۸
- انگلستان به بریتانیا
- اوچان ۱۱۵
- اورشلیم ۱۴
- اوزلی، سرگور ۲۷۱
- اورل اشتبیه، مارک ۸۲
- اوکراین ۲۲
- اویلا ۳۶۰
- ایرانشهر ۹۹، ۱۰۱
- ایروان ۱۳۶، ۳۹
- ایسپران ۷۴، ۳۲۱، ۳۲۴
- ایستویک ۳۷۷، ۳۰۵
- ایشک‌زادی ۲۶۲
- ایلام ۲۲، ۱۸
- ایلیف (پروفسور) ۱۲
- ایندوس ۲۷۸، ۲۹۰، ۲۴۱
- اینوستراتسفس، کنستانتن ۲۲
- ایوب خان ۴۴۱
- ایوب سادوزادی ۲۷۳
- ایوبیں ۳۲۶، ۳۲۵

- ۳۰۲، ۱۳۷-۱۳۵
باقیاد ۳۶۰
بقراء ۴۵۶، ۴۵۵
بکنر فیلد (لرد) ۳۰۷
بلخ ۱۱۵، ۷۰، ۳۹
بلدیه ۳۰۴
بلقیس ۱۸۹
بلو، هانری ۲۰۹، ۴۰۸
بلغه‌ها ۱۰۹، ۱۶۲، ۱۶۶، ۱۶۷، ۱۷۹، ۱۵۹
بلوچستان ۴۳، ۴۹، ۴۱، ۲۶، ۲۶
بُرگ ۹۷، ۹۴، ۷۸-۷۶، ۶۹، ۶۰، ۵۴-۴۹
بُرگان ۱۴۴، ۱۳۴، ۱۲۰-۱۱۸، ۱۰۱-۹۸
بُرگان ۱۸۹، ۱۷۹، ۱۶۷، ۱۶۳، ۱۴۹، ۱۴۷
بُرگان ۲۶۰، ۲۲۵، ۲۱۱، ۲۰۳-۲۰۰، ۱۹۱
بُرگان ۳۴۹-۳۴۱، ۳۱۰، ۳۰۹، ۳۰۷، ۲۹۰
بُرگان ۳۸۰، ۳۶۸، ۳۶۵-۳۶۳، ۳۰۹-۳۰۸
بُرگان ۳۵۴، ۳۰۷، ۳۰۶، ۳۰۱، ۲۹۵، ۲۸۸
بُرگان ۴۸۰، ۴۷۸، ۴۷۶، ۴۷۰، ۴۶۹
بلدیه ۳۰۰
بُمش ۳۴۶، ۲۸۵، ۲۷۰
بُمپشت ۳۵۶-۳۵۴، ۹۹
بُمپور ۳۵۰، ۳۴۶، ۳۴۳، ۱۰۰، ۹۹.۰۰
بُرسود ۳۶۰، ۳۵۵
بُسرود ۳۲۱
بُتنیج، لرد و بیلیام ۲۸۳
- بریتانیا ۶۲، ۴۹، ۴۸، ۴۷، ۴۰، ۸، ۷، ۵
بریتانیا ۱۲۱، ۷۰، ۷۲، ۷۷، ۷۶، ۶۵
بریتانیا ۱۶۳، ۱۶۲، ۱۰۵، ۱۳۲، ۱۲۷-۱۲۳
بریتانیا ۱۹۲، ۱۸۸، ۱۸۴، ۱۷۵، ۱۷۴، ۱۶۰
بریتانیا ۲۰۸-۲۰۶، ۲۰۳-۲۰۱، ۱۹۷، ۱۹۶
بریتانیا ۲۲۸-۲۲۳، ۲۲۱-۲۱۷، ۲۱۵-۲۱۰
بریتانیا ۲۲۴-۲۲۷، ۲۲۵، ۲۲۲، ۲۲۰
بریتانیا ۲۶۰، ۲۵۸-۲۵۵، ۲۵۳-۲۴۸، ۲۴۶
بریتانیا ۲۷۸-۲۷۶، ۲۷۴، ۲۷۳، ۲۷۱-۲۶۸
بریتانیا ۲۹۰، ۲۸۹، ۲۸۷-۲۸۵، ۲۸۳، ۲۸۲
بریتانیا ۳۰۳-۲۹۹، ۲۹۷، ۲۹۶، ۲۹۴، ۲۹۳
بریتانیا ۳۱۹، ۳۱۲، ۳۱۱-۳۰۹، ۳۰۷-۳۰۵
بریتانیا ۳۲۱، ۳۲۷، ۳۲۱، ۳۲۸، ۳۲۵-۳۱۲
بریتانیا ۳۵۰-۳۵۲، ۳۵۱، ۳۴۸، ۳۴۶-۳۴۴
بریتانیا ۳۶۵، ۳۶۳-۳۶۰، ۳۵۸، ۳۵۷، ۳۵۶-۳۵۴
بریتانیا ۳۷۷، ۳۷۴، ۳۷۳، ۳۷۱-۳۶۹
بریتانیا ۳۹۰، ۳۸۷-۳۸۳، ۳۸۱-۳۷۹
بریتانیا ۴۱۶، ۴۱۲، ۴۰۸-۴۰۲، ۴۰۰، ۳۹۸
بریتانیا ۴۳۴، ۴۲۴، ۴۲۱، ۴۲۰، ۴۱۷، ۴۱۵
بریتانیا ۴۰۲، ۴۴۹، ۴۴۷-۴۴۵، ۴۴۳، ۴۴۲-۴۴۰
بریتانیا ۴۷۶، ۴۷۰، ۴۷۱-۴۶۹، ۴۰۴
بریتانیا ۴۸۴، ۴۸۱-۴۷۸
براف ۳۶۰
بزرگمهر ۳۳
سام بن ابراهیم ۱۰۵
بُست ۴۲۴، ۴۲۳
بُینم ۷۴
بغداد ۱۱۴، ۳۸، ۳۷، ۳۵، ۲۵

۵۴۱ فهرست اعلام

- بنجار ۳۸۶
 بنجر ۹۴
 بندان ۷۴
 بندجنهگ جاه ۸۹
 بندر عباس ۲۰۱، ۱۲۱، ۵۲
 بند شمشیری ۴۲۴
 بند کمال خان ۴۲۲، ۴۲۵، ۴۲۰، ۸۹
 بند ۴۵۳، ۴۵۲، ۴۴۸، ۴۴۰، ۴۲۸
 بینالهرين ۲۹، ۰۹، ۲۹، ۴۶
 بیرون ۲۰۰
 بني حارث ۱۰۵
 بوشهر ۳۰۱، ۲۶۹
 بوگوت سر ۳۴۸
 بولان ۳۴۴
 بهار، مهرداد ۱۸۴، ۴۷۳
 بهبودخان ۱۴۲، ۱۴۱
 بهبهان ۳۸
 بهبهاني، سيدعبدالله (آيت الله) ۱۸۰، ۱۶۸
 بهرام چوپين ۱۱۲
 بهرام خان ۳۶۸
 بهرام گورساني ۴۶، ۴۴
 بهلول خان ۲۶۴، ۱۲۵
 بيات (طایفه) ۱۴۴
 بیانک ۳۹
 بيات، حاج سيف الدين ۱۴۴، ۱۳۷
 بی بی زهره ۱۹۱، ۱۸۹
 بی بی فاطمه ۲۰۳، ۱۸۹، ۱۸۷
 بيرجند ۴۶، ۵۱، ۵۲، ۵۵، ۶۰-۶۲، ۶۴، ۶۲-۶۰
 پرک ۷۴
 پرده ۳۲۷، ۳۱۵
 پردى ها ۴۷۴
 پدآمہ ۳۶۰
 پاینده، ابوالقاسم ۱۰۸، ۲۳
 پتروگراد سن پترزبورگ ۲۸۷، ۲۸۳
 پالمر ستون (لرد) ۲۸۷، ۲۸۳
 پاکستان ۹۹، ۹۸، ۷۸، ۵۵، ۴۸، ۱۰، ۰۷
 پاريس ۱۹۰، ۱۹۱، ۳۰۴-۳۰۲، ۳۱۱
 پارس ها ۲۲-۱۹
 پارس ۴۰۲، ۳۸۳
 پارس ۳۷۰-۳۶۸
 پارس ۳۷۸، ۳۷۳، ۳۷۶
 پارس ۳۷۹
 پارس ۳۶۳، ۳۶۲، ۳۶۰، ۲۰۷، ۱۸۰، ۱۷۹، ۱۰۱
 پارس ۲۹۵
 پالمر ستون (لرد) ۲۸۷، ۲۸۳
 پاینده، ابوالقاسم ۱۰۸، ۲۳
 پتروگراد سن پترزبورگ ۲۸۷، ۲۸۳
 پدآمہ ۳۶۰
 پردى ها ۴۷۴
 پرده ۳۲۷، ۳۱۵
 پرک ۷۴

- تامسون ۳۷۵
 تایپات ۶۴
 تایلور، پیتر ۴۷
 تبریز ۱۲۸، ۳۹
 تپورها ۲۲
 تپه‌شاهی ۱۱^{۱۱}
 تپه‌شهرک ۴۱۱
 تپه‌طلایی ۴۱۷، ۴۱۱
 تپه‌کرکی ۴۱۷، ۴۱۱
 تپه‌کنیز ۴۱۰
 تپه‌مالیان ۱۲۳
 تجن ۵۴
 تخت سیاه ۴۱۵
 تخت شاهی (ده) ۴۱۱
 تراکو ۱۶۲، ۹۶
 تربت جام ۳۲۹، ۶۴، ۵۷
 تربت حیدریه ۳۲۴، ۲۲۲، ۱۶۷، ۶۴
 ترکستان ۲۸۰، ۵۵
 ترکمانچای (پیمان) ۳۰۶، ۲۷۴، ۴۰
 ترکمن ۴۷۹، ۳۰۷
 ترکمن ۵۸، ۱۵۶، ۲۱۴، ۲۸۷
 ترکمنستان ۱۰، ۴۱، ۴۸، ۵۴، ۵۳، ۱۹۳
 ترکیه ۴۸، ۳۷، ۳۱، ۳۰، ۲۸، ۱۰
 تاج بخش (سرتیپ) ۲۰۱
 تاج محمدخان ۳۷۳، ۳۷۱، ۳۷۰
 تاجیکستان ۴۱، ۲۷
 تاراکن ۴۴۰، ۴۳۷
 پروم ۳۵۶، ۳۵۴
 پریدوکس (سرگرد) ۲۳۹، ۱۲۶
 پرین ۳۱۲
 پس کوه ۶۴
 پسان، محمدتقی (کلتل) ۱۱۸، ۱۸۳
 پشت آب ۴۲۸، ۹۳
 پشتوستان ۹۸
 پشتوان‌ها ۲۶۳
 پشین ۳۵۵، ۳۴۷
 پشاور ۳۰۹، ۲۹۰، ۲۸۸، ۱۹۳
 پنجاب ۳۴۵، ۳۰۹، ۲۹۰، ۹۸
 پنج‌گور ۳۵۶، ۳۵۴، ۳۴۷، ۳۴۲، ۹۹
 پوردادود ۴۶
 پوزه جنگ جاه ۴۰۹
 پولک (کلتل) ۳۸۶-۳۸۴، ۳۸۱، ۱۶۳
 پولک ۳۹۳، ۳۹۰
 بهلوی (خاندان) ۴۷۴-۴۷۲، ۵، ۶
 پیراوا (رود) ۲۱
- ت
- تابندۀ، حاج سلطان حسین ۱۱۵
 تاج بخش (سرتیپ) ۲۰۱
 تاج محمدخان ۳۷۳، ۳۷۱، ۳۷۰
 تاجیکستان ۴۱، ۲۷
 تاراکن ۴۴۰، ۴۳۷

۵۹۳ فهرست اخلاق

- | | |
|---|---|
| <p>۴۴۴، ۴۴۰، ۴۳۴، ۴۱۶-۴۱۴، ۴۱۱
۴۶۴، ۴۶۳، ۴۰۷، ۴۰۳، ۴۰۱، ۴۴۵
۴۸۸، ۴۸۱، ۴۷۹، ۴۷۳، ۴۷۱، ۴۶۶
تهاب ۹۹</p> <p>تیت، جس. پس ۷۷، ۲۶۷، ۲۶۶، ۲۶۳ و ۷
۴۸۵، ۴۲۵، ۴۲۴
تیسفون ۴۵</p> <p>تیلیسیت ۲۷۰
تیلور، پتر (کلن) ۳۶۹، ۴۱۶
تیمورخان استاجلو ۱۱۷
تیموری‌ها ۴۷۴</p> <p>ج، چ</p> <p>جاجرم ۵۴
جاروکی ۴۰۹
جازمیریان ۵۵، ۹۸ و ۱۰۰-۱۰۰
جاسک ۳۴۵</p> <p>جالق ۳۶۰، ۳۵۷، ۳۵۶، ۳۵۴، ۳۵۳ و ۳۵۰
جام ۱۴۵، ۱۴۴
جامروود ۵۱
جعفرخان ۱۴۵، ۱۴۱ و ۲۹۱
جلال آباد ۳۷۹
جلال الدین ۲۸۴
جلال الدین ملکشاه ۳۵
جم، محمد ۱۹۹
جمشیدشاه ۳۶
جونز، سرهارفورد ۲۷۱
جودگال باهو ۳۴۴</p> | <p>نقی خان ۱۹۱
تندی، ام. بی ۴۲۹
تنگه هرمز ۴۸۶، ۳۴۵
تورات ۱۴</p> <p>توکلی، احمد ۱۹
تومان آغا ۳۱۲</p> <p>توب ۳۴۷، ۳۵۰ و ۳۵۴
تون ۱۵۴، ۱۴۵، ۱۳۵، ۱۱۸، ۶۲ و ۱۰۶
تونس ۲۱</p> <p>تهران ۱۹، ۲۱، ۲۱، ۲۷، ۲۴، ۲۳، ۲۸ و ۴۰
۴۹، ۵۰، ۵۲، ۵۶-۵۴ و ۷۶
۱۱۸، ۱۱۶، ۱۱۲، ۱۰۸ و ۱۰۶
۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۴ و ۱۲۷
۱۲۹-۱۲۲، ۱۴۹ و ۱۴۳
۱۰۱، ۱۵۷-۱۰۰، ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۶۴ و ۱۷۰
۱۷۲-۱۷۸، ۱۸۱ و ۱۸۳، ۱۸۴ و ۱۸۵
۱۷۸-۱۷۷، ۱۸۶ و ۱۸۹
۱۸۶-۲۱۲، ۱۹۷ و ۲۱۶
۲۲۰-۲۲۲، ۲۲۵ و ۲۲۳-۲۲۳
۲۲۶-۲۲۷، ۲۲۹ و ۲۲۵-۲۲۴
۲۳۶-۲۳۷، ۲۳۹ و ۲۴۵-۲۴۶
۲۴۱-۲۴۳، ۲۵۲-۲۵۳ و ۲۶۸
۲۵۱-۲۵۳، ۲۶۸ و ۲۶۶، ۲۶۱ و ۲۷۳-۲۷۳
۲۷۵-۲۷۶، ۲۷۸ و ۲۷۹-۲۷۸
۲۷۸-۲۷۹، ۲۷۷ و ۲۷۶-۲۷۷
۲۹۱-۲۹۲، ۲۹۶ و ۲۹۸، ۲۹۰-۲۹۱
۲۹۷-۲۹۸، ۳۰۵ و ۳۰۰، ۳۱۷ و ۳۲۰-۳۲۰
۳۲۰-۳۲۲، ۳۲۲ و ۳۲۵، ۳۲۰ و ۳۲۰-۳۲۰
۳۴۱-۳۴۲، ۳۴۸ و ۳۵۰-۳۵۰
۳۶۱-۳۶۲، ۳۶۸ و ۳۶۹، ۳۶۴ و ۳۷۱
۳۷۲-۳۷۳، ۳۷۱ و ۳۷۲، ۳۷۳ و ۳۷۴
۳۷۵-۳۷۶، ۳۷۸ و ۳۷۹، ۳۷۹ و ۳۸۱
۳۹۲-۳۹۳، ۳۸۷ و ۳۸۱، ۳۷۹ و ۳۷۸
۴۰۲-۴۰۴، ۴۰۵ و ۴۰۸، ۳۹۸ و ۳۹۶</p> |
|---|---|

چهاربرجک ۴۵۲، ۴۳۰، ۴۲۵، ۸۷
 چهل تن (کوه) ۹۸
 چهلستون ۴۶۳
 چینی‌ها ۴۸۷

تیرخ، خ

حاجی آباد ۱۷۰، ۶۹
 حاجی ابراهیم خان کلاتر ۲۶۹
 حاج شاه محمد خان ۵۹۹
 حاج میرزا آغا سی ۳۴، ۲۷۸، ۲۸۱، ۲۸۲، ۲۸۶
 حاجی جمال خان بارکزائی ۲۶۲
 حارث بن امریل عامر ۴۶
 حبیبه سلطان بیگم ۱۴۲
 حزب توده ۲۵۷، ۲۵۴-۲۵۰، ۲۵۶، ۲۵۷
 حزب مردم ۱۸۹
 حزب ملیون ۱۸۹
 حسام الدوّله دوم، امیر علی اکبر خان →
 حشمت الدوّله دوم، امیر علی اکبر خان
 خزیمه
 حسام الدوّله سوم، امیر معصوم خان →
 حشمت الدوّله سوم، امیر معصوم خان
 خزیمه
 حسام السلطنه، سلطان مراد میرزا ۷۲
 ۱۵۷، ۱۵۶، ۱۰۶
 حسن بن قهقهه ۱۵۶
 حسن خان جلیلوند ۲۹۱
 حسن خان سالار ۲۹۱

جوین ۱۶۲، ۱۶۲، ۲۹۲، ۳۷۲، ۳۳۵، ۳۷۸، ۳۷۸، ۳۹۴، ۳۸۲
 جوی نو ۴۰۵
 جهان آباد ۳۷۳، ۳۷۴، ۳۷۶
 جهان خان پربال زامی ۱۴۷
 جهانداری، کیکاروس ۷۶، ۳۸
 جیحون ۲۲
 چابهار ۹۹، ۱۰۱، ۳۴۳، ۳۴۸
 چاهان ۷۴
 چاه تمارک ۵۷
 چاه سرخ ۵۷
 چاه سیاه‌کدو ۵۹
 چاه شور ۵۸
 چاه قلعه ۵۷
 چاه مسجدک ۵۷
 چخانسور ۹۰، ۱۶۲، ۲۹۲، ۳۷۴، ۳۷۶، ۳۹۴، ۴۶۲، ۴۴۸، ۴۶۲، ۴۶۳
 ۴۶۷
 چخور سعد ۲۸
 چرچیل (کاردار بریتانیا در تهران) ۲۴۲
 چرکاسف (بارون) ۲۴۰، ۲۲۷، ۲۲۵
 چشمہ ایوبی ۵۷
 چشمہ بوزو ۵۷
 چشمہ شکار ۵۹
 چشمہ کاظم ۵۷
 چغاپی ۲۴۰
 چکاب ۳۲۹، ۳۲۴، ۳۲۶
 چلنگ ۵۹

۵۴۵ نهرست اعلام

- خازع بن حزم ۱۰۸
 خازم بن خزیمه ۱۰۸-۱۰۴
 خازم بن سلس ۱۱۵، ۴۷
 خاش ۱۱۹، ۱۰۱، ۹۸، ۹۰
 خاش رود ۴۴۹
 خاف ۳۲۹، ۶۱، ۵۹-۵۷
 خانمک ۹۶
 خانلری (دکتر) ۴۶۷
 خان سنی خانه ۲۲۹
 خان کلات ۳۵۷
 خاور میانه ۱۸۴
 خبوشان ۱۵۵، ۱۳۹
 خراسان ۵، ۷، ۵، ۲۶، ۲۴-۲۲، ۰، ۳۸، ۲۷، ۲۶، ۴۶-۴۲، ۴۳، ۴۱، ۹۳، ۹۱، ۶۴، ۵۱، ۵۰-۵۴، ۱۱۶، ۱۱۵، ۹۸، ۹۶، ۱۱۲-۱۰۵، ۱۱۲-۱۰۵، ۱۲۷، ۱۲۴، ۱۲۲-۱۲۰، ۱۰۲، ۱۴۹، ۱۴۷، ۱۴۴، ۱۴۳، ۱۴۱، ۱۰۴، ۲۲۴، ۲۱۵، ۱۶۰، ۱۰۸-۱۰۶، ۲۶۸-۲۶۳، ۲۶۱-۲۵۹، ۲۵۶، ۲۵۳، ۳۰۵، ۲۹۵، ۲۸۰، ۲۷۷، ۲۷۲، ۳۲۰، ۳۱۷، ۳۱۱-۳۰۷، ۴۵۱، ۳۷۳، ۳۶۸، ۳۶۷، ۳۲۵، ۴۷۸، ۴۷۶، ۴۷۴، ۴۷۳، ۴۶۹، ۴۶۴، ۴۸۳
 خران (طایفه) ۳۰۸، ۳۰۷
 خودریا ۸۷
 خرمگه (کوه) ۳۳۴
 خرم شهر ۲۰۲
 حسن خان قره گزلو ۲۶۶
 حسن خروت (ده) ۴۱۷، ۴۱۰، ۴۰۹
 حسین آباد ۱۶۲، ۹۶
 حسین پاشای مقدم ۱۵۵
 حسین خان ۱۹۱
 حسینیه شوکتیه ۱۷۱
 حشمت خانم ۲۰۰
 حشمت الدله، حمزه میرزا ۱۵۶-۱۵۸
 حشمت الملک ۷۲، ۱۷۰، ۱۹۲، ۱۹۳، ۱۹۰، ۱۷۰، ۱۷۴-۱۷۰، ۲۱۷، ۴۴۰، ۴۱۲، ۲۲۶، ۲۶۰، ۲۲۳
 حشمت الملک دوم، امیر علی اکبر خان
 خزیمه ۱۶۸-۱۶۶، ۱۶۸-۱۶۶، ۱۷۰، ۱۷۰، ۱۹۰، ۱۹۱، ۱۹۴، ۱۹۶، ۱۹۷، ۲۰۶، ۱۹۱، ۲۳۰-۲۲۴، ۲۲۲-۲۱۸، ۲۱۶-۲۱۲، ۳۶۲، ۲۲۴، ۲۳۹، ۲۲۲، ۳۶۱، ۲۲۴-۲۳۹، ۲۲۴-۲۳۹، ۳۶۲، ۳۹۹، ۳۹۷
 حشمت الملک سوم، امیر مصصوم خان ۶۵، ۶۶، ۱۲۲، ۱۲۶، ۱۲۹، ۱۲۵، ۱۴۱، ۱۴۱، ۱۴۵، ۱۴۵، ۱۴۰، ۱۴۹، ۱۴۹، ۱۴۰، ۱۴۵، ۱۴۲، ۱۸۳-۱۸۰، ۱۷۵، ۱۷۵، ۱۷۴، ۱۷۶، ۱۷۷-۱۷۰، ۱۹۲-۱۹۰، ۱۹۴، ۱۹۴، ۱۸۷-۱۸۵، ۲۱۸، ۲۳۹-۲۲۲، ۲۲۰-۲۲۷، ۲۲۵، ۳۳۰، ۲۶۴، ۲۵۰-۲۴۵، ۲۲۳-۲۲۱، ۴۷۶، ۴۷۵، ۴۴۰
 حکمت، علی اصغر ۱۱۲
 حکیم الملک، علی نقی ۱۶۰
 حیره ۴۵
 خارک ۳۱۹، ۳۰۱، ۲۸۶

- خواجه جان محمد دوروه ۳۲۵
 خواجه دوچاهی ۳۲۵
 خواجه ریع ۱۵۷
 خواجه علی ۸۷
 خواجه نصیر طوسی ۱۱۵، ۳۵، ۳۴
 خواجه نظام الملک ۲۵، ۳۴
 خواجه ۱۰۸
 خوارزم ۳۵، ۴۲
 خراف ۲۴۶
 خور ۵۲
 خور آیان ۵۲
 خوزستان ۳۸، ۲۱
 خوس پس ۹۰
 خوفس ۱۵۹، ۷۰
 خوشاب ۵۷
 خیوه ۳۰۰، ۲۹۰، ۲۷۸، ۲۲
 ۵، ۵
 داراء عبدالاحد ۴۵۸
 داریوش خان ۲۰۳
 داریوش شاه ۷۴، ۶، ۲۱، ۲۰
 داغستان ۱۳۸، ۳۷
 دانشگاه تهران ۱۹۰، ۱۸۹، ۱۷۵
 دانشگاه شیراز ۱۹۰، ۱۸۹
 دانشگاه لندن ۸
 دانوب (رود) ۳۰، ۲۲
 داود بن گراز ۱۰۷
 درابل ۳۴۷
- خزیمه ۷-۵، ۶۲-۶۰، ۵۱، ۴۹، ۴۶
 ۱۱۲-۱۰۹، ۱۰۵-۱۰۳، ۹۳، ۷۷، ۷۱
 ۱۲۱، ۱۲۰، ۱۲۸، ۱۲۳-۱۱۶
 ۱۴۹، ۱۴۳، ۱۴۰، ۱۳۷-۱۳۴
 ۱۵۱، ۱۶۹، ۱۶۸، ۱۶۶، ۱۵۹، ۱۵۸، ۱۵۳
 ۱۹۰، ۱۸۵، ۱۸۱-۱۷۹، ۱۷۳، ۱۷۲
 ۲۰۱، ۲۰۰، ۱۹۶، ۲۰۸-۲۰۵، ۲۰۳، ۲۰۱، ۲۰۰، ۱۹۶
 ۲۱۱، ۲۱۰، ۲۲۰، ۲۲۷-۲۲۲، ۲۱۹
 ۲۴۴، ۲۴۰-۲۳۸، ۲۵۱-۲۵۰، ۲۵۴
 ۲۵۰، ۲۵۷-۲۵۰، ۲۵۰-۲۵۷، ۲۵۰
 ۲۵۱، ۲۳۱، ۲۳۰، ۲۶۰-۲۵۷
 ۲۵۰، ۳۷۸، ۳۶۸، ۳۸۸، ۳۹۰، ۳۹۲
 ۴۷۷، ۴۷۸-۴۷۵، ۴۴۷، ۳۹۸، ۳۹۴
 ۴۷۸
- خزیمه بن خازم ۱۱۵، ۱۱۳
 خسرو اتوشیروان ۲۶، ۲۶، ۲۳
 خسرو پرویز ساسانی ۱۱۲، ۴۵
 خشکآباد ۳۲۵
- خلیج فارس ۱۰۷، ۴۵، ۳۰، ۱۹، ۱۰، ۱۰۷، ۴۵، ۳۰، ۱۹
 ۱۱۰، ۱۱۰، ۲۸۵، ۲۸۶، ۳۰۲، ۳۰۳
 ۴۸۷، ۳۱۹، ۳۰۹
- خلیج گسواتر ۳۴۵، ۲۰۷، ۹۹
 ۳۵۶، ۳۵۴، ۳۴۹-۳۴۷
- خلیعی، حسین ۱۱۳
 خلیفه منصور ۱۰۴
 خلیلی، عباس ۱۰۶، ۱۰۵
 خواجه احمد (ده) ۲۱۴
 خواجه جان محمد ۷۲

۵۹۷ نهرست اعلام

- | | | | |
|--------------------|--------------------------------|-----------------|----------------|
| دوست مسیح خان | ۱۱۸، ۹۷، ۹۴ | درانی‌ها | ۲۶۳، ۱۴۷ |
| | ۱۷۱، ۲۸۴، ۲۸۳، ۲۷۴، ۲۷۳، ۱۸۸ | دریند | ۳۱۵، ۳۱۲ |
| | ۲۹۰، ۲۹۹، ۲۹۸، ۲۹۶، ۲۹۵ | درگز | ۶۴ |
| | ۳۰۱، ۳۷۵-۳۷۲، ۳۱۰-۳۰۸، ۳۰۶-۳۰۴ | درمیان | ۷۰ |
| | ۳۸۸، ۳۸۵ | درنگیان | ۷۴ |
| دوست یاری | ۳۵۵، ۳۲۴ | درویش خان | ۱۹۵ |
| دوکوبینو (کنت) | ۲۹۸ | دره (طایفه) | ۳۳۵ |
| دولی خان شادعلو | ۱۴۵، ۱۴۳ | دریای آدریاتیک | ۳۰ |
| دومینگر | ۴۵۷ | دریای اژه | ۲۱ |
| دهلی | ۱۳۸ | دریای بالتیک | ۳۰ |
| ده محمد | ۴۴۸ | دریای خزر | ۱۳۱، ۲۶، ۱۰ |
| دیار بکر | ۲۸ | دریای سرخ | ۲۱ |
| دیزك | ۳۴۲، ۳۴۳، ۳۴۷، ۳۴۶ | دریای سیاه | ۲۲ |
| | ۳۵۶-۳۵۴ | دریای عمان | ۹۹، ۹۸، ۵۲، ۱۰ |
| دیلمان | ۱۰۶ | دریای مدیترانه | ۹۱، ۲۰ |
| دیلمیان | ۳۴، ۲۷ | ذذدآب به زاهدان | |
| دین محمد | ۳۴۴ | دشت | ۴۲۵، ۳۵۴، ۳۵۳ |
| ذقادین | ۲۱ | دشت سنی خانه | ۱۵۹ |
| ذوق‌القار (گذرگاه) | ۳۱۷ | دشت مرگ | ۸۷ |
| | | دشت مرگو | ۸۷ |
| ر، ز، ژ | | دق پتربگان | ۶۵ |
| راسل (لرد) | ۲۱۰، ۳۷۴، ۳۷۵، ۳۷۸ | دق تندي | ۷۰، ۶۱ |
| | ۳۸۰ | دمشق | ۴۷، ۲۵، ۲۴ |
| | ۳۹۰ | دوبی | ۴۹ |
| راولینسون (سرگرد) | ۲۷۷ | دوت (مسیو) | ۲۱۶ |
| رایس، تالبوت | ۲۴ | دوروه | ۳۲۵، ۷۲، ۷۰ |
| | ۳۱۱ | دوریا | ۳۷۱ |
| رائونه | | دوست محمد (ده) | ۴۱۰ |
| راین، اسمیل | ۱۶۴ | | |
| رباط ترک | ۵۷ | | |

مرزهای خاوری ایران ۵۴۸

- رستمدار ۲۷
 رضا ۴۰۸
 رضاشاه ۱۶۱، ۱۳۲، ۱۲۲، ۱۱۸، ۱۲۱، ۱۲۰، ۷۶، ۵۳، ۴۸
 رضایی، جمال ۱۷۷
 رضوانی، اسماعیل ۱۷۷
 رفعت (سرشگر) ۲۰۱
 رفیع الملک رستم ۴۴۷
 رفیعی، میرزا محمد ابراهیم خان ۲۳۹
 رکن الدوله ۲۴۹، ۲۱۵
 رکن وزاره ۲۴۷
 رنکنی، فیلیپانی ۳۷، ۱۴
 روبار ۴۳۶، ۴۱۵، ۳۹۶
 روبدستان ۹۰
 روپریان ۸۹، ۴۲۵، ۴۱۷، ۴۰۲، ۴۰۱
 روودبار ۳۵۵
 روودبندان ۹۰
 روودخان ۴۲۵، ۴۲۲، ۴۳۰-۴۲۸
 روودجام ۵۵
 روود خردریا ۷ ارغنداب
 روود دجله ۴۵
 روودسریاز ۳۵۰، ۳۴۷، ۳۴۳، ۹۹، ۵۵
 روودخان ۳۵۵
 روودشور ۱۰۰، ۵۹، ۵۵
 روودکنی ۵۳، ۵۲
 روونهنج ۳۵۳، ۹۹
 روسمه، روسها ۴۷، ۴۱، ۴۰، ۳۷، ۸، ۱۴، ۷۵، ۸۲
 زاگرس ۹۸
 زاهدان ۱۸۰، ۱۰۱، ۹۹، ۹۸، ۹۶، ۸۳
 زابل، زالستان ۹۶، ۱۹، ۱۹۳، ۷۰، ۷۴
 زرتشت، زرتشتی ۴۰۷

۵۴۹ فهرست اعلام

- ۴۲۲، ۳۹۴-۳۹۱، ۱۹۴، ۱۹۲، ۲۶۲، ۱۳۱، ۱۴۹، ۷۱، ۶۴ سیزوار
- سجستان ۲۶ سدوزایی ۳۶۸ سرانی، حسین ۴۰۴ سراوان ۱۰۱، ۹۹ سرپندی‌ها ۴۷۴، ۱۹۵ سریشه ۶۲ سرتیپ پاشاخان ۷۲ سرتیپ ذبیح‌الله‌خان ۲۴۷ سرتیپ علی‌اکبرخان ۱۷۹ سرتیپ غلام‌احمد ۴۴۲، ۴۴۱ سرتیپ قطب‌الدین ۳۱۳ سرتیپ محمد‌رضا خان ۲۲۹ سرتیپ میرزا محمد‌علی خان ۳۱۳ سرچال امیری ۱۷۰ سرخس ۲۹۱ سرخ شیربابا ۲۶۲ سردار آقای زبلی ۱۸۸ سردار ابراهیم خان بلوچ ۱۰۹ سردار ابراهیم خان چنخانسور ۱۹۳ سردار احمد خان بلوچ ۱۰۹، ۱۷۱، ۳۸۵، ۲۹۸، ۱۸۸ سردار پردل خان ۱۹۳، ۱۹۵، ۲۱۸ سردار سعید خان نارویی ۱۹۴-۱۹۲ زرنگ ۳۶۷ زعفرانلو (ایل) ۱۵۷ زمان شاه ۲۷۱ زمیران ۳۵۴ زندیه ۱۴۹، ۱۰۲، ۱۵۳ زنگلاب ۲۳۷، ۵۸، ۵۷ زورآباد ۳۲۳، ۳۲۲ زهان ۶۴ زهک ۸۹ زیباخانم ۲۰۳ زیرکوه ۶۶، ۷۱ زین‌الدین ۶۵ ژاپن ۱۷۶ ژویر ۲۷۰
- س، ش**
- سارد ۲۱ ساسانیان ۱۴، ۲۲، ۲۴-۲۲، ۲۶، ۲۷، ۳۳، ۴۶، ۴۷، ۵۲، ۷۶، ۸۲ ساگر ۳۰۴ ساکسون‌ها ۷۶، ۷۵ سالار، حسن خان ۱۵۸-۱۵۶ سالیزبری (لرد) ۴۸۰ سامانیان ۳۴ سام خان (ایلخانی زعفرانلو) ۲۹۳، ۱۵۷ سام میرزا ۱۴۰ سایکس، سرپرسی ۷۵، ۷۹، ۸۱، ۸۵ سامانیان ۱۰۴، ۱۰۸، ۱۱۲، ۱۴۷، ۱۶۴، ۹۱

- سلیمان پور ۴۵۸
 سلیم بن زیاد ۱۰۹
 سلیم خان افشار ۱۴۱
 سمرقند ۲۶۲، ۲۶۴، ۲۲
 سمنان ۱۱۶، ۷۲، ۵۳، ۳۹
 سیمونیچ (کنت) ۲۷۷، ۲۷۵
 سن پریزیوگ ۱۲۰، ۴۴۴، ۴۰۸، ۲۸۲
 سنجده‌ی ۵۶، ۳۱۷، ۳۲۷
 سنجرانی‌ها ۴۷۴، ۳۹۲
 سند ۳۴۲، ۳۰۹، ۲۹۰، ۹۸، ۲۲، ۱۹
 سندمن، سرایبرت ۳۰۷
 سنگ دختر ۵۶، ۳۲۵، ۳۱۵، ۳۱۲
 سورینق ۳۳۵
 سوریه ۴۵، ۳۸، ۲۸، ۲۲، ۱۹
 سومر ۲۰
 سونز ۲۱
 شهراب خان سرتیپ ۱۵۵
 سه کوهه ۹۷، ۱۰۶، ۲۱۴، ۲۸۸، ۳۶۸
 سهند ۱۱۵
 سیاه کوه ۶۰، ۳۳۰، ۳۳۶، ۳۹۵، ۴۱۷
 سیخ سر ۴۱۰، ۴۰۹، ۴۱۳، ۴۱۵
 سید نور محمد شاه خان فوشنچی ۳۸۰
 سیستان ۴۳، ۴۱، ۲۶، ۲۲، ۷-۵، ۴۳-۵۰
 سلطان حسین میرزا ۱۱۷
 سلگومی ۴۱۷، ۴۱۱
 سردار شریف خان نارویی ۱۰۹، ۳۰۴، ۱۹۴-۱۹۲
 سردار شهناز خان ۳۰۵، ۳۰۴
 سردار عبدالعزیز خان ۴۵۰
 سردار علی خان سرندي ۹۷، ۱۵۶
 سردار کهنه‌ل خان قندهاری ۲۷۷، ۲۷۴
 سردار محمد رضا خان ۲۰۷، ۲۵۳
 سردار محمد شریف ۳۰۴
 سردار محمد عظیم خان ۲۷۳
 سردار نور زایی ۶۶۲
 سرمدیان ۱۳
 سروری، محمد ۴۵۸
 سعدآباد ۴۸۳
 سعید انصاری، نیره ۳۷۵
 سعید خان ممسنی ۳۳۵
 سعید محمد خان ۲۹۵، ۲۹۳، ۲۹۲
 سفارت بریتانیا در تهران ۱۲۶، ۲۳۰
 سفیدکوه ۵۴
 سگایان ۱۳
 سلجوقیان ۲۹، ۲۷
 سلطان حسین میرزا ۱۱۷
 سلگومی ۴۱۷، ۴۱۱

- شاهزاده ۲۷۲، ۲۶۶، ۲۶۹
شاه سلطان حسین صفوی ۱۳۹
شاه سلیمان صفوی ۱۴۲، ۱۴۱
شاهسون ۲۷
شاه شجاع ۲۸۸، ۲۸۵، ۲۷۴-۲۷۲
شاه عصاین ^{تبرستان} ۲۶۲، ۱۴۷، ۳۷
شاه قلی خان ۲۵۳، ۲۵۶، ۲۵۵
شاه گل ۴۴۶، ۴۴۳، ۴۳۲، ۴۰۸
شاه محمود ابدالی ۲۷۴-۲۷۲
شاه نهر هلمیر ۴۲۹
شجاع السلطنه، حسنعلی میرزا ۲۷۳
شريعی، محمدعلی ۲۵۶
شرف (کلتل) ۲۸۶
شرفی خان (ده) ۲۱۴
شرفی، ابراهیم ۲۵۷-۲۵۵، ۲۵۳
شرفی نارویی ۹۳
شقاقی ۱۵۵
شماخی ۲۸
شمس الدین خان ۲۸۴
شتبیق ۳۳۷، ۵۸، ۵۷
شوراب ۳۱۸، ۳۱۲
شوروی → روسیه ۱۱۵، ۳۸، ۳۷
شووف ۷۴
شوش ۲۱
شوكات آباد ۱۷۸
شوكت الملک اول، امیر محمد اسماعیل
خسان ۱۵۲، ۱۴۹، ۱۳۶، ۱۱۷، ۱۱۴
- ۱۲۰-۱۲۴، ۱۲۴-۱۲۶، ۱۲۵، ۱۳۲-۱۳۴
۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۹، ۱۵۳، ۱۵۶
۱۵۹-۱۷۰، ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۷۹، ۱۸۰
۱۸۴، ۱۸۶، ۱۸۷-۲۰۵، ۲۰۵
۲۰۹-۲۲۹، ۲۲۸، ۲۲۶-۲۱۹، ۲۱۷-۲۰۹
۲۲۷-۲۲۸، ۲۲۷-۲۲۹، ۲۲۷-۲۲۸
۲۴۴-۲۴۱، ۲۴۰-۲۵۳، ۲۵۰-۲۴۶
۲۵۱، ۲۵۰، ۳۱۱-۳۰۸، ۲۷۸
۳۲۱، ۳۲۰، ۳۲۵-۳۲۴، ۳۲۴-۳۲۷
۳۲۵، ۳۲۶-۳۶۰، ۳۵۸، ۳۵۱
۳۷۸-۳۸۵، ۳۸۳-۳۸۰، ۳۷۸-۳۶۸
۴۰۸، ۴۰۶-۳۹۸، ۳۹۶، ۳۹۴-۳۹۰
۴۰۹، ۴۱۶-۴۱۴، ۴۲۲-۴۱۹
۴۲۵، ۴۲۳-۴۲۱، ۴۳۱-۴۲۸
۴۴۰، ۴۵۹، ۴۵۷-۴۵۶، ۴۵۱-۴۴۳
۴۶۲، ۴۶۳، ۴۷۰، ۴۷۸-۴۷۳، ۴۸۱
۴۸۲، ۴۸۴، ۴۸۳
۴۸۸، ۴۸۴، ۴۸۳
۴۲۹
۴۲۰
۷۰
۳۰، ۲۹
۶۹
۱۱۵
۱۱۶
۱۱۷، ۲۷
۱۳۵
۱۴۷، ۱۴۳، ۱۴۱، ۱۴۰
۲۷۲، ۲۶۶-۲۶۴

ص، ض

- صابرشاه ۲۶۲، ۲۶۱
 صدر (آیت‌الله) ۱۸۰
 صدیق فرهنگ، میرمحمد ۵۳
 صفا، ذبیح‌الله ۲۴
 صفایور (سرگرد) ۲۵۵
 صفاریان ۴۷۴، ۳۶۷، ۲۷۶
 صفائی، ابراهیم ۳۵۰، ۱۶۶
 صفوی (سلسله) ۳۴، ۳۰، ۲۸۰^۹
 صفوی، ابراهیم ۱۱۰، ۱۱۳، ۷۶، ۶۶، ۴۷، ۴۱-۳۶
 صفوی، ابراهیم ۲۶۷، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۷۴، ۱۴۰، ۲۶۳
 صفوی، ابراهیم ۴۸۱، ۴۷۵، ۳۷۴، ۳۸۲، ۳۶۷، ۳۴۱
 صوصان‌الدوله، امیرمحمد رضاخان ۶۵
 صوصان‌الملک ۱۸۷-۱۸۵، ۱۹۰، ۱۹۱، ۱۹۸، ۱۹۰
 ضیاء‌بیگ (کلتل) ۳۴۰، ۳۲۸
 ضیاء‌بیگ ۳۹۹

ط، ظ

- طالقان ۳۹
 طاهر آباد ۳۲۳، ۶۶
 طاهر ذوالیمین ۱۱۲، ۱۱۱، ۱۰۴، ۲۴
 طاهریان ۴۷۴، ۲۶
 طاهره‌خانم ۲۰۳
 طباطبائی، سیدضیاء‌الدین ۱۸۴
 طباطبائی، سیدمحمد (آیت‌الله) ۱۶۸
 طبرستان ۱۰۶
 شوکت‌الملک دوم، امیرمحمد ابراهیم ۱۸۹، ۱۸۷، ۱۷۵، ۱۷۲-۱۶۶
 خان ۱۰۹، ۱۱۲، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۲، ۱۱۸، ۱۹۷، ۲۰۶، ۲۱۲، ۲۱۴، ۲۱۵
 شهربند ۳۹۳، ۳۰۳، ۲۲۷، ۲۲۴-۲۲۲
 شهرخات ۶۶
 شهرک‌ها ۴۷۴
 شبیب‌آب ۴۲۸، ۹۳
 شبیانی ۴۷۴، ۱۲۱
 شبیک خان ۱۱۶
 شیخ‌الاسلام، جواد ۴۰
 شیخ حاج رضا ۲۵۶
 شیخ‌فضل‌الله نوری ۱۸۰
 شیراز ۱۸۹، ۱۴۹، ۱۴۰، ۳۸
 شیردل ۴۲۹
 شیرمحمدخان ۲۸۰
 شیروان ۱۵۵، ۱۳۸، ۶۴، ۳۸
 شیل، سرجاستن ۳۰۶، ۲۹۹، ۲۹۴، ۲۹۳
 شیله جهان‌آباد ۴۳۵
 شیله شلاق ۴۲۸
 شیله شمشیری ۴۳۷، ۴۱۷، ۴۱۰
 شیلی ۴۵۷

- عراق ۱۰، ۵۲، ۴۹، ۳۸، ۳۰، ۱۲، ۰۵۳
 عرب ۳۱، ۲۹، ۲۶، ۲۴، ۱۵، ۱۴، ۱۳، ۰۵۲، ۴۸۳، ۱۴۱، ۱۳۷، ۱۰۵
 عرب عجم ۵۲، ۳۸
 عرب ۳۲، ۳۷، ۱۱۱، ۱۱۰، ۱۰۶، ۱۰۴، ۱۱۲، ۱۰۲
 عرب خانه ۷۸
 عربستان ۲۸، ۱۰۴، ۹۱، ۱۰۳
 عسکری، غلامحسین خان ۱۸۰
 علم، امیراسنادالله خان ۱۰۹، ۵
 علم، امیرحسین خان ۱۰۹-۱۰۶، ۱۷۸، ۱۷۵، ۱۰۸، ۱۰۵-۱۰۴
 علم، امیرحسین خان ۱۹۰، ۲۰۹، ۲۱۰، ۲۵۱، ۲۵۲، ۲۰۷
 علم، امیرحسین خان ۴۷۷، ۴۶۸، ۴۶۷، ۴۵۷، ۴۵۶
 علم، امیرحسین خان ۴۱۸، ۴۱۷، ۴۱۰
 خزیمه ۱۷۸
 علم، روتابه ۱۷۸
 على آباد ۱۷۵
 على اکبرخان ۱۹۱
 على جنگی (ده) ۴۱۸، ۴۱۷، ۴۱۰
 على زایی ۲۶۲
 على شکر ۲۸
 على قل خان افشار ۱۴۰، ۱۳۹
 على قل میرزا ۱۴۰
 على محمدخان (وزیرخارجه افغانستان) ۴۰۲
 على مردان (ده) ۴۱۷
 عمان ۱۰۸-۱۰۶، ۴۸، ۳۰
 عمرین خطاب ۲۶، ۲۵، ۱۵
 عمرخان ۲۸۴
- طبس ۱۱۸، ۶۹، ۶۴، ۶۱، ۵۵، ۴۶
 طبس مسینا ۶۴، ۷۲-۷۰
 طبیبی (دکتر) ۴۵۸
 طلمت خانم ۲۰۰
 طوس (ده) ۴۳۴
 طهماسب قلی خان ۱۳۶
 ظهیرالدوله، ابراهیم خان ۲۹۱، ۱۳۸
 ۲۹۴
- ع، غ**
- عادبدی (دهکده) ۱۷۱، ۱۷۰
 عادل شاه ۷۶ علی قل خان انشار
 عالیخانی، علی نقی ۴۸۶، ۳۴۰
 عباس آباد لوشی ۱۷۸
 عباسقلی خان ۲۹۳
 عباس میرزا قاجار، نایب السلطنه ۴۰
 عبدالاحمد خان ۴۴۸
 عبدالجبارین عبدالرحمن ۱۰۶
 عبدالحمید خان زابلی ۴۵۸
 عبدالحمید خان غفاری ۷۶ یمین نظام
 عبدالرضا خان بزدی ۱۵۴
 عبدالرضا خان ۳۴۲
 عبدالولی ۴۶۷
 عبدالوهاب ۱۹۶-۱۹۴
 عثمانی ۷۶ ترکیه

- | | |
|--|---|
| فراه، ۹۰، ۲۶۴، ۱۴۹، ۱۳۵، ۱۱۸، ۱۱۷، ۲۶۴، ۱۴۹، ۱۳۵، ۱۱۸، ۱۱۷، ۹۰ | عمرخیام ۳۵ |
| فراخ، مهدی ۵۹، ۳۴۱، ۳۲۹، ۲۰۱، ۳۰۸، ۳۰۴، ۳۰۳، ۳۰۱، ۲۹۹، ۲۷۲ | عیسی خان (ده) ۲۱۴ |
| فرخالملک ۳۰۲، ۲۷۴-۲۷۲، ۳۱۰ | عینالدوله ۲۴۳، ۲۲۲ |
| فرودوس ۶۴، ۶۹، ۷۶، ۷۴، ۳۵، ۱۴ | غبار، میرمحمد ۲۷۲، ۲۶۷، ۲۶۰، ۲۸۴، ۲۸۸، ۲۸۹، ۲۹۱، ۳۰۴، ۴۵۰ |
| فرزننه ۵۷، ۳۱۵، ۲۹۱ | غزنویان ۲۹، ۲۷ |
| فرمانفرما ۱۸۹، ۲۴۶ | غسان ۴۶، ۴۵ |
| فروب، کریستو ۴۵۸ | غسلوشی ۵۷ |
| فروغی، محمود ۴۶۰، ۳۴۰ | غاراریگ ۳۸۶ |
| فربید، جوزف (زنزال) ۷۵، ۲۷۷، ۱۴۶ | غاراری، قاضی احمد ۱۱۶، ۳۸ |
| فندخت ۳۲۰ | غلام یحیی خان ۴۴۸ |
| فلسطین ۹۱، ۲۲ | غوریان ۵۶، ۹۰، ۲۷۲، ۲۷۳، ۲۸۷، ۲۸۹، ۲۹۱، ۳۰۴، ۳۰۳ |
| فندخت ۶۴ | ۳۲۹، ۳۲۵، ۳۱۰ |
| فینیقه ۲۲ | ف، ق |
| فورک ۷۲ | فاتح محمدخان ۲۷۹ |
| فیروز، جلال الدین ۲۵۴ | فارس (استان) ۱۱۷، ۳۸، ۱۱۷، ۳۸، ۱۳۶ |
| فیروز آباد ۹۹ | ۱۳۸، ۱۸۶ |
| فیروزالدین ۲۷۴-۲۷۲، ۲۷۴، ۲۹۵ | فایره (کلتل) ۱۶۲، ۹۶ |
| فیض محمدخان ۳۴۰ | فتحعلی خان ۱۴۱ |
| فیضی ۲۵۵ | فتحعلی شاه قاجار ۱۰۳، ۱۳۷، ۴۰ |
| فیل ۵۹ | ۲۶۸، ۲۷۳-۲۶۷، ۱۰۵ |
| فینکن اشتاین ۲۷۰، ۲۷۱ | فخاری، غلامرضا ۴۸۶ |
| قائم مقام فراهانی ۱۵۶ | فرانسه ۱۷۷، ۲۲۳، ۲۶۸، ۲۶۰، ۲۶۹ |
| قائم مقامی، جهانگیر ۱۵۶، ۱۲۹ | ۲۷۱، ۳۰۲، ۳۱۸، ۳۱۹، ۳۴۰ |
| قائمه، میرزا عباس ۲۵۵ | ۴۷۰ |

- | | | | |
|-------------------|---------|---------------|-------------------|
| قائمه گاه | ۱۱۶ | قائمه، قائنات | ۵، ۳۸، ۴۱، ۴۶، ۵۰ |
| قلمه میرخوھک خان | ۹۷ | ۵۶-۵۲ | ۵۸ |
| قلمه نادعلی | ۱۰۹ | ۶۴، ۶۵، ۶۹ | ۷۷، ۷۲ |
| ۱۶۰ | ۱۶۰ | ۷۱ | ۷۱ |
| ۱۷۴ | ۱۷۴ | ۱۰۴ | ۹۳ |
| ۲۱۰ | ۲۱۰ | ۱۰۵ | ۱۱۷-۱۱۳ |
| ۳۷۶ | ۳۷۶ | ۱۱۷ | ۱۱۷ |
| ۳۷۹ | ۳۷۹ | ۱۲۲ | ۱۲۲ |
| ۳۷۶ | ۳۷۶ | ۱۲۳ | ۱۲۳ |
| ۴۰۹ | ۴۰۹ | ۱۲۰ | ۱۱۹ |
| ۴۰۲ | ۴۰۲ | ۱۱۹ | |
| ۴۰۱ | ۴۰۱ | | |
| ۴۲۸ | ۴۲۸ | | |
| ۴۱۷ | ۴۱۷ | | |
| قلمه نو | ۲۱۴ | ۲۰۰-۱۹۴ | ۱۳۱-۱۲۹ |
| فسطنما | ۲۱۴ | ۱۳۵ | ۱۳۴ |
| ۱۴۱ | ۱۴۱ | ۲۱۵ | ۲۰۵ |
| ۲۲ | ۲۲ | ۲۱۴ | ۲۱۲-۲۰۹ |
| ۳۸ | ۳۸ | ۲۱۲ | |
| ۴۱ | ۴۱ | ۲۱۴ | |
| ۳۹ | ۳۹ | ۲۲۶-۲۲۲ | |
| ۳۸ | ۳۸ | ۲۲۶ | |
| ۲۶۷ | ۲۶۷ | ۲۲۰-۲۲۰ | |
| ۱۴۲ | ۱۴۲ | ۲۲۶ | |
| ۲۶۶ | ۲۶۶ | ۲۲۰ | |
| ۲۶۴ | ۲۶۴ | ۲۲۰ | |
| ۲۶۵ | ۲۶۵ | ۲۲۰ | |
| ۲۸۸ | ۲۸۸ | ۲۲۷ | |
| ۲۸۴ | ۲۸۴ | ۲۲۷ | |
| ۲۷۵ | ۲۷۵ | ۲۴۰ | |
| ۲۷۳ | ۲۷۳ | ۲۴۳-۲۴۱ | |
| ۲۷۷ | ۲۷۷ | ۲۲۹ | |
| ۲۷۵ | ۲۷۵ | ۲۴۷ | |
| ۲۷۳ | ۲۷۳ | ۲۶۴ | |
| ۲۸۸ | ۲۸۸ | ۲۵۶ | |
| ۲۸۴ | ۲۸۴ | ۲۵۸ | |
| ۲۸۲ | ۲۸۲ | ۲۵۳ | |
| ۲۸۰ | ۲۸۰ | ۲۵۳ | |
| ۲۸۹ | ۲۸۹ | ۲۳۵ | |
| ۲۹۹ | ۲۹۹ | ۲۳۰ | |
| ۲۹۲ | ۲۹۲ | ۲۳۰ | |
| ۲۹۳ | ۲۹۳ | ۲۱۹ | |
| ۲۹۸ | ۲۹۸ | ۲۰۸ | |
| ۲۹۵ | ۲۹۵ | ۲۰۸ | |
| ۳۷۰ | ۳۷۰ | ۳۷۰ | |
| ۳۶۸ | ۳۶۸ | ۳۷۸ | |
| ۳۰۶-۳۰۴ | ۳۰۶-۳۰۴ | ۳۷۱ | |
| ۳۰۱ | ۳۰۱ | ۳۶۲ | |
| ۲۵۶ | ۲۵۶ | ۳۶۱ | |
| ۴۰۴ | ۴۰۴ | ۴۷۲ | |
| ۳۸۸ | ۳۸۸ | ۴۴۷ | |
| ۳۷۶ | ۳۷۶ | ۳۹۹ | |
| ۳۷۴-۳۷۲ | ۳۷۴-۳۷۲ | ۳۹۵-۳۹۳ | |
| قوام السلطنه | ۲۰۴ | ۴۷۷ | |
| ۱۸۳ | ۱۸۳ | ۴۷۵ | |
| قوم الملک | ۱۸۹ | ۴۷۳ | |
| قوچان | ۶۴ | قبرس | ۲۲، ۲۰، ۱۹ |
| ۱۸۴ | ۱۸۴ | قدسيه خانم | ۱۹۱ |
| ۱۵۶ | ۱۵۶ | قراباغ | ۳۸ |
| ۲۶۵ | ۲۶۵ | قرامه | ۳۸ |
| ۲۶۴ | ۲۶۴ | قره قوم | ۵۶ |
| ۱۸۴ | ۱۸۴ | قریش | ۲۶ |
| ۱۵۵ | ۱۵۵ | قرزون | ۳۹ |
| تهرمان میرزا | | قصرند | ۳۴۴-۳۴۲ |
| فہستان سے قائن | | قطر | ۴۸ |
| قبس آباد | ۷۰ | فقفار | ۱۹، ۴۰، ۲۲، ۴۶۲ |
| ک، گ | | قلزماں | ۲۶۳ |
| کابل | ۲۲ | کلملگان | ۳۵۶ |
| ۱۴۲ | ۱۴۲ | کلم سفید | ۲۶۲ |
| ۱۴۱ | ۱۴۱ | قلمه منجع | ۳۷۶، ۳۷۴، ۳۸۹ |
| ۸۷ | ۸۷ | قلمه گنج | ۴۱، ۳۷۶، ۳۷۴، ۳۸۹ |
| ۴۱ | ۴۱ | | ۴۰ |
| ۲۶۰ | ۲۶۰ | | |
| ۲۶۲ | ۲۶۲ | | |
| ۲۶۳ | ۲۶۳ | | |
| ۲۶۶ | ۲۶۶ | | |
| ۲۶۷ | ۲۶۷ | | |
| ۲۷۳ | ۲۷۳ | | |
| ۲۷۴ | ۲۷۴ | | |
| ۲۷۶ | ۲۷۶ | | |
| ۲۷۷ | ۲۷۷ | | |
| ۲۷۸ | ۲۷۸ | | |
| ۲۸۲ | ۲۸۲ | | |
| ۲۸۴ | ۲۸۴ | | |
| ۲۸۵ | ۲۸۵ | | |
| ۳۷۲ | ۳۷۲ | | |
| ۳۷۳ | ۳۷۳ | | |
| ۳۷۴ | ۳۷۴ | | |
| ۳۷۵ | ۳۷۵ | | |
| ۳۷۶ | ۳۷۶ | | |
| ۴۰۰ | ۴۰۰ | | |
| ۴۰۱ | ۴۰۱ | | |
| ۴۰۲ | ۴۰۲ | | |
| ۴۰۳ | ۴۰۳ | | |
| ۴۰۴ | ۴۰۴ | | |
| ۴۰۵ | ۴۰۵ | | |
| ۴۰۶ | ۴۰۶ | | |
| ۴۰۷ | ۴۰۷ | | |
| ۴۰۸ | ۴۰۸ | | |
| ۴۰۹ | ۴۰۹ | | |
| ۴۱۰ | ۴۱۰ | | |
| ۴۱۱ | ۴۱۱ | | |
| ۴۱۲ | ۴۱۲ | | |
| ۴۱۳ | ۴۱۳ | | |
| ۴۱۴ | ۴۱۴ | | |
| ۴۱۵ | ۴۱۵ | | |
| ۴۱۶ | ۴۱۶ | | |
| ۴۱۷ | ۴۱۷ | | |
| کادو خان بارکزایی | ۲۶۶ | | |

- | | | | |
|--------------|----------------------------|-------------------|-------------------------|
| کرج | ۱۷۵ | کادوسیان | ۲۲ |
| کرد | ۴۰۰ | کاریز | ۳۳۵، ۳۲۲ |
| کردبچه، محمد | ۳۷۷ | کاشان | ۲۴۸، ۱۵۳، ۳۹ |
| کردستان | ۳۸ | کاشمر | ۶۴ |
| کرزن (لرد) | ۲۲۰، ۲۵۹، ۳۰۶، ۳۰۷ | کاظمیزاده، کاظم | ۲۳ |
| کرکی | ۱۳۶ | کاظمی، باقر | ۴۵۲ |
| کرمان | ۴۹۵، ۴۷۹، ۴۷۷، ۶۹، ۹۳، ۷۷ | کافر قلمه | ۳۱۸، ۳۱۵ |
| کرمانشاه | ۴۲، ۳۸ | کالچش | ۲۲ |
| کریم خان زند | ۳۴۳، ۲۶۵، ۱۴۹، ۱۴۰ | کانادا | ۴۶۴، ۴۵۸ |
| کریم دادخان | ۳۲۰ | کال چهارخال | ۵۸ |
| کشف رود | ۵۴، ۵۱ | کال سرگردان | ۵۸ |
| کلات | ۷، ۲۹۰، ۱۶۴، ۱۴۷، ۱۴۳، ۱۴۲ | کال قلمه | ۳۱۸، ۳۱۲، ۵۶ |
| کلاین | ۳۵۲-۳۴۲ | کال کردیان | ۵۸ |
| کلاینها | ۴۷۴ | کال گاویانی | ۵۸ |
| کلکته | ۳۱۱، ۲۱۸ | کامران (شاهرزاده) | ۲۷۴-۲۷۲ |
| کلوخ | ۳۲۷، ۳۱۹، ۳۱۵ | ۲۹۱، ۲۸۳-۲۷۸ | |
| کلوه | ۳۴۲ | کامران خان | ۲۰۹ |
| کلهر | ۳۸ | کانال آذر | ۴۲۸ |
| | | کاولی (بارون) | ۳۰۲ |
| | | کبوده | ۶۶، ۶۵ |
| | | کنوری | ۵۹ |
| | | کچ | ۳۵۴، ۳۵۲، ۳۵۰، ۳۴۹، ۳۴۷ |
| | | کجکی | ۴۶۷، ۴۵۶، ۴۵۵، ۴۲۷ |
| | | کجور | ۲۷ |
| | | کچه کوه | ۹۹، ۳۶۰ |
| | | کرات | ۳۱۱ |
| | | کراچی | ۳۰۹، ۲۹۰ |
| | | کربلا | ۲۵۷ |

- | | | | |
|-------------------------|------------------------------|-----------------------------|------------------------------|
| گاتمن، زان | ۳۱، ۱۸-۱۶ | کلهودی (دکتر) | ۲۵۴ |
| گپت | ۸ | کمرق | ۴۵۵ |
| گجرات | ۳۰۹، ۲۹۰ | کناریسته | ۳۵۹ |
| گدایانه | ۵۷، ۵۶، ۳۱۲، ۳۱۲ | کنسولگری بریتانیا در سیستان | ۲۰۵ |
| | ۳۲۶ | | ۴۴۲، ۲۳۹، ۲۱۲ |
| گرانویل (لرد) | ۳۹۶ | کنسولگری شوروی در زابل | ۲۵۲ |
| گرجستان | ۲۶۶، ۲۶۲، ۴۰-۳۸ | کوروش هخامنشی | ۲۰، ۱۵، ۱۴ |
| | ۲۵۷ | کوشک | ۴۰۹ |
| گرگان | ۴۶۴، ۱۴۹، ۲۲ | کوه آهنگران | ۶۰ |
| گرگین خان | ۲۶۲، ۳۹ | کوه بابا | ۴۲۳، ۸۷، ۵۴ |
| گرماب | ۳۱۵ | کوه باران | ۶۰ |
| گرمسیرات | ۱۱۶ | کوه باکران | ۶۸ |
| گرمه | ۵۷ | کوه برگ | ۹۹ |
| گزخت | ۶۴ | کوه بزمان | ۹۸ |
| گزفن | ۱۴ | کوه پلنگان | ۷۸ |
| گزیک | ۷۱، ۶۴، ۶۱، ۵۹ | کوه خواجه | ۸۲، ۸۱ |
| گلدسمید، فردریک (زنرال) | ۶۸، ۷۷ | کوه سرخر | ۵۷ |
| | ۱۶۵، ۱۶۴، ۱۶۰، ۱۶۰ | کوه سلیمان | ۶۰ |
| گلستان | ۳۴۷-۳۴۵، ۲۱۱، ۲۱۰، ۱۹۳، ۱۷۱ | کوه شاه | ۶۰ |
| | ۳۶۷، ۳۶۷، ۳۶۵، ۳۶۴، ۳۵۶-۳۴۹ | کوهک | ۳۵۰، ۳۴۷، ۱۶۴، ۸۹ |
| | ۴۰۰، ۳۹۸، ۳۹۶-۳۹۴ | | ۴۱۵، ۴۰۸، ۴۹۵، ۳۶۴، ۳۵۹-۳۵۲ |
| | ۴۱۹، ۴۱۶، ۴۱۳، ۴۱۱، ۴۱۰، ۴۰۱ | | ۴۲۲، ۴۲۲، ۴۲۸، ۴۲۴، ۴۱۹، ۴۱۷ |
| | ۴۴۲، ۴۴۲، ۴۳۹، ۴۳۳، ۴۲۲، ۴۲۱ | | ۴۸۰، ۴۷۰، ۴۴۶، ۴۳۹ |
| | ۴۸۰، ۴۶۱ | کوه کلات | ۶۰ |
| گلستان (استان) | ۴۲ | کوبیته | ۴۰۴، ۳۰۸، ۲۱۱، ۱۹۳ |
| گلستان (پیمان) | ۴۷۹، ۳۰۶، ۲۷۱ | کوپرلوت | ۱۷۰، ۹۹، ۹۸، ۷۸، ۶۱، ۵۰، ۵۵ |
| گلورده | ۳۲۱ | کوهگیلویه | ۱۳۵، ۱۱۷، ۳۹ |
| گناباد | ۱۸۳، ۱۶۹، ۱۶۵، ۱۲۱، ۶۴، ۶۱ | کهندل خان | سیدار کهندل خان |

- | | | |
|--------------------|------------------------------|------------------------|
| لک شاخ | ۴۴۶، ۴۴۵، ۴۳۵، ۴۳۴ | ۲۴۶، ۲۴۵، ۱۹۷ |
| لکشک | ۳۶۰ | گنجه |
| لنگدن | ۲۷۱، ۲۷۰، ۲۲۰، ۱۸۸، ۱۸۷ | گنجی، محمدحسن (دکتر) |
| لنزاو | ۳۰۲، ۲۹۹، ۲۹۴، ۲۷۵، ۲۷۴ | ۱۷۸، ۱۷۷ |
| لنکر | ۴۰۳، ۳۵۹، ۳۳۳، ۳۱۶، ۳۱۱، ۳۰۷ | ۴۵۹، ۴۵۸ |
| لودین | ۴۱۶، ۴۱۵، ۴۰۸، ۴۰۷ | گوزرده |
| لوری، رابرт | ۴۰۳، ۳۲۷، ۲۲۰ | گوهرگان |
| لوی (پروفسور) | ۴۵۸ | گی |
| لهنر | ۴۵۸ | گچکی |
| لیبیه | ۳۳۵ | گیریشک |
| ماد | ۲۲، ۱۹ | ۴۵۴، ۴۲۷، ۲۹۲، ۲۹۰، ۸۷ |
| مارکوبولو | ۱۱۴، ۶۲ | ۴۰۵ |
| مازندران | ۵۳، ۴۲، ۳۹، ۳۸، ۲۴، ۲۲ | گیلان |
| مازیار | ۳۲۸، ۱۴۹، ۱۴۱، ۱۴۰، ۱۳۸ | ل، م |
| ماشکید | ۲۲ | لادیز |
| مالکولم، سرجان | ۲۷۰-۲۶۹، ۱۵۲ | لار |
| مامون عباسی | ۱۱۴، ۱۱۱، ۱۰۴ | لاش |
| ماوراءالنهر | ۱۱۲، ۵۳، ۵۲ | ۳۶۰ |
| ماهی‌رود | ۳۲۵ | لاکهارت |
| محبত‌خان پوپال‌زاں | ۲۶۲ | ۱۴۳، ۱۳۷ |
| محمدآباد | ۹۴ | لام (ده) |
| محمدابراهیم‌خان | ۱۷۰ | ۴۳۴ |
| محمداسمعیل خان | ۴۴۸، ۱۵۹ | لاوت (کاپیتان) |
| محمد اشرف | ۴۴۱ | ۳۵۲، ۳۵۳ |
| | | لبنان |
| | | لرستان |
| | | لرگی‌ها |
| | | لس‌آنجلس |
| | | لسترانج |
| | | لطفلی خان زند |
| | | ۳۶۸، ۳۴۳، ۲۶۵ |

- محمودمیرزا افغان ۱۵۳
 مخبر، محمدعلی ۵۶، ۳۱۳، ۲۷۳
 ۴۲۵، ۳۴۴، ۳۳۹، ۳۳۲، ۳۳۱، ۳۲۹
 مدرسه شوکتیه ۱۷۵-۱۸۹، ۱۷۷
 مدرسه معصومیه ۱۵۱
 مراد تپه ۱۳۷، ۱۳۶
 میرزا میرزا ۲۹۱
 مراغه ۱۰۰
 مرضیه خانم ۹۹۱
 مردو ۲۲، ۲۲۴، ۱۱۶، ۱۰۸، ۱۰۷، ۳۸
 مزار ۵۹
 مستوفی، میرزا محمدعلی ۱۲۷، ۱۶۷
 مستوفیالمالک ۱۰۹
 مسجد گوهرشاد ۱۵۷
 مسعودی، ابوالحسن علی بن حسین ۲۳، ۴۵
 مسقط ۳۴۸، ۳۴۲
 مسيحي ۱۷، ۱۵
 مشکيل ۳۰۹، ۲۵۷-۳۰۵، ۹۹
 مشهد ۱۲۸، ۱۱۸، ۶۹، ۶۴، ۵۴، ۳۸
 ۱۴۷، ۱۴۵-۱۴۰، ۱۳۲، ۱۳۱
 ۱۶۹، ۱۶۷، ۱۶۵، ۱۶۰، ۱۵۸-۱۵۵
 ۲۱۳، ۱۹۷، ۱۹۵، ۱۸۸، ۱۸۳-۱۸۱
 ۲۴۹، ۲۴۸، ۲۴۶، ۲۴۳، ۲۲۶، ۲۱۶
 ۲۷۴، ۲۶۰، ۲۵۵-۲۵۲
 ۳۱۳، ۳۰۷، ۳۰۶، ۲۹۵، ۲۹۱، ۲۸۰
- محمدامیرخان ۱۹۱
 محمدامین ۲۷۵
 محمدانور خان ۴۴۸
 محمدبن هارون ۱۱۳، ۱۱۲
 محمدجهان خان ۳۹۹
 محمدحسن خان سالار ۱۵۶
 محمدحسن خان قاجار ۱۴۱، ۱۴۰
 ۴۷۲، ۴۶۵، ۱۴۹
 محمدخان ۱۵۷، ۱۵۶
 محمدخان بلوچ ۱۳۶
 محمدخان موصلو ۱۱۷
 محمدرضا خان پردلی ۱۰۵، ۲۵۵
 محمدرضا شاه ۲۵۶، ۱۹۰، ۱۸۹، ۵
 ۴۷۷، ۴۶۱، ۴۵۷
 محمدزادی ۱۷۹
 محمدشاه قاجار ۱۰۵، ۱۰۷، ۱۰۹
 ۳۴۳، ۲۸۷، ۲۸۵-۲۸۲، ۲۷۷
 محمد الشريف خان ۳۷۳
 محمدصادق خان ۲۹۳
 محمدصدق خان ۲۹۹، ۲۹۳، ۲۹۲
 ۳۲۵، ۳۲۴
 محمدعظمی خان بلوچ ۲۹۸
 محمدعلی خان آصف ۱۵۸
 محمدعلی خان ۱۲۷، ۱۴۰، ۱۹۳، ۲۴۴
 محمدعلی شاه ۱۶۸، ۲۴۷، ۲۴۸، ۲۳۰
 محمدمعمن بیک مردی ۳۴۲
 محمدولی خان ۷۲
 محمدنادر شاه ۴۵۲

- ۴۸۲، ۴۶۱، ۴۵۸، ۴۵۲، ۴۴۸
مک ناوتون ۲۸۸
مک نیل، سرجان ۲۷۹-۲۷۶، ۲۸۲، ۲۷۹-۲۷۶
مکیندر ۴۷
ملامحمد مهدی ۲۴۸
ملدوای ۲۲، ۱۹
ملک الشعرا بھا ۱۲۸
ملک تاج خانم ۱۸۹
ملک حسین میرزا ۲۷۲
ملک سیاه (کوه) ۳۵۶، ۳۲۰، ۱۷۹، ۹۸
ملک کیانی ۲۵۵
ملک محمود سیستانی ۱۱۶
ملکه ویکتوریا ۴۷
ملکی ۴۲۹
مند ۳۵۰
منصف، محمدعلی ۱۱۷، ۱۱۹، ۱۱۲
۴۴۸، ۳۳۶، ۱۸۸، ۱۷۹
منصور، حسنعلی ۱۸۹
منصور عباسی ۲۷
مود ۶۹
مورای ۲۹۶
موسی آباد ۵۹-۵۷، ۳۲۰، ۳۲۸-۳۲۴
موسی قلعه ۴۶۵، ۸۷
موسی دنگی ۲۶۲
، ۳۹۹، ۳۲۲، ۳۲۹، ۳۷۳، ۳۲۰
۴۷۴، ۴۷۱، ۴۵۴، ۴۱۲، ۴۰۹
مشیرالدوله ۲۲۵، ۲۲۳، ۲۲۱، ۲۲۰
۴۱۶، ۳۲۶
صبح، بدیع الزمان خان ۴۴۷
مصب ۸۹
مصر ۹۱، ۲۸، ۲۲، ۲۰، ۱۵
مظفرالدین شاه ۲۱۴
معاذبن سلیم ۱۰۷
معتصم خان ۴۴۸
معتصم عباسی ۳۵
معروفان ۷۰
معززالملک ۳۶۲، ۲۲۴-۲۲۲
مفناح، عبدالحسین ۳۴۱، ۳۴۰
مقدونیان ۲۲، ۱۵
مکدونالد کینز، سرجان (کاپتان) ۲۷۴
۳۵۸، ۳۵۷
مکران ۷ بلوچستان
مکری (سرهنگ) ۴۴۷
مکزیک ۴۶۴
مک فرسون ۴۴۶
مک لاکلان، کیث ۱۲۳، ۱۲۱
مکلین، (زنرال) ۳۱۳-۳۱۱
۳۲۷، ۳۲۲، ۳۲۷-۳۲۴، ۲۲۰-۲۱۵
مک ماهون، هنری (سرگرد) ۲۱۳، ۸۷
۲۱۹، ۲۲۳، ۳۲۰، ۳۲۶، ۳۶۰، ۳۶۱
۴۲۵، ۴۲۲، ۴۲۰-۴۰۵، ۴۰۳-۴۰۱
۴۴۷، ۴۴۴، ۴۴۳، ۴۴۱، ۴۳۴، ۴۳۰

- | | |
|---|---|
| <p>میرزا محمد عمر ۳۱۲</p> <p>میرزا معصوم خان انصاری ۱۶۴، ۱۹۳</p> <p>میرزا مولانا ۳۴۳</p> <p>مولیتور (مسیو) ۳۶۱</p> <p>مومن آباد ۷۰</p> <p>موند ۳۵۲، ۳۵۳، ۳۵۰، ۳۴۷</p> <p>مهدوی، عبدالرضا هوشنگ ۲۹۸</p> <p>مهراب خان ۳۴۴، ۳۴۳</p> <p>مهردل خان ۲۹۲</p> <p>مهمن جرکی ۴۳۵</p> <p>میان کنگی ۹۳، ۹۴، ۹۵، ۹۶</p> <p>میلان ۴۴۷، ۴۲۹، ۴۲۸</p> <p>میترانی، دیوید ۳۰</p> <p>میرجاهر ۹۸، ۱۰۱، ۹۹، ۱۰۰</p> <p>میرحسین خان ۱۴۰</p> <p>میرخداداد ۳۴۵</p> <p>میرزا آقاخان نوری ۲۹۵، ۲۹۳، ۳۴</p> <p>میرزا تقی خان امیرکبیر ۳۴</p> <p>میرزا جهانگیر خان ۳۱۲</p> <p>میرزا حسین خان درودی ۱۵۵</p> <p>میرزا دلود ۱۴۰</p> <p>میرزا رفیع خان ۲۳۹، ۷۲</p> <p>میرزا سعید خان ۳۷۶، ۳۷۵، ۳۵۰</p> <p>میرزا سید محمد ۱۴۰</p> <p>میرزا شفیع خان ۲۹۴</p> <p>میرزا عبدالله خوبی ۱۵۷</p> <p>میرزا محمد خان قزوینی ۲۷۰</p> | <p>میرزا ملکم خان ۱۶۴، ۲۹۶</p> <p>میرعبدالله ۲۴۳، ۲۴۴، ۲۴۵</p> <p>میرعلیخان ۷۲</p> <p>میرنصری خان ۱۴۲</p> <p>میقان ۷۴</p> <p>میلر (کنسول روس) ۲۱۹، ۲۲۰، ۲۶۱</p> <p>میلک ۴۲۵، ۴۲۹، ۴۲۸</p> <p>میمند ۲۹۱</p> <p>مینوی، مجتبی ۱۱۶</p> <p>ن</p> <p>ناپیر (کاپیتان) ۴۰۰، ۳۹۹</p> <p>نابلون ۳۰۲، ۲۷۰</p> <p>نادرشاه افشار ۳۹، ۱۱۴، ۱۱۳، ۷۱، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۲۹، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۴۰-۱۳۸</p> <p>نادرمیرزا ۲۶۸، ۲۶۷، ۳۴۱، ۳۴۲، ۲۶۳، ۲۶۷، ۲۶۸، ۲۶۷، ۳۸۸، ۴۷۸، ۴۷۷</p> <p>نادرعلی ۲۶۸، ۲۶۶</p> <p>نادرعلی ۲۶۸، ۲۶۶</p> <p>نارویی ۴۷۴، ۳۹۲، ۱۹۶، ۱۹۵، ۱۹۱</p> <p>ناصرآباد ۳۵۴، ۱۶۴، ۱۶۳، ۱۶۱</p> <p>ناصرالدین شاه ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۶۰، ۲۹۱</p> |
|---|---|

- نوزاد (روستا) ۳۲۰
 نوشک ۴۰۴، ۳۶۰
 نه ۷۴، ۱۵۹، ۱۲۵، ۱۱۶
 نهارجان ۶۹
 نهیندان ۱۷۱، ۱۷۰، ۷۴
 نهرسلطانی ۴۳۵
 نهرشاتلی ۴۴۸
 نهرود ۱۰۰
 نیانک ۴۲۹
 نیدرمایر ۱۲۶
 نیزارآباد ۸۳
 نیشاپور ۶۴، ۱۴۵-۱۴۳، ۱۰۵، ۲۶۳، ۱۴۵-۱۴۳،
 ۲۶۵
 نیل (رود) ۹۱، ۲۱
 نیم بلوک ۶۴
 نیمروز ۳۸، ۳۸۷، ۱۱۶، ۷۵، ۷۴
 نیزهای خاوری ایران ۳۰۳، ۳۱۶، ۳۱۸، ۳۶۴، ۳۶۸
 نیزهای خاوری ایران ۴۷۹، ۳۹۹، ۳۷۹
 نظام‌الدوله، میرزا ملکم خان ۴۶۸
 ملکم خان ۳۲۹، ۳۲۳
 نایب سالار، عبدالرحیم خان ۴۶۸
 نایب عیسی خان ۴۱، ۱۲
 نجیب‌الله (دکتر) ۱۵۹، ۱۴۳، ۱۳۷
 نخجوان ۲۰۰
 نخسی ۲۴۸
 نرافی، محمد ۲۴۸
 نرافی، میرزا احمدخان ۴۴۲
 نشان دیوان ۲۶۲
 نصرت‌آباد ۳۸۶، ۳۸۵، ۳۴۷، ۱۹۴، ۹۶
 نصیرآباد ۳۹۸
 نصیرخان ۳۴۵-۳۴۲
 نصیرالسلطنه ۲۳۹، ۲۲۸
 نظام‌الملک، میرزا محب‌علی خان ۳۱۳
 نظرخان ۳۳۹، ۳۳۴
 نگهبان، عزت‌الله ۱۸
 نوب پوزه جنگ جاه ۴۳۵
 نور ۲۷
 نورآب ۴۲۹
 نورمحمد ۲۶۲، ۲۶۱
 نوروزخان ۳۵۸
 نوری‌پاشا ۳۳۰
 نوز (مسیو) ۲۱۶
- و، ه، ی**
- واتسون (کاپیتان) ۳۸۲، ۲۲۸
 واشنگتن ۴۸۶، ۴۷۷، ۴۶۰-۴۵۷
 ودیعی، کاظم ۴۲، ۳۸، ۲۲، ۱۹
 ورشو (پیمان) ۴۸۸
 وزیری، علی‌نقی ۱۷۹
 وکیل‌الملک، محمد‌اسمعیل خان ۱۶۰
 ۳۴۴
 وگرنه ۳۱۱
 ویکوویچ (کاپیتان) ۲۸۲
 ویر، وب (کاپیتان) ۳۶۰

- | | | | |
|--|--|--------------------|-------------------------------|
| هرموک | ۳۲۱ | وین، اچ. ال | ۳۸۲، ۳۷۱ |
| هروت | ۹۰، ۷۴ | ویتر (کاپیتان) | ۳۲۴ |
| هروری خراسانی، مسلم محمد کاظم (آیت‌الله) | ۱۸۰ | هادرین | ۴۳ |
| هرودت | ۷۴ | هاردینگ، سر آرتور | ۴۰۳، ۲۲۶، ۲۲۰ |
| هربرود | ۳۱۸، ۳۱۲، ۳۱۰، ۵۸، ۵۶-۵۴ | هاسول (سرتیپ) | ۴۵۰، ۴۴۹ |
| هیلیسون | ۳۵۳ | هاش | ۱۱۶ |
| هزاره‌ها | ۴۷۶، ۴۷۷، ۲۹۱ | هامون | ۵۱، ۵۰، ۵۲، ۵۵، ۵۶-۸۰، ۷۸، ۵۵ |
| هشتادان | ۵۶، ۳۱۲-۳۱۱، ۷۵۷ | | ۴۲۳، ۴۲۷، ۴۳۰، ۴۸۳ |
| هلاکوخان مغول | ۴۷۴، ۱۱۵، ۳۵ | هامون پوزک | ۴۲۵، ۸۱ |
| هلهلرود | ۱۰۰، ۵۵ | هامون شاپور | ۸۱ |
| همدان | ۲۴۹، ۳۸ | هامون صابری | ۲۳۵، ۸۱ |
| هنند | ۴۷، ۴۵، ۴۱-۳۹، ۲۱، ۱۹، ۱۲، ۱۳۸، ۱۲۵، ۹۶، ۸۲، ۷۷، ۷۶، ۴۸، ۲۱۱، ۲۰۳-۲۰۱، ۱۹۱، ۱۶۳، ۱۴۱، ۲۴۹، ۲۴۶، ۲۲۰، ۲۱۶-۲۱۴، ۲۷۱، ۲۶۹، ۲۶۸، ۲۶۲، ۲۶۰، ۲۵۰، ۲۸۵، ۲۸۳، ۲۷۹-۲۷۴، ۲۷۷، ۳۰۷-۳۰۶، ۳۰۳، ۲۹۹، ۲۸۹-۲۸۷، ۳۲۸-۳۲۶، ۳۱۶، ۳۱۳، ۳۱۰، ۳۰۹، ۳۵۷، ۳۵۴، ۳۵۳، ۳۴۸-۳۴۶، ۳۸۲-۳۷۹، ۳۷۱-۳۶۹، ۳۶۰، ۳۵۹، ۴۰۴-۴۰۲، ۳۹۸، ۳۹۴-۳۸۵، ۳۷۸، ۴۳۳، ۴۲۰، ۴۱۹، ۴۰۹، ۴۰۶، ۴۴۹، ۴۴۶، ۴۴۳، ۴۳۹ | هامون مشکیل | ۹۹ |
| | ۴۸۰-۴۷۸، ۴۷۵، ۴۷۱-۴۶۹ | هامیلتون، لرد جورج | ۲۲۰ |
| | | هانت (کاپیتان) | ۲۸۴، ۲۷۶ |
| | | هانتر (کاپیتان) | ۳۳۴، ۷۲، ۷۱، ۶۵، ۵۹ |
| | | هاوسون | ۲۳۵ |
| | | هخامنشی | ۹۸، ۷۶، ۷۵، ۲۹، ۲۲-۱۷ |
| | | هرات | ۵۱، ۶۶، ۵۶، ۴۸، ۴۱، ۳۸، ۲۲ |
| | | | ۱۴۱، ۱۲۳، ۱۲۰، ۱۱۸، ۱۰۷، ۷۲ |
| | | | ۱۰۵-۱۰۳، ۱۴۹، ۱۴۷، ۱۴۵، ۱۴۴ |
| | | | ۲۵۹، ۲۱۰، ۲۰۹، ۱۶۳، ۱۵۸، ۱۰۷ |
| | | | ۲۷۷-۲۷۲، ۲۶۹، ۲۶۷، ۲۶۶، ۲۶۴ |
| | | | ۳۱۱-۳۰۹، ۳۰۷-۲۸۹، ۲۸۷-۲۷۹ |
| | | | ۳۳۰، ۳۲۹، ۳۱۸، ۳۱۷، ۳۱۵ |
| | | | ۳۸۲، ۳۷۶-۳۷۲، ۳۶۸، ۳۳۷ |
| | | | ۴۶۲، ۴۴۲، ۴۰۴، ۳۸۸ |
| | | هرتسفلد، ارنست | ۸۲ |
| | | هرگان | ۲۲ |

- بارمحمدخان هراتی ۱۰۷، ۲۷۳، ۲۰۹، ۲۷۲،
۲۷۵، ۲۷۹، ۲۸۱-۲۷۹، ۲۸۹، ۲۹۱، ۲۹۲، ۲۹۴
بازدید ۲۲۰، ۲۹۴
- بال خر (کوه) ۵۷، ۵۶، ۳۲۷
- بزد ۳۹
- بیزدان ۵۶-۶۴، ۶۴-۶۳، ۳۲۸، ۳۲۳، ۳۲۴، ۳۲۹
- بیزگرد ۴۰۱
- بیزگرد سوم ساسانی ۲۷
- بعقوب خان ۱۶۳
- بعقوب لیث صفاری ۲۲
- بیمین نظام ۲۱۲، ۲۱۶، ۲۱۳، ۲۲۴
- بیرونان ۴۱۷، ۴۱۵-۴۱۳، ۴۱۱، ۴۰۹، ۲۴۰
- بیوسف ابدالی ۲۹۵
- بیوسف علی خان جلایر ۱۴۳-۱۴۱
- بیونان، بیونانی ۱۴، ۱۳، ۱۶، ۱۹، ۲۹
- بیهودیان ۲۰، ۱۴
- بیت، سی. امی. ۵۸، ۷۰، ۶۶، ۱۹۳، ۱۹۲
- بیت، ۱۷۱، ۱۶۹، ۱۲۹
- بندوکش ۲۸۸، ۸۷
- هوتوم شیندلر ۲۶۳
- هوقبان ۴۰۵
- هولوچیج، سرمنگر فورد ۳۵۶
- بزد ۳۹
- بزد ۴۷۱-۴۶۹، ۳۶۲، ۳۶۳، ۳۶۰-۳۵۸
- هویدا ۴۸۶، ۴۶۳، ۴۶۶
- هی تیه، آدریان ۲۹۸
- هیرمند ۵۵، ۶۱، ۸۰، ۷۸، ۷۷، ۸۱، ۸۲
- بیکار ۹۶، ۹۲-۸۶، ۱۱۶، ۱۰۹، ۱۶۰، ۱۶۲
- بیکار ۲۰۲، ۲۱۰، ۲۰۰، ۲۰۲، ۱۹۳
- بیکار ۲۴۸، ۳۴۷، ۳۷۴، ۳۵۶، ۳۷۹
- بیکار ۳۸، ۳۸۲، ۳۸۲-۳۹۴، ۳۹۲-۳۸۹
- بیکار ۴۱۰-۴۰۸، ۴۰۵، ۴۰۲-۳۹۹
- بیکار ۴۱۲، ۴۱۷-۴۱۵، ۴۲۰، ۴۲۱، ۴۲۲
- بیکار ۴۲۰، ۴۲۸، ۴۲۶، ۴۲۴-۴۲۷، ۴۲۵
- بیکار ۴۴۰، ۴۴۷، ۴۴۵، ۴۵۰، ۴۵۲
- بیکار ۴۸۸، ۴۸۴-۴۸۱، ۴۸۸-۴۵۸
- بیکار ۱۷۷، ۱۷۳، ۱۲۵، ۱۷۶، ۱۷۷
- بیکار ۱۸۱، ۱۸۳، ۱۸۴، ۱۹۸
- بارمحمد (ده) ۹، ۴۱۷، ۴۱۱، ۴۰۹

تاریخ شکل کیری مرزهای ایران جدید که در عین حال در
مقیاسی محدود تاریخچه چوپانی کام نهادن ایران به جهان
معاصر نیز محسوب می‌گردد، تاریخ مهم و پیجدهای
است؛ مجموعه‌ای از تمدن و تلاش‌های جدید و چند عامل
 مختلف چون رقابت و رویارویی دولت‌های جهانی از یکسو
 و روابط شامقش قدرت‌های محظی و دولتهای توڑی از سوی
 دیگر، شناسایی و تکمیل هر یک از آنین عوامل و توضیح سیر
 تاریخی و تأثیر متقابل آنها در چارچوب تحولات مرزی
 شرق ایران در فاصله سال‌های پایانی قرن نوزدهم تا
 مرحله میانی قرن بده، موضوع اصلی این بررسی را تشکیل
 می‌نماید.



۳۴۰۰ تومان

ISBN: 964-6578-43-8

۹۶۴-۶۵۷۸-۴۲-۸